

صلی الله علیه و آله وسلم قنوت در نماز صبح گاه خوانده و گاه ترک کرده این حکم سابقا گذشت است و اما در وقت نماز و سجده
 ظاهر نیست مگر از جهت توطئه اقصی فی سبب محبتی که اینجا میکنند چنانکه میگوید اهل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت است
 و ترک آن هم سنت است از جهت ثبوت فعلی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر دو وجه احیاناً خواندن و احیاناً ترک کردن چنانکه سابقا
 گذشت و مع ذلک این وجود آنکه نزد اهل حدیث سنت فعلی احیاناً ترک احیاناً است ایشان بر کسی که بر آن موطعت بنویسند چنانکه اهل
 مشافعی انکار میکنند و از جهت ثبوت فعلی شریعت و فاعل آن را مخالف نیستند و همچنین ترک آنرا چنانکه در سبب امام ابو حنیفه و احمد
 در قول مشهور است بعد از آنکه در آن مخالف است می خوانند یا آنکه ظاهر چنان نماید که هر وقت که موطعت بر فعل موطعت
 بر ترک است بدست شریعت زیرا که سنت نه چنین است بلکه عدم موطعت است بر احوالی انبیین گویا که میگویند بر تقدیر فعلی شیخ از ترک نکرد
 و نزد ترک شیخ از فعل از خود سر و دو جانزداشت پس میگویند یکی از وجو حسن است بلکه میگویند من قنوت فقد حسن من ترک قنوت
 هر که بخواند قنوت در نماز صبح هم نیک کرد و هر که نخواند هم نیک کرد و جمیع ترغی میگوید که در سبب سفیان ثوری هم برین نهج است
 و دلائل از طریق بسیار اما چون مقصود این باب بیان طریقه نبوت است نه تحقیق غرایب فقها بر آن اتصاف کرده شیخ در طریقه نبوت
 چنانچه مختار مصنف است فعل احیاناً ترک احیاناً است پوشیده نماند که سابقا معلوم شد که قنوت خواندن آن حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم چه در نماز صبح و چه در آن فصل دیگر بسبب این سبب بود که دعا میکرد در جماعه آن در اوقات مخصوصه بود در ابتدا بعد از آن حرکت
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خلفا سه اربعه بعد از آن میخواندند و التزام آن و موطعت بر آن بعد از آن عیث است و است
 نه سبب امام ابی حنیفه رحمه الله علیه فافهم **فصل فی رتبیان رسول صلی الله علیه و آله وسلم** در نماز و بد آنکه
 سهو و نسیان بر حضرت پیشتر صلی الله علیه و آله وسلم در اقوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جانشینان با اتفاق امام و خال
 چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است که جائز است یا نه و مختار نزد اهل حق جواز است و در حقیقت آن شخص حکمت با نسیان میخواند
 است در باعث تشریع احکام و دریافت سعادت اقتدا به پیغمبر علیه السلام چنانکه میگوید از جانشینان و هم حق تعالی
 بر است محمد صلی الله علیه و آله وسلم که این بود که گاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در نماز سهو و نسیان داشت و اقتدا کنند
 به او در آنچه تشریع گفته اشارت کرد با آنکه مجوز تشریع حکمت نیست و سهو و نسیان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز که تشریع
 بیان ممکن است چنانکه گفتی هر که سهو کند یا سهو بگوید لازم آید چنانکه در حدیث مشکک بر آید و لیکن این گفته با پیغمبر در ریاضت
 سعادت اقتدا تمام است و گاه سهو و نسیان در وقت سهو میفرمود و اما انما الله شکم مستمع که آدمی چنانچه نشاء او میباید نسیان
 میکنم که انشون چنانچه نسیان میکنند شما فاذا نسیت پس چون نسیان کنم فکر و سهو پس یاد و میباید مرا و او اخبار سهو و سلم
 عن ابی مسعود و القاسم صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه در آن حضرت سهو است و آنکه در سهو و نسیان خاص شک که کمالی و عیث
 چه حقیقت است محققان گفته اند که ظهور سلطان را بر نبوت و قیام نور میس الیه است اقتضای آن کرد که آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم را بر حدیث که اشرف اوصاف و اجل محاسن اوصاف است و اوقات گردانیده او معاف محمودیت برو
 احرار نمود چنانچه گفت اجمع یوم و اشجع یوم و فرمود اکل کما یاکل العبد و اجلس کما یجلس العبد و یکا سهو آن حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم و حزن قلب و رموع عین بر قنوت و ازین باب است و ظهور احکام سهو و نسیان نیز در افعال است با تفهیم و
 حکمت تشریع و اقتدا را میفرمود چنانکه در موطا آورده انما انسی او انسی شک با نیست یعنی ارباب افعال است یا تفهیم
 و بر تقدیر بر پیغمبر محبت است لاسن بر حدیث معلوم مشکک از باب نصر نصیر کذا فی الشرح یعنی مرا فراموش کردن میباید است

و انما نزلت فيهم آية ان تشهد بعد از سجده سهو سكون بنود و بعضه از ایشان گویند صحیح آنست که هست و بعضی گویند که قول
 به تشهد نزد سیه منی بر قول قدیم درست و در مذنب امام ابوحنیفه رحمه الله تشهد ثابت است و تسک ایشان بحدیث عمران
 بن حصین است که گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجا پس سجده کرد پس سجده کرد و بپشت تشهد خواند و سلام
 داد و رواه الترمذی و قال هذا حديث حسن غریب و لیکن مسلم نیز از عمران بن حصین آورده و در سیه ذکر تشهد نکرده و گویند
 سیک از رواه حدیث ترمذی مستفرد است بزیارت تشهد با حقیقت ثقیله رواه با وجود کثرت و حفظ و ایتقان ایشان پس
 این حدیث شاذ باشد و بعضی از شافعیه که قائلند به تشهد بعد سیه ترمذی تسک ننموده اند و او را طرق بسیار است که بعد
 حسن رسانید و حاکم گفته که صحیح است بشرط شیخین و نیز تسک خفیه درین باب بعد سیه این سهو است که ابو داود
 و نسائی آورده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون باشی تو در نماز پس تسک کنی در سه یا چهار و اکثرین
 تو بر چهار است تشهد خوانی پس تر دو سجده کنی نشسته پیش از آنکه سلام دهی پس تر تشهد خوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته
 که این حدیث از غیره نزدیهقی نیز آمده و در سنن ابوداود و در بعضی است و گفته که این هر سه حدیث با جمیع ما بلغ درجه حسن میگردد
 و گفته که نزد این ابوالشیمیه از ابن اسعود صحبت رسیده است بعد از آن اختلاف است در خفیه که پیش از سجده سهو
 دو سلام دهد یا یکی سلام مذنب و هموار ایشان آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که این یک سلام را مقابل چه گویند
 و با تفاوت عابت نیست چه مقصود مجرد تکمیل است و شمس الدائم و غیره سهو بر آنند که دو سلام دهد و بخار صاحب این نیز
 همین است زیرا که معهود در نماز دو سلام است پس آنچه مذکور است منصرف بدان بود آورده اند که صد اسلام که برادر
 فخر الاسلام است او را در قول اسلام واحد نسبت به برعت میگردد و فخر الاسلام گفته که امام محمد در کتاب مهمل اشارت
 بدان کرده است پس برعت نباشد که زمانی شرح این الهام و تحقیق گفته که در محیط گفته که اصوب آنست که یک سلام دهی
 زیرا که سلام اول برای تکمیل است و ثانی برای تحمیت و این سلام برای تکمیل است پس ضم ثانی بوی عبت باشد انتهی و نیز
 اختلاف است که در دو و در آنکه در تشهد اخیر است و تشهدی است که پیش از سجده سهو است یا در تشهد که بعد از دو است
 اختیار که خبرین است که بعد از دو است و در این گفته صحیح همین است چه محل در دو و دعا تشهد اخیر است و بحقیقت تشهد اخیر
 همان است که بعد از سجده سهو است و در بعضی شروح بدان گفته که صواب آنست که در اول بخواند و محاذی گویند در هر دو بخواند
 زیرا که هر دو آخر نمازند که اقال الشمنی و در شرح ابن الهام گفته که قول محاذی که احوط است که ثانی قاضی غان انتهی
 ثانی سهو از دو رکعت اخیر بعد از قاعده او سهو چنانکه محضت میگوید و در یک رکعت دیگر دو رکعت دوم از نماز پیشین یا
 پسین تسک را و است سلام داد و سخن گفت و بعد از آن یاد کرد و اتمام فرمود و یاد اے دو رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بعد از
 سلام دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر گفت چنانکه پیش از سجده اولی تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم گردد
 و تخصیص تکبیر میان دو سجده مذکور چندان وجه ندارد و بعد از سجده یعنی سجده سهو که دو سجده باشد اطلاق سجده بلفظ واحد
 بر سهو متین سهو شلح است یا هر دو سجده اخیر ازین دو سجده است دیگر بار سلام داد و بدانکه این حدیث را حدیث زوالیدین گویند
 و تمام قصه با اختلاف الفاظ آنست که ابن سیرین از ابی هریره روایت میکند که نماز گذارد و بار سواد الله علیه و آله و سلم
 سیک از نماز غشی را که هرست یا غش و غشی از زوال شمس تا غروب را گویند و بعضی روایات بخاری همچنین واقع شده که
 اعدا صلوای غشی و در بعضی الظهر و العصر و در بعضی ظهر و عین و در بعضی غروب و در روایت مسلم احدی صلوای غشی

اما انفسه واما العصر این سیرین گفت که ابوهریره صحابی گفته بود من فراموش کردم و در بعضی روایات آمده که گفت غالب
 ظن آنست که نماز عصر بود و بعضی گویند که شک از ابی هریره است و تعیین او که در بعضی روایات آمده باعتبار غلبه ظن است
 پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت گذارد و سلام داد و برخاست و آمد بچوبی که در مقدم مسجد و در روایتی بچوبی که
 در قبله مسجد بود و در روایتی بچوبی که در عرض بود این خبر غرضی ندارد شده و در مسجد و در روایتی بچوبی که در قبله مسجد بود و در
 تکبیر و در دستگویی که در چشم است و در دست راست بر او دست چپ و در آرد و انگشتان خود را در یکدیگر و در بعضی روایات
 ندارد و در سایر روایات غرض از اینست که دست چپ و برون آید تا مردمان قوم از ابواب مسجد بیرون روند که پیشتر از مردم دیگر
 برآمدن عادت داشتند بجهت آنکه از کسی در وقت نیامدند برای ذکر و دعا بعد از نماز پس مردم با یکدیگر گفتند که اگر از کوتاه شدن
 یعنی چهار رکعت منسوخ شده و در بدل آن دو رکعت مشروح گشت و در میان این قوم ابوهریره و غیره نیز بودند بجهت عظمت
 حضرت نبوت مانع ایشان نشده که به پرسید و انتظار آن بودند که شاید دیگر کسی به پرسید مرصع بود که در او الیه و این
 حرض علم و تعلم احکام دین و او را برین داشت که جز آنست که دو رکعت گذارد و گفت آیا کوتاه شدن یا رسول الله یا نبیان کریم که فرمود که
 هیچ کدام از این دو که تو میگوئی نبودند نبیان کردم و نه کوتاه شدن نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم روی بقوم آورد
 و پرسید آیا این چنین است که فوالله این میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذوالعیدین بلی قد نسیت یا رسول
 الله از آن روی بقوم آورد و در روایتی فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم کل ذلک لم یکن پس گفت ذوالعیدین چنین ذلک
 قد کان پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش رفت و گذارد از نماز آنچه مانده بود و دست سلام داد و تکبیر گفت و سجده کرد
 مثل سجده که در نماز میکرد و بار از تر از آن پیشتر بر او تکبیر گفت و پیشتر تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد و بار از تر
 پیشتر برداشت و تکبیر گفت و پرسیدند این سیرین را که دست سلام داد گفت من از عمران بن حصین چنین سیریه آنگاه گفت
 دست سلام داد این منون حدیثی عجیب است بیهوشی که صاحب شکوه و زکشی آورده اند و شرح را در بیان علوم این حدیث
 کلام طویل است و شیخ ابن حجر عسقلانی و فتح الباری استیفا سے آن کرده اگر آن همه را نقل کنیم سخن دراز گردد اما مضمون آن
 مناسب است که بیاوریم بیکدیگر و قول این حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود هیچ کدام از این دو نبود و یا فرموده کوتاه شدن نماز
 و غرض از این هر دو این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در احوال اخبار و خلاف در افعال است
 و جواز از آن نیز بر تقدیر نیست که همین شود و نبیان بودن آن و تقریر کرده نشود و بر آن دیگر سخن در وقوع تکلیف از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 علیه و آله و سلم و افعال دیگر مثانی محلوته با اتمام صلوٰۃ عدم احتیاجات آن و جواب از اشکال اول این میگویند که عدم جواز نبیان
 در احوال اخبار نیست که متعلق بتبلیغ مراتب و در سهو سهو در اخبار و این قولی غیرین است چه اخبار بخلاف واقع کذب است
 و نقص است که واجب است تزیین حاجت عزت و صلی الله علیه و آله و سلم از آن معلوم است یقین یا در صحابه و ائمه علیهم السلام
 سبادت جسدی احوال تنقیح جمیع اخبار و صلی الله علیه و آله و سلم در باب که باشد و در هر چهره که بودند همه علماء ائمه است و ایشان
 تاویل کنند این قول را که فرمود غرض از آنست که در نماز یا فرمود هیچ کدام از اینها نبود بآنکه مراد از اینست که در عقاود متین چنین است نه نفس الامر
 و این خبر صادق است بلا شبهه یا کنایت است از عدم شعور پس گویند گفت شعور ندارم و این صادق است و بعضی گویند نفی نبیان کرده
 این قول منی است بر فرق میان سهو و نبیان و گویند که نبیان غفلت و آفت است و سهو غفلت است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سهو
 در نماز میکرد و از آن غافل نمیشد و مشغول میگردد و اینها را از حرکات صلوٰۃ مشغولی بصلوٰۃ غفلت از آن گفته اند این فرق نیست

بسوخته و قیاس و است کذا فی فتح الباری و بعد از تسلیم فرق این توجیه باطل است و در لطایح آن قول ذوالعیدین علی قد نصبت و
 تقریر آن حضرت اورادین قول کافی است و نیز فرموده اند انما یشرککم انسی کما تنسئون و بعضی گویند که قول ذالمشیر محمول بر ظاهر
 و حقیقت خود است گویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این فعل را درین صورت تا واقع شود و تفسیر بعضی از جهت بطلان
 این از قول و این سخن نیز خبری نیست زیرا که قول بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غایت بیست و نیز بودن آن این
 از قول محل بحث است بلکه قول این از فعل است چنانکه در محل خود مقرر شده است و بعضی گویند که مراد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 از لم انسی آنست که من فراموش نگردم ام باینکه مرا فراموش میگردانند و مقصود از سزا است از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر
 از بخاری و مسلم از ابن عباس و آورده است که باید نگویید سبک از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گوید فراموش گردانیده شد
 مر آن آیت و اکثر این احوال کلمات است و اقرب آنست که گفته شد و کثرت آن درین قول تابع نسیان در فعل است و در حکم است
 و لاخذ در فیه و لزوم کذب منفع است باینچه گفته شد در جواب اول فافهم و اما جواب از اشکال ثانی بعضی میگویند که استیان
 بنیانی و تکلم بطریق موهوم جواز بنا و عدم استیناف نگردد و این جواب از تکلم ذوالعیدین بعضی صحابه دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان
 نه به بود و پوشیده نماند که این بر بد سبب خفیه که تکلم به بود و نسیان در نماز و نسیان غرض نیست جاری نکرد و ایشان گویند
 که وقوع آن درین قضیه برخلاف قیاس واقع شده پس مقتضی برورد و خود باشد و فیه و فیه و بعضی میگویند که قضیه ذوالعیدین این
 نسخ کلام در صلوة بود و این جواب نیز صحیح نیست نه از آن جهت که بعضی گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر است از آن و روای
 حدیث ذوالعیدین است پس پیش از نسخ نباشد بلکه بعد از وی باشد زیرا که تا آخر اسلام را وی متفقند تا آخر حدیث ایشان نیست و متافا
 ندارد و بر و است و قضیه سابق را بسامع از صحابی متقدم الاسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه از آن جهت که ابو هریره
 در حدیث خود گفته که صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دلالت کند که ابو هریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید
 وقوع این قضیه بعد از اسلام ابی هریره که متاخر است از تاریخ نسخ کلام در صلوة و مطابقی این را محل بر مجاز کرده و گفته که مراد از
 صلی بنا صلی بالمسلمین است و موهومات الظاهر جدا بآنکه مسلم واحد و غیر ایشان از ابی هریره روایت کرده اند که بنیامان صلی
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این دفع می کنند این تاویل را قطعاً کذا فی فتح الباری و بعضی گویند که اینهمه رد و بدل از آن
 صلی الله علیه و آله و سلم و ذوالعیدین با شارت و آیا بودند بکلام و این قول در غایت بعد است و شرح کنه الدقائق است
 بالبحر الرائق گفته که حاجب شانی ازین اعتراض نیافتم و الله اعلم و ندیب امام احمد است که کلام عام و ساهیا مبطل صلوة است
 مگر آنکه امام حکم کند برای مصلحت نماز چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم کند که تمام نشده است پس تمام کند
 و اگر مقتدی حکم کند و میداند که بروی بقیه از نماز هست استیناف کند و اما آنکه ذوالعیدین استیناف نکرد و جهت آن بود که فراموش
 در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاد و کم میشدند و احکام مشهور میگشتند پس ذوالعیدین یقین میدادند که نماز او تمام شده
 و بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه چنین است چه فراموش درین زمان زائد و ناقص نکرد و گفته اند که دلیل درین کلام نیز
 نظرت چهرتین وی تمام صلوة محل بحث است نعم احتمال تمام صلوة با شمال نسخ ثابت است زیرا که وی گفت قصرت بصلوة
 ام نیست و این نیز از قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کفی لکم لم یکن مرتفع است و حال آنکه بعد ازین فرمودن نیز
 تکلم کرد و فیه بر ثبات سهوی که است اخیر از نماز چنانچه گفت و در مسند امام احمد مذکور است و در جامع الاصول از ابی داود و نسائی
 آورده که متعونه بن حدیج گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک روز نماز کرد و بعد از آن فرمود که چه نماز بود در نماز

بیرون آمد و یک گشت نامده بود چون از سجده بیرون آمد و از عقبه می بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک گشت را فرمود
 کرد و سجده و رجوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کند و دو یک گشت که فراموش کرد بود بگذارد و سلام داد و باز نشست درین حدیث
 دیگر سجده سی و نهم است اینجا همین قدر بزرگتر شد که قضای رکعت فراموش شد و دو سیم این بیست و نهم بر عیدم و چوب سجده سهو
 تواند بود و در خفیه واجب است و حجت ایشان حدیث ابن مسعود است که در صحیح بخاری در ابواب قبله آورده ام لیسی حدیث
 بصیقه امر و در صحیح مسلم نیز نقل آن حدیث ابی سعید آمده و امر برای و چوب است لایس که فرمود صلوات الله تعالی علیه و نیز
 سجده سهو مشهور است برای جبر اقصان در عبادت پس در حکم و ما رجع باشد که واجب اند با اتفاق و حدیث ظلم در عدم سجده فرض
 نیست بلکه مسکوت عنه است شاید که باشد و مقام آن حدیث بیان آن نکرده پس با حدیث و ال بر وجهی تارض نشود و چنانچه گفته
 که اختیار کنی بر آنست که سجده سهو واجب است و قدری گفته که صحیح این است و بصیقه گفته اند که سنت است و در شرح ابن الهمام
 از بعض خفیه نقل کرده که گفته که سنت است نزد عامه اصحاب ما راجع سهو بیا و ت رکعت خامس چنانچه در صحیحین از عبد الله بن
 مسعود آمده که یک نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده در سجده و این است که گفته اند در نماز یک رکعت از جانب سجده
 زیاده شد فرمود از چه سبب می گوئید این سخن را گفته اند زیرا که پنج رکعت گذارد و سه انگاه خواهی بخت آنکه یا دش آمد یا برگشته
 ایشان اعتماد کرد و سجده کرد و سهو را و سلام داد و بران دو سجده کردن اقتضا کرد و در آخر اخیر شد است که نماز را با شکر شکم نمی گذارند
 اخیر شد و ظاهر از کلام مصنف چنان فهم شود که سجده سهو درین صورت پیش از سلام بود و همچنین است اکثر روایات و در روایات
 بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و در سبب آنکه خفیه درین صورت تفصیل است و آن نیست که اگر از قعدۀ اخیر سهو کرد و در نشست
 و برای رکعت خامس برخاست بر سجده کند بقعدۀ ما و ام که سجده نکرده است رکعت خامس را و اگر رکعت خامس را سجده کرده است
 بوضع جبهه برارض نزد ابی یوسف و برقع آن از ارض نزد محمد و ابو الخضر کما قال النخعی باطل شد فرض وی و نو گویند خامس را
 و اگر قعدۀ اخیر کرد و سلام نداده برخاست اینجا نیز رجوع کند بقعدۀ ما و ام که سجده نکرده است رکعت خامس را و اگر سجده کرد
 خامس را تمام شد فرض و سهو کند با و سهو را و تخی است که سجده کند برای سهو که از سلام کرده و لیکن از حدیث مذکور
 معلوم میگردد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رکعت سادسه ضم نکرده سجده سهو گفته اند و این است مقصود مصنف
 از آنکه گفته بران اقتضا کرد که بانی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطابی گفت ما که این حدیث نرسید بجای آنکه ابل کوفه که
 رفته اند با آنکه اگر در رابعه قدر نشسته نماز و سهو است و لازم است بر او استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز و یا
 و خامس نقل است و لازم است بر او سهو که ضم کند با و یا سادسه را بعد از آن تشهد بخاند و سلام دهد و سجده سهو کند و این سخن تقریر
 بر علماء ما بانوسه از اعتدال تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نیاید که حرام است حامل آنکه از حدیث مذکور معلوم میگردد که در گذارد
 ظهر رکعت مطلقاً سجده سهو است و نماز صحیح است چنانکه مذکور است شافعی است برین تفصیل که در مذکور خفیه است دلالی ندارد
 و جانشین آنست که لفظ حدیث صادق می آید با ترک قعدۀ اخیر و با فعلی و محل بر ثانی از حج و اقرت سنت زیرا که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم ترک نمیکرد قعدۀ اخیر را در نماز هرگز پس عجز نماز بر قعدۀ ترک وی بعید باشد پس این حدیث مخصوص بود
 بصورت فعل قعدۀ اخیر و سهو در سلام و اما ضم سادسه پس بخدشی است که نمی کرده است در وی از تیرا و یعنی یک گشت گذارد
 فقط که از قال الشیخ ابن الهمام فانهم خامس سهو یک رکعت اخیر نماز عصر چنانکه گفته و یک نوبت دیگر نماز عصر را یک گشت گذارد
 و چنانکه مراجعت فرمود صحابه در وقت شدند و اعلام کردند سجده بازگشت و یک گشت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد

و این عبد البر گفته که این قول اولی است از قول دیگران بجهت جمع بین اخیرین و این دقیق العید گفته شک نیست که جمع اولی است
از ترجیح و ادعای شیخ پوشیده نماند که جمع بین اخیرین درین مذاهب بمبنی اعتبار است که سجده در هر دو صورت است یعنی بجا از
سلام و پیش از سلام اما مخالفت اعمادیت در اینجا نیز لازم می آید چنانکه همیشه از ابیدین که سهو در وی به نقصان است
و با وجود آن سجده بعد از سلام آمده و نیز این توضیح در علمین بر تقدیر صحیح که حدیث قوس که از ثوبان روایت کرده است
بر ثبوت نیاید و چون این مطلق و درست چه در زیادت و چه در نقصان ساقط گردد این توضیح که مالک کرده و لازم گردان
اختلاف علمین بر جواز امرین ولیکن اولی و قوع اولی است بعد از سجده چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت نه در وجوب چنانچه بیان
و نیز این عبد البر در ترجیح مذاهب مالک گفته که این فرقی موافق نظر عقل است زیرا که نقص جبرست پس باید که دخل اصل
صلوة باشد و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج آن بود و تعجب کرده شده است اینوجه بآنکه بودن سجده در زیادت
بجهت ترغیم شیطان فقط ممنوع است اینجا نیز معنی جبر دارد از جهت دفع خلل و زیادت در نماز در معنی نقص است اگر چه بصورت
زیاده نماید و سجده در صورت نقص نیز مستغنی ترغیم شیطان است و نیز بودن ترغیم خارج نماز چه لازم است چرا در نماز نباشد ترغیم
فقط زائد بر سجده نیست و آن خود از جنس صلوة است خطاب آن گفته که فرقی میان زیادت و نقصان برین وجه که کرده اند بوجه صحیح
نیست و ثور می گوید که اقصی مذاهب قول مالک است بعد از آن قول احمد دیگران گویند بلکه مذاهب اجماع قوس است
که در وسع مخالفت همیشه قطعاً لازم نیاید و در وسع کار سیف باید هر چه پیش را در آنچه ورو یافته چنانکه گفت و امام احمد رحمه الله
میگوید در محله که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سهو یعنی سجده سهو پیش از سلام کرده پیش از سلام باید کرد و در محله که بعد از سلام
کرده بعد از سلام کند و در غیر این انواع سهو یعنی آنجا که حدیثی وارد نشده و عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقوع نیافته
پیش از سلام کند زیرا که این بنظر ظاهر موافق ترست چه سجده برای جبر نقصان نماز است و از جنس نماز است پس اگر دخل نماز پیش
از بیرون آمدن باشد بهترست و از امام احمد منقول است که گفت اگر چیزی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مروی نمی بود میگویم
من که سجده را مطلقاً پیش از سلام باید کرد و آن پوشیده نماند که حدیث قوس که گذشت مرجع مذاهب امام ابو حنیفه است چنانکه
تقریر کرده شد و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجده قبل السلام یا بعد از سلام در افضلیت و اولویت است و لا در اصل
جواز پیش هیچ کس سخن نیست خواه قبل کند یا بعد از جهت تعارض اولی و فعلاً و قول پس بر دو وجه جائز باشد صریحی که کتاب لکن
الارایة و داوود ظاهر است که یکی از اصحاب بطور ابرست یعنی آنکه عمل فطری این خصوص کنند و غیر مخصوص را بران قیاس کنند
و قیاس را منکر باشد چنانکه در مقدمه کتاب بدان اشارت کردیم بطایرست خود رفته ننگوید سجده سهو نکنند کسی لا درین
پیچ محلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده و در غیر این محلی اگر سهو کنند سجده سهو نکنند اما مجتهدین که اصحاب را قیاس اند
معه ای این پیچ محلی را بران قیاس کنند و حکم آنرا که سجده است اجرا نمایند اگر گوئی که شیخ مؤلف درین کتاب در حد بیان
عمل حضرت مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم از غیر نظر باختلاف علماء چنانچه در دیباچه گفت پس چه عرض دارد در بیان
امراء مذاهب مختلفه جوابش آنست که وی در بعضی مواضع تعرض بذهاب مختلفه که مجموع آنها امکان و احتمال استنباط از
احادیث مختلفه دارد و نیز مینماید لاسیما در ماده که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یک بجا بنده چنانکه سابقاً در قعه صلوة
بیان مذاهب اربعه کردیم بآنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علماء از برای تقریب و تطراد و توطیء بیان نه می باشد بلکه موافق ظاهر
حدیث و مقصود بالبیان است چنانکه در مانحن فی مذاهب امام احمد بلکه قول داوودست و نیز آنچه گذشت معلوم شد که ستو

از آن حضرت علیه السلام و آنکه در وقت داشت اما شک در نماز آن حضرت علیه السلام را هرگز نبود و این سخن که در نزد قریه
 دور نیاید که چند رکعت از نماز گذارده ام و هیچ جانبی جز نم تواند نمود و در صورت نیسان جزم دارد و یک جانب که غلات واقع
 اما او را بر آن مقرر نمید بشتند و البته آنچه واقع و نفس الامر است بیادش میآورد و در صورت شک تردد و تحیر است و با تحیر نیست بلکه
 استغراق و توجه بجانبی نیسان از حضرت زوی القوس آمده اما شک بوجود دنیا آمده و میفرمود که آن از شیطان است چنانچه بسیاری
 حدیث متفق علیه که انبیا هر سه آمده است بر آن دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و
 تخلیه میکند بروی و در التباس و شبهه می اندازد تا اگر نداند و بداند که چنانکه گذارد است و اگر چه آن حضرت علیه السلام و آنکه در نماز
 شک در نماز هرگز نبود اما بر آن تعلیم حکم آن مراد است را میفرمود که اگر کسی شک کند یعنی در شکافتن و درینا بداند که سه رکعت گذارده
 یا چهار مثلاً باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و مقتضای او نزد و قرار دهد درین صورت مثلاً بر آن که گذارده است
 چه گذاردن سه یقین است اگر چه چهار گذارده باشد و پیش از سلام سجده سهو کند و حدیث بخاری مسلم سجده تین مطلق واقع شده
 به تصدیق قبل السلام او بعد و در روایت موطن و از او و در نزد مسلمانان نیز مطلق آمده و بعضی روایات موطن و او را
 و نزدیک قبل التسلیم یا قبل السلام واقع شده و نزدی گفته حسن صحیح در فتح الباری از او نقلی آورده و گفته که این روایت
 مجموع این طرق بازل از درجه حسن که احتیاج بآن نمیتواند کرد و او امام ابو حنیفه رحمه الله علیه میگوید اگر بعد از تحریک بنی
 دارد و یک جانبی بنا بر آن کند خواه اقل بود یا اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب مسلم است و در شرع چنانکه در قبله و جز آن نیز صحیح است از
 ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم اگر شک کند که فلیتحر الصواب لیتیم علیه که آورده بشنید و جامع الاصول همان
 ابن مسعود روایت نسائی می آید که او همی صلواته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدة بعد بفرغ و بعد جاس و نزدی گفته که بعضی
 از اهل علم در صورت شک گویند عاده کند نماز را استی و ندیده امام ابو حنیفه رحمه الله است که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک
 عادت او نشده است عاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری یک جانب است ندید بنا بر اقل نهد سجده سهو کند و امام محمد
 سهو نمیکند و یک آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید و اگر این چنین کند دیگر نجاست از سهو و شک نشو است و در اعاد
 در صورت کثرت شک و اعتیاد آن حرجی تمام است و حال آن است که سه حدیث درین باب ثبوت یافته یکی قول آن حضرت
 علیه السلام و آنکه فرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود باید که از سر گیرد و گفته اند که این حدیث غریب است و در
 حدیث صحیح آمده که چون شک کند یکی از شما باید که تحری کند صوابا و تمام کند بروی و نزدی و ابن ماجه از ابن عوف آورده که گفت
 شنیدم پیغمبر را علیه السلام و آنکه فرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و درینا بداند که یک رکعت گذارده یا دو بنا بر یکی و اگر
 درینا بداند که گذارده یا نه بنا بر دو و اگر درینا بداند که سه گذارده یا چهار بنا بر سه نهد و سجده کند پیش از سلام و نزدی گفته حدیث
 حسن صحیح و چون به این اما ویشته ثابت است جمع کردند میان آنها بکل اول بر صورت عروض شک و اول بار زمانی بر وقوع تحری بر وجهی
 و ثالث بر عدم وقوع تحری بر آن و این کمال جامعیت است که بنای مذہب امام ابو حنیفه بر آنست و امام شافعی و امام مالک و
 امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقاً یعنی خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا بر دو جانب بر این و بنا بر یقین نه گفته نشود که صورت
 غلبه ظن داخل شک تردد و نحو این بود چه شک تساوی طرفین را گویند ظن غالب چنانکه در مطلق علوم مقرر شده است
 پس این صورت از مضمون حدیث خارج بود زیرا که میگوید که این مطلق عبارتست در لغت و شرع شک مقابل یقین بود و ظن و
 شامل بکریک آن ظن لا یقین من الحق شنیدار شنیدار سی این یعنی توان یافت فصل در کتاب حدیث در این مضمون حدیث

والله وسلم در نماز چشم مبارک را گشاده داشتی و فرو نگرفتی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند و از اینجا است که فقهای عین معین اگر چه دارند و گفته اند که آن عادت یهود است و مصنف درین باب استدلال با حدیث میکند و میگوید و در حدیث انس که بخار است در صحیح آورده چنان است که گفت عائشه را برده بود رنگین و نقش که جانب خانه را بان پوشیدی و فرمود آن حضرت صلوات الله علیه و الله وسلم که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده یعنی نقوش و سکه‌های فی شرح مشکوٰۃ للشيخ ابن حجر المذنبی المکی مرا عارض می شود و لفظ حدیث این است که بود مر عائشه را قرام که پوشیده بود جانب بیت خود را بدان و قرام یکسره قاف پرده قرون گویند و بعضی گفته اند صفت از صوت رنگین و بعضی گفته پرده رقیق در پس پرده غلیظ و گفته اند که مراد بستر جانب بیت بدان است که متاسیخ و بجانب بیت داشت که بدان پوشیده بود و الا از ستر جدا رنی واقع شده است که اقال لایبری فی شرح مشکوٰۃ و فیه نظر و در مجمع البحار گفته است که مثل حجله عروس بر پا کرده بود و درین نقش الله علم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه مر و است که آن حضرت صلوات الله علیه و الله وسلم جامه با علم پوشیده و آن جامه بود از خز یا صوف سیاه علم دار و آنرا حمیه گویند که بر آن حضرت صلوات الله علیه و الله وسلم هدیه آورده بود و در آن خطری پوشیده و در نماز بعلیهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد فرمود که این جامه را برای جمعی که می آیند و ابوعبید و نامش عامر بن حذیفه قرشی عدو و ابهری در شرح مشکوٰۃ میگوید که همین ابی جمیله ای آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی بریده و از برای نگاهداشت خاطر وی تا از در جامه از آن کشد فرمود و کلیم اینجا می نویسد که بکسر نمره و فتح آن و سکون نون و کسر با و بعضی بفتح بان نیز روایات کنند و نسبت اینجا که نام موضع است و بعضی گویند پنج موضع است بشام و نسبت بوسه اینجا می نویسد که بتبدیل میم فزه و اوچ و این کلیم را برای خود گذاشته و آن حمیه را برای آن حضرت صلوات الله علیه و الله وسلم هدیه کرده بود پس فرمود این کلیم را از دست برای من بیاورید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانند و از علوم مقام خشوع و حضور فروتر آورند و تحقیق این برای تعلیم است بود و الله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود و نظر بعلم این جامه در نماز کردم پس ترسیم که بسا ادا را در قفنه اندازد و با حجله مقصود مصنف از ایراد این دو حدیث آنست که از اینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز گشاده داشتی و پوشیده اما پوشیده نماند که استمرار و دوام گشادگی چشم از اینجا لازم نیاید و اگر مقصود آنست که دائم در نماز چشم بسته نبودی تمام است اما ظاهر آنست که آنست که دائم چشم گشاده بود و اصل آنست که و الله اعلم باز با حدیث دیگر استدلال میکند و میگوید و حدیث مشاهد حجت و نادر نماز و در آن کردن دست تا خوشه از میوه بهشت تناول کند و بامت رساند و همیشه از آن بخورده باشد چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت صلوات الله علیه و الله وسلم در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز کردن در نماز چه بود فرمود دیدم حجت و نادر را و خواستم که خوشه از میوه بهشت تناول کنم الحدیث و فرمودند دیدم منظری زشت تر از منظر نادر و نه منظره بهتر از منظر حجت و حدیث رسول اسلام با شارت دست چنانکه گذشت و حدیث تعرض شیطان و گرفتن قیصر صلوات الله علیه و الله وسلم ویرا و خلق کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره آمده که گفت گفت رسول خدا صلوات الله علیه و الله وسلم دوش سفره از جن یعنی جنه در کمال عتود و مروت و خبث شتق از عفات معنی خباثت و عفر و عفریت یکسره معنی خبیث آمده بر آمد یعنی از بند سلیمان علی بنیما و علیه السلام که فی شرح مشکوٰۃ تا قطع کند برین نماز مراد الله تعالی مرا بر تو قادر گردانید و گرفتیم او را و خواستیم که بر بندش استونی از ستونهای مسجدی تا به بنیدیم بهشت او را پس از آن ملاحظه کردم در عایت نمودم دعا برادر ام سلیمان را که کرده است و از پروردگار تقاضای بخشش مرا علی که ز سر و دست و پا بچ که را بعد از من پس ملاحظه این دعا

کما ذکره الشيخ بن حجر في شرح المشكوة تنقيحاً بما ذكره في باب اشياى متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانچه این
 اوجیه مذکوره و آیه الکرسی و محبات و جزآن و مراد بعبادت القبال نماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه مراد عدم فصل است
 بخیر مسکه در معرفت اشتغال بدان از جنس اعراض و شیان و تشاغل بغير ذکر و دعا بیشترند و اگر سکوت کند و بعد کثرت عملی باشد
 نیز ضرر ندارد پس بعد از فراغ نماز هر چه بروج مذکور بخواند عقب اوست مانند آنکه اشتغال نیست را بقدر بعد از فرض موجب فصل
 میان فرض و اذکار مذکوره و عدم تعاقب گردیدانه اینجا محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد و خصوصاً بر قول کسی که سنت میباشد
 و محل سنت الفرض و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام ادا فرض و در شرح این الهمام تصحیح کرده است که آنچه در روایات
 وارد شده است از خواندن بعضی اوجیه و اذکار و ارباب صلوات اتفاقاً نمیکند و محل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقب
 سنت بی اشتغال با آنچه از توابع نماز نیست کفایت میکند در آن و اختلاف است علماء را در اولویت محل سنتی که بعد از فرض
 بعض گفته اند که قیام سنت متصل بفرض مسنون است و وارد می شود بروی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رمله
 که گفت ای شامد مسکه که در یافته بود با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر او را تا متصل بگذار و سنت را
 عمر و بنی او را بگیرت و بجهنم باند و گفت بنشین زیرا که هلاک گشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه بنود و نماز ایشان فصل پس از حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم پسندید این سخن را از عمر پشتر کفایت دارد و در آن فصل که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عائشه
 آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون سلام میداد بنی نشست مگر مقدار آنکه میگفت این ذکر را اللهم
 انک انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و ازین حدیث بطاهر لازم نیاید که بهین ذکر فصل کند بلکه مقدار آنچه
 خوانده شود در دو سه این ذکر و این منافات ندارد بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله و حده لا شریک له الحاصل ثابت نشد
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فصل با ذکر که که مواظبت میکنند بر آن در مساجد و درین عصاره شل قرأت آیه الکرسی
 و تسبیحات و امثال آن و علوای گفته است که لا باس است بخواندن او را و میان فرضیه و سنت و مختار آنست که فصل کند بجز
 مختصر و بخواند او را و اذکار بعد از سنت و قول علوای لا باس الخ منافات بدان ندارد زیرا که مشهور در مثنی این عبارت
 اولویت خلافت اوست پس گویا که گفته اولی آنست که بخواند و اگر بخواند لا باس بدو در خلاصه گفته که چون سلام و بعد تمام از نماز
 مغرب یا عشا کرده است در رکعت قاعده و لیکن باید که بایستد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود و سنت
 یا چپ یا پشتر آید و اگر خواب رجوع کند بنفل خود برای تطوع و در نماز سه که بعد از وی تطوع غیبت مکره است که در مکان خود
 مستقبل قبله نشسته ماند بلکه بایستد برشته مستقبل قوم بنشیند اگر در مقابل وی سجودی نباشد و همه بر اینست که سنت و لیکن فصل رجوع
 بنفل است از برای تطوع ذکر کند آنکه فی شرح ابن الهمام و در سنن ابی داود و از امیر المومنین علی مرویست که چون حضرت سالت علی الله

در ب کل ششم انا شهیدان محمد عبدک و رسولک زیاده آورده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چند سخن بسیار است
 که هر که بگوید و عقوبت هر نماز سه هرگز نوبت نشود این عبارت ترجمه لفظ حدیث است که مسلم و ترمذی و نسائی از کعب بن عجره
 روایت کرده اند که عقوبات لا یخیب قائلین اوفا علیهم و بر کل صلوٰۃ تعقیبات بکسرتان خوانده اند و این تسبیحات را عقوبات
 از آن نامند که بعضی از آنها در خواندن در سه بعضی دیگر سیاید یا از جهت آنکه هر یک را اعاده کرده میشود و مره و تکرار و
 اعاده را بیای آدن لازم بود یا از جهت آنکه در عقوبت نماز خوانده میشود و عقوبت آن را گویند که عقوبت چیز باید که از نهایت
 الجوری و سماع است از شیوخ که این تسبیحات استحقاق از آن گویند که هر یکی از آنها صاحبیت آن دارد که عقوبت دیگری سیاید
 چنانچه در حدیث آمده است لا یضرب بایتمن التذات و تعقیبات ملائکه یلین نهاره را که برای رفع اعمال نیکوگان و خطای ایشان فرستاده
 در پی یکدیگر سیایند نیز گویند سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار و تمامی صد لا اله الا الله و حده لا شریک
 له له الملک و له الحمد و هو علی کل شئی قدیر رواه مسلم و در روایت دیگر است از مسلم از ابی هریره الله اکبر سی و چهار بار و بان صد
 تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله سی و پنج بار و الحمد لله سی و پنج بار و الله اکبر سی و پنج بار و لا اله الا الله و حده
 لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شئی قدیر سی و پنج بار و جامع الاصول از نسائی در مشکوٰۃ از احمد و دار سی و نیز
 از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه با مومنان شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار
 مروی را از انصار در خواب نمودند که مردی با وی میگوید آیا امر کردی شمار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تسبیح کنند بعد از
 هر نماز سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگویند و طویل را داخل آن
 سازند چون صباح شد آن مرد انصار سی و سه بار و حضرت رسول آمد صلی الله علیه و آله و سلم و خواب خود را عرض داشت فرمود چنین کنید
 که آن مرد میگوید و چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله و ده بار
 و الحمد لله و ده بار و الله اکبر و ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این
 مجموع سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام از این کلمات را یازده بار گفته تا مجموع
 سی و سه بار میشود همان تفسیر بعضی از روایات است حدیث ابی هریره را که تسبیح و تحمید و تکبیر و بر کل صلوٰۃ ثلاثا و ثلثین
 و این تفسیر و همی است چه مراد آنست که هر کلمه را سی و سه بار گویند چنانچه در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است و در ثواب این
 تعقیبات در صحیحین آمده است که هر که آن را بعد از هر نماز بگوید آمرزیده شود گناهان و اگر چه مانند کف دریا بود و نیز آمده است
 که ابو هریره گفت که خدای مجاهرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند یا رسول الله ابلغ غنا و ثروت از
 مسلمانان سبقت بردند از ابد رجاء غنی و غنیم مقیم فرمود پس سبب گفتند نماز کنند ایشان چنانکه ما نماز کنیم و روزه دارند چنانکه
 ما روزه داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود چیزی شمارا در آموزم که بر سید بدان بانه که
 پیش از شما گذشتند و سبقت کنند از آنها که پس از شما بیایند و یکس از آن فضیلت نبود که شمارا اگر آنکس که مثل این عمل شما کند تسبیح
 و تحمید و تکبیر و بر کل صلوٰۃ ثلاثا و ثلثین مره پس غنیان نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقر باز بجهت آمدند و گفتند
 یا رسول الله برادران ما که غنیانند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کار کنیم فرمود چه توان کرد
 فضل الله یوتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر که بر فرموده حق رود بر فقیر صابر لازم آید و این حدیث در صحیحین مذکور است
 اما بعضی احادیث دیگر آمده چون فقر شکسته دل شدند و غمگین گشتند حضرت رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم غنم مخور

و همچنین نشود که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا بهشت در روید این حدیث جزو حدیثی است که در شکره از ابی داود و ابی سعید
 جندری آورده و این جزای فقر و سبکبازیست که فقر دارند و بحساب و سوال انیم دنیا موقوف نمانند و سابقیت فقر در وفات
 منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیاء ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقراست و مهاجرین است چنانکه
 در حدیث واقع است و غیر مهاجرین را کمتر ازین باشد و الله اعلم و میفرمود که هر که در پناه صبح پیش از آنکه سخن کند ده بار بگوید
 لا اله الا الله و حده لا شریک له الله الملک و له الحمد یحیی و یمیت این زیادتى یکى و بیست بعد مقبات نیست چنانکه گذشته است
 و بعد علی کل شیء قدیر او را ده نیکى بخشد و هر نیکى را ده چند جزا بود و از ذنوب و بدیها ده را بخشد و ده درجه او را بلند گرداند
 و در آن روز در پناه الهی باشد از مکر و هلاکت و از شیطان محروس محفوظ گردد و هیچ گناه را چه صغیره و چه کبیره سزاوارست و
 مجال نبود که در یاد در آن روز و ضرر آن بد و برسد مگر شرک بخدای تعالی که اگر خداوند آید ناچار ضرر بوی برسد
 شرک هرگز مغفور نگردد و چنین فرمود و لم یمنع للذنوب ان یدرک فی ذلک الیوم الا الشک بالله تعالی یعنی اگر از دوسه گناهیست
 غیر شرک صادر نشود آمرزیده نشود آنکه اصدا صادر نشود پس مراد بدارک ذنب او را که مرز و افراست این حدیث ترمذیست
 از ابی ذر گفت هذا حدیث حسن صحیح غریب و امام احمد از عبد الرحمن بن غنم نیز مثل این روایت کرده و در وی ذکر صلوة و عزب
 نیز هست و بجای قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف و ثنی رحلیه آورده و بعد از اوله الحمد بیده الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیث
 گفته که باشد آن مرد یعنی گوینده این کلمات افضل الناس عملاً مگر دوسه که افضل از آن بیارند یعنی اکثر ازین عمل بیارند
 از تسبیح یا غیر آن و در سند امام احمد ثابت است بر روایت ام سلمه آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم علم تعلیم کرده بنیة فاطمه
 دختر خود را که فاطمه است لما جات هرگاه که آمد فاطمه تسبیح الهی را در آن حال که سطلبید از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک منی از بس بسیار و اینک و شش از آب کشیدن شمع بسته بود
 و برگ روئے و س از غبار جایوب دادن و دو طعام تخمین تیره گشته و در بعض روایات آمده که چون علی رضی الله عنه را با فاطمه
 تزویج کردند مرتضی از خدمت و کار و بار خانه بخت شکایتی کرد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم کار درون خانه طعام
 پختن و جاروب دادن و اشغال آن فاطمه کند و کار بیرون خانه مثل آب کشیدن و طعام خریدن و آلوده تو سازد و با یکدیگر چون
 فاطمه بطلب خادم آمد حضرت در خانه نبودند چون آمدند بر رسیدند که فاطمه بنیت من برای چه آمده بود گفت عائشه برای طلب
 خادم آمده بود پس رفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخانه فاطمه و بنشست بر سر و گفت یا فاطمه خادم می طلبی خادم
 بالفعل نزد من نیست و چون از جائی بیاید خبر کن تا به هم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه محنت و مشقت دنیا سهل است به طریق ممکنه
 یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدای را و خدمت کن مرا بپناه خود را من ترا چیزی بیا موزم که بهتر است از خادم و آن نیست آن سبیل
 و در روایتی تسبیح بدون الله آمده تسبیح کن مر خداوند تعالی را عند النوم نزد خواب فتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تسبیح
 و در آن روایت دیگر محمد بن ثلاثا و ثلثین و حمد گوئے او را سی و سه بار و تسبیح و در آن روایت تسبیح بن ثلاثا و ثلثین و تسبیح
 سی و سه بار آنچه مذکور است در کتب از روایت بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی آنست که تسبیح را بجا و ثلثین فرمود و در بعض
 روایات آمده که یک از آنها لا علی التیقین اربعاً و ثلثین فرمود و عدد دوازده بیان تمام شود اما آنکه صنف این سه را ثلاثا و ثلثین
 فرمود مگر نزد دوسه ثابت شده باشد و الله اعلم و در روایت دیگر و صحیحین از علی و فاطمه آمده که هر دو خطاب فرمود و تعلیم نمود
 و آمده است که بعد از آن علی و فاطمه این را در هرگز از دست ندادند و فرمود علی رضی الله عنه که این را از آن حضرت

و این جهان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند که این حدیث آیه الکرسی بعد از نماز صحیح است و این بخوری و بنایا عباد است
از افراط و مبادرت بیکم هر حدیث بوضع آن را در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بروی معنی بر این بخوری ازین جهت که این
حدیث را از موضوعات ذکر کرده و طعن کرده اند و گفته که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطاست و این بخوری
است لایضحت محمد بن حمید که راوی حدیث آیه الکرسی است کرده و حکم او بوضاحت محمد بن حمید خطاست زیرا که این شخص را بخاری که
در تصحیح و تنقیح جاهل فوق اکمل است تعدیل کرده و یکلی بن معین که محک رجال است و او شد این قوم است در تنقید رواة تواتر
کرده و این دو معنی یعنی بخاری و یکی این معین کافی است در عدالت و وثوق وی و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیه الکرسی
فی دبر الصلوة أمکنه الله فی دمه الله الی الصلوة الاخری هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدا و
در عهد و امان و سستی نماز آئینده و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجا که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
و جبهه در مشکات حدیث امیر المؤمنین را این چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلوات الله علیه و آله و سلم گفت چو بایا
این منبر بر که بخواند آیه الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت و هر که بخواند او را شکی نیست که خواب و
ایمن گرداند او را هدای تعالی بر سر آوی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرد او نیند رواه البیهقی فی شعب الایمان
و قال استناد ضعیف و از جمله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و غیر
بن شعبه و ابوامامه است و چون این حدیث بچندین طرق مختلفه و مخارج متعدده مروی شده است ثابت بود زیرا که اختلاف
طرق و مخارج حدیث دال است بر آنکه این حدیث را اصل صحیح است و اقسامی که در موضوع نیست و در فضائل آیه الکرسی احادیث
علی الاطلاق بی تمیید بخواندن آن عقیب صلواته بسیار آمده و بعضی از آنها بی و صحت بعضی نزد محدثین نیست سیوطی
در جمع الجوامع آورده که امیر المؤمنین علی مرتضی فرمود سید آیات قرآنی السلام الله الی هو الله القیوم است و فرمود هیچ مردی را
ندانم که زانیده شده و باسلام و بمرتبه عقل رسیده که در خواب رود و این آیت را بخواند پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبر
داده از گنجی که زیر عرش عظیم نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر را داده نشده و من شب نگانم مگر آنکه آنرا سه بار بخوانم در دو رکعت سخت
که بعد از عشا بگذارم در دو رکعت خوانم و چون بخوابم روم نیز خوانم و از آنگاه که از حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم
شنیده ام هرگز آنرا ترک نکرده ام و فرمود شنیده ام رسول خدا را صلوات الله علیه و آله و سلم گفت سید پیغمبران آدم است
علیه السلام و سید عرب محمد است صلوات الله علیه و آله و سلم و سید فارس سلمان و سید روم صلیب سید حبشه بلال سید رخت
سدره و سید اشتر اشتر حرم و سید ایام حمیم و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و سید بقره آیه الکرسی در وی بنیاده کلمه است
و در هر کلمه بنیاده برکت و در بعضی روایات نهفتا در برکت و این حدیث بی توهم و ضعی نیست و الله اعلم و از ابی بن کعب در صحیح مروی است
که آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام است ابی بن کعب گفت خدا و رسول خدا و انوار
بدان آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم سه بار این سوال را کرد و پس گفت ابی عظیم تر آیه در قرآن الله الله الی هو الله
القیوم است آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم دست بر سینه وی زد و گفت گو را با ما و ترا این علم ای ابا منذر و حدیث بخاری
از ابی هریره در فضیلت آیه الکرسی که در وی صدق و هوکذوب مذکور شده معروف است و ذکر آن در فائده کتاب بیاید
انشاء الله تعالی و عقبه بن عامر روایت کرد و گفت ام من رسول خدا کردم را پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم الی قرآن العزیز است
بخواندن منجات فی دبر الصلوة بعد از هر نماز فرض رواه احمد و ابوداود و در النسائی و البیهقی من روایت یکسان و مشهوره از ابو داود و ابی کعبه

که مراد بان معوذتین است یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و ابرار و صیغته جمع نه سبب قل جمع و ثمان است یا مراد معوذتین
بمسوره اخلاص است تعلیم یا مراد آیات که مستغن منی استعاضه است و تقوی و توکل شامل معوذتین و مثال آن مثل قوله تعالى
قل رب اعوذ بک من هزات الشیاطین الایه و قوله عز وجل انی توکلک علی الشربی و یکم و قولی سبحانه و ان یکاد الذین کفروا
الآیات یا مراد کلمات معوذیه است و بعضی گفته اند یا معوذتین و مسوره اخلاص و انکار فروع مراد است زیرا که در تنهیا بر آتست از
شکر که در معنی استعاضه است و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا یشکال و این حدیث در غایت صحت است و در درجه اخلاص است
و در حدیث فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ترک و شکر حسن عبادتک فرمود
و الله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک کن خواندن این دعا و عقب هر نماز روایت کرد این حدیث را ابو داود و ترمذی
از معاذ و این حدیث معاذ معروف است میان علماء و مسلسل است بواسطه این که لاجبک و بطریق کثیره صحیح آمده و در معجم طبرانی است
از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودت که سی فصل است من جاوین کسی که بیاید آنها را و عمل کند بدان معالایا
با ایمان چه عمل خیر فی ایمان قائمه کند و اعتبار ندارد و ظاهر آنست که مراد با ایمان یقین و حسیه بود و عمل من ابواب الجنه شاد و در آید
از هر در بهشت که خواهد و زوج من انحرور العین و تزویج کرده شود از نور عین حیث شاد و هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد اگر حیث استعاضه
برای معنی ما و از هر جایی که خواهد نیز صورتی دارد و این اونی است یعنی اگر چندین حیث اللفظ بعدی دارد و فصلت اول نیست
که من عفا عن قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعبود یا اضافه بادی ملائمه است و مراد قاتل ولی او است که حق قصاص
بر او دارد و فصلت دوم آنکه ادعای دنیا خفیا او کند دین مخفی را که کسی نداند مگر او و در آن یعنی گوید بران ندارد یا دین
نیز نداند و فراموشش کرده باشد یا مورث وی داده باشد یا علیه و سوسم آنکه قرنی و بر کل مملوایه مکتوبه بخواند در پس
هر نماز فرض عشر مراتب ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابو بکر بطریق التماس و احدین یکی ازین سه فصلت بیارد
یا رسول الله پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم التماس صدیق مبذول داشت و آنچه گفت مقرر شد فقال واحدین پس فرمود
یا یکی ازین سه فصلت بیارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز صبح گفت اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما کره و لا املک
نفع ما ارجو و لا ارجو الا ما امرت به و بعضی روایات امر به عبید غیره و اصبحت امر تهنا بعلی فلا فقیه احقر منی اللهم لا تقهرنی لی عدوی و لا تسو بلی
صدیق عدو و صدیق هر دشمن و دوست را شامل است از جن و انس بنی و دنیاوی و اما دنیاوی که در کشت در دین و نفوس آن
خرس و نقصانی در دین و کمال حال می لازم آید اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی چون مصیبت دین عظیم ترست تخصیص کردی چه اگر
در مصیبت دنیاوی صبر کند و نظر بر الطاف خفیه الهی تعالی دارد ثواب صبر و ملاحظه آن الطاف جبر آن نقصان کند و باین معنی
ایا کرد و فرمود و لا تجعل الذنیا کبریه و در تعلیق بکبر اشارت است تا آنکه آدمی تا در قید حیات است بی هم دنیا بخوابد و در چنین وقت
و لا یبلغ علمه و لا تسلط علی من لا یرحمه از جایا بره و ظلمه بن و اسرچ اشد آن نفس است که از تسلط آن خدا انکار دارد اللهم کما اصبحتنا
و کما اصبحتنا و کما یجی و کما نوت اللهم ما اصبحتنا من نعمته او باحد من خلقت فلنک و لنک لک شکر یک لک فلک الحمد لک الشکر اصبحتنا و کما
الملك بعد رب العالمین اللهم انی احساک خیر نذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکت و براه و اعوذ بک من شر ما فیه و در بعضی روایات
من شره و شر ما فیه و شر ما بعده اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری اللهم رخصک لی و عافنی فی عافیته
طرفه عین و در بعضی روایات و لا اقل من ذلک نیز آمده و صلح لی نشانه کلامه لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و
اعوذ بک من العجز و الکسل اعوذ بک من النحل و الجبن اعوذ بک من غلبه الدین و قهر الرجال اللهم کفنی بجلالک عن جزاک عن عشی فضلك

عمن سوک یا قیوم تنبیه معنی بعد صلوٰۃ دانسته شد که حیثیت و نیز باید دانست که ادعیه بعد صلوٰۃ بسیارست هر چه از آنها خواند
 کلاماً و بعضاً با نیت احراز تفصیلات و ارجاع سنت گرد و شل بن معنی تصحیح کرده امام حجه الدین نووی در دعوات استفتاح صلوٰۃ چنانکه گفته
 و ظاهر آنست که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز هم برین نسق بوده اند آنکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده
 نیز گفته اند که از نذر و ترغیب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خواندن ادکار عمل آن حضرت بدان لازم نیاید و الا فرستادن
 میان سنت و مندوب و رواتب از نماز و رواتب بر اینست که رواتب نماز با نیت غیر از نیت که در روز و شب بطریق
 راتب و توطیف میگردد عبادت است از نموده و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت صبحی در میان آن و لیکن قول او
 که گفت که هر روز بران مواظبت مینمود و صورت منافاتی بآن دارد و اگر آنرا مضاف از جمله ما و اطلب علیه و موکدات دارد بر چند
 در مرتبه کمتر از دیگران باشند و موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم شود با مواظبت را عمل بر دعای از معنی تا کیست لیکن
 در معنی راتبه معنی دوام معتبرست و ما خودست از رتب که معنی دوام و ثبوتست کذا فی بعض شروح مشکوٰۃ و گفته اند هر جا که
 مواظبت مطلق مذکور گردد مراد مع التکرار حیثاً بود چنانکه معنی سنت است و اینجا که مقید بعدم ترک گرد امارت و عوب است
 کذا فی بعض شروح البدایه و اگر مقید ترک مذکور گردد و خود ظاهرست فافهم اما در حضرت ده رکعت فوت نشدی و در سفر خود روی نیست
 که هیچ سنت راتبه نگذارد باشد بجز کمترین خود ظاهر چنانکه بیاید و در رکعت پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت
 بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا اینچنین آمده است در کتب مستند از حدیث دین عمر بن عبد الله بن الخطاب و
 آن و زیاده کرده در همین لفظ فی بیت بعد از مغرب و عشا و بخارے آورده که این عمر گفت حدیث کرد ترا خصه که میگردد و
 صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت خفیفه بعد از طلوع فجر و این ساحتی بود که در معنی آمد من بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین
 معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بود و احادیث میراجع تر ازین درین باب آمده چنانکه در صلوٰۃ بیل بیاید و سنیت دو رکعت پیش از
 ظهر مذکور شافعی است و متمسک می همین حدیث ابن عمر است و در گذاردن چهار رکعت پیش از روی نیز احادیث آمده که در تیسر
 امام ابو حنیفه است ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عائشه و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از زم حبیبیه آورده اند که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که بگذارد و از ده رکعت در روز و شب و در روایتی کسی که مداومت کند بر دوازده رکعت از سنت روز
 روایتی دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را الله تعالی خانه و در پیش زباده کرده ترمذی این تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر
 و دو رکعت بعد از زوے و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگر چه ترمذی حدیث عائشه را نیز
 من بندا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده و لیکن حدیث ام حبیبیه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شایع اصل
 حدیث است و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیه بن حنبل علی آورده که میگفت میگردد و بخیر صلی الله علیه و آله و سلم
 پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از زوے دو رکعت و گفته که درین باب حدیث از عائشه و ام حبیبیه نیز آمده و حدیث علی خنسل و درین
 عمل اکثر اهل علم از اصحاب بخیر صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا که بعد از آن نشانند بهین است قول خیال ثوری و ابن ابی بکر و
 بعضی از اهل علم گفته اند صلوٰۃ لیل و نهار دو گان دو گان است و مقصود این آنست که فصل کند میان کمترین و بیشین قائل است
 شافعی و احمد و نیز از عائشه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار رکعت را پیش از ظهر نمیکند و بعد از زوے میگردد و درین
 طرق است انتہی و مسلم و ابوداؤد و از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عائشه را از صلوٰۃ تطوع و نفل صلی الله علیه و آله و سلم
 که میگردد میگردد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پست بر روی می آمد و میگردد از نماز بر دم پستری در آمد بخانه و میگردد و دو رکعت

و بود او در سن خود و ترند سے در شمال از ابوایوب انصار سے آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود چار رکعت است
پیش از ظهر کہ نیست در آفتاب کشا و میشود بزی آنرا در آسے آسمان و در یوگا امام محمد نیز نقل این آمده و نیز در شافعی و حنفی و اشعری
چهار آید است و لیکن بدو سلام و ترند سے وجه آن را بیان کرده چنانچہ نقل کردیم ششمیہ و در اثبات سنیت چار رکعت پیش
از ظهر و طریق سنیت کی اثبات آن بخدیث ام حبیبہ و غیر آنکہ در اینجا ترغیب برگزیدن آنرا نموده اند و لیکن گفته اند کہ از ترغیب
و بیان فضیلت مواظبت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر آن لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ترغیب و حجاب
و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق نیست میان احادیث کہ در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چار یا با آنکہ چار رکعت است
میگنارد و عائشہ آنرا دیدہ این عمر و و سے دو رکعت کہ در سجائے میگذارد و تحتہ لاسجد دیدہ این عمر آنرا سنست ظهر نذر است
یا با آنکہ اعتقاد این عمر آن بود کہ سفت ظهر همان دو رکعت است و چار رکعت در روی دیگر است کہ در وقت زوال شمس میگذارد از جهت
فتح در بالای آسمان در بنوقت و اخبارت باین هر دو وجه در کلام مصنف بیاید و شکلم علیہ و از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت
بعد از ظهر وقتی فوت شد بعد از عصر آنرا اقتضا کرد چنانچہ در صحیح بخاری سے آورده است کہ روزی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را
دیدند کہ بعد از عصر دو رکعت میگذارد پس ام سلمہ جاریہ در حضرت وی فرستاد تا از آن پرسد فرمود این دو رکعت بعد از ظهر است
کہ بحیث اجتماع دو وقت فوت شده بود آن را اقتضا کردم و تمام حدیث در باب شاره در نماز بدست گذشت و همیشه آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بعد از فرض عصر دو رکعت گذارد سے چنانکہ در جات الاصول از بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از عائشہ آورده
کہ گفت دو نماز بود کہ ترک نمیکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا در سر و علامیہ و سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت
بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را عز و علی و احادیث درین باب بطریق متعدد آمده میج در آنکہ آنرا شبہ عصر
و تابع آن تاویل کہ بعض میگویند کہ آن اقتضا سے رکعتین بخیر بود کہ مشغول شده بود از آن بحیث اشتغال بودند عبد القیس و در روایت
از و سے کہ گفت میگذارد و سے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت پیش از عصر و در وقت غایت حال از آن شاغل آمد پس
بگذارد آنرا بعد از عصر بعد از آن نماز است نمود بر آن و عادت شریفین وی بر آن بود کہ چون در وقت نماز سے سیر و دیگر بر سر
نماز است ننمود و در روایتی آمده کہ این دو رکعت در خانه میگذاردند در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت
تخفیف است را و از خجست میگوید مصنف و این یعنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خضا لصلی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و در حق غیر و سے مکرده چنانکہ در روایت ابی داؤد آمده کہ میگذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت بعد از عصر و نمی میگردد
از آن و میداشت صوم وصال و نمی میگردد از آن و نمی از رکعتین در صحیح بخاری سے نیز مذکور است و لیکن حدیث دیگر از ابی داؤد
کہ در جامع الاصول آورده است کہ پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیم هیچ یک را در حد رسول صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم کہ میگذارد آنرا و حضرت کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در رکعتین بعد از عصر نماز است در و بدون آن از خضا
حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نمی مردم از آن و در بعضی آثار آمده کہ امام احمد را دیده اند کہ در وقت نماز خود میگذارد گفتند چنانچہ
میگناردی گفت از ترس مردم و با جمله احادیث و آثار ازین دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر غائب قوی است و محمد بن یحیی
تیر مہین است پس حق آن سے نماید آن از خضا لصلی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد و در حق غیر و سے مکرده چنانچہ
مصنف گفت و اللہ اعلم و چون مختار نزد مصنف رکعتین است پیش از ظهر و احادیث صحیحہ در چار رکعت نیز دارد شده گفت و
گاه پیش از ظهر چار رکعت گذارد و سے و فقط بخاری سے و ابی داؤد و نسائی کہ از عائشہ روایت کرده اند نیست کہ گاه

لایعربا قبل الفجر وکثیرین قبل الفداء بودیم خبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از
 بامداد و شیخ ابن الہمام از سنن سعید بن منصور از برابن عازب آورده کہ گفت گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیکہ بگذارد پیش از
 ظهر چہر رکعت گوید کہ بعد از غروب و شب و ہر کہ بگذارد مثل آن بعد از عشا گوید کہ در شب قدر گذارد و بیعتی این را از قول عائشہ و
 انسائی و دارقطنی از قول کعب بن زوایت کرده اند و موقوف در اینجا پیش از مرقوع است زیرا کہ مقدار ثواب جز بمجماع از حضرت
 رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نتوان دانست و قول صحابی در اینجا بقیاس نتوان یافت محمول است بر عمل چنانچہ در مقدمہ
 گذشت ولیکن حکما کہ قائل اند بدو رکعت این حدیث را برای اخراج از مواظبت بر چہر رکعت پیش از ظهر و تاویل کرده اند
 یکے آنکہ چون سنت ظهر در خانہ گذارد پس چہر رکعت گذارد پس و انہما عائشہ از حال درون خانہ است کہ میدیدند چون مسجد
 بودی کہ دو رکعت گذاردی و ابن عمر ازین حال خبر داد و چون روایتی صحیح با اختلاف حالتین دارد نہ است لاجرم حمل بر تاویل
 و صرف از ظاہر بود اگرچہ از قول عائشہ کہ گفت کان یصل فی بیتہ قبل الفجر اربع استیناسی باین معنی میتوان یافت و دوم تاویل آنکہ چہر
 رکعت نمازی کہ بتوکل سوا سنت راتبہ ظهر کہ در عقب زوال شمس میگذازد و میفرمود کہ ہندہ یعنی این عت بعد از زوال شمس غنہ
 نفع فیہا ساعتی است کہ کشادہ میشود روی ابواب السماء در ہا آسمان واجب بود و ست میدارم ان یصل علی رکعہ و کند بخواب
 حق و برود بر آن من فیہا عمل صالح درین عت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحہ است و نیز ازین وقت حضور نماز است فعل نماز
 در وقت افضل انبیا و برین تاویل سنت ظهر همان دو رکعت باشد و چہر رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاہر است چہر
 لفظ این حدیث کہ گفت چہر رکعت میگذازد پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر درین است کہ ہر دو راتبہ ظهر باشد گو چہر رکعت
 نے زوال نیز میگذازد ہا باشد یا ہمین راتبہ ظهر را این فضیلت باشد چنانچہ بعضی علما گفته اند کہ مراد یک رکعت فتح باب و صعود
 عمل نیز سنت ظهر است و اثبات این فضیلت منافات بسنت ندارد با وجود ثبوت مواظبت و حدیث عائشہ کہ مسلم و ابی داؤد
 از عبد اللہ بن شقیق روایت کرده صحیح است در آن کہ آن چہر رکعت کہ در خانہ میگذازد سنت راتبہ ظهر بود کما مر و اللہ اعلم
 و عبد اللہ بن مسعود بعد از زوال ہشت رکعت میگذازد و احتمال دارد کہ این ہشت رکعت مستقل بودہ باشد و سنت ظهر ہشت رکعت
 داخل آن بود و میگفت ابن مسعود انہن این ہشت رکعت بعد کن برابری میکنند مثلہن ہشت رکعت ازین قیام للیل از تہجد
 در عدد رکعات تہجد اختلاف روایات است و عادت شریف نیز درین باب مختلف بود نم بود یا بازہ یا غیر آن چنانکہ در مجلس بیاید
 و یک رکعت از آن وتر است و غالباً این قول ابن مسعود یعنی بر روایت نہ است و احتمال دارد کہ مراد تمام نماز شب باشد مقصود
 ہمین است کہ ہشت رکعت درین وقت برابر ہشت رکعت در آن وقت است و ہذا ظاہر بعضی از مشائخ در توجیہ تعدیل ہشت رکعت بعد از
 زوالی است کہ قیام لیل میگویند بر این گوید آنست کہ این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تہجد زمان نزول رحمت است چہ در برای رحمت
 چنانچہ ہمین ساعت معلوم شد بعد از زوال کشودہ میشود و آن بعد از انتصاف نہایت و نزول رحمت الہی در شب بعد از انتصاف
 شبست پوشیدہ نما کہ در احادیث فضل قیام لیل وارد شدہ است کہ نزول رحمت در ثلث اخیر است از شب و وقت صبح ہر اشد آن از بعد
 انتصاف است و کمال آن در ثلث اخیر کہ وسط است میان مبداء و انتہی و چون ہر دو وقت محل قرب و رحمت است مناسبت ظاہر حال بود میان
 ہر دو وقت و نماز در ہر یکی ازین دو وقت عدیل دیگرے بود و فضل و چون نزول رحمت در بقیعت لیل اشد و ظاہر بود نماز وقت زوال را
 عدیل آن ساخت و تشبیہ بوسے کردنہ عکس فافہم و در جامع الاصول از ترمذی و در مشکوٰۃ از ترمذی و بیہقی آورده کہ ہمیں المومنین
 عمر گفت شنیدم رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت چہر رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کردہ میشود یا خدا

در نماز سحر و سحر شب نیست مگر آنکه سجده میکند و در دعا و دعا را در آن ساعت پسر خواند این آیه تفسیر خدا را عن ابن عباس
و الشمائل سجده الله الآیه و در سند احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داود و ابن ماجه و روایت که گفت عیسی بن ابی معیط
شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که
میگفت من حافظ کسی که محافظت کند و در اوست نماز علی اربع رکعات قبل الظهر چهار رکعت پیش از ظهر و اربع رکعت بعد از ظهر
رکعت بعد از ظهر هر سه الله علیه انما حرام کرد اند خدا میباید او را بر رکعتش و نیز گفت ترمذی بنده حدیث حسن صحیح غریب من
الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میگذارد بد و سلام میکند و معلوم نشد که این چهار رکعت و رازی دو رکعت سنت است
یا با نداشت هر دو احتمال دارد و ظاهر هر دو اول است و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل این عصر که اینها غیر عینین
یا با نداشت و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد تسلیه واحد یا نه جماعه گفتند که نمیتوان کرد و نزد من چنین واقع شد که اگر بگذارد چهار
رکعت بعد از ظهر یک سلام باید و سلام حاصل شود و بعد از آن خواه حساب کرده شود راتبه از روی بانه زیرا که مفاد و حدیث همین
ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق است با بودن راتبه از آنها از تهی و امیر المومنین علی گفت کان النبی صلی الله علیه
و آله و سلم یصل قبل الظهر اربع رکعات بغضیل بنی هاشم میگرد میان آن چهار رکعت بالتسلیم با سلام گفتن علی الملائکة المقرین
بر فرشتگان مقررین من تبعم کسانیکه تابع اند ما که را من المسلمین المومنین از مسلمانان و مومنان یعنی اهل سابق و در سنت
سلام نماز فرشتگان اند که مقرران در گاه الهی و سابق در وجود و طاعت و عبادت اند و مومنان درین مقام تابع و لاحق
باشند و بعضی گفته اند که مراد با سلام انبی تشهد است از جهت احتمال او بر سلام رواه روایت کرد این حدیث را احمد و الترمذی
محسن بنی که گفت ترمذی بنده حدیث حسن و نیز گفت درین باب حدیث از عبد الله بن عمر بنیز آمده بعد از آنکه جامع الاصول مشکوٰه که
این حدیث را از ترمذی آورده قبل العصر است و ترمذی نیز در جمیع خود این را در باب ما جاء من الاربع قبل العصر آورده و در
جامع الاصول در رواتبه عصر ذکر کرده و شاید که لفظ الظهر در عبارت مصنف از سهو قلم است لیکن چون در راتبه ذکر کرده ایم
می شود که از اشتباه نظر است در آن کتب و صواب آنست کان یصل قبل العصر اربع رکعات و الله اعلم و نیز امیر المومنین علی
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر روز شانزده رکعت سنت میکرد از چهار رکعت پیش از ظهر و دو بعد از آن و چهار
پیش از عصر و چهار رکعت در وقت ضحی و این بعضی است از حدیث مطول ما علما در آن سخن گفته اند این حدیث مطول در کتب
نظر نیامده تا تهی آن و سخن کرده ذکر میکردیم و با وجود آن عددی که در تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده نمیشود مگر
آنکه گفته شود دو رکعت پیش از نماز فجر و شهادت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و
عشا بنا بر آنست که مقصود میان رکعات سنت روز است نعم اگر چهار رکعت ضحی شمارند سنن رواتب باربع قبل الظهر
میشود چنانکه بعضی همچنین شمرده اند مگر آنکه گفته شود که توالی دو چهار رکعت ضحی عطف است بر شانزده و باقی سنن رواتب را
ذکر نکرده اعتماد علی شهر توافقه بر و این عمر روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رحم الله رحمت کند خدا اینجا
امر آورد که صلی الله علیه و آله و سلم را در پیش از عصر اربع رکعت را این حدیث را احمد و ترمذی و ابی داود و در و شاکر کرده اند
و ابن جریر و ابن حبان و یحیی بن خدیج و ترمذی حسن غریب ابن حبان این حدیث را صحیح کرده و آن حدیث مذکور
سابقا از امیر المومنین علی نیز در قبل العصر است که مصنف آنرا در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد و نیز ابی داود
و امیر المومنین علی پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمد درین حدیث بجای رکعتین اربع آورده و از جهت

آمده و احتمال دارد و الله اعلم که شش بار کعبه را بشد و ششمی نیز در چهار رکعت بعد از عشا حدیث مذکور از بخاری آورده و در باب چهار رکعت را بعد از عشا از سنن شمرده و اگر چه وی در بیان این مسأله کرده و پیش از عصر چهار رکعت یا دو رکعت یا در آنجا شمرده با وجود آنکه از مستحبات اند و لیکن در شرح ابن العمام گفته که آنچه مقتضای نظر است بودن آن است سنت بحسب ثبوت موافقت بر آنجا چنانکه ابو داود و ابن شریح بن یحیی آورده گفته پرسیدیم عائشه را از نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت گفت که نماز در آنجا صلی الله علیه و آله و سلم نماز عشا را هرگز در آنجا در خانه گذارد و روی چهار رکعت پیش رکعت و گفت بشی باران بود و وی بزرگوار انداخته بودند که سوراخ داشت و میدیدیم من کباب از راه آن سوراخ می برآمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامه خود را از زمین در نماز نگاه میداشت و این نص است در موافقت انتی و چون از ذکر اعداد سنن فارغ شد شروع در بیان بعضی حکام آن کرد و گفت مجموع روایات و سنن را در خانه قریش گذارد و نیز بر آن ترغیب کنی و فرمود که محبوبترین نماز مرد بعد از نماز صلاه نماز سه است که در خانه خود گذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل است اگر چند رکعت یا در آن خانه کعبه یا بعد از آن دو رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجدی نگذارد و قرات درین دو رکعت بیشتر احوال نقل یا ایها الکافرون محفل خود را در دو رکعت گذاردی از عبد الله بن مسعود آورده گفته احصا نتوانم کرد آنچه شنیده ام من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میخواهند در کعبه بعد از مغرب و رکعتین قبل الفجر قبل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد گفته که درین باب ازین سخن نیز آمده گفته که حدیث ابن مسعود غریب است نمی شناسیم آنرا که از حدیث عبد الملک بن معدان از عاصم و ابو داود از ابن عباس و آیه کرده که گاهی تطویل میکرد و صلی الله علیه و آله و سلم قرات را در رکعتین بعد از مغرب تا آنکه متفرق میشدند و میزدند و چون در پنجمین نوع اشعار می گذاردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکوٰۃ میگوید احتمال دارد که در بعضی اوقات در مسجد میگذارد و بجهت تعدد که منع از دخول بیت میکرد و محفل که در خانه بود و ابن عباس را علم بدان حاصل شده با و خانه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متصل مسجد بود و جز دیوار در میان نه و در دیوار در مسجد بود و اگر یک را خانه نزدیک مسجد نبود و تا آنجا رفتن تعجیل این دو رکعت که بدان امر فرموده اند چنانکه درین و بعضی از حدیث آورده گفته میفرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعجیل کنید رکعتین بعد از مغرب را زیرا که آنها بر داشته میشوند همراه فرضیه فوت شود آیا این معنی عذر در گذاردن آن در مسجد گردید یا نه محفل نظر است فخر و الله اعلم و از نخبه که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گذاردن این دو رکعت در خانه تاکید بسیار کرده و در هیچ وقت بی عذر در مسجد نگذارد و علماء درین محل خلاف است که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد گذارد مجرم نیست و گفته اند سنت نباشد یا نه بعضی از علماء میگویند مجرم نیست باشد از جهت وقوع آن نه بر وجه سنون و امام مروزی گویند عدم کفایت چه باشد بلکه من صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مغرب فی المسجد سکیمه بگذارد و دو رکعت بعد از مغرب را در مسجد بگذارد عاصی است ابو ثور که از اصحاب شافعی است و میگوید که جنبید بعد از دو رکعت و رفقه ندید و پشت میگوید هو عاصی گذارنده این دو رکعت در مسجد عاصی است و سبب عصیان وی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر کرد که گذاردن آن دو رکعت و فرمود که بگوئی بگوئی و اصل امر و وجوب و تارک و واجب و از پیشتر علماء مجزی شده در اصل سبب است و لیکن گذاردن آن در مسجد ترک است و اصل بود از جهت مخالفت فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امری که کرده است که استنباط است از وجوب محض را که اکثر علماء همین قول است و در سنت مغرب چیز سنت است یکی آنکه میان وی و فرضیه حق جزئی که دو عاصی گویند چه در حدیث ازین آمده است که محفل شامی که از اصحاب تابعین است بطریق ارسال و ایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من صلی الله علیه و آله و سلم رکعتین بعد از مغرب محفل گفت که رکعتی که از

حدیث است در بیان مراد از حدیث یعنی قبل از حکم رنعت صلواته فی علمین بر داشته شود نماز وی در مقام علمین که محل تأیید است
و عبارت مصلحت ناظر در آنست که لفظ قبل از تنگی مندرج است از راوی و ظاهر لفظ جامع الاصول غیر آن آنست که این لفظ مندرج
حدیث است و قول بنوعیست صلواته علیه و آله و سلم سنت دوم آنکه در خانه گذاردن جهت حدیثی که ابو داود از کعب بن عجره
روایت کرده که پیغمبر صلواته علیه و آله و سلم در مسجد بنی عبدالمطلب که قبلیه است از انصار درآمد و نماز غام گذارد چون فارغ
شد دید که اهل آن خانه در مسجد نماز مشغول شدند فرمودند این نماز صلواته البیوت نمازیست که در خانه باید گذارد و ظاهر آنست
که اشارت به آنجا مخصوص شد مغرب باشد که حاضر است و احتمال دارد که مطلق نماز نفل که در ضمن این مقید مفهوم و مختص است بود
و از این جهت مصلحت تأکید مطلوب بخدا شد دیگر در وقت که در لفظ این ماجه که وی نیز این حدیث را روایت کرده است این واقع
شده است که اگر کعب بن عجره بنی مکنه که در آنجا بود این دو رکعت را در خانه های خود و این صریح است که مراد کعب بن عجره است مطلق
نفل و نیز بصیحه امر واقع شده و در روایت ترمذی آمده که علیکم بهذه الصلوة فی البیوت و لیکن ترمذی گفته که
این حدیث غریب است نمی شناسیم و راکنه بن عجره و گفته که صحیح آنست که روایت کرده شده است از ابن عمر که پیغمبر خدا
صلواته علیه و آله و سلم میگذاشت بعد از دو رکعتین بعد از مغرب را در بیت خود و گفت که تحقیق روایت کرده شده است از خدیجه که پیغمبر خدا
صلواته علیه و آله و سلم گذارد و مغرب گذارد بعد از وی در مسجد نماز را تا وقت عشاء پس باین حدیث معلوم شد که آن حضرت
صلواته علیه و آله و سلم رکعتین بعد از مغرب را در مسجد نیز گذارده است حال آنکه عادت حضرت صلواته علیه و آله و سلم آن بود که
مجموع سنن و نوافل را خصوصاً سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر برای کسی و عذری که موجب قوت در مسجد و نوافل در آنجا
بود و چنانچه خود در خانه میگذاشت و صحابه را نیز بدان امر میکرد و میفرمود ایها الناس صلوا فی بیوتکم بگذارید نماز نافله در خانه های خود
فان افضل صلوة المرء پس بپرستی که فاضلترین نماز مرد نماز اوست فی بیتی در خانه خود الا المکتوبه که نماز فرض که آن در مسجد
میباشد گذارد و بجماعت و نیز در صحیح بخاری آمده که صلوا فی بیوتکم و لاتخذوا قبورا و شک نیست که امر در عموم نوافل بر اے
استحب است با اتفاق بدلائل سیاق حدیث و امر در خصوص سنت مغرب نیز همچنین نزد اکثر فروع و بعضی برای وجوب از جهت
عدم قرینه خلاف آن و لیکن اطلاق این حدیث در قرینه بودن کافی است و دیگر بدانکه اقوی سنن کعب بن عجره است بعد از وی سنت
بعد از وی سنت بعد از ظهر و از آن سنت بعد از عشاء بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت
بعد از ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر و ذکره انشمنی و احادیث در فضیلت و تاکید سنت فجر بسیار آمده و در حدیث مسلم است که کعب
الفجر خیر من الدنیا و ما عینها و نائشه گفت بنوعی پیغمبر خدا صلواته علیه و آله و سلم بر هیچ چیز از نوافل سخت تر در تاکید از رکعتین فجر
و حی افطنت و تاکید وی صلواته علیه و آله و سلم بر نماز سنت با مدا و جاری بود که هیچ حال ترک نکردی حتی و سفر نیز بران موافقت
نمودی و مردی نیست که در سفر هیچ سنت را تها کرده باشد بجز سنت فجر و نماز و تر این عبارت دلالت دارد بر آنکه نماز و تر
سنت است چنانچه مذکور است بعضی اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمد است و نزد امام ابوحنیفه و ترواجب و رکعتین فجر سنت
و حق آنست که اگر چه احادیث در تاکید سنت فجر و دیافته و لیکن نه در آن مرتبه در کثرت و تاکید که در وتر است تاکید در
بجز بطریق بیان فضل و کثرت ثواب است اما در وتر با نفاهی که مشهور است بتختم و وجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر شود و آنکه
در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی از علی مرتضی واقع شده او تریس بتختم کصلواتکم المکتوبه منافات بوجود ندارد و بعضی
تتم مما نفل حتم صلوة مکتوبه است مطلق آن و آن حدیث که در بابیه در اثبات و وجوب تراوده که ان الله زادکم صلوة الحدیث

از جهات صحابه بطریق متعدده آمده اگر چه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند همچنین گفته شیخ ابن امام گفته اولی تسبیح شبانه است
که از بریده آورده که او ترعت فمن لم یوتر فلیس منه سبأ بکر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آنرا انتہی و بعضی ابا
اطلاق سنت بروی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او نیست مست یامر او طریق مسلک و درین است و قول صنف مروی نیست که در سفر
پیچ سنت را تبه گذارده باشد بجز سنت فجر عجب ترندی بود او در این باب عازب است کرده اند گفت صحبت دهم بار رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم در بیرون سفر و ندیم او را که ترک کرده باشد در رکعت را در وقتند و ال فتاب پیش از ظهور و یا هر آنست که وی تبه نکر باشد و هم ترندی از
ابن عمر آورده که گفت گذارم بار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم طهر را در سفر رکعتین و رکعتین بعد از وی و گفت حدیث حسن در روایت از
ابن عمر آورده که گفت گذارم نماز بار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و در سفر رکعتین گذارم با وی و در سفر طهر را چهار رکعت و دو رکعت بعد از
و گذارم با وی در سفر طهر رکعت بعد از وی و گذارم در عصر را دو رکعت و گذارم بعد از وی چیزی و غیر را در سفر و در رکعت و نقصان
نکرد از وی و در سفر و سفر و وی و ترنما است و گذارم بعد از وی دو رکعت و گفت حدیث حسن در امام مالک در طهر از نافع از ابن عمر آورده
وی پس خود را میدید که نقل میکرد در سفر و انکار میکرد و بر و در این باره که مالک از نافع از ابن عمر است صحیح سنانید گفته اند نعم از ابن عمر رجعت
این نیز آمده چنانکه در جامع الاصول از کتب سته آورده که وی گفت صحبت دهم بار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ندیم او را که تسبیح میکرد
در سفر و مراد تسبیح نماز نفل است که آنرا تسبیح گویند و از ابو بکر و عمر و عثمان نیز همچنین دیدم که میگذاشتند و در عصر را دو رکعت نیکو گذارند
پیش از آن و بعد از آن چیزی و حصص بن عاصم گفت صحبت دهم بار ابن عمر در طریق مکه پس گذارم از نماز طهر را دو رکعت پس تراشد در منزل خود
و نهشت جماعه را دید که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل میکنند اگر من نماز نفل می گذارم چرا فرض را
تمام نمیکردم پس گفتی تمام فرض اولی است از نفل پس اگر نفل در سفر شروع بودی چرا تمام فرض شروع نشدی گذارم نفل
فی شرح هذا الکلام این احادیث مخالفت احادیث سابق است و در شرح مشکوٰۃ و سیوطیاید که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و در
در منزل خود میگذاشت و ابن عمر آن را نمیدید یا ترک کرد و بعضی سنهار بجهت تنبیه بر جواز ترک نمازها در سفر و در سفر سه قول است
ترک قصر و اتمام و گفته اند که این سخن در رکعت است اما نوافل طلاقه اتفاق دارند و قصر استحبان نفل نماز صبح و تجدد مانند آن
و از منته این بجهت در فصل عبادات سفر نیز چیزی مذکور گرداندا و الله تعالی و علما را که تا نکنند بسنت بودن و تر و سنت فجر هر دو
و قول است در فضیلت نماز سنت فجر و نماز و تر بعضی میگویند که سنت فجر اگر است و اعلی بجهت وقوع احادیث کثیره و تا کنید
و موافقت بر عمل آن و بعضی میگویند و تر از جهت بلوغ او بدیهه و وجوب حقه که بعضی بوجوب آن قائل شده و گویند مقصود و در
جواب این قول است که گفت و چنانکه و تر نیز در بعضی واجب است سنت فجر نیز نزد بعضی واجب است پس بانیجهت و تر را ترجیح ده
ولیکن قول بوجوب تراوی و اکثر است از قول بوجوب سنت فجر و محتمل که مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از غیر قصد
جواب فلما کلام و بعضی از مشایخ در شرح و رعیت سنت فجر که در اول روز است و در آخر شب است و بیان مناسبت بیان
این هر دو نماز میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و در ختم عمل جرم عنایت و در تمام شبان هر دو صورت باشد تا کنید یا بوجوب آنست
در هر دو نماز سوره اخلاص اندک شروع شد با سوره قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث همچنین آمده که آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم این دو سوره میخواند در سنت فجر در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانی سوره اخلاص در و تر در رکعت ثانیه
در ثانیه و در بعضی احادیث آمده که گاهی در رکعت اول سنت فجر + تونوا انما بالله و انزل النیاء الایه + که در سوره بقره است و در
ثانیه قل یا ایل الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم الایه + که در سوره آل عمران است و در بعضی آیات آمده که در او سله

قودا آسان در ثانیه ربنا آسانها انزلت و اتبعنا الرسول فاقبنا سح الشا هدین یا انا و سلنا کما یحب لیسیر او نذر ایاصال عن احوال
 الحکم سخنانده اما غالب احوال قرأت همان دو سوره بود چه این هر دو سوره جامع اند تر و حید علی و سلم و توحید حضرت و ارادت و توحید
 اعتقاد و قصد را چنانکه در کتاب اصل سوره الخلاص فی فضائل سوره الاخلاص بیان کرده ایم که این هر دو سوره متضمن این معانی
 مذکوره اند و باین بیان وجه قرأت این دو سوره درست است که هر عمل روزیست چنانکه در احادیث واقع شده نیز معلوم آن کرد
 و الله اعلم فصل الاضطیاج بعد سنته انجم و سعادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر بگوید
 راست بر زمین نهادی و یک لحظه نجفیدی بخاری و مسلم از عائشه آورده اند که گفت چون میگذازد آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم رکعتین فجر را اگر بیدار میبود من سخن میکردم و الا اضطیاج می نمود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرده
 بخاری علی شقیه الالبین و ازین حدیث معلوم شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترندی باین از برای تکلم بعد رکعتین فجر
 عقد کرده و از عائشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون میگذازد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بود
 سخن میکردم و الا بیرون می آمد بسوی نماز و گفته بود احدیست حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم
 و غیر هم کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوٰه مذکوره داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر آبی باشد یا سخن ضروری که از آن چاره نبود گفته
 همین است قول حمد و ثنای انتی و تکلم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم ازین قبیل بود چنانچه قول عائشه فان کان لالی حاجتی
 کلمتی ناظر در آنست و اگر سخن نه از جنس ذکر و الا بدینست باشد نیز مبطل نیست و موجب عاده آن نیست یا رب مگر محبت کرامت
 تکلم در نیوقت احتیاطا و تمکینا اعاده کنند و در جامع ترندی درین حدیث ذکر اضطیاج نیست اما در حدیث دیگرست که فرموده است
 احکم اگر رکعتین قبل صلوٰه الصبح چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز پنج صلح پس گوید بعد علی جنبه الالبین بر بگوید
 راست و گفته بود احدیست صحیح غریبی چون امر کرد باضطیاج ظاهر امر چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب فرضیت است از وجوب
 که این حزم ظاهری میگوید فرض است این اضطیاج بر مصلحت تا اگر این خفتن میان سنت فرض ترک کند نماز فرضی باطل باشد و
 بعضی از علما و نصرت این مذہب یک مجله تصنیف کرده اند و جمیع از مشایخ طریقت باین قول قائل همچون شیخ علی الدین بن عربی
 صاحب فتیه جات و غیره و الله اعلم ما این مردم در بیان این مطلب چه گفته باشند و الا پوشیده نماند که اقتضای مرد فرضیت
 این فعل آنست که اگر ترک کند اثم گردد و اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آید و جماعتی از علما بکبر است
 آن قائل و اگر اذاعت می شمردند جامع الاصول از نافع می آرد که این عمر مردی را دید که گذارد رکعتین فجر را پیش از اضطیاج کرد و فرمود
 چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خودم تمام فصل کتم میان سنت و فرض فرمود و که ام فصل بالا ترا سلام باشد
 گفت فانها سنته فرمود بل بیه بدعت و در سنن ابوداؤد آمده که چون ابوهریره حدیث اضطیاج را روایت کرد و این حدیث باین
 عمر رسید گفت اکثر ابوهریره انکار او فرامیگذاشت و نقل احادیث گفتند یا انکار میکنی چیزی را از آنچه وی میگوید گفت انکار ندارم
 و میکن وی جرأت کرد و اما مساک نمودیم و چون این حکایت با ابوهریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان
 فراموش کردند یا بجهل حکم بدعت بودن این عمل باینست بعد است از جهت ورود احادیث صحیح درین باب مگر آنکه ادعای نسخ
 یا خصوصیت آن بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست روایات نیز خالی از
 اختلافات در بعضی احادیث صحیح آمده که گذارد رکعتین پس بیرون آمد بی ذکر اضطیاج و اضطیاج بعضی احادیث بعد از نماز پنج
 که اضطیاج کرد و بعد از اضطیاج برخاست و بیرون آمد چنانچه در ذکر نماز شب باید و از جهت است که جماعی علمای طریقت و متقدمین و متاخرین

و باستجاب قائل شده و امام مالک میگوید اگر از برای استراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام بیداری شب کشیده کند پسندیده و سبب
 انشراح و تازگی طبیعت بود و قول امام ابوحنیفه رحمه الله نیز همین است و میفرماید که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز
 بقصد استراحت بود نه بقیه و الله اعلم و در تحقیق این بر چهار سه راست است که عادت شریفه و لزوم بود سرانست که تا خواب غلبه کند و مانع
 از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضطرب و مضطرب است در جانب چپ معلق است اگر بر جانب چپ نهد دل قرار گیرد و راحت
 و آسایش غلبه کند و جهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست نهد دل طلب تنفر و آرامگاه خود که
 جانب چپ است کند و در قوت و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود طریقت و مانع و تعطل قوی است کمتر بود خواب
 دیر آید و چون بپایید گران نبود و از جهت که بر جانب راست نهد با عفت فلق و در آید و سبک بودن خواب است و طبیعت
 بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و منعم طعام را که جهت توجه حرارت غریزی بدین جهت در حالت نوم حاصل میشود و در
 نوم غالبتر است راحت کمال و منعم طعام و تیر و صاحب شریع خشن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تسهیل قیام شب را و
 از بخار عایش و قلت طعام نیز لازم افتد و حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل عالم روحت را نافع بود مراد بدل اینجا لطیفه است
 و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند و تنبیه در احادیث صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از گذاردن رکعتین فجر درین صلی ع کاهی خواب نیز میرفت تا حدی که شنیده میشد آواز نفس که ناگه با باشد و آنرا
 غطیط گویند و همچنان برینجا است و نیاز میرفت و عدم نقض طهارت بنوع از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است
 و بعضی گفته اند از خصائص انبیاست صلوة الله و سلامه علیهم جمعین تا گفته اند که رؤیا و الانبیا و وحی و بلیش قول حق سبحانه
 است و انی ارے فی المنام انی اذبحک و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود مراد خواب خیال نمید هر چه شما میگویند
 نزد من می شنوم چشم من در خواب است و لیکن دل من بیدار اینجا اشکال آورده اند که اگر حال نیست پس چرا آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در بلیله التقریس خواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت نشد و بعد از بیدار آنرا قضا کرد
 و تقریس نزول مسافر است در آخر شب بر خواب استراحت و قله بلیله التقریس است که مسلم از ابو هریره و مالک از زید بن
 اسلم آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان از غزو و پیغمبر بدین عود فرموده از مدینه بکعبه میرفت و تمام شب بیدار
 کرده بود چون خواب غلبه کرد و در وادی نزول کرد و خواب رفت و ببال گفت شب تو برای ما حفظی و رحمتی کن از طلوع فجر
 خبر دار بش تا نماز فوت نشود و بال زمانی بنماز مشغول شد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه همه خواب رفتند چون وقت فجر
 نزدیک رسید بلال بر آهله خود کعبه زد و خوابش در گرفت و بر سجده ای وقت نماز بیدار نشد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه بلال
 و نه صحابه تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند و اول کسی که بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود ترسان و بلیله
 و گفت ای بلال چه کردی و چرا خواب رفتی گفت بلال چه کار کند آنچه شما را رسید بلال را نیز رسید فرمود بلال بر بنیدید و او را شوق
 و ازین و او بر آید و در روایتی آمده که فرمود این جا شیطان است بار بر بستند و بر آمدند و جای دیگر نزول کردند بیشتر وضو کرد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا ندانند اگر در نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بجاعت نماز فجر قضا کرد و برگشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود ایها الناس ان الله تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر
 اینجا است میفرستاد بسو ما ارواح ما را پیشتر ازین وقت هر که از شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آنرا پیوسته بیدار شود با آگاه گردد
 گویند و درین وقت چنانکه میگذازد و در وقتش وقوع این واقعه باعث این شریعت شد که فرمود اکنون میگویند با وجود بیداری

چون بود که از طلوع فجر آگاه نشد و بیدار نشد و در یافت طلوع و غروب که چشم مست لاجرم چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب بدرک نگردد اگر چند دل بیدار است مثلاً شخصی بیدار است و در کج خانه در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس بیداری دل با عدم اوراک طلوع منافات ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد اگر گویند چرا بکشف و وسع و اهام در نیافته گوئیم این فعل باریتالی است اگر در آن وقت وحی و کشف نگردد چه توان کرد و در حاکمیتی بود که تشریع بقضای نوات و ادراک شرف ابتلا است و جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار است و خواب در وی تا فرسند و لیکن آنکه اورا حالتی و شهودی است و دست و پد که در آن متفرق گردد و از مساوی آن مشهود از صور و معانی ذایل و غافل شود و چنانچه در بعضی احیان در حالت و حسی مثل این معنی روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم نباشد بلکه طریاق عالمی غلبه کند که از خدا کسب نمائید یا آنکه با وجود بیداری و هو شیاری فراموش گردانیدند تا باعث تشریح حکمی از احکام و دریافت شرف متابعت گردد چنانچه از سیاق حدیث لایح گردد و بعضی از مشایخ صوفیه گویند که این خواب فراموشی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابتلاست که بود بر اخذ تدریس و ترک تفویض بقدری که هر چه تمسک با سباب مرتبه تحقیق و تمکین است اما درین مقام این اتفاق در احوال چه بود و این سخن خالی از جرأت و سوء ادب نیست بنسبت بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم

عصل در قیام شب مراد بدان نماز تجمید است بدانکه علما اختلاف است که قیام لیل حضرت ربالت صلی الله علیه و آله و سلم فرض بوده یا سنت هر دو طائفه را دلیل یکی است و آن آیت تنزیل یعنی قرآن است و من اللیل و بعضی از شب تجمید ترک خواب کن یعنی برخیز برای نماز و تجمید در لغت بمعنی ترک سجود است و مجوز بمعنی خواب نماند بلکه حالتی که از این است این تجمید بر صلات خمس است یا توفیق فضیلت است برای توجیه اختصاص فرضیت آن بتوجهی که قائل اند بودن تجمید سنت میگویند باین آیت صریح است در عدم وجوب زیرا که نافله بمعنی صلوٰه نفل است که زیادت است بر نماز فرض نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که قائل اند بفرضیت تجمید میگویند قول وی متجبد امر است صریح بقیام لیل و تجمید چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزل عنی خواب کننده در شب جا به برخیز پیچیده هم اللیل برخیز و شب و نماز کن و اصل مدلول امر وجوب فرضیت است مادام که قرینه خلاف آن پیدا نشود و ناسخ صریح برای این ایجاب نیامده پس چه بیکه مستفاد است ازین امر حال خود باشد و قول مؤلف و ناسخ صریح نیامده گویا اشارت است بر آنکه بعضی گفته اند که قول حق سبحانه تعالی علم آن لمن تحصوه کتاب علیکم الاینه ناسخ این وجوب چنانچه بعضی مفسران گفته اند که در اول قیام لیل وجوب بود تفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب نصیحت یا ثلثا بعد از آن منسوخ شد باین آیت که گفت بخوانید از قرآن هر قدر که میسر شود و بعد از آن قرأت نماز داشته اند بیشتر این تفسیر شده بصلوة خمس که اقال البیضا و در حدیث مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده است که سجدین هاشم از عائشه پرسید از قیام لیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عائشه گفت آیه تو قرآن بخوان یا ایها المزل عنی تعالی فرض گردانید بروی قیام شب را در اول این سوره پس قیام نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی تا یکسال آنجا بداشتند و بیجا نماند این سوره تا دوازده ماه در آسمان تا وقتیکه فرستاد در آخر این سوره تخفیف پس گشت قیام لیل تطوع بعد از آنکه بود و قرینه پس منصف میگوید که این آیت صریح نیست در نسخ تجمید از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جهت احتمال آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم درین خطاب داخل نباشد و مخصوص بود بغير آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند آنکه کسی گوید امر سراج و است اگر قرینه خلاف آن نباشد و اینجا لفظ نافله قرینه است بر آن چه منصف نافله تطوع بود و جواب میگوید و اما لفظ نافله اگر مراد بدان تطوع بود

مخصوص نشد سبب آنکه نافله یک یعنی حاجت بیکر لک که مفید تمصاص بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم است نبوی چه نفس
و تطبیق مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد بنا فله تطویر نیست بلکه مراد بنا فله زیادت است چنانکه معنی لغویست و نسبت
و مطلق زیادت بی آنکه مفید بخیر شود که افاده معنی تطویر کند دلالت بر تطویر نمیکند و فرقی مخصوص را که زیادت است بفرق
دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافله یک آن باشد که تجدید فرضیه زائده است مرتباً بر صلوة خمس مفروضه و مخصوص بتجود و
در فرضیت نماز نافع معصیت صلوة و بلام باین جهت درست باشد اگر چه ظاهر بر تقدیر وجوب علیک بود این چنین تفسیر کرده اند
این آیت را در تفاسیر و معنی میگویند مراد از زیادت که بدول نافله یک است زیادت در حیات است از حیثیت مخصوص است بوی
صلی الله علیه و آله وسلم چون قیام شب در حق غیر وی سباج است یعنی غیر واجب یعنی مستحب مگر سبب است و اما در حق وسته
که مخصوص مطلق و معصوم است حیث زیادت در حیات و علوم و مراتب است حجاب که از کبار آنکه تفسیر است میگویند که غیر ویرانوا فل سیت
بلکه مکررات است و نوافل خاص است بوی و این سخن فرج است که زیادت که در معنی نافله معتبر است یعنی زیادت در حیات
نه بمعنی زیادت بر فرض فاقهم و حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم در هیچ حال قیام شب را فرود نداشتی و در حضور سفر را
محافظة نمودی و اگر نه ایجاب میفرمود که کوفته داشتی نشسته گذاردی و ترک نکردی کما جاز فی الحدیث و اگر گاهی سبب
مرضی قوی یا سبب غلبه نوحی نتوانستی ایستاد و قیام شب فوت شدی در میان روز و روز از ده رکعت نماز بدل آن نماز فوت شد
گذاردی چنانچه نزدی از عائشه آورده و گفته اند حدیث حسن صحیح و این نیز از سبب دلالتی دارد بر وجوب تجدید بر آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و با محله تاکید و موافقت و ترغیب حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم بر آن فعلاً و قولاً بسیار بود
در جمیع و غیره از غیره بن شعبه آمده که چند آن ایستاد که یا یهای مبارکی درم کرد و از عائشه آمده که بشکافت
قد هما که او گفتند یا رسول الله چندین تعب برای جبهشی و قد غفر لک یا تقدم من و نیکه ماتا خرف و مود یا پس بنده شاکر
نیا شتم یعنی چون موئی مرا باین مرتبه از زمین شکر و نگویم و محبت و نورم و چون در آخر عمر ضعیف و تندهای پیدا کرد
چنانچه در وقت پیری عادت است نشسته میگذاشتند و ترات نشسته کرده و چون نوبت رکوع نزدیک شد سه
بایستاده و پاره استاده بخواند پس بر کوع رفتی و نیز در حدیث مسلم از ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم نزول میکند یعنی متعین میشود بصفت فضل و رحمت و قرب و اجابت پروردگار تبارک تعالی بر شب باستانی نیا و تنبیه
باقی ماند و در آنکه از شب میگوید که نیست که بخواند مرا تا اجابت کنم او را و نیست که سوال کند از من تا عطا کنم او را و نیست که طلب
آمرزش گنایان کند تا بیا مرزم او را بپذیرد تا به صبح و مسلم از جابر آورده که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که گفت
در شب ساعتی آفریده اند که هر چه در آن ساعت بطلبند یا بدهند و ترند از عمر بن عباس آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم قرینه بر آنچه پروردگار از بنده باشد در آخر شب است و اگر توانست که در آن وقت ذکر حق کنی تقصیر میکنی و چون آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بر تجدید وعده بعثت مقام محمود که در آخرت مخصوص او است کرده اند لاجرم بر متابعان او نیز درین فعل
بر تو که از انوار آن مقام بتابد زیاده برین فضیلت بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شب زیاده از سیزده
رکعت نماز نگذاشت و گاه بیانده ده رکعت اقتضای کرده و بیست رکعت یا شش رکعت را دو گان دو گان گذارد
در پنج رکعت آخر را بیک سلام گذارد و همچنین است در جامع الاصول از روایت ابو داود و این در جانب زیادت است و الا
در جانب قلت کمتر ازین نیز آمده است چنانچه معلوم گردد و ظاهر عبارت نیست که درین بیان چنانکه کردی و میکنی سلام آخر

پیشتر مضطرب کرد و حتی جاره نمودن تا آمد بر در و سه موزن برای اعلام نماز فجر نظام پس بر فراست فصلی که متین خفیه پس
 نگذارد دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی العجم پسر برآمد مسجد و بگذارد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر گفته است روایت
 دیگر از ابن عباس آمده است ثلث عشره رکعت گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سیزده رکعت را ثم نام پسر خواب کرد
 ختم نفع تا دم کرد و عادت شریف وی بود که چون خواب کرد سه نفع کرد و نفعی که از نام برآید برآید و از سه تعبیر خطیط
 و خطیط که هر دو یک معنی است نیز در احادیث و قریب یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامتی خروج نفس است از سینه
 و غیر آن فلما استین در الفجر پس هرگاه که ظاهر شد او را اطلاع فجر فصلی که متین خفیه پس گذارد دو رکعت خفیف را که سنت فجر باشد درین
 صحیح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و ازین جهت ذکر کرد او را مصنف تا معلوم کرد که لفظ رکعتین در روایت سابقه
 شش بار مکرر است بر تقدیر صحیح شد که نماز شب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سیزده رکعت بود و رکعتین سنت خارج آن پس
 تاویل بعضی علما که سیزده را با رکعتین سنت فجر گفته اند باطل باشد و باجماع اتفاق شده علما را بر یازده رکعت و اختلاف در دو رکعت
 اخیر افتاد بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانچه مختار اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر داشتند و حق آنست که هر دو بوده اند تفاوت
 و ادعا دوام یکی ازین دو طریق باطل و چون این عدد رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است یا یازده یا بعد از فرض و سنن
 روایت جمع گفته مجموع عدد رکعات نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شبانروز سه چهل رکعت شود که آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بر آن مواظبت و محافظت نمود و سعه رکعت فرض و ده رکعت یا دوازده رکعت راتبه اول یا سومی که راتبه قبل الفجر را دو رکعت
 گویند چنانچه گفته شد و دوم یا سومی که چهار رکعت دارند چنانچه مذکور است و یا سیزده رکعت یا سیزده رکعت قیام شب که مجموع
 چهل رکعت باشد اگر عدد نماز شب یازده است راتبه طهار چهار اعتبار باید کرد اگر سیزده است دو باین اعتبار مجموع عدد نماز
 شبانروز سه چهل باشد و آنچه زیاده بر آن گذارده و آنمی نبود بلکه برای سببی و عارضی بود همچون هشت رکعت نماز شکر آنکه فتح کرد در روز
 فتح مکه و خانه ام یاسی گذارد امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که در نیوقت گذارد و لهذا در حدیث بسنده الفصحی
 واقع شد چهضافت دلالت دارد بر سببیت وقت صحیح چنانچه صلوٰۃ الظهر و صلوٰۃ العصر و باین کلام نووی معلوم شد که قول
 و همچون نماز چاشت که چون از سفر برسد بگذارد سه سعه آن بعارضه سببیت و م سفر بود از جهت این وقت را اکثر اوقات
 قدوم آن شهرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت چاشت بود محل نظر است و ظاهر کلام وی نیز در فضل نماز چاشت و ال است بر آنکه
 مختار نزد دو سه آنست که آن نمازی است دائمی غیر متعلق بسبب چنانچه تحقیق این در آن فصل بیاید و چون دو رکعت تحیت
 مسجد که سبب دخول مسجد مخصوص بدان بود و چون دو رکعتی که فایده گذاردی که زیارت برقی عادت شریف چنان بود که چون در خانه یکی از اصحاب
 رفتی در گوشه خانه و سه دو رکعت نماز گذارد سه و بر آس و سه و اهل خانه و سه و عا بنجر و برکت کرد سه و انگس آنجا را
 در خانه خرد مسجد گرفته و در آنجا نماز کرد سه و بعضی از اصحاب عین غرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را آنجا بردند می
 نگاشته خانه را بنماز خود مشرف سازند و آنجا مسجد گیرند مخصوصا آنها که که خانه ایشان از مسجد شریف دور بود کما جارفی
 الا حدیث و امثال این اسباب که گاه گاهی عارض شده پس باید که طالب حق متابعت وی صلی الله علیه و آله و سلم کنند این
 چهل رکعت را که بمثابة تمام است هیچ گونه در هیچ وقت با اختیار فوت نکنند و در جمیع عمر بر آن مواظبت نمایند و ملاک و دل را بخود
 راه نهند بر کمالان و شبهه سبب فتح ابواب سعادت و فیل مرادات جاودانی در دنیا و آخرت بود و چرا چنین نباشد زیرا که هر که بر یازده
 چهل رکعت و کرام الا کریم را با کشت طلب و ادب بر طریق و اتباع شرف عجم و عرب صلی الله علیه و آله و سلم زدن گیرد در شرح اوقات

واقرب حالات در سعادت بر سه کشته گرد و چون بیان کرد که در شب نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر سه روزه
 نبود و خواست که اقل از این بیان کند بار و آیات مختلفه که در آن در و دیافته یا بیان کیفیت قیام و طول وقت آن را بخواند و چون
 آن باشد پس گفت فصلی در کیفیت قیام و چون نیمه شب بگذشت بر خاستی و گاهی بیشتر از نیمه شب برخاستی و گاه
 چون خروس در غروبش آمدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی آمده کان یقوم اذا سمع الصبح الحدیث
 و آن یعنی خروش خروس غالباً بعد از انقضا شب بلکه بعد از ثلث و ربع اخیر شب میباشد و اصل این باب آیت کریمه
 یا ایها المزمل است که از آن تخمیر بیان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون
 بیدار شدی دعا کنید در وقت استیفاظ و رو دیافته است بخواند و دستهای مبارک را بر چشم مبارک بگذارد و بعد از آن
 انجمن است که خواب را از روی مبارک مسح کردی و مراد همین است که گفته شد و مسواک بمیان کف کردی و در حدیث بخاری
 آمده که در وقت مسواک کردن آواز بلند بگو و در روایتی آخ آمده که چندان میان کف در مسواک کردی
 که نشه یعنی گوشت پنجهای دندان سوده گشتی پس وضو تمام ساختی و در حال مسواک وضو چنانچه در حدیث که از ابن عباس
 نقل کنند بیاید و از بعض احادیث معلوم گردد که بعد از استیفاظ پیش از وضو در وقتیکه از خواب برخاستی و نظر بجانب
 آسمان کردی ده آیت از آخر سوره آل عمران خواند که از آن فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار آیات
 لا ولی الا للباب تا آخر سوره بخواندی و در روایتی دیگر و ایستای و او را از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواندی و در روایتی نسیانی
 از بنی مایه خلفت پدر باطلات آنک لا تحلف المیعاد نیز آمده و افتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عائشه و زید بن خالد
 جهنی آمده بدو رکعت سبک فرمودی چنانچه خود افتتاح نماز بدو رکعت سبک نمودی است را نیز بکان امر استخامی فرمود
 چنانچه مسلم از ابوسریه آورده که اقامه کرد چون قیام کند یکی از شما من اللیل از شب فیفتحه پس گو که افتتاح کتب
 صلوات نماز خود را بر کشتن پنجفتین بدو رکعت سبک و در کیفیت قیام شب و کمیت رکعات آن روایات متعدده مختلفه در احادیث
 صحیح و رو دیافته جمله آن بر سه طریق بلکه زیاده از آن وارد شده و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر کدام از اینها
 در اوقات مختلفه کرده متعبد که قصد اتباع دارد نیز مختار است در موطنیت یکی از آن انواع و در فعلی یکی در اوقات مختلفه و
 ظاهر این طریق اخیر و دخل و انسب باشد بسبب طریقه اتباع که لا ینحی نوع اول از این هشت طریق اینهم در حدیث عبد الله بن مسعود
 بروایتی از روی آمده ان رسول الله که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استیفاظ بیدار شد فتسویح و وضو پس مسواک کرد
 و وضو ساخت و سو یقول در حالتی که وی میخواند ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار آیات لا ولی الا للباب
 فقرأ بولاء الا آیات پس خواند این آیات را حتی ختم السوره تا آنکه تمام کرد سوره را ثم قام لیسترا یستاد برای نماز فصل
 رکعتین پس بگذارد دو رکعت را و احوال قیما و دراز کرد درین دو رکعت القیام و الركوع و السجود قیام و قنوت و رکوع
 و سجود درین حدیث مجملاً بطولین از آن بیان شده و در احادیث دیگر تفصیل آن نیز رو دیافته است چنانچه در فضول
 در بیان رکوع و سجود ذکر کرده ایم انصرف پشتر گشت ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از گذردن این دو رکعت قیام پس بفرمود
 ختم الفتح تا آنکه دم کردم فعل ذلک پشتر کرد این دو رکعت را با این صفت که مذکور شد و بار دیگر تا گشت ثلث مراتب سه بار و
 گشت مجموع آن است رکعات شش رکعات کل در آن هر مرتب ازین مراتب است که مسواک میکرد و وضو میکرد و بعد از
 استیفاظ و قرائت آیات و بخواند این آیات را ثم او ثلث پشتر و در هر یک سه رکعت پس مجموع نماز شب بموجب این حدیث

نه رکعت بود باین کیفیت مذکوره فاذن المؤمن پس اذان نماز فجر گفت مؤذن مخرج الی الصلوة پس بیرون آمد سر نماز
 وهو یقول و حال آنکه میگفت این کلمات را اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سالی نوراً و اجعل فی بصری نوراً
 و اجعل من نطفی نوراً و من امای نوراً و اجعل من نوتی نوراً و من تحتی نوراً اللهم اعطنی نوراً این روایت مسلم است و بعض روایات
 بخاری زیادت و من یمنی نوراً و من شمالی نوراً پیش از نوتی نوراً و در بعضی ذکر عصبه و کتفه و دوسه و شش و شتره
 و در بعضی و اعظمی نوراً بدل و اعظمی نوراً نیز واقع شده ذکر کعبین سنت فجر درین روایت نیست مانا که مقصود اصل
 درین روایت بیان نماز شب بوده باشد چون سنت فجر بعد از طلوع فجر است از وی ساکت ماند و بعد از روایت دیگر
 از ابن عباس ذکر آن آمده چنانکه در روایت ابو داؤد آمده ثم صلا کعبین و ذکر افتتاح صلوة لیل بدو رکعت خفیفه
 درین روایت نیست و حال آنکه در روایات صحیح آمده که آن حضرت صلا الله علیه و آله وسلم از خود میکرد دو رکعت را نیز بیان از
 میفرمود چنانچه گذشت از حدیث عائشه زانی سر سیه و جواب ازین گفته اند برود و هیچکی آنکه افتتاح بدو رکعت خفیفه اذان
 حضرت صلا الله علیه و آله وسلم دائمی نبود بلکه گاه افتتاح بدو رکعت سبک کردی چنانچه در روایات دیگر آمده است گاه
 بدو رکعت مطول چنانچه درین روایت آمده وجه دوم آنکه ذکر افتتاح بدو رکعت خفیفه در حدیث عائشه واقع شده و
 عائشه از جهت آنکه شب با آن حضرت صلا الله علیه و آله وسلم در یک خانه میبود بحال قیام شب کیفیت نمازی صلی الله علیه و آله
 و سلم اعرف و اعلم بود شاید که آنچه وی حفظ کرده باشد از ابن عباس فوت شده باین سبب که ذکر کرده شد و نیز از ابن عباس
 که در آن زمان صغیر بود احتمال عدم ضبط و حفظ وی چندان دور نباشد پس صحیح همان شد که افتتاح بر کعبین خفیفین میکرد و درین
 جواب اخیر نظر است چه در بعضی روایات از ابن عباس ذکر افتتاح بر کعبین خفیفین آمده است و در بعضی احادیث و نیز
 عائشه ذکر آن نیست در جامع الاصول هم از روایت مسلم و ابی داؤد و از کسب می آرد که گفت پرسیدم ابن عباس را
 چگونه بود نماز رسول خدا صلا الله علیه و آله وسلم در شب فرمود بیوقت کردم نزد و صلا الله علیه و آله وسلم شبی که نزد
 میموند بود پس بخواب رفتم و چون گذشت ثلث لیل یا نصف بیدار شد و وضو کرد و وضو کردم من با و پس استادم
 در بپوشی پش و وی پس کشید مرا به پهلوی راست خود پستر نهاد دست مبارک خود را بر سر من و گرفت گوش مرا گویا میخواست
 بیدار کند مرا پس گذارد دو رکعت سبک تا گفتم من در دل خود میخواند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط پستر سلام داد
 پستر گذارد یا زده رکعت با و تر پستر بخواب رفتم پس بعد و را بلال و گفت الصلوة یا رسول الله پس برخاست و بگذارد
 دو رکعت را پستر بگذارد نماز با مردم و بنا بر آنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح بر کعبین خفیفین در روایت مسلم از ابن عباس و عدم
 ذکر آن در روایت دیگر از و سبب نیز اشکال پیدا میشود بحجت وحدت واقع که بیوقت و می بود در بیت میموند مگر آنکه گویند
 در هر مقام غرض بروایت چیزی متعلق شد همان را در آن مقام روایت کرد یا قائل شوند تبعه در این قضیه و لا بد است از
 قول بان از جهت وجود روایات مختلفه صحیح از ابن عباس در آن چنانچه در جامع الاصول مذکور است و بعضی از آن زمین
 بیان معلوم گردد و الله اعلم نوع دوم کیفیت که عائشه روایت کرده که افتتاح بدو رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم
 از عائشه آمده که گفت افتتاح میکرد آن حضرت صلا الله علیه و آله وسلم نماز شب را بدو رکعت سبک اما چندین روایت از عائشه
 در صحیح آمده که در آنجا ذکر افتتاح بر کعبین خفیفین نیست و بعد از آن تطویل میکرد و ده رکعت به پنج سلام میکرد و دو رکعت
 میکرد و یک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری و مسلم از وی آورده که گفت بود رسول خدا صلا الله علیه و آله وسلم

که میگذارد بعد از فراغ از عشا تا فجر یا زده رکعت و سلام بنماید و میان هر دو رکعت و وتر میگذرد و یک رکعت در روایت دیگر از
عائشه آمده که گفت بود نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ده رکعت و وتر میگذرد و یک رکعت و یک رکعت و یک رکعت و یک رکعت
رکعتین فجر تا مجموع سیزده رکعت بود پس درین نوع سیزده رکعت میگذارد و با دو رکعت سنت فجر و مثل این در روایت
ابن عباس نیز آمده چنانچه ذکر کردیم و ما که تفصیل مصنف آنرا به عائشه بنحیث است که بر عظمی افتتاح بر عتق خفیفین در
روایت ابن عباس نیامده و لیکن الامر که ذکر کردیم و آنکه در حدیث مسلم و سوط از زید بن خالد آمده که گفت از آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در رکعت خفیفه پیشتر گذارد دو رکعت دراز پیشتر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیشتر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو
رکعت پیشتر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیشتر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیشتر گذارد تا این مجموع
سیزده رکعت شد تفصیل کیفیت همین نوع باشد در نوع دیگر مستعمل شمار کردن رکعتین فجر از آن و لیکن در حدیث زید در روایت
موظا ذکر رکعتین خفیفین نیست نوع سوم سیزده رکعت میگذارد بیرون از دو رکعت سنت فجر این صورت خصوصیت ندارد و بان
عباس و عائشه در روایت هر دو آمده و لیکن پوشیده مانده که بطریق که مصنف نوع دوم را بیان کرد نیز سیزده رکعت میشود
بیرون از دو رکعت سنت فجر پس مقابل در نوع ثانی و ثالث ظاهر شود و نیز این ثالث را کیفیتی مخصوص بیان نکرد پس مراد
در اینجا سیزده رکعت بود بیرون سنت فجر به افتتاح بر عتق خفیفین حمل کرده شود کیفیت آنرا بشکل بعد از فصل سابق از ابن عباس
در بیثبوت بیت میمونه نقل کرد پس مقابل در نوع ثانی و ثالث بافتتاح بر عتق خفیفین عدم آن باشد با اشتراک گذاردن
سیزده رکعت بیرون سنت فجر نوع چهارم ابوداؤد از ابن عباس در تقضیه بیثبوت آورده که گفت هشت رکعت میگذارد چهار سلام
بعد از آن پنج رکعت میگذارد که بدان و تر میگذارد و درین طریق نیز سیزده رکعت باشد و کند و آن پنج رکعت بیک سلام و یک
تشهد بود در میان پنج رکعت ششمین نبود الا در رکعت آخر چنانچه در روایت ابوداؤد و بصیرح آمده که لم یجلس فیها اگر چه در بعض
روایات وی لم یسلم الا فی آخرین نیز آمده و از اینجا بعضی نقل گفته اند که مراد از جلوس همان سلام است نوع پنجم رکعت متصل میگذارد
گذاردن نه رکعت در روایت بخاری و ترمذی و ابی داؤد و عائشه آمده اما این کیفیت که مصنف میگوید در کتب ابی داؤد است
که هشت رکعت و آن پیاپی میگذارد ششمین نبود الا در رکعت هشتم تشهد و دعای میخواند و بر نیجاست بر رکعت نهم و سلام بنماید و بگوید
یک رکعت دیگر که همین رکعت نهم باشد میگذارد و وتر میگذرد و میان نماز راوی ششمین و تشهد میخواند و سلام میدهد و بعد از آن بر نیجاست
و دو رکعت نماز میگذارد در پی و وتر در روایت بخاری و سوط آمده که رکعتین بعد از وتر نشسته شروع کردی قرائت کردی چون پشت
بر کوع رسید بر خاستی رکوع کردی و سجده رفتی و ذکر این دو رکعت بعد از وتر در کلام مصنف بیاید و نیز در سوط از سوطین نیز
آورده که از عائشه از زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در شب میگذارد پرسید گفت در اول سیزده رکعت میگذارد بعد از آن
دو رکعت ترک داد و بیا زده آمد و بعد از وی نه رکعت میگذارد و بود آخر نماز وی در شب و در نوع ششمین هفت رکعت میگذارد چنانچه
در روایت بخاری از مسروق آورده که پرسید از عائشه از زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب گفت هفت بود و نه بود و یازده
بود یعنی در هر وقتی یکی از این انواع بوده و نیز در سوط آمده که اتیار میگرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به نه رکعت بعد از آن کیفیت
میگرد و گذاردن هفت رکعت باین کیفیت بود که شش رکعت متصل بود و جلوس بود و در رکعت ششمین شست و مثل سلام بر نیجاست
و یک رکعت میگذارد و سلام میدهد و بعد از آن دو رکعت میگذارد بعد از وتر نشسته و در روایت ابی داؤد و عائشه آمده که چون آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم میرفت و تن را گشت نقصان کرد از نه رکعت دو رکعت آورد و او را بوقت همی بران از عالم رفت و با جمله روایات

درین باب مختلف آمده اکثر آن سینه رکعت است و اقل آن هفت و بعضی از علما پنج رکعت اند و حدیثی درین باب بخلاف آن آمده و نیز
 باید دانست که در بعضی روایات و تراویح داخل آن شمرده اند و در بعضی خارج و ازینجاست که نزدی سیکو یکبار سینه رکعت شمرده اند و بیشتر نیامده است
 تسع کمتر و نیز رکعتین بعد از تراویح داخل و شسته و در بعضی خارج و در بعضی رکعتین فجر را نیز از تسع نماز شمرده و در بعضی
 روایات یک رکعت را و شمرده اند و در بعضی سه تا پنج رکعت و در بعضی جاتمام نماز شب را و تمام کرده اند و ترندسته در
 جامع خود از ام سلمه نقل کرده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در سیکو و سینه رکعت چون بکیرین رسید و ضعیف
 گشت و تر سیکو و هفت و گفت ترندسته روایت کرده شده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تر سینه رکعت و یازده و هفت
 و پنج و سه و یک و گفت معنی این سخن آنست که سیکو را در شب سینه رکعت با و تر پس نسبت کرده شد نماز شب با و تر خوانده شد
 پنجم را و تر روایت کرده شده است در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت او ترا یا ابله القرآن و مراد بدان قیام
 میل داشته نوع هفتم در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بیک سلام میگذاشت و این نوع شامل جمیع اعداد که در انواع
 سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میگذاشت خواه سینه و خواه یازده و یانه و یا هفت در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر
 سه رکعت و تر میگذاشت پس حاصل این نوع آنست که گذاردن نماز تجمیع دوگان و دوگان بود و سلام بعد از هر دو رکعت و تر
 سینه رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود را و احادیث ثابت است و تر سینه رکعت چنانچه مذکور شد و بعضی از علما دیگر
 نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده چنانچه مصنف در نوع اول آنرا بیان نمود و اینجا سیکو یک رکعت و درین روایت طعن
 کرده اند و با وجود روایت صحیح بخاری بآن چه محل طعن است یارب مقصود آن باشد که ایستار سینه رکعت مخصوص بآن
 صورت است که در نوع اول مذکور شد اما آنکه دوگان چند یکی بگذارد و در هر دو رکعت سلام دهند و در آخر سه رکعت و تر گذارد
 این طریق باین خصوص مطعون است و این توجیه بعد است چه ظاهر کلام مصنف در نقلی ایستار سینه رکعت است مطلق چنانچه
 در وجه طعن حفاظ درین روایت میگوید چه در صحیح ابن حبان است با سند صحیح لا ترا و ثلث و تر کنیند سینه رکعت بل بلکه ترا و ثلث
 او سبع و تر کنیند پنج رکعت یا هفت رکعت و لا تشهد و الصلوة المغرب و ثلثیند نماز مغرب که سه رکعت بیک سلام میگذاشت
 و این حدیث را از کشته از روایت دارقطنی نیز آورده و گفته که رجالی ثقات اند و در حدیث عائشه با سند صحیح آنست
 که در دو رکعت آخر سلام میداد و بعد از آن یک رکعت میگذاشت و سلام چنانکه در نوع دوم گذشت از ابام احمد پرسیدند که در دو
 چه میگوئی که بیک رکعت است یا سه رکعت ابام احمد اکثر الحدیث و اقواله رکعت پنجم را اکثر احادیث آمده و روایت آنها قوی و
 راجح است آنست که و تر بیک رکعت کرده فانا و ذهب الیها پس از پنج رکعت مذکور است و این است و درین باب حدیثی در مقدم دیگر
 هم از روسته از حال و تر پرسیدند درین بار جواب چنین داد که گفت سلیم فی الرکعتین سلام دهد در دو رکعت تا و تر بیک رکعت بشود
 چنانچه مذکور شد و تراوست و نیز گفت و آن لم یسلم و اگر سلام ندهد در دو رکعت تا و تر سینه رکعت شود و رجعت ان لا یطهره جاکز
 و امید میدارم که ضرر نکند و او را در اصل حازه و ترا لا ان التسلیم اثبت مگر آنست که سلام دادن در دو رکعت و تر کردن بیک رکعت
 ثابت تر و راجح تر است مخفی نماند که مصنف در تضعیف و تر سینه رکعت سباحت کرده و حال آنکه درین باب احادیث و آثار
 صحیح آمده و حق آنست که ایستار سینه رکعت یا بیک رکعت و یا سه رکعت و یا چهار رکعت میان علما نزدی انساب المولودین علی سینه آورده که
 گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که و تر سیکو و سینه رکعت و میخواند و آن سه سوره از مفصل در هر رکعتی سه سوره از آن
 آخر ناقص است و در روایت دیگر مفسر شده که میخواند در رکعت اولی الحمد و القدر و الزلزله و در ثانیة الحمد و القدر و الزلزله

و در ثلثه الکافرون و ثبت واحد گفت درین باب از عمران بن حنین و عائشه و ابن عباس و ابی ایوب نیز آمده و قوسه
 از صحابه و غیرهم با پنجانب رفته و گفته اند که در تریسه رکعت است و سفیان گفته که اگر خواهی و ترکن پنج و اگر خواهی بسجده کن
 بیک و گفت سفیان مستحب نزد ما آن بود که در تکرده شود تریسه رکعت و گفت ابن قول ابن مبارک و اهل کوفه است نهی
 ز رکعتی در شرح خرقة در مذهب امام احمد حنبل گفت که مذنب ایشان ایستار رکعت واحد است و گفت در روایت از ابی اویس
 و نسائی از ابی ایوب انصاری آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ترقی است یعنی واجب بر هر مسلمانی پس
 اگر خواهد و تر کند پنج رکعت و اگر خواهد تریسه رکعت و از مسلم از ابن عمر در ایستار رکعت واحد نیز آورده که موسی از ابی ابله
 سوال کرد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز شب پس اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به دو انگشت خود
 و فرمود بکذا مثنی مثنی و فرمود و ترکیب رکعت است از آخر شب و نیز گفت زکشی لیکن اختلاف است در اینکه آیا یک رکعت است
 بر رکعت واحد و قتی که پیش از وی شفعی نگذار دوم را و بتر که در حدیث از ابن عمر و در حدیث بر ضعیف است و یک رکعت
 از ده تن از صحابه که ابو بکر و عمر و عثمان و عائشه از ایشان اند که الو تر رکعت واحد و حدیث بر ضعیف است و میگوید از امام احمد
 در اینجا دور وایت است بر وایتی مکرده نیست انتهی و در جامع الاصول از حدیث صحیحین از عائشه آمده
 که گفت زیاده نیکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه در رمضان و نه در غیره و بپایزده رکعت میگذارد چهار رکعت را
 و میپرس از حسن آنها و طول آنها پستتر میگذارد چهار رکعت دیگر و میپرس از حسن آنها و طول آنها پستتر میگذارد سه رکعت
 ششمه گوید که اگر فصل میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در و تر میان سه رکعت بسلام هر آینه میگفت عائشه صلی
 شفقین و واحد نه بصلی ثلثا و روایت کرد نسائی که بر بشرط بخاری و مسلم از عائشه گفته بود رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم که سلام نمیداد در رکعتین اولی از و تر و حاکم بر بشرط بخاری و مسلم از عائشه گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 که و تر میکرد تریسه رکعت سلام نمیداد مگر در آخر آن و طحاوی از ابی الحالیه آورده که گفت تعلیم کردند ما را اصحاب رسول خدا صلی الله علیه
 علیه و آله و سلم که و تر مثل نماز مغرب است این و تر لیل است و آن و تر نهار و نیز از عقبه بن مسلم روایت کرده که پرسیدم از
 بن عمر را از و تر تریسه گفت ابن عمر آیه شناسی تو و تر نهار را گفتم نم صلوة المغرب گفت صدقت و حسنیت یعنی چون
 در حدیث نماز مغرب را و تر نهار خواند و آن بے فاصله است بسلام لاجرم و تر که و تر لیل است نیز همچنین باشد و نیز طحاوی
 گفته که آنچه مروایت از ابن عمر که پرسیدم که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز شب فرمود نماز شب دو گان و گان
 و چون تر سه طلوع صبح را بگذارد یک رکعت تا و تر کند نماز ترا معنی وی آنست که بگذارد رکعت دیگر یا دو رکعت که پیش از و
 تا سه رکعت گردد و دلالت نیست بر سه فصل بسلام و گفت طحاوی که مذنب حنفیه در و تر تریسه رکعت قوی است از جهت
 و استدلال عقل زیرا که خالی نیست که و تر فرض است یا سنت اگر فرض است فرض نیست مگر دو رکعت یا سه یا چهار و تر یا هلال
 است دو و چهار نیست پس نباشد مگر سه و اگر سنت است هیچ شکی نیست که او را مثل در فرض که از وی اخذ کرده شده است
 بنود نیست فرضی که و تر مثل می بود مگر مغرب و آن سه رکعت است که از شافعی قال ابی ایوب الضعیف ساجد الله شال این
 دلائل و حقیقت تا میاید تقویت است مرنه را که دارد و ثلث رکعت نه اثبات آن بقیاس این نکته مگر گفته شده است که
 دلائل عقلیه که بعضی از آنکه حنفیه آورده اند برای ترجیح بعضی احادیث بر بعضی است نه اثبات آن حکم بحد قیاس فاحفظ امام
 در موطا میگوید که خبر داد ما را ابو حنیفه از حماد بن ابی اسیم نخعی از عمر بن الخطاب که گفت دوست ندارم که کسی و تر یا سه رکعت

اشتران شرح ویم در موطا از عبد الله بن مسعود می آرد که گفت اوتر ثلث رکعات کثلاث المغرب و در روایتی کصلوة المغرب
 و از ابن عباس می آرد اوتر کصلوة المغرب و از ابن عبد الله بن مسعود می آرد که گفت یک رکعت هرگز و از عائشه می آرد
 که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سلام نمیداد در رکعتین و ترو در سنن الدی از روایت ابی بن کعب و عائشه روایت
 ایتار بسبب رکعت آورده و از عائشه بصریح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تریسه رکعت میکرد و فصل نیکو در میان آنها
 و از ابن مسعود نیز آورده اوتر ثلث رکعات کوثر النهار صلوٰۃ المغرب و از ابن عباس نیز آمده ثم اوتر ثلث و از حسن بصری
 اجماع سلف بر سه رکعت نقل کرده کذا فی الدلائل و در نهایت شرح بدایه آورده که چون عمر سعد بن ابی وقاص را دید که و تریسه رکعت
 واحد گفت ای هذ التبرء شفع کن ان را و اگر نشاید امیکم ترا و میگوید که اگر انفا بیک رکعت جائز میبود در نماز هر آنکه قصر
 کرده میشد نماز فجر را در سفر و گفته اند که آنچه تمسک کرده بدان شافعی از احادیث که دال اند بر و تریسه یک یا پنج یا هفت یا نه یا
 یا زده پیش از استقرار و تریسه و در آخر قرار بر آن یافت که جلوس میکرد بر سر سه رکعت و و تریسه یک رکعت بی فصل و از آنچه
 دلالت دارد بر آنکه مشهور و متعارف میان صحابه و تریسه رکعت بود و و تریسه یک رکعت خفای دشت حدیث بخاری است
 از ابن عباس که در مشکوٰۃ آورده که و تریسه یک رکعت بعد از عشا بیک رکعت بود و نزد دو مولای ابن عباس پس رسانید
 این خبر ایتار معاویه بیک رکعت باین هاشم فرمود بگذار که وی صحبت در شسته است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی
 گفت صواب کرد زیرا که دس فقیه است پس این وحشت کشیدن عاقلان از فعل معاویه و انکار استبعاد آن و جواب دادن
 ابن عباس تبصوب و می بجا بقا است و صحبت و دس دلالتی صریح دارد بر آن که و تریسه یک رکعت متعارف نبود که لا یخفی
 و از آنچه مذکور شد واضح گشت که ایتار بسبب رکعت اکثر و رنج و افضل باشد و الله اعلم و باجماع اختلاف است در اخبار و آثار و
 اقوال علما در امر و ترو این اختلاف در و تریسه اولی و افضل است و الا در و تریسه یک رکعت هیچکس را اختلافی نیست چون تریسه
 که عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز شب مختلف و متنوع بود این نیز در خل آن متنوع و اختلاف است و طبعی و تریسه
 سه رکعت محل بحث و مکابره است و الله اعلم و در بیان نوع بهنم چون سخن در و تریسه رکعت اقتداد بدر از کس کشید نوع غیر
 از بیشتر نوع که مصنف ادعای حضور در آن کرده باقی ماند و میگوید نوع هشتم در سنن نسائی از خدیفه روایت میکند که دره رمضان
 با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارم یعنی نماز شب و در رکوع چندان درنگ کرد که در قیام و این هیچ میگفت سبحان لی
 بعد از آن به نشست و میگفت رب اغفر لی و مکر میکرد چون چهار رکعت نماز برین وجه بگذارد بلال با تک صبح گفت و نماز صبح پیغمبر را
 صلی الله علیه و آله و سلم دعوت و اعلام کرد چنانچه عادت و سه بود که بعد از اذان و اجتماع مردم بر در حجره شریف می آمد و اعلام
 میکرد تا بمسجد بیرون می آمد و آورده اند که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خواب بود بلال گفت اهل صلوٰۃ غیر
 من النوم آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم این کلمه از وی خوش آمد و فرمود این کلمه را داخل اذان فجر گردان و هر روز
 میگفت با شش بعد از آن سنت مستمر و شد بدانکه در بیان این نوع اجمالی بکار رفت و هیچ معلوم نشد که قیام چه قدر بود و در
 چه قرات کرد و مساوات رکوع با قیام حقیقه بود چنانچه ظاهر حفظ حدیث است یا مانند آن بود چنانچه در روایات دیگر مخرج
 و احوال ارکان و سپیات دیگر نیز معلوم شد که رکوع کرد یا قوم و بعد از آن سه نشست یا بی آن نشست و اگر وجود قومه
 معلوم است بضرورت اما مقدار آن معلوم نشد که مقدار رکوع بود یا کمتر از آن و نیز از جای دیگر معلوم شده که نشستن و ایستادن
 رب اغفر لی خواندن در میان سه بیتین بودی و اینجا بعد از رکوع بود و ذکر بعد از آن هم نیست و آنچه در جامع الاصول از حدیث مسلم

و ابو داود و نسائی آورده اینچنین است و در ذکر رمضان نیست که گفت خدایه نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شب
 پس افتتاح کرد سوره بقره را پس گفتم من در دل خود که بگویم رکوع رو در نماز است هنوز بگذشت و نه ایستاد گفتم شاید که
 بدان سوره تمام کند و رکوع رو در هنوز نه ایستاد و افتتاح کرد سوره نسا و آنرا تمام کرد و افتتاح کرد بآل عمران و بخواند آن را
 ترسل و ترسل و هرگاه که میگذشت باینکه که در سوره امر به تسبیح است تسبیح میکرد و چون میگذشت بحال سوال دعا سوال میکرد
 و چون بجای آن خود رسید تقوی میکرد و پسر رکوع رفت و میگفت در رکوع سبحان بی نظیم و بود رکوع او مانند ی از قیام او
 پسر گفت سمع الله لمن عهده و زیاده کرد و روایتی را که لک الحمد طایفه ایستادنی در از قریب رکوع پسر سجده رفت و گفت
 سبحان ربی الاعلی پس بود سجود و نزدیک بقیام بعد از رکوع این روایت مسلم و نسائی است و در روایت ابی داود آمده که
 گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گذار نماز شب را و افتتاح کرد و گفت الله اکبر سید باره و گفت و الحمد لله
 و الجبروت و الکبریا و المعظمه پس از آن خواند بقره بر رکوع رفت مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی اعظم پسر بر پشت
 سوار رکوع و ایستاد مانند آن و میگفت ربی الحمد ربی الحمد پس سجده رفت و بود سجود او مانند ی از قیام او و میگفت در سجود
 سبحان ربی الاعلی پس بر پشت سوار سجود و نشست بین اسجدین مانند ی از سجود و میگفت ربی غفری ربی غفری بگذارد چهار رکعت
 و بخواند در آن بقره و آل عمران و نسا و مائده یا انعام شک و است در مائده و انعام که این را خواند یا آنرا این شش طرق
 مذکور در قیام شب ثابت شده بدانکه عده در باب قیام طول عمر در رکعات آن و کیفیت گذاردن آن احادیث ابن عباس
 و عائشه است و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب است آن احادیث و روایات آورده و شریفا و متفقا
 نموده اکثر آنها را حج بهشت نوشته که معصیت ذکر کرده و بعضی ممکن از جامع بدان و بعضی یقین خارج از آن و اگر چه در اصل خود
 اکثر آنها ذکر یافته بود اما در حین تبیین ترک آنها از جهت خوف تطویل و عدم ضرورت عمل مصلحت افاد و فساد ذکرناه کفایت
 و الله الموفق و النجی واجب است تنبیه بر آن آنست که باید که قضیه بیست و نهم این عبارت است که بیست و نهم متقدم و شایسته است
 در یک قضیه دشوار است و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ترا گاه در اول شب میگذارد و گاه در میان شب و غالب
 در آخر شب میگذارد و بدانکه ابتدای وقت و ترا بعد از عشاء است و اگر تا آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدان ناطق است
 و تمامه علمای اهرمان متفق و درین میان تمامه شب و وقت و تراست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تمام شب و ترا گذارده
 گاه در اول شب یعنی بعد از عشاء و گاه در وسط و گاه در آخر شب و وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث
 بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی و ترمذی و از روایت ترمذی آورده که گفتی شد و ترا آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر که ازین عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی
 علیه و آله و سلم هر که ترسد که در آخر شب نتواند بر خاست باید که هم در اول شب و ترا بگذارد و بخشد و هر که میدارد که بر خیزد در
 آخر شب پس بدستی که نماز آخر شب مشهور و معروف است و این افضل است و مانند این روایت کرده و طایفه از عائشه و غیره از موطا
 و ابی داود و از حدیث ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا بیکر شب وقت و ترا میبختی تو یا ابوبکر
 گفت در اول شب یا رسول الله و گفت عمر را تو چه وقت میبختی و ترا گفت در آخر شب پس گفت مرا بیکر شب را بخند یا ابوبکر
 گفت مرا بخند یا ابوبکر و از این پس میباید که ابوبکر و ترا گذاردی و خفته و عمر خفته پس در آخر شب بر خیزستی و از عائشه آمده
 گفت مرا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آیا بخواب میروی یا رسول الله پیش از آن که در کنی و سر خود حشمتان من بخواب

میروند امداد من بیدار است و این مستحضر است بر آنکه تاخیر و ترسسته را شایسته است که در وقت قیام و ترند سیه از
 الی هر سیه آورده گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در تکریم پیش از آنکه بخسبیم گفت ترندی بر بعضی
 خواب پیش از ترند کرده بود و اختیار کرده اند قوس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و من بعدیم که بخوابیم و ترند تا
 نگذارند اما اکثر صحابه بر آنند که وتر در آخر شب افضل است و گفت حدیث عائشه حسن صحیح است و حدیث ابو هریره حسن صحیح
 و در مشکوٰۃ آنرا از حدیث بخاری و مسلم آورده و باجماع صحبت رسیده که غایب احوال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود
 که وتر در آخر شب بگذارد و قریب صبح و اگر احیاناً در اول شب یا وسط آن وتر کردی و بعد از آن بتجدید بخوابی و ترند
 اعاده نکردی و در حدیث ترند سیه آورده لا وتران فی لیلة فرمود در یک شب دو وتر بنویسی چون در اول
 شب وتر گذارد پس از آن بتجدید برخاست و اگر اعاده و ترند را در بنود شیخ ابن الهمام در شرح بدایه گفته که هر که در اول
 شب وتر گذارد پس از آن بتجدید برخاست اعاده نکند آنرا از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد و
 یکی از آن دو فصل بود و وتر از فصل وارد شده در شرح و ترند سیه در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق
 کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر آن جماعه از اصحاب و من بعدیم گویند نقص کند و ترند و اضافه کند
 بان یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد پست تر کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب دو وتر بنویسد و ترند سیه حق
 این بود و جماعه دیگر از اصحاب پیغمبر بر آنند که چون در اول شب وتر گذارد پس از آن بخواب رفت و برخاست بگذارد آنچه
 خواهد و نقص نکند و ترند و بگذارد آنرا کرده است بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن ابی کثیر و احمد نیست
 و این صحیح تر است چه بوجه متعدده روایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیدار و ترند نماز گذارده و از
 ام سلمه و ابوبکر و عائشه و غیر ایشان آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیدار و ترند و رکعت این کلام
 ترند سیه است و در کلام مصنف نیز در فصل آئینه خیز سیه ازین باب مذکور گردیده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در بعضی شبها در جمیع شب یک رکعت را در نماز مکرر میکرد یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شب ظاهر همان اول است چنانچه
 در احادیث واقع شده که کان یقوم بآیه و آن این آیه است ان الله بهم فاهم عباده ان تغفر لهم فانک انت اعزهم
 مصنف این را طریق جدا از طرق قیام شب که ذکر کردیم ساخت ظاهر آنکه در کلمات همان بود که در طرق مذکوره معلوم شد
 غایت آنکه قرأت این آیه بود مکرر و باین طریق جدا نکرد و یا آنکه نادر بود جدا و الله اعلم و نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 در شب از حیثیت نشسته و ایستاده گذاردن بر سه نوع بود اول آنکه جموع نماز را ایستاده میگذازد و این غایب احوال بود
 و افضل همین است چنانچه در روایته است که صلوٰۃ قاع نصف صلوٰۃ قائم است در خواب و آنکه همه نماز شب را در بعض
 احوال و اوقات نشسته میگذازد و رکوع هم نشسته میکرد و بخت طریقی عارضه صلوٰۃ و بیان حراز و شفقت بر است یا
 غیر آن و الله اعلم سوم آنکه نشسته میگذازد و بیشتر آنچه خواندن بود از قرآن بخواند و چون آنکه از قرأت بانه بود
 برخاسته و ایستاده آن اندک بخواند و رکوع کرد و سجده رفتی بود در رکعت دوم نیز بچنین کرد و یک رکعت دوم را
 تمام نشسته یا ایستاده گذارد و سیه ترند سیه در جامع خود از حفصه آورده که گفت ندیدم رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خوبانی و چون میگذازد نشسته میخواند سوره یا و ترند میکرد
 آنرا تا آنکه در آن ترند میشد از سوره دراز تر از آن و از ام سلمه و انس بن مالک و غیره درین باب حدیث آمده

و حدیث حنفیہ صحیح است و بتحقیق روایت کرده شده است از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذازد و در پشت نشسته
و چون میسر سید از قرأت عزم مقداری یا چهل آیت را می ایستاد و میخواند پس رکوع میکرد و پستری میکرد و در رکعت ثانیہ
همچنین و در روایت عائشہ آمده کہ چون باقی میماند مقداری یا چهل آیت بر سنجاست الحدیث و این نیز حدیث صحیح است
و در روایت بخاری نیز چنین آمده و نیز روایت کرده شده است کہ میگذازد و نشسته و چون قرأت میکرد و نشسته رکوع
و سجد و نیز نشسته میکرد و سجد و حدیث صحیح و معمول است و در صحیحین از عائشہ آمده کہ گفت چون گرانی بدن پیدا کرد و رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر عمر بود اکثر نماز وے نشسته این سه نوع صحیح شده و در احادیث صحیح و روایات
اما حدیثی کہ دارد شده کہ بیات جالس بوی در حالتی کہ نشسته گذاردے مربع بودے یعنی چهار زانو نشسته
چنانچہ زکشی از حدیث دارقطنی از عائشہ آورده کہ گفت دیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذازد نماز مربع
حفاظ در آن حدیث طعن کرده اند و حمل بر خطای بعضی از رواة کرده و فقہار ادعوا کر است و احتجاج آن علماء است
و نہ سبب امام ابو حنیفہ آنست کہ بیات جالس تنقل همان بیات جالس تشهد است و نشی گوید روایت است از ابی حنیفہ
کہ تخیر است اگر خوابد بر وضع احتیاج کند و اگر خوابد مترج اگر خوابد بقعود تشهد و روایت است از ابی یوسف محتاج
و از محمد بن یحیی و از زفر شل بیات تشهد زیرا کہ قعود در نماز باین وضع آمده پس افضل باشد و نزد امام احمد مترج است
و میکن در رکوع و سجد و دو تا کند هر دو پاے را فصل فی بیان رکعتین بعد از وتر و رکعت نمازے کہ آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از وتر میگذازد و روایات صحیحہ ثابت شده در صحیح مسلم از عائشہ روایت میکند و در جامع
این را از روایت صحیح بخاری آورده کان یصلی ثلث عشر رکعة بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذازد سیزده رکعت
یعنی باین طریق کہ میگذازد همان رکعات ہشت رکعت ثم یوتر پستری و تر میکند و یک رکعت همان طریق کہ در نوع پنجم
گذشت ثم یصلی رکعتین پستری میگذازد و دو رکعت و سوجالس در حالتی کہ وے نشسته است فاذا اراد ان یرکع پس
چون میخواند کہ رکوع کند قدامے ایستاد و قدرے از قرأت میخواند چنانچہ معلوم شد فیرکع پس رکوع میکرد
ثم یصلی پستری میگذازد و رکعتین و رکعت بین النوا و الاقامۃ میان اذان و اقامت نماز فجر کہ مراد بآن سنت
فجر است اینجا سیزده رکعت با سنت فجر است و در روایتی بے آن نیز آمده چون افتتاح بدو رکعت خفیفہ میکرد و از اینجا
معلوم شد کہ محل رکعتین بعد از وتر بر رکعتین سنت فجر چنانچہ بعضی کرده اند درست نباشد و در موطا نیز آمده کہ و تر میکرد
بند رکعت و میگذازد دو رکعت و در حالتی کہ نشسته است بعد از وتر و دو رکعت فجر میان اذان و اقامت و در مسند
امام احمد و سنن ابن ماجہ از ام سلمہ روایت کہ گفت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود رسول خدا صلی اللہ علیہ
و آنکہ و سلم یصلی بعد از وتر میگذازد بعد از وتر رکعتین خفیفتین دو رکعت سبک و سوجالس در حالتی کہ وے نشسته است
و تر وے در جامع خود نیز این حدیث آورده و خفیفتین نگفته و گفته کہ مثل بن ابی امامہ و عائشہ و غیر ہم نیز آمده و امام
از ابی امامہ باہلی روایت میکند کہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یصلی رکعتین بعد از وتر و سوجالس یقرأ فیہما باذا
زلزلت و قل یا ایہا الکافرون و حسب مشکوۃ از دارمی از ثوبان می آرند کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
این بیدار شدن و شب بر خاستن مشقت و گرانی است چون بگذازد یکی از شما و تر گو بگذازد دو رکعت بعد از زوی القیام
بیل میسرست فبہا و الا کفایت کند او را از قیام تجد و ازین حدیث مشکوۃ چنان معلوم شود کہ گذاردن این دو رکعت بعد از وتر

بر آنکه نذیب کسی که قائل نیست بوجوب و تر آن راست میدارد و نیز این گفتن جاری مجرای سنت میتوان گفت و حال آنکه
سنت نباشد و ممتنع بدو بنود و توجیهش آنکه و تر چون سختی است در غایت تاکید بمنزله واجب و آخر نماز شب ختم و طه عبادت
یومیه است اگر او را فعل دیگر تالاج و لاحق باشد و در نباشد و لیکن نذیبی که در استیلا حق و تعقیب سنت بدان نذر و نسبت بود
از نیت گفت لایما نذیب کسی که قائل است بوجوب و تر و نیز القدر کیفی لتوجیه کلامه دیگر بدانکه خواندن قنوت در و تر چنانکه
شمنه گفته متفق علیه است میان آنکه از ربعه الامام مالک که از وی دو روایت است و لیکن اختلاف در آن که نزد امام ابوحنیفه
دائمی است یعنی در رمضان و غیر رمضان پیش از رکوع است این نذیب این مسعود است و قول جماعه از علماست مثل سفیان ثوری
و ابن المبارک و اسحق و نزد شافعی و بروایتی از مالک و احمد مخصوص است بضعف اخیر از رمضان و بعد از رکوع است و بقول
مشهور از امام احمد و ائمه است و جائز است بعد از رکوع و پیش از رکوع و نزد مالک بروایتی که قائل است بقنوت و تر نیز بجماعت
و نیز قنوت مخصوص است بوتر نزد ابی حنیفه و احمد و نزد مالک مخصوص است بصبح در طاهر نذیب و تر و شافعی در صبح و و تر
معا و تسک آنکه در اصل قنوت و تر و دعا در آن چنانچه مصنف نیز بگوید حدیث امیرالمومنین علی است که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم میگفت در آخر و تر خود اللهم انی اعوذ بضعاک من یحطاک و بضعاک من یغرقک و اعوذ بک منک اللهم
فما علیک انت کما اثبت علی نفسك رواه النخسنه کذا قال الزکشی و شمنه گفته که رواه أصحاب السنن الاربعه و مالک نزد ائمه
ثابت شده که خواندن این دعا از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در میان و تر بود و بعد از فراغ وی بربیل و روایات
دیگر که دالی اند بر بودن قنوت قبل رکوع یا بعد از رکوع اگر چه احتمال خواندن آن در تشهد یا بعد از فراغ دارد چنانچه
مصنف خواهد گفت و حدیث امام حسن بن علی که گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و در روایتی
جدیدین کلمات که منیگویم من آنها را در قنوت و تر اللهم ابد فی فیمن هدیت و این را نیز گفته اند که رواه النخسنه و شمنه
از روایت حاکم بر شرط کشین آورده که گفت حسن بن علی تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در و تر من و در
بعض روایات آمده که فرمود دیگران این را در و تر خود اللهم ابد فی فیمن هدیت و لیکن در روایت وی بعد از
رکوع آمده چنانکه نذیب شافعی است و در مواهب لدینه از روایت طبرانی و غیر مطلق گفته بی قید بعد از رکوع قائل آن شمنه
از ابی داؤد آورده که بخیرین الخطاب جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب در رمضان و قنوت میخواند ابی در آخر و تر و درین روایت
مخصوص بضعف ثانی از رمضان واقع شده چنانچه آن نیز نذیب شافعی است و روایتی است از احمد و مالک از طبرانی در اسط
و این بخیر آورده که بخیر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و تر میگردید و میگردد و این قنوت پیش از رکوع و از حدیث نسائی و این
از ابی بن کعب آورده که گفت و تر میگردید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس قنوت میخواند پیش از رکوع و شعیب بن النعمان نیز این روایت
آورده و روایتی از مسوید بن شمس نیز آورده که گفت شنیدم ابوبکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم جمیعین که میگفتند قنوت
میخواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آخر و تر میخواندند ایشان آنرا و با جمعه در ایثار بیه کت و قنوت و تر قبل از رکوع احادیث
و آثار برین انا حصا آمده و لا حاجه است الا کثرت و مراد بقنوت اینجا مطلق دعا است یا مخصوص اللهم ابد فی فیمن هدیت و از امام محمد نقل
کرده اند که در قنوت دعای معین نیست و تعین دعا موجب ذباب رقت قلب است و لیکن در محیط و ذخیره گفته که اللهم انا نستعینک
واللهم ابد فی فیمن هدیت و نزد شافعی و احمد اللهم ابد فی فیمن هدیت و نزد ابوحنیفه و مالک اللهم انا نستعینک و او را نزد حنفیه جمع
بینهاست و شمنه از ابی الولیت آورده که مختار نزد دوستان است که سه بار بگوید اللهم اغفر لی و بعض آنکه ربنا آتانی الدنيا

امر تعلیم دعا گاهے کرد من آنرا در قنوت و ترنم خوانم پس اینجا امر بخواندن آن دروتر معلوم نکرد گوئیم که ظاهر آنست که
 تعلیم آن بحجت خواندن در قنوت بود و آنکه بے امر حضرت از پیش خود بخواند بعیدست مگر آنکه سابقاً معلوم امام حسن شده باشد
 که خواندن دعا در قنوت و ترنم شروع و مسنون است هر دعا یک خواند و این دعا ایشان را خوش آمد که بخوانند و این
 نیز مستلزم مشروعت قنوت و ترنم فافهم و حال آنکه روایتی که ششمی از حاکم بر بشره بخین آورد که عیسی رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم نے وترے اللهم ابدی صریح است در آن که امر بخواندن آن دروتر بود پس خواندن این دعا در قنوت
 و ترنم از جانب حضرت رسالت ثابت گردد و فعلاً و قولاً و لذا ترنم سے گویید بهترین حدیثی که در باب قنوت و ترنم است
 کرده اند این حدیث است عبارت ترنم سے در جامعش این است که ولا تعرف عن ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم فی القنوت
 فی ابوتر شیبہ احسن من هذا و چون مصنف قنوت از جماع صحابه دعوی کرد و بجز ثبوت از امام حسن این دعوی بر ثبوت
 نه پیوند گفت و از امیر المومنین عمر و ابی بن کعب که با امیر المومنین با جماع ناس در رمضان قنوت دروتر خواند و از عبد الله
 بن مسعود ثابت شده که قنوت در نماز و ترنم خوانده اند و براسے نفی فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قنوت که اصل
 مدعاست گفت اما از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قطعاً مروی نشده و بی ثبوت نرسیده و بحقیقت ذکر کردیم حدیث قطبی
 از سوید بن غفله و طبرانی از ابن عمر و نسائی و ابن ماجه از ابی بن کعب که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواند قنوت دروتر
 و مصنف میگوید اینچ امثال این هر چه روایت کرده شود مطعون و فقرے بود و الله اعلم و چون اینجا حدیث امیر المومنین
 علی بود که ناظر در قنوت و ترنم و آنکه درین باب تمسک بدان نموده اند از آن جواب میگوید بقول خود و در ترندی و نسائی
 بلکه در کتب خمسہ چنانچه زکشی گفته و یار سنن ابو جریج چنانچه ششمی آورده مرویست که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 یقول فی آخر وتره اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک
 انت کما اثبتت علی نفسک و لیکن این عبارت یعنی فی آخر وتره محتمل آنست که این دعا را در تشهد گفته باشد که آخر اجزاء
 صلوٰۃ است و محتمل آنکه خواندن این دعا بعد از تشهد بود که آخر نماز بعد از فرائض از آنست و این احتمال خیر اقرب است
 بفهم چه اکثر آنچه در احادیث واقع شده که بخواند این دعا را در آخر نماز معمول برین است بلکه متعین است بحسب روایت
 چه درین امر و روایت کان یقول بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت این کلمات را از فراغ من صلوٰۃ چون
 فرائض عیش از نماز خود و نبود مضجعه و میرفت جای میگرفت در خوابگاه خود و نسائی درین روایت دیگر که این دعا را در وقت
 فرائض از نماز و رفتن بخوابگاه آورده لفظی زیاده کرده بر آنچه روایت کرده در آخر و تر و آن لفظ و لوح صحت است بعد از آن
 ثناء علیک گفته لا احصی ثناء علیک و لوح صحت و در بعضی از روایات صحیحہ ثابت شده که این را در سجود میگفت نه سجود
 بعد از وتر میگردید که در سجود نماز فرضاً کان او فعلاً چنانچه در سابق در فصل سجده گفت و نزو شافعی و مالک عارضه نماز است
 بحکم اقرب مایکون العبد من ربہ اذا کان ساجد پس میشاید که در هر دو محل یعنی بعد از فرائض نماز و نبود مضجعه در سجده گفته
 اما این احتمال که دروتر بعد از رکوع یا پیش از آن گفته باشد که آن نیز معنی آخریت و تر دارد خصوصاً که وتر بسجده رکعت بود
 و گفتن بعد از رکوع رکعت ثالثه بعد سے دارد و اما آنکه آن را بر این احتمال فرود آورده اند هر چه از این فہمیدہ و قرار
 داده معتبر است اگر چه خلاف ظاهر مضمون از لفظ باشد و لابد بر این قرینہ و دلیل ظاهر بود و الله اعلم و چون مصنف آن را محل برین
 فرائض و تر کرد و خواست که بکارد عید دیگر که درین محل ماثور است نیز تمسک کند و در اینجا نوعی از ایتا لیلیدان احتمال نیز دارد پس گفت

و در مستدرک حاکم از حدیث ابن عباس مرسلست در صفت صلوة رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شب و در وقت
که گفته ابن عباس فلما قصص صلواته پس هرگاه که تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز خود را سمعته یقول بشنیدم
او را که میگفت اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی بصری نوراً و فی سمعی نوراً و فی یمنی نوراً و عن یساری نوراً و فو فی نوراً و تحتی
نوراً و در بعض نسخ من فوتی من تحتی و اما فی نوراً و خلقی نوراً و اجعل لی یوم لقائک نوراً و بعض روایات یوم لقائک نوراً
نیست و در بعض روایات زیاده آمده که فی عصبی نوراً و فی کبخی نوراً و فی شری نوراً و فی سانی نوراً و اجعل فی
نفسی نوراً و اعظم لی نوراً و اعظم نوراً و در بعض روایات و فی عطی نوراً و فی فخی نوراً نیز آمده و آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در نماز وتر در رکعت اولی سبوح اسم ربک الاطی خوانده و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت
سوم قل هو الله احد و در بعض روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و آنچه مختار اکثر اهل علم است
از صحابه و من بعدیم همان اول است که فی جامع الترمذی و شیخ ابن الهمام گفته که روایت کرده در سند خود احمد از حماد
از ابراهیم از اسود از عائشه گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که ثیاب میگردد بر سه رکعت و بخواند در اول سبوح
اسم ربک الاطی و در ثانی قل یا ایها الکافرون و در ثالث قل هو الله احد و بعد از آنکه در رکعت
اولی سوره اما انزلناه فی لیل القدر خوانند در سبوح جامه و س و تا نور نیست و میگویند که در بعض روایات فقیه آمده است
و چون از وتر سلام داد سه بار گفت سبحان الملك القدوس و در رکعت سوم این کلمه را با او از بلند گشتن حروف خوانند
و بعد از آن یعنی در رکعت ثالثه گفت رب الملائکه و الروح بدانکه دو سجده که بعد از وتر کنند و در میان آنها نشینند و آیت الکرسی
بخوانند و عمل آنها درین دیار مشهور شده گفته اند که آنرا اصل و سند در اخبار و آثار ثابت شده و روایت فقهی که مقبول
و مختار بود نیز نیامده و حدیثی که درین باب روایت کنند موضوعست و آثار وضع از آن لایح و در بلاد عرب و بلاد غیر
نیست و میگویند که شافیه آنرا حرام دانند چنانچه در بیان سجده کسوف و بیاید و اکثر حنفیه آن بلاد اصلاً آنرا نه شناسند
و ندانند و بعضی که است آنرا نیز نقل کنند و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرآن را همیشه خصوصاً در نماز شب
ترتیل و تبیین حروف و ادای آن بخندیشی که سامع آنرا تواند شمرد و ضبط کرد خوانده و در وقت دندانهای
کشاده روشن هموار را گویند یعنی کشاده و روشن و هموار خوانده و حکم نصرت قرآن ترتیل که بعد از امر بقیام میل
فرموده است و در آخر آیت البتة وقت کرده و اگر چه متعلق با بعد بود و چنانچه روایت کرده شده است بطریق
کثیره از ام سلمه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که چون قرأت میکرد میخواند آیت آیت بکنه اسم بزرگوار
و وقت میکرد پس از آن میگفت الحمد لله رب العالمین و وقت میکرد پس از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقت
میکرد و بعضی از قرائت میگفت همه ایشان میگویند وقت بر جای که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و وقت
بما بعد نبود اولی و افضل بود و در غیر اینجا وصل اولی و افضل مقتضای آنچه معلوم شده است بنقل قرائت از صحابه
از قواعد تجوید و تابعین و من بعدیم بدانکه ایشان وقت را قسم کرده اند تمام و کافی و حسن اگر کلام تمام شده
و افاده حکم کرده و متعلق نیست بما بعد خود لفظاً و معنی و وقت تمام گویند چنانکه اولئک هم المفلحون و الله یکل شیء علیم
و در مثال آن در اینجا البتة وقت باید کرد و ابتدا اما بعد نمود و اگر کلام تمام بود و متعلق و مرتبط بود بما بعد از جهت منفصل
نه لفظ آن را وقت کافی خوانند چنانچه حرمت علیکم امهاتکم و ان تا کلا من بیوتکم و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد

بما بعد خود لفظاً و معنی آن را حسن نامند چنانچه الحمد لله اینها وقت حسن است اما ابتدا بر رب العالمین حسن نیامده و اگر
 درین ششم رس آیت بود هیچ است ابتدا بما بعد زیرا که وقت براس آیت و ابتدا بها بعد است مطلقاً این کلام
 اجمالی است و آنرا تفصیلاً است که در رساله مسییه بالدر النبی فی علم التجوید بیان کرده ایم و باطل از کلام ایشان چنان
 مفهوم شود که وقت در امثال این مقام حسن است اما وصل حسن و مصنف میگوید که این سخن از قرآن پسندیده است
 زیرا که چون ثابت شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درینجا وقت میکرد او را حسن همان باشد و اما نیز همچنین
 باید که چه شالعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همه چیز لایسها در قرائت قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود
 این سخن از مصنف بغایت لطیف و پسندیده است اما پوشیده نماند که قرائت نیز که این قواعد بسته اند بنقل از صحابه
 تابعین و من بعد هم قرار داده اند و منتفی میشود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و ظن غالب آنست که قرائت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوقت بر رؤس آست اگر چند کلام متعلق بما بعد بود و ایضا نباشد بعدی که
 همگن خلافت آن واقع شده چنانچه قول مصنف گفته در آخر آیت البتة وقت کرده دلالت دارد بر آن بلکه این نوع
 قرائت در سنت و قوع دارد و تجویز یافته و قرائت نیز قائل اند بآن فتدبر و الله اعلم و علماء را درین مسئله قرائت خلافت
 که ترتیل با قنوت قرائت افضل یا سرعت با کثرت قرائت ابن عباس ابن مسعود و جماعه از تابعین و امام ابو حنیفه
 میگویند ترتیل و تدبر که لازم ترتیل است با قنوت قرائت افضل است از جهت ورود امر به ترتیل و تدبر قرآن و تسبیح
 بزرگان آن در ترتیب علم و شوق بر آن و امیر المؤمنین علیه السلام و جماعه از صحابه و تابعین و امام شافعی میگویند سرعت
 و کثرت قرائت که لازم است افضل چه هر حرف از قرآن چه است و هر حرف را یکم من جا را بخشنه فله عشر اشهادها
 ده حسنه میگویند این قول است که کمتر از آن بخود اگر حق بیاید خواهد زیاد و بر آن تا بهشت و تا بهشت نیز بفضل خود
 عطا کند چنانچه در مضاعفه در حسنات در احادیث آمده است پس تکثیر قرائت افضل و کثرت را با باشد و مصنف بقصد
 تاکید مقصود و تحقیق مقام میگید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا قول الم حروف و لیکن الف حرف و لام حرف
 و عیم حرف و غیره هر حرف حدیث آنست که نفی حرفیت از مجموع الم که سه حرف است و اثبات آن مرا سامی این حرف
 دنیا بد و لیکن شرح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت است از سامی این حرف و اثبات آن حرفیات را که باطل
 حروف اند چه توهم حرفیت بر مجموع الم دو حرف است تا احتیاج نبیند آن شود و ظنی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنات
 الم که فاتحه مورد بقره است ثابت باشد که آن نه حرف است و حسنات الم که در الم تر است سی فافهم چه آنکه علمای قرائت گفته
 تجوید که عبارت است از آنکه اعطای حروف حروف را سه مرتبه است اگر تحقیق است که آنرا ترتیل میسیر نامند
 و آن قرائت است بتاسی و ترتیل بر این مذموب و شریف و عاصم و حمزه است و آن رعایت نکردن اشباع و مد و تشدید است
 و اعطای حركات و سكنات و اظهار حروف و توقیر صفات و تفکیک حروف و بیان و اخراج و فصل بعضی از بعضی و
 و قوت بحسب اقتضا آن و رسیدن به نهایت آن و تکمیل و تقیم چه آنکه بعد از اطرک و آنکه بعد از اطرک کشد و از حد عثمان
 تجاوز نکند آنرا خطی گویند و آن مذموم است و خارج از دائره تجوید دوم حد روان قرائت است با سرعت و این مذموم
 ابن کثیر و ابی عمر و قانون است و آن ادراج قرائت و سرعت و تخفیف است و تقصیر و اختلاس ابدال ادغام و مانند آن
 از پنج بصیحت رسیده است روایت آن از اهل ادب است حرص بر تکثیر قرائت و زیادت حسنات از غیر تفريط و قتال

اول النهار الكفك آخره وحضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمیع انجوام سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده بر نماز شریف
عنوانی جدا نموده و پنجدهیست آورده که هر یک بگذار و نماز فجر در جماعت پسترب نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پسترب
بگذار و دو رکعت باشد و او را مثل اجر حجّه و عمره تامه تامه رواه الشریک عن انس و صحبت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب نموده و امر آنجا بفرموده است و در تحقیق کیفیت است
و یک نیکوتر که اول وقت و سه اشراق است و آخر و سه تا قبل از نصف نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کردی
از پنج گمان بردند که یکی آنجا دو وقت است و دو نماز اند و بعضی فحوه صغری و فحوه کبری نیز گویند و الله اعلم و احادیثی که
در کلام مصنف مذکور گردیدیم آنچه در اول روز بعد از ادای صلوٰه صبح ویم آنچه در وقت گرم شدن روز که صبح تر و منقطع نفسا
در شان اوست بگذارند هر دو را شامل است و علماء را اختلاف در استحباب صلوٰه فحوه و احادیث و اخبار در و سه بظاہر
مختلف و متعارض آمده اکثر بر آنند که مستحب است و تمسک ایشان با حدیث است که اثبات آن میکند چنانچه عاقلان
بر روایت احمد و مسلم و ابن ماجه گفت رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصلی میگذاشت و در سجده ایستاده
نماز فحوه را سجده تسبیح معنی نماز نفل یا چهار رکعت وانی لا سجده و بدستی که من نیز میگذاشتم چهار رکعت را و فی بعضی روایات
در روایتی و نطفی دیگر از عائشه که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصلی الفحوه اربعاً بود آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم میگذاشت در زمان فحوه را چهار رکعت و نیز در زیادت میکرد بر چهار رکعت و اما شایع است که من نیز است خدا چه عدد رکعت
این نماز تا دو روز و سه بر ثبوت رسیده است چنانچه در ضمن بیان معلوم گردید عن انس و روایت است از انس قال رایت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصلی الفحوه اربعاً و در نماز فحوه را ثانی رکعات هشت رکعات
فلما انصرف پس چون برگشت از نماز و تمام کرد قال گفت ای صلیت بدستی که من گذاردم صلوٰه نماز سیرا که نماز فحوه باشد
رغبته محبت رغبت و امید واری از فضل و کرم الهی سبحانه تعالی و در سبب خوف و ترسکاری از بلا و فقر و بی نیازی از کار
گذارد و طلب و سوالی از حق و شتم فسادت را پس سوال کردم و در خواستم پروردگار خود را تا آنجا که میسر آید عطا فی پس او را
پروردگار من مرا آئینین دو چیز از آن سه و معنی و ندا و وعده یک چیز را از آن سه پس از آن بیان آن سه چیز میگذاشت سوال
کرد آن دو چیز که داد و آن سوم که نداد میفرماید سالت سوال کردم پروردگار تعالی را آن لا یقبل التبی که اینکه نکند همت مرا
با تسنین تقوی سالها سنه بمغنی سال است و غالب آمده در خط سال و تسنین جمع اوست یعنی چنان نشود که قحطها بی هم آید
و موجب هلاک نماید امت گردد و اگر گاهی قحط سالی بقیته و جماعه در آن میبیند آن دیگر است و لابد من مصلحتی حکمتی خواهد بود
ففعول پس اجابت کرد و قبول کرد این دعا را سوال را از من سالت و دیگر در خواستم از پروردگار خود آن لا یظلم عظیم اینکه ظالم
و غائب نگرداند بر امت من عدو دشمنی را از دشمنان دین که پامال سازند و هلاک گردانند ایشان را و غلبه نشد بجای که صلا
مقام است آن نتوانند که ففعول پس قبول کرد این دعا را نیز رسالت سوال سوم از نگاه حق تعالی این بود که در خواستم از وی
آن لا یتبسم اینکه خط کنند و در نمیکنند ایشان را شیعیان چنانچه گروهها شوند بدو او را بهایا مختلف و فرقه فرقه گردند و هر
فرقه تابع او باشد و در سبب بیکر قتال کنند و هر چه و مرجی و فتنه در میان آید فانی علی پس با آورد پروردگار بر من از قبول این دعا
اجابت آن نکرد از آنست که اکثر هلاک این امت بقتال بود لابد در اینجا بکمال اسعین محو الذنوب حاجتی و مصلحتی راجع بآل این است
خواهد بود و جمیع این حدیث صحیح است رواه الحاکم فی المستدرک و احمد و صحیح ابن خزمیه و در مواهب لدنیه حدیث گذاردن فحوه

هشت رکعت از حدیث انس بر روایت ابن ماجه آورده و لیکن این زیادتی که مصنف ذکر کرده نیست و زیاده ذکر کرده معلوم
 میگردد و که اجابت جمیع دعوات انبیا صلوات الله و سلامه علیه جمیع لازم نبوده گفته اند الا آن دعا که از حضرت امی تعالی
 و تقدیر امشود بدان و اجابت آن موجود گردد و در حدیث آمده است که هر پیغمبر بر ادعای استجاب که مامور میشود بدان
 در حق است و در این امر کرد که دعا کنیم برای امت خود در درخواست کم برای ایشان چیزی از خیرات دنیا و آخرت پس من
 پوشیدم و نگذاشتم آنرا برای روز قیامت تا در آن روز که شدت و محنت و احتیاج بیشترست و ما کم ایشان را در روز
 نایم روزه فداک یا رسول الله این چه فضل و کرم است و خیر خواهی و مصلحت اندیشی فقر است چرا که اندک خیر بخیر از دور
 ادعیه انبیا غیر این دعای سمیع که مامور شده باشند بدان از درگاه الهی خلاصتست نزد بعضی اجابت و منع هر دو محتمل
 و این حدیث حجت ایشانست و نظریه تحقیق چون صلاح در منع بود در معنی عطا باشد اگر چه بصورت منع است و این حدیث
 و روایت است از عائشه قالت گفت عائشه صلی الله علیه و آله که در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صلوٰۃ الضحی نماز شبت را ششم تا
 پست خواند این دعا را اللهم اغفر له وارحمه و تبارک علی انک انت التواب المغفور حقّه قالها مائة مرة تا گفت این کلمات
 صد بار و خواندن این دعا صد بار بعد از نماز چاشت مستنون و مأثور است و عن ام ذرّة و روایت است از ام ذرّة قالت
 گفت ام ذرّة را اینست عائشه رضی الله عنها را فصلی میگذارد از نماز ضحی را و تقول میگفت عائشه ما را اینست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که این نماز را الا اربع رکعات مگر چهار رکعت و عن جبرین رضی الله عنه و روایت است
 از جبرین رضی الله عنه و سلم که وی دید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز ضحی را صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد از نماز ضحی را
 درین حدیث ذکر عدد نیست و در بعضی عادت دیگر نیز میبینیم آمده مقصود بیان گذاردن اصل نماز که خلاصت در آن
 و عن جابر بن عبد الله و روایت است از جابر بن عبد الله رضی الله عنه که روایت کرد حاکم ان البنی بدری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
صلی الله علیه و آله و سلم رکعات گذارد نماز ضحی را شش رکعت و عن عائشه رضی الله عنها و ام سلمه رضی الله عنهما و روایت است از عائشه و ام سلمی که ما را صلی الله علیه و آله و سلم
 قاتا گفته بود که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد صلوٰۃ الضحی شش رکعت نماز ضحی را دو رکعت
 گفته اند که اکثر آنچه وارد شده است در نماز ضحی دو رکعت است چنانچه در ترمذی و بعضی سلف است و اق
 بدان هر قدر که گذارده شود و از بعضی حدیث بعد از نماز و است چنانچه در آثار و اخبار در نظر آمده شد و عن علی و روایت
 از علی رضی الله عنه چنانچه احمد ابو یوسف و طبرانی و نسائی و این خرمیه و غیر هم آورده اند و در مواد بسیار گفته که رجال احمد ثقاة اند
 ان البنی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کان صلی الله علیه و آله و سلم بود که میگذارد نماز ضحی را لفظ کان نزد بعضی معنی
 دوام و استمرار بود پس افاده کند که گذاردن نماز ضحی عادت مستمره و صلی الله علیه و آله و سلم بود اما تحقیق آنست
 که مفاد کان نه چنینست و مواد نقض این قاعده بسیارست کما لیخفی علی المتتبع و عن علی و عائشه و انس و جابر و
صلی الله علیه و آله و سلم کان صلی الله علیه و آله و سلم است رکعات و عن ابی هریره و روایت است از ابی هریره قال گفت او صانی
 وصیت نمود و امر کرد و اینچنین آمده در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و در روایت ترمذی و نسائی و احمد اسل
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلثة الحمد میث و در روایت مسلم و ابی داود و نسائی مثل این وصیت نسبت ببا و ابی داود
 نیز وارد شده و لفظ و صلی الله علیه و آله و سلم صبی است که از جامع الاصول و در روایت نسائی بابی در نزوح و قیام یافته است
 که از نسائی ببار صلی الله علیه و آله و سلم دوست جانی من که محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از محققین گفته اند که تحلیل

آن دوست حالش بود دوستی و سستی و در حال دل درون جان درآمده باشد و از حیاست که بعضی سستی و خلل از غانی ر
از محبت دارند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم حبیب بود و هم خلیل خلعت وی چنان تر از خلعت ابراهیم بود
علیه السلام و بعضی محبت را اعطای و ارفع از خلعت دارند و حبیب آن محب بود که بمقام محبوبیت رسیده باشد و محبت و محبت
از آن گویند که در حبه القلب و سوادیه او در آمده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرا خلیفه جز خدا نباشد و خدا
اگر از آدمیان خلیفه میگرفتیم ابو بکر صدیق را میگرفتیم که شایسته آن بود ولی خلیل من جز خدا نبود و برادر من اسلام و حق
مسلمانی باقی است این نفعی و در حق خاص دوست صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن است اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
خلیل گیرند مانع نبود کمال رتبه و مقام ایشان نیست که محبت و خلعت و سستی صلی الله علیه و آله و سلم پسند غرض که ابو بکر
میگوید که وصیت کرد مرا خلیل من ایام ثلثه ایام من کل شهر بروزه دوشین در سه روز هر ماه هر سه روز که باشد و اکثر
برایند که مراد بدان ایام بعضی است تحقیق این در مجلس از باب صوم باید و در حدیث جامع الاصول آمده است که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم آنرا در سفر و حضر ترک نکرد و در بعضی روایتی دوست کرد بگذاران در رکعت در اول و در زیاده کرده است
احمد فی کل یوم و این دقیق العید گفته که ذکر رکعتین رکعتا باقل است که موجب فریاد تاکید است بدان کنایه فی فتح الباری و این در
قبل آن امام و در رعایتی نوم علی و ترینه وصیت کرد بانیکه نماز در گذارم پیش از خواب یعنی و در اول شب اگر در خواب چنانچه
در فصل قیام میل گذشت چون ابو هریره بفظا احادیث نبوی و دیگر آن در اول شب تنهول میبود و بیدار میبود و قیام میل در
بعد از نوم دشوار بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت تسهیل امر بر وی و اهتمام نشان علم و فضیلت و بابر عبادت
او را چنین فرمود شنیدم از بعضی فقها که گفت در بعضی روایات نقلیه دیدم که گذاردن دو رکعت بعد از وتر در اول شب که موجب
قرب قیام میل است طایب است و سند وی این حدیث ابو هریره تواند بود و الله اعلم بخیرین گفته اند اما پوشیده نماند گذارن شب
قبل النوم لازم نیاید عدم قیام میل شاید که ایتا قبل النوم احتیاط باشد از جهت عدم وثوق بقیام بعد از آن قیام کند و وتر را
اعاده کند چنانکه بعضی گویند یا نکنند چنانکه قول مختار است و قد سبق تحقیقه و چون گمان توان کرد بخیرین حال آنکه عمل ابو بکر
صدیق ایتا قبل النوم بود چنانچه گذشت و گویند که از جهت بعضی از شراح حدیث او تر قبل النام را عبارت از گذاردن وتر
بین النوبین دارند فافهم عن ابی ذر و روایت است از ابی ذر چنانچه مسلم آورده قال گفت ابو ذر قال سئال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
صلی الله علیه و آله و سلم یصلح یسجد یغنی واجب ثابت میگردد و در هر روز بر علیه کل سلاسه بقایم بر عضو یا بر بندین عدم
یک از شایسته یعنی طاعت و عبادت که شکر نعمت بدن و ترکیب اعضا آنرا شایسته کل سبیه صدقه و کل سبیه صدقه و کل
تسلیم صدقه و کل سبیه صدقه پس بر سبیه و بر تمجید و بر تحلیل و بر تکیه بر سبیه صدقه و شکرانه اعضا و بند اعضا گرد و او امر
بالعروف صدقه و نهی عن المنکر صدقه و همچنین بر امر معروف و نهی عن المنکر که میکند صدقه و شکرانه است و تکیه بر سبیه صدقه و کل
سکند من دلت از صدقه و شکرانه بر سلاسه رکعتان دو رکعت ترک عبادت بگذاری توای مخاطب من الصبح در وقت صبح و
این بحکم شایع است چه در جوب شکر شریع است نه بطل چون شایع بکفایت آن حکم کرد ادای این دو رکعت او را
شکر جمیع سلاسیات بود و نیز در نماز گذاردن دو رکعت در اول روز تمامه اعضا و مفصل افضل بود و تمامه فرد حکم
یک وقت است پس گذاردن دو رکعت در اول روز او را شکرانه تمام آن روز بود و در حدیث ابی داود از بریده
آمده است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت در آدو سه صد شصت مفصل است لازم بود

که بر مفضل ز خود صدقه دید گفتند یا سید الله که میتواند که طاقت دارد این را فرمود و هر که باقی افتاده بنید در سجده و رخت
 کند آنرا و چیزه که اید و بد مردم را یکسو و نهد از راه صدقه مفاصل است و اگر آنرا نیایی که چنین شکی کفایت کند ترا و نه
 مسند الامام احمد و دیگر است در مسند امام احمد عن معاذ بن انس یرفعه که منع میکند و غیره ساند معاذ بن انس حدیث را بجهت
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم من قعد هر که بنشیند در مصله در جاسه نماز خود همین بنشیند و در وقتیکه برگردد در وقتیکه
 از نماز با مداد قیاسی سج تا آنکه بگذارد رکعتی است در رکعت فیه را لا یقول سخن نگوید الا فی آخر اگر آنچه خیر است و ثواب بر آن
 مترتب است یعنی بکرم مشغول باشد از آنچه منافعی است مساکت بود و درین اشارت است که مساکت که در اینجا
 اعتبار کرده مراد بدان سکوت از آنچه شر است و لا یعنی و الا تکلم باینچه نیست حکم ذکر دارد در ترتیب ثواب هر که چنین
 کند غفر له خطایا و آمرزیده شود مراد از گناهای او و از گناهی که بر وجه باشند گناهای او مثل زبده البحر مقدار کف در یک
 نماز که تعدد در جاسه نماز شرط کرد یعنی اگر بر خیزد و بجای دیگر بنشیند این ثواب بر آن مترتب نگردد چنانچه ظاهر
 فحوائص کلام است اما اگر برخاستن در جاسه دیگر نشستن برای دفع ریا و حفظ حضور بود و از باب تکمیل و تهتم خرابه بود
 و حکم تکلم بخیر در بعضی محققین گفته اند که ثواب ذکر و خاوت باقی است اما شاید که آنچه ثواب مصابرت و جزایه مراد باشد
 مخصوص بقعود و مصلایا باشد و الله اعلم و عند الترمذی و ثوابت شده است نزد ترمذی عن ابی هریره یرفعه در حال
 که رقیع میکند ابو هریره این حدیث را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من حافظ هر که محافظت کند و مساکت و در
 علی شفعه یعنی بر در رکعت شفعه غفر له و ثواب و از گناهی مثل زبده البحر و عن نعیم ابن هار این لفظ را در اکثر کتب و نسخ
 مصححه یفصح او تشدید میم و پرا و غلبه و صحیح کرده اند و بواسطه سوجه بدل میم و بدل میم و چهار بخای میج بدل با
 و هم میم بدل را و هم از اهل اسکان را را نیز گفته اند و همه بیک صیغه اند و بنفشه حمار کسر حاء و هماء و تخفیف میم خوانده
 و ترمذی گوید اصح اول است و ابو نعیم بلفظ کنیت نیز و هم است در سنن قال گفت نعیم ابن هار قال رسول الله گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق حکایت از پدر در دگر قال در حدیث قدس ابن آدم ای غسر زنا و نم و نم
 عاجز سیاه تو مراد عبادت کردن من اربع رکعات از گذاردن چهار رکعت فی اول النهار در اول روز کفایت میکند
 ترا از جمیع آفات و شرور و تفصیلات آخره و ما خرو و عند الترمذی و ابن ماجه و غیره عن انس یرفعه من صلی الله
 شتة عشره سهر که بگذارد نماز شفعه را و از ده رکعت بنی الله که بنا کند خدا را و تعالی را و سه و سه قصر است الحنه که شش
 در بیست من ذهب از طلا و قال الترمذی که حدیث غریب لا یفرقه الا من هذا الوجه و عند مسلم عن زید بن ارقم انه
 بدیستی که زید بن ارقم دید قوما قومی را که یصلون الف میگوید از زنده نماز شفعه را سه مسجد قبا و در مسجد قبا قال پس
 گفت زید بن ارقم اما علموا یا ایها المستند این قوم ان الصلوة این را که این نماز سه غیر نه و الساعه و فصل و غیر این وقت
 نماز است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال صلوة الا و این نماز آن کسانی که جمیع و توبه دارند بجنبان
 حین در وقتیکه است که ترمض الفصال که گریه میخورند و نه نشیند شتر بجای از جهت سوزن بای شان از سختی گرسنه
 زمین را وی تفسیر این لفظ باین میکند ای شتر حرا النهار سخت میشود گرسنه روز قضا الفصال حرا از مضای پس فی یا بنی شتر بجای
 گریه یک نرم و زمین تا فته از آفتاب زین حدیث معلوم گردد که تاخیر شفعه تا گرم شدن روز فاضلتر است اگر گویند این معنی است
 یا بنی گفته که شفعه یک وقت است اول او شتر است و آخر او چاشت چوبی شک نادر در اول وقت فصل بود و پس گوئیم که

انفلیت اول وقت بر نه سبک سید بدان قائل است در فرض است اما اینجا چون وقت محل رکون نفس با ستراحت
عبادت در وے اشق و افضل بود از اول لایسما که از اداسے فرض صبح تا این وقت بزرگ و تلاوت مشغول بود و در این
و آمده است در حدیث صحیح ان البنی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صلی الله علیه و آله وسلم گذارد و رخصه را رکعتین دو رکعت نه بیت
در خانه عتبان بن مالک نام مردے است از انصار و صحیح بخاری از انس بن مالک که گفت انصار مکرر
رسالت آمد و عرض کرد که من نماز با حضرت نمینوانم گذارد و دوسے مردے گران و فریب بود پس دعای ساخت و آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را بمنزل خود دعوت کرد و حصیرے براسے و سبکسترانید و بر طرف حصیر کی پاشید پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بر آن حصیر دو رکعت نماز گذارد و مراد از مرد و پیر عتبان مالک است و بر دین می حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه و آله وسلم بخانه خودش از برای تبرک بود تا در موضع کآن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارد و بجا نماز
ساز و پاشید آن آب بر طرف حصیر گفته اند که بحجت نجاستی بود که آن حصیر داشت و لهذا در بعض شروح گفته که اگر نجاست می
بود مراد بنفع برش است یعنی پاشیدن و اگر محقق بود مراد بدان غسل است چنانچه این هر دو معنی را در جای دیگر در حدیث بول
صلی الله علیه و آله وسلم در این وقت صحیح بود پس گذاردن نماز در وقت صحیح ثابت شد و بخاری و در آخر حدیث گفته که مردے
با انس گفت آیا بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میگذازد و رخصه را گفت انس نه میم او را که گذارد این نماز را مگر در آن
پوشیده نماید که اینجا گذاردن نماز در وقت صحیح از جهت این وقت ثابت نمیشود ولیکن چون آن مرد ایشان را بجا خود
و حصیر گسترانید و درخواست نماز گذاردن کرد تا بان مکان تبرک برید و براسے خود جاسے نماز سبک سازد و دو رکعت
گذارد و الله اعلم و عن ابی هريرة یرفعه لایحی فذا حی فطمت و مداومت ناکند علی صلوٰۃ النبی بر نماز صحیح الا اواب مگر مردے
که راجع و مشهور است بسبب خدا و راه الحاکم علی شرط مسلم و عنده و نزد حاکم است عن ابی هريرة یرفعه ان للجنة بابا بدست که
مریض را در بستر یقال که گفته میشود و اواب النبی فاذا کان یوم القیامة پس چون پیدا شود در وقت است نادرے
در آنکه منادند از فرشتگان این الذین کجا اند آن ک فیکانوا ید اومون مداومت و مداومت میکردند علی صلوٰۃ
بر نماز صحیح و چون حاضر آیند آن کسان خطاب کنند بایشان و بگویند یا اباکم این در مخصوص شماست فا دخلوه پس آیند
آنها بر حمت الله بفضل و رحمت حق اشارت است بآنکه درآمدن به بهشت بعض فضل و رحمت حق است و بنده را در جوی و تنهایی
نیست چنانکه بصریح در حدیث نیز آمده است که من ید فضل احد الجنة الا بر حمت الله الحیث و عن ابن عمر و در است از این
آنکه قال که دے گفت لابی زمر بود را او صنیع یا عم و صیت کن مرا ای عم بخیرے عادت عرب است که در خطاب بزرگتر از خود را
بعم ندانند و مساوی را باخ یا ابن عم و خرد تر را یا بنی قال گفت ابو ذر سالت رسول الله بر سیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
و آله وسلم که سالتی چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز طلب و سوال صیت کردم از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در روایت
نسائی و سنن ابی داود و صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ابی داود و صحیح ابن ماجه و صحیح ابن کثیر و صحیح ابن کثیر و صحیح ابن کثیر
گذارد و رکعتین دو رکعت لم یکتب من الغافلین نوشته نشود و شمار کرده نشود آنکس از جمله غافلان چون اقل نماز صحیح
دو رکعت است اینقدر تاثیر کند که اسم غفلت از وی بردارد و من صلی و سبک گذارد نماز صحیح را اربع چهار رکعت کتب من
العابدین نوشته شود از جمله عابدان چون زیادت کرد در عبادت زیادت در عبادت که بهای بلیق شد و داخل ایشان گرد
و من صلی و سبک گذارد و ستایشش رکعت لم یکتب من الغافلین نوشته نشود آنکس از آنکس در آن روز و شب هیچ گناهی نمیدانست

وصفا سے وقت خال دے بعد سے برسہ گناہ گرد وے نگر دیام را عدم حقوق ضرر گناہ باشد یعنی مغفور گرد و دامن صلا
 ثمانیا و ہر کہ نگذار دہشت رکعات کتب من القانتین آوشته سے شود از حمد فاشعان و مقربان دامن صلا عشر اسبہ ہفتہ
 بقیا نے الجنتہ بنا کند حق تقاے براسے دے خانہ در ہشت و چار قدس و رحمت خدا میں حمدیش را ہیچے و ابو نعیم و ہزار
 از ابی ذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کردہ ہے ذکر طلب وصیت و طہرائی از ابی الدرداء آورده و در بعض طرق در آخر
 حدیث آمدہ کہ ہر روز سے وسیع شبے وسیع ساعتے نیست کہ پروردگار تقاے را دروے صدقہ نیست کہ سنت می نهد
 بدان سیر کہ بخوابد از بندگان خود وسیع منعی نیست بالاتر از ان کہ انعام کنایں بندہ را ذکر خود را و قال و گفت مجاہد
 کہ سولائے عبداللہ ابن السائب المجزو سے و از طبقہ ثانیہ تابعین ست و از فقہائے مکہ و قرائے اوست و از مشاہیر
 و اعلام آن بلدہ معظمہ است و ابن عمر در وقت سوار سے رکاب وی می گرفت و چون سوار میشد جامہ وی گرد میگردانید و
 قارے شکر گرداوست مات ستہ ماتہ و قبل ستہ آشتین و ماتہ صلا رسول اللہ گذارد پیغمبر خدا صلا اللہ علیہ و آلہ وسلم یوما
 روز سے اٹھے نماز صبحے را رکعتین دو رکعت ثم پستہ گذارد یوما روز سے دیگر اربعہ چار رکعت ثم یوما ستا پستہ گذارد
 روز سے شش رکعت ثم یوما ثمانیا پستہ گذارد روز سے ہشت رکعت ثم ترک پستہ ترک داد گذارد نماز صبحے را مقصود ازین
 حدیث اثبات اصل صلوٰۃ صبحے ست نہ دوام وے و ترک نیز دانی بخوابد و احاطہ علم را وے بدان بحسب ثابت شدہ
 و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده کہ از روایت مجاہد آورده است و در روایت وی آمدہ ثم ترک یوما عن ابی امامہ
 و روایت ست از ابی امامہ باہلی کہ از مشاہیر صحابہ است یہ فرمود کہ گفت پیغمبر خدا صلا اللہ علیہ و آلہ وسلم من مشی بہ کہ
 بر پایے رفت الی صلوٰۃ مکتوبہ بسوے مسجد بر صلوٰۃ مفروضہ و ہو منظر و حال آنکہ آنکس با طہارت ست و در بعض روایا
 همچنین آمدہ کہ ہو منظر صلوٰۃ اخر سے یعنی نماز پرورد و در قصد و نیت او آن باشد کہ تا نماز سے لگیا انتظار خواہد برد
 و منظر آن در مسجد خواہد نشست کان کہ باشد مرا آنکس کا جبراج المحرم اجر کے کہ قصد حج دارد و احرام بر آں بستہ است
 و من مشی و ہر کہ برود الی سجدۃ الصبح یعنی بسوے مسجد براسے نماز صبحے کان کہ باشد مرا و اگر کا جبراج مقتر مثل اجر کے کہ قصد عمرہ
 دارد و تکمیل کہ مشی بسوے سجدۃ صبحے کان کہ باشد مرا از گذاردن آن باشد یا تقدیر کنند صلا برین تقدیر بر معتبر یعنی فاعل عمرہ بود
 یا فاعل صلوٰۃ و نماز گذاردن صلا اثر صلوٰۃ بر سجدۃ دیگر لا تعویبہا کہ نیست سخن یا وہ میان آن دو نماز کتب نوشته میشود
 آن نماز بعد از نماز بلکہ ہر دو نماز سے علیکین در مقام عائی کہ محل کتب ابرا ست و مراد بنیاد بعد از نماز احتمال دارد کہ ہر دو نماز
 فرض بود و احتمال دارد کہ نماز صبحے بود بعد از فرض صبحے چنانچہ در روایت دیگر از ابی امامہ صریح آمدہ است چنانکہ گفت عن
 ابی امامہ یہ فرغ من صلا الصبح فی جامعہ ہر کہ بگذارد نماز با دعا و اوراد جماعت ثم ثبت فیہ پستہ مبر کند و شستہ ماند در جای نماز خود
 مشغول بذکر تلاوت حتی یسبح فیہ بر آںکہ بگذارد در اینجا سجدۃ الصبح نماز صبحے را ثم یصلی پستہ لقبل آورد این نیست را بگذارد
 نماز صبحے را کان کہ باشد مرا و کا جبراج او معتبر مثل اجر شخص حج گذارندہ یا عمرہ بجا آرندہ تام کہ حجۃ و عمرتہ کہ نام و کامل شدہ است
 مرا و راجع و عمرہ وے و عن ابی ہریرۃ در روایت ست از ابو ہریرۃ قال گفت ابو ہریرہ بعثت ابنی بر انیخت و بفرستاد
 پیغمبر صلا اللہ علیہ و آلہ وسلم حبیشا شکریرا بجانے فاعطموا پس عظیم کردند و بسیار آوردند آن لشکر الغنیمۃ غنیمت را
 و ہر عواد شتاب کردند اگر کثرت را کرت یعنی اقدام بجرع و حملہ بر جلد آوردن و رجوع و طفر و دولت آید و لقب
 امیر المؤمنین صلا کہ کردار گویند باین معنی ست فقال پس گفت رجل مرد سے از اصحاب یا رسول اللہ ما را نیا ندیدیم

بپشتا که بیا که فرستاده شود اسرع شتاب کرده از دست کثرت و لا اعظم غنیمت و نه عظیم تر و بزرگتر از روی غنیمت من هذا نعمت
 ازین نشانه که تو فرستادی و باز آمدن قال پس گفت حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقصد تحقیر دولت دنیا و تقلیل شتاب
 و تعظیم ثواب آخرت و تحریص و ترغیب بر احراز این فضیلت الا خبر کم آیا خبر و هم شمار با اسمع که و اعظم غنیمت بشتا تر از روی
 کثرت و عظیم تر از جبهت غنیمت زحل تو حاضر دس که وضو کردی بیتی در خانه خود تا حسن پس نیک کرد و وضو و وضو و وضو خود را بر عایت
 ارکان و آداب آن ثم عمداً الى المسجد لیسر تصد کرد و روان شد بجانب مسجد فضیلت پس گذارد آن مرد و صلوته ان شاء الله نماز با برادران
 عقب بالصلوة الفیحه پس از آن در عقب او گذارد نماز هجده رافقه اسرع الکره و اعظم الغنیمت به تحقیق میرسد که در آن مرد کثرت را که
 مکرر کرد نماز را و بدست آورد دولت ثواب را و ظفر یافت بر شیطان که دشمن دین اسلام است و عظیم کرد غنیمت آخرت را
 این مجموع احادیث که از اول فصل تا اینجا مذکور شد اگر چه تمامه آن به بحث نرسیده و بعضی از آن خالی از ضعف نباشد لیکن
 بجهت تقدیر طرق از چندین صحابه عظام تقویت و متابعت یافته خصوصاً در باب فضائل اعمال دلیل است بر استحباب
 فضیلت نماز چاشت که لازم فعل و قول حضرت نبوی است صلی الله علیه و آله وسلم یا ترغیب تحریص بر آن هر چند بسبب حدیث
 نرسیده باشد در صحاح و کتب معتبره که شیخ ولی الدین بن العراق گفته که وارد شده است در روی احادیث کثیره و صحیح
 ما آنکه گفته است محمد بن جریر الطبرانی که اخبار درین باب بدرجہ ثواب معنوی رسیده و بسبب حدیثین کشیده است و قاله
 ابو بکر بن البریه مالکی گفته که و سه صلوته انبیاء سے سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند و در هر روز
 تعالی خبر میدهند از او و علیه السلام اما سخن را بحال مسیحین بالحق و الاشراف پس باقی و شتاب حق سبحانه و تعالی از آن
 در دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم عصر و صبح صلوته اشراف را و سیوطی در جمیع الجوامع از این جمیع آورده که گفت ابن عباس
 تحقیق خواندم ما بین اللوهین را و درین یافتیم صلوته هجده را اگر الا آن که خواندم مسیحین بالحق و الاشراف و بودم من که میگفتم
 این الاشراف پستتر گفت بعد از آن صلوته الاشراف و از دین الی اهریره مرفوعاً آورده که کانت صلوته هجده
 اکثر صلوته داود علیه السلام و از ابن انجاد از حدیث ثوبان آورده صلوته الفیحه صلوته یحیی علیه السلام و نوح و ابراهیم
 و موسی و عیسی و این پنج باب فضیلت نماز چاشت مذکور بیشتر علما و شایخ ستا زیرا که روایت مثبت را در جمیع مقدم است
 بر خبراتی چه با مثبت زیاد است علم است که پوشیده شده است از نافی چنانچه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده و جمیع علما بکرات
 آن قائل شده اند و میگویند که اگر در آن بدعتی است از بدع که بود از حضرت پیغمبر و خلفا سے راشدین پس یا
 کرده اند و استعدلال میکنند این جماعه بر بدعت بودن آن با حدیث و آثار سے که در سطح آن وارد شده خصوصاً
 باثر سے که بخاری و ابن عمر روایت کرده که مروق عجل که از کبار تابعین طبقه ثانی است گفت گفتتم مر ابن عمر را
 میگذازد دسے اون نماز هجده را گفت لا گفتتم میگذازد و عمر آنرا گفت لا گفتتم میگذازد ابو بکر گفت لا گفتتم میگذازد
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابن عمر لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذازد آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم آنرا یعنی گمان ندارم که نسکندار اگر چه چسبم بدان ندارم و مصنف حاصل مضمون حدیث را نقل کرد که
 گفت ابن عمر لم یکن یصلیها ابو بکر و لا عمر فقلت قالینے صلی الله علیه و آله وسلم قال لا اخاله و از عبد الرحمن بن بکره روایت
 روایت کرده است از ابن جریر و روایت که ابو بکر که پدر او است و از کبار صحابه است جمعی را و میگوید که نماز چاشت میگذازد و در حدیث
 گفت انکم بدستی که شما متصلون بر آن نسکندار و پیغمبر و اصحاب نماز را که نگذازد است آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و لا

آزاد بدعت نخواهد بجهت اجتماع مردم و انظار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذاتش مشروع است و لیکن این اظهار و جمع
چنانچه در فرائض گفته بدعت است چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پیمان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانچه حکم
و باطل از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفت مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و در
کرده است ابن ابی شیبہ از ابن مسعود که و سید توحید را که میگذازد نماز صبح را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر
لایذ میکنند اید درون خانه ها خود بگذارید و طائفه دیگر از علمایم بقصد تطبیق و توفیق روایات می گویند که سنت است
که آنرا گاه گاه گذارند و در بعض ایام ترک کنند و این طائفه درین باب استدلال میکنند بحديث عبد الله بن شقیق که ابن جریر
آورده و عبد الله بن شقیق از مشاهیر تابعین است و از علی و عثمان و عائشه سماع دار و حدیث سنه ثمان و مائه و گفت از
عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز چاشت میگذارد گفت عائشه نمیکذازد الا کاهی که از سفر بیاید
و آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سفر اکثر در وقت چاشت بود و نیز استدلال میکنند بحديث ابی سعید خدری
که تریذی و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت تریذی حدیث حسن و خوب گفته کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم یصلی الصبح میگذارد نماز صبح را صبحه نقول تا آنکه میگفتیم لایذ عباد ترک نخواهد کرد آنرا وید عباد و بود که ترک میکرد حتی
نقول لا یصلیها تا آنکه میگفتیم نخواهد گذارد آنرا چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل انجین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین
در گذاردن این نماز نیز انجین بود و عن مکرمة روایت است از عمر که چنانچه روایت کرده ابن جریر و عمر که مولا ابن عباس
که یکی از فقها و تابعین مکه بود و اصل او از بربرستان است سنه سبع و مائه و قبل سنه ثمان و ثلثین و وی کاتب ابن عباس بود
و مشهور است بروایت حدیث از و سید قال گفت عمر که کان بود ابن عباس یصلیها یوما میگذارد یک روز وید جماعه عشره ایام
و ترک میداده روزی یعنی بخوابد از ضمیر یا صلوة الصبح نماز چاشت و عن عبد الله بن ریان که مولا سید عبد الله بن عمر از فقها
و تابعین مدینه بود حدیث سنه سبع و عشرين و مائه و روایت میکند عن ابن عمر که کان بدی که بود ابن عمر لا یصلی الصبح میگذارد
صبح را تا زمانی مسجد قبا و چون می آمد مسجد قبا را میگذارد و کان یا تیه و بود ابن عمر که می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شب
و رفتن مسجد قبا صبح روز شنبه الا آن نیز معتاد اهل مدینه منکره است و در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع
از ابن عمر آورده که و سید میگذارد نماز در وقت صبحی مگر در روزی که قدمی آورده که را و قدم او در مکه و وقت صبحی بود که
طواف میکرد به بیت پست میگذارد و در رکعت را خلف المقام و روز دیگر که مسجد قبا آمد و می آمد او را هر روز شنبه
و چون در آمد که درین مسجد مکره پنداشتی که سیرت آن بانی آنکه نماز بگذارد در و سید و میگفت می آمد آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم زیارت کردن این مسجد را سواره و پیاده و میگفت ابن عمر نمیکند من مگر آنچه کرده اند یا را آن وقت
منع نمیکند من هیچ کس را که بگذارد نماز در هر ساعت که خواهد از شب و روز الا در وقت طلوع شمس و غروب آن من منصرف
ابن المعتبر سلمی الکوفی مات سنه ثلثین و مائه قال گفت منصور کان بود و ند سلف از صحابه و تابعین میگویند که در روز شنبه
ان یحافظوا علیها محافظت و مداومت را بر صلوة صبحی کما لکن توبه مثل محافظت بر نماز فرض و صلوات میگذارد ند آن را
در بعض ایام وید عباد و میگذارد شنبه در ایام دیگر و طریق سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصاً صلوة و صوم و غیر
ماتوهم و وجوب نشود و مانع از خیرات و مهمات دیگر نگردد و بخلاف عباد و نساک در زمان مناخر که تعلق و تقید ایشان بدان
بحدیست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصور دارند بسیار از خیرات را که مهم تر است ترک کنند

وہذا الیس بشئ وغیر سعید بن جبیر بن ہشام الاسدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج یوسف اور اسنے خمس و تسعین
 و شہد بان کشت او و چیل و نہ سالم بود و و سنے بوسے گفته بود کہ تو بعد از قتل من قتلہ دیگر نخواہی کرد و حجاج در رمضان پہلین سال
 و بعضے گویند بعد از و سنے شش ماہ مرو گویند کہ بعد از قتل و سنے بر قتل سچاکس مسلط نشد و این موعود روایت اوست ہر صبر
 و امساک آن عالم تا شش ماہ از قتل سبب سعید است آوردہ اند کہ چون حجاج در مقام کشتن و سنے آمد فرمود اگر تو را کشتی دیگر
 باقی نخواہی ماند و این آخر کشتن تو خواہد بود گفت من چندین کس را کشتہ کہ بزرگتر از تو بودہ اند و ہنوز زندہ ام تو چہ باشی
 فرمود انہما جامعہ بودند از خود سنے از محبت حیات خود گذشتہ و سیتن و مردن بر انہما برابر شدہ و من با خود و با حیات
 خود قطع دارم و از مردن بہمادوی مشوم اندازدے من ہرگز ترا سبارک نیفتد آخر بخین شد رحمتہ اللہ علیہ و قبرہ بواسطہ زیار
 و تبرک بہ قال گفت سعید بن جبیرانی بدستی کہ من لا یرح صلوۃ الصلح ہر آنکہ ترک میکنم تکلف نماز چاشت را وانی اشتیہا
 و حال آنکہ من دوست میدارم کہ بگذارم آنرا چنانکہ از جہت تہوہن آنکہ انی اراہا کمان سے برم آنرا احتما علی واجب و لازم
 بر خود اگر چہ تو ہم خلق و خوب فرضیت را بعد از زمان مبارک حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شد و اما تو ہم صورت
 و جوب بالترام لا یلزم نفس خود نیز خوش بنیاید چہ کمال و اعتدال در رعایت حق ہر چیز است چنانچہ اوست در واقع و قال
 گفت مسروق ابن المجدع ابو العاصی الہمدانی الکوفی احد الاعلام پیش از وفات حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسلام
 آوردہ و بعد اول از صحابہ را از خلفائے راشدین و غیر ہم دریافتہ و این مسعود اختصاص داشتہ بود کہ او را در خود
 دزدیدہ بودند از اش نام مسروق کردہ و عا شتہ ام المؤمنین اورا بتجانی برگرفتہ بود و دختر اورا عا شتہ نام کردہ و ابو عا شتہ
 کنیت اوست و در حرب خواج با امیر المؤمنین علی حاضر جودہ مات بکنوفہ سنہ اثنین او ثلث و ستین کتا مسروق میگویی بودیم
 ما کہ تقرأ میخوانیم قرآن را پیش ابن مسعود فذبحی پس باقی نشستہ میانیم بر جا خود بعد فیام ابن مسعود بعد از ایستادن
 و برخاستن ابن مسعود از مجلس ثم اقوم پیترے ایستادم فصلے پس میگذا ردیم صحیحہ را فبلغ ابن مسعود پس رسید باین مسعود
 و لک قصہ ایستادن و گذاردن نماز صحیحہ را فقال پس گفت ابن مسعود بطریق انکار برالم تجملون چرا تکلیف میکنید
 عباد اللہ بندگان خدا کے را مالیم بچیزیرا کہ تکلیف نکرده است ایشان را خدا ان کنتم اگر ہستید تما لا بد اللہ و ناچار
 فاعلمین کنندگان این نماز ففی سوتکم پس بکنید و خانما سے شما این کلام ابن مسعود ناظرست در آنکہ بدعت گفتن بعض
 اصحاب این نماز را و انکار کردن و سنے بر جامعہ کہ میگذا ردند مسجد با جملہ محبت این خصوصیت بودہ و در اصل این نماز
 و مثل این از روایت ابن ابی شیبہ کہ با سنا و صحیح آوردہ ہست گذشتہ حال سخن آنکما این طائفہ باین احادیث کہ ناظرست
 در فعل ترک این نماز و عدم اجملہ در مسجد متعلق ہنوسک شدہ میگویند بران مداومت نباید کرد بلکہ گاہ گاہی باید گذارد
 آن نیز تنہا در خانہ و طائفہ میگویند کہ این نماز گذاردہ میشود چہی از اسباب کہ حادث گرد و مثل قدم از سفر و حصول فتح و
 مانند آن و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم کہ در روایتی کہ گذاردہ در بیت ام ہانی بسبب فتح بود و مر آن را صلوة الفتح
 نام میکردند و منف نیز ازین طائفہ است چنانچہ در سنین و فصل قیام شب اشارتی بدان کردہ و لہذا این حدیث را با وجود
 آنکہ بخارے و مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نسائی آنرا روایت کردہ اند و ضمن احادیث کہ برای اثبات نماز صحیحہ ذکر کردہ
 بنیاد و نہ تمسک این طائفہ بانست کہ قاضی حیاتش و لکی و غیرہ گفتہ اند کہ حدیث ام ہانی طایرہ نیست در آنکہ آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قصد صحیحہ کردہ و محبت این وقت گذاردہ بلکہ قصد ام ہانی خبر و دانستہ بآنکہ نماز خوبت بود و نہ

اینوقت بود و بعض گفته اند که این نماز که در بیت ام هانی کرد قضا سے خراب او بود که در آن شب اهتمام بمهمات فتح ازان
 شاغل شد و امام محی الدین نووی این قول را رد کرده بآنچه ابوداؤد از طریق کرب ابوام هانی آورده که صلوة بجهت الفتح
 و مسلم نیز در کتاب الطهارة از ام هانی آورده که صلوة ثانی رکعات بجهت الفتح و اضافت بجهت دلالت دارد بر سبب وقت
 چنانچه صلوة الظهر والعصر در مواجب کدینه میگوید که ابن عبد البر در تمهید از طریق عمار بن خالد نام هانی آورده که گفت گذارد
 آن حضرت صلوة الله علیه وآله وسلم مشیت رکعت را پس گفت من چه بود یا رسول الله این نماز فرمود این نماز ضحی بود و نزدیک
 میگوید که امام احمد گفت صحیح ترین چیز سے که درین باب یسینه در باب نماز ضحی آمده حدیث ام هانی است و عبد الرحمن بن
 ابی لیلیه گفته که خبر ندادم این صحیح بیکه که دیدم غیر خدا را صلوة الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز ضحی را مگر ام هانی توصیف میگوید
 که صواب آنست که نماز ضحی مستحب است و سنت نه مکروه است و بدعت و مواظبت بر آن نیز مستحب است از جهت ظاهر
 احادیث که دلالت دارند بر فضیلت محافظت و مداومت چنانچه در مذہب اول که مختار جمہور است مذکور شد و آنکه گویند
 که مستحب گذاردن اوست احیاناً تا تویم فرضیت نشود و جانش آنست که خوف تویم فرضیت مرتفع شده چه آن در زمان
 حضرت صلوة الله علیه وآله وسلم است و مواظبت آن حضرت صلوة الله علیه وآله وسلم بر آن چون آن حضرت صلوة الله علیه وآله وسلم
 مواظبت فرمود و معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بر آن مواظبت نماییم آن تویم را راه نباشد چنانچه در سائر سنن مؤلف
 اگر گویند که چون آن حضرت صلوة الله علیه وآله وسلم بر آن مواظبت نکرد اقبال و ترک مواظبت بود و جانش آنکه آن حضرت
 صلوة الله علیه وآله وسلم خود مواظبت نکرد اما است را ترغیب به تحریض بر محافظت و مواظبت آن نمود و امر استحباب کرد
 بدان لاجرم اتباع در مواظبت بود و فایده و نیز صواب آنست که مشروعیت آن بسبب عادت مثل قدم و فتح شد نیست از
 ثبوت دلائل دال بر اطلاق و تصریح ام هانی بودن او از جهت وقت ضحی چنانچه معلوم شد و در مواجب کدینه میگوید
 که صلوة ضحی افضل تطوعات است بعد از رواتب نزد شافعیه و لیکن نووی تقدیم کرد صلوة تراویح بر آن و در فصلی
 آورده بیان رواتب و ضحی و در حاد و تصریح است بر تقدیم تراویح و فضیلت آن از نماز ضحی و بعض گویند که آن حضرت
 صلوة الله علیه وآله وسلم مواظبت نمود بر آن بعد از فتح و بعض گویند که آن واجب بود بر آن حضرت صلوة الله علیه وآله وسلم
 و از خصائص اوست صلوة الله علیه وآله وسلم و حدیث درین باب نیز بسیارند و لکل محل نظر انتی اما اجتماع بر آن در ساجد
 خوب نیست بلکه اولی آنست که در خانه تنها گذارد و استحباب مواظبت بر آن بجدی است که امام مالک روایت کرد
 از عائشه که میگفت نوشتر اگر بر اینکینه شود و زنده گردانیده شوند لی برای من ابوای مادر و پدر من ماتر که تارک نمیکشم
 صلوة الفجر را یعنی این لذت و سرور که از زنده شدن والدین حاصل شود ببلذت و سرور سے که درین نماز یابم هرگز نرسد چون
 از بحث و تحقیق اصل نماز ضحی فارغ شد در بیان عدد آن شروع کرد و گفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگر حار و
 تا دوازده و رود یافته اما مختار چهار است چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعض صحیح بعض ضعیف
 ابن جریر میگوید احادیث صلوة ضحی که صحیح شده اگر چه بحدیث هر در آن اختلافی است اما چون تامل کنی مجموع صحیح و متواتر
 و تضاد و تعارض میان آنها مرفوع و مدفوع و خود ممکن نیست که در واقع قصص قرآنی و احادیث صحیح متضاد و متعارض باشند
 و الا کذب و بطلان یکجانب لازم آید تعارض که در آن میشود جز باعتبار ظاهر نبود که تقری فی موضع و این تضاد و تعارض محال
 که مراد بدان اختلاف در ثبوت و نفی و دوام و ترک احیاناً بود و رفع و دفع آن معلوم شد یا مخصوص بود یا بختلاف اعداد

و سیاق کلام مصنف ناظر برین است چنانکه گفت و اختلافات بعد بحسب اختلاف ایام و احوال بود و بحسب کسب یا تهیام
 بمهمات دیگر از پنج گاه و دو رکعت گذارد و گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده چنانچه از احادیث
 مذکوره معلوم شد و چون اختلاف بحسب اختلاف اوقات و احوال بود و شخص بخیر است و در اختیار هر عدد که خواهد خواست یک عدد
 معین را اختیار کند و همیشه مواظبت بر آن نماید و خواه هر روز و بر چند گاهی یکبار آن عمل کند و بر دو طریق سعادت
 اتباع حاصل است و ثانی اقرب و داخل است چنانچه در نماز شب معلوم گشت و حدیثی است که در آن مذکور است و دلیل برین
 که شخص بخیر است در اختیار هر عدد که خواهد زیرا که فرمود من صلا الفجر کتبت له من الاجر مائتین و من صلا المغرب مائتین
 من الاجل و من صلا الفجر مائتین و من صلا المغرب مائتین و من صلا الفجر مائتین و من صلا المغرب مائتین و من صلا الفجر مائتین و من صلا المغرب مائتین
 اعداد ثابت میشود اگر چه بعضی از آنها افضل باشند از بعضی چنانکه از سیاق این حدیث نیز ظاهر میشود و بائنه المتوفیق
 فصل اول در بیان سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفروقه که خارج حلوئه کنند آیا جائز و مسنون است و
 عبادت و موجب تقرب بجناب قدس الهی است یا نه نزد بعضی بدعت است و حرام و لا اصل لها فی الشیخ و بنا بر حرمت
 سجده تین بعد از وتر و اینان هم برین است و آنکه در احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجده
 اطاعت میفرمود و دعا بسیار میکرد و مراد بدان سجده صلاتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد
 و نزد بعضی جائز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جائز است مع الکره و استدل لال مجوز برین حدیث عائشه است
 در نماز شب که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا زده رکعت میگذارد و سلام میداد بعد از هر دو رکعت و وتر میکرد
 یک رکعت فی سجده السجده من ذلک قدر ما یقرا احدکم خمسين آیه یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده میکرد
 از جهت شکر توفیق بدان نماز مقدار آنکه کسی بخواهد آیت بخواند و من درین ذلک تعلیلیه است و فاد فی سجده برای تعقیب
 و این استدلال ضعیف است ظاهر و متبادر آنست که من درین ذلک از برای تبعیض و تفریق برای تفصیل جمال و مراد سبزه
 معنی جنس بود یعنی در سجده و تر تطویل کرد و باین مقدار که اقال الطیبی تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز جزیه قسم است
 یک سجده سهو است و آن خود در حکم سجده نماز است دیگر سجده تلاوت است و در اینها خلافت نیست دیگر سجده مناجات است
 بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آنست که این نیز مکرر است و دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و در اینجا اختلاف
 نزد امام شافعی سنت است و قول امام احمد و ابی یوسف و محمد نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار است چنانکه
 مذکور گرد و در و ز و امام ابو حنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکرر است و ایشان گویند که نعم الهی تعالی غیر متناهی است چه نفس
 که میزند نعمتی است و نعمتی که میزند و در آن نعمتهاست که در حصر حصان نیاید و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان
 اگر چه بطریق سنت و استحباب بود و در سجده شکر و گونیکه مراد بسجده در باب شکر نعمت و احادیث
 واقع سنت نماز است که تعبیر از آن سجده کرده اند یا عشون خست و لیکن آنهایی که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه از آنکه گاه
 بوجود آید و در سنت نیز محققین واقع است نه بر نعمت و گونیکه اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است و چون از بعضی خلفای شریکین
 بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم فعل این سجده را ثور است قول نسخ نیز درست نبود و یک قسم دیگر است که آنرا سجده شکر
 گویند و در بعضی روایات فقیه رخصتی در آن واقع شده و گونیکه فخر کر است و حرمت آنست و باجماع چون نماز در مصنفات
 مسنونیت سجده شکر است تا ایند و اثبات آن با حدیث و آثار گرد و گفت عاوت و طریق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

آن بود که چون نعمتی خاص تر شرب یا غیر تر شرب می یافتی یا لقمی و لقمی که لک منقح گشتی شکر آنرا سجده کردی بوییل آنکه در
سند امام احمد بن حنبلین و در من ابی داود و جامع ترمذی ثابت است عن ابی بکره ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم کان یؤذنا آتاه
دقیقه که می آمد و او را امر سیر ه چیز که که خوشحال می ساخت و او را فرمود افتاد و شکر را جدا و جالی که سجده گفتند است سر خدا را
شکر الله بجهت شکر کردن مر خدا را از تبارک و تعالی و عن انس در روایت است از انس ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم
بشربش را زنده داد و ه شد به با خیر بر آمدن حاجت که داشت و من ساجده پس افتاد سجده از روایت ابی بکره عجم و دوام این فعل
معلوم شد بقضیه لفظ زمان علی ما قاولنا و بطا بر عبارت اذا اتاه چنانچه از اقیتم الی المصلوة و از روایت من خصوص حاجت
که بدان بشارت داده شد و بر هر تقدیر استجاب آن ثابت شد و بهیچ روایت که در باستان هیچ که چون مکتوب امیر المومنین
علی از بن بر سید شتمن آنکه قبیل که همان بسکون میم بلده است که آنرا بهمان بن قلو ج بن سام بن نوح بنا کرده اند ان الله
اسلام آورد و در ساعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرد این نعمت گذارد دعا کرد و آن قبیل را و مکر فرمود
السلام علی همدان السلام علی همدان در مواهب الدینه می آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد علی بن
الی طالب را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای و سه لوائی و دستار است بهشت مبارک خود بر سر
و از حدیث ابی داود و احمد ترمذی آورده که گفت علی فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب یمن گفت
یا رسول الله میفرستی عراب تو می که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خرد سالم و قضا و حکم نانی برایشان چگونه کنم پس
نهاد دست مبارک خود بر سینه من و گفت خداوند اثبات گردان زبان او را و بدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون
بر شینه نزد تو دو کس که یکدیگر خصومت دارند حکم کن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الی آخر احد پیش پس بر او
علی عرض کرد بایسته صد سواری و دعوت کرد ایشان را با سلام و ایشان بخجک و تیر اندازی پیش آمدند پس نفس خود
بر ایشان حمل کرد و بیهوش کس را از رو سبک ایشان قتل آورد پس متفرق شدند و بهر گیت خود تند باز دعوت کرد این بار
اجابت کردند و بهیچت اسلام بردست و سه نمودند پس در همین سال سالمان غنائما بیکه در موسم حج بملازمیت شریف مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم رسید القصه با خربا و عبد الرحمن بن عوف روایت میکند که چون بشارت ربانی پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم رسید که هر که یکبار صدقه بر تو فرستد خدا ایتا می کند برو و صدقه صدقه فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدا ایتا
برو و ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در ساعت سجده شکر نعمت این بشارت گذارد و بنایت سید بطویل
کرد و در تاریخ مدینه می آورد که سیک از صحابه بطلب سعادت ملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بمنزل شریف و می
آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است بر آمده چون این صحابی بان جانب فستاد سار
از ان کوه دید که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سجده رفته است زمان طویل بایستاد چون زمان خود بطویل شد
آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک و صلی الله علیه و آله وسلم با همان رفته و از بدن الطاف پذیرفته است پس
بترقید و بی طاقت گشت و به اختیار برگریه درآمد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سر از سجده بردار و در جانب می گفت
چه شد ترا ای فلان چرا سیکر کی عرض کرد یا رسول الله ترا در سجده دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برنداشتی گمان کردم
مگر خبری واقع شده روح ترا بر آسمان بر نهد به اختیار برگریه برین زور آورد و فرمود همین ساعت جبرئیل آمد و خبر رسانید که
بروردگار تعالی میفرماید که آید اضی و خوشنودی سازد ترا ای محمد انیکه هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود

انچه بر سیدین این شکر سجده فتم و شکرانه این نعمت بگذارم بعد از آنکه اینجا شکایه آورده اند که چنانچه در وجه صورت دارد که
 درود بر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 جانشین آنکه درود فرستادن بر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم سنه است لاجرم حکم من جاری بکنسته فله عشترا مثلاً بمانند
 بران سختی ده درود کرد و در حقیقت جواب آنکه خلوة از بنده در خواستن رحمت است از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 و بنده باین درخواست که فعل اوست ثواب آن برسد اکنون حق جل و علا رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچنانکه میخواهد
 چندان که میخواهد بکبار بودن از کجا لازم آید بکبار درود فرستادن بنده طلب اوست رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی
 لائق کبریائی خود و لطفی که بحبیب خود داد و درود میفرستد چندانکه لائق است و اگر نیز بکبار بود تواند که آن بکبار درود رحمت و
 کیفیت تواتر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد فافهم و درین بابی را و در سنه امام احمد از سعد بن ابی وقاص است که پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم از آنکه بدین میرفت و چون قریب غزوی که موافق است بین الحارث بن اسید از نفاقه فرود آمد راست بدعا برداشت و
 ساخته دعا را بعد از آن سجده کرد و زمانی طول در سجده گذشت که پس برخاست و بار دیگر دست بدعا برداشت و سجده کرد و این
 دست بدعا برداشت و سجده کردن سه بار کرد و چون از حقیقت انجیل پرسیدند فرمود که دست بدعا برداشتن را این بود که است
 خود را شفاعت کردم و سه سجده کردن این بود که حق تعالی ثلث است را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و سبب نکرار دعا و سجده آن بود
 که چون سر از سجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم نمشی و دیگر بمن بخشید و دم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا
 کردم نمشی و دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر گزاردم و این شفاعت یا دعا در خواست شفاعت بود در روز قیامت قبول آن
 در آن روز بخشدین و عده حق بود با حاجت این دعا و قبول شفاعت در آن روز یا حقیقت شفاعت و بخشیدن بود بفضل امر و روز
 در روز قیامت ظهور اثر و نتیجه آن خواهد بود و الله اعلم و این شفاعت و بخشیدن بر آن عدم خلود و در ناست و نیز تعذیب عصاة
 و وعید ایشان بقید مثبت است تعالی پس اگر همه را بخشید بدست و بعضی گفته اند که مراد بآن این از خست و سحر و عذابها
 دنیا است و در سنه امام احمد مثبت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصی کوتاه بالاسه حقیر تر از فردی که لغاشی بغم نون و
 نمین بجمه و یا سبب و نفاس بی یانیز آمده یعنی کوتاه در نهایت کوتاهی ضعیف و اگر کوتاهی ناقص الخلقه یعنی و سیم بدال تمامه و بصرف
 را بدید سجده شکر بکرد و گفت اسأل الله العافیه و سنت است که در وقت دیدن بدمایا بسلامه طلب عافیت گفتند و گویند و الله الله
 عافانی سما ابتلاک به و لیکن گفته اند که اگر مبتلا بسلامه ظاهر مثل بعضی در مانده را بید شکر و طلب عافیت بپوشید و از وی کند
 تا باعث انبیا و آزار خاطر و سگ نکر و اگر فاسق و گرفتار معصیت را مشا بده کند بجه و علانیه گوید تا وی بشنود و آزار کشد و باعث
 انزجار و پشیمانی و سگ گردد و در صحیح آمده است که چون نزد پسر ابو جهمل امین را آوردند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 سجده کرد و در روایت دیگر آمده است که دو رکعت گذارد و این ناظر در محبت تاویل سجده است به نماز چنانکه امام ابو حنیفه و امام
 کرده اند و چون مصنف از ذکر احادیث که در باب سجده شکر وارد شده است فارغ شد خواست که بعضی از باریها نیز ذکر کند پس
 گفت کعب بن مالک چون بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد کعب بن مالک انصاری خبری از کبار صحابه و یکی از مشعرا
 اسلام است و یکی از ان سده تن است که خلف کرده بودند از غر و غوه و توبه و رجوع بر حمت کرد و بر درگاه تعالی باریان پیشانچین بطریق
 قرآن مجید است و علی الثالث الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم نفوسهم لآیات و فوات و یثیبتهم
 و قیل لست و یثیبتهم عمری هفتاد و هفت سال بود و قصه توبه او در از دست و پا و وجود آن عقل کنیم که از آن سخن قصص است در باب خود بنا که

زهری روایت میکند از عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالک
بعد از آنکه توبه وی قبول افتاد که تصحیف تو از غزوہ بنو کعبه بود گفت تخلف من ازین غزوہ ابتلاست محض بود و اقله از ان تعد
و اختیار را بر خود و بیج غرر منداشتم که بدان تخلف شایسته کرد اسباب جلا مرتب بود و مرا حکما تنگوار استاده و لیکن سوا بیعت
گرم بود و طب مریه رسید و سفری پس در از پیش آمد و مردم را آند و سے طبع دل نمیداد که از سایه بافتاب رفته من
باستغفار آنکه اسباب در و اهل میاست هیچ استند و نیکو دم میگفتم آن روز که بر آئید من نیز بر آیم و چون بر آمدند با خود گفتیم که امروز
کاری داریم روز دیگر بر آیم دوسه روز در چمن شد دگنه شد تا آنکه لشکر اسلام دور رفت و وقت فوت شد و چون کار از دست
غنیم نگران و اندوگین شدیم که این چه شد و هرگاه که از خانه بیرون آمدی و لشکری و اندوه زیاده شدی از آن که اکثر خرابی اتفاق
که خدر ما سے دروغ کردند و منوفا که ایشان را سعد و درداشته بودند در مدینه نمانده بودند و شیعانی میخورد و در آتش حسرت
و اندوه میخوتم که چرا نرفتم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از غزوہ با فتح و نصرت باز آمد حیران شدم و غم فراخ
گویم و بچه طریقی از خشم خدا و رسول خدا بیرون آیم بخوان دروغ در خاطر آمد که گویم و خوش و ندان من هر یکی را زنده می
چنین کن و چنان گویم تا آن روز که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدینه مطهره آمد آن اندیشهای باطن من بخان دروغ
جمله از خاطر من بر رفت و گفتم مرا نجات ندهد الا صدق و منافقان سوگند ما سے دروغ خود رفته و خدر ما سے باطل آوردند
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخاطر عذر ایشان قبول میکرد و بیایین بنده امیگذاشت پس من رفتم و سلام کردم و گفتم
بجانب من کرد خشم آمیخته که از خود رفتم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر ترا اسباب میا بود گفتم یا رسول الله شکی آنچه
بکار می بایست مرا جلد میا بود لیکن نفس غافل گردانید و کل بر من غالب آمد و مرا در ورطه حیران و خذلان نگذاشت و در خبر و در
ناحق سجده تنگ و درین باب چه که گفت و درینا و ندان مرا سرزنش کردند که چرا چون گیران عذری نیاد و دروغی نبرستی گفتم از نزد
و سے ترسیدم تا بر دروغ من گواهی ندهد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است
یلال بن امیه و مراره بن الریح را نیز همین واقعه افتاده است آنگاه من خود را باز یافتیم و گفتم این هر دو مسلمان صالح اند
تا چه شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن با ما پس همه از اعراض کردند حال
متغیر شد بچاه روز گذشت که در حال برین صفت بود تا از جهان خود سیر آمیم و جهان بر تانگ شد و درین بچاه روز مراره بن الریح
و یلال بن امیه قطعا از خانه بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیر سخن نمودم و بر آنما بیرون آمدم و برسان
و از آن در گوشه مجلس شریفی نشستم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دیده نگاه مجربانه بجانب من میکرد و عجز و شکسته
مرا مشاهده میفرمود چون من بجانب وی نگاه می کردم تخلف منیز و اعراض منیز و او اگر گاهی برای کاری بیرون میرفتم
هر چه مسلمانی با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیداد تا روزی طاقتم بر میداد و تنگ شدم و از مدینه بیرون آمدم و با افتاده
که کسر عم من بود و مرا انجاسیت دوست داشتی بیرون مدینه باغی داشت و در آن عمارت میکرد و نزدیک او شدم و سلام کردم جواب
نداد و رو سے از من بگردانید گفتم یا باقتاده تو میدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق و شرک نیست
چرا با من نگویی هیچ جواب نداد ما سه مرتبه همین گفتم انی قد رقت الله و رسول الله پس گریه برین زور کرد و بسیار گریه و در مدینه
آمد چون بازار رسیدیم کی را دیدیم که از جانب شام آمده بود و خبر من از مردم من پرسیدم مردم چون را دیدند گفتند این از
است که تو میطلبی آن قاصد پیش من آمده نامه من داد و در حریر پاره پیچیده که از پیش پادشاه عساکر بجانب من آورده

مضمون نامه آنکه ای کعب بن مالک بدانکه ما شنیده ایم که صاحب توفیق محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دل بر تو گران کرده است
و ترا از پیش خود رانده است و احباب او بر تو جفا میکنند تو مردان نیستی که جاسی باشی که بر تو جفا و ترا جود و مروت و سازند
چون بر مضمون این نامه واقع شود بر خیز و بیاتانواخت و تیار داشت ما بهیچین چون این نامه بر خواندم با خود نفهم این هم از
جمله آن بلاست که بر من نازل شده است و ازین بدتر چه بلا خواهد بود که کافر سه رادرین و در دین بن طبع افتاده است
مرا کفر دعوت میکنند و من زیاده نشد آن نامه را بر آتش نهادم و بسو ختم و قاصد را از پیش خود براندم و گفتم برو و بپایده
خود بگو که بهیچین و بی التفاتی این صاحب نزد من بمتر و خوشتر از صد هزار سر اعراسایت و اتفاقات تست شمع
گر وصال تو نباشد فراق تو خوشترم بهم فراق تو مرا به که وصال در گران بپس نجانم رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
کس فرستاده است که از زن اعراض کنم گفتم فرموده است که طلاق ده گفت نه بلکه فرموده است که صحبت مدار پس زن را
در خانه پیش فرستادم و آن مرد و شخص را که هلال بن امیه و مراره بن اریع باشند نیز چنین فرموده بود که از زنان دور باش
و در بعضی روایات آمده که زنان ایشان را حکم کرده بود که خدمت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت ننمایند کعب گفت برین حال
میروم تا بچاه روز تمام گذشت شبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلنگ و تیره ناگاه در آن حال آوازی شنیدم نگاه
کردم کی را دیدم بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت باد مرا ترا ای کعب بن مالک که تو کینه تو قبول آمد و بجز از آن
پاران من بیایه و دیده آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغلہ در مردم افتاده که تو بهیچین قبول شد پس رو بچاک
نهادم و سیئه شکر بجا آوردم و بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمدم با مهاجرین و انصار نشسته بودم باجران را
تتمیت کردند و انصار خاشوش ماندند پس چون سلام کردم روی مبارک رسول صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم همچون ماه
شب چهاردهم افزون شده و تابان شده و عادت شریفی وی بود که چون خوشی و شادی بوی رسید روی مبارک و تابان
و اخروخته گشته و چنان شده که همه کس بدستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا به بهترین روزی که بر تو گذشت از آن روز
باز که از مادر بزاده شد آنکه هیچ روزی به ازین روز بر تو نگذشت شسته بشد بیا که تو بهیچین گاه عزت قبول افتاد و مسخر
و انچه شعری را نزد که میان من و او صلح افتاده و حوریان رقص کنان دست بشکرانه زدند و او را پیش من ایستاد
صدیق چون خبر قتل مسلم بن کذاب لغت الله علیه که دعوی نبوت کرده و جامع از اهل ایمان را گمراه ساخته و در ورطه ارتداد
انداخته بود و قصه او مشهورست بشنیده سیئه شکر کرد و امیر المؤمنین علی چون ذوالشعبه که از روی و ساسی خوارج بود در میان قتی
یعنی کشتگان بدید سیئه شکر کرد و سیئه تصغیر شد است یعنی پستان زن و او را ذوالشعبه از آن گویند که در حجاب بایست و
جز مانند پستان که از استخوان بازوی او برآمده بود دیداشت دموه چند بران رویه و وی سیاهی بود داشت رو
ناقص الیه غار العینین ناتی الو حنین مشرف الجبهه مخلوق الراس و او را و خدیج بنی نذر که بهیچین نقصان دست و این دو تندی
از قوم ذوی الخویصره است و ذوی الخویصره عروسی بود از بنی تمیم در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بود
آورده اند که کیاری آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قسمت مالی میکرد این ذوی الخویصره گفت چگونه قسمت میکنی عدل کن
و در روایتی گفت آنچه تو میکنی عدل نیست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ای برادر من عدل کنم و دیگر که عدل نخواهی کرد
صحابه خواستند که در برابر بگیرند و بکشند فرمود که او را صحاب ندانند که اهل حدیث و حق همین است و از بعضی روایات معلوم میشود
که ذوالشعبه ذوی الخویصره و سیئه است و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخدا بشارت شد و سیئه دیگر از آن بود که

جزئی که بهترین مردان خواهند بود در زبان خود و مانا که مراد بشود و شریفی و قوم وی است و مصدوق این مختصر
صادق آن بود که امیر المؤمنین علیه السلام در حقیقت چون از حربه صفین بگرفت و جمع آورده جماعه خوارج از اهل انزوان که بعد از قتل
از جماعت اسلام و طاعت امام برآمده بودند بر چند که ایشان را بسجده و طاعت و دعوت کرد و سعی در دفع شبهه ایشان نمود فائده
نداشتند گفتند الا امر شد فرمود این کلمه حق است که بدان باطل اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان نفی طاعت امام و خروج
از درگاه احکام اوست و این باطل است و امر امام در حقیقت امر الهی تعالی است و فرمود از حضرت رسالت شنیده ام صلی الله
علیه و آله وسلم که در وقت اختلاف مردم طائفه از جانب مشرق برانید که نماز شما بنماز ایشان رسد و نه صیام شما بصیام ایشان
و نه قرآن و نه جهاد شما بقرآن و جهاد ایشان و در نماز و روزه و صیام و قیام از همه بیشتر و بیشتر باشند قرآن بخوانند و لیکن از
شجرهای ایشان بالاتر نرو و در بعد اجابت و قبول نرسد بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار و در روایتی
آمده تیر سکه که بیج از خون شکار نشانی برود و دیگر چیز سکه بر سر سوار بعضی از علما گفته اند که این اشارت است که هنوز
بقیه از اریان در ایشان باقی است و که فرستند و لهذا چون از علماء مرتفعه پرسیدند که آیا کافران ایشان را در مسجد
بر هوا گفت ایشان از ورطه کفر گریخته باینجا سب افتاده اند گفتند پس مگر منافقان اند فرمود در شان منافقان چنین آمده
که نیکو کن اشر قبیله و ایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان مارقان اند یعنی برانیدگان از دین و راه راست و اتباع جماعت
و اطاعت امام برحق و فرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که مردار ایشان بسیار بود چنین چنان
که یک دست وی مانند پیه تانی بود و بر وی سوزی چند رسته و فرمود فرض است بر مسلمانان قتال ایشان و فرمود اگر بگویم که
و قتال کردن ایشان کشتن ایشان چه قدر فضل و ثواب است دیگر شما هیچ عمل نیکو نمیکنید و بر این عمل اعتماد کنید و فرمود
قتال کنید با ایشان و کشته نشود از شما ده کس نماند از ایشان ده کس ایشان ده کس ده کس بود پس بی جنگ
با ایشان برآمد و اکثر ایشان را کشت و بعد از کشتن از حال ذوالقعدة چند سبه پرسید که چه شد بعد از تفحص بسیار برکنان می دزدید
کشتگان افتاده بمان علامت کشتن داده بود و یافتند فرمود که با یاوران گرفته و کشتن کرده پیش مردم بگذارید تا ماده عبرت
و خبرت ایشان گردد پس سجد شکر کرد و او بایران آمد و فصل در بیان سجد تلاوت بهر آنکه در سجد تلاوت سه جا خلعت
اولی حکم آنکه واجب است یا نیست نه سجد امام ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد انست که واجب است و امام مالک و شافعی و احمد
بر آنند که نیست است و فصل آن فصل است از ترک آن و بر روایتی از امام احمد واجب است اگر در نماز بود و در بیرون نماز
نه دلیل اقوال خداوند تعالی است فما لم یؤمنوا و اذ اقرع علیه القرآن الا انهم لا یؤمنون و در بیان کار سجد در تلاوت
قرآن و مقرون گردانیدن آن بعد از ایمان گویند ترک سجد و عدم ایمان از یک قبیله اند و نیز سجد جز نماز نیست که مقصد
کرده شده به سجد و سجد و سجد پس فرض بود چنانکه قیام در نماز جنازه و حدیث مسلم از ابی هریره که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم چون بخواند آیه را از آیت سجد را و سجد کند شیطان خود را در گوشه بکشد و گریه کند و بگوید و ایا آید و یا
ام سجد کردن پس سجد کرد و سجدی بهشت گشت و او را امر کردند سجد و ابا و آورد و سجد فرمود شد و سجد نه مانع که است
چندین بار و سجد چنانچه بتایله در ظاهر و پیش کلام مسایق حدیثیه مفهوم میگردد و آنست که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت
آیت سجد بر وی نرسد و سجد نیز پیش شیطان سختی بازگشتی و در شرح ابن امام گفته که جعل آنست که حکیم چون از غیر حکیم کلامی
نقل کند و سجد کند از آنکار و دل است بر حجت آن کلام نزد حکیم پس چنانچه شیطان بر سرش در و سجد نیز گفته اند که آیا سجد

الوجه و نزد خفیه بماند که در سجده معلوم است کفایت است و میگویند که سجده صلوة افضل است از سجده تلاوت
 و چون این تسبیح در زمانه است در میان کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی و تسبیحی خاص با نور بود
 و بصحت رسد خواندن آن اولی و افضل خواهد بود و شمنی گوید که بعضی گویند که این دعا بخواند ریب الی ظلمت نفسی و اغفر لی و نزد
 بعضی سحران ربنا انک ان و عدد ربنا لمفعولا زیرا که در قرآن مجید این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و این
 میگویند و درین سجده مقتول نیست که آن سرور علیه السلام چون سراج سجده برداشتی نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواند
 یا سلام داد و درین سجده خفیه بعد از رفع نیز تکبیر گویند و هر دو مند و مستند و واجب چنانچه در حالت نماز در پاره میگویند که روی از
 این مسعود همچنین است و در سیه این الی زید درند بسیار نام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده سعت است یعنی اگر گوید جابر اگر
 تکبیر گویند و پس بعضی بقیاس بر سجده سهو در حالت رفع نیز تکبیر گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر حرام نیست زاده
 و نزد ما نیست و در عدم تسلیم بالکلیه یا خفیه موافق اند و با نور از کابر تا بعین نیز همچنین است و نزد امام احمد و امام شافعی در تدا
 مشهوره سلام هست نزد بعضی از ایشان یک سلام و نزد بعضی و سلام اما تشهد نزد هیچکس نبود و نزد شافعی چنانچه از شرح صحاح
 معلوم شده اختلاف ثالث و در کسیت آن که مواضع سجده در قرآن مجید چند است نزد امام ابو حنیفه چهارده است در آخر
 اعراف ۴ و در عدد ۴ و نخل ۴ و بنی اسرائیل ۴ و مریم ۴ و اولی حج ۶ و فرقان ۴ و نخل ۴ و اولم تنزیل ۹ و من اولم تسبیح ۱۰
 و النجم ۴ و اذا السماء انشقت ۴ و اقرا باسم ربک ۴ و در پاره میگویند که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان و میگویند
 و نزد امام شافعی و همچنین نزد امام احمد و در رعایت مشهوره از وی نیز چهارده است و لیکن بجای سجده من شیع است
 و در ص سجده نیست و در روایتی از امام احمد در هر دو جا است پس عدد و سجدات نزد وی باین روایت پانزده باشد و نزد امام مالک
 پانزده است در شانیه حج و النجم و انشقاق و اقرا باسم ربک نزد وی سجده نبود و در تعداد سجده حج احمد و ابو داود و ترمذی
 حدیث از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله یا تفصیل داده شده سوره حج تا آنکه در وی دو سجده است
 و در روایتی گفتم یا رسول الله یا دو سجده است و سوره حج فرمود نعم هرگز نکند آن دو سجده را گویا بخواند آن دو آیه را و خفیه
 گویند که هشادین حدیث قوی نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان گویند که مراد با ولی سجده تلاوت است و شانیه سجده
 صلوة بقریه اقران او بر کعب و هر جا که ذکر سجده مقرون بر کعب آمده مراد بدان سجده صلوة بود و در بعضی شروح پاره گفته که
 مراد آنست که فضیلت داده شد سوره حج بدو سجده یعنی یک سجده تلاوت و دیگر سجده صلوة اما این توضیح منافات دارد
 بر روایت دیگر که گفت هرگز نکند آن دو سجده را گویا بخواند آن دو آیه را و جامع الاصول از معمل آورده که و این عمر خاند
 سوره حج را و سجده کردند و سوره غابا این اثر نیز نزد خفیه بصحت نرسیده است و در اینجا حدیث دیگر است که ابو داود
 و ابن ماجه از عبد الله بن عمر ابن العاص آورده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوانانید مرا پانزده سجده در قرآن
 در سوره حج از آنها دو سجده و این حدیث نیز ضعیف است و عبد الرحمن که از اکابر علما ی حدیث است گفته که این حدیث هم بی
 دو و نون که راوی این حدیث است از عبد الله بن عمر و صالح احتجاج نیست و ابن قطان گفته است که قبول است و معلوم
 حال که اقال الشیخ ابن الهمام و با سجده ص در روایات صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد و پس و سجد
 امام ابو حنیفه ما که امام احمد در روایتی چنین است و در روایتی از احمد است که وی از عوام میگوید که شکر قبول تو به داد و علیه السلام

و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین وجه درو سے سجده کرده چنانچه احادیث بدان ناظرند پس بروایت ابی اسحبه
 کندی نزد و سے در نماز و خارج نماز و بروایت ثمالیه سجده کند خارج نماز و بخاری از عوام ابن عباس سے آرد که گفت پیغمبر
 مجاهد را از سجده من عباد گفت پیغمبر ابن عباس را از کجا است که تو سجده میکنی در من و در روایتی آیا سجده کنم در من پس خواند
 ابن عباس این آیه را و من در سوره داود و سلیمان تأفیدتم آن آیه و گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما سورت که اقتدا
 کند بالشان یعنی پیغمبران سابق پس چون سجده کرد داود و سلیمان اقتدا ابوی لازم باشد و عکرمه از ابن عباس روایت کرد
 که گفت سجده من از عزام سجده نیست و به تحقیق دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سجده کرد در وی سواد انجاری التردد
 و ابوداود و در روایت نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در من و عمر و سجده کرد داود و بخت توبه خود
 و سجده میکنم برای شکر قبول توبه و ابوداود و از ابی سعید خدری آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواند روضه
 بر منبر سوره من چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و مردم نیز با و سے سجده کردند روز دیگر بخاند و مردم همی سجده
 فرمود که این توبه پیغمبر سے است یعنی از عزام سجده قرآنی نیست و لیکن چون شناسائی آن شدند بکنید پس از منبر فرود آمد و سجده
 کرد و سجده کریم بابا و سے و در شرح ابن النعمان میگویی که درین احادیث پیغمبر سے که منافی و جویا باشد نیست غایت آنچه درو
 است که سبب سجده در حق داود و سبب در حق بابیان کرد و بودن سجده برای شکر شنائی و جویا نیست تا نه قرآن و جابا
 واجب نیست مگر از جهت شکر توفیق نعم پروردگار تعالی و امام ابوحنیفه در سند خود از سماک بن حرب از عیاض اشعر سے از
 ابی موسی روایت کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در من و امام احمد از یحیی بن عبد الله بن زبیر از ابی سنیة آورده که
 گفت دیدم من در خواب که می نویسم سوره من چون بآیت سجده رسید دیدم دعوات و قلم و هر چه حاضر بود کوفتا و در سجده پس
 این قصه خواب را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد و من پس از نبی معلوم شد
 که در آخر الامم سجده درین سوره بمواظبت کشید چنانچه در سوره دیگر بترک استقامت یافت بعد از آنکه گاهی غم نمیکرد
 بر آن و ظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر تقدیر تسلیم دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود است و اما
 سوره انجم بخاری و سلم و ابوداود و از ابن مسعود آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوره انجم را و سجده کرد
 وی و هر که با وی بود الا پسر مردی از قریش که گفت سنگ زده چند با خاک رسانید بجهت خود و گفت پسند است مرا پس قدر
 عبد الله بن مسعود گفت دیدم او را که کافر گشته شد و سے یکبار از اشتیاقی و شیش بود که بدست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 گشته شد و بخاری و ترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در سوره انجم و سجده کردند
 با و سے مسلمانان و مشرکان و جن و انس از ابی هریره نیز اینچنین آمده و ترمذی سے گفت که حدیث ابن عباس من هیچ است
 و عمل برین است نزد پیغمبر از اهل علم و نزد بعضی و مفصل سجده نیست و قول مالک بن انس همین است قول اولی صحت و قول
 اکثر از علمای نیز همین است و اما سوره اشعق بخاری و سلم از ابی سلمه آورده اند که ابو هریره را دید که اذا السماء اشعقت خواند و سجده کرد
 و گفت یا ابا هریره دیدم ترا که سجده کرد و سے گفت اگر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میدیدم که سجده میکرد درین سوره
 نمیکردم در وی و در روایت دیگر آمده که ابو هریره گندار نماز عشا را و خواند در وی اذا السماء اشعقت و سجده کرد و گفت بعد ازین
 چه بود گفت سجده کردم من در وی و خلعت ابوالانعام صلی الله علیه و آله و سلم پس بران سجده میکنم تا آن روز که ملاقات کنیم و از پیغمبر
 تا آخر عمر پیچیدم سلم و ابوداود و ترمذی سے آورده اند که ابو هریره گفت سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اذا السماء اشعقت

و اقرأ باسم ربك و در روایت سانی آمده که سجده کرد ابو بکر و عمر و سید که بهتر است از ایشان و را از اسماء و شقیق و اقرأ باسم ربك
 و با سجده و سجده ثانی و حج و ص و انجم و شقیق و اقرأ خلاصه هست و در ماوراء که آن اتفاق صحیح و مختار در آنها نیز از روایتی که در
 سجده است از نجیب گفت صفت و صحیح شد که در اتم تنزیل و در ص و وز و انجم و را از اسماء و شقیق و اقرأ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 سجده کرده و عمر و بن عباس چنانکه در سنن ابوداؤد آورده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم باینزده سجده در قرآن و را از
 و نجوا نمایند سجده در فصل انجم و شقیق و اقرأ و دو سجده در سور که حج پس مجموع باینزده باشد لیکن در این حج نیز تخفیف ثابت نشد
 چنانکه معلوم شد باقی ماند چهارده و ابوالکدر را که گفت آنچه ابوداؤد و ترمذی روایت کرده اند با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کردم
 در یازده موضع بیچ از آن در فصل نبود و آن یازده در اعراف بود و در رند و محل بنی اسرائیل و مریم و حج یک سجده و قرآن و کل اتم سجده
 و ص و حج سجده این حدیث متمسک امام مالک است و لیکن صحیح بن ابی هریره بر و ایه الجماعة الا الترمذی انه سجده فی روایه اناسیفا
 مع البنی صلی الله علیه و آله و سلم فی اقرأ باسم ربك و فی اذا السماء انشقت و چون اسلام ابو هریره متاخر بود و در سنه سبع از هجرت
 در غزوه خیبر علماء این حدیث را حجت ساختند و حدیث ابن عباس را که ابوداؤد روایت کرده که لم یسجد رسول الله سجده کرد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی فصل من تحول از آن باز که گردید و آمد وی صلی الله علیه و آله و سلم الی المدینه از آنکه بسوی مدینه
 اگر چه پیش از تحول به مدینه در که در و انجم سجده کرده بود و این حدیث ابن عباس که نفی سجده در فصل میکند منافی و معارض است
 قول ابی هریره را که گفت در انشقت و اقرأ در فصل سجده کردم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اما این حدیث را استقام کردند
 از آن جهت که در خدا و ان یعنی حدیث ابن عباس ضعیف است ابن عباس را که از مشاهیر علمای حدیث است گوید که این حدیث
 منکر است و حیدر الحق که از عظمای این طائفه است گفته اسناد وی قوی نیست که قال الشیخی و نیز ابو هریره مثبت است زیرا که
 وی اثبات سجده میکند و فصل و او یعنی ابن عباس نافی است که نفی سجده از آن میکند و خبر ثبت مقدم است بر خبر نافی مثبت
 زیادت علم است که بانافی نیست نافی خبر از عدم اصل میدهد و در حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند و مثبت از او حادث است و اما
 و اگر کسی میدهد از اطلاع خود بان چنانچه در علم حصول فقه مقرر شده است اگر گوی که شیخ ترجیح حدیث ابی هریره بر حدیث ابن عباس
 باینکه در که اسناد حدیث ابن عباس ضعیفی دارد و خبر نفی است و آنکه در آنکه کلام گفت که چون اسلام ابو هریره متاخر بود و عرض
 از آن چیست و حال آنکه جواب بی آن تمام است باینکه آن اشارت است بوجه دیگر برای احتیاط حدیث ابن عباس یعنی
 چون اسلام ابی هریره متاخر است آنچه و روایت کنند نیز متاخر باشد از آنچه صحابی تقدم الاسلام روایت کنند پس نافع بود
 مر آنرا اگر گوی که اگر چه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند و لیکن بدخول و مردود است باینکه بعضی تحقیقین از شاخران گفته اند
 که از تاخر اسلام صحابی تاخر حکم حدیث و سه لازم نیاید و موجب نسخ حدیث سابق نگردد و چه تواند که این صحابی متاخر الاسلام
 حکم سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که تقدم الاسلام است و از وی روایت کرده جوایش آنکه این بر فقه بر سه باشد
 که روایت یکم صحیح است و ابو هریره و بنیابر روایت برویت و شاید خود میکند و میگوید و سجده نافع یعنی صلی الله علیه و آله و سلم
 فی اذا السماء انشقت و اقرأ باینکه ابن عباس میگوید سجده نکرد و فصل از آن باز که به مدینه آمده یعنی تاخر حال برین بود
 کما یروى انما یروى انکه حکم سابق بیان میکند یا علی الاجمال خبر معید به و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود بعد از آن نسخ شد و خبر
 ابن عباس حکم تا بنید و ارد و حکم مؤید صالح نسخ نبود پس معارضه میان حدیث ابن عباس و ابو هریره باقی ماند و حقیقت جو
 همان فرق مثبت و اثبات بود یا بضعف و قوت اسناد و باینکه گویند که از قول ابن عباس من تحول الی المدینه تا بنید حکم لازم نیاید

فصل

بکدام ابتدای این حکم بیان کرد و از انتها سه آن ساکت است تا مل و الله اعلم **در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم** در آن روز مشهور جمعه نیم و سکون و هم ان سیوطی گوید فتح بیم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جا بلایت عروب و بفتح ممله و ضم را و با سه موحده میخوانند و تسمیه بحبه بعض گویند از آن جهت است که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز است بیدایش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع تمام شدند ازین جهت او را جمعه نام کردند و همچنین ذکر کرده ابوحنیفه از ابن عباس و در سنن او وضع است و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و همای آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خال از اشکال نبود و الله اعلم بعض گویند از آن جهت است که پیدایش آدم در و سه جمع و تمام شد و روایت کرد این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابی هریره و این قول صحیح ترین اقوال است و از حدیث ابی هریره که بیاید معلوم شود که تسمیه بحبه بحبت اجتماع اموعظام است در وی که یکی از آنها خلق آدم است و این نسب است از تسمیه بحبت خلق آدم و اجتماع اجزای او بهم و نیز گویند که کعب بن بکر جمع میکرد درین روز قوم خود را و تذکر میکرد ایشان را و امر میکرد و تعظیم حرم و خبر میداد بر آمدن پیغمبر آخر از آن و ابن حزم گفته که تسمیه بحبه بحبت اجتماع ناست در وی برای نماز و این اسم اسلامی است و در جا بلایت نام او عروب بوده جمعه و تحقیق آنست که عروب نام قدیم اوست و در جا بلایت و هم اهل جا بلایت تغییر دادند آنرا بحبه چنانچه تغییر دادند سایر نامهاست هفت روز و نامهای قدیم این بود اول ایهون جبار و بار موس و عروب و شیار و این روز را در زمان جا بلایت نیز مثنی و اختیار کرده بود و در اسلام بفضائل و خصائص که مذکور گرد و اختیار کرده دیگر یافت عن ابی هریره روایت کرد و مسلم از ابوهریره قال گفت ابوهریره قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصل الله عن الحجه کراه که دانید خدای تعالی از روز جمعه یعنی راه نمود بدیاری انت او قبول وی و قبول حکم الهی تعالی بتعبیه در و سه من کان قبلنا کسانی را که بودند پیش از ما هر دو نصارے اند که باقی از اهل مل و کتب سابقه ایشان اند و کان لیهود و ثنایت و مقرر شد بر یهود ایوم السبت روز شنبه و للنصارے یوم الاحد و من نصارے را روز یکشنبه اختلاف کرده اند که مراد بگمراه که دانید از ایشان از روز جمعه بلایت بعض گویند فرض گردانید پروردگار تعالی بر ایشان و امر کرد بعبادت درین روز یعنی و امر کرد با اجتماع در آن بر عبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند و تفرور زیدند و اما آورده اند و اختیار کردند بر یهود در بیان شنبه را و تعقل نمودند بآنکه این روز را انتها سه آفرینش است و نصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدا آفرینش است و اکثر سران که فرض نکرد دانید بر ایشان روز جمعه علی تعیین بآنکه امر کرد با استخراج تعیین آن با جهاد پس اختیار کردند تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند یوم السبت روز فرار و قطع عمل است و خالق تعالی فارغ شد در وی از خلق پس خلق را نیز باید که از شواغل و صنائع اعراض نموده و فارغ شده و ترک همه کارها داده و عبادت و سه مشغول بشوند و تعیین نمودند و در شنبه نصاری یوم الاحد را زیرا که و سه روز است که پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز را در آنست تعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و آنچه در حدیث بخارے آمده که نه ایوم هم فرض علیم اگر چه بطاهر و معنی اول نمایا و او را نیز بر هر دو معنی حل کرده یعنی فرض کرده شد بر ایشان اصابت و دریافت آن روز تعیین آن با جهاد بر سر وقت بر روز جمعه نصیب ایشان نشد فی الجمله پس آورد و پدید کرد الله تعالی ما سلیمان را احمد ناپس راه نمود و ایوم الحجه با جهاد جمعه و دریافت آن و توفیق عمل در آن این نیز محمول بر هر دو معنی است یعنی امر کرد این امت را بعبادت درین روز نهضت یا یا الله این اخوانا از آن روز سه لصلوة من یوم الحجه و بدایت نمود و مگر او کرد ایشان را با و تفرور و تعقل یا راه نمود ایشان را بدیاری

در این روز جمعه و عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

و احسانیت این روز و تعیین آن فکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت درون خلق و بیرون آن
 پس عبادت درو بی اولی و انب باشد و نیز در سالک ایم شریک پیدا کرد که منتفع شود بعبادت انسان و در روز جمعه بسیار کرد
 ذات بود و از شکر بركات نعمت وجود او بی و احرار بود از شکر نعمتها که خارج از ذات و نیز چون در روز جمعه خلق موجودات
 اکمال و اتمام یافت و انسان که منتفع بدان گردد در روز جمعه مخلوق شد تعیین و بی برای عبادت شکر نعمت انب اولی بود
 و شاید بر آنکه تعیین روز جمعه ازین است با جتهاد بعد حدیث عبد الرزاق را آورده اند که با سناد صحیح از ابن کثیرین روایت کرده
 و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت سر سالت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از
 نزول قرآن بدان و گفتند که چون یهود را روزی است که جمیع می شوند در روزی و نصاری را نیز روزی است مانند آن
 ما نیز سیکردیم روزی را که جمیع شومیم در روزی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در روزی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس
 یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند و بر اسعد بن زراره که از کوسای انصار بود و پیش از قدوم حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بدینیه بشریف اسلام مشرف شده بود آمدند و بی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن
 نازل شد که اذ انورسک للصلاة من یوم الجمعة الا یتیسر لیسر بن حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را با جتهاد تعیین و اختیار کردند
 انتمی بدانکه اقامت اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدینیه و اجتماع صحابه بر آن صحیح است
 و احمد ابو داود و ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسی که گذارد با جمعه را پیش از قدوم رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم در مدینه اسعد بن زراره بود و بیشتر بر آنند که فرضیت جمعه در مدینه در اهل قدوم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شد و
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اقامت سه روز بقبا روز جمعه قصد درآمدن مدینه مظهر کرد و هم در میان راه نماز جمعه
 گذارد برین تقریر اجتماع صحابه در روز جمعه یا اسعد بن زراره با جتهاد و صورت اشکالی پیدا نکند و بقولی که گویند که فرضیت جمعه در مدینه
 خالی از اشکالی نیست شیخ ابن حجر فرماید که در نیست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمعه را در مدینه بومی دانسته باشند و لیکن بر اجماع
 و اجتماع مردم برای آن در مدینه قدرت و مکتوب نیافته چنانچه نزد و از قطعی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب آمده و صحابه با نازل
 آنرا نه شنیده و در نیافته و آنرا با جتهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت و نماز کرده و لازم نیست که جمیع خصوصیت
 که در جمعه وارد دست بوده و انقیاد در مقصود کافی است و الله اعلم بکنه لک همچنانکه یهود و نصاری تابع و مفضل اند و وقت
 عبادت که روز جمعه باشد زیرا که جمعه چون سبب از دوران انسان و اول ایام آفرینش است و مستعد در روی متبوع و مفضل بود
 از متعبد در و روز دیگر یا مفضل اند و قبول جمعه و عدم ابا از امر الهی و احسانیت آن فکر و اجتهاد و بعض گفته اند روز جمعه را که
 مسبوق است بعبادت و احکام پیش از وقت لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بتوالی مگر آنکه جمعه سابقین بود که اگر اسبوع
 فی شرح البخاری گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه اول اسبوع است شریعاً و دلالت میکند بر آن تسمیه اسبوع جمعه
 چنانچه تسمیه یهود اسبوع را بسبب و در باب اسبوع در حدیث انس تسمیه اسبوع بسبب نیز واقع شده بر صطلاح یهود بعبادت
 یهود و مجاورت ایشان هم تبع نماز ایشان تابع اند ما را یوم القیامه در روز قیامت در حساب و دوزخ و جنت و رفع درجات و ثبوت
 میوست است که انچه این امت را در روز قیامت از بزرگه نشان بدو یکسوی انب و از انجا فضل ایشان لازم آید بر تمامه امت
 تخصیص یهود و نصاری بچیز آنست که باقی از امت سابقه در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این دو طائفه بودند که
 و مسلمانان متاخر و پسینا نیم من اهل الدنیا یعنی در وجود دین و شریعت انا و لون مقدم و پیشینا نیم شریع و مرتبه یوم القیامه

در روز قیامت و در روایتی السابِقون المَقْتَضی لهم انجماع ایم ناکه حکم کرده میشود ایشان را به دخول جنّت قبل انخلاتی پیش از
تامة خلق و فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاکه که در دنیا این همت را حاصل ست چون غیر محتاج و ثمرات آن در آخرت
آنها داخل تقدّم اولیت در روز قیامت داشت و از تاخیر در دنیا همین وجود و شریعت را داده نموده و احتمال دارد که مقتضی لهم
قبل انخلاتی بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاکه را داخل در آخرت از اهل دنیا
دارند فافهم و روی حسن اوس بن اوس پیرفته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من فضل یا کم یوم المحبّة بدستی که از
جمله فاضلترین روزهای شمار روز جمعه است ازین حدیث معلوم شود که افاضل ایام بسیارست مثل روز عرفه و عیدین و مثال آنها
در روز جمعه یک از جمله آنهاست و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یک ازین دو فصل است و بر هر وقت در جمعه یک
از افاضل ایام است زیرا که قیام درین روز خلق پیدا کرده شد آدم و نوح و درین روز قبض میرانیده شد آدم و نوح و درین روز
نوح صور که برای بعث و نشورست و بعد از آن ثانی است و نوح و نوح و در ویست صفت مراد بیان نوح اولی است که برای
سوت و هلاک اهل سموات و الارض باشد و صفت صوئی باطل را گویند که بمیرد انسان از قبول وی و قیامت را در نوح است یک
برای امانت و هلاک چنانچه فرمود و نوح فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض و دیگر برای بعث و احیای که نوح نوح
آخری فاذا هم قیام میظنون و وجاسی دیگر فرمود فاذا هم من الاجداث الی ربهم نیلون و نوح دیگر بود که بدان بول و ترس
در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که دیوم فیفخ فی الصور ففرع من فی السموات و من فی الارض پس مجموع نفع نفع
و غالباً آنها که دو نفع گویند این را مقدمه نفع اوّل دانند یا در بعد از نفع اوّل فرغ شود و در منتهای او متع و الله اعلم و بعضی
از مشرح حدیث گویند که مقصود از ذکر آنها بیان چیز است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت
والادارصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد و جایش آنکه فضیلت و قبض آدم تقریب اوست بجوار قدس و
رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنّت و لهذا ابراهیم خلیل علیه السلام و علیه الصلوة من الی الخلیل امانت او حیارا
از نعم الهی شمر و در قول خود و الله سیمتی فم یحیی و چون روز جمعه فضیلت دارد فاکثر و علی پس بسیار فرستید برین من لصلوة
از روز و نوح درین روز فان صلواتکم زیرا که بدستی در و دشمن معروفه علی عرض کرده میشود برین همیشه خصوصاً درین روز شریف
و آن موجب سرور و رضای من است از شما و کرام فضیلت و نعمت بالاتر از رضای من است مرثیاء و ذکر این در بیان خواص
جمعه بیاید و غالباً در و فرستادن مولی تعالی بر صلی که در حدیث جزای صلوٰة پرسید کاشا صلی الله علیه و آله و سلم
واقع شده است از همین رضای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است از ایشان و در حقیقت افراغ کاس اشعه رحمت
الهی است از جوهر مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلی بحبت حصول محاذات و مقابلهت مرا و در وقت صلوٰة اللهم
صل و سلم علیه که محبت ترس و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفرض صلوٰة بروی خیر و ادب محبت عدم اطلاع عیون
حیات و سلی الله علیه و آله و سلم بعد از موت قابوا گفتند محابه یا رسول الله و کفایت تعرض و چگونه عرض کرده شود صلوٰة
علیک در و ما بر تو وقت در امت و حال آنکه تحقیق مرده و بوسیده شده باشی تو در قبر یعنی بلیت این تفسیر را وی است معنی
ارست را که در حدیث قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جواب و دفع و هم ایشان من زنده ام و مرده نیم
همانا که حکم جریان سنت الهی یک ساعت الم موت را چشیدیم دیگر روح مرا بمن باز غشید و در بدن من در آور و این مخصوص
بمن نیست بلکه این نسبت تمامه انبیا را ثابت است چنانچه فرمود و ان الله بدستی که خدا عز و جل حرم صلی الارض حرام

گردانید بر زمین آن تا کل آنیکه بخورد و بوسید گرداند اجساد الانبیاء بدنهائی پیغمبران را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین عدم
اکل ارض اجساد را کنایت است از حیات والا سلامت بدن در زمین بے اعاده روح چه فائده دارد و این معنی است بر سکه
حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند بالا تر از حیات شهید که این حیات معنوی اخروی است و درین سکه یکس را از
علمای است خلاف نیست و این تحقیق و تفصیل دارد که در کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب که در بیان احوال عینی مظهر و توشیح
نموده است و در کتاب مدارج النبوة فی مراتب الفتوة که در بیان سیر شریف تالیف یافته نیز مندرج است و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
کرد این حدیث مذکور را الامام احمد و ابن حبان و الحاکم و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و البیهقی و عن ابی هریره
یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیر یوم بترین روزی که طلعت فیہ الشمس طلوع کرد و روی آفتاب و فی روایت
علیه یوم الجمعة روز جمعه است متفق و از ذکر این صفت نهم ايام است تا پنج روزی که بدر و در چنانچه در علم عربیت مقرر شده
که ذکر صفت که از خواص جنس است مفید نهم است و اشارت بآنکه مقصود مطلق جنس است و جمیع افراد تا احتمال تخلیص را گنجایش
بنود فیہ در روز جمعه خلق پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمیع خلقت و می آورد و فیہ و در روز جمعه اهل الجنة در آورده شد
آدم در بهشت و فیہ اخراج منها و در روزی بیرون آورده شد از بهشت فضیلت و امتیاز بیرون آوردن آدم از بهشت بآنکه
بودن او است از امور عظام یا بجهت آنکه سبب وجود انبیا و اولیا متضمن حکما ے لا تعد ولا تحصى است و لا تقوم الساعة
و بر پانچ شود قیامت نخواهد رفت او سبب باشد یا نانیه الا فی یوم الجمعة گرد و در روز جمعه رواه مسلم و الترمذی و النسائی و فی صحیح الحاکم
و مذکور است در صحیح حاکم سید الايام یوم الجمعة ظاهر مطلق ايام است و بعضی روز غرض را ازان تخصیص کنند و فی الموطا
و امام مالک روایت کرده در موطا از ابو هریره که گفت بیرون آمد بجانب طور سینا و ملاقات کرد و کعب احبار را مجلس
دشتم باو پس تحدیث کرد و سر امر از تورات و تحدیث کرد و من او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود از جمله
آنچه تحدیث کرد من این حدیث که گفتم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر یوم طلعت فیہ الشمس یوم الجمعة فیہ
خلق آدم بهترین روزی که طلوع کرد و در روزی آفتاب روز جمعه است زیرا که در روزی پیدا کرده شد آدم رفیع به طهور و
فروغ انداخته شد آدم بر زمین و اخراج کرده شد از بهشت و فیہ تیب علیه و در روزی قبول کرده شد توبه او و فیہ مات و درین
روز مرد آدم و فیہ تقوم الساعة و درین روز بر پا شود قیامت و ما من دابة و نیست هیچ جنبنده بر روی زمین الا و می مگر آن دابة
مصحف یوم الجمعة استماع کننده و گوش نموده و مترب است در روز جمعه من عین یصبح از هنگام صبح حتی تغرب شمس تا وقت غروب
آفتاب شفق از جهت رسیدن من الساعة از نگهان آمدن قیامت الا الجن و الانس که چون و انش گویند که قاعد مطلق ثنائی
شان ملهم میگردد و اب را بقیام ساعت و شش میسازد شان را با احوال آن و کشف میگردد اند از ابرایشان در روز جمعه بر آن
حکمتی که او سبحانه و اند گرجن و انس که قضیه تکلیف و قاعده ابتلا اقتضای شر و اخفای عیوب میگردد از ایشان و در حقیقت چون
حیوانات دیگر عقلی که در تدبیر معاش و معاد افکنده و شاغل گردانید ایشان را از دریافت آن عالم نماند حجاب از پیش حقیقت
ایشان برخاسته است و احوال عالم دیگر گشوده شده و آدمی بجهت گرفتاری عقل و هم و اشتغال تبدل بر سبیل و معاد از آن
محبوب و مشغول گشته وجه دیگر برای اصاحت و ترقیب دواب و قیامت را در روز جمعه آن گفته اند که درین روز از عظام امور و
جلائل شیون چندان بطور میرسد که نزدیک است که زمین بدان تزلزل و تهائل گردد و دواب را از مشاهد آن ترس در می
پیدا میگردد که مگر قیامت قائم خواهد شد و احمد و بیهقی از سعد بن عباد آورده که نیست هیچ کس که شرب و نه امان

الطین المطبوخ بالشار و فیها الصعقة و البعثة و فیها البطشة بطش و نعت اخذ بقوت و عنف و مراد بطشه در حدیث روز قیامت از
چنانکه حق سبحانه فرمود بطش البطشة الکبری و ذکر آن بعد از صعقة و بعثة برای تاکید گویند و اگر اخذ بطش آبی نیندگان را بعد از بعثت و حشر
در روز جزا مراد از آن نیز دور نیست و بعضی گفته اند که مراد بدان اخذ مشرکان و قریش است روز بدر و فی آخر ثلث ساعات منها ساعت و در ساعت
اخیر این روز ساعتی و وقتی است که من دعا الله فیها استجیب لکم هر چه خواهد از خدا و دعا کند در آن ساعت قبول کرده شود برای آن دعا
رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قول او فی آخر ثلث ساعات منها ساعت چیست و چرا گفت و آخر او ساعتی است چه ساعتی که در آخر
سه ساعت از و سه باشد همان ساعت اخیر خواهد بود و جوش آنکه مراد آنست که آن ساعت عین سه ساعت اخیر است و کلمه فی که در اینجا واقع
شده است آنرا تخریدیه گویند چنانکه اشارت بطرفی کنند که از آیهین ساخته شده است و گویند که درین طرف ده مثقال آیهین است و آنکه
آن طرف عین ده مثقال آیهین است چه در سه ساخته شده است از آیهین کذا قال الطیبی فافهم و در کتاب صفت بهشت تصنیف
ابی بکر بن ابی الدینا هر ویست با سند و ثابت از روایت خدیجه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اتانی آدم را جبرئیل و فی کفه
مرآة و در دست وی آئینه بود و کا حسن المرآی و ضویرها همچو بهترین آئینه ها و روشن ترین آنها و اذ آن وسطها و ناگاه در میان
آئینه لقه سودا لقه در اصل موضع از بدن که بدان آب نرسیده و وضو و غسل و تطهیر در آن آب را گویند که در جسد و سه
جزو سه باشد مخالف رنگ تمام جسد و مراد در اینجا نقطه سیاه است که در آن آئینه بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمات پس گفت من با جبرئیل و ما به الله لقه التي اری فیها و چیست این لقه که منم
درین آئینه قال گفت جبرئیل نه ده گنجینه این لقه حقیقت و مثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث است یا مراد آنست که چیست
این آئینه با این لقه چنانچه در حدیث سابق بیان کردیم و از حدیث ابن ابی شیبہ تأیید آن آوردیم باز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوید
صلی الله علیه و آله و سلم فرمات گفت ما بحجته چیست و چه صفت دارد قال گفت جبرئیل یوم من ایام ربک عظیم جمعه روزی معین است
ازین روز که که پروردگار تعالی وقتدیس پیدا کرده و پس عظیم است این روز و ساخیرک و در انجام است که خبر دهم ترا اے محمد
بشرفه و فضله فی الدنیا بشرف و فضل این روز در دنیا شرف شے باعتبار ذات بود و فضل نسبت بغیر و ما یرجی فیها لایله و خبر دهم
با آنچه امید داشته میشود از ثواب و برکت درین روز و مراد این روز را که در و سه بطاعت و عبادت مشغول باشند و با سه
فی الآخرة و خبر دهم بشرف و فضل او و بنام وی که در آخرت دارد ازینجا معلوم شود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صفات
جمعه را و شرف و فضل او را در دنیا و آخرت بوسی در یافت اگر چه این روز را که یک روز از و سه بهشته است نمیدانست اما این
صفات و نام او را که در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید و این صفات ندارد و با آنچه گذشت که صحابه در مدینه با جهتا و
وقیاس بر سبت واحد یهود و نصاری و عبادت ایشان در و سه این روز را برای اجتماع ذکر و عبادت تعیین نمودند و همین قدر
در یافتند اما خصوصیت این صفات و حقائق که درین حدیث مذکور است کجا بود اکنون جبرئیل شرف و فضل این روز در دنیا
بیان میکنند و سیگویند فاما شرفه و فضله فی الدنیا فان الله عز وجل جمع فیها امر الخلق پس بدستی که پروردگار تقاسم جمع کرد
درین روز و تمام ساخت کار و بار آفرینش را از خلق سموات وارض و آدم و اما یرجی فیها لایله و اما بیان آنچه امید است می شود
از خیر و ثواب مراد اهل جمعه را فان فیها ساعت پس بدستی نیست که درین روز ساعتی است که لایوا فقها و روایا بد و موافق نیستند و ارا عبدالم
ادامه سلبه مرد سلمان یازن سلمه که همه غلام و ابا معنی کنیز حضرت پروردگار صلی الله علیه و آله و سلم عبد یا الله از حدیث
تعالی بدان ساعت نیکه را الا اعطایا آیه مگر آنکه بد پر خدا تعالی آن عبد و امته را آن نیکه و اما شرفه و فضله فی الآخرة

و اسماء و اما مشورت بفضل این روز در آخرت و نام و س که در آخرت دارد و بیانش نیست که فان الله تبارک و تعالی از صبر
 اهل الجنة الی الجنة و اهل النار الی النار چون پروردگار تعالی بگرداند و بفرستد اهل بهشت را بسوی بهشت و اهل دوزخ را
 بدوزخ جنت عظیم بدهد الایام و بدهد الیالیام می رود و می گذرد و برایشان زمان و بنقسم و تعیین است زمان بهین نوع قسمت و اجزا
 و نامهاست آن شب و روز بهین نامهاست شب و روز بهفته و نیاست و با وجود آن ایس فیها لیل و لانا نریست و شب شنبه روز
 متعارف این عالم که بسبب طلوع و غروب آفتاب بود و روایات آمده است که مثل کافور خیزه بار و علامت روز این بود و مشک
 بریز و نشان شب این باشد یا پرده فرو بزند شب شود و بر درازند روز سپید آید و الله اعلم الشا الله تعالی حقیقت حال فردا
 بهما نجا معلوم گردد که چیست و چگونه است فاعلم الله عزوجل مقدار ذلک و ساعاته چون روز و شب متعارف در انجا نبود و انانید
 حق تعالی و تعیین روز و شب و ساعات آن عالم مقدار آن را چنانچه در روزنامه این عالم و ساعات اوست فاذا کان یوم محرمه
 پس چون باشد روز جمعه حین خیرج اهل الحجة بنکامیکه بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه برای نماز جمعه اشارت است بآنکه این
 فضیلت و نعمت که مذکور گرد و نتیجه و ثواب نماز جمعه است که در دنیا میگردند تا و س اهل الحجة ند می کنند پروردگار تعالی و تقدس
 بهشتیان را منادایند آنست که باین طریق و باین عبارات یا اهل الحجة اے بهشتیان اخرج الی واد المیز برائید بسوی مقام
 نام و س واد س مزید است و در وصف واد س المزید میفرماید واد س المزید لا یعلم سعة طول و عرض الا الله وادی مزید واد
 که نمیدانند فرایند و دراز س و پهن س و س را اگر خدا س عزوجل فی کتبان المسک دران واد س تلهای رنگ است از مشک
 رو سها فی السما و س س آن تلها از غایت بلند س آسمان رسیده و این کنایت است از بلند ی آن تلها قال گفت جبرئیل
 فیخرج علمان الالبیاء پس بیرون آرند علمان جنت که خادمان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرهای نور را و خیرج علمان المؤمنین
 و بیرون آرند خادمان مؤمنان بکر اسه من یا قوت کر سها را از یا قوت فاذا وضعت پس چون نهاده شود آن منبرها و کر سها
 لهم براس پیغمبران و مؤمنان و اخذ القوم مجاسم و بکیرند قوم یعنی انبیا و مؤمنان جاها س نشست خود را بر منابر و کر اسه
 بعث الله لفرسته خدای تعالی عظیم برایشان ریجا با ویر که تدع المشرقة خوانده میشود آن باد با سم مشرق یعنی بر انگیز ترنده
 از ان جهت که تاثیر بر انگیزد آن باد ذلک المسک آن مشک را که مثل تل ریک استاده و سر با سمان کشیده است و تند
 دمی در آرد آن مشک را من تحت ثیابهم از زیر جامهها س ایشان و تخرجه و س بر آرد مشک را فی و جههم در رویهای ایشان
 و اشعارهم و در رویها س ایشان تلک الریح آن باد اعلم و اناترست بآنکه کیف تصنع چه کار کنند بآنکه المسک بان مشک
 و چگونه بکار بر داند یا من امراة احدکم از زن یک از شما موقع ایها اگر سپرده شد س بان امراة و حوا که کرده شدی بوسه
 کل طیب علی وجه الارض هر خوشبو س که بر روی زمین است یعنی چنانکه مرد خوشبو س بید و بشمار زن خود سپرده و آن زن
 و اناست بآنکه چگونه باید آن خوشبو س را بکار برد و استعمال کند آن باد و اناترست از ان زن در انشان دن آن مشک جبرئیل
 قوم و فرستادن آن بجانب ایشان یعنی حق سبحانه و تعالی فیوض و برکات خود را که تلها س مشک مثال اناست بران وجه
 که میخواهد فضل و رحمت و حکمت و س اقتضا میکند میفرستد و این باد محکوم و ماسور است درین کار قال گفت جبرئیل و جمال
 دارد که خمیر راجع بر رسول بود یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حکایتی عن جبرئیل خم یوسه الله پتر و س میکند
 خدا تبارک و تعالی الی حماله عرشه بسوی فرشتگان که بر دارند عرش و س اند و آن بهشت فرشته اند عظیم الواسع
 در کتاب الحجة س آرد که مسافت از گوش تا بدوش ایشان هفت هزار ساله راه است پس پروردگار تعالی شاه حکم

میکند با دنیا ضحوه به بنید عرش را این اظهر سم میان ایشان پشته تا س ایشان یعنی میان ایشان و لفظ اظهر را تقم و زائد میگوشند
 چون هر جا که آدمیان مجتمع باشند و در هم نشینند پشته تا بجانب یکدیگر دارند اقام این لفظ در عبارت عادت شده است و گاه
 نظر انیم بلفظ تشبیه نیز گویند و نهادن عرش میان ایشان نیز تمثیل و کنایت است از ظهور جناب عزت و سطوت الهی و حضور او
 در بارگاه سلطنت چنانکه پادشاه بملکان خود حکم کند که تخت بنمید تا بران برآیم و حکم را نم و با خلق خطاب کنیم بهین طریق و قیاس
 و دیگر المثل الاسطی عرش که بر مثال تخت پادشاهی است بنمید و حضرت رب العزت جل شانہ بران برآید و بنمیدگان خود خطاب
 کنند فیکون پس میباشند اول ما لیسعول منہ اول کلامی که بشنوند بنمیدگان از درگاه عزت این کلام باشد که الی یا عبد
 بجانب من بیا سید و رجوع نمایند اے بنمیدگان من الذین اطاعونے بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در غیب
 و لم یرونی و ندیدہ اند مرا و صدقوا بر سطر و ایمان آورده اند و پیغمبران من و تصدیق کرده اند ایشان را و اتبعوا امری
 و متابعت و فرمان برداری کرده اند مرا این تملط و مهربانی و اطمینان و کرم است بایشان پیش از خطاب مقتدره
 و توطئه است بر آنکه علمی که خواهد فرمود و خطاب که خواهد کرد در غایت فضل و احسان خواهد بود تا بدل و جان نبعت ذوق
 و سرور متوجه آن خطاب شوند پس میفرماید سلوا سوال کنید و طلبید هر چه خواهید لهذا یوم المزیه پس امروز روز مزید کرم
 و انعام است فیمتھولون پس مجتمع و متفق میشوند بنمیدگان همه علی کلمه واحده برین یک سخن که رضیاً عنک را رضی و خوشند
 شدیم ما از تو اے و باب یکم دای رحمان دنیا و آخرت فارغ جناب پس را حقی شود که از ما که اصل متغی و مقصود ما رضای توست
 فیرجع الله الیم پس رجوع میکند خدا اے تعالی بسوی ایشان و ذکر کلام میکند بایشان و تاکید و تقریر دعا و متبغای ایشان
 کرده میگوشد ان یا اهل الجنة ای انیکه بهشتیان ظاهر است که من را خیم از شما اتی تو لم ارض عنکم که من اگر راضی نمی بودم از شما که
 دارے ساکن نمیکردم شما را و سر اے خود که بهشت است فسلو پس چون مشاهده کردید آثار و امارات کرم را
 سوال کنید از من هر چه خواهید لهذا یوم المزیه پس این روز مزید است فیمتھولون علی کلمه واحده پس باز اتفاق میکنند
 برین یک سخن که ربنا و جیک پروردگار انبیا طرا و چه کریم خود نظر الیه تا نظر کنیم بسوی او و چشم سر بر بنیم ترا نهایت مقاصد
 و انتها اے مطالب این است که بالاتر ازین مطلوب نیست و بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال ازنی انظر الیک
 این بود و موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم من ترانی شد و چون وقت در رسید بصد تملط و مهربانی
 خود بر سوال آورد و عطا کرد تا معلوم شود که اصل وصول و حصول سکون مأمول وقت است هر که پیش از وقت طلبد و پیش از
 قسمت خواهد محروم باز گردد و شجر و صحاب الخیر له سطر و اذا جاب الالبان تجھے و فیکشف پس در کند حق سبحانه و تعالی
 ملک الحجب آن حجابها را که مانع دیدار بود فیکشف لهم پس تجل ع و جل مرا ایشان را و بنماید خود را پس پرده غیضشاهم من نور پس
 بپوشد ایشان را از نور جلال و جمال و سبحانه تعالی شے خیر که که لولانه فتنه ان لا تخیروا اگر نیست قضای و تناسل
 برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست لاخر تو اهر آنکه می سوختند و مستهلک میشدند
 لما فیضاهم من نور از بهجت انچه پوشد و در گرد ایشان را از نور عظمت و جلال و سبحانه ثم یقال لهم بعد از ان که
 شرف پدید آرشدند و منور بنور جمال و کشف گشته گفتند می شود مرا ایشان را از جلالی منازلکم اکنون باز گردید بنمایان
 این نیز از جبهه لطف و مهربانی است بنمیدگان چه دائم در درگاه عزت در شستن و ستغری نور ذات گردانیدن نهانیت
 و تاب ایشان است بروند و زمانه بحال خود باز آیند و بیا سید و در پردہ صفات که مجای و مزیای آن نعمت

از روزی که آخرت بهیچا از عرش من عرشه ای که رسید فرود آید پروردگار تعالی از عرش بسوی کرسی که تحت عرش است
تاویل بهبوط همان فراید بود که در نزول ربانی در وقت سحر گفته اند و یحیی الکرسی در ذکر ده مشهور کرسی بنابرین در مجرای نور
خیجاس علیها النبیون پس می نشینند بران منابر نورانی و یحیی المنابر یکداسی من در سبب هرگز کرده میشوند آن منابر
بکرسیها از طلا خیجاس علیها الصدیقون و الشهدا پس می نشینند بران کرسیها طلای صدیقان و شهدایان و بهیچا اهل العرش
فرود می آیند ساکنان غرنا و بالا خانها که در بهشت اند من غرقم از غرنا می فرود می آید پس می نشینند اهل عرش علی کتبشان
المسک بر تنها می کشند لایرون نمی بینند و نمی دانند اهل غرنا لایل المنابر و الکرسی منابر و کرسیها را فضل فی المجلس
زیادتی بر خود در مجلس هر چند مقام اهل منابر و کرسی از رفیع است از پای اهل غرنا که بر تنها نشسته اند با وجود از مقام
و مرتبه خود چنان محفوظ و راضی اند که بر علو مقام دیگران حسرت نمیخورند و حسد نمی برند و این از خواص بهشت است که با وجود
تفاوت درجات و تباین مقامات همه کس بمقام خود راضی و شاکر باشند و بر فوق خود حسد نمی برند و حسرت نمیخورند و متناهی نگردد و الا
عذاب لازم آید و بهشت جای عذاب نبود تم تبیدی لهم ذوالجلال پسر طاهر و متجلی میشود بکم و کیف مرایشان را خداوند ذوالجلال تعالی
و تقدس فیقول پس بگوید سلونی سوال کنید از من هر چه خواهید بقیقولن باجمیع پس بگویند همه باجمیع و اتفاق نساکا که در دنیا
سوال میکنند ترا که راضی باشی از ما یا رسی ای پروردگار فقید شهدا هم علی الرضا پس گواهی دهد خدا تعالی مرایشان را برضا و تائید
و تقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول پسر بگوید سلونی سوال کنید مرافسا که پس سوال میکنند ما را حتمی میبندد کل عیب
تا آنکه نهایت میرسد حاجت و بهمت هر بنده یعنی هر حاجتی که دارد و تا آنجا که بهمت او میرسد بخوابد قال ثم یسعی علیهم پسر
میکند و قصد میکند و امداد و فاضله میکند برایشان پروردگار تعالی بالا عین رات نعمتها می که نه هیچ چشمه آن را دیده
ولا اذن سمعت و نه هیچ گوش و صفت آن را شنیده و لا خطر علی قلب بشر خطور زکده حصول آن یا با بهشت آن بر دل هیچ
بشر می و نه در آن در خیال و می که بکمال که بول صورتها خوب و ثبات آوازها می مرغوب و ثبات خاطر طای خوش مراد
دارند ثم یرتفع الجبار پسر بالا میرود پروردگار جبار تعالی و تقدس عن کرسی از کرسی خود اهل عرشه بسوی عرش که
نزول کرده بود از آن کبرسی و یرتفع اهل العرش و بالا میرود اهل غرنا اهل غرنا بسوی غرنا می خود که فرود آمده بودند اهل
بر تنها می کشند و بیوان غرنا النوع اند در نفاست غرقه من کوئوه بهیچا غرقه است از مراد بهیچا و صفت کوئوه بهیچا
برای مدح و بیان نفاست و اظهار خوبی است یا مراد کمال سفید و شدت اوست و همچنین در قول وی او یا تو بهیچا غرقه
از یاقوت سحر از مرده خضر یا غرقه است از مرده سبز پس فیها نیست در آن غرنا قسم شکستگی و لا و هم و نه هیچ عیب مطرود
فیها انهارا بر روانست در جنات جوینا می و مستلثه و بعضی نسخ مستلثه فیها ثمار آ و نیران است در و می
میوهای او فیها در و می از او اجاد و خدمها و مساکنها قال گفت جبرئیل با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فاهل الجنة پس
بهشتیان یتبا شرون فی الجنة بیوم الحجة مستبشر میشوند در بهشت بر وجهی که تبا شرا اهل الدنیا فی الدنیا بالمرط حیاتی نبات
می یا بند اهل دنیا در دنیا یا باران با مید خیرات و برکات **فصل** عادت کریم و سنت تویم حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
آن بود که روز جمعه را قولا و فعلا تطهیر کرد و بآن نوح و تشریف مخصوص مشرف ساختی و بیادات گوناگون از ذکر نماز
و دعا و تصدق و غسل و امثال آن محفوظ گردانید چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و علما را دو قول است
در فضیلت روز جمعه در روز عرفه بعضی میگویند روز عرفه افضل است از جهت ورود احادیث صحیح و فضل آن روایت از امام

که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفة که آنرا کرده شوند در روز بندگان از آتش نوزخ و نزدیک میشود پروردگار تعالی از بندگان و بنیامان میکند با آنکه بایشان و گمراهی گیرد و پروردگار تعالی بندگان را بخشدگان نماید بندگان و غیر آنکه که دیده میشود شیطان خوار و زار اند و تر و خسته خورنده تر و پریشان روزی چنانچه در روز عرفة بحجت نزول حجتی است و عنوگنایان بندگان مگر آنچه دیده شد در روز دیگر که روز ظهور شوکت اسلام و قوت عزت اهل آن بود و نیز آنکه که فضل الدعاء و دعا و غیره عرفة و بعضی میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاقی احادیث و آورده در فضیلت آن مثل قوله صلی الله علیه و آله و سلم طلعت الشمس و لا غروب علی یوم افضل منه و قوله علیه الصلوة و السلام یوم الجمعة سید الايام و انظروا عند الله و احادیث درین معنی بسیار است بطریق متعدده و نیز وارد شده که در روز جمعه ششصد هزار کس از آتش نوزخ آزاد گردند و نیز آمده که شش روز جمعه است و چهار ساعت در هر ساعت شش صد هزار کس از آتش نوزخ آزاد گردند و بعضی احادیث آمده که هیچ کس نبود که درین روز مغفور نگردد و نه مالی که قائل در فضیلت عرفة تخصیص کنند ایام را و احادیث روز جمعه غیر روز عرفة و از آنکه بعضی احادیث و ائمه شیعیه که سید الايام یوم الجمعة و یوم النحر و یوم النحر و افطار استیناسی باین معنی می توان یافت بحجت عدم ذکر روز عرفة با وجود قرب مجاورت آن بر روز نحر و الله اعلم و بعضی گویند که روز عرفة افضل ایام است و روز جمعه افضل ایام سبوح و در موطا آمده که فضل ایام روز عرفة است که موافق افتاده با روز جمعه و حج درین روز افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث محمد بن رافع است و آنکه عامه آن را حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم الحج الاکبر که در قرآن مجید و اقوال شریفه مراد بدان حج است مطلق و مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود آن در فضل و شرف حج روز جمعه شبهه نخواهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجت اوداع که سه در انبیا کرده صلی الله علیه و آله و سلم نیز در روز جمعه بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که چون در عرفات ایستد که ایام اکملت لکم دینکم و نزل شد میگویند عجب است از مسلمانان که این روز را روز عید مگر گفتند پس عمر بن الخطاب گفت یک عید چه بود در آن روز و عیدیت یعنی عرفة و جمعه در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سوره الم سجد و بل الی علی الان خواند و این حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و غیر ایشان آن را روایت کرده اند اما آنکه این فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دائمی بود یا در بعضی اوقات تعیین نیست و قد سبق ذکره و گفته اند که مراد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از خواندن این دو سوره در صبح روز جمعه تکریم است بود یا آنچه این دو سوره مثل است بر آن از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و حشر خلایق و احوال ایشان در جنّت و نار چنانچه در فضل قرائت در نماز گذشت و بعضی از شراح بحجت اشمال سوره الم تنزیل بر سجده گمان برده اند که مگر مراد از تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود و سجده و زیادت خضوع و خشوع درین روز که محل ظهور قیامت و قهر و سطوت حضرت عزت است و این وجه را قبول ندارد و میگوید مراد تخصیص این روز نبود و سجده چنانچه بعضی گمان برده اند و اگر گویند که با وجود تکریم و تکریم سجده نیز مقصود است صورتی دارد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره مهیا و میسر نشود بعضی آن یعنی سوره الم تنزیل سوره دیگر خوانند که مثل بر سجده بود یا در رکعت اولی اقتصار بادل سوره الم تنزیل کنند تا آیت سجده و انیسست سوا و لیل و س که گفت اقتصار بر سجده کنند از سوره سجده و در رکعت دوم بقیه این سوره خوانند منافات دارد بان و دلالت کند که مقصود مجرد محافظت بر سجده است نه تذکیر از جنّت میگوید که این مجموع ناشی است از عدم اطلاع بر سر خواندن این دو سوره درین روز و آنکه تعیین این سر درین محل منقول و مخصوص است از سلف که فهم ایشان بقرائن معتبرست و نیز حل باین معنی آنست و این است از آنچه آن بعضی گمان برده با وجود ارتکاب قرائت بعضی سوره و باجماع قرائت این دو سوره در نماز صبح از خواص روز جمعه

پس خاصیت اول از خواص جمیع غیبت خاصیت دوم آنکه مستحب است که درین روز و شب صلوٰۃ بر حضرت رسالت صلوات
 اللہ علیہ وآلہ وسلم بیشتر فرستند صلوٰۃ بر آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمیشہ مستحب و تحسن و مقرب ترین اعمال است بعد از اقرار
 و لیکن در شب و روز جمیع مرتکب آن واقع شده و در حدیث صحیح است اکثر و اسن صلوٰۃ علی یوم الجمعة و لیلۃ الجمعة و فی بعض الطرق
 اکثر و صلوٰۃ علی فی اللیلۃ الزہراء و الیوم الاخری لیلۃ الجمعة و یوم الجمعة رواہ الطبرانی فی الاوسط عن ابی ہریرۃ و اکثر و صلوٰۃ
 علی فی یوم الجمعة فاما لیس یصل علی احد یوم الجمعة الا حضرت علی صلوٰۃ رواہ الحاکم فی المستدرک و البیہقی فی شعب الایمان
 عن ابی مسعود الانصاری ان کان یوم الجمعة و لیلۃ الجمعة فاکثر و صلوٰۃ علی رواہ الشافعی فی المعرفۃ و احادیث درین باب بسیار است
 صلوٰۃ درین شب و روز عرض کرده میشود بر آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر چه صلوٰۃ امت بروے صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمیشہ
 متروک است و حق سبحانہ و تعالیٰ ما کہ سیاحین آفریدہ کہ صلوٰۃ و سلام امت را در اینجا ب میسرسانند و لیکن درین شب
 و روز البقیۃ بمقام وصول و قبول میرسد و بیان فضائل صلوٰۃ بر آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم و احوال و اوقات و
 صیغہ آن بانی علاحدہ است کہ کتاب مستحق مطالعہ و در کتب علماء ب تفصیل مذکور است و این نیز جایز انرا در آخر کتاب ب ذکر
 ذکر کرده ایم ربنا للقبول و بعد از دو سہ رسالہ جدا نیز معیول و منقول گشتہ است و خاصیت سوم نماز جماعت است کہ آن عظمیٰ
 اسلام است اچہ عظیم فروض نماز است و از میان نمازها عظم نماز جماعت و بعضی احادیث واقع شدہ کہ هیچ صلوٰۃ فی فاضلہ از
 صلوٰۃ فجر روز جمیع نیست ہر کہ شاید شود و آنرا مستحق بود این وجہ دیگر و خاصیت دیگرست مرجعہ را غالباً بہ نسبت نماز و زمین
 انا حسب ظور عظمت درین دشوار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظیمتر و موکد ترست و مسلم انرا ب مسعود آورده کہ پیغمبر صلی
 علیہ وآلہ وسلم فرمود و مرتوے را کہ تخلف کنند از جمیع تحقیقی قصد کردم کہ امر کنم مروے را کہ نماز گذار و بارم پسترسوزم من ہر
 کہ تخلف کنند از جمیع خانہا می ایشان را و گفته اند کہ ہر کہ گرفتہ شود و جمیع بخیر بایک قصد کند بدینار یا نصف دینار یا دریم
 یا نصف و سیم یا صاع حفظ یا نصف صاع حفظ و ہر کہ در گذاردن آن تھا و ن کند بزل و بی ختم نہادہ شود و الوداد و وترند
 و فی الی و ابن ماجہ و دار سہ از ابو جعد ضرے و الکی از صفوان بن سلیم و احمد از ابی قتادہ آورہ کہ ہر کہ ترک کند سہ جمعہ از جهت
 ترکان بچہ ہر نہد خدا یتقائے بزدل و سہ و ابن خزیمہ و ابن حبان و صحیحین خود این حدیث را تخسین کردہ و درین روز
 آورہ برے شود خدا سہ تقاضے از و سہ و شافعی از ابن عباس آورہ کہ ہر کہ ترک کند جمعہ را بی ضرورت نوشته شود
 از جملہ منافقان در کتابے کہ محو کردہ نشود و تبدیل نیابد و بعضی روایات ثلثا زیادہ کردہ شدہ و از ابن عباس کہ گفت کہ
 ہر کہ ترک کند جمعہ را پیای تحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود و قدر کسان بخت کبر یا در روز فریدہ ذکر آن سابقا گذشت
 حسب قرب ایشان بوبام و در روز جمعہ و درجات ایشان بحسب سعی و مبارکت و دبان چنانچہ از سیاق احادیث الی
 میگردد و خاصیت چہارم استجماع بہ نسبت غسل است در آن روز چنانچہ مذہب امام ابو حنیفہ و شافعی است و مختار در مذہب احمد
 استجماع است و بروایتی وجوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد و سہ نیز و پیش جمعی وجوب چنانچہ مذہب مالک و بعضی
 از خلیلہ است دلیل قائلین بوجوب و روضہ صیغہ امر است چنانکہ بخاری و مسلم و ترمذی و سہ و موطا و ابی داؤد و ابن ماجہ آورہ اند کہ
 گفت رسول خدا صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل و موطا و ابی داؤد و ابن ماجہ آورہ کہ آن حضرت صلوات
 علیہ وآلہ وسلم در جمعہ از جمیع فرمود کہ آن گروہ مسلمانان این روز است کہ حق تعالیٰ او را عید برافتنہ پس غسل کنید و ہر کہ غسل
 نزد و سہ طیب زبان نکند اگر ساس کند نزد و سہ و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ وجوب نیز آمدہ چنانچہ روایت کردہ اند

اصحاب کتب مسته الاثرند که از ابی سعید که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم غسل جمیع واجب است بر هر باغ و در
 روایتی بر هر مسلم و مساک و مساس طیب اگر بپاید و گفت عمر اما غسل گواهی میدهد که وی واجب است و اما مسواک طیب
 والله اعلم واجب است یا نه لیکن اینچنین آمده در حدیث کثافی صحیح البخاری در موطا از ابی هریره آورده که غسل جمیع واجب است
 بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و نیز از ابی هریره آمده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حق است بر هر مسلمان که غسل کند
 در هر هفته و از حقه آمده که گفت لازم است بر هر مسلمان رفتن بجمعه و لازم است بر هر روزه بجمعه غسل ترمذی گفته که درین باب
 از ابن عمر و ابی سعید و جابر و برادر و عائشه و ابوالدرداء و انیس آمده و حدیث ابن عمر حسن و صحیح است لیکن آنهایی که قائلند بجنابت
 غسل گویند که چنانکه احادیث ظاهر در وجوب غسل جمعه در و یافتن احادیث دیگر در جواز اتکاف بوضو و نیز واقع شده چنانکه ترمذی
 و ابوداؤد و نسائی از سمرقند بن حنیف آورده و زکریا گفته رواه الحسنة الا ابن ماجه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که
 وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک است و هر که غسل کند پیش غسل فصل است گفت ترمذی که درین باب از ابی هریره و عائشه و انس و نیز
 آمده و گفت قد شیهه حسن است و علی برین است نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آنها سبک بعد از این اند
 اختیار کرده اند غسل را روز جمعه وضو را نیز کافی دانند انتهای و نیز بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی از ابن عمر و ابی هریره
 آورده اند که عمر بن الخطاب خطبه میخواند در روز جمعه که ناگاه درآمد مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که از
 مهاجرین اولین بود و در روایت ابو هریره آمده که درآمد عثمان بن عفان پس ندا داد و را غم و گفت این چه وقت آمدن است
 عثمان گفت مشغول و شسته شدم امروز بکاری و بجانم نرفتم ناگاه ندای جمعه شنیدم و هم ازین راه مسجد درآمد و هیچ توقف نکردم
 گریه ای وضو پس گفت عمر الوضوء ایضا یعنی این اتکاف بوضو کردن نیز تقصیر است و دیگر است و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
 وسلم امر کرد بغسل و وضو و وضو کردی از اینجا معلوم گردد که صحیح است امر و فقط وجوب که در احادیث واقع شده است برای ندب
 استحباب است نه وجوب الا احتمال چون اتکاف سبک بوضو و عمر حرا تقریر میکرد و اورا بران و همچنین صحابه دیگر پس گویا این حجاج
 شکر بر جواز وضو و احادیث دیگر نیز درین باب آمده و امام محمد در موطا گفته که غسل روز جمعه فصل است نه وجوب و وی را تأثیر آورده
 پس در هر جائیکه فرمود غسل جمعه واجب است محمول بر آنکه سبک در استمال خاطر دیگر است نه وجوب و گویند
 حق تو واجب است بر من جمعا بین الادله و اقوال آن مسواک و طیب نیز قرینه است بر آن چه آنها اتفاق و وجوب است
 و بالجمله قوم را در اثبات استحباب و نیست غسل جمعه سه طریق است یکی ادعای نسخ وجوب که سابقا واجب بود و بدلی که دلالت
 دارند بر آن پس از آن مستحب گشت به لائل و الا بران و لیکن ادعای نسخ بمجر و احتمال بے علم بتاریخ درست نبود و دوم آنها
 حکم بانهائے علت آن چنانچه از حدیث ابی داؤد و از عمر بن ابی عباس آورده معلوم میگردد که مردم در اول حال فقیه
 و مروت پوشش و محنت کش بودند و مسجد تنگ و پست بود و روزهای گرم عرق میکردند و بویهای ناخوش می آمد و اینها سبب
 پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد باغتسال و تخفیف بدن و تطیب آن حقیق الامکان پس چون وسعت در حال
 پیدا آمد و لباس مروت برافتا و از محنت و محنت کشیدن فلان و آسوده گشتند و مسجد وسیع و بلند شد و از این کشیدن خلاص
 یافتند حکم بوجوب مرفع گشت و انتهای حکم بانهائے علت در شرع آمده است چنانکه ارتفاع سه موقوفه القلوب از غمناکم ازین
 نیز از آن قبیل شد سوم محل امر بر ندب و وجوب بر ثبوت بقرینه دلالتی که دلالت بران دارند جمعا بین الدلائل و این مسلک
 درست تر و مستقیم تر است کما لا یخفی و مصنف در تأیید ندب و وجوب غسل جمعه لازم بر قائلین بعدم وجوب مسک و بیک دلیل

و جوب آن تو بیت از دلیل جوب ترجیحا نچه نه سبب عقیده است و از دلیل وجوب فلو از سبب شافی است و همچنین از دلیل وجوب فلو از تقیه و دعوای دعاف و حجامت و قی نوب سبب خفج و وجوب صلوة بر سبب صلوة الله علیه و آله و سلم در نشاندن غیر از سبب شافی یعنی غایت کار درین امور و در صیفه که امر و فلو وجوب سوا نصبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با معارفه و اهل آن مکان نظر در سبب این خود همه در ماده وجوب غسل جوب بر سبب این چه شد که آنها را جوب داشتند نه این را و بدینچه تقریر کرده شده شاید که جواب این سخن صورتی پذیرفته باشند و الله اعلم خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن و اگر چه تطیب جمیع ایام فاضل و مستحسن است و لیکن در این فصل از فصل حسن است از تطیب در سایر ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه مسواک نیز اگر چه مسواک است در سایر ایام لیکن درین فصل از فصل اول است از تطیب در سایر ایام خاصیت هفتم تکبیر از برای نماز جمعه تکبیر تقدیم بابرکات در اصل لغت در وقت با دعا آمدن و بستن مزج است بر سایر ایام خاصیت هفتم تکبیر از برای نماز جمعه تکبیر تقدیم بابرکات در اصل لغت در وقت با دعا آمدن و بستن مبارک کردن بجزیره در هر وقت که باشد نیز باید که کافی القاموس و تکبیر از برای جمعه همین سنی است که گاهی در پیش از نماز و تفسیر قول انس که بنا بر جمعه و نقیل بعد از جمعه میگوید یعنی مبارک است میگردیم بنماز جمعه پیش از قیلوله و گفته تکبیر کار کردن در اول وقت و در نهایت هر روز میگوید و تکبیر ای اتی الصلوة اول وقتها و هر که اسرع بجزیره کرد و تکبیر کرد و یوسه و اول هر چیز را با کوره آن چیز گویند چنانچه نوباده را با کوره خوانند و در حدیث آمده است لا تزال امتی علی سنته با کوره الصلوة المغرب و نیز آمده بکوره الصلوة فی یوم الفیض پس قیقه مراد از تکبیر جمعه مبارک است و مساعت بدان بود و آنرا مراتب متفاوت است و اگر آن در اول روز بود لا بد اکل و فاضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که غسل کرد در روز جمعه غسل جنابت بپوشید یعنی بنماز جمعه گوید که قربان گردیده را یعنی شتر را و هر که رفت در ساعت ثانیه گوید قربان کردگار و هر که رفت در ساعت ثالثه گوید قربان کردگار و سفند را و هر که رفت در ساعت اول گوید قربان کردار و اینها تصدیق نمود و حاجه را و هر که رفت در ساعت خامسه گوید تصدیق کرد و بنصیه را چون برآمد امام بر خطبه حاضر میشوند ملائکه برای استماع ذکر و تفصیلات آنست که در حدیث دیگر آمده است که من استند ملائکه در روز جمعه بر در مسجد می نویسند مردم را الاول فالاول تا وقتیکه امام خطبه بر آید بعد از آن من پیچ و صحت را و حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیث آمده است که ملائکه دعا میکنند مرد اخلاق را و میگویند خداوند اگر گمراه است بدشیش کن و اگر فقیر است غنی گردان و اگر نیاز است غایت و لیکن در اینجا اشکال کرده اند که مقتضای این حدیث لازم آید که اقامه جمعه پس از زوال بود چه تمام روز و زده ساعت و از اینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه در اول ساعت سادسه امام خطبه بر آید و بیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و نیز نماز شب و صیفت تناف و ستی در اول در قصر ثابده ساعت رسد ثانی تا چهارده پس حسن ساعت از نماز شب بیشتر از خمس ساعت نماز صیفت جواب الاول آنکه در بخیر حدیث آنکه محض از اول نماز نیست پس تواند که ساعت او را بر استیفاء ساختن غسل غیره رفته باشد و بعد از آن محض از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود یا بن تقدیر آخر ساعت اولی بود و از ثانی آنکه نماز ساعت اینجا مقدار سه از زمانست که مختلف نشود عدد آن بطول و قصر نماز پس نماز دوازده ساعت بر تقدیریم در نیم و هم در شش لیکن مقدار آن زیادت و نقصان پیدا کند و دلیل نیز همچنین است و این را ساعات اتفاقیه گویند و از آنکه علییه در اصل حساب معوجه و مستقیمه باشد بعض گفته اند که احتمال دارد که او را سه و در ساعت سادسه کرده باشند و به تحقیق آمده است در بعض روایات زیادت بطو میان کبش و دجانه و برین تقدیر خروج امام نزد آنها سه سادسه باشد و از نیمه کلام بر تقدیر آن که مراد ساعات نجومی بود و اگر مراد تفاوت در جاست و مراتب تقدم و تاخر بود در اوقات آمدن جمعه شکال لازم نماید

از پنج درجه نهدایشش یا زیاده یا کم و امام منزلی ساخت از تکلیف و خبر تا مخرج آفتاب تعیین کرده و ثانیة ارتفاع و ثالثة
سابع طراز و رابع تا مسافت پای از گرمی زمین و خامسة تا زوال و در بعضی روایات بجای تکبیر تخمیر نیز واقع شده و ظاهرش در
سیر وقت با جبر است که خبر از بود و بعضی گویند که تخمیر انجاشق از جبر تکبیر و تا شد بدینیم است بمنی ملازم است ذکر شده که در بعضی
مبادرت و مسارعت بود یا اشتقاق آن از جبر بمنی ترک منزل است بمنی منزل را تا وقت جمعه محو و متروک گردانند گنایست
از آمدن جمعه از اول روز و گفته اند که با جبر سیر در وقت حر است خواهد در اول وقت زوال بود با جبر وی و بعضی احتمال تخمیر در
اول نماز نیز از کار کرده اند و در مسجد نبوی علیه السلام ثانیة و آله و سلم سجادات از وقت اشتراق بکسرترا اند و موافق منبر که مخصوصیت
و فضیلت ممتاز اند گرد آرند و لیکن گفته اند این سجادات گسترانیدن و جاسه را از مردم منع کردن بے آنکه خود بزدند و بشینند
و مشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیک است که ممنوع و منعی باشد و با جبر مبادرت و مسارعت برای نماز جمعه از مبدأ طلوع فجر
و نهایت تا خروج امام خطبه و عاوت سلف در آن مختلف بود و کمال درجات و اعمال او اندر علم فاضلیت هشتم اشتغال بصلوة و
ذکر و قرائت تا آن زمان که امام خطبه بر آید و چون فضیلت تکبیر ثابت شد لابد آن خبر برای اشتغال باین امر نخواهد بود و فاضلیت
نهم غاسوس شدن برای خطبه بطریق وجوب پیش پیشتر علماء و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیشتر بعضی بطریق استحباب و
امام شافعی از ایشان است و در مواد سبب ندیده میگوید که از شافعی دو قول است و از احمد نیز دو روایت است و سے گوید که ابن
عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصاف مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب است از حدیث صحیح آمده است از ابی هریره
که حضرت پیغمبر فرمود علیه السلام و آله و سلم هر گاه یک مرد صاحب خود را در درجه در حالیکه امام خطبه بخواند فاشش پس تحقیق
لغو گفت یعنی اگر خواهد دیگر بر آن کند بسکوت باید که باشارت کند و الا همان لازم آید که از آن منع میکند و این معنی نمود در کلام بود و
چون از امام معروف که ایستاد و افضل است از سنت و تحیت استیضاح شد که در منع از آنها بطریق اولی بود کذا فی شرح ابن الهمام و ذکر انصاف
در وقت خطبه و احادیث وارده در و سے در کلام مصنف نیز در فضیلت خطبه نبویه بیاورد و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن
وفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و نقل بر درست نزد اهل علم که مکرده داشته اند تکلم در وقت خطبه و خطای کرده
در رد سلام و تشمیت عاظم بعضی مکرده دارند و بعضی خصصت کنند از حدیث و در سبب امام ابوحنیفه است که از وقت بیرون آمدن
امام بر خطبه تا شروع و سے در صلوٰة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گردانند نماز را بر خود
بر دو رکعت و نزد صاحبیه بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لایس است چه کراهت
از جهت اخلال بغرض اجتماع بود نیست درین دو وقت استعمال و در جامع ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است
بخلاف نماز که امتداد و سے دارد شاید که قطع آن نیز در شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه
حدیثی است که از وقت خروج امام حکم بحرمت صلوٰة و کلام کند و نیز گاهی حکم بعبودیت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک و موطا آورده
که اذا خرج الامام فلا صلوٰة ولا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غراست است و عروق آنست که این کلام نه بر سر
و میگوید که ابن ابی شیبہ در مصنف خود از عیال و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان کرده سده پنداشتند صلوٰة را و کلام را بعد از
خروج امام و قول مجابی حجت است و واجب است تقلید وی نزد ما منتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز نافله است و الا قضا سے فائیه
در وقت خطبه درست بود بیکر است و نیز اخلال است که آنکه در ششم و هفتم نمیشود سکوت کند یا نه نماز سکوت است و بعضی
از متأخرین گفته اند که در شستن در وقت خطب مشغول بودن بیکر و تسبیح در وقت ذکر صفات ظلمه سیر بود و شرح ابن کفعم

که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه امر معروف و نهی مستحب است اکل و شرب کتابت و مکروه است شتمیت طمس
در سلام و بر او ای ازانی پرسفت مکروه نیست زیرا که فرض است و جانش آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رتبه
سلام ممکن است در هر وقت بخالات سماع خطبه و در وقت در دل تا شغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد براسه عظمتش
در دل گوید و در و منکار شارب بچشم دوست مکروه نبود و هو الصواب و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف آمده است
و نزد شافعی و احمد و سحنی و محدثین تحبیت المسجد واجب بود اگر چه در خطبه آید ولیکن باید که ایجاز کند و در اذن ندمستند
ایشان حدیث جابر است که در جمیع این طرق متعدد آمده که مردی که نام او سلیمان است در مسجد در آمد و نشست و آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه جمعه بود پس آن مرد فرمود و در رکعت بگذارد و ایجاز کند در آن و نزد خفیه چون تحبیت المسجد
هرگز واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و حکم حدیثی بخلاف آن در وقت خطبه اگر بگذارد مکروه باشد و نه سبیل آنکه سفیان ثوری
و جهم و صحابه و تابعین نیز همین است کذا قال النوفی و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شاید که پیش از ورود و منیع بود
یا محض پس همان مرد با شد که در آمد و الله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته که شاید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قطع کرده باشد خطبه
تا آنکه نایز باشد آن مرد از نایز و گفت که واقع همچنین است چنانکه در قطنی در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آمد در مسجد و در
صلی الله علیه و آله وسلم خطبه میخواند پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرا و اگر بگذارد و در رکعت و امساک کرد از خطبه
و این حدیثی در مسند و معجم و روایت کرده شده است و در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آمد و خطبه را خالی است از حاضری
چه غیر و سبب است از قطع خطبه و امساک اذان و این زیادت است و زیادت ثقه مقبول است و در کماله مشاویه
نیز این حدیثی از در قطنی از محمد بن قیس آورده است و بعضی گویند که امر بنابر آن مرد را بجهت آن بود که و سبب عامه نیست
و منغسل بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود است که از مردم حسنی نسبت بوسه بوجود آید پس بفرمود که میان
جمع برخیز و نماز کند تا در این بیند و بر حال وی مطلع شوند و از حسنی بگفتند چنانچه این معنی بوجود و هم آمد و جامه بوسه دادند و این
وجه خالی از بعدی نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه مسجد در آید و در رکعت نماز بکشد و تجوز
کند در آن ولیکن این منافات ندارد که مراد آن باشد که بگذارد تا ساکت خطیب بجهت ثبوت آن در سنت چنانچه معلوم شد
از حدیثی در قطنی و بعضی گفته اند که این معلوم شد که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن مرد را امر بگذاردن آن کرده نماز صبح بود که
از و سبب فوسل شده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا بکشف یا بوجی دریافت و کلام درین باب بجمیع طوایف
و در فتح الباری تفصیل ذکر کرده و نقل آن از نقل وقت بیرون بود و قبل طلب نامه خاصیت و هم سوره الکاف درین روز خواندن
چند غیر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من قرأ سوره الکاف فی یوم الجمعة کسبه که بخواند سوره کاف را در روز جمعه سماع که نورش شود
برای او نور بوسه من تحت قدمه نیز فرمود اوالی عثمان السمانی بکندی آسمان یعنی به یوم القیامه روشن شود آن مرد بان نزد
که سماع کرد در روز قیامت و غفر له ما بیننا و ما بینکم و اگر دید شود و مر آن روز را هر گناه صغیره که در آن شود از وی میان و جمعه
مستحبی این حدیثی در مجمع البحار مع از این مرد و به از این عمر آورده و نیز از حاکم در مستدرک و از بیهقی در شعب الایمان آورده
من قرأ سوره الکاف اضواءه من النور ما بیننا و ما بینکم و بین البیت و البیت و انوار
در فصل سوره کاف و قرآن آن در روز و شب بطریق متعدد آمده خاصیت یازدهم آنکه نماز نافله در وقت استوار و جمعه
مکروه نیست چنانکه در مسند ابی یحیی و ترمذی و تفسیر بنی النعمان است با آنکه نماز نافله که قضا است با فاسد باشد جائز است

در سایر ایام نزد شافعی و سایر موافقی اوست و تمسک کرده است به جهت تنفیص علیه من نام عن صلوة اولیها فلیصلها اذا ذکرها
چه ازین حدیث معلوم شود که وقت قضای آنست که وقت یاد آمدن اوست هر وقت که یاد آید اگر چه در وقت استواء طلوع
و غروب باشد و نزد امام ابو حنیفه فرض و نفل هر دو درین اوقات حرام اند و دلیل ایشان حدیث عقبه بن عامر است که مسلم
و بسیار سنی از آنکه حدیث روایت کرده که آن حضرت سنی اشتر علیه و آله و سلم نمی کرد از نماز گذاردن درین اوقات و نماز عظام
شاملی فرض و نفل و تحقیق آنست که این هر دو حدیث عام اند شافعی تخصیص میکند حدیث عقبه را بحدیث قضای فموات
و ابو حنیفه حدیث قضای را بحدیث عقبه و لیکن حدیث عقبه محرم است و چون بیچ و محرم جمع شود ترجیح محرم راست و این
جواز نافله نزد استوار درین روزند سبب بیشتر مایاست چه ابو قتاده بن نافع بود او آورده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
علیه زاکه و سلم مکروه سید شست نماز نیمه روز الارز جمعه و فرمود روزی که درین وقت سنی افروزند در هر روز بنابرین علت
مکروه داشت نماز را درین وقت چنانچه بصریح در حدیث مسلم از عمر بن عباس آمده است الا که روز جمعه که بجهت شخص این
روز و سست رحمت حق تعالی درو سنی روزی که افروزند پس نماز درو سنی مکروه نباشد و نیز استلال میکند مصنف
بر جواز نافله در وقت استواء روز جمعه با آنکه میگوید که در حدیث صحیح وارد شده است استحباب صلوة نافله در روز جمعه
از اول روز تا زمان خطبه و چون خطبه بعد از وقت زوال است لازم آید از استحباب صلوة تا این وقت در وقت آن در وقت
استواء وقت بر شافعی با سبب متنوعه از ابی هریره روایت کرده که نبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
عن الصلوة از نماز گذاردن نصف النهار در غیر روز حقه نزول الشمس تا زوال پذیرد آفتاب و بگوید در استواء الا انهم ایام
مکروه جمعه و علماء درین سبب یعنی در جواز نماز در وقت استواء احوال است بلی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست بر هیچ حال
خواه حال ادا سنی فوات باشد یا نوافل یا منته و راست یا نماز جنازه یا غیر آن چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند و ترجیح
خواه جمعه باشد خواه غیر آن و این مذہب امام مالک است رحمه الله علیه دوم قول آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه
جست و این مذہب امام ابو حنیفه است و قولی بلکه مذہب مشهوری از امام احمد است از جهت کثرت احادیث و احوال و احوال
در کراهت نماز در اوقات خمس مطلقا بلیقیب غیر جمعه و لیکن نزد امام ابو حنیفه مطلقا شامل فرض و نفل فرض خود صلا
بائز نیست و در نفل ششم و هفتم واجب است قطع او و قطع در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند نیز از عهده نرو سنی که
سبب شروع ثابت نشده سنی بر آید و در مسود گفته قطع افضل است که فی شرح ابن العمام و نزد امام احمد مخصوص نفل نهم در
استثنای جمعه بود و در این عد سنی از ابی قتاده حدیث آورده اما ابو داود گفته که ابو الحکیم که راویست از ابی قتاده
ابو قتاده را ملاقات نکرد و استاین اسناد آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و اسناد این سنی نیز ضعیف دارد
و شافعی و بیقی آنرا از ابی هریره روایت کرده اند و لیکن احادیث وارد در اطلاق نبی شامیر اند این روایات سنا حق با آن
تواند شد با آنکه نزد تعارض بیچ و محرم ترجیح محرم راست و الله اعلم سوم آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه
که وقت کراهت درین روز نیست و این مذہب امام شافعی است و جمیع محققان و مذہب امام ابو یوسف نیز همین است بدانکه آن
که در میان علماء کراهت و عدم آن مذکور شد در وقت استواء و الا اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از نماز فجر و عصر
مکروه است باتفاق گذار فی شرح الحواشی دیگر بدانکه میخان که امام شافعی از منته روز جمعه را ازین حکم خارج داشته از آنکه
آنکه معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در یک سحر وقت که گذارند مکروه نیست از جهت ورود حدیث و سناهای آن

از احادیث کرامت و همچنین است ندب امام احمد و لیکن مخصوص است نزد ایشان بر کتبین طواف و طاهر بعض احادیث نیز است
 و ندب شافعی جواز مطلق نماز است در که در تمام اوقات روایت کرد و ترمذی و ابوداؤد و نسائی از جریر بن مطعم و در اقطبی از ابن
 عباس که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا بنی عبدمنات منع نکنید هیچ احدی را که طواف کند یا بنی بیت و نماز کند و در هر شب
 که خواهد از شب یا روز طبعی گوید که تقلید بطواف قید مانع نیست بلکه هر که در مسجد حرام در آنجا این حکم دارد و تقلید بطواف بجهت آنست
 که غالب آنست که هر که در آنجا در آید برای طواف در آید و این بجهت شریعت و کرامت است که بجهت آنست تا در این مردم فعل آنرا در جمیع
 اوقات و در شکوه از احمد و زرین از ابی ذر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت نهیست نماز بعد از
 صبح تا طلوع کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بکبره و نزد امام ابوحنیفه کرامت عام صحت مرجمع از من و اکبره از ثعلبی
 و لیله که گذشت و الله اعلم خاصیت و از دهم استحب خواندن سوره جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه با خواندن سج اسم ربک
 الا صلی و غاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر سیکه ازین دو طریق قرائت مواظبت میبود و چنانچه در فصل قرائت مآثور
 و اقتضای بر بعضی از سوره جمعه از اول تا فینیکم یا کنتم تعلون در رکعت اول و بر بعضی از سوره منافقین از آخر یا ایها الذین
 آمنوا در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعضی مردم است مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلافت سنت است که در قرائت تمام
 سوره مطلقا و در خواندن سورتین در اینجا بخصوص واقع است و جهال آنکه مساجد گاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بر آن
 مداومت مینمایند خاصیت سیزدهم آنکه روز جمعه عید است است را که در هر هفته مکرر میشود و سیمیه جمعه بعد از احادیث واقع
 شده است چنانچه بعضی از ابی هریره روایت آورده که گفت شنیدم خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای گروه مسلمانان این روزی است
 که گردانیده است الله تعالی او را عید شما را پس غسل کنید و از نم گیرید مسواک را و این حدیث بطریق دیگر نیز آمده و در حدیث
 دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز عید است پس بگردانید روز عید خود را روز صیام و لیکن بگردانید او را روز ذکر و نماز و عید
 کنید بایام دیگر و مصنف در بودن روز جمعه عید استدلال میکند و میگوید که در سنن ابن ماجه روایت از ابویابان بن عبدالمعذر
 البدری یروعه و احمد و شافعی از سعد بن معاذ و بخاری و تراجم از سعد بن عباد روایت آورده اندان یوم الجمعة سیالایام عظمی
 عند الله و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر یعنی چون او را اعظم از روز اضحی و فطر گفت لاجرم او نیز عیدی است و اعظم ازین
 عیدین و دلیل عظمت آنست که فیه در روز جمعه خمس خلایق خلعت است خلق الله فیه آدم و اهدی الله فیه آدم الی الاخر فیه
 توفی آدم و فیه ساعه الایام الله فیه العبد شیا الا اعطاه و الم یبال حراما و فیه تقوم الساعة ما من ملک مقرب لا ساء ولا ارفل الا
 ولا حیال و لا شجر و در بعض روایات و لا بحر الا ان شیفتن من یوم الجمعة مگر آنکه متبرسند این اشیا از روز جمعه که بناگاه قائم نشود
 قیامت بجهت پیداکردن حق تعالی علم را در ایشان بوقوع او درین روز بجهت تعیین آن پس ایشان در هر جمعه ترغیب و تعلق
 از آنتر و درین حدیثی دو باب و بطور ذکر نکرده سبحانه یعنی این اشیا که اصلا محل علم و الهام نباشند چون تبرسند و باب
 بطور که فی الجمله علم و شعور دارند بطریق اولی و جن و انس خود مستثنی از بجهت حفظ قاعده ابتلا و تکلیف چنانکه گذشت
 خاصیت چهاردهم است که بهترین جامها و نیکوترین لباسها که قدرت بان بپرسد درین روز برای نماز و یپوشند و با هم لباس
 نامشروع نباشند و در بعض احادیث ذکر لباس سفید بخصوص واقع شده چه وی احب لباس بود نزد آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم و این خاصیت گویا متفرع است بر خاصیت سابق که تسمیه و بعد است اگر گفته شود که این بر فروع خاصیت مخصوص است
 بجمعه چه غیر و س که روز عیدین است نیز سبب بعد است و تحب است و روی پوشیدن حب لباس جوهرش آنکه مکرر و مخصوص جمعه است

بان در ایام هفته نه سال و باین منی اشارت کرده بقول خود عید سے سنت که در هر هفته مکرر بشود و چون این خاصیت متفرع نیست
 و نیز مثل این قید مقتید خواهد بود و در سند امام احمد و در غیر آن از کتب احادیث بطرق متعدد و الفاظ متغایر از جماعه
 صحابه مثبت است من غسل یوم الحجۃ کسی که غسل کند روز جمعه و در بعضی طرق آمده غسل الجنایه و من غسل و من غسل کثرین آنست
 که مراد غسل کامل استجراکان و شرائط است چنانچه غسل جنابت میباشد و بعضی گویند که این اشارت است به جماعه درین روز
 برای تخلیه باطن و کسین نفس از غلظت رویه و سد باب نظر برایشان و مکتوب نیست روایت غسل تشدید در حدیث اوس بن اوس
 چنانکه بیاید پس من طیب و ساس کند از روی خوش آن کان لیکر داشته باشد یعنی تکلیف و سوال کند و لبس من حسن ثیاب
 و پوشد از نیکو ترین جامها که دارد و خراج بپوشد بیرون آید براسه نماز جمعه و سعی کند برای آن و علیه اسکنیت و حال آنکه ثیاب
 بروی سکون و آرام و وقار باشد و خطرات برایشانی ظاهر و باطن سختیاتی المسجد تا آنکه بیاید مسجد جامع را فیر کس پس بگمارد نماز
 آن بداند اگر نماید و خوش آید و در راهی او نشیند یعنی نماز پیش از جمعه واجب نیست نافله است اگر خوش آید بکند و بطوریکه مستحب
 تحقیق کرده خود سنت نیز نیست چنانچه بیاید و ظاهر این حدیث در عدم وجوب کعتین تحت سجده است مگر آنکه از استثنای دارند
 بقریه احادیث دیگر و الله اعلم و لم یؤذ احد او اذ انکند در آمدن صفت نماز هیچ یک را بخاطر رقاب چنانچه در طرق دیگر صریح آمده
 و در اینجا اشارت است که اگر کسی ایذا و تشویش بخاطر رقاب و بر خیزانیدن کسی را از مجلس و پایال کردن جامه کسی و مانند آن
 و محل در صفت اول و قرب امام مسیر باشد بکند که افضل است ثم انصت بستر خاموشی گزیند اذ خراج امامه سخن لیس از وقت
 بیرون آمدن امام براسه خطبه تا گذاردن نماز برین مکتوب مذہب امام ابو حنیفه است در انصاف بعد از خروج امام چنانکه گذشت
 کانت کفاره لما بینما باشد این مذکور است یا نماز کفارت مگر نماز من غیره را که در میان این جمعه تاجمه دیگر واقع شود و فی سنن
 ابی داود و ابن ماجه عن حماد بن سلام انه سمع رسول الله که و سے شنیدیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول علی المنبر فی
 یوم الحجۃ میگفت بر من در روز جمعه مکتوب است هیچ با کسی و اشئ بر کسی از شما خوشتر است اگر سخرید و ظاهر آنست که بچند
 آنست یعنی اگر سخر و تو بین دو جامه را که رد او از او یا تمیص از او باشد و در روایتی آن چند تو بین یعنی بگردنگا بار
 دو جامه را یوم الحجۃ براسه روز جمعه سوئے ثوبی منته و راسه دو جامه منته خود و منته بکسر المیم و فتحها و سکون
 و از اسمعی انکار کسر نیم نقل است بمعنی خدمت یعنی جامه که مبدول است در سایر ایام و در بعضی روایات آمده که
 آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در برد بود که مخصوص روز جمعه بود پوشید و از اینجا استنباط کرده اند که اگر کسی جامه زائد
 بر حاجت براسه مصلحتی که عاقل بکمال دین کرد و نگارد داخل بزرگ نیست و لهذا نماز را در ثوب منته مکرر داشته اند
 یا نزدیم استیجاب بخیر سجد است یعنی عود و سوختن و این مبنی بر عرف و عادت است و اصل مراد خوشبو کردن و اسپیدن
 مسجد است بر بوسه خوش که باشد از جهت حضور ملائکه و اجتماع ایشان نزد بوسه خوش و نفرت از بوی بد و له ترا در مجامع
 و کفر این را مستحسن داشته اند و نیز برای دفع بویاسی ناخوش که از جامها و عرقها مردم می آید چنانچه در حدیث و مشروعیست غسل
 و تطهیر و تطهیر گفته اند و امیر المؤمنین عمر هر روز جمعه قیفر مود که مسجد را تعمیر میکردند و خاصیت شان نزدیم آنکه انشائی فرمودند
 آن در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال است حرام است بر کسی که جمعه بروی لازم است که مرز ذکر این مقیم
 می غیر اعنی و معجون باشد و این مذہب جماعه است و اما نزد امام ابو حنیفه رواست از جهت تحقیق ضرورت و در
 نفوت فرصت و مراعات و انقطاع از کار و مال و مانند آن و اصل آنست که سبب و از طرف ایشان جزو مقارن است نه اول وقت

و معتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت است و چون در آخر وقت مسافرت جمعه برود و واجب نبود و لیکن چون اختیار سفر در وقت
 باعث اعراض و تغافل از طاعت است با وجود و رو و وعید بعد برکت و خدا لان بکراسته بنود چنانچه سر و سیه در شرح بدایه
 نقل میکنند که غریب ابی حنیفه بعد از زوال کراسته است و اما غریب شافعی آنست که سفر در روز جمعه اگر پیش از وقت زوال و در
 وقت صبح بود حرام است بخدیجه که در قطعه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من مسافر من در اقامت یوم الجمعة
 کسیکه سفر کند از محل اقامت روز جمعه و عت علیه الملائکة و عاے بد میکنند بروی فرشتگان ان لا یحب فی سفره که معصوم است
 ناعانت الکی نشود و درین سفر گویند که اشارت است بقول ما ثوره که آمده است اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفه فی الابل
 و قال گفت و روایت کرد حسان بن عطیه از اسافرا رجل یوم الجمعة چون مسافرت کند مرد روز جمعه دعا علیه النهار دعای بد
 میکند بر دوسه روز جمعه یا هر روز ان لا یجان علی حاجه که اعانت کرده نشود از درگاه حق سبحانه و تعالی بر آوردن حاجتی که درین
 سفر دارد و لا یصاحب فی سفره و معصوم بخیر و برکت گردانیده نشود و آنکس در سفرش سیوطی در حج الجوامع از ابن عمر روایت
 عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ آورده که جمعه منع نمیکند از سفر ما دام که حاضر نشود وقت و خاصیت هفتدهیم هر یک پناه بخیر جمعه
 برود و هر یک گام ثواب بیکساله روزه بیاید و در سند انعم احمد و سند عبد الرزاق و جامع ترمذی و سنن ابو داود و
 و نسائی و ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل غسل بشدیده و تخفیف هر دو آمده و معنی تغفیل غسل دادن
 غیر برای یعنی باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع امرأه است که موجب بر سر شورت است و تسکین باطن و معنی تخفیف
 چنین گفته اند که غسل اسه با غطی و غیره و غسل یوم الجمعة و غسل کرد و یوز جمعه و بکریه تشدید است یعنی آید نماز بر حجت اول
 وقت و التبرک یعنی دریافت اول خطبه را و با کوزه او را و بعضی روایات بزیادت و شسته و لم یکرب غیر آمده و ذناب من الامام
 و نزدیکی نشست از امام فائدت پس خاموشی گزیده و روائیه و استیع و لم یبلغ کان له کل خطوه بخطوبه باشد و او را بر گام که
 بر نه صیام سفته و قیامها روزه و نماز شب یک سال و ذلک علیه الله تسبیح و دادن ثواب صیام نماز و قیام سبیل یکساله و مقابله
 آمدن جمعه باین هفتاد اگر چه عمل قلیل است آسانست بر خدا و فضل عطا سے او را نمانی نیست و در فضل شسته بسوی مسجد
 برای نماز مطلق احادیث واقع شده هر خطوه که زنده رخ کرده شود درجه و نوشته شود بیک خطوه برای وی حسنه و محو کرده شود
 بنه و دیگر حسنه و بر آئینده را از خانه مسجد بر اے نماز فرض اجر حج و بر اے صلوة شصه اجر عمره است و بشارت است پادشاه
 و تبارکی مسجد نبوی تمام روز قیامت است انا نبوت اجر قیام سبیل و صیام نماز ستمه از خصوصیات شسته به جمعه است خاصیت هر دو هم
 آنکه این روز کفر سیئات است سلمان روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مرا گفت اندر سه نایوم الجمعة یاد کن
 ای سلمان که چه چیز است وجه صفات و فضائل دارد روز جمعه قلت گفت هو الیوم الذی فی روز جمعه روزی است که حج آفریده ایم
 جمع کرده است پروردگار تعالی در سه آفرینش پدر و میان را که آدم علیه السلام است سلمان انیقده از صفات روز جمعه
 که میدانست بیان کرد قال گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم لکنی اوری لیکن من میدانم و بکنه میدانم که یوم الجمعة چیز
 صفات روز جمعه لا یطر الرجل طهارت نکند مردن طهر پس نیک کند و چنانچه باید کند طهارت را تم یاتی الجمعة پس بیاید در مسجد
 برای نماز جمعه غنیست پس خاموش نشیند و استماع خطبه کند شسته یقظه الامام صلوة تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت
 کفاره مگر آنکه باشد آن نماز باین اعمال مذکوره کفارت تمام گنایابی را که واقع شوند بنیه و بین الجمعة المقبلة میان دو سال
 جمعه آئینده و سیوطی در حج الجوامع این حدیث را از بیان طهارت تا آخر روایت نسائی از سلمان آورده و گفته کانت کفاره لما قبله

من الجمعه واحاديث بسيار درين معنى ليكن بالفاظ مختلفه واروست چنانكه احمد و سلم و ابو داود و ترمذى و ابن ماجه از ابى هريره
آورده اند و از غير آن از طرق ديگر نيز آمده اما پوشيده نماند كه تكفير سيئات مخصوص نماز جمعه نيست بلكه وضو تا وضو سه و ديگر
و هر نماز تا نماز ديگر و رمضان تا رمضان ديگر و كفرت مرگنايمان را كه ميان هر دو از اين با واقع شود چنانچه در احاديث صحيحه آمده
مگر آنكه اين را خاصيت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال است بر آن و شك نيست كه پنج روز سه و ديگر اين
خاصيت ندارد و اما مضمون احاديث ناظر در نماز جمعه است نه روز يا گويد اين خاصيت روز جمعه است باين افعالى كه
دوست يعنى پنج روز سه معين نيست باين اعمال كه در شان او و شرح خاصيت كفارت و ثواب و رويافته الازر و جمعه
فائق خاصيت نوزدهم و نوزدهم را در نيم روز تا شب ميدهند الا روز جمعه از آن رو كه افضل ايام و محل ورود انوار رحمت است چنانچه
آمده است كه آن جهنم تسخير كل يوم الا يوم الجمعة و بسبب تعظيم و احترام مردم اين روز را و اشتغال بوظائف و احوال و عبادت
و طاعات درين روز زياده از ساكن ايام از مردم واقع ميشود و معاصي كمتر صادر ميگردد و عبادت چنانست كه بسيار از اهل فخر
و متوعدان در ايام ديگر روز جمعه كلى از ارتكاب معاصي مجتنب ميشوند و اين يعنى زيادت طاعات و قلت معاصي پيمان
يعنى حديث است كه تائبش در نوزدهم روز نميدهند يعنى چون معاصي و ذنوب باعث در آمدن دوزخ و تائبان و
گرم كردن و سه ميشود و قلت و ندرت آنرا كننايت از عدم آن ساختن اين تا و طي و مناسبتى است كه در بيان معنى حديث
كرده و الا حقيقت همان است كه كاهش دوزخ را درين روز تا شب نميدهند و طاهر آن بود كه عدم تائبش دوزخ را درين روز حاقى
ميساخت و كشت عبادات و طاعات و قلت معاصي و ذنوب را خاصيت ديگر علاوه و بكي ساختن با اعتبار معين تا و طي و
علاقه است كه ذكر كور شده و الله اعلم خاصيت بيستم آنكه درين روز ساعت اجابت است و هر سنده كه در آن ساعت حاجتى
بخواهد مقبول گردد و ادا كند و دعا بصيبت نكند و در صحيحين و موطا و سنن نسائي ثابت است ان فى الجمعه لساعه لا يرافتها عبد مسلم
و هو قائم يصلى الا اعطاه اياه و قال و در روايتي اشاره شده بقليلها و معنى قال نيز اشارت است و قيل سنده باعضا
يعنى اشارت بدان اعضا در احاديث بسيار آمده چنانچه قال سنده اشاره كرد بدست خود و قال بعينه اشارت كرد بچشم خود و قال
بر جمل اشارت كرد بپاي خود يعنى اشارت كرد آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم بدست خود كه از آن كمى آن ساعت نجوم
شد يعنى ساعت خفيف است و علما را از صحابه و تابعين و من بعد هم درين ساعت خلاف است بر دو قول بعضى ميگويند
كه باقى نيست و هم در زمان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يا بعد از رفتن آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم از اين علم منوع
و وجود و تاثير آن از خواص زمان كرامت نشان رسالت بود و اين قول را ابن عبد البر از قوسه نقل كرده و تزييف نموده است
و قاضى عياض ناكلى گفته است كه اين قول را سلف بر تائيدش مكرده اند و از ابو هريره پرسيدند كه قوسه ميگويند كه آن ساعت
روز جمعه مستجاب بود و در سه دعا بر داشته شد ابو هريره گفت دروغ گفت كه اين را گفت آن ساعت موجود است الا آن
در هر روز جمعه و صاحب الهدى ميگويد اگر اذ قائل آنست كه آن ساعت معلوم متعين بود پس بر داشته و گرفته شد
علم آن از امت و مبهم گشت اين سخن احتمال صحت دارد و اگر مرد دفع اوست حقيقه مرد و دوست اين سخن بر تائيدش قول دوم
و آن صحيح است كه چنانچه در زمان آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم بود همچنان در وقت نيز باقى است چنان گويند
موجود است در جمعه واحده از هر سال نه در جمعه از هر هفته چنانكه عياض ابهر ابو هريره را گفت وليكن چون ابو هريره بروى
رود و دوى از آن جوع نمود اين قول باطل و منفع باشد پس قول صحيح آن باشد كه در هر جمعه است وليكن تعيين وقت و آن جمعه است

که در وقت معین است از روز جمعه یا آن را وقتی معین نیست در پنجشنبه و قول است یکی آنکه آن ساعت را به هم گذارسته و گفته
 داشته اند و روز جمعه نیز شب قدر در عشره اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزمیه و حاکم بسنادی که دارند از ابی سلمه
 گفت پرسیدم ابوسعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا علیه و آله و سلم فرمود دانا نبوده شدم که آن ساعت را
 پستتر فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را از هر گوی گفت بمن چیزی درین باب نرسیده
 جز آنکه کعبه احبار میگفت اگر نیکو قسمت کند جمعه را بر جمعه های متعدد هرگز آنست بیا بد آن عشره یعنی در یک جمعه از اول روز
 بدعا ابتدا کند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر ازین وقت معین تا وقت معین دیگر و در جمعه ثالث ازین وقت تا وقت دیگر تا
 آخر نهار مستوعب شود تا نهار را با این طریق در یابد آن ساعت را و اگر تا سه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه
 از ابن عمر منقول است که گفت طلب حاجت در یک روز تمام آسان است نیز این ساعت را در یابد و بگویند آنچه کعبه احبار
 گفته آسان تر است و مقتضای کلام جمیع اعلما مثل افغانی و صاحب معنی نیست که گفته اند مستحب است اکتار دعا در روز جمعه
 با صید آنکه شاید مصادف ساعت اجابت افتد و حکمت در اینهاست که آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر و هم غم غایب
 بر اجتهاد و طلب و استیجاب وقت بعد از آنکه در وقت دیگر آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است
 گاهی در اول روز و گاهی در وسط گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت است بخشد
 و درین روز البته انجمن ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین را نه ظاهر و نه مخفی و انام غرای گفته که
 این شبه اقوال است و جزم کرده بدان ابن عساکر و غیره و در جواب هر که گفت اظهار همین است و درین تقدیر آنچه از کعبه احبار
 تقسیم اوقات جمعه جهت دریافت آن ساعت نقل کرده اند فائده نکند و در آن جزم بمیان وقت آن حاصل نشود مگر قول ابن عمر
 تمام روز متصل مشغول باشد و آنکه میگویند وقت آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول که بر یازده
 از آن قول اول از ابی هریره مروی است که آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب بعد از نماز عصر تا غروب جمعی
 از علما که تفصیل بن عیاض از ایشان است این را از ابی هریره روایت کرده اند و لیست که از رواة این آخر است ضعیف است
 و اینجا قولی دیگر است که از طلوع فجر تا طلوع شمس بی زیادت بعد از عصر تا غروب و ابن عساکر این را از ابی هریره هم از طرق
 که لیست در آن داخل است روایت کرده و طبرسی و عیاض و قسطنطین و غیر هم نیز آنرا حکایت کرده و بصارت بلفظ ایشان
 ما بین طلوع فجر و طلوع شمس است و حال این روایت نیز و ضعف مثل روایت اول است و در تحقیق این اختلاف روایت نیز از
 اسباب ضعف است که مشهور است بهوئی از تنذیب و اضطراب و از ابی هریره نزد و میان این دو وقت و وقت نزول امام از
 منبر تا تکبیر احرام نیز آمده که گفت انما من کینه ساعت اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال این قول از ابن
 بصری و ابوالعالمیه منقول است روایت کرد محمد از ابی حنیفه که حسن آنرا نزد زوال من محبت ابن المنذر از ابوالعالمیه نیز مانند آن
 در روایت کرد ابن عساکر از قتاده که گفت بودند جماعه از علما که اعتقاد میکردند ساعت اجابت را در جمعه در وقت زوال بود
 ماخذ ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملائکه و ابتدای و دخول وقت جمعه و ابتدای زوال باشد است
 سوم گاهی است که مؤذن شروع کند در اذان جمعه و این از عائشه مرویست ابن المنذر از عائشه روایت کرده که گفت روز جمعه
 عرفه است که نشاء پیش خود در و سه در برای آسمان و در و سه ساعتی است که سوال نکند در وی بنفیه از پروردگار و گاهی چنانچه
 میگرداند بدید او را گفته کدام ساعت است آن یادم المومنین گفت و فلیکما و ان کوبی مؤذن بخار جمعه را و این غیر از آن است

و بنویس در شرح سنت از ابن عباس آورده است و دوم نزد تاذین و نزد تاذیر امام و نزد اقامت روایت کرده اند این قول از ابن عباس از عوف بن مالک شریح صحابی است و سوم نزد اذان و در آمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبہ ابن المنذر از ابی امامه است و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه تا افران روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر فرمود و پنجم از وقت منصرف است و پنجم تا رسیدن خطیب منبر و شروع در خطبه نگاه الغزالی فی الاخیار و بیست و ششم نزد جعفر بن محمد بن عقیلین حکایت کرده است این را عقیلی از بعضی شرح مصابیح است و پنجم نزد نزول امام از منبر روایت کرد این را ابن ابی شیبہ و ابن حجر و ابن المنذر و سبکنا و صحیح از ابی برده و تعبیر کرد از دوسه غزالی بلفظ اقامت الناس لی الصلوٰۃ بیست و ششم هنگام قیام کس در ایستادن امام در مقام عزادین المنذر این را از حسن بصری نقل کرده و طبرانی حدیث فرمود روایت کرده بنابر ضعیف بیست و ششم ساری که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دو سه نماز گذارد چه نماز جمعه فضل صلوات این روز است و وقتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذارد در فضل اوقات و هر چه پیش از وقت از اذان و خطبه و غیر ما همه سائل است و مقصود نماز جمعه است تا می نماز کرد سحر و یک بعد از عصر و سحر و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب است و سوم در وقت غیبت شمس که نصف وی ظاهر باشد و نصف وی غائب است روایت کرد طبرانی این قول را در او سطوح دار قطنی در علل سببی و شعب فضائل اوقات از طریق زید بن علی بن الحسن ابن علی سلام الله علیه جمیع گفت حدیث کرد مراد جابر مولا فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت حدیث کرد مراد فاطمه گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اقامت است آن یا رسول الله فرمود وقتیکه فرو آید نصف آفتاب برای غروب پس بود فاطمه که میگفت اشت روز جمعه علام خود را که نام او زید بود تا نظر کند با خضاب در وقت غروب چون خبر داده شد فاطمه بیان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه غائب میشد آفتاب و در بعضی روایت این حدیث کسی است که معلوم نیست حال او این اقوال است که شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و ادله آن آورده و ترجیح و تضعیف و رفع و وقت آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن فرموده که این اقوال چهار است که جمیع جهات متعارف و متخالف باشند بلکه بسیار از آن بحیثیتی است که متحد است با غیر خود نیست مراد در اکثر آنها که مستوعب فی حال است تا آنکه آن وقت را که تعیین نموده شد بلکه وقت تعیین در میان آنست و جزو آن باینکه واقع شده است در حدیث یقللها و در حدیث دیگر وی ساعه خفیه چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و یا ذکر این وقت آنست که آن وقت اشتغال میکنند در دو سه پس ابتدای ساعه آن ابتدای خطبه باشد و انتهای آن انتهای صلوٰۃ باشد و بسیار از قائلان تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده وقوع آن ساعت را در آن وقت بظهور آن امارات اجابت در آن قبایس و اجتهاد خود باین تقریب تقلیل نماید انتشار و اختلاف قطعاً و از جمیع این اقوال مذکوره دو قول است اول آنکه از قبل سلام است بر سر تا تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث ابی موسی اشعری که هیچ است و سلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم وی ما بین ان یکلم الامام الی ان تقضی الصلوٰۃ چنانچه در قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر است طایر عبارت است نصف و پنجم است که مراد قول ششم باشد که از وقت عصر تا غروب آفتاب لیکن مراد قول ششم است که آخر ساعت است از روز زیرا که تصریح کرده اند که از جمیع اقوال حدیث ابو موسی و عبد الله بن سلام است و قول عبد الله بن سلام آخر ساعت از ساعت نماز است چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا نیز میگوید و تمام ادله که در آن جمیع قول اخیر این دو قول میگوید میرسد درین جمیع موارد این دو قول است یا موافق است مرید و یا یکی ازین را و در جمیع ابیاری نیز میگوید که از جمیع اقوال این دو قول است و در جمیع

جنبه این دو قول است یا ضعف الاسناد است یا توقف که سنا کرده قائل آن با جتها و خود بی سماع و توفیق و ماضی نمی شود
 این را حدیث ابی سعید که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فراموش گردانیده شدم آن ساعت را بعد از آن که
 و انانیده شدم آن را چه احتمال دارد که سماع ابو موسی و ابی سعید پیش ازین دو قول باشد و باز اختلاف است سلف را که ازین
 دو قول را جمع کرده ام است یعنی و جماعه از علما قول اول را جمع گفته اند یعنی گویند که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین و جدیدترین
 چیزیست درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نضع صریح است در موضع خلاف پس التفات کرده نشود و بجانب غیر وی امام و
 گویند بود صحیح بل الصدوق از سنی لایحوز غیره نیز این حدیث مرفوع است و صحیح است و در یکی از صحیحین واقع و طائفه دیگر ترجیح قول
 عبد الله بن سلام رفته اند ترند که گویند که امام احمد گفته اکثر احادیث در پنجانب است و ابن عبد البر گویند که اثبت چیزی درین باب
 حدیث عبد الله بن سلام است و اکثر آنکه از ترجیح کرده اند و شافعی تفصیل کرده بران و اگر چه حدیث ابو موسی در صحیح مسلم است
 و لیکن با وجود آن در اتصال اسناد و سماعی است و این از جمله آن ساعتی است که در بعضی احادیث مسلم احیاناً ترویج یافته
 و بعضی از حفاظ آنها را انتقاد نموده اند چنانکه در مقدمه گفته شد و مصنف نیز برین جانب است و لهذا گفت و این قول را جمع اقوال
 دلیل این حدیث صحیح است ان فی یوم الجمعة ساعه لا یوافقها عبد مسلم یال الله فیها خیر الا اعطاه ایاه وی بعد العصر درین حدیث
 بعد از عصر بودن وی ثابت شده و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا این را قول علی بن ساخته اند و لیکن بی جا حدیث دیگر نضع
 و صحیح آنکه که در آخر ساعات از روز است چنانچه گفته در سنن ابوداؤد و نسائی از جابر روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود یوم الجمعة اثنا عشر ساعه روز جمعه دوازده ساعت است فیها ساعه درین دوازده ساعت ساعتی است که لا یوجد مسلم که
 یافته نشود مسلمانی بیسأل الله فیها شیئا سوال کند خدای تعالی را در آن ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدیده خدمتیا آن چیز را
 آن مسلم را فالتسویا آخر ساعه بعد العصر پس طلب کنید آن ساعت را در آخر ساعات از روز بعد از عصر و نیز در سنن سعید بن منصور
 با سند صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن آمده است که جماعه از صحابه جمع شدند و تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس
 برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکرد و دان که آن ساعت آخر است از بعد از عصر و فی سنن ابن ماجه عن عبد الله بن سلام
 قال قلت و رسول الله جالس فقام و قال انکم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود و ناگهان ایستاد و کتاب الله
 مگر و اهل کتاب بی یقیم در توریست فی یوم الجمعة ساعه که در روز جمعه ساعتی است لا یوافقها عبد مؤمن یصلی نیا بد و انیده
 مؤمن که نماز میکند از دیال الله عز و جل فیها شیئا الا وقضی حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشترائی رسول الله یصلی
 پس شارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 آنست که برسد که آیا ساعت است یا بعض ساعت عرض تقبیل آن ساعت است فقلت صدقت یا رسول الله بعض ساعه
 پس گفتم راست گفتی و پرسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت است فقلت ای ساعه که گفتم کدام ساعت است آن
 قال آخر ساعه من ساعات النهار گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آخر ساعتی است از ساعات روز عبد الله بن سلام
 گویند این سخن مشکل شده بر من که آن ساعت بعد از عصر است در آخر روز با وجود آنکه فرمود سوال کند در و سینه مؤمن در حلقه
 نماز میکند و آن ساعت خود وقت نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتم آنها این ساعت آخر نیست ساعه صلوة نیست
 ساعت نماز قال گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آن ساعت نماز است ان العبد المؤمن زیر که بنده مؤمن از آن
 چون یکبار نماز گذارد و ششم مجلس سیزده شصت در جاسه نماز خود لا یجاسه الا الصلوة زانند او را اگر نماز یعنی براس کار

و کشته نصار سے را کہ در آن روز مر عبادات واجبہ و مستحبہ را متفرغ شوند و از شغال منبر سے تخیلی و متجدد گردند و روز جمعہ این ایام است
مرحومہ معصومہ از اجل ع بر خطا و ضلالت و محو ظلمات اوقات و انواع عذاب را متعین شدہ چنانکہ رمضان در بدل عاشورا و چون
روز جمعه را تشبیه دادہ بر رمضان نمونہ شب قدر را نیز پیدا کرد گفت و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در آن رمضان
در روز و انوار رحمت و اجابت و اہتمام و تقصیر دریافت آن و از غیبت کبریا روز فضل و فریت دارد و ایام ہفتہ در شہتمال عبادات
چنانکہ رمضان علما میگویند کہ ہر کہ روز جمعہ ویرا حاصل آید و عبادات و ادب و طائف آن فائز گردد و از انعام و مخافات سبقت
ماند جمیع ہفتہ ویرا حاصل آید و انوار و برکات کہ درین روز تحصیل کردہ تمام ہفتہ عائد گردد و توفیق خیر یابد و آنچه واقع شود از سبقت
مکفر گردد و روئے الدار قطنی عن عائشہ اذا سلمت الحجۃ سلمت الایام و اذا سلم رمضان سلمت السنۃ و همچنین ہر کہ ماہ رمضان
و سے را حاصل آید توفیق صیام و قیام و کسب خیرات ثقیلہ مشہور ویرا حاصل شود و برکت و سلامت بگذرد و توفیق و تکفیر
و همچنین مثل اینچنین گفتہ اند ہر کہ حج بیت اللہ را در ماہ رمضان تعظیما و تشریفا ویرا حاصل شود و از مخافات و مناسبت و فسوق
کہ در حج اجتناب از آن فرمودہ اند سالم ماند جمیع سنین عمر ویرا سلامت و برکت حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در
روزہ او نیز میزان و معیار و در سلامت حال ہفتہ است و ماہ رمضان نیز آن سال و حج بیت اللہ نیز آن عمر خاصیت ہیست
و چہارم آنکہ چون روز جمعہ در ہفتہ ماند عید سبقت و سال چنانچہ اعیاد و عید آن گذشت و عید خواہ عید فطر باشد یا عید اضحی ہر یک
مستعمل است بر نماز و عیداضی مستعمل است بر قربان و عید الفطر مستعمل بر صدقہ روز جمعہ مستعمل بر صلوة و حق جل شانہ تبریک و تعجیل
در رفتن مسجد را بدل قربان و صدقہ ساختن و قائم مقام آن گردانید در حدیث صحیح بخاری و مسلم است من راح ساعۃ الساعۃ
الاولی کسبہ کہ بروی مسجد جمعہ در ساعت نخستین فکانا قریب بہتہ پس گویا کہ قربان کرد گا ویرا و من راح فی الساعۃ الثانیۃ فکانا قریب
الثانیۃ فکانا قریب لقبرہ و کسبہ بروی مسجد جمعہ در ساعت دوم پس گویا کہ قربان کرد گا ویرا و من راح فی الساعۃ الثالثۃ فکانا قریب لکعبۃ
گویا کہ قربان کرد گا و سفند را و من راح فی الساعۃ الرابعۃ فکانا قریب و حاجۃ گویا کہ تصدق کرد و حاجۃ را و من راح فی الساعۃ
الخامسۃ فکانا قریب بہیضہ و این خبر و حدیث بخاری است و ترک مصنف آن را و جوی طاهر ندارد و ذکر قربان در اینجا برای شاہانکہ
است و اگر نہ و حاجہ و بیضہ قربان نباشد مرا و تصدق یا نہاست و سابقا در شرح خاصیت ہفتم نیز اشارت یاہی کردہ ایم شش ال
بر صدقہ قائم مقام صدقہ فطر نیز مبین باشد فافہم و درین ساعت علما را اختلاف است بعضی از علما حل بر ساعات فلکی کردہ اند
کہ تمام روز دوازہ ساعت است و باستحباب تبریک و تعجیل بعد از طلوع آفتاب کہ حقیقت تبریک است قائل شدہ والا اگر بعد از
زوال کہ دخول وقت جمعہ است بعد از چہار یا پنج ساعت فلکی بروی وقت جمعہ گذشتہ باشد و این یعنی حل بر ساعت فلکی
ندیب شافعی است و بیشتر علی و بر اینان وارد میشود کہ برین تقدیر شروع در خطبہ را و حل ساعت سادہ بلکہ چنانچہ مصنف
ذکر کردہ را و حل خاصہ بود و بیشاک آن پیش از وقت زوال خواہ بود و بعضی حل بر ساعات عرفی نفوسہ کردہ کہ عبارت است
از اجزای سطح از زبان این جماعہ تبریک و تعجیل بعد از زوال اعتقاد کنند و این تعجیل در رفتن مسجد جمعہ بعد از زوال فرسب مالک
و طائفہ از اہل مدینہ و حل کردہ شدہ است از مالک گرا بہت تبریک جمعہ انرا و ایام احمد بن حنبل بلکہ بعضی از مالکیہ نیز مالک
انکار شدہ بیکر کردہ اند کہ این مخالفت حدیث است کہ دروسے تبریک و دریافت و لیکن تحقیق معلوم شدہ کہ حقیقت تبریک تعجیل و سبقت را و حل
وقت است ہر وقت کہ باشد ہم اگر در حدیث ثابت شود کہ تعجیل را و حل نہاد بیکر کہ مخالفت است و اگر نہ بوجہی لفظ تبریک اثبات مخالفت نتوان
و بعضی از مالکیہ در تقویت نہایب مالک گویند کہ در حدیث واقع شدہ است من راح و حقیقت رواج و باب از زوال تا آخر است

ولیکن زیر سے انکار کرده برکے کہ گوید روح بعد از زوال بود و گفته که عرب راج بخفته ذهب اطلاق کنند مطلقاً در وقت
که باشد و گفته اند که نکته در تعبیر روح برای آنست که فعل مقصودنی باشد مگر بعد از زوال پس این سبب که جمیع اراج گویند اگر
نه در وقت روح رود و بعضی از مالکیه احتجاج کرده اند بروایت زهری که گفته مثل المهرالی الحجة و تحیر سیر در باخیره بود که بعضی
نیز فرست و جواب داده اند که مراد به تحیر اینجا تبکیر است چنانچه نقل کرده شده است از خلیل و تتمه این بحث در بیان خاصیت
هنگم که تبکیر براس نماز جمعه است گذشت خاصیت است و تبکیر آنکه روز جمعه اخروے که صورت و حقیقه روز جمعه دنیوی است
روز بخت حق جل شانہ است بر بندگان در بهشت چنانکه گذشت خاصیت است و تبکیر آنکه حق جل شانہ قسم بان یعنی بر هر
یاد فرمود از میان سائر ایام هفته قال اللہ تعالی والیوم الموعود و شاید و مشهور و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و سلم الیوم الموعود یوم القیامۃ و فرمود مراد یوم موعود روز قیامت است که وعده کرده است حق سبحانہ بآدم و
یا وعده کرده است بعد از آمدن او بنعیم بہشت و دیدار خود مرگومندان را و الیوم الموعود یوم عترت و مراد یوم مشہود روز عرفہ
که حاضرے آیند و روے مومنان آفاق و ملائکہ یا گواہی داده شده است در روے یا فاضلہ رحمت و مغفرت اہل آن را
و انشا ہد یوم الحجۃ و مراد انشا ہد روز جمعه است کہ حاضر آمدہ است بر مسلمانان چون مسلمانان روز عرفہ بعرفات میروند
و در اینجا حاضرے نشوند و مرا مشہود خوانند بخفتہ مشہود فیہ و روز جمعه بجایے خود اند و جمعی بر سر ایشان آمدہ و حاضر شدہ
اور انشا ہد گفت یا شاید بخفتہ گواہی دہندہ است روز قیامت بایمان و طاعت مر اہل خود را و مشہود نیز تواند بخفتہ گواہی
دادہ شدہ در روے بمغفرت خلق باشد ما طلعت شمس و فی روایت شمس و تبکیر بارادہ مشہور و فضولست باعتبار تعدد
و اختلاف یعنی طلوع نکرد هیچ آفتابے در هیچ وقت و لا غربت و نہ غروب کرد علی افضل حق فی روایت علی یوم فضل من
یوم الحجۃ یعنی هیچ روزے از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه نبود فیہ ساعتی زیرا کہ در روز جمعه ساعتی است کہ الیو افتحا
عبد مومن در نیابد آن ساعت را بندہ مومن کہ یدعو اللہ فیہا بخیر دعا کند خداے راعز و جل شانہ و روے بہ سببیکہ
الاستجابا لہ مگر آنکہ قبول کند خداے تقاضاے آن دعا و چون بندہ را او مستعین من شرب یا پناہ جویدہ آن بندہ مومن از بے
الاعاذہ منہ مگر آنکہ پناہ دیدہ آن بندہ را اذن بدے در اول حدیث مساوات آمد میان روز عرفہ و جمعی باعتبار
قسمت ہو کردن آنی قالی بہر دو آنکہ در آخر فرمود ما طلعت شمس لا غربت علی یوم افضل من یوم الحجۃ اگر مراد بیان نفی فضیلت
روز دیگر است از روز جمعه چنانچہ ظاہر عبارت است در اول و آخر حدیث منافاتی نبود اگر مراد اثبات فضیلت روز جمعه است
بر سائر ایام چنانچہ مفہوم متعارف ازین عبارت است و قد حقق فی موضوع پس مقصود آن باشد کہ اگر چه در تبکیر یا کردن بہر دو
برابر آمدند ولیکن روز جمعه مخصوص است بفضیلت دیگر کہ در ماسوا و نیست و آن وجود ساعت مذکورہ است در وی و ملا
و فضیلت روز جمعه در فصل سابق گذشت اما پوشیدہ نہاند کہ شاید و مشہور کہ در آیت کریمہ واقع شدہ است تفسیر بای دیگر
نیز کردہ اند و این حدیث را کہ شاید برابر روز جمعه تفسیر کردہ است امام احمد و ترمذی و روایت کردہ اند و ترمذی کہ
این حدیث غریب است شناختہ نمیشود مگر از طبرقی موسی بن عبیدہ و ویراضعیث سید اند خاصیت بیت قائم
آنکہ اسما ہذا و بینہما و کوہ ما و دریا و مجموع خلایق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعه منیر سند بحجت علیہ حق بود و
قیامت در روز جمعی ایشان را بخشیدہ است پس در ہر روز جمعی ایشان را توہم و احتمال بنا گمان آمدن قیامت در آن
حاصل است چنانچہ گذشت قال کہی الإخبار لا اعدکم یا حدیث کہم شمار این یوم الحجۃ از حال مخصوص روز جمعه اندازان

یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فرجت است و میسر است بجهت این روز آسمان و الارض و الجبال و البحور و الخلائق كلها الا ابن آدم و الشیاطین خاصیت است و بیستم آنکه روز جمعه روز است که حق سبحانه و تعالی ابرار برای این است مرحوم فرموده و نگاشته است انما این پیدا شوند و آزاد ریا بند و قبول کنند و مجموع احم سابقه از یهود و نصاری از ان محروم شدند و راه بدان نیافتند و قابل آن نشدند قال صلوات الله علیه و آله وسلم ذخیره الله لنا و ذخیره است که خدا سے تعالیٰ نموده بود بر ما و قال گفت صلی شد علیه و آله وسلم ما خلعت شمس ولا غریبت علی یوم حیر من یوم الجمعة هذا الله له را نمودار اخذ از سے تعالیٰ بدان و فی کل الاثر و اگر اه گردانید و راه بدر یافت آن شود مردم دیگر را از او سے و الناس انما فی شیع و مردم ما را درین روز تابع الله الحی و پیش از آن خبر حدیث که در اول فصل گذشته است خاصیت است و بیستم آنکه این روز برگزیده حق سبحانه است از جمله ایام و بیستم است نزد و ممتاز است بفضائل و خصوصیات چنانکه در غیر و بیست نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جمله شهر و شب قدر از جمله شبها و مگر از جمله شهر با قال کعب گفت کعب اخبار ان الله اختار الشهر فاختار شهر رمضان و اختار الايام فاختار یوم الجمعة و اختار الایالی فاختار ليلة القدر ترجمه از کلام سابق ظاهر است و معنی اختیار کرد و شهر را پس اختیار کرد و رمضان را اعتبا برگزید و در نظر آورد و تمامه شهر را پس برگزید از میان آنرا رمضان را و کذا کعب البوائی خاصیت سی ام آنکه روز جمعه روح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدن معنوی و تعلق و اتصال روحانی نظیر مشابه اتصالی که بدن دارد و از آنرا که نزدیک بقبور آیند می شناسند خود همیشه می شناسند و لیکن درین روز سے شناسند شناختنی زیاده بر شناخت از ایام از جهت نزدیک شدن بقبور و لا بد شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد از شناخت از دور و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت قبور در این وقت مستحب تر است و عادت در این شریفین هم بر نیست خاصیت سی و یکم آنکه روزه در روز جمعه علی الفراده بی آنکه روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه دارند پیش بیشتر علما کرده است که اینست تنزیهی نزد جمیع روایات است از امام ابو حنیفه و مالک که روزه نیست و استدلال ایشان بحدیث ابن مسعود است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که روزه میداشت از هر ماه سه روز و یکم بود که که افطار میکرد روز جمعه و تاویل و سے بانکه مراد عدم تمیذ افطار است بر تقدیر وقوع و سے در ایامی که روزه میداشت در این بعید است و بعض گویند که آن از خصائص آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم و از شائعه نیز در روایت آرند و مصنف استدل بر این است بقبول خود که گفت قال محمد بن حباب و سالت جابر بنی رسول الله را یا منکر در رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عن صوم یوم الجمعة از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر نعم و رب هذه النبیه از سے منع کرد و گویند بخیرم به پروردگار این یعنی خانه کعبه و این لفظ بخار سے است و در آخر او است یعنی ان فی ردیه و فی حدیث مسلم سالت جابر بن عبد الله و هو یطوف بالبیت و در آخر گفته و رب هذا البیت و در روایت نسائی آمده و رب الکعبه و فی الصحیحین قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد و نیکی از شما و جمعه الا یوما مگر آنکه روزه دارد و روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز پنجشنبه باشد و بعد یا بعد از او سے که بود شنبه بود و اللفظ للجمعه سے یعنی این لفظ حدیث که مذکور شد در بخاری راست و مسلم و لفظ حدیث از مسلم لانیست لاختصا و یوم الجمعة مخصوص نکرانید روز جمعه یا یصیام بروزه من بین الايام از میان سایر روزها الا ان کیون فی عموم یصوم احدکم مگر آنکه باشد و اتفاق افتد روز جمعه در روزه که میدارد و او را یکی از شایعین می نامند و است چنانچه ایام بین و مانند آن اول حدیث مسلم نیست لاختصا و یوم الجمعة بقیام من بین الایام سے و لاختصا و یوم الجمعة

بصیام احدیست و مصنف جز اول این حدیث نقل نکرد از جهت عدم تعلق غرض وی بدان و عجیب که عدم تخصیص باین حدیث
 بقیام از خصائص جمعه شمر و بار و و آن در هیچ مگر آنکه گفته شود که در مقام ذکر خصائص روز جمعه است پس این تخصیص
 وجهی موجب ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شب و روز هر دو کرد و اینها جاری می شود صحیح البخاری است و این حدیث که
 سیک از اولیج منظره است ان الی نبی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دخل علیها یوم الجمعة در آمد بروی روز جمعه بی صلا
 و حال آنکه جویریہ روزہ دارد و فقال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صمت اس آیا روزه دارد و دے در روز
 قالت لا گفت جویریہ روزہ دارد و دے روز قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تریدین ان تصومن فی هذا
 میخوای که روزہ دار باشی فردا قالت لا قال قافطرے فرمود پس افطار کن و شکن روزہ را امروز و همچنین است در کتب
 علما که روز جمعه تنها روزہ ندارد و اگر داشته باشد شکند و قال صلی الله علیه و آله وسلم لا تصوموا یوم الجمعة روزہ ندارد و روز
 جمعه تنها و قال و نیز گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یوم الجمعة یوم عید روز جمعه در حکم روز عید است فلا تجملوا یوم عید
 پس نگذارید روز عید خود را یوم صیام کم روز روزہ خود چه روزہ و اشتیاق در روز عید حقیقی حرام است و این روز نیز چون در حکم
 روز عید است در وے لائق نباشد و اگر باشد بارے تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روز می دیگر باشد
 و شرح در وجه نبی از روزہ روز جمعه تنها اختلاف از بعض گویند بحجت آنست که روزہ داشتن سبب ضعف بدن و کسرت
 نگردد و از اقامت و طاعت و احواد جمعه باز ندارد چنانکه در خصصت افطار و روزه عرفه و عید افطار گفته اند و این وجه ضعیف است
 و باروزہ داشتن روز سابق و لاحق مناسبتر ندارد چه آن ضعف تر و قوت شکننده تر است و جوایب ازین بآنکه روزہ
 پیش و پس جبر نقصان که در اعمال بحجت ضعف واقع میگردد میکند نیز ضعیف است چه جبر نقصان یکسبب خیرات دیگر
 نیز شود پس باید که بوجد آن روزہ مستحب گردد و لا قائل به و نیز برین وجه باید که گرامیت مخصوص بوجه ضعف گردد و حال آنکه سلطان
 و جالبش آنکه چون مظنه ضعف بود قائم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر و عود مشقت و بعض گفته اند که اگر چه این روز را
 اعظم و افضل گردانیده اند با وجود آن مقتصر بر همان تقطعات باید داشت که در شرح وارد شده است و زیاده بر آن از پیش خود
 مبانی نمکند تا موهم فضل جمیع وجوه گردد و سبب تجا و زاهد نشود و وجهی دیگر که زاهد نشود که در آخر مذکور شد مفهم گشت
 حسن وجوه است و فیه کفایت و تتمه این بحث در باب الصیام نیز بیاید ان شاء الله تعالی خاصیت سی و دوم اختصاص
 این روز است با اجتماع مومنان براسه و غط و تذکیر یعنی بطریق وجوب و خطبه در عیدین سنت است نه واجب اما اجتماع
 در عرفات براسه و غط و تذکیر نیست و خطبه که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست و اگر مراد در هر سفته دارند فلا اشکال بدان
 خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و در اسے آن خواص دیگر نیز وارد و وجه عدم ذکر اسے مرآن را باین عدم اطلاع و تخصص است
 بران یا ذہیل وی از ان یا عدم صحت آن نزد وے باشد و الله اعلم و شیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی از آن
 آورده و زیادت بران در رساله جدا و عده کرده اول آنکه اجتماع میکنند در وے اولیج ذکره این التیم فی کتاب الله
 دوم آنکه تخصیص کرده نشود شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام و قد عرفت انک سوم قرأت سورہ حمد
 و منا نقون در نماز عشاے شب جمعه چهارم خواندن سورہ قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در مغرب شب وے چنانکه
 در فصل قرأت گذشت پنجم ان از عذاب قبر که مراد در روز جمعه یا شب وے و سیوطی در مجمع التوامع سے آر که احمد
 بیہقی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با من سلم بیوت یوم الجمعة اولیج و لایه و غیره

و همچنین از شیراز و کعبه در اقبال از این شهر و از بنو نعیم در حلیه از ما بر آورده کسی که مرد روز جمعه یا شنب جمعه خلاص کرده شود
از غدا ب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بر دست مهر شید ان تشتم مغفرت ششصد هزار کس در شب جمعه و ششصد هزار کس
در روز آن و در روز استغفرت تمام مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلافات میان روز جمعه و روز عرفة مذکور شد بقیم است این
مالا که با صحت روز جمعه بر البواب مسجد براسی نوشتن مردم الاول فالاول تا وقت خروج امام رواد احمد و ابو یعلی و الطبرانی
و درینار المبعیة سی غن ابی امامه ششم ستم اعطه حسنت درین روز چنانکه طبرانی در اوسط از ابی هریره آورده که قضاعت الحسنات
یوم المبعیة و یعلی از انس آورده که دو رکعت در روز جمعه فاضل ترست از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک سیم در روز جمعه افضل است
از هزار سیم در غیر روز جمعه ستم آنکه بر در در کار تقای برمی انگیزد ایام را روز قیامت بر سیم است و صد مرتبه که در اند و بر سیم انگیزد
روز جمعه را روشن و تابان پس اهل جمعه گرد میکنند آنرا کالعرس تند سالی کریمیا در و شنائی میکنند روز جمعه بر این پس
میروند در و شنائی او روز نگما سالیان و صفا و سفید سالیان برت بود و بویا سالیان مثل مشک نوحن میکنند در کویا
کا خورده مگر ندلسو سالیان جن و انس بر هم نمیزند چشم از تعجب غیرت تا آنکه در سالیان آمد و در شت و غماط بنوا نشان را هیچ
کس نکره و ندان که براسی خدا اذان گفته باشند آورده السیوطی عن الحاکم فی المستدرک و البیہقی فی شعب الایمان و تم
حرمت و کراست بیع نزد از ان و سالیان و دوم استحباب بیع و شرا بعد از نماز نذر و بعض فقها و اسد اعلم فصل در خطبه نبویه

صلی الله علیه و آله و سلم در روز جمعه چون خطبه خواند سالیان بجهت فرید شوق و مبالغه در اسراع حاضران آواز بلند کرد سالیان بحدی
که حشمان مبارکش سرخ شد سالیان بجهت تجلی بواقی انوار عظمت و جلال و لواح اصنوی ابلغ و انداز و غضب وی سخت گشتی
تا آنکه گویا و سالیان الله علیه و آله و سلم منذر حبیش است که میگویی صبحم و ساکم یعنی آنکه خبر میرساند قومی را و می ترساند ایشان را
از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که آن در وقت صبح بر شام می تازد و غارت میکند و در وقت شام می آید
و شنجون میزند و ذکر شدت غضب و تشییع بنده حبیش در متن صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیث و سالیان ثابت است و مصنف
آنرا ذکر کرده و لفظ بسیار گفته بسیار در خطبه گفته در اینجا نیست بلکه گفته و یقول نبشت انا و اساعه بر انگیزه شده و در شام
من باقیامت که شین بچو این دو انگشت و براسی بیان این اشارت میان انگشت شهادت و انگشت میانه خود جمع فرمود
و مقرون گردانید سالیان گفته اند که اقتران سبانه بوسط اشارت است باقتران ساعت بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
گویا که وجود ساعت و بعثت متصل اند و زمان فاصل در میان نیست یا پیغمبر دیگر در میان نه چنانچه درین دو انگشت انگشتی
دیگر در میان نیست و بعض گفته که اشارت است با آنکه بعد ازانی میان ساعت و بعثت آنقدر نیست که میان سبانه و اشارت که
سبحه اصغر است از وسط یعنی همین مقدار از قیامت پیشتر بعثت شده ام و دنبال آن قیامت رسیده می آید و ظاهر لفظ
حدیث یقرن بین صبیحه که مصنف ترجمه آن کرده ناظر در معنی اول است اما آنچه در مشکوٰۃ در باب قریب الساعه بر وایت بخاری
و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم قتاده را که گفت کفضل حدیثی علی الاخری و گفتند انتم
که قتاده این را از انس گفت یا از خود انتی و نیز از ترند سالیان از حدیث مسطور درین شهاد آورده که بعثت فی نفس الساعه
فسبقها کما سبق نزه نزه صریحت در معنی ثانی و بعض گفته که احتمال دارد که مراد ارتباط دعوت و نبوت آن حضرت بود
صلی الله علیه و آله و سلم بقیام قیامت چنانچه در سبانه و وسط و ظاهر مراد مصنف که گفته جمع فرمود سالیان معنی اول است و
بعد از ان گفته اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمد و ثناء در خطبه سنون است و بعد سالیان براسی آن عقده کرده و در فتح المبارک

گفته کہ اختلاف است در آنکہ اول کسیکہ این کلمہ را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسیٰ اشعریؓ آورده کہ
 او دوست علیہ السلام و گفته کہ در استادین ضعف است و در حدیث موقوف از شیخ احمد کہ فصل خطاب کہ در او در او دانند
 چنانکہ در قرآن مجید میفرماید و آیتناہ الحکمتہ فصل الخطاب این کلمہ است و بعضی گفته اند کہ اول کسی کہ تکلم کرد در آن یونس بن
 قحطان است و قیل کعب بن لؤی و قیل سبحان بن وائل و قیل قیس بن ساعدہ و قول اول شبہ داشت است و هیچ کس در حدیث
 میان این اقوال با آنکہ اولیت در اول حقیقہ است و در بواقی اضافی فان خیر الحدیث کتاب اللہ بہترین سخنان در فصاحت
 و بلاغت و در فضل و شرف و وعظ و نصیحت کتاب خدا است کہ قدیم است و صفت خدای عزوجل منزل است بر تالیف احکام و ہدایت
 خلق و خیر الہدے بفتح ہا و سکون وال ہا ہے محمد و بہترین سیرت و طریقہ سیرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 و شہد الامور محمد ثبات و بدترین چیز یا چیز یا نیست کہ نوید پیدا کردہ شدہ است و بدعت است در دین و کل بدعتہ ضلالہ و ہر بدعت
 و بدعت کہ مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراہی است و میفرمود انا اولیٰ کل مؤمن و در بہترین
 صحیح مسلم و جامع الاصول بکل مؤمن یعنی من دوست دارند ہر مؤمن را و حقیرم ہوے من نفسہ و نفس ذوات
 آن مؤمن و نفس میرا در بلا اندازد و دشمنی کند و من اورا از تمامہ آفات و بلیات دنیا و آخرت نگاہدارم و در تحصیل امان
 در آرم من ترک مالا فلا بلکہ کسیکہ مرد و گذشت مالی را پس آن مال مرکسان اورا است و من ترک دنیا و دنیا عا و کسیکہ گذشت
 دایم را یا عیالی را فالی او غلے او براسے شک را وی است و در متن صحیح مسلم و جامع الاصول بواو است یعنی بر جہت
 در کفایت عیال وے و بر من است قضاے دین وے امام نووے در شرح مسلم میگوید کہ این حکم بعد از ان شد
 کہ ابواب فتوح بر آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مفتوح گشت و در اوائل دعا میکرد و مملوۃ میفرستاد و بر آنکہ مدیون
 ے مرد تمام مردم تہل بکنند و اصح آنست کہ این قضاے دین واجب بود بر آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نہ آنکہ طریق
 مکرم و تفضل میکرد و نیز از خصائص آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نیست بلکہ واجب است بر سائر انہم اگر در بی المال
 چیزے باشند و امرے ہم تر ازین در میان نبود انتہی رواہ مسلم عن جابر بن عبد اللہ و فی لفظہ و در لفظ دیگر آید
 از مسلم ہم از جابر کانت خطبۃ ابی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یوم الحجۃ بود خطبہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روز جمعہ یکبار انتہی
 علیہ مجاہد ہوا بلکہ بانی کہ حمد و شکر میگفت خدا را و ثنا و صفت میکرد و بر وے بصفات کمائی کہ وی تعالیٰ سزاوار آنست ہم قول
 پست میگفت این کلمات را من بیدہ اللہ فلا مضل لہ من یضللہ فلا ہادے و خیر الحادیث کتاب اللہ تا آخر حدیث کہ اول
 سوق میکرد و نسائی نیز مثل حدیث مسلم جامع انجہ در بر و در حدیث وی آید روایت کردہ و لیکن بتقدیم و تاخیر خطاب
 و در جامع الاصول آورده است و زوائد النسائی و زیادہ کردہ است نسائی بحد قول وی و کل بدعتہ ضلالہ این کلمہ را کہ و کل
 ضلالہ فی النار و ہر صاحب ضلالت را آتش دوزخ است و گاہ گفته اند لہم شجہ و تسخیتہ و تسخیرہ و تعوذ باللہ من شرور
 الفسنا و من سیمیات اعمالنا من بیدہ اللہ فلا مضل لہ من یضللہ فلا ہادے لہ و اشہدان لا الہ الا اللہ و فی روایتی زیادہ
 وحدہ لا شریک لہ و اشہدان محمد عبدہ و آلہ آورده اند کہ قدوم آوردن و یکہ و وے مردے بود افسوسگر ازین اشہون
 میکرد مردم را از جنون و سجن پس شنیدہ سفہاے کہ را میگفتند محمد دیوانہ شدہ است اورا علاج باید کرد پس خدا
 با خود گفت چہ باشد کہ این مرد را بہ بنیم و علاجش کنم شاید کہ اللہ تعالیٰ شفا دیدہ او را بہست من پس آمد و آن حضرت را
 دیدہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و گفت یا محمد نزد من افسوسنے ست مرا این باد را یعنی غلٹنے کا زمیں جن پیدا کردہ و عرب جن را

از دست نباید داد اینجا راه اعتذار و وقت که در تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجراء احکام و در هر مرتبه است کند بشود
 شعار اسلام است بهر تقدیر باید کرد و خود را خرم بمان چه جای آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبدالملک بن مروان که بادشاه وقت بود
 و حجاج که امیر الامرای او بود تنگیدند که بالا تر از او می نمود و صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یک از ایشان انگار نمیکرد و دیگر
 چه توان گفت و نگویند که شکوت صحابه از جهت ظلم و ترس و سستی بود و از اینجا رضای باطن ایشان معلوم نشود چه جمیع صحابه
 بر باطل و حقیقتی که بود جان نزن باشد و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جائز ظلم اگر چه در
 چیز کما سدی دیگر ظلم کند آخر در اقامت جمعه عدالت و زید و انقدر پس است و رعایت عدالت در تمام امور مشکل است و گفته اند که
 در آن بلا که ولایت آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت جمعه را عیاد میکنند و اگر کسی را قاضی سازند قاضی میشود به رضای
 مسلمانان و با جمعه فرمود هر که ترک کند جمعه را فلا جمیع الله شمس جمیع کند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را شمل از اهل بیت
 هم بمعنی جمعیت آید و بمعنی پریشانی و اینجا بمعنی اخیر است و لا بارک له فی امره و برکتند ما در خدا می توانی در کار وی الا انگاه
 ای مخاطب بشو و لا صلوة له و مقبول نیست مگر آنکه جمعه را نماز الا و لا صوم له و نه روزه است مرا و الا و لا زکوة له و نه زکوة است
 مرا و الا و لا حج له و نه حج است مرا و الا و لا بر له و نه هیچ نیکی که کند مقبول است مرا و الا حتی توب اما آنکه توبه کند از ترک جمعه
 و جود و استخفاف و سستی فان تاب پس اگر توبه کند و رجوع کند از آن گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالی
 بر او عفو و رحمت پوشیده نماند که اگر مرد حقیقت جو و استخفاف اوست آن خود کفری است و هیچ عبادت با کفر مقبول
 و صحیح نبود مگر توبه و رجوع باسلام و این ظاهر است چندان احتیاج به بیان ندارد و لا هر آنست که جود و استخفاف در عمل را بود
 بعزم مواظبت و مداومت گو یا حرکت کردن و تکاسل نمودن گوشه ایامی بالکار و استخفاف دارد برین تقدیر ذکر عدم قبول
 عبادات تعلیف و تشدید باشد بر ترک جمعه و این معنی اشبه و اقرب به مقام مینماید و الله اعلم بعد انان احکامی چند از باب
 امامت بیان کرد خواه در جمعه باشد یا غیر آن و فرمود الا و لا تو من یفتح تاسی فو قانیه و ضم منزه و افصح میم شده و تشدید نمودن
 باید که امامت کند امر آه راجع از نه مرد را الا و لا یوسن این نیز بهمان معنی است و لیکن بیای تحثانیة اعرابی فها جرا و باید که امامت
 کند با دین نشینی کسی را که هجرت کرده خلاصه معنی آنکه امامت کند جابل عالم را چه غایب بر بادیشینان محل بود الا و لا یوسن فاجر
 شوند و امامت کند فاسق و مسلمان صالح را الا ان یقره سلطان مگر آنکه قمر و غلبه و اگر آه کند حسب سلطنتی که بخلاف سیف و سوط
 ترسیده میشود از شمشیر و سوز و تازیانه و سبب این طور که خود امامت کند یا دیگر بر آنکه نه شایسته آنست امام گردانند چاره
 درین صورت صبر است و عادت شریف آن بود که غالباً خطبه جمعه را کوتاه خوانند و ابو داود از حکم بن حزن کوفی آورده است
 گفت قدم آوردم بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با هفت کس یا نه کس درنگ کردم نزد او و روزی چند نشاند
 ندیم در آن ایام جمعه را پس خطبه پشاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنگی بر عصائی یا قوسه پس مجد گفت خداوند را و
 تنگ کرد و بر او عز و علا چند کلمه خفیه طیبه مبارکه سپرد گفت ایها الناس ان تفلحوا و ان تطیقوا کل امرکم به و لکن مدد او و شجرا
 سواد احمد و ابو داود و مسلم و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند گفت بودم من که میگفتم مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 نماز میخواندند و نماز و سبب این بسیار در آن بود و در روایت ابو داود و مسلم از جابر آمده که بود نماز و سبب این میان خطبه و
 میان میخواندند چند آیت از قرآن و تذکر میکرد مردم را بدان و اگر ارجحان را دراز میخواند سبب نماز کوتاه بودی و نماز را
 دراز نمیکرد سبب خطبه دراز کرد و بر او ترغیب در قبول نماز و ترغیب خطبه و شاید که مقصود از ترغیب بر تطویل نماز است

والله اعلم فرموده ان طول صلوٰۃ الرجل بدستی که دراز سے نماز مرد قصر خطبته و کوتاهی خطبته وی منبته من فقه علامت
و نشانی است از فقه و دانش وی و ناشی است از ان و اما که وجه سے آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس است خصوصاً از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که مستدرجاً بکلم و منظر غریب حکم است مرد باید که در طاعت و عبادت کوشش و بتندیب نفس و جمع شوق
بایست چنانکه گفته اند که در بار بیدار نگه دار و وعظ و نصیحت دیگران خطبه خود مالی و عدم موافقت قول با عمل نیز در او پس فعلی که حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم است بود و این معنی را بتعلیم فعلی پس نکرد و بقول نیز آنرا موکد ساخت و طبعی در توجیه آن گفته که نماز
اصل خطبه و رعیت و از قضا یا سے فقیه است ایشان اصل بر فرع بزیادت و تفصیل نماز امام ابو حنیفه و خطبه مقدار الحمد لله
اللا اله الا الله در فرض کافی است و زیادتی یا سبب است و ترجیحاً بنا بر وجه در قرآن فرموده است فاستمعوا لذكر الله و لمّا ذکر
الله خطبه است و ذکر الله برین قدر صادق است و مسلم از ابی و اهل آورده که گفت خطبه خواند ما را اعمار و بجا ذکر و تبلیغ خواند چون
از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان تحقیق خطبه تبلیغ خواند سے اما موجز خواند سے اگر اندک طویل تر ازین میخواند سے خوشتر
بود که گفت شنیدم رسول خدا را صلّی الله علیه و آله و سلم که میگفت ان طول صلوٰۃ الرجل و قصر خطبته منبته من فقه فاطموا
الصلوٰۃ و اقصر الخطبة و ان من البیان سحر و آواز نمود سے در اینجا اشکال کرده و گفته که امر باطالت صلوٰۃ با حدیث تحقیق
صلوٰۃ و حدیث کانت صلوٰۃ قصداً مخالفت است و جواب داده که مراد تطویل صلوٰۃ است نسبت بخطبه نه تطویل که شاق بود
بر مردم پس وی اقتضا است در طول انتهی و ان من البیان سحر ایهم بر و سے بدح بیان دارد دو هم نیم و سے یعنی بیان مشابه
سحر است در امانه قلب و صرف آن بجایه پس اگر معرفت بجایه حق کند مدوح بود و اگر بطرف باطل بر دزد موم و دزد و مضی در
سوار است و استعمال اینجا بیش مقصود و مراد افتاده است کما لا یخفی علی المتبحر و فضل آنست که خطبه بزبان عربی باشد در نزد
امام ابو حنیفه لغیر عربی نیز جائز است بهر زبان که باشد و بعضی گفته اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد و این فرع خطابی است
که میان و سے و حاجیه در قرأت قرآن است و آن در کتب مستور است و گفته اند که وی در آخر رجوع کرد بقوله و هو الصّحیح
علیه المعمول و در خطبه قواعد اسلام را بیان فرمود و سے و مباحث دین را تعلیم کرد و سے و تذکر سوت و ترهید در دنیا و ترغیب آخرت
نمود و اگر در اثنای خطبه حاجت از خود یا از غیر خود عارض شد سے یا سالی سوال کردی از مسئله دین قطع کردی سخن را
و حاجت را بگذارد و سے و سائل را جواب داد و سے و آنکه خطبه را تمام کرد و اما اول چنانکه ابو داؤد و ترمذی و نسائی از بریده
آورده اند که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند پس سخن حسین آمدند پیراسین کما سخر پوشیده و راه میرشد
اقتان و خیران پس فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از منبر و برداشت هر دو را از زمین و نهاد هر دو را پیش خود فرمود
صدق الله انما اموالکم و اولادکم فتنه و یدیم این دو صبی را که میرفتند و سے اخذ میدند و سے افتادند پس خبر نتوانستم کرد و آنان که قطع
کردم سخن را و بر دستم ایشان را و ابو داؤد و نسائی نهادن هر دو را در پیش ذکر کرده و نیز ابو داؤد و نسائی از انس بن مالک
آورده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلّی الله علیه و آله و سلم که فرود سے آمد از منبر بحیث آنکه پیش سے آمد و در امر و سے
بجاست پس سے ایستاد و از سے تا قضا میکرد و حاجت او را و اما ثانی چنانکه مسلم و نسائی از ابو رفاعه عدو سے آورده که گفت
رسیدم بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت خطبه میخواند پس گفتم یا رسول الله مردی غریب آمد و سوال میکند
از دین خود و در نمی یابد که چیست دین و سے پس اقبال کرد بر من رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم و ترک خطبه را تا فرود
و رسید نزد من و کر سینه آوردند چنان گمان بر من که پاهای سے او را از این بود و نشست بر و سے رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم

و شروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است و او را پروردگار او عزوجل پست بر داشت بخطبه خود و تمام کرد آن را صلوات الله علیه و آله وسلم
و امام نوید گفت ازین حدیث معلوم شود که هرگز از کیفیت در آمدن در اسلام سوال نکند واجب بشود تعلیم و سبب بالفور از حجت
بودن و سبب اہم از جمیع امور و اگر در پیشانی یا محتاج را در میان جمع بدید که حاضران را امر فرموده است بتصدق و تعریف کرد
بمدان چیز سے از انواب و در اہم و جز آن چنانکہ اصحاب سخن و غیر ایشان از ابو سعید حدیثی آورده اند کہ آن حضرت صلوات الله
علیہ و آله وسلم خطبہ میخواند و مردی آمد در جہاں ہما سے کہ تہ و صورت شکستہ پس فرمود مرا آیا کہ اردہ نماز را یا نہ گفت نہ فرمود
بگذارد و رکعت و ترغیب کرد مردم بابر صدقہ و در بعض روایات آردہ کہ گفت اورا کہ بار دیگر چنین کن و نام این مرد سلیمان
بصیغہ تغییر و بہین حدیث است کہ متمسک شافعیہ است و در وجوب تحیت المسجد اگر چه در وقت خطبہ باشد و در نجاست کلام
طویل از طرفین کہ بحجت خود ادا است و ملائمت متر و ک شد چنانکہ در خصائص جمعہ در انصاف نزد خطبہ اشارت بدان کردہ
و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ مکروہ است خلیفہ را کہ کلام کند در حال خطبہ مگر در امر معروف چنانچہ قصہ عمر با عثمان در وضو برای جمعہ
معلوم شد و چون نام خدا یا و کردے بانگشت شہادت اشارت فرمودے چنانکہ مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از
عمارہ بن ربیعہ آورده اند کہ وی دید بشر بن مروان را بر منبر کہ بر دودست بر میداشت پس گفت فیج الله یا شین البیدین بدان
خدا این دو دست را و گفت بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلوات الله علیہ و آله وسلم کہ زیادہ نمیکرد بر اشارت کردن بانگشت
شہادت و چون جماعت تمام حاضر شدندے برای خطبہ بیرون آمدے از حجرہ یا از صف اگر در مسجد بودی تنہا و خاد و حاجے
پیش وے نبودے چنانکہ الان معارف است در بیرون آمدن خطیب جمعہ و عید در حرمین و غیر ہما کہ با جماعہ کثیر با علما
بوضع غریب و طعناقی بر آیند و پیش آن حضرت صلوات الله علیہ و آله وسلم ہرگز طوقا و الیکا کہ چادشان و خادمان کنندہ بود
و ہمچنین طلیسان و طرحہ این نیز بخفہ طلیسان است چنانچہ در قاموس گفتہ در برین تقدیر عطف تفسیرے طلیسان باشد اما
خالی از چیزے نیست مگر آنکہ نام نوعی خاص از طلیسان دارند و جامہ سیاہ و امثال این ملبس نبودی این عبارت
احتمال دارد کہ ملبس بلبسین خوانند و معنای نوعی این ملبس کالان معنای خطبہ است و اینجا نبودی بر نیوجہ افادہ
نفی مطلق کند ولیکن در مشکوٰۃ از مسلم بروایت عمر بن حریش آورده کہ پیغمبر خدا صلوات الله علیہ و آله وسلم خطبہ خواند و بر مبارک
دستار سیاہ بود کہ فرو گذاشتہ بود و طرف اورا میان کتفین خود روز جمعہ و یحتمل کہ متوفش خوانند نفی معنای خود برین تقدیر
بوتوقع بعضی از انہا احیاناً سنائی نبود و این ارسال طرفین عمامہ بین الکفتین کہ بعضی از ان تعبیر تنکویر عمامہ کردہ اند احیاناً
فعل آن حضرت صلوات الله علیہ و آله وسلم بود و مخصوص بجموعہ نیست چنانکہ در بیان عادت لباس آن حضرت صلوات الله علیہ و آله وسلم
بیاید انت الله تعالی فافہم و چون در مسجد درآمدے ہر حاضران سلام کردے و چون بمنبر بر آمدے روی سوی کسان آوردے
و دیگر بار سلام کردے آن گاہ بہشتی رواہ ابن ماجہ بن عمر و از سر اجیہ نقل کردہ اند کہ سلام نگویہ خطیب بر قوم مگر از مخصوص
بان حضرت صلوات الله علیہ و آله وسلم داشتہ اند یا در حجت روایت آن سخن دارد و در حاشیہ شرح ابن الہمام نوشتہ است و
از قدورے نقل کردہ کہ طحاوے گفتہ کہ چون امام بمنبر بر آید طاهر و عیب آنست کہ سلام نگوید زیرا کہ خروج امام براسے
قطع کلام است پس جائز نیست سلام چنانچہ در ہیبت نمیست و حدیثی کہ از نافع از ابن عمر روایت کردہ اند ضعیف است
و ما نیا فقیم درین باب حدیثی صحیح مگر احادیث ضعیف کہ احتجاج را نفاہد و اگر ثابت شود و حمل بر حالت اباحت کلام میکنیم
و بلائ شروع در اذان کردے در پیش دست آن حضرت صلوات الله علیہ و آله وسلم و در زبان شریف غیر ازین اذان نبود و در

گفته که نزد بعضی معتبرین اذان ستاد در حق واجب است و حرمت بیع واضح آنست که معتبر اول است اگر در قنوتش که بعد از اذان است
گفته باشند زیرا که مقصود اعلام است بوی حامل شد انتهای و همچنین در زمان ابو بکر و عمر و چون در خلافت عثمان بن عفان رسید
و کثرت و تفرقه در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان برزور که نام موضع است بیرون مسجد در بازار مدینه و اذان
را احجار الزیت خوانند سنگها سیاه است در اینجا گویا آنرا بر دهن زیت طلا کرده اند از خیمت آنرا احجار الزیت گویند
و این اذان دیگر را در بعضی حدیث ثانی گفته اند باعتبار احداث اگر چه اول است باعتبار فعل و لهذا بعضی علما استغراق عبارت
نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول بعضی ثانی نیز گفته اند باعتبار تشبیه قاست باذان چنانچه در حدیث ثانی کل اذان
صلوة نیز واقع شده است و چنانچه بهین اعتبار در بعضی روایات واقع شده که در زمان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
دو اذان بود به آنکه اذان مستحدث در زمان عثمان اذان اول بوده اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند در زمان
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم
نشد که از کجا باز پیدا شدند در عوالمی بدایه گفته اند که این اذان در زمان حجاج احداث یافته پس باید که سنت را بهیچ وجه اذان
اول نگذارند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة و الصلوة نیز گویند و بعضی کتب واقع شده است که اذان اول از جمله ثانیات
بنی امیه است و غالباً این باعتبار آنست که بعضی محققین گفته اند که بهین اذان را که عثمان برزور او امر فرموده بود هشام
بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده و الله اعلم و در بعضی روایات آمده که اذان اول در زمان عمر بن الخطاب بود و تا عهد عثمان
پذیرفتند و بعضی گفته اند که در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان آنرا بلفظ اذان حکم کرد و بر مکان عالی فرمود ازین جهت نسبت
بوسه کردند بر سر هفتاد و پنج خلفه را شدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلامان اطلاق بدعت بر آن
کرده باشند یعنی آنست که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود و مقصودند معمم و بقیع آن نخواهد بود که اقال العلماء
چنان حال اذان فارغ شد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خاسته و خطبه کرد که بی فاصله عملی و سخن دیگر
میان اذان و خطبه در ایت ده خطبه خواندن احادیث و اخبار صحیح سید آمده و نزد امام ابو حنیفه و مالک احمد قیام سنت است
زیرا که مقصود ذکر سنت و آن حاصل است بقعود و آنکه گویند که خطبه بجای گرفتن سنت بحقیقت نیست مراد آنست که قصور
که در جمعه در عدد رکعات ظر واقع شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند و اندک استقبال قبله و حرمت حکم که شرط اند و نیاز
در خطبه نیست و لیکن چون مواظبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن ثابت نغده سنت باشد و ترک آن بی ضرورت
مکروه کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی واجب و از مالک نیز روایت در وجوب آمده و در صحیح بخاری و مسلم و غیره از جابر ابن
سمره آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند قائماً بعد از آن می نشست پس ایستاد و خطبه دیگر میخواند
و هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه میخواند دروغ گو است و مسلم و ثانی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد درآمد و عبد الرحمن بن
ام الحکم را که سینه از مروانیه و ابلع ایشان بود و دید که خطبه میخواند نشسته گفت به بینید این چیست را که نشسته خطبه میخواند
و حال آنکه حق تعالی فرموده است و اذا ما و اتجارت اولوا الفضل الیها و ترکوک قائماً و سبب نزول این کریمه آنست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند و اهل مدینه را تخط و گران می نمود و خطبه رسیده بود و نگاه درین میان شنیدند که قافله از شام
رسیده است همه برخاستند و بجانب قافله رفتند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را تنها در خطبه ایستاده گذاشته مگر
دوازده تن از صحابه که ابو بکر و عمر از ایشان بودند نشسته ماندند و چون فرمود و ترکوک قائماً معلوم شد که خطبه در حال قیام بود

در آن سعادتی نیز نقل کرده اند که خطبه ششمین خوانده و گفته اند که وی در آن معذور بوده که پیشه کم و سه بسیار شده بود و طاعت
 ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشتند که اقبال شیخ نے فتح الباری سے نیز گفته اند کہ روایت کرد عبد الرزاق از عمر از قتاده
 کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ابوبکر و عمر خطبہ میخواندند روز جمعه ایستاده و چون بر عثمان شاق شد قیام در آن شای خطبه
 می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود و بعد از آنکه بحال خودی آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه ایستاد خطبه
 اولی نشست میخواند و ثانی ایستاده و لیکن او را ضرورت بود کہ طاعت ایستادن نداشتند کذا فی فتح الباری اتقی و در شرح
 ابن الہمام گفته کہ قصہ عثمان کہ گویند چون در اول جمعه بعد از تولد نبوت خلافت بمنبر برآمد و گفت الحمد للہ و حضر شدند کور نیست
 نہ در کتب حدیث و نہ در کتب فقہ و اللہ اعلم و بشیر و نیزہ بدست گرفتند بلکہ اعتقاد بر کما فی یا عصا لی کردے و گفته اند کہ اعتماد
 بر سیف و مانند آن اشارت است بآنکہ تو ام این دین بشیر و سیاح است و این قیم گفته کہ این سخن چیزے نیست چه تو ام
 این دین لقرآن و وے است کذا فی الموائسب و در بعض روایات فتویہ اخفیہ آمده کہ اگر بر قوس یا عصا مکرده است و
 صحیح آنست کہ مکرده نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتماد بر خنجره میکرد کہ
 با وے میبود و از روضۃ العلماء نقل کرده اند کہ در ہر بلدے کہ فتح وے بجلبہ و محاربہ است چنانکہ کہ مضطرب اعتماد و سیاح کنند
 و آنجا کہ صلح است چنانکہ مدینہ مکرہ و بعضا و لہذا شافعیہ و حرم شریف اعتماد بر سیف کنند کہ بقول ایشان فتح آن بطریق
 عنوة است و نیز و حنفیہ بعضا کہ نزد ایشان صلح است کما بین فی موضعہ و معنیست سیگوید کہ این یعنی اعتماد و بر کمان یا عصا پیش از آن
 بود کہ منبر ساخت اما بعد از آن اعتماد بر منبر محفوظ نیست کہ بر چیزے اعتماد کردنی عصا و فی کمان و نہ غیر آن و قصہ سافقت منبر است
 کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از وضع منبر قریب بجزایر متصل جانب غربی ایستاده خطبہ میخواند و گاہ گاہی بسبب طول
 قیام و عرض لال بر چو یکہ کہ در آن مقام نصب کرده بودند تکیہ میفرمود و در مدینہ امراہ بود از انصار کہ غلامے داشت بخار پس
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسی را نزد آن امراء فرستاد کہ اگر امر کنند آن غلام بخار خود را تا جویہ چند را ہم آورده
 منبری بر آن بسازد تا بر آن برآمدہ خطبہ خوانم بشر باشند آن زن بفرمودہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسلام خود
 امر کرد و وے از چوب گز منبرے ساخت سدہ در جبہ پس در موضع کہ آن منبر شریف است بنہادند و چون آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم بر منبر برآمد و خطبہ خواند آن چوب کہ پیش ازین بر آن تکیہ زدہ خطبہ میخواند از فراز صحبت آن حضرت صلی اللہ علیہ
 آلہ وسلم بفریاد آمد و آواز کرد چنانکہ ناقہ آواز کند و قمانہ صحابہ از مشاہدہ نالہ و فریادے بگریہ درآمدند پس آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم از منبر فرو آمد و او را در کنار خود گرفت تا از گریہ و فریاد باز آید و این خبر حنین جنے یعنی فریاد کردن این چوب بشنودست
 و بعض گفته اند کہ بسرمه تواتر رسیده است و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض او یک ذراع و عرض ہر درہ شریفی
 و تا زمان خلفای راشدین رضوان اللہ تعالی علیہم جمعین آن منبر بجایے خود بود و اول کسی کہ او را بجایہ قطبیہ بنشیند عثمان بن
 عفان بود و بقول او کہ سیکہ کسوت کرد معاویہ بود و ہم ہر زمان امارت خود و قتیکہ در شام بود قدوم آورد و خواست کہ منبر آن حضرت را
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشام برود چون از جایی خودش بجنبانید برمان ساعت آفتاب گرفتہ شد بحدیکہ ستارہاے آسمان
 نمودن گرفتند پس معاویہ ازین خیال برگشت و اعتماد از آن را باصحاب گفت کہ مقصود من تفحص و تحقیق حال این بود و او را
 زمین خورده باشد بعد از آن شش پایہ دیگر بر آن افزود و در منبر نوی را بالاے آن داشت و در بعض روایات ابن حکام
 نسبت بہ روان کنند کہ در مدینہ مطہرہ از جانب معاویہ حاکم بود و معاویہ از شام ہوی نوشتہ بود کہ منبر مصطفوی را بشام بفرستد

وانشاء علم و وضع منبر و درسته سابع بود بقول صحیح در ناس و چون گفته شد مردم بجهت تبرک از آن شاهاناسا مقتدر و مجید است
 که آن منبر باریابی که معاویه ساخته بود در حریفی که در سینه اربع و خمسين و ستمائة در مسجد شریف شده سوخت بعد از آن خلفا و
 ملوک هر کدام منبر سے ساختند و در سینه ثمان و تسعين و ستمائة که کاتب حروف با قاضی مدینه مطهر مشرف بود سلطان ابو بکر
 از سبقت جوش ریخته بفرستاد و عبارت منبر را عمر سلطان مراد لایق آنست و در باعثه وضع منبر و اسم صانع آن خطرات در روایات
 که در محل خود ذکر کرده است و انشاء علم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در میان هر دو خطبه خطبه ششمی خواند و در خطبه
 جابر بن سمره آمده و خاکشوش بودی و دعا از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نیو وقت بصوت نرسیده است و لیکن کسی که
 از اقوال که در تعیین ساعت جمعه و سباحت و عبادان آمده قولی هست که در وقت جلوس بنی الخطیبین است و طبعی از آن
 شرح صاحب نقل کرده است و مقدار این جلوس آنست که هر عضو در محل خود قرار یابد و این جلسه سنت است و شرط نیست و نه جمعه
 از جهت حصول سستی و بدون و سه و در کشتی از مغیره بن شعبه آورده که گفت دیدم علی ابن ابی طالب را که خطبه خواند و نشست
 تا آنکه فارغ شد و بعد از آن صاحب احمد بن حنبل بوجوب آن رفته از جهت مداومت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 بر آن و چون از خطبه دوم فارغ شد که بلال اقامت گفتی و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از منبر فرو آمدی و ناگاه از آن
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حالت خطبه مردمان را بنزدیک شدن فرموده و فرمودی حاضر آیند و اگر از قریب شنید
 از امام و بسا که مردود افتد از مقام خیر تا رفته رفته پس افتد و موخر گردد در آمدن بهشت اگر چه در آید در و سه خطبه بود
 عن سمره بن جندب و بنی امییه نزد خطبه امر کرده و گفتی ان الرجل بدستی که مردان اقال مصاحبه چون گویند شنید خود را
 در وقت خطبه انصت خاموش باش و نقد ناپس بچقیق گفت چه درین امر کردی بنی امییه سخن گفت و خاموشی را که بلال از
 میکرد و خود از دست وادار من لغافل جمعه که هر که لغو گفت او را جمعه و ثواب آن بر وجه کمال نبود و لغو کلام خیر مشروع و عیب
 گویند و حدیث ابی هریره در معنی در کتب ستمه باین لفظ مذکور است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ان قلت انما
 یوم الجمعة انصت والا نام خطیب نقد لغوت و لفظ ثمره و نسائی مانند آنست که مصنف ذکر کرده و در بیان خواص جمعه
 در خاصیت نغم ذکر انصت و افعال در آن تفصیل نوشته شده است و کان یقول و بود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 که گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة هر که سخن کند روز جمعه والا نام خطیب در حالی که امام خطبه
 بنخواند فلو پس آن مرد یعنی حال او پیش او کشتل الحمار همچون حال و قصه خر سبیت که کل سفار ابرمیدار و کتابا را این بار آن
 می برد و مشقت در بر داشتن آن میکند اما شتیغ بدان نیست این مثل عالم بی عمل است و مانا که در اینجا تفرین است بدست
 که این آیت نازل در شان ایشان است و این در وقت خطبه لغو میگفتند و الله یقول انصت و آن کسیکه بگوید مرد و گویا
 در وقت خطبه انصت پس انصت مرا و جمعه این از جرئت بدست برین قول و فرمود و یخضر الجمعة ثلثه نفر حاضر می آیند
 جمعه را سه کس و نفر در محل جمعه را گویند میان سه و ده رجل حاضر یا نحو سیکه از آن سه نفر و نیست که حاضر شد جمعه را لغو مذکور
 جمله منها پس آن لغو است نصیب وی از جمعه یعنی محروم است از ثواب و رحمت الهی و رجل حاضر باید عاصم و دیگر است که
 حاضر شد جمعه را ندان و سوال و طلب حاجات فهو رجل پس وی مرویست دعا الله و عا که رضای تعالی را و خدا متعالی است
 ان شاء اعطاه اگر خواهد بدید او را آنچه خواسته است بدعا اگر چه شرط و ادب آن مغفود بود و ان شاء منعه و اگر خواهد که بدید
 با وجود استیجاب شرط و ادب آن از بند از جهت اختیاری و وجود صامت در نا دادن و اجابت دعا و دادن است بدید و بدید

صلی الله علیه وآله وسلم که میگردد این را دوام شش رکعت بود و در ترمذی از عطا آورده که دید این عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد
دو رکعت پیشتر گذارد بعد از آن چهار رکعت و در روایتی آمده که بود این عمر چون میگذازد جمعه را یک پیشتر میرفت از جای نماز پیشتر گذارد
دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذازد چهار رکعت و چون بدین میبود میگذازد جمعه را و رجوع میکرد بسو خانه خود و میگذازد
دو رکعت و نمیکذازد در مسجد پس پرسیده شد او را از این حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذازد نماز و گفته اند که
این پیشتر رفتن این عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بحجت آنست که در حدیث آمده است که نازی بعد از نازنی دیگر گذارد
تا آنکه مکمل کند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری است و فصل کردن بمکان بمنزله خروج است یا تکلم و فرقی میان مکروه و
توقیفیم نماز و اول و رفتن بخانه و زمانی بحجت آن باشد و الله اعلم که خانه ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان
و در مکمل مسافر بودند و منزل بعد پس فرقی بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شرح مشکوٰه گفته اند که گذاردن
یکه در مسجد بحجت تعظیم مکمل است که جائز است در وی آنچه مکرره است و جایز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کسرت و اینجا مکروه
نیست و در غیر آن مکروه و ترمذی گوید که روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد دگر گذاردن دو رکعت بعد
جمعه پیشتر چهار رکعت انتی و سنت بعد از جمعه چهار است نزد ابی حنیفه و نزد صاحبیه شش اول چهار پیشتر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز
غایت شده است ترمذی در جامع خود با بی عقد کرده است بعد از آن با بی فی صلوة قبل الحجة و بعد از آن گفته است که روایت
کرده شده است از ابن مسعود که میگذازد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن ابی
بند حبیب ابن مسعود در فقه اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبیه بن ابی مالک القریظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب
نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمدند و چون بیرون می آمدند عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت مؤذن اقامه می داد و نماز
آنست که آنچه در صحیح بخاری از حدیث سلمان آمده است که قم بخارج فلا یفرق بین اثنين ثم یصل ما کتب الله ثم یصیبه و صحیح مسلم
از ابی هریره که من غنسل ثم اتی الحجة فصلا ما قدر له ثم انصت نیز ناظر و سنت پیش از جمعه است و الله اعلم و سیوطی در جامع الجوامع از ابی
آورده من کان یصلها یوم الحجة فلیصل قبلها اربعاً و بعداً اربعاً و اه ابن البخاری در مسند ابی حنیفه مذکور است که بعضی گفته اند که آن
دو رکعت که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابوسلیک عطفان را امر کرد گذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان
سنت پیش از جمعه بود و هم در مسند ابی حنیفه که روایت کرد ابو داود و ابی حنبل از طریق ابی یوسف زناغ که گفت بود این عمر که
اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و میگفت که همچنین میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و این
حدیث احتجاج کرده است اما نووس در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از و سه و اعتراضی کرده شده است برین قول
ابن عمر که گفت همچنین میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم راجع بفعل اخیر است که گذاردن دو رکعت است بعد از نماز جمعه در تمام
نه مجموع گذاردن قبل از جمعه و بعد از بقرینه احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است آن عمر
صلی الله علیه وآله وسلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول خطبه میشد و بعد از و سه نماز جمعه پس گذاردن نماز پیش از جمعه
کنجایش ندارد پس آن متعلق بطلاق باشد و سنت جمعه انتی پرسیده مانده حصول یقین بر آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و سلم متصل زوال اثبات آن بعد از که پیش از و سه در خانه نماز نمیکرده باشد مشکل نیست و در شرح ابن الکمام می گوید
که خروج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از زوال بود پس جائز است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و میگویی
واجب است حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نماز از عموم آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگذازد

بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و میفرمود این ساعتی است که گشاده میشود و روی درگاه آسمان مدیته و چنین است
 سنت حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان سینه یافتند وقت زوال را چنانکه میزدن بلکه اعتقاد میزدن در وقت بر تری
 ایشان بود و ایشان اعلام میکردند و او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند و او را
 بدین آمدن وقت تا اذان میگفت انتی اگر گویند مقصود این بعضی که نفی سنت قبل از جمعه میکند نفی ناز نیست که رتبه جمعه یا
 گویند که مقصود اصل اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که
 مراد این چهار رکعت سنت ظهر است پس چرا سنت جمعه نیامده اند؟ علم و در صحیح بخاری در ترجمه باب الصلوة بعد از جمعه قبلها
 بعد از آن حدیث آورده و در رکعت بعد از جمعه را گفته و در صلوة قبل از جمعه حدیثی ذکر کرده و در فتح الباری از ابن امیر آورده که
 گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل از جمعه این قصد دارد که اصل است و هر جمعه است تا دلیل برخلاف آن در کتاب نیست بلکه
 جمعه بدل ظهر است و چون اتمام و عنایت وی بذکر صلوة بعد از جمعه پیشتر بود بجهت ورود حدیث در آن تعرض بدان حدیث
 و لهذا تقدیم کرد و ذکر بعد از قبل در ترجمه برخلاف عادت و رعایت مناسبت انتی و این سخن نزدیک است که معنی گفته
 که بعضی از علما که سنت جمعه قائل شده اند تیس بر ظهر میکنند تا پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده است قیاس
 نیست بلکه این همان سنت است که در ظهر بود کما لا یخفی و باطل جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و میانه کرده اند و انکار
 و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند
 و در فتح الباری میگوید که قویترین آنچه تسک کرده میشود بوسه و در شرح و رعایت کتبتین پیش از جمعه عموم حدیثی است که تصحیح
 کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آن حضرت فرمود صل علی الله علیه آله و سلم ما من صلوة مفروضة الا وین
 ید بها رکعتان قال ایسا تضعیف اصح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه
 از معنی که گفت علما در سنت پیش از جمعه نیز سر روایت نکرده اند و الله اعلم فاکمده از محیط نقل کرده اند که در موضع که
 شک بود در شرائط جمعه اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند بهیئت نظر احتیاطی تا اگر جمعه صحیح نیفتد از غم
 فرض وقت باطل نظر بقیین بیرون آیند و از فتاوی الحجة آورده اند که حتما طه در قرائی کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت
 بگذارند و بعد از آن چهار رکعت بهیئت سنت وقت پیشتر ظهر سپرد و گفت سنت وقت و قول صحیح و مختار بین سنت تا بیشک از حد
 بیرون آید و بعضی گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطا بهیئت ظهر میکنند بهتر آنست که پیش از جمعه بگذارند زیرا که
 چون جمعه را جماعت گذارد و پس از آن بهیئت ظهر بگذارند و در اینجا اسات ظنی مسلمانان لازم آید که نماز جمعه گذاردند و انداخته
 بود و گفته اند که اگر در دو رکعت اخیر این چهار رکعت بعد از فاتحه معوذتین بخوانند بهیئت رقیه و استعاذه بهیئت و رکعت سوره
 دو رکعت اخیر ضرری ندارد و در حدیث آمده است که آن حضرت صل علی الله علیه آله و سلم در دو رکعت اخیر فرض از سجده قصیر
 میخواند و بقول مختار نزد خفیه ناخواندن آن واجب نیست که بخواندن آن مجزبه سهو واجب گردد و اختلاف کرده اند در کیفیت خیت این
 بعضی گفته اند که گویند فرقیه آخر ظهر سر علی نه دمی و بعضی گفته اند این چنین نیست کند آخر فرض و رکعت وقت و میفرمودند و
 از اطلاق عبارت فقها آنست که احتیاج باین تقیید نیست بلکه سنت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سایر ایام میکند چه اگر
 جمعه صحیح نیست پس این فرض باقی است بقیین و الا تطوع بهیئت فرض صحیح است و صحیح آنست که جمعه صحیح است اگر چه سلطان جائز
 باشد و تقیید جمیع احکام بالفعل صورت نه بند و ذکر جمیع هذه المسائل فی سنن السنی و اعلام فصل در نماز عید روز عید را

از آن روز عید گویند که و سه عود میکنند و تنگ می آید در وقتش و این عید عام است بر سراسر دیگر نیز صادق آید ازین جهت بعض
 قید سه زیاده کرده اند مخصوص بدان و گفتند عود میکنند بفرح و سرور و وجب سرور و فرح در عید فطرت که آنه تمامی نعمت
 صیام است و در عید افصحی تمام نعمت حج که بوقوت عرفات که عده ارکان اوست مکمل تمامی دارد و وجبه که عید هر هفته است
 شکر آنه تمامی نمازهای هفته پس شکر آنه تمامی همه ارکان اسلام عید سه که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردانند
 کرده اند و شکر آنه طاعت و عید آن بکلمه لکن شکر تم لازیم که هم بطاعت و عبادت ساختند اما کثرت چون آقا آن را
 وقتی معین و اتفاق اجتماع بنود شکر آنه تمامی آنرا عیدی مناسب نیفتاد و بعض گفته اند او را عید بجهت تفاول بوجود
 گفتند یعنی بقا با دو سال دیگر بر ساد چنانکه قافله را در اجتماع خروج قافله گفتند که تفول و رفت رجوع و بازگشت بود که
 تفاول است بآنکه برو و بسلامت باز گردد و صلوة عیدین بکسب امام ابوحنیفه فرض است چنانچه جمعه و بروایتی واجب
 و گویند که ششمی اوست بجهت ثبوت اوست بجهت کتاب و نزد صاحبیه سنت و شافعیه فعل گفته اند و آنرا افضل از
 داشته اند و بقولی سنت مکه و واک گفته سنت و اجبه و وجب اینها مگر یعنی تا که باشد احتمال جهی که در حدیث امام ابوحنیفه
 مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین است چنانکه نزد امام ابی حنیفه و صحیح نزد کس است که فرض کفایت است
 و بر فاتی از امام ابوحنیفه نیز چنین آمده عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که نماز عید را خواه عید فطر خواه
 عید اضحی در صحنه گدار و راه انجاری و سلم و آن مکانی است بیرون مدینه جانب غلی سبب شریف بیرون دروازه مهره
 که قافله که از آنجا در آمد و میان و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و در اینجا دلیل است بر آنکه بیرون
 بر آمدن بر آن نماز عید صحرا افضل است از گدار و بی در مسجد چه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آن فضل و ثروت که
 مسجد و دار مسجد بیرون آمد و در جایای دیگر بطریق اولی بود و هم بر نیست عمل ناسر و معمار مگر آنکه عذری باشد چنانکه گفت
 و یک عید باران بود در مسجد گدار و این جز یکبار پیش نبود صاحب سبب لدنی از این القیم فعل میکند که گفت نگذار عید را
 در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس بصلی بیرون نیاید اگر ثابت شود این حدیث در حدیث حسن ابو داود و ابن ماجه از ابی هریره مرسل
 انتی و اهل مکه هم از زمین اول عادت برین دارند که در مسجد گدارند و مسجد بیرون نروند و بعض گفته اند که در مسجد افضل است
 صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد نگذار بجهت ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه که سستی تمام دارد و الا آن غواهل نیز در مسجد
 گذارند و بر عمارت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریفه الا آن بر وجه کفایت است که با دالی این طبعه
 مطهره بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و شرح ابن الهمام میگوید که سنت
 آنست که بر آید امام بجایان و استخلاف نمایه کسی را که با صفات نماز در شهر نگذار زیرا که نماز عید جائز است گذاردن آن در شهر در
 موضع اتفاق و نزوح جائز است در سه موضع نیز اگر چه استخلاف کنند امام و قیاس بر جمعه مقتضی آنست که نماز عید در شهر و در بیرون
 و بعض بلاد دیگر مجنب میکنند و عادت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در روز عید در محل واجب شایسته پوشیده و خل
 داشت فاخر بریم عیدین و جمعه آنرا پوشیده علیه حقیقت جامه گویند که از راه و استند آنکه نام جنبی عامه است شل و فرست
 غیر آن چنانچه بعضی توهم کنند و گاهی بوخطوط و خط سیر یا سحر پوشیده و این جنبی بر دورین بسیار بود و دلی که گویند
 این است چنانچه الایه درین دیار و آنکه در بعض احادیث واقع شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عیدین پوشیده
 زمین برادست یعنی رد و انداز داشت بخطوط و خط سیر نه جامه فرستیده چنانکه عامه توهم کنند و حدیث پوشیدن آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم جنبه فتنک که بعضی پوستانین است ایمنون در احیای چنانکه در بایه آورده است غریب کذا ذکر الشیخ ابوالحسن
و تفصیل احکام و آداب لباس در مجلس بیایدان و الله تعالی و مرویست که یکبار عمر بن الخطاب جنبه از استنبرق خرید
و در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آورد و گفت خریدیم این را تا بنگاریم و تریزین کن برای عید و خود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود این لباس کس است که نیست او را نصیب و در آخرت و با بجمه تجلی و تریزین بر عید حجب و سنون است ادا
لباس شروع و پیش از خروج بعید گاه در روز عید فطر بچند خرافا افطار کرد و در غده آن و تریزین طاق بود که بخار
از آنش آورد که بیرون نمی آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز فطر تا آنکه میخورد و میخورد خرافا و میخورد و تراود و در وقت
حاکم از عید بن جمیع خرج آمده که میخورد و سه یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن و تراود گفته اند که حکمت در استجاب با کمال قهر و کمال
اوست و دوسه سفید تقویت بصر است که صوم مضمت آنست و علم موافق مزاج ایمان است که المؤمن حلو و اگر کسی چیز
شیرین و خواب خور و تبخیرش آن بود که لذت ایمان نصیب می گردد و شیرین مرقی قلب است و لهذا بعضی علما گفته اند که
افطار بچیز شیرین افضل است چنانکه غسل غیر آن رواه ابن ابی شیبہ عن ابن عباس رضی الله عنهما و رعایت عدد و تر و جمیع
عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و فرموده ان الله و تریحیب التور و عید الضحی طعم نمودی شام حبت
کرد و چنانچه در حدیث ترمذی و حاکم از بریده آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بیرون نمی آمد روز فطر
تا میخورد و میخورد و روز عید ضحی تا نماز میگذازد و گفته اند که حکمت در خوردن شیرین از نماز عید فطر آنست که چون وجوب افطار از وجوب
صوم است دوست داشت تعجیل فطر بقصد مبارک با مثال امر الکی تعالی و اگر چه مجرد مثال قصد بودی بقصد سیر
خورد و الله اعلم و بعضی گفته اند که اکل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو عید در وقت مشروعیست اخراج صید
بود که مخصوص است بهر کدام چون اخراج صدقه فطر پیش از برآوردن بمصلی بود صدقه بر آورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه
بمصلی چون بعد از فطر بود که وقت آن بعد از نماز است فرج کرد و صدقه داد بعد از آن بخورد و از برآوردن عید غسل کردی بدانکه فقها
غسل عیدین بر سنت گفته اند و طریق اثبات آن بطریق عقل و قیاس است بر جمیع علت اجتماع و بطریق نقل حدیث
است از فاکه بن سعد که صحبت او حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بصحبت رسیده بلکه بعد شهرت کشیده است اما غیر این
یکجا حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که غسل میکرد و یوم الفطر و یوم النحر و یوم
رواه ابن ماجه فی سننه و الطبرانی فی معجمه و البرزانی فی مسنده کذا قال الشیخ ابوالحسن و شیخ ابن امام گفته که این حدیث ضعیف است
که ذکر النووسه و غیره و در کتب این حدیث را نقل کرده و گفته بود فاکه بن سعد که امر میکرد اهل عیال خود را بغسل درین ایام
و گفته که رواه عبد الله بن احمد فی المسند و ابن ماجه و دیگر حدیثی که سیوطی در مجمع البحار از شعبه از زیاد بن عیاض شمری می آورد
که گفت هر کس را بر سر فطر که دیده ام از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکند در عیدین و او ابن منذر
و ابن عساکر و گفت صحیح عن عیاض و قول زیاد غیر محفوظ و قول مصنف که میگوید و درین باب دو حدیث وارد است و هر دو
ضعیفه عالی نیست مگر همین دو حدیث را میخواهد یا غیر آن را و ما غیر این دو حدیث در کتب درین باب نیافتیم و در کتب حدیث
حدیث درین باب نقل کرده اند غیر از اثر ابن حجر که در جامع الاصول از موطا آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل میکرد و پیش از آنکه
برود بعید و در روایتی غسل میکرد و یوم الفطر پیش از آنکه بمصلی برود چنانکه مصنف میگوید که اما از ابن عمر صحیح شده که برای غسل کردی
شدت برانست و در متابعت سنت است و این حدیث را در کتب حدیث درین باب نیافتیم و در کتب حدیث درین باب نیافتیم و در کتب حدیث درین باب نیافتیم

پس بر قیاس و بقیه آبی که در ظرف مانده بود برگردان درخت میرخت و گرد آن میگردد و گفت اینچنین دیدم رسول خدا را
صلی الله علیه و آله و سلم که گرد و هرگاه در امثال امور که نه از باب طاعت و قربت است رعایت اقتدا و اقبال میگردد باشد
درین باب بطریق اولی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمصلی پیاده رفتی ترند که از امیر المؤمنین علی روایت میکنند که
فرمود سنت آنست که بیرون روند بعید پیاده و بخورند خیر پیش از بیرون آمدن بعید و گفت ترندی این حدیث حسن است
و علی برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن بعید پیاده و سوار نشوند مگر بعد از این ماه از سجد قنوط آورده که
سے آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعید پیاده و امام شافعی در ام گفته که مادر از زهری رسیده است که گفت سوار شد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه در عید و نه در خماره هرگز و غزوه را در پیش روی او برداشتند و چون بمصلی رسید
غزوه را در نمازگاه برابر روی نصب کرد و غزوه بعین مهله و نون و زائے مفتوحات نیزه کرد که بیکان دارد و آخر نیزه گویند
و آن میان عصا در مح است و مرج بلند تر از همه و عصا خرد تر و غزوه بین بین و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را غزوه بود
که خادمان همراه وی برداشتند و بر اے مصلحت گرفتن کلنج استیجا و ستره در نماز و مانند آن بکار بردند و در عید نماز
ستره ساختنی زیر که آن زمان مصلی محراب بود و دیوار و محرابی نه داشت خود صورت محراب که در بنای مساجد متعارف است در زمان
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود و در اواخر زمان صحابه پیدا شد و آلان در موضع مصلی چهار دیواری کشیده اند تبرکات
اما نماز در مسجد نبی میگنند از نه و بر داشتن غزوه پیش روی امام و نصب آن پیش و سه در عید سنت و شسته اند زیرا که
جبانه یعنی مصلای عید در محراب باشد و در بنای جبانه نیز سخن است نزد بعضی مکره است و اصح آنست که او را حکم مسجد
و اعتکاف در و سه جائز نه و نماز عید فطر را تا خیر کرد و نماز عید اضحی زود تر گذارد که همانا که حکم در تاخیر فطر آن باشد
که چون صدقه فطر ادا یافته و طعام هم بکار برده شده است و همی در پیش تاخیر باعث از دیر اجتناب خواهد بود و آنکه بعضی بجهت
صیام رمضان که مانع استیجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی و الله اعلم و عید الشکرین عمر که در متابعت سنت
و قیقه عمل نمیکند داشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلا روان شده که ظاهر کلام آنست که در هر دو عید چنین کردی پس از
تو که این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر سنت است لیکن در خروج بمصلا استیجال باید کرد و زود رسید و عبادت را نشاء
کرد و تخصیص کلام بعید اضحی بعید سنت از سیاق و بخاری بابی آورده در بیک عید یعنی یک رفتن بمصلی چنانچه بیک در دو روز
شد و گفته که عبد الله بن سیر که صحابی مشهور است میگفت بودیم ما که فلان می شدیم یعنی در زمان نبوت از نماز عید دین است
و آن وقت تسبیح است و اشارت میکرد بوقت ضحی بعد از خروج وقت که است و تسبیح یعنی صلوة نافله است مقصودش
از تکرار با هم وقت بود در اینجا و تاخیر و اول وقت نماز عید بعد از طلوع آفتاب است معتد تا وقت زوال و بعضی ظاهر آنست
رفته منع جواز استئذان گفتند ما و سه دالالتی بر منع آن نیست کما لا یخفی و عادت اهل حرمین شریفین نیز تعجیل است در وقت
اشواق بکنارند و در جمیع راه بگیرد یعنی بیایه بجز این تهمه بیان فعل عبد الله بن عمر است چنانچه زکشی از دار قطنی و غیره
از سبغی آورده که بودین عمر که چون غزوه میکرد و یوم فطر و یوم اضحی بسوسه مصلی میرسد و بیک تهمید مصلی مقصود
صلی از نقل فعل و سه همان اول است که بیک تعجیل خروج بمصلی است و چون این فعل که بیک تهمید است نیز با و یک حدیث
مرویه بود این را نیز ذکر کرد و گفتا کرد و سه از ذکر عادت بنو سه صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه درین باب اگر چه قتال
دارد که این کلام اخیر صواب باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه در قرآن آنست و مکن

هو الاول فتدبر دیگر بدانکه جبریتیکمیر در طریق مصلی در عید است با اتفاق است اما در عید فطر خلافت امام ابوحنیفه است ایشان
گویند که اصل در ذکر اخفاست القوله تعاسله و اذکر ربک فی نفسک تا تضرع و خیفه و دون الجهر من القول و لیکن وارد شد
جهر در عید است بر خلاف قیاس و نیست فطر جمیع وجوه در معنی وی تا آنکه الحاق کرده شود بوسی قیاس کرده شود بوسی
از جهت اختصاص اضحی بر کنی از ارکان حج که مشروع است در وی تکبیر و علم است بر افعال وی و این دلیل ردیابی یوسف مجریا
شاید که اثبات جبریت تکبیر در عید فطر قیاس بر عید است که کند و در شرح ابن الهمام مذکور است که تفاوت در جبریت تکبیر است در روز
نه در اصل آن زیرا که داخل است در عموم ذکر شد که در جمیع اوقات مستحب است و مطلوبی از خلافت منوم میگردد که خلافت در اصل تکبیر
و این چیز نیست زیرا که ممنوع نیست ذکر خدا بر فطر که گوید و هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجبی باشد که موجب بدعت است پس
امام ابوحنیفه گوید که رفع صوت مذکر بدعت است و مخالف قول حق سبحانه و تعالی و اذکر ربک فی نفسک الایة پس تفسیر بر مورد
و روایتی از ابوحنیفه نیز در جهر آمده است انتی اما آمده دیگر در باب جبریت تکبیر که کرده اند بحدیثی که روایت کرده است و از قطنی
که گفت این عمر بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تکبیر سبکیت روز فطر از آنگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا می آمد مصلی را
و شنیدی میگوید که در رفع این حدیث سخن است و صحیح است که موقوف است بر این عمر و کلام مصنف نیز بطایفه است در آن و لیکن
اشارتی بصحت حدیث نیز کرد که گفت عبد الله بن عمر که در متابعت سنت دقیقه محل نمیکند است و شیخ ابن الهمام گفته این حدیث
ابن عمر ضعیف است بجهت موسی بن محمد بن عطاء که یکی از رواة او است و نیز وی دلالت نمیکند بر جبریت تکبیر که محل نزاع است و حاکم
این را مرفوع روایت کرده و ذکر نکرده جهر را و بیعتی گفته که صحیح است که موقوف است بر این عمر و قول صحابی معارض نشود بعموم
آیت قطعی که میفرماید و دون الجهر من القول و نیز در حدیث آمده که غیر الذکر اخفی و حال آنکه وی منارض است بقول صحابی دیگر
خیاطی روایت کرده شده است از ابن عباس که وی شنید مردم را که تکبیر می گفتند پس پرسید از شخصی که یکصد شتر او را آیا
تکبیر گفت امام گفت لا فرسود در یافتیم با مثل این روز را با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بنود هیچ کی از آن که میگفت تکبیر
اما ابو جعفر گفت که نمی باید که منع کنند عامه را از آن از جهت قلت رغبت ایشان در خیرات انتی و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
چون بمصلی رسید در زمان شروع در نماز کرده است اذان بود و نه اقامت و نه الصلوة جامع مسلم و ابو داود و ترمذی
از جابر بن سمرة آورده اند که گفت که مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عیدین نه یکبار و دو بار بے اذان و اقامت
و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر بن عبد الله و ابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن عمر حسن صحیح است و لیکن
نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و غیر ایشان که اذان گفته نشود نه مرغبین را و نه هیچ کی از اولی و اول
بخاری از ابن عباس و جابر بن عبد الله آورده که گفته نه بود یعنی در زمان بنو ثعلبه که اذان گفته می شد نه بود فطر و نه يوم الاحد
در صحیح مسلم از عطاء آورده که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله که نیست اذان مصلی را روز فطر و نه اقامت و نه ندائ و نه چیزی
در روایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز عید پس بگوید اذان و اقامت و
اقامت و مالک و سوطا گفته که شنیدم بسیاری از علما را که گفته بنود فطر و نه در اضحی ندانند اقامت از زمان رسول خدا صلی
علیه و آله وسلم تا امروز و با بجهل عدم اذان و اقامت در نماز عید جمیع علیه است و در فتح الباری گفته که استدلال کرده میشود بقلی
جابر که گفت و نه ندانند چیزی بے آنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة یا الصلوة جامع و مانند آن نیست و روایت
کرد شافعی از ثقه از هر کسی که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم احرم یکدیگر و مؤذن را در عیدین بقبول الصلوة جامع و اگر چه

این حدیث مرسل است ولیکن معاضدت میکند و ارقام بر نماز کسوف که در روی این قول ثابت شده است و گفت شافعی
محبوب است نزد من که بگوید الصلوة یا الصلوة یا صلوة یا صلوة و اگر گوید بله و الی الصلوة کرده نمی دارم آنرا اما اگر گوید می علی الصلوة
یا غیر آن از الفاظ اذان مکرر سیدارم آن را و ابن ابی شیبہ با سند صحیح از سعید بن اسیب آورده که اول کسی که اذان کرد
اذان را معاویه بود و بعضی گفته اند مروان و بعضی گفته اند حجاج و بعضی زیاد و صحیح آنست که معاویه بود و بعد از وی ابن ابی شیبہ
افزوده اند و الله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ از اینها نباشد و کیفیت گذارون نماز عیدان بود که در کتاب
هفت تکبیر گفته بیاید میان هر دو تکبیر یک ساعت خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی و هیچ و ذکر معین میان هر دو
تکبیر مروی نیست و نزد امام احمد و شافعی و ابی حنبله و علا و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم میگوید اگر پنج
و تملیل و تکبیر گوید و عا کند نیز حسن است و در بعضی روایات از وی آمده که گوید الله اکبر اکبر او احمد که شری و سبحان الله اکبر
و اصیلا و صلوات الله علی النبی الایه و اگر خواهد جز آن بگوید چنانچه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر صلی الله علیه
و آله و سلم علی محمد یا هر چه از ذکر خوش آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکر سه معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام احمد
و ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و مانور نیست و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده ابو داؤد و از عا کشه و عبد الله
ابن عمر و ابن العاص و ترمذی از کثیر بن عبد الله و مطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت رکعت اولی پنج رکعت
ثانیه و باین قائل شده مالک و شافعی و احمد ولیکن نزد مالک احمد تکبیرات فتح معبود است از سبع و تکبیر قیام معبود است
از خمس و نزد شافعی پنج یک اذان دو معبود نیست اذان دو و در قطنی از عا کشه روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله
دوازده تکبیر میگفت و رایتی تکبیرات فتح و ابو داؤد و از سعید بن العاص آورده که گفت بر سید ابی موسی و حذیفه را که چند تکبیر
میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضحی و فطر پس گفت ابو موسی چهار تکبیر مثل تکبیرات حنازه و گفت حذیفه راست
گفت ابو موسی و گفت ابو موسی چنین میکرد من در بصره در وقتی که عامل بودم برای ایشان و چنین آمده است از ابن مسعود
گفت تکبیر گوید چهار بار پس قرات کند پس رکوع رود و پسر با بست در رکعت ثانیه پس قرات کند پس تکبیر گوید چهار بار بعد از
قرات و اینچنین رکوع دارد زیرا که امثال اینها را بقیاس نتوان یافت و در بعضی طرق مرفوع نیز آمده و این چهار بار تکبیرات فتح
ست در اولی و تکبیر رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و در سبب خفیف نیست و این قول ابن مسعود و آنچه نزد شافعی
قول ابن عباس و شافعی میگویند که چون در تکبیرات روایات مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی و خلا
معبود است و شرح پس اخذ باقل ولی باشد کذا فی البدایه گفته اند که چون دولت بنی عباس انتقال کرد امر کردند حکام و ولایه
روی زمین را که عمل کنند بقول حدیثان و شرط کردند که غیر آن عمل نمانند و در بعضی بلاد در خفیف نیز همین عمل باقی و شمر مانده
حتی که از فتاوی الحنفی نقل کرده اند که گفت که اگر بعضی از ائمه بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جائز است زیرا که آن مذموب صحاب است
و زکشی از امام احمد نقل میکنند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در تکبیرات عید و عمل جابر و در صحیحین
حدیث تکبیرات عید نیامده و اما که از جهت عدم ورود آن است بشرط صحیح ایشان و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در عید الفصحی و فطر در رکعت اولی سوره ق و القرآن مجید خواند و در دوم اقتریت الساعه را و الله اعلم و ابو داؤد و الترمذی
و النسائی و کاه این دو سوره در آن بخوانند و اقتصار بر سجده هم رکب الایه و دل تنگ حدیث الثانی فرموده چنانچه
در جمعه و گاه که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواند و رواه الجماعة المذکوره فیها و بعضی

خواندن این دو سوره تحب اگر کنید و این را شهر و ایات دانند و بخوانند غیر این دو سوره مذکور هیچ شایسته اگر چه
 بحکم فاقر و ایتیسر من القرآن هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرمی که در مذہب امام احمد است گفته که تقری فی کل رکعة
 بالجهد سدر سوره و چون از سجده رکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردی پنج تکبیر متعاقب گفتی و از گاه شروع در رکعت کردی
 پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قرأت بودی و مذہب ائمہ ثلاثہ همین است و متساکی ایشان با حدیث دارود
 درین باب و نزد حنفیہ در رکعت اولی قبل القراءۃ و در ثانیہ بعد القراءۃ و این مردی از ابن مسعود است چنانکه گذشت و صنعت این روا
 تضعیف میکنند و میگویند و در بعضی احادیث از ابی ہریرہ مروایت کہ والی بن القریظین فیکبر اولاً ثم قرأ و کبر فلما قام فی ثانیۃ قرأ
 و قبل التکبیر بعد القراءۃ چنانکہ مذہب حنفی است و این حدیث را امام احمد روایت کرده اما مصنف میگوید این خبر صحیح نیست از ابن
 کہ محمد بن معویہ کہ راوی این حدیث است مجروح است باتفاق اکابر علمای حدیث و گفته اند کہ این حدیث از غیر این طریق نیز آمده است
 والله اعلم و بعد از آن کہ اشارت کرد بضعف حدیث خلاف مختار خود حدیث دیگر موافق مدعا خود آورده و گفت عن ثمر بن عیاض
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءۃ و فی الاخری خمساً قبل القراءۃ و این حدیث ابی داؤد
 از عمر و ابن شعیب عن ابیہ عن عہدہ و ترمذی از اکثرین عبد الله آورده و گفته درین باب زعائنہ و ابن عمر و عمر بن حفص عن
 نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی سے از بخاری سوال کرد و گفت درین حدیث چه میگوید گفت لیس فی الالباب شی
 اصح من ہذا و بے قول و زکشی گفته است کہ ترمذی گفته ہوا حسن شی فی الالباب فقد بر و چون از نماز فارغ شدی برخواستی
 و ایستادہ خطبہ کردی منبر نبود در دنیا و حکم مذکور شد یکے آنکہ خطبہ عید بعد از نماز عید بود و دیگر آنکہ خطبہ آن حضرت صلی اللہ علیہ
 و آله وسلم در عیدین بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب متہمہ اتفاق دارند بر روایت آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله وسلم نماز عیدین
 و فطر را پیش از خطبہ میگذاشت و ابوبکر و عمر بعد از وی نیز بمجموعین میکردند ترمذی گفته کہ برینست عمل نزد اہل علم از اصحاب پنجہ
 صلی اللہ علیہ و آله وسلم و غیر ایشان و گفته اند کہ اول کسی کہ خطبہ پیش از نماز خواند مردان بن الحکم است در وقتی کہ امیر مدینہ بود از
 قبل معاویہ و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله وسلم کہ بیرون آمدی روز فطر
 واضحی بسوے مصلا و نخستین چیزے کہ ابتدا کردی بدان نماز بودی پستتر گشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم شستہ بودند
 بر صفوت خود پس عطف فرمودی و وصیت کردی و امر کردی بے خیر و گفت ابو سعید ہمیشہ بودند مردم برین تا آنکہ بیرون آمدن بامروا
 و وی امیر مدینہ بود واضحی یا فطر و چون آمدیم مصلا را ناگاہ منبری بود کہ بنا کرده بود او را اندک گل خوشترین بصلت و خواست
 مردان کہ بردہ بران پیش از آنکہ نماز کند نیل کشیدم من جانبہ او را و کشید او مرا و منبر بر رفت و خطبہ خواند پیش از نماز گفتم او را
 تغییر را دید شما سوگند بخداست را گفت یا ابا سعید رفت آنکہ تو میدانی و متروک گشت پس گفتم سوگند بخدا کہ بقای دست
 من در دست قدرت اوست نتوانید آورد شما بہتر از آن چه من دانم این کلمہ اسد بارگفتم و بر شتم و رفیع الباری می آرد کہ اختلاف
 کرده اند کہ اول کسی کہ خطبہ پیش از نماز کرد کیست مشہور است کہ مردان بود چنانکہ در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید بعضی گفته اند
 کہ پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود چنانکہ ابن المنذر بنساخت صحیح از حسن بصری آورده کہ گفت اول کسی کہ خطبہ خواند پیش از
 نماز عثمان بن عفان بود و در اوائل نماز گذاردی پستتر خطبہ خواندی و در آخر چون دید کہ مردم نماز نمی توانستند سید نظر باین صلیحت
 خطبہ را تقدیم کرد و نماز و این مصلحت غیر علتی است کہ مردان بجهت آن تقدیم میکردند علت در تقدیم دی خطبہ آن بود کہ تا مردم
 منتظر نماز نشستہ باشند خطبہ او را کہ در وی سب و نام نہ نسبت بجائے کہ مستحق آن نبودند و بدین شای قومی کہ نہ لائق آن بود میکردند

نشوند چنانکه در حدیث ابی سعید بصری آمده است که گفت تقدیم خطبه بحجت آن کرم که مردم انتظار سمیع خطبه نامی بر نرسد
در روز که عثمانی انبیا میکرد و مردان بران مواظبت نزد این حجت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخارسی
وسلم و ابو داود و دوشانی از این عباس نقل کرده اند که گفت حاضر شدم روز عید فطر با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر
و عثمان نماز میکردند و اندیشان پیش از خطبه و بعد از رزاق از این جریح در زهری آورده که گفت اول کسی که تقدیم خطبه بر نماز کرد
معاویه بود و این المنذر از این سیرین آورده که زیاد آن را بمصر کرد و قاضی عیاض میگوید که مخالفت میان این دو اثر
و اثر مروان نیست زیرا که هر یک از این دو یعنی مروان و زیاد عامل معاویه بودند پس محمول بر آن بود که ابتدای آن از معاویه بود
و اینها ابتداء آن کردند و الله اعلم انتهى کلام الشيخ ابن حجر و اما ثانی که منبر برای خطبه عید در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله
نمود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بر روی خود و خداوند
در حدیث ابی سعید و مقفضای و س که است که اول کسی که بر منبر سوار شد مروان بود و در مدونه امام باکستاق شده که اول کسی که
خطبه خواند بر منبر عثمانی بن عفان بود که بنا کرده بود و او را کثیر بن الصلت و آنچه در صحیحین آمده از حدیث ابی سعید عثمانی است
و احتمال دارد که عثمانی کیاری کرده باشد پس از آن ترک کرده و مروان آنرا اعاده کرده و ابوسهید از آن اطلاع نموده که آن
فتح ابهار و در فتح القدر شرح ابن الهمام بر نهاده میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر صحابه بعضی گفته اند که
و خواهر نهاده گفته که حسن است در زمان ماکه مرویت از امام ابی حنیفه که باکس به و چون در صحیح البخاری از حدیث جابر بن عبد الله
گفت است که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز پست خطبه خواند و چون فراغ شدند نزول فرمود و جانشین گرفت و تمکیر کرد
الحديث و ظاهر نزول از منبر است مصنف از آن جواب میدهد و میگوید اما بعضی اصاحی صحیح وارد شده که فزول بنی الله اگر چه
در اکثر احادیث فلما فرغ یا فخطب ثم اتى النساء و مثال آن واقع شده است همانا و کانی یا ملی یا مکانی عالی بود که قائم مقام
منبر میشد و اطلاق نزول بحجت آن بود و این مجرد احتمال است و نمیکند چون در احادیث صحیح ثابت شده که منبر نبود و جایست
از ارتکاب آن در بعضی احادیث علی را حلقه مرویت چنانچه نسائی از ابو کبیل آحمسه آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم که خطبه میخواند بر ناهقه که گرفته بود و پیشتر زامه ناهقه او را پس از نزول از ناهقه باشد نه منبر و فی الصحیحین و غیره
عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالصلوة يوم النحر
روز عید فطر یا بالصلوة پس ابتدا کرد دنیا از قبل الخطبه بلا اذان و اقامه پیش از خطبه بی اذان و اقامت ثم قام فخطب على المنبر
استاد و حالیکه تمکین کننده است بر بلال پس این ایستادن بعد از خطبه است چنانچه از صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه معلوم گردد که گفته
فبدأ بالصلوة ثم خطب الناس فلما فرغ نزل فأتى النساء فذكرهن و هو يتوكل على يد بلال و در خطبه تمکین بر قوس یا صا کرده بود
چنانچه در روایات آمده است فامر ثقفو و الله سبحانه و تعالی و تترسل از خدا و حجت علی طاعته و برانگیزت و تترس
کرد بر طاعت و تعالی و وعظ الناس و ذکر هم و وعظ کرد و مردم را و تذکر کرد ایشان را ثم مضى پستر بگذشت از این سخن آل انبیا
تا آمد زمان را و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زمان را نیز بجا فرمودن بمصلای عید امر فرمود که اگر چه حاضر بود و بی
و فرمود که حاضر شوید دعای مسلمانان را و مواضع خیرات را و اجتناب کنید از نماز و اگر چه بگردان و غدره نیز بود و بی
و اگر چه در پیشگاه فرمود که بایک استقامت کنید جامه و چادر را یکی از دیگری و صبیان را نیز فرمود که
حاضر شوند و غنم و ذکر من کسیر و غنم و تذکر کرد زنان را و فرمود و تصدق کنید ای جامعه نماز را که بیشترین شما نیز فرمودند

و در روایت دیگر آمده دیدم من دوزخ را و دیدم اکثر اهل آن شمار زنی ازین میان برخاست و فریاد کرد و بپسبب یا رسول الله
 فرمود بسبب آنکه کفران نعمت مردان می کنند و از ایشان شکایت می دارم و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بر یکدیگر بسیار
 کنید و ندیدم من از ناقصات عقل و دین برنده تر از شما عقل مرد عاقل بهوشیار را و فی لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده
 یقول میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردم از مردان و زنان تصدقوا صدقم در سید و شکر کنید تا کثرت میوه جنت
 الفسار پس بیشترین مردم که تصدق میکردند زنان بودند و با فقر و بخت و سکون را گوشتواره و انعام و انعام است
 و البته و چیزهای دیگر از عین آنچه تصدق توان کرد و از آنکه آن حاجت پس اگر میبود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 کاری بر نیاید که بخیر است آن بیعت جدید با بفرستد شکر را و نوحی را بجا نیاید که کم در میگردان را برابر ایشان و در سفر استاد
 و الا انحضرت و اگر نمی بود کار می و حاجتی نداشت و ان ایشان بجای بر میگشت و بجا نمی آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 مجموع خطبه را به خطبه جمعه و چه عید و چه غیر آن افتتاح بحد و ثنائی می کرد و تخصیص این خطبه خاص و لفظ مخصوص از حد و ثنائی
 مثل تکبیر و غیره نمی فرمود و چون خطبای زمان افتتاح خطبه عید و خصوصاً عید الفصحی تکبیر می کنند مشغول مردان کرد و گفت
 و در حدیثی وارد شده که افتتاح خطبه عید تکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه این مقدار روایت عن سعد بن ذریه البی
 صلی الله علیه و آله و سلم ان البی صلی الله علیه و آله و سلم کان یکثیر التکبیر بین اصناف الخطبه یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم تکبیر بسیار میگفت در میان خطبه و فی لفظ و در روایتی دیگر از سعد بن ذریه است که کثیر التکبیر فی خطبه العیدین بسیار
 میگفت تکبیر را در خطبه هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بصریح بر آنکه افتتاح خطبه تکبیر کردی بلکه تکبیر
 در خطبه بسیار رفتی خواه در اول یا در اثنا یا آخر آن و الله اعلم و از همان راه که بعید گاه رفتی هم بدان راه بازگشتی بلکه براه دیگر
 بازگشتی چنانچه بخارسی از جابر بن عبد الله روایت کرده و عزیمت از ابی هریره آورده و گفته درین باب حدیث از عبد الله
 بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب است اندیشه از اهل علم را که چون بیرون آید برای رجوع کند برای دیگران جهت
 اتباع و پیروی و باین قائل است شافعی از منی و در فتح الباری میگوید شافعی در کتاب اتم گفته مستحب است مردان را و ما موم
 و اکثر شافعی برین اند و لیکن در وجیز لغز نموده مگر امام را و تعجیم قائل اند اکثر اهل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی علت که
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسبب آن کرد مثلاً باقی است حکم نیز باقی است و الا نشفی می شود و حکم بانه تقاضای علت
 و اکثر علما بر آنکه حکم باقی است اگر چه علت آن منقذی گردد چنانچه در بطوات و غیره از منی پوشیده ماند که تعیین علت در زمان
 فیه منصوص نیست چنانچه در منی که انظار جلالت و شہادت بود بشیرکان اما اینجا معانی و علل که پیدا میکنند بجزر و گمان و احتمال
 است چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود ایما بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید گذاشت و دعای ابتلاع و قتل
 در طریق سنت باید جواز داشت با احتمال وجود بعض آن معانی که در شان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم احتیاط کرده اند
 و غیره و صلی الله علیه و آله و سلم و در آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه رفتن بمصلی رجوع از آن اختلاف میکرد
 میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی صلی الله علیه و آله و سلم سلام کنند و شریف و ثواب این عمل مشرف و فاخر گردد و حصول
 سعادت شیرین بر سلام از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر هر دو طائفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم است
 یا آنکه سردی آن بود که برکت و صلی الله علیه و آله و سلم هر دو راه و اهل آن را شامل شود و هر دو عزت و فضیلت برکت
 مرد و شریف مشارک و مساوی شوند یا آن بود که حاجت اهل حاجات فریقین را از تعلم و استغناء و استرشاد و صدقه و ذوق

و سرور مینشاید که جمال جان افزای وی داندندان تضاکند یا آنکه انهد شاعر و شاعر اسلام در هر دوره حاصل آید یا اظهار کرد
 و برکات آن در هر دو محصول پیوند و یا آنکه اهل کفر و نفاق را از پیود و غیر هم مینشاید به عزت اسلام و عزت اعلام دین
 یعنی بیهم الکفار و موتوا بغنیکم غمناک و اند و کمین گردانید یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان عربان را در بر
 یا برای آنکه بقلع و مواضع و اماکن مختلف شکست و اهل آنها از ملائکه و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بجانب مبطل بر جهت یمن بود و اگر رجوع نیز بهمان راه میکرد بر جهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر
 آن راه کرد تا آن نیز به جهت یمن واقع شود بدانکه قبله مدینه جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و از اینجا لازم آید که
 رفتن بمبطل از جهت یمن بود و منزل شریف در وقت و قوت بمبطل بر جهت شمال پس اگر همین راه رجوع میکردند که رفعت بودند
 بضرورت بر جهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای یمن بودند تا در مقام هلاک خود بایستند و این وجه است
 و در وے نظر است زیرا که اگر چنین بود وے این روش را که رنکرد و عادت نداشتی تا آنها معرفت عادت شریف در آن
 دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر که از مواظبت و اعتیاد برخلاف طریقین مواظبت بر طریق معین لازم
 نیاید لیکن در روایت شفافی آمده که رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز عید بمبطل از طریق اعظم بود و رجوع از راه
 و برین تقدیر وجه نظر کرده قوت پذیرد تا مل یا آنکه آنرا بجهت تخفیف از دعای و هجوم خلایق کرده یا آنکه در وقت
 رفتن بر فقر تصدق کرده چند آنکه در وقت رجوع چیزی باقی نماند پس بر راه دیگر که اجتماع فقر و سالکان بود
 رجوع کرده تا در دو منع سائل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل میگرفت بتغییر طریق بر تغیر حال بخت رضا و ترقی مقام و توفیق
 یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه غالی از خفای نیست یا آنکه راهی که بران مستوجب بمبطل میشد دور تر و از
 بود از آن راه که رجوع در آن میکرد پس خواستی که تکرار کند بکثیر خطوات در وقت رفتن بعبادت و اما در وقت رجوع
 چون بمنزل خود آمده سرعت نمود که در اینجا قصد عبادت نیست و درین وجه سخن کرده اند با آنکه ابر خطوات بود
 رجوع نیز ثابت است تا آنکه گفته اند که هر که بر حج رود تا بوقت وصول بطن ابر و ثوابین سفر او را حاصل است چنانکه در حدیث
 ابی ابن کعب نزدیک ترند و غیره ثابت شده است و اگر عکس نیز بگویند صورتی دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر و نزدیکتر
 بود خواست که مبارک بطناعت کند و فضیلت اول وقت در یاد بخلات و وقت برگشتن که اگر در تر بمنزل برسد چیزی فوت
 نگردد یا آنکه اختیار این روش از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای این مجموع وجه مذکور بود که اقال میانه
 با دیگر اسرار و مصالح بود که عقول بیشتر خلق از ادراک آن اسرار قاصر بود و این وجهی است و اولی است چه اسرار و معانی که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را بود خلایق را جمال درک و حیران محاسن و وصول بدان متعذر و الله اعلم بتبیین در صلوات
 عید پیش از روی و بعد از روی نماز نیست و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و ابی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد و رکعت و بگذارد پیش از روی و بعد از روی الحدیث و ترمذی
 گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و عبد الله بن عمر و ابی سعید نیز آمده و عمل برین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب
 صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان و طائفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از روی جائز دارند و قول اول صحیح تر است
 انتی و زکشی می آرد که امیر المؤمنین علی ابوسعید و انصار و اخطیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت
 ایها الناس نیست از سنت که نماز کرده شود پیش از نام رواه النسائی و روایت است از ابن سیرین که ابن مسعود و طایفه

ایستادند و نمی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت شنیدیم از پیچ سیک از علمای خود
 که ذکر کنند که کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از آن روزه الاثرم و خلاف در آن است که این مخصوص
 بمصلی است یا شامل است بمصلی را و منزل را بعض گویند اگر و غیر مصلی بگذارند فلما پس بدو روایت کرده شده است از ابی سعید
 خدری که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عید نماز نمی گذارد و چون رجوع بمنزل میکرد میگذاشت و در رکعت رواه ابن ابی قحطه
 و احمد انتمی و در بدایه میگوید تنقل نکند در مصلی پیش از عید پس اگر است در مصلی است خاصه و اگر نماز اشراف و ضحی را پیش از
 خروج بجا نماند مکره نباشد کذا فی الشرح و بعض گفته در مصلی و غیر مصلی و در شرح بدایه میگوید این نفی بطلان تنقل است
 امام را و قوم را جمیعاً و شافعی میگوید امام را مکره است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز نشنود
 نه آنکه مکره است نه حد ذاته در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعد از احتمال دارد که مراد از آن منع تنقل باشد
 یا نفی رتبه بر تقدیر منع تنقل آیا از جهت وقت است یا عامتر از آن و بر هر تقدیر مخصوص با امام است یا شامل است
 امام را و اماموم را مخصوص است بمصلی یا شامل است بمصلی و بیت را اختلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند
 بگذارند بعد از عید نه قبل آن و مذہب اوزاعی و ثورس و خفیه نیست و بصریان میگویند بگذارند قبل از عید و مذہب
 بصری و جامع نیست و مدینان میگویند نه قبل از عید و مذہب سمری و ابن جریر و احمد نیست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند جامع
 بر عدم تنقل امام در مصلی و هر که بخیر کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بگذارده و من اقتدایه فقد ایتدیه و حاصل آنست که نماز عید سستی ثابت نشده است نه قبل از عید و نه بعد از آن
 بعضی که قیاس کنند و بر جمیع اقسام نقل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت که است که در سایر اقسام است نهی
 دیگر به آنکه اختلاف است در نماز گذاردن بعد از فوت نماز عید و طاهر مذہب خنقی آن است که چون نماز عید فوت شود دیگر ادا
 قضا نیست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص نیامده و لیکن بعضی شروع بدلیه گفته است که اگر خواهد بگذارد و در
 یا چهار رکعت مثل صلوة ضحی که در سایر اقسام بگذارد و از محیط و از فتاوی قاضی خان نقل کرده اند که هر که بمصلی برآمد نماز
 با امام دریافت اگر خواهد برگردد بخانه خود اگر خواهد نماز بگذارد و برگردد و افضل آنست که بگذارد چهار رکعت تا مصلو ضحی برای او
 باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود با سند صحیح که گفت هر که فوت شود و از نماز عید بگذارد چهار رکعت کذا فی
 فتح الباری و گفته اند بخواند در رکعت اول سجده رکب الاعلی و در ثانیه و ثلث و اللیل و در رابعه و الفی
 و روایت کرده است ابن مسعود درین باب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و عدی جمیل و اجری جزیل و در مذہب
 امام اند نیز اگر نماز عید فوت شود چهار رکعت بگذارد مثل نماز تطوع بیک سلام یا بدو سلام و ایشان نیز از این سخن را ذکر
 شده کرده اند و امام احمد گفته که تقویت میکند آن را حدیث علی که امر کرد مردی را که بگذارد و بعضی از قوم چهار رکعت بی تکبیر
 و خطب بخاری در ترجمه باب آورده که انشراح کرد اهل و اوله خود را در راوی که موضوع است بر دو فرسخ از بصره و بگذارد نماز عید او
 نیز میگوید که اهل سواد جمع شوند و بگذارند و در رکعت بر طین نماز عید و کرانی میگوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعی
 میگویند بگذارد و در رکعت واحد چهار رکعت و نزد امام ابو حنیفه و غیرت که بگذارد یا نه و بر تقدیر گذاردن غیرت میان چهار و دو و علم
فصل در استسقاء در عادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بوقت استسقاء بآنکه بر شش وجه ثابت شد
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استسقاء کرده و وجه اول آنکه در روز جمعه در آشنای عطیه طلب! را ن کرد و گفت اللهم اغننا

و مسلم و مطالب قوت بر دشمن و پناه بلند تر و صاحب شکوه از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد
 به پشت هر دو دست خود بجانب آسمان یعنی بر دشمن و ستمنازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در استسقا انجیان بود که باطن کفین بجانب
 زمین بود و پناه بر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه شعاعت است در وقت دعا و در روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که چون دعا
 برای طلب سوال چیزی از جنس نعم باشد مستحب است که گوازید و شود و گشاید و بجانب آسمان و چون بر دفع نقته و بلا بود گوازید شود
 پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفا مانده نقته و بلا است کردن و در وقت قوت و غلبه عاشر را طبعی گفته که نیز
 تفاؤل است بقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت است بزرگم سحاب گردانیدن بطن سحاب بجانب زمین و در عین آنها بران پس
 روی سو قیله کرد و پشت بر حاضران آورد مبارک نگون کرد و چنانکه طرف رست ردا بجانب چپ شد و طرف چپ بجانب رست
 و اندرون ردا بیرون و بیرون ردا اندرون و طریق قلبه از باین وجه است که بکبر دست رست خود طرف اسفل از جانب یار
 و دست چپ طرف اسفل از جانب یمن و قلب کعبه در دست خود را پس پشت خود را تا باشد طرف مقبوض بید یعنی بکف علی
 از جانب یمن و طرف مقبوض بید سیری بکف علی از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلب تفاؤل بود بر اسے تغییر حال
 و تبدیل اسباب با مطار و تنگی فزاحی و بعض گفته اند بلکه این اقتال مریت کرده شده است آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم گفته شد که همچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل است که نه بقصد و اختیار بود چنانکه
 چیزه در خارج واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند که اقل در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت پوشیده بود
 سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داود از عبد الله بن زید المازنی آمده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و بود بر کعبه نمیده مسودا یعنی ردا سیاه و چنانکه پشت بجانب حاضران داده و استقبال قبله ایستاده بود و عاگرد و پست روی
 بجانب مردم کرد و نزول فرمود و شروع در نماز کرد و دو رکعت بگذارد بلی اذان و لی اقامت چنانکه نماز عید گذارند و در بعض
 روایات تکبیرات مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت و نیز وقت عید گفته و از آن جهت گفته اند که فضل آنست که در اول
 نماز بگذارند مثل صلوة عید اگر چه در هر وقت جائز است و لیکن خطبه پیشتر از نماز خواند چنانچه در نماز جمعه و زکشی از ابی هریره
 آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و زبے برای استسقا پس گذارد دو رکعت بی اذان و اقامت پیشتر
 خواند خطبه و در هر دو رکعت بجهت خواند بهر قرات در استسقا در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است
 چنانچه در جامع الاصول آورده و در روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوٰۃ آورده و لیکن آنچه صنعت میگویند که
 خواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی در رکعت دوم بل اتک حرف الفاشیه نه در جامع الاصول که اتحاد
 کتب سه آورده و نه در غیر او از کتب دیدیم و لیکن چون گذاردن نماز استسقا مثل نماز عید و جمعه آمد در آنها این قرائت آمده
 از بخاری استیناسی باینچنین توان کرد و الله اعلم و خواندن سورۃ ق و اقتربت الساعة نیز آمده که نقل عن الشوری فی سالت
 فی باب الاستسقا و در آخر حدیث ابی داود از عائشه آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از و الله تعالی
 ابریا و پیدا شد رعد و برق و یارید باران چنانکه تا بمسج شریف آمدن سیلها روان شد و چون شتابانی و غلظت قیام بود
 کردند و چندی تا آنکه ظاهر شد نواجذوی صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود گواهی میدهم که خدای تعالی قادر است بر هر چیزی
 گواهی میدهم که من منیده و یم و رسول و یم و وجه سوم از شش وجه که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استسقا کرد آن بود که
 بر منبر مدینه در مسجد استسقا کرد در غیر روز جمعه چنانکه بیقی در دلائل النبوة از طریق یزید بن عبید الله سلمی آورده که چون بایست

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از غزو که بتو آمد او را و ندیده فراره و شکایت کردند از خط و عرض کردند که ما نیست
رسول خدا پروردگار خود را تا ما را بر سرستند بر او باید که شفاعت کنی تو ما را بر پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو بر سرستند
و یکم همه شفاعت بر پروردگار کند که بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم و فرمود خنده میکند پروردگار
تعالی ازین ترس و ناله و فریاد و آوازی و میان استاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار یا فرمود نعم خنده میکند گفت آری
پس هرگز کم نخواهم کرد خیر از پروردگار کسی که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین سخن اعراض
نشد پس بمنبر برآمد و دستها بدعا برداشت و باران طلبید تا بهفته تمام بارید احدی گفت ای التواهب المذنبین و درین
استسقا بلکه در سائر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز محفوظ و موعده نیست بلکه مجرب خطبه و دعا منقول است و بعض گویند که
در وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه و قانم ساخت آنرا مقام صلوة استسقا و در وجه دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرب است
و پس چنانکه معلوم کرد وجه چهارم در مسجد مدینه استسقا کردسته نه قیام بود و نه قعود بمنبر این وجه را در کتب یا فقه و یا
آنست که مصنف این را در کتب صحاح و دیگر غیر این کتب یافته باشد کاشانی بدان میگردد تا معلوم میشد و از آن روز
همین مقدار محفوظ است اللهم استقنا غيثا مریا طبقا عما جلا غیر را نشت و در روایتی غیر از محل فعا غیر خیار وجه پنجم در مدینه مکانی است
بیرون مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک زورار بر وزن حماد موش از در و از در مسجد را گویند که
سینه دی بلند و برآمده باشد و آنجای بلند است جانب غربی مسجد شریف در میان بازار مدینه آنجا که عثمان فرموده بود که بدان
جمعه گویند چنانچه در باب جمعه گذشت و آن مکان را احجار الزیت میخوانند و این احجار الزیت نزدیک دری است از راه
مسجد که آنرا باب اسلام خوانند در آن محل یکبار استسقا فرمود و چون کسی از مسجد بیرون آید از باب اسلام و در جانب راست
منحطه و داخل شود و مقدار یک نعل نماز است نه سنگ انداز فلاخن و مانند آن برود و این مکان رسد که از احجار الزیت
خوانند و استسقا درین مکان استاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته بی آنکه از سر مبارک بگذراند و همچنین آمده است
در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عمار که موالی ابی اللحم بود و گاهی در برداشتن دستها سبانه نمودی و چنان برداشتی
که دستها مقابل سر مبارک بودی و بیاض الطین ظاهر گشتی چنانکه گذشت وجه ششم چنانکه در مسواسب مدینه آمده است
در بعضی از غزوات بود و مشرکان پیشه گرفته و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب ماندند تشنگی بر نمه غایب و حال
بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند اگر
محمد پیغمبر بودی الز برای قوم استسقا کردی و درین باب معجزه نمودی همچنانکه موسی عم برای قوم خود استسقا کرد و فرمان
دیا از جانب الهی که نرزد بجزا حرج پس دوازده چشمه از حجر برآمد و هر چشمه جدا جدا بجانب هر کدام از ایشان سبانه دوازده
قرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید پس بطریق استسقا بآمد
و امیدوار است قدرت باری غر و علا و غلو بیت و شکو بیت منافقان فرمود که همچنین سخن را گفتند و در بعض روایات غیر
نقطه استقام آمده که فرمود او قد قالوا یا یحیی گفتند همچنین یعنی بطریق جود و انکار نومید میشوند ای گروه مسلمانان که شاید
بود که حق جل شانه شمار آب دید آنگاه دستهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابر پیدا آمد و چنان سبانه برآمد
و سخت رسید که جهان را تار یک کرد و باران عظیم فرو رخت و او و یاسا علیه السلام بول کران متبل شد و از دعای
محفوظ است درین استسقا این چند گایه است اللهم اسق عبادک و بهائمک و انشر حلتک و انزل ملکک

گفتند صحابه را بولبایه را انان تن قطع این ابرو هرگز نخواهد شد ادخه تقوم عریا تا آنکه بر خیزد تو برهنه نشد قلب مرکب
 بازار کس پس بربندے طلب مرید خود را بازار خود کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گفته است رسول خدا صلی الله
 علیه وآله وسلم در خواسته است آنرا بدعا لا بد آن بود که آن را بولبایه برهنه شود و برست آن جای را
 بازار خود فاستملت السما و پس بزور ریخت باران و هرگاه که بدعا ای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باران بسیار شدی آن فرمود
 کردے خوف مرید پیدا شدے و مردم را از ان ملالت پیدا آمدے از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم طلب نمود
 کثاده شدن باران کردندے در استحضار طلب صحابین دعا فرمودی اللهم حائلنا ولا علينا اللهم عی الا کام و انظر الی الجبال
 و بطون الا و دیت و منایت الشجر چنانکه گذشت و عادت شریف آن بود که هرگاه باران باریدن آغاز کردی حایمه را از بعض
 بدن مبارک دور کردی تا باران بان برسد بفظ حدیث انیست که محسر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم توبه و تفسیر کرده ادرا
 نو دے یک شفت بعض بدن چنانچه مصنف گفت و گویا که مستغنی این معنی است بمعنی از الله و اما مطلق نیست و چون آن
 دے پرسیدند میفرمود لانه حدیث محمد بر بلسبب آن میگویم زیرا که این باران نوا آمده است از نزد پروردگار خود و الان پیدا
 شده و از عدم موجود آمده و لابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبرے و اثرے و ثانی تازه
 از دے بیاید و گفته اند از جهت آنکه دست گناه کارے بان نرسیده و بجای که معصیت کنند نیفتاده و درین اشارت
 و تعلیم است حرمت را تقرب و ترغیب و در آنچه خیر و برکت است ایچد میثا در جامع الاصول از ابی داود آورده از انس و
 و صحیح مسلم نیز مذکور است از دے و چون سبل در وادے عقیق که نام وادے است در بیرون مدینه و در فضل و برکت او
 احادیث دارد و شده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ادا دست در شتی و آنجا برختی و در شعار و قصائد ذکر وی بسیار خوانده
 قال بعضهم یا صاحبی هذا عقیق نقف به متوالما ان کنت استبراه و قال آخر عے ساکنی لبطن العقیق سلام لان شهر
 بالفراق و ناموا حنظرم عے انوم و بر محلل و حللتم التعذیب و بر حرام و غیر آن وادے از ادویه مدینه مطهره روان شد
 فرمودی اخر جویا بنابرید مارا و بیرون آید همراه مالی هذا الذی جعل الله لک السوی این وادے که گرد استیده است
 خدایتما لے آب ویرا پاک کنند فطره من پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشبیه آمده و این معنی بسیار است یعنی پاک شویم و
 پاک شویم از آبی و محمد الله علیه و حمد و ثنا گوئیم الله تعالی را بروی ظاهر است که اشارت بدعا بود دے عقیق باشد که
 احادیث بطهارت و بطوریت و برکت و دے ناطق اند یا مطلق وادے و بر وادے که گذشتی این را فرمودے و محمل
 اشارت باب باران بود که درین وادیا افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید بطور خود
 و از نزولنا من السماء ما کما طور و و نیز عادت شریف آن بود که چون باد و ابر بدیدے که است در روی مبارک دے
 ظاهر شدے و آمد و شد در خانه و بیرون آن کردے و رنگ روے مبارک متغیر گشته و مضطرب شدے بخت آکینا
 و جنون وی غذای باشد چنانچه بعض استنها سے سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفته و خوف نزول عذاب
 سکین یافتی شاد گشته و آن کراست نازل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در وقتیکه باد تند وزیدے این دعا
 بخواندے اللهم انی اسألك خیرا و خیرا فیها و خیرا ارسلت به و اعوذ بک من شرها و شرافیه و شرار رسلت به و در بعض ادویه
 استسقاء ثابت شده که میگفت اللهم استقنا غیثا سفینا سفینا مریم لعلنا نعد قاجلا لا ما طعنا سواد انما اللهم قنا انش و کلنا
 من القانطین اللهم ان بالعباد و البیاد و البها تم و الخلق من الاداء و الفتنک ما لا شکوه الا الیک اللهم انت النجی و الدار

۱۰ استغفار من بركات السماء وارض الكنا من بركات الارض اللهم رفع عنا الجهد والجمع والعسر وانكشف عنا من البلاء
 ما لا يحيط به غيرك اللهم اننا نتغفر لك ذلك كنت غفارا فارسل السماء علينا مدرارا شافعي ادين وعارا از سالم بن عبد الله عن ابيه
 روايت كره كذا في المواسب بد انك استغفارا اثره عظيم ست در باب استغفار و بركت در رزق و زيارت در اموال و اولاد
 چنانچه از نصوص قرآن مجيد معلوم ميشود و در احاديث فضل آن بسيار واقع شده و آمده است هر كه لازم گيرد استغفار را بجا
 آورد خداي تعالى از سرتنگي فراتر آيد و از سراندوخت و روزي سزاوار از انجا كه گمان ندارد و از امير المؤمنين عليه
 مرويت كه فرمود عجب از مردم كه شكنايت از قلبي رزق كنند و كليد بركت رزق در دست ايشان ست و ان استغفار ست
 و نيز آمده است كه بنده مومن چون گناهي كند نكته سياه بر دل وي نشيند و چون استغفار كند صيقل كرده شود دل وي چون
 زياره شود گناه زياره شود و سياهي دل تا دگر بر دل را و تمام كرد آن سياهي و نيز آمده كه اگر كسي باشد كه هر روز بنفقا و يا گناه كند
 و سربار استغفار كند آمرزيده و بخشيده گرداند و ان حضرت مصل الله عليه و آله و سلم بنفقا و يا و بعض روايات صديقه
 مجلس استغفار كرده و تحقيق معاني اين حديث و بيان موجب اين استغفار در رساله مرجع البحر في تفصيل ذكر كرده شده است
 و وصيت استغفار را كه هر روز بنفقا و يا را اين كلمه ورد سازند استغفر الله العظيم الذي لا اله الا هو الحق القويم و اتوب اليه
 و بعض اصفيه دعا گويند و اين نيز در بعض احاديث آمده است بخينين كه اللهم اغفر لي و تب علي انك انت التواب الرحيم
 و در روايتي التواب الغفور و الله الموفق و چون آن حضرت مصل الله عليه و آله و سلم دعاي استغفار كرده دستهاي
 مبارك را سوخته آسمان پر دشتي بر دشتي بهمانه چنانكه گذشت و مي فرموده است حاجت دعا را طلب كنيد و چند مجلس
 وقت ملاقات عدد دين و صفا و شك و در برابر كفار ايتان در غزا چه اين وقت نزول رحمت و نصرت و تائيد
 و ريش و گشت كار خانه كفر ست پس دعا و روي مستجاب باشد و دوم وقت اقامت نماز و ايتان براي وي و اين نيز
 افضل اوقات ست و جهاد اكبر ست باشي سلطان و جنود و سوسوم وقت باريدن باران كه نيز وقت نزول رحمت و لطفت
 و مهرباني و رافت پروردگار جل و علايه بندگان و توسيع رزق ست بر ايشان پس طلب مزيد رحمت درين وقت اقرب
 بود با حاجت و قبول و نيز مي فرمود لفتح ابواب السماء كذا ده ميشود در بركت آسمان و استجاب الدعاء و قبول كرده ميشود
 دعائي اربعه موطن در چهار محل عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنگ با كافران و عند نزول الغيث
 و نزد فرو آمدن باران و عند اقامه الصلوة و نزد برپا شدن نماز و عند رقيه الكعبة و نزد ديدن خانه كعبه زاده الله عليها
 و تشريف و در اخبار آمده است كه اول بار كه نظر بر كعبه افتد هر دعايي كه كند مستجاب ست و گفته اند كه چه دعا در نيوقت بايد كرد
 كه البته مستجاب ست بعض گفته اند كه ربنا آتنا من الدنيا منته و من الآخرة حسنة و قنا عذاب النار كه جامع جميع خيرات
 و حسنات دنيا و آخرت ست و بعض گويند كه اين دعا كند اللهم ادخلي الجنة بغير حساب و بعض گفته اند كه اللهم اجعلني مستجاب
 الدعوة تا بعد از اين هر دعائي كه كند مستجاب افتد و اوقات و احوال و اما كن اجابت دعا بسيار ست و در كتب احاديث
 ذكر كرده اند از انجا بايد طلب داشت و الله المجيب تبغي نزد امام ابو حنيفه در استقانا مانه مسنون نيست همين دعا
 و استغفار ست بوجوب قول حق تعالى ۲۰ استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا و فرمود استغفار كنيد و آمرزش
 خوايد از پروردگار تان كه وي آمرزنده گنايمان ست و چون استغفار كرديد مي فرستد بارش آسمان را يعني باران را
 و رحمتي كه ريزنده و بارنده است و نيز در اكثر احاديث و غيره استغفار كه معلوم شد در صلوة نيت الا در يك مجلس كه بجا نيت

و در کت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بحج خصوصیات خود سیر حدیث نرسیده است یا مخصوص است بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سنت آن بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مواظبت نموده باشد مع التمسک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثر است و فعل آن جز یکی نبوده و بحدیث رسیده است که امیر المؤمنین علیه السلام تسبیح کرد و در وی همین دعا و استغفار بود و بس و اگر نماز مسنون بود و در تسبیح عدم غلم غم بدان با عموم بلوی و قرب بعد از آن بنویس یا ترک می آن را مسنون نمیداشت و مراد آنکه در تسبیح نمازی نیست یعنی نماز بجاعت و خصوصیات دیگر مسنون نیست و الا اگر هر که او تنها تنها نماز بکنند و تفرغ و زاری نمایند و در تسبیح دعا و استغفار را با نیویج بر پا دارند درست است و حسن است و با الجملة احادیث مرده در باب تسبیح خالی از اضطراری نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که شکل است برین خصوصیات و کیفیات بی ضعیف نیست اندک و ابو حنیفه بخلافه و مقصود آنکه دعا و استغفار است و بخیر کرد و نیز نماز را و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذ با المتیقن و الله اعلم و نزد صاحبیه و ائمه مثنی در تسبیح نماز است بجاعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که شبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در ندرت امام احمد روایات است مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل از صلوة او بعد با و بعد مختار تر است یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دور است و نزد آنها که قائل اند بنماز قرأت بجهت و تحویل رد آنها امام را یا قوم را نیز در قول است نزد امام ابی حنیفه صحیحی ازینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خوانند و اکنون فتوای در ندرت امام ابی حنیفه و نیز عمل ندرت بصیاحیه است بعد از اذان بدانکه اختلاف است علماء ادران که اهل دمه با تسبیح بروند و حاضر شوند یا نه ندرت امام است که حاضر نشوند چه مقصود است از اهل لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمه مثنی در میان را امر بر آن نکلند و اگر نکلند منع نیز نکنند چه تسبیح طلب رزق است و در رزق مؤمن و کافر همه شریکند و دعای کافر در امور دنیا و احوال جایز است و در و باز از ایشان دور است با مسلمانان همراه بر آیند یا روز دیگر بعضی گویند اگر با مسلمانان همراه بر آیند فتنه و عذاب بر ایشان نازل گردد که مسلمانان را نیز درگیر و بکلمه و اتقوا فتنه لا تصیبین الذین ظلموا انکم خاصه و بعضی گویند که اگر روز دیگر بر آیند شاید که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که بدعای ما آمده شما و ندرت امام حنفی ظاهر تر است چه اگر ساعت محل دعا از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و قبول اجابت ندرت است و فی دعای مسلمین کفایت گفته اند که مقصود اصل و مطمح نذر است تسبیح باینکه اقبل سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد و انزال مطر و تجابت دعا و فضل او دارند و افضل العظیم فصل در عبادات سفر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه سفر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبود و یکی یا سفر هجرت بود از آنکه بدین و این یکبار پیش نبود و این اول سفره آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود بعد از طهر شریف یا سفر عمره بود که از مدینه منوره بعد از هجرت بقصد عمره مکه معظمه آمد اول در عام حذیبیه آمد و بقیع مشرکان که تمام بقصد محاربه و مقاتله و سخطه الله علیه و آله و سلم بر آمده داد عداوت و فتقوا و دادند و نگذاشتند که بیکه در آید و عمره بجا آورد و در آخر صلح انجامید و هم در حذیبیه از احرام بر آمده بدین باز و قرار یافت که سال دیگر با داسه عمره بیکه بیاید پس آمده و عمره را کرده برگشت و این قضیه بطولها در کتب احادیث و تفسیرها

نکودست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو عمره دیگر نیز کرد در آنجا سفری دیگر مخصوص برای عمره بود سیکی در ضمن
 سفر بود دیگر بعد از فتح مکه که از حجاز آمد که هر یک مرحله از آنکه مقصد است و بالجملة سفر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 سفر هجرت بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعد از فرضیت حج سال دیگر آمد و حج که در دو برگشت یا سفر جهاد و این سفر غایت
 و مجموع غزوات آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نفس شریف خود رفت بیست و هفت بود و آنکه تها که کرد و در مسکن
 و سفر فتح مکه و فتح انیس و سایر آنکه جماعت از صحابه را میفرستاد و چهل و هفت و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را
 سفر پیش آمد که قرعه زد و میان اهل بیت که هر یک از قرعه آمد که با خود سفر بروی اگر چه بدست خوار است و
 نوبت میان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم واجب نبود بلکه از نزد باری تعالی خیر بود هر که را خواهد نزد خود بطلد و
 هر که را نخواهد بطلد و رعایت نوبت که نگاه میداشت محض کرم و فضل بود و از دو سه در حق ایشان و با وجود آن مظهر رعایت
 عادت افضل و کرم تا باین حد که قرعه زد و میان ایشان صلی الله علیه و آله وسلم و اما در سفر حج مجموع شمار
 برابر با خود بروی تمام آنکه حج و اقامت این عبادت عظمی فائز و بره مندرگ و عادت شیرین چنان بود
 که سفر در اول نهار کرد و تا مردم با سایش و فراغ بمنزل رسید و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دوست میداشت که
 روز پنجشنبه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از ابی داود از کعب بن مالک روایت کرد که گفت کم بود کسی که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم بیرون می آمد به سفر مگر روز پنجشنبه و در مشکوٰۃ از بخاری آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله
 وسلم بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوه تبوک و دوست میداشت که بیرون آید روز پنجشنبه و در بعضی روایات آمده که آن
 آن که حج یوم النحس اذا غزا و در بعضی روایات سفر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز و شنبه نیز آمده و دعای میگرد
 که خداوند است مرا برکت بخش در آبادی و روز پنجشنبه و دعا برکت در شان شنبه نیز روایت باین لفظ که فرمود باریک الله
 فی سبکم و خمیسکم کذا فی اخبار العلوم و لیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر است اما مضمون این حدیث بخصوص که در
 نکودست در شان آباد است مطلقا چنانکه حدیث صحیح و دایرة الفوائد در جامع الاصول مشکوٰۃ آمد اللهم بارک
 لاسمعی بک و یوم النحس بک و یوم خمیس بک و یوم خمیس بک و یوم خمیس بک و یوم خمیس بک و یوم خمیس بک و یوم خمیس بک
 و الله اعلم بدانکه آنچه مشهور و متعارف است در دین و مذکور و مسطور است در کتب معتبره احادیث همین است و لیکن در بعض
 کتب روایت کرده اند که مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آخر ماه بار او سفری آمد و دوا کرد آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که آیا میخواهی که زبانت کند صفت تو و نقصان کند بیعت تو گفت لایزال رسول الله میخواهم فرمود پس
 صبر کن تا ماه نویسم پس تا آخر کن تا روز و شنبه یا پنجشنبه برکت دهد خدایتعالی در بیعت تو و سود کند صفت تو و سود مود چون
 سفر کنیدی روز و شنبه کنیدی و نیز مشهور است در مردم که در حدیث آمده و لیکن تحقیق آنست که قول امیر المومنین علیه السلام
 لا تسافر و الا قمری العقیب اینها بعضی از حدیثان میگردند که قمر نام شخصی بود از قطاع الطریق که باین کار مشهور بود و عقیب نام
 قریه در طین و بعضی این را بر ظاهرش که نزدیک کعبه قمر در بروج عقرب باشد گذشته و مؤید آنست نقلی که شیخ جلال الدین
 سیوطی در جمیع المجموع از آنکه آورد که لا تسافر و الا قمری الحاق و لا تنزل القریه و لیکن اثری دیگریم از امیر المومنین
 علیه السلام آورده که متوجه شکر بودی گفت امروز نباید رفت فلان روز بر و نه فرمود و اما اگر شمشیر درست من بودی بهمان
 شمشیر که دنت زد و چندین عمر در حضرت ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله وسلم بودیم و هرگز در آن حضرت نشنیدیم که

نکودر شده باشد که فلان روز باید رفت نه فلان و با لحاظ اقبال احکام نجوم و رسالت و نحوست ایام نه عادت سلف و غیره
اہل دین ستانچہ در سنت واقع شدہ اختیار کردہ و توکل بر پروردگار رب العزۃ جل جلالہ نمودہ و بدانچہ از آداب سفرست
از استخارہ و اذعیہ ماثورہ تمسک کردہ عزیمت باید نمود و انچہ گویند در روز شنبہ بدان ناحیہ بناید رفت و روز یک شنبہ
در فلان چیزے نیست و اصل ندارد و لیکن بعض کتب از ابن عباس آوردہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
ایام ہبہ از آن خدمت لیکن بعضے از انہا را سعد آفریدہ و بعض را نحوس چنانکہ ہمہ خلق بنندگان او نیک لیکن بعض را برکے
بہشت آفریدہ و بعض را برای دوزخ و بیچ ماہی نیست مگر آنکہ در وے ہفت روز نخست پس از ان ہفت روز ہفت روز
و پنجم و سیزدہم و شانزدہم و بیست و یکم و بیست و چہارم و بیست و پنجم و در ہر یکے از حوادث و بلا یا کہ برانیا و اہم سابقہ نازل شدہ
ذکر کردہ و بصحت رسیدہ کہ مراد از یوم خمس ستر کہ در قرآن مجید واقع شدہ روز چہار شنبہ است و از امیر المؤمنین علی روایت
کنند کہ عاقل را باید کہ درین ایام نکور شرارے بہائم و خدم و دوح و غول بر نسا و کرے انہار و غرس اشجار و لبس ثیاب جدید
بکاخ و تزویج و سفر نکند انجمن نقل کردہ اند و اللہ اعلم بصحتہ و چون لشکر را بجا و فرستادی در اول ہمارا ایشان را روان
کردے چنانچہ ابو داؤد و ترمذی از حدیث صحیحین و داعیہ آوردہ اند کہ ان کا ان اذابت سرتیہ او حدیثا بعثتم نے اول انہا
الحدیث و مجموع کتبے ہبہ مسافران را ہر کارے کہ روند امر کردے کہ چون سہ نفر باشند یکی را امیر و متہر خود سازند چنانچہ
ابو داؤد و از ابی سعید و ابی ہریرہ آوردہ است و حکمت درین آنست کہ تا در وقت رکوب منزل و اختیار منزل و غیرہ آن
خلاصے و نزاعے راہ نیابد و ہمہ متفق بر یکے اہ و روش باشند و امیر را باید کہ طریقہ مصلحت و نصیحت و رفیق و اعانت و مہربانی
با بقا مرعے دارد و در حکایات مشائخ مے آرند کہ جماعۃ از ایشان قصد سفرے کردند و در تعیین امیر متہر دو بودند تا کہ اساتذ
یکے از ایشان گفت کہ امیر شما من باشم یا ران از طلب اہارت وی تعجب کردند و او را امیر ساختند و چون برآمدند ہر کاری
و خدمتے کہ می بایست کرد وے میکرد اگر میگفتند کہ ما را نیز بگذارتا خدمتی کنیم آخر فرمودی نہ من امیر شما ام و شما ما مور لا بد
ہر چہ امیر فرماید بر حکم وے باید رفت و تابع وے شد سید القوم خادمم کہ فرمودہ است این خواب بود و چون این حدیث
بر طریق شریعیہ آورد و فرمود و چون سہ نفر باشند یکی را امیر سازید و از بیجا انجم کرد و کہ لازم نیست کہ البتہ سہ نفر باشند
اگر باشند انجمن کنند شاید کہ مسافرت یکے و دو کس نیز و ابو حدیث دیگر آورد کہ نبی فرمودے از تنہائی در سفر
چنانکہ بخارے و ترمذی از ابن عمر آوردہ اند کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر مردم بدانند از سیر حال تنہائی
در سفر انچہ من میدانم ہرگز سیر نکند بیچ سوارے بشب تنہا و نبی از تنہائی چہ باشد بلکہ از دولی نیز نبی میکرد و پیغمبر و از بزرگ
نزدیم و قتیق حال یکے و دو کس کہ سفر کنند تا کہ سحیح نشوند اگر یک شیطان و اگر یکان شیطانان یک سوار کہ تنہا
سفر کند یک شیطان ست و دو سوار کہ سفر کنند دو شیطان اند و الثلثہ ترکیب و سہ سوار کہ مجتمع شوند در سفر بحقیقت سواران
ایشانند آخر جہ الموطا و ابو داؤد و الشریفے عن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جہدہ و در تاویل این حدیث گفتہ اند کہ چون سفر
واحد و اثنین منہی عنہ است و ہر کہ از تکا بانہی عنہ کند تلح شیطان ست باین اعتبار فرمود کہ واحد و اثنین نفس شیطانند
یا مراد آن بود کہ با ایشان شیطان ست چنانچہ در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آہ کہ شیطان قصد میکند یکے
و دو یعنی در سوکس و ضلالت مے اندازد ایشان را و چون سہ کس شدند قصد نیکند و باز میاندا نا ایشان و در مشکوۃ
از ابن عباس آوردہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہترین رفیقان چہار کس اند رواہ الترمذی و ابو داؤد

واعتداس و بایا و جنبنا الی ایلهما و جنب صلی الیهما الینا این را نیز در حصین و طبرانی در مجمع اوسط روایت کرده بادی تفاوت
 و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را که ظهر و عصر و عشاءست نه نماز ثنائی را که فجر است و ثنائی را که مغرب است بقصر بطریق تنصیف
 گذارد و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفر است با تمام گذارده و حدیثی که روایت از امام المومنین عائشه ان الی
 صلی الله علیه و آله وسلم کان یقصر فی السفر و یتیم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میکرد در بعض
 اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میکرد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام چنانکه در روز
 رمضان در سفر فرمود و یفطر و یصوم گاهی افطار میکرد و گاهی روزه میداشت این حدیث را در اقلنی از عائشه آورده و دعوی
 صحت آن کرده و حدیثی دیگر نیز آورده و حکم بحسن آن ننوده که گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای عمره
 در رمضان پس افطار کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفت بانی انت و
 یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود حسن است یا عائشه و صاحب مشکوٰۃ خبر
 این حدیث را که شعلق لقیر و اتمام است از شرح اسنن نیز نقل کرده و مصنف در روآن میگوید که آن حدیث که از عائشه مرویست
 و دعوی صحت آن کرده اند بصحت نه پیوسته و الله اعلم بدانکه در جواز قصر صلوٰۃ رباعی در سفر هیچکس را خلافتی نیست و علمای
 اجماع دارند بر آن و لیکن نزد امام ابو حنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و عزیمت بهمین است
 و اگر چه آنرا رخصت نیز نامند و لیکن تسمیه و بی رخصت بمجااست نزد ایشان چنانکه در اصول علم فقه معلوم شده است و اگر
 مسافر چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدۀ او بیجا آورده باشد که آن در حقیقت قعدۀ اخیر است اگر چند
 تبرک سلام آخر گردد و اگر قعدۀ او بیجا نکرده باشد جائز نیست و اعاده آن لازم گردد و مذہب امام مالک نیز چنانکه در لابن ابی زید
 که در مذہب ایشانست مفهوم گردید بهمین است زیرا که گفته است و من سا فرایعة بر دو سه ثمانیة دار بعون میلا فعلیه ان یقصر
 الصلوٰۃ و یصل رکعتین در بعض مخرج معلوم میشود که مذہب ایشان موافق مذہب امام شافعی و امام احمد است که قصر رخصت
 و مصلی غیر است که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاہر قول خداوند تعالی است و اذا ضربتم فی الارض
 فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوٰۃ و ظاہر این اذ اذالات تخفیف و رخصت کند نه برای اتمام و نیز قیاس بر مقتضای نماز
 بر روزه چنانکه سوز در سفر عزیمت است و افطار رخصت حکم نماز بمنجین باشد و حدیث عائشه را که مذکور شد نیز دلیل بر این
 در صحت آن حدیث سخن است چنانکه معلوم شد و از امیر المومنین عثمانی منقول است که در ایام حج در شبی چهار رکعت گذارد و صحابه
 در آنجا حاضر بودند و با و بیگانه شدند و از عائشه نیز آمد که اتمام میکرد و خفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نصیحت تخفیف
 و اختیار این عبارت بحکم آنست که چون مسلمانان کمال و لغت و شغف و اشتداد بر طاعت و عبادت و کثرت اتمام آن گویند
 تقصیر و حرج خیال میکردند پس فرمود هیچ حرج و گناهی و تقصیر نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد و لا قصر
 چنانکه بعض علماء که قائلند بوجوب سه بین الصفا و المروة در قول حق تعالی فلا جناح علیکم ان یطوف بہما بیتل این گفته اند
 و قیاس بر عموم فاسد است زیرا که قضا که اولازم است و این علامت و وجوب عزیمت بود و این است بخلاف شفع ثنائی در نماز
 پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور است قصر افعال است نه قصر اعداد چنانکه در صلوٰۃ خون
 که استقبال و التزام مکان و جز آن در آنجا سا قط است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بطریق شهرت مرویست که همیشه
 در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاشتی و مسلم از عائشه بطریق مستفاده روایت کرده که گفت فرض نماز در اول وقت

در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان دو رکعت و زياده کرده شد در نماز حضر از پنج معلوم گرد که نماز دو گانی در شهر فضیلت
نیست که بعد از فرضیت چهار گانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر چنانچه بر آن افزود و نسائی و ابن ماجه از امامان متقدمین
عمر آورده که گفت صلوٰه سفر دو رکعت است و صلوٰه اشعه دو رکعت و صلوٰه فطر دو رکعت است و صلوٰه جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر آن
محمد بن اسماعیل علیه وآله وسلم و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت جنس کر خدا استغالی نماز را
بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در غوث یک رکعت و روایت کرد بطریقی این لفظ که
فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت و در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار رکعت و الا حدیث اشج ابن الهمام نیز مسلم
روایت کرد از عمر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم این یعنی قصر صلوٰه در سفر صدقه است که تصدق کرده است پروردگار
تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدق در آنچه قابل قبض نبود مستطاب محض است و نیز چون علی بن ابی طالب و خود بنی
و پیغمبر کرد و استطاب نمودند پس بدین نفس اختیار شد جراتی بود که لائق مقام نبی گئی نباشد بخلاف صوم مسافر که در روی نیز
بموافقت مسلمین آسان نیست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تخیل قصر و اتمام قصر واجب از پیغمبر و پیغمبر را
در صوم از جهت همین وجوه مذکور شده و آنرا که گفتند که عثمان در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با وی موافقت کردند و صحیح بخاری
از ابن عمر می آرد که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم منی دو رکعت و با بنی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوایل خلافت
دو رکعت گذاردم بعد از آن اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر و در اوایل خلافت شش یا هشت سال بود علی خلافت
فیها و هم در صحیح بخاری مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه آن تمام شد و خوبی
در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان چهار رکعت گذارد و عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت انا لله و انا الیه ارجع
اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت درین پست گرفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منی دو رکعت و گذاردم
با بکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکه ازین چهار رکعت دو رکعت متعلقه نصیب من بودی تعریف عثمان
کرد و اظهار کر است از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفتند یا ابن مسعود پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود انحراف
شرف یعنی مخالفت با امام عصر در آنچه بکند خوب نیست و از اینجا احتمال جواز برای اتمام معلوم گرد و چه سکوت ابن مسعود صحابه
دیگر در غیر جائز را بنود اکنون در توجیه اتمام عثمان و جواز آن از وی وجوه گفته اند بعضی گویند که وی تاہل کرد بکه و در وجه
گرفت و وے امیر المومنین بود و بادشاه چون در ملکیت بگرد و مسافر نشود و بهر موضع که رود خانه اوست یا وی غم اقامت
بکه در کرده شده است و وجه اول آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با نزوجات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد و خصوصاً
در سفر حج که با مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی آنکه وے صلی الله علیه و آله وسلم اهل و اولی بود بدان و ثالث آنکه بآنکه
اقامت بکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصیحت رسیده است از عثمان که مساعت میکرد در خروج از مکه میباید آنکه
اقامت شود در وے و حال آنکه اکثر اینها مجروح احتمالات است غیر مقرون بروایت و وجوه دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد
بآنکه قصر چنانچه از ظاهر آیه کریمیه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است
ازین وجه بعد از حدیث عمر که پرسید از حضرت که یا رسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر ترسید از کافران ما امروز اینیم از ایشان
فرمودند صدقه تصدق الله تعالی بها فاقبلوا صدقه و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امین تر از عثمان بود و بمنی
قصر کرد و عقید مذکور در آیت اتفاقی است و بمنی بر واقع و اکثر و اغلب حال مسافر آن خوف است و نیز گویند که گذاردن عثمان

چهار رکعت ماسبب آن بود که در آن سال اعراب و اهل بدو که تفصیل احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام نرسیدند بسیار ضعیف آمده بودند پس دوست داشت و شنید که بدانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است و بهیچ حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خبیثه خواند و اعتذار کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله علیه و آله و صاحبیه و لیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند و بعضی گویند مذسب امیر المومنین عثمان آن بود که قصر مخصوص است بکس که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در آن سال سفر اقامت کند بمکانی و چند روز در آنجا بایستد اگر چه نیست اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که صحیح در تاول عثمان در جواز اتمام و عائشه نیز که گاهی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خیر بود میان قصر و اتمام و اختیار و سلم صلی الله علیه و آله و سلم قصر را از جهت اخذ اسیر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشت کردند بر نفس خود و بهیچ از طریق عروقه بن الزبیر حدیثی روایت کرده که عائشه فرمودیم که در سفر چهار رکعت میگذارد پس گفتیم یا ام المومنین چرا دو رکعت انگذاردی گفت یا ابن ابی بربن چهار رکعت گذاردن نیست و شفقتی در آن نمی بینیم ازینجا ظاهر شود که سبب اتمام عائشه آن بود که مذسب و سلم قصر است بر تقدیر شفقت و اتمام بر تقدیر راحت و الله اعلم و بالجملة علما را اختلاف است درین باب مذسب خفیه است که قصر واجب است خواه مشقت باشد یا نی سائر باشد یا نازل خالف باشد یا امن و سفر طاعت بود یا محصیت و همچنین در سائر خصوص سفر و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در سفر نماز فرض اکتفا کرد و محفوظانیت که در سفر نماز سنت گذارده باشد نه پیش از فرضیه و نه بعد از فرضیه مگر دو رکعت سنت صبح و مگر نماز و ترک در سفر و حضرت آن را یعنی سنت فجر و ترا ترک نکرد و در فصل سنن روایت از ابن عمر که گفت که گذاردن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ظهر و مغرب در سفر دو رکعت و بر خلاف آن نیز گفته شد و وجه تطبیق نیز گفته شود و بالجملة علما را اختلاف است در نوافل بر چند قول ترک و اتیان و فرق میان روایت و نوافل مطلقه مثل نماز ضحی و تجدد و مانند آن و بعضی قصر نیز جایز دارند و بعضی فرق کنند میان حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف است و بعضی فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة مفصول اند از فرض با قیامت پس گمان برده نمی شود که ازین نماز سنت گویا از حکم روایت بدر می رود بخلاف بعد الصلوة که متصل است بدان و از دست سوره و معنی و قول مصنف مگر دو رکعت سنت صبح مدح است بر روایت ابن عمر که گذشت و بجهت برابرین عازیب که بیاید و از ابن عمر و یحیی بن یزید که از گذاردن نوافل بر زمین منع میکرد و بر احوال و بعضی این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه که از وی آمده نیز ساخته اند و الله اعلم و دلیل گذاردن نوافل غیر روایت حدیث امامانی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز فتح مکه در خانه او شصت رکعت گذارد و نماز تجمعه گذاردی بر پشت مرکب عن ابن عمر قال کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بصلیة السفر میگذارد و در سفر علی را حلقه بر شتر خود و حیث توجهت به بهر جانب که میسر در احوال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رایوس ایما در حالیکه اشارت میکرد بر کوع و سجود صلوة اللیل نماز شب را بلکه بر نماز نفل را الا الفرض مگر نمازهای فرضیه را در صحیح بخاری نفی صلوة فرضیه بر راحله از ابن عمر و غیره آورده است و یوتر علی راحله و نماز وتر میگذارد بر راحله خود و یحیی بن یزید آمده است از ابن عمر و امام محمد در موطنه خود آنرا کثیره از ابن عمر و غیره و سلم از صحابه و تابعین آورده که از برای و تراز مرکب فرود می آمدند

در این باب

و نیز می آرد که مجاهد گفت صحبت و ششم این عمر از آنکه تا بدین میگذارد و همه نماز را بر شتر خود و متوجه بجانب مدینه و میگرد
 بکعبه و سجود و سجود راست و از رکوع میگرد و نماز فرض را و وتر را که از برای فرضیه و وتر فردی است و پس بدین من او را
 ازین گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگرد و همچنین و این ثابت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شب
 نماز را قصر کرده و آن حالت سفر است نماز شب را ترک نکرد و بگذارد و آنرا گاهی بر زمین و گاهی بر پشت را حلالین حکم
 معلوم شد از آن که گفت نماز را که گذارد و آنکه مقصود تا کبیه است و چون نفی گذاردن سنت و سفر کرد از آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم استدراک کرد آنرا بقول خود اما از جانش از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذارد و نه چنانچه
 از آثار آنکه در موطا آمده است معلوم گردد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله بودند اصحاب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار فزون سفر میکردند و فقیه طحاوی قبل المکتوبه و بعد باین نقل میگذارد و نه پیش از نماز
 فرضیه و بعد از و در این احتمال عموم روایت و غیر روایت و تخصیص غیر روایت هر دو دارد اما این عمر نگذاردی سنت را
 و از و نیز در بعضی روایات گذاردن سنت آمده است و نیز آمده است که اگر کسی بگذارد و منع نیز نکرد و
 اما نماز شب را ترک نکرد و چنانچه عادت پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم و طریق و شیعی بود در اندک سنت و شباعت
 کمال تمسک بدان و حضرت میگوید اما اگر کسی بگذارد و او بود و توسط می باشد مطابق نه راتبه این بر تقدیر می که آثار
 در گذاردن آن بطریق سنت مردی نباشد و مراد حضرت آن می نماید که آنکه گذارد و اندک بطریق تطوع مطلق گذارد و
 و اگر در حدیثی هم از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده باشد آن نیز بهین طریق است و الله اعلم و از برای عزای چنانچه
 ابوداود و ترمذی آورده اند منقول است که گفت سافرتی مع النبی سفر کردم یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثمانی
 عشر سفر اشرفه سفر فیل اریه ترک پس ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را غنیمت و شکر قبل الظهر نزدیک میل
 آفتاب زوال و سه پیش از نماز پیشین قال الترمذی این حدیث غریب گفت ترمذی این حدیث را بر این عازب
 حدیث غریب است و ضعف دارد و از جهت ابی بصیر غفاری که راوی است از برای ابن عازب و نام او معروف نیست بدانکه
 غایت منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن ضعیف بوی راه یابد و اگر غایت معنی
 شد و بود چنانکه بعضی بران اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه گذشت و تکرار و هم ترمذی میگوید که
 و سالت عنه محمد و سوال کردم ازین حدیث محمد بن اسماعیل بخاری را فلم یجبه فیہ پس شناخت بخاری این حدیث را الا عن
 حدیث اللیث بن سعد که از حدیث اللیث بن سعد و راه حسن و دید و دانست بخاری این حدیث را حسن و بعضی شرح میگویند
 که این دو رکعت صلوٰه فی زوال بود اما معلوم شد که صلوٰه فی زوال چهار رکعت آمده است و دیگر آنکه او را قصر کرده باشد و سفر
 و ازین بقصر نماز سنت استیناسی توان یافت و نیز ترمذی میگوید که ازین عمر آمده که تطوع نمیکرد و نیز آمده که میگرد و میگفت که آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم نیز کرده اند و ازین است اختلاف اهل علم از صحابه و غیر هم اگر نگنند خصم است و اگر گفتند فضل استی و این قولی ترمذی و
 فضل است مجمل این بحث است اما که حق نیز همین باشد و الله اعلم و در فضل و راتب کلام متعلق باین باب گذشته است و تکرار و عادت حضرت
 بنوی صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بخان بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردی هر سو که رفتی اگر چه بر جانب قبله بودی و رکوع و سجود را
 کردی اول خود و نصف نفی گذاردن سنت از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کردی این حدیث مگر از نماز سنت غیر روایت شده یا آنجا که نفی کرد
 گذاردن بر زمین باشد و نیز گذاردن غیر از پشت مرکب یا یا از حدیث ابن عمر معلوم شد احتیاج باین تکرار و حدیث

مگر آنکه از برای توطئه و تمهید قول او باشد که گفت و درست درک امام احمد و حسن ابی داود ثابت است که در حالت تکبیر انفتاح رو
 مبارک را سوسه قبله کرده و باقی نماز هر سو که جانب سفر بود مرکب نمی گذارد و با جمله کلام مصنف درین مقام غالی از تکبیر نیست
 و چون سبب گذاردن سنت را بر پشت مرکب بیان کرد بجز از گذاردن فرضیه نیز بحجت عذر مطربیان فرمود و گفت و در حدیث
 مستقیم لا سناد و تریزنده روایت کرده که سبب باران یک نوبت بر پشت مرکب نیز فرض گذارده و صحابه همه سواره اقتدا کردند
 و لفظ حدیث انیت و چون حکم این حدیث خالی از ندرتی و غلات قیاسی است و لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده گفت
 انستی البی رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی صفیق بسوی تنگی یعنی راه تنگ مثل دهه که بی یا غیر آن و الله اعلم به و صحابه
 او و اصحاب از صلی الله علیه و آله و سلم در نه و سه و سه را حلقه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر خود بود و اسما و بن و قوم و باران
 بالا سبب ایشان می بارید و البته سن اشغل مهم و ترس و گل دلای پادان ایشان بود چنانچه مجال فرود آمدن و بر زمین نماز
 گذاردن نبود حضرت الصلوة پس درآمد وقت نماز فامر الموزن پس مرکب و موزن را فاذن و اقام پس از آن واقامت گفت
 موزن ثم تقدم رسول الله پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی راحلته سواره بیشتر فصلی بهم پوی ایما و پس نماز
 گذارد با ایشان و اقامت کرد با شارت فعل السجود خفض من الركوع پس گردانید سجود راست تراز رکوع ثنیة نزد امام ابو حنیفه
 رحمه الله علیه چنانچه ظاهر مذکور است در جواز صلوة نافله بر ظهر و ابه مسافت شرط نیست بلکه شرط خارج مصر است خواه مسافر
 باشد یا نه و در رواست از سبب و از ابی یوسف مسافت شرط است زیرا که جواز آن از جهت ضرورت است تا نافله یا قافله
 منقطع نگردد و واضح آنست که مسافر غیر مسافر در آن برابر است از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر ب مسافت و اقامت که
 درین باب وارد است بعضی مطلق است و مقید ب سفر و بعضی مقید است بدان اگر مطلق را بر اطلاق بگذرانند چنانکه مذکور است
 است ساقط باشد قید مسافت و اگر مقید سازند بحجت بعضی قرائن و دلائل مثلاً لازم آید تقیید ب سفر و در غیر مسافت خارج از مصر
 یقیناً ثابت نشود و مانا که وجه ورود و روایت و محبت و روایات اطلاق ازینجا است و اگر مسافر درون مصر بود جائز نیست
 مراد از تنقل بر دایره نزد ابو حنیفه و امام محمد گوید جائز است و لیکن مکرره و ابو یوسف گوید لا یجوز به و امام ابو حنیفه فرماید که جواز آن
 بحجت ضرورت است و ضرورتی نیست در مصر پس مقتصر باشد بر مورد خود با اختلاف است در مقدار بعد مسافت خارج مصر
 مرغیر مسافر بعضی گویند مقدار دو فرسخ باید و بعضی مقدار اربع و صحیح آنست که جائز است بعد از مفارقت بیوت بید چنانچه قصر
 مسافر و حسن روایت و نوافل مطلقه بر ابر است در جواز و روایتی از امام ابو حنیفه است که برای سنت فجر نزول کند که او که سنن
 و بروایتی واجب است و لهذا پیغمبر نشسته گذاردن آن در روایتی جائز نیست و برای و ترا البته نزول کند چنانکه گذشت اما
 فرضیه جائز نبود چنانچه احوال و پیش ناظر اند بدان مگر آنکه در بابیه باشد و بعد قافله و خوف هلاکت یا نفس غلب یا کرب و محنت بود
 و رکوب بعد از نزول پیغمبر یا شیخ کبیر ضعیف بود که ممکن نبود او را رکوب و سبک که ایستاد و سوار گردانند موجود نه یا زمین
 گل بود که نماز بر آن ممکن نبود و بعد از سفر و خوف عدو و وسیع نیز جائز بود زیرا که ضرورت استثنای است از قواعد شرع
 گذارنی بعضی شروح الکراهیه و بعد شیه که مصنف از ترمذی آورده شک درین باب توان کرد و دلالت او قیاساً
 و صلوة چنانچه و صلوة منزه و ر و حیده تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جائز نبود گذار قال الشیخ و آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم عادت داشت که چون رحیل و بر آمدن از منزل پیش از زوال و اتح شد سبب نماز ظهر را تا جمیع کرده
 تا در وقت عصر چون نزول فرموده صبح کرده میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر درآمد نماز ظهر

اخبار کرايشان را که جمیع صلواتین در وقت واحد کبیره است از کباب و سوسه از که روایت کرده اند ما را باین خبر ثقات از علماء
 بن الحارث و سوسه روایت کرد از کجول و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود و در اخبار احوال و غلات
 افطار و قصر و سفر که نبض قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخار سوسه و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من
 رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که گذارده باشد هیچ نماز سه را در غیر وقت خود و نماز مغرب و عشاء را که هیچ کس میان
 آنها نزول و در احادیث جمیع نذر و عصر و عرفات نیز آمده و این جمیع از جهت مناسک حج بودند سفر و نیز وقوع فعل جمیع از آن
 صلی الله علیه و آله و سلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در و کما
 نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد کما تحقیق فی موضوعه و در جامع الاصول بر آن است
 از ابن عمر آورده که گفت جمیع نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز میان مغرب و عشاء در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن
 عمر نیز آورده که در هیچ نماز مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جائی رسید و آنجا بر رفت و در روایتی که در الاکیبیا یا دیوار
 ترند آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا حج میکرد و عبد الله در شبی از صلوة در سفر گفت لا کما فی صلوة و آنجا
 در جمیع تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در روایت صحیح بخاری اختلاف است و این بسیاری از آنکه بدان قائل نیستند پس
 مانند الا جمیع تاخیر در بعض احیان و تا وایش آنست که مراد جمیع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود و صلوة اولی را گذارد
 در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این راجع صورتی نامیده اند که بنام صورت
 جمیع است نه حقیقه و معنی و اطلاق جمیع بر مثل این صورت که خفیه درین جمیع سفر تصور میکنند در حدیث در باب استیاضه آمده
 در حدیث حمته بنت جحش فتم بر و اگر چه بلفظ حدیث در بعض روایات انجین است که جمیع میکرد در میان نذر و عصر و سکندر در وقت
 عصر محمول بر همین است از جهت دلالتی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و دفع حج که در بعض روایات واقع شده است که جمیع میکرد
 تا در حج نیندازد امت خود را بآنست که در وی توسیع است که اگر کسی را فزع و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن
 نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا منفعل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسعه
 و تخفیف در شصت بیت این طریقه ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در پس نیز بحسب ظن تخمین
 میسرست خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که هماره دهمش باشند در شناخت وقت پس و از نشود و آنچه بعض
 شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حج تمام است و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جاسه عوام فسد بر
 و تحقیق روایت کرده است ابو داؤد و از امیر المومنین علی که چون مسافرت میکرد و سیر میکرد و بعد از غروب آفتاب تا آن که
 نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذاشت در مغرب را پس میطلبید طعام را و لغشی میکرد و پستر میگذاشت و عشاء را و
 ارتحال میکرد و میگفت انجین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیدیم به ما از ابن عمر
 که وی گذار و مغرب را وقتی که تاخیر کرد و او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غائب شفق و در جامع الاصول از
 ابو داؤد از نافع و عبد بن و اقره سوسه آورده که گفت مودن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد
 و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشاء را پستر گفت که بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 چون در تعجیل می آمد و در امر می کرد و چنانکه من کردم و در روایتی از انس بن مالک آمده هستی از آن آخر الشفق این روایات
 که ناظر است در جمیع بطریقی که مذکور است و این حقیقه است و ظاهر آنست که روایات و در عدم حج و جمیع در وقت واحد و جمیع

تاخیر تا آخر وقت تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطاً لمحافظة الوقت
و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که شافعی گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و
فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محض از برای بیان جواز بود و اما علم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلواتین
مرسفاً فرمود تا ما جمع مرقم را ترند که گوید بعضی از تابعین جمع بین الصلواتین ممرضین را رفته اند و این قائل است شافعی
و احمد و اسحاق و بعضی رفته اند بجمع و مطرب و این قائل است شافعی و احمد و اسحاق و قائل نیست شافعی بجمع ممرضین را و این
عبارت ترند که است و از ابن عباس می آید که گفت من جمع بین الصلواتین من غیر عذر فقاتی بابا من ابواب الکلباء
و عمل برین است نزد جمهور است که جمع مکروه نشود بین الصلواتین مگر در سفر یا در غرض انتهی و مسلم بطریق مستحده از ابن عباس
آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمع کرد میان ظهر و عصر و مغرب و عشاء بدین نحو و مطرب در روایتی بخوف و سفر
پرسیدند از ابن عباس که چرا چنین کردی فرمود که تا در حرج و مشقت نیندازد امت را و ترند که نیز این حدیث را از ابن
عباس در جامع خود آورده و امام نووی از ترند که می آید که گفت نیست در کتاب من حدیثی که اجماع کرده اند امت
بترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطرب و مگر حدیث قتل شارب خمر در مرءه رابعه و نووی میگوید که این سخن ترند که
در حدیث قتل مسلم است زیرا که وی منسوخ است باجماع و متروک است عمل بدان مرتکبه است را و اما بحدیث جمع فی خوف
و مطرب خود قائل اند بعضی بعد از مرض و جماعه مثل ابن سیرین و اشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند کسی را که عادت نمیکرد
آزما و لهذا تعلیل بعدم حرج کردیم مرض و مانند آن انتهی و این نیز نزد حنفیه محمول است بر مثل تا و لی که گذشت در باب غریبان که
گفته اند که بعضی نقاد را در بعضی از احادیث مسلم سخنی هست و شاید که این حدیث از ان قبیل باشد و الله سبحانه و تعالی
اعلم و از برای قصر و جمع مسافتی معین تجدید فرموده و درین باب چیزهای صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر حصص فرمود
و همچنین در تقیم سفر مکروه و نیست شک نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست
و آنچه واقع است مطلق سفر و مسافت است و از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز سفرهای که در اینجا قصر کرده استفا و شافعی
بعضی قریب و بعضی بعید چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود و لیکن صحابه و تابعین را در تحدید و تعیین آن اختلاف بسیار
و آنچه مذاهب ائمه اربعه است انست که امام شافعی رحمه الله تقدیر کرده در قولی بیوم و در قولی دیگر بیومین
چنانچه در هدایه و شروح اوست اما در حدیثی که مذکور شد ایشان است شانزده فرسخ تعیین کرده که چهل و هشت میل باشد
و این چهار برید است و همین است قول مالک و احمد و ایشان حدیثی می آید از ابن عباس و ابن عمر که گفتند گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا اهل مکة قصر کنید در کمتر از چهار برید مثل مسافتی که از مکة است تا عسقلان رواه احمد
و در روایتی سوطانیز چنین آمده از ابن عباس و در روایتی از مکة تا حده و در صحبت این
احادیث سخن است و نزد امام ابوحنیفه مسافت سه روزه معتبر است بسیر اهل موشی اقدام امام شمس الاکبره خسی رحمه الله
گفته است که چون سیر کنید مسافت را از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و میبویست کند در و سه و برود
روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافت و مرتب می شود بروی احکام سفر و قول
صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل است نه فرسخ و هوای صحیح و بعضی اعتبار فرسخ کرده تقدیر
نموده اند بر بیست و یک فرسخ و بعضی بر ششده فرسخ و بعضی بر پانزده و اولی تقدیر بر ششده است که وسط است و علیه الفتوی

که ذاتی بعضی شروع الهادی و هر که تقدیر کرده بخیر و اعتقاد کرده که آن میرت سه روزه است و نزد امام ابی یوسف
رحمه الله در روز و اکثر روز سوم معتبر است زیرا که اکثر حکم کل دارد و دلیل بر مذہب امام ابو حنیفه رحمه الله بعضی این حدیث را
آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر آمده است که آن حضرت فرمود و صلوات الله علیه و آله وسلم لاتنزلن المرأة ثلثة ایام الا مع
ذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض و اوزم و مخافات آن سه روز است و هر چه حکم ازین است نصیر
و لایعتد به است و در دلالت این حدیث بر تنفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام نظر است و نیز در بعضی طرق این حدیث مسیره یوم
نیز واقع شده است و اکثر استدلال کرده اند بحدیث مسیح خت که فرموده است هیچ یوما و ایامی ثلثة ایام و لیا ایها
زیرا که لام و الف در مسافر برای استغراق است پس معنی این چنین شود بر مسافر هیچ میکند سه روز و شب پس اگر حد غیر از آن
اعتبار کنند هر آنکه مسافر باشد که ممکن نباشد او را مسیح ثلثة ایام و از آن معنی که مسافر هیچ میکند اگر مستوعب گردد
سفر و سه روز را خلاص ظاهر عبارت است و همچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافر نه مسیح که ذکر و فایده و باجماع بعضی احادیث
و اخبار ناظر اند بر ثلثة ایام و بعضی کمتر از آن و بعضی در چهار برید و در بعضی احادیث سیل با سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه
در حدیث النسخ آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون بیرون می آمد سیرت سیل را یا سه فرسخ شک
راوی است قصر میکرد و نماز را رواه مسلم و ابوداؤد و گفته اند که این صحیح حدیثی است که وارد است درین باب بعضی گفته اند مراد
باین مسافتی است که ابتدا که قصر از اینجا است نه غایت سفر که ذاتی فتح الباری و مذہب اصحاب ابرار است که سفر خواه
محد بود یا قصیر مقرر صلوٰۃ در و سه مبلح است زیرا که در نص قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر شامل
قریب را و بعید را و نیز اختلاف است امت را و تعیین و تحدید آن تا گفته اند که قریب هشت قول در اینجا هست پس جمع
بحکم ظاهر نصوص اولی باشد و شک نیست که مذہب امام ابو حنیفه رحمه الله با احتیاط قریب تر است کما لا یخفی فائده برید
شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سیل و میل ارض گفته می شود بر آنکه بر یک می کند بر یک زمین تا آنکه فانی شود
در خاک و باین معنی جزم کرده است جوهری و بعضی گویند حد و سه آنست که نظر کنند شخص در ارض مستوی
و در نیابند که مردست یا زن و آئیده است یا رونده و بعضی تقدیر کرده اند او را شش هزار ذراع و ذراع بیست و چهار
انگشت به پندار این قول اشرست و بعضی دوازده هزار قدم انسان و بعضی چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند
گذشت فی فتح الباری و اشرا علم فصل در عادات حضرت بنوی صلی الله علیه و آله وسلم در قرائت قرآن و استماع آن
و کمال خشوع و خضوع و گریستن در حالت قرائت قرآن از خود یا از غیر آوردن مصنف این فصل را چندان بیجا در موقع
نیفتاد این متصل فصل قرائت یا آنجا که در آخر فصل قیام لیل و وتر تقریب ذکر بعضی مسائل قرائت قرآن تقریب ساخته بود
باینست ذکر کرد و بجهت آن بود که بعد از فصل عبادت سفر صلوٰۃ الخوض را ذکر میکرد کما لا یخفی بدانکه حضرت بنوی صلی الله علیه و آله وسلم
هر روز و وظیفه و در سه سینه از قرائت داشت که تلاوت کرد و چنانچه بعد از صلوٰۃ و قبل النوم مثلا ترک آن هرگز نکرد و
مگر در حال ضرورت از اشتغال بهات وین و غزا و در و دو و خود و جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمد و مهم بود و تلاوت
خواندن قرآن را گویند بطریق تنایع و تنوالی مثل و در و مدارست و در و وظیفه که در اوقات معین قرار دهند و قرائت عام تر از آن
است و تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سوره و آیات قرآن بوده باشد و نیز
گفته اند جبرئیل در راه رمضان تمام قرآن را می آورد و بآن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدرست می نمود در اوقات دیگر

پنجم آنکه پس از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث مسلم از عائشه که گفت نبی دادم
 پنجم خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که خوانده باشد تمام قرآن در یک شب مفوم میگردد و بعضی از صحابه نیز میگویند که بعد از آنکه در یک
 سیرند کمر بستند و در آخر عهد نبوت محفوظ داشتند و بعد از آن در صحابه الف از ایشان و غیر ایشان گرفته جمع شد چنانچه
 در محل خود مذکور است و از آنجا که دلالت دارد بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داؤد و
 که از عبد الله بن عمر بن العاص آورده اند که گفت گفت مرا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که چنین رسیده است
 بمن که تو صوم دهم رسیدار و هر شب ختم قرآن میکنی گفتم بے یا رسول الله چنین است فرمود که روزه دار مثل روزه داؤد
 که وی عبد الناس بود یک روز روزه و یک روز افطار و بخوان قرآن را در یک ماه و در روایتی چهل روز گفتم یا رسول الله من
 بیش از این میتوانم فرمود پس بخوان در روز گفتم یا رسول الله زیاده از آن میتوانم فرمود پس در وقت روز و در کمتر
 ازین تجویز نکرد و آن را یعنی قرآن را خواه بطریق و طیفه یا غیره بتدریج تمام خواند و بعضی مفسرین حرف حرف و بر آخر
 آیات وقت کرده این دو مسئله در آخر فصل و برگزیده است و در میان آن باشد گفته شد
 قندک و حروف مد را که الف و و و ساکن ماقبل مضموم و یای ساکن ماقبل مکسور باشد تمام مشع کشیدی چنانکه الله الرحمن
 و یایی الرحیم هر یک را تمام کشیده تا این حروف کمال و حقیقت خود ادایا بند و این را در اصطلاح اهل تجوید مد طبعی گویند
 که لازم طبیعت این حروف است و این کمتر است از مد که این حروف را کنند نزد وقوع همزه یا حرف مد بعد از آنها چنانچه
 تفصیل اقسام و احکام آن در رساله مسی بالدر المنضید فی بیان قواعد التجوید بیان کرده ام و در اول قرات بموجب امر الهی
 تعالی که فرمود فاذا قرأت القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم تتقون و بعد از آنکه استعاذه بخدا از شر شیطان کرده و لفظ استعاذه این بود اعوذ بالله
 من الشیطان الرجیم و در بعض اوقات اللهم الی اعوذ یک من الشیطان الرجیم من همزه و فقه و لفقه گفته بجز در وقت یعنی
 غمزه که تنبیه بجزکت لطیفه مثل حرکت عین و اجفان است و معنی غمط و غمض که معنی زیر کردن است و معنی دفع و ضرب آمده
 و مراد بجز شیطان و سوسه و القای فتنه و اعتقادات فاسده است و در حدیث تفسیر و معنی نیز واقع شده است
 و دفع و رخت و میدان و سپردن است و مراد اینجا کبریت که شیطان آدمی را درین ورطه اندازد و بسا در خوت و تکبر
 پر میسازد و لغت معنی دم کردن است و مراد بجز شعر و سحر و شیشه اند بدانکه در لفظ استعاذه پیش از قرات اختلاف کرده اند
 مختار نیست اعوذ بالله استعید بالله من الشیطان الرجیم چنانچه در سوره نحل مذکور است و مروی از ابن مسعود و همچنین است گفت
 که خوانند مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همچنین و فرمود خوانند مرا جبرئیل همچنین و اعوذ بالله استعید بالله من الشیطان
 الرجیم نیز آمده است و اختلاف است که امر با استعاذه از برای ندب است یا وجوب جمهور بر اول اند و آن حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم دوست داشتی که قرآن را از دیگر کسی بشنود چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد آورده اند که عبد الله بن عمر
 را فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول الله آیا من خوانم و حال آنکه فرستاده شده است بر تو فرمود دوست صیدارم
 من که بشنوم قرآن را از غیر خود پس خواندن گرفت سوره ف را تا رسید باین آیت فکیف اذا جناب من کل اثر شهید
 و جناب علی بن ابی طالب شهید و پنجم صلی الله علیه و آله وسلم استماع فرمود و در شروع و ختم و یکا در آمد تا آیه از جنابهای مبارک
 روان کرد و در روایتی آمده که چون از مسجد آمد باین آیت رسید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود پس بگویند
 و آن حضرت قرآن را در مجموع حالات خواند یعنی ایستاده و نشسته و خفته و یا وضو و بی وضو و بجز حیاتی و غیر اینها

قرآن شریف قرآن شریف چنانکه عائشه گفت که مانع نیامد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از ذکر خدا و در سوره های قرآن
قرآن هیچ حال رواه البخاری و در آنبار از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که در جماع نشست قرآن بخواند پس از آن بقضای حاجت
رفت و باز آمد و قرآن خواند آن گشت پس گفت مردی از حاضران مجلس یا امیر المؤمنین قرآن بخوانی و حال آنکه وضو ندارد
فرمود که فتویٰ داده است ترا این اخراج الموطا عن ابن سیرین کذا فی جامع الاصول و در بعض اوقات قرآن بتغنی خواند
و در آن ترجیع و تردید صوت کرد و سبب چنانچه حفاطه خوش آواز خوانند ترجیع کنند و در روز فتح مکه سوره فتح را همچنین خواند یعنی
ترجیع صوت و تردید آن چنانکه بخاری و مسلم از عبد الله بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
روز فتح مکه بر ناله میخواند سوره فتح را و ترجیع میکرد در قرات آن پس قرات کرد عبد الله بن مغفل و ترجیع کرد تا بنامید مرد را
صوت آن و در رواست از بخاری آمده که حکایت کرد عبد الله بن مغفل آ آ سه بار و بعض گفته اند که سبب حدیث ترجیع
حرکت ناله بود که تیز میرانند بقصد و اختیار و الله اعلم و میفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیا را قرات قرآن را
تا و از ما که خوش در جامع الاصول از ابی داود و ابی از برای ابن عازب آورده که زنیوا القرآن با صوت کم زینت دید
قرآن را با و از ما که خود در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و در روایتی از دارمی آورده تحسین کنید
قرآن را با و از ما که خود میرا که آواز خوش زیاده می کند قرآن را حسن و از بخاری معلوم شد که لفظ قرات که مصنف زیاده
کرده از حدیث نیست و گویند که زیادت آن بحجت رعایت ادب است یعنی مراد تحسین قرات است که فعل بنده است
نه تحسین داشت قرآن و میفرمود که هر که تقنی بقرات نکند آنکس از انبیاست و لفظ حدیث این است که ایس مناسن
لم یقن بالقرآن راوی این حدیث را که ابی بلهیکه است گفتند اگر کسی خوش آواز نبود چگونه خوش آواز می کند
گفت هر سقما که توانائی داشته باشد تحسین قرات کند این حدیث را در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابو داود
از عبد الله بن یزید آورده و این حدیث طرق متعدده دارد و در صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده و غیر بخاری در آخر حدیث
زیاده کرد و بخیر بعد آنکه صحیح آنست که تقنی درین حدیث از غناست بعد از غنی بقصر یعنی توانگر و بی نیاز چنانکه
بعض گفته اند نه از آن جهت که تقنی بآن معنی نیامده بلکه بحجت آنکه سیاق حدیث ملائم نیست بدان پس بعض گفته اند
مراد تقنی اینجا جهر قرات است که در حدیث بطریق عطف تفسیر واقع شده و صحیح آنست که مراد تحسین تطبیع صوت و ترنم
و تحسین اوست بطوریکه که مورد خشیت و تحسین در رعایت قوانین موسیقی و تکلفات و تقنی زیرا که در کراهت و حرمت آن
و منع و نهی از آن احادیث و روایات چنانکه بهیچ در شعب الایمان و زرین در کتابش از حدیث آورده اند که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب و اصوات ایشان نو و در دارید خود را از لحون اهل عشق و لحون اهل
کتاب بین و سر انجام است که بایند بعد از من قوس که ترجیع کنند بقرات مثل ترجیع غنا و نحوه در نگذرد قرآن از حنجره
ایشان یعنی نرسد بمصعد قبول و رفعت است و ایها بن قوم و دلهای آن کسانی که خوش و دله کار ایشان را و در کتب فقه نیز
تشریح و تفسیر بر آن بعد از طلوع بر آن مسلمان پرستگار را مجال جرأت و ارتکاب آن تنگ آید و گفته اند

که در خواندن قرآن بر ضرب دین و تعظیم هم کفر بود و یا بجمه افراط در تغنی بعد کے کہ موجب تغیر حروف و صفات آن و شلیع
حرکات و مدات کہ موقوف بر رعایت قوانین تجوید گردد حرام و مکروه است و خواننده مستحب راضی بدان آثم و قول فصل در نیاب
است کہ مصنف گفته است کہ باید دانست کہ تطریب و تغنی بر دو نوع است یک نوع مقتضای طبیعت کہ بے تکلف
نزد طریقان شوق و طرب طبع بان سماعت میکنند و تمرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نہ بلکہ اگر شخصی را طبع باز گذارد و تکلف
و تحمل مخصوص الحان محدودہ موسیقیت بنفسی راہ نیامد آن تطریب و تحمیل از وی صادر شود بے خروج از دائرہ تجوید و مراد
بلجون عرب نیز همین است چہ قرأت ایشان بلجون طبیعیہ و اصوات لطیفہ لینیہ است کہ تکلف را بدان راہ نیست و این نوع
با جمیع زائد است و اگر چہ طبیعت بزیادت کشنی و تزئینی اعانت کند چنانچہ در سوا سبب لہ نہ آورده است کہ شبہ ابو محسن
اشعرے قرآن میخواند و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در گوشہ استماع میفرمود چون حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اور ابدال خبر کرد و تحسین نمود ابو موسی اشعرے گفت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ تو علمت انک استماع مجرود
لک تجیر یعنی اگر استماعی کہ تو استماع بودی قرأت مرا بر آئینی مے آراستم خواندن خود را آراستی تمام باین حدیث معلوم
شد کہ بعض مردم کہ حدیث زینوا القرآن باصواتکم را محمول بر قلب دارند لادبہ است چہ ترین اصوات بقرا آن
معنی ندارد و نیز در حدیث ابن عباس آمدہ است کہ لکل شے حلیۃ و حلیۃ القرآن من اصوات و نوع دوم از تطریب و تغنی
آنست کہ از سماعت و بے تکلفی طبع حاصل نشود بلکہ تعلیم و تمرین و تکلف محتاج بود چنانکہ اصوات مطربان کہ با انواع الحان
موسیقیتہ اطلاق میکنند و یا وزن و ایقاعات مخصوص میخوانند و این نوع را جماعت صامت مکروه داشته اند و قرأت
برین نوع مراعی کرده اند ہذا و بعض علماء تغنی را در حدیث شمس بن مسعود لم یغن بقرآن از غنی بقصر بیتہ ثوانگرے
و بے نیاز شے داشته اند یعنی ہر کراخی سیما قرآن داد و علم خشید بدان و از خلق بے نیاز نگردد و دغنائی قلب حاصل
وقت وی نشود و توکل بر عولایہ خود نکند و از ارتکال و اعتماد بر خلق دور نگردد و وی از انصیت و بر طرفیہ مانہ چنانکہ در حدیث
آمدہ است من اعطا اللہ حفظ کتابہ فظن ان احدا علی فضلہ اعطی فقط غلط و نیز فرمود من قرا القرآن یتاکل بالانس
جاء یوم الیقینہ و وجہ علم لیس علیہ کم و غیر این از احادیث کہ در روایت قرار و علماء کہ ملازم ملک امر کنند و علم قرآن را و
آن سازند و بر ویافہ است و بعض گویند کہ تغنی در لغت باین معنی نیامدہ است و این سخن خطاست قاضی عیاض مالکی کہ از
مقتدیان شرح حدیث و محققان ایشان است و مشارق گفته است کہ تغنی و تفانیست بمعنی استغنی و در قاموس
گفته کہ تغنی بمعنی استغنی و از عبارت بھی بخاری نیز معلوم میشود و لکن سیاق حدیث از علی بن مرین معنی آبے است چنانکہ
گفتم و اللہ اعلم فصل در عبادت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در پرستش بسیاران مقصود درین فصل بیان نماز جنبازہ است
و این فصل عبادت و احکام دیگر از مقدمات است و بدانکہ عبادت از جمله عبادات فاضلہ است و احادیث بسیار درین
آن واقع شدہ و در حدیث صحیح کہ مسلم از ابی ہریرہ آورده است کہی جلی علما زور قیامت بر بندہ گویند اسے بندہ من
پروردگار تو ام بپارشم و مرا عبادت کردی بندہ گویند یا تو پروردگار چہا نیانے عبادت تو چگونہ بود و بگوید کہ
فلان بندہ من بپارشد و عبادت وے نکردی اگر تو عبادت او میکردی عییا فقی مر از زودے و طایر اکث معتبرہ
آنست کہ عبادت از حقوق صحبت است و لہذا در جامع الاصول باب عبادت را در حقوق صحبت آورده و در باب عبادت از
حقوق صحبت با علم شیعہ و حدیث شریک و مسلم کہ از زودے آورده کہ حق پرست است و رسالت و عبادت و غیر این و جمیع

که خدای که در پاره مسلمان بخلد نیز سبب کفایت و نوب و رفع درجات اوست و این سبب در سوره تسلیه الهامی لیل الاجر
والثواب تفصیل شرح و تبیین شده است و از عاقله نبوی است بخار و سلم آورده اند که اگر کسی ریشته و جرات مستحق بود که
از رقیه یعنی افسون کردی باین رقیه که انگشت سیم خود را بر خاک نهادی پس بر دوشی گفتی بسم الله تریه ارضنا بقیه
بعضنا شیخی سقیما یا بن ربنا و مشکوۃ با صیغه واقع شده به تقدید بمسجود یا سبابه و در حصین بر دوش مسلم با صیغه سبابه
آورده و ابروی در شرح مشکوۃ از امام نووی نقل میکند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت از لعلها
و هین مبارک بر انگشت سیم خود پستری نهاد انگشت را بر خاک تا چیزی که از آن انگشت مبارک بپسیدی بعد از آن
مسح میکرد با انگشت بر موضع قرصه و جراثیم و میگفت این کلام در حالت مسح طیبی از توشی نقل میکند که گفت آنچه بسمت
میکند بفهم ازین صیغ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که تربت ارض اشارت بقطرت آدم باشد و رقیه بعضنا
اشارت بنطفه که پیدا کرده شده است از و س آدی گویند تصرع کرده و درخواست بایسان حال و فحوی مقال که خداوند
توان قادر است که اختراع کردی و ایجاد نمودی آدم را از طین و ابداع کردی اولاد او را از مار مهین آسان است بر تو
که شفا میدی کسی را که نشأ و س این است و از قاضی بیضاوی نقل کرده که گفت بتحقق گواهی داده اند مباحث طبیه
لعابین را تاثیر می دهد و در غده و نضج و نطفه شدن و تبدیل مزاج قروح و جراثیم است و تریه طین را نیز تاثیر است
در حفظ مزاج اصل و دفع نکابت مضرات و لهذا در تدبیر مسافر در صحت مزاج گفته اند که اگر از برداشتن آب از طین
عاجز باشد باید با خود خاک از زمین مالوف بردارد و با آبها که در دیار غربت بخورد آن خاک را در آن نیز دو بخورد
تا این میشود از تغیر مزاج و رقی و غرائم را آثار عجیبه است که عقول از وصول بکنه آن عاجز و قاصر است و حق نیست
که افعال و اعمال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را اسرار و خواص است که مفوض و موکول بعلم اوست و آنها که
در مضیق طبیعت و فلسفه گرفتار اند دست و پا نمی زنند و قاضی بیضاوی بسم الله پس گرفتار است باین طریق
و سلامت در تفویض تسلیم است و الله الموفق و بعض شراح گفته اند که مراد از بعض حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم
چنانچه در بعضی در جات گفته اند مراد بارض ارض مدینه است که او را خاصیت در شفاست مریض با حادیت
نماست شده است و با بجمه رقیه لقرآن و اسماء الکی و با بجمه از محرمات مثل سحر و کلمات که نبر باشد درست است و آنچه متنی او
معلوم نباشد و بزبان محمود بنود جائز نیست مگر آنکه بزبان نبوت رفته باشد چنانچه در افسون نشین کردن و حدیث آمده است
بسم الله شیخه قرنیه ملحه بحفظها و الله اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب در باب علاج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با این شهادت
تعالی و بخار و سلم و موطا و ابو داود و ترمذی آورده اند که عاقله گفت عادت شریف حضرت نبوی صلی الله
علیه و آله و سلم آن بود که چون در فراش رفتی و در خوابگاه خود جاسی گزینی هر دو دست مبارک جمع کردی و پیشین برین
بردی و در آن نفث کردی یعنی با دهن در آن و بیدی و سوره اخلاص و معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس و در روایتی معوذات و قل هو الله احد بخواند و مراد معوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغه جمع
بر تثنیه یا قل یا اینها الکا فون نیز در آن داخل بود و بیان آن در فصل اویم که بعد از سلام نماز خواندی کرده شده ماند
آنکه در اینجا گفته اند که در حدیث ذکر نفث مقدم است بر قرائت و طاهر است که قرائت مقدم باشد بر نفث تا برکت قرآن
بدن همراه باشد برسد و این اشکال در روایتی که مصنف آورده و بحرف و او واقع شده تو سبب نداشت از دجی عطف بود و

دلالت بر ترتیب و تقدیم و تاخیر ندارد مثلاً اگر کسی گوید آمد زید و عمر و این ترکیب دلالت بر آنکه نخست زید آمد و عمر بعد از وی
 ندارد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در واقع عمر پیشتر از زید آمده باشد و این معنی در علم خود مقرر شده است
 و ذکر چیزهای پیشتر نیز دلالت بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال در آن روایت است که نفت تفرک بحرف فاء مذکور است چه فابرا
 ترتیب بود و معنی ترکیب این باشد و بعد پس از آن خواند اینها بعضی گویند که وقوع فاسه و کاتبیت با سهو و اوی است و
 این وجه بعید است بعضی گویند که مراد آنست که اراده کرد و لغت را پس از آن بخواند و پیش از آنکه مقدم بود بر قرائت و بعضی گویند
 تقدیم نقش بر قرائت از جهت مخالفت سحران و سبطلان است که قرائت قبل از لغت کنند و الله اعلم و باجماع این مورد را بخواند
 و هر دو دست مبارک در بدن طیب خود و در روایتی روئے و حیدر مبارک خود را و در روایتی سر و روئے و پیش جسد شریف را
 بماند آن مقدار یعنی تا آنجا که دست رسید به پانچین کرم یعنی خواند و بدید و میاید و مقصود بالذکر از نقل این حدیث
 اینجا و مناسب این مقام که رفیق کردن و بدیدن و با دیدن ادعیه است بر بدن بیمار آنست که عاقله گفت که چون آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم میارشد پدر مودتا من بچنین کرم یعنی خواندم و دیدم و دستهای مبارک را بر امیگرتم و بر بدن و میاید
 و رجاء الاصولی بچنین است و در روایتی مجمل آورده که چون بیمار شد امر کرد مرا که من بچنین کرم و در روایتی تفصیل گفت که من بخوانم
 و بدو دست وی مسح میکردم و بر هر تقدیم خواندن و دیدن از عاقله نمود و مصنف میگوید که در روایتی آنست که پیغمبر صلی الله
 و آله و سلم خود لغت میکرد و خود قرآن میخواند و عاقله دستهای مبارک و بر گرفته بر بدن وی میاید زیرا که غایت خلعت
 و وجع مانع بود آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از تحریک یدین برین روایت و دیدن و خواندن از حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بود و دست مالیدن از عاقله و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از برای عیادت روزی حین نبوکده در حبس
 اوقات از شب و روز عیادت فرموده که نه چنانکه در مردم متعارف است که عیادت در شب بناید کرد و چنانکه گویند در روز
 شبیه شلای عیادت کردن مبارک نیست و در موراجب لدینه میگوید که ترک عیادت روز شبیه مخالفت سنت است و گفته است که
 این بدعتی است که طبعی یهودی آن را پیور کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و سببی آنست که پادشاه است
 بیمار شد و این طبیب را الزام ببلای رحمت خود کرد پس آن یهودی روز جمعه خصص طلبید تا روز شبیه عیادت آن روز
 که در دین یهود دست از دست نهد و اگر برود و گردش زنند عرض کرد که روز شبیه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف کفایت
 بیمار است پس پادشاه از جهت ترس جان خود خصص داد بعد از آن این رسم شائع شد و اکثر مردم بر آن اعتماد کردند و نیز
 میگوید ابن ملاح قولی غریب از فراوئے نقل کرد که عیادت مستحب است در شب شب و در صیغ بر روز شباید که حکمت در
 آن باشد که محنت و کلفت بیمار در شب تا بدرازی شب است و در صیغ بدر از سه روز و در عیادت تغیس است و روح است
 و تنقی و میفرمود که چون کسی برادر و مسلمان را عیادت کند در بستان بهشت روان بود تا پیش بیمار بشیند و چون بشیند و در
 بر روی او رود آید تا غرق رحمت شود و چون صبح بود یعنی عیادت در جانب صبح بود که آنرا غده گویند هفتاد هزار ملک
 بروی او در فرستند تا شب و اگر شب هنگام بود که آنرا عشی خوانند هفتاد هزار ملک بروی او در فرستند تا صبح و در
 جامع الاصول حدیث مسلم و ترمذی از ثوبان بنین قدر آورده که عیادت کنند مرخصی و در روایتی بر که عیادت کنند برادر
 مسلمان را از نزال در بستان بهشت است و در روایتی در بستان بهشت تا آنکه رجوع کنند باز گردان عیادت و در شباید و او کو
 و ترمذی از علی مرتضی آورده از قول او و چون صبح بود و در بعضی روایات در آخر از پیغمبر آورده و یا شد و او را

بستانی و در پشت و در روایتی آمده که ابو موسی اشعری بعبادت امام حسین بن علی آمد و حضرت ابن عباس
 علیه السلام روایت کرد و این حدیث را احمد و ابویعلی و بیہقی نیز آورده و در مجمع الجوامع از حدیث بیہقی در شعب الایمان فیما یوقد فی
 درخت ناره حدیث دیگر آورده که سیکه میرود بعبادت برضی غرض میکند در دریا سے رحمت و در روایتی غرض میکند تا بند
 تا بنشیند پیش بیمار چون بنشیند غرق گردد در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع حدیث است ظاہراً
 مقصودش بیان مضمون این احادیث است پس جمع کرد میان آنها و اللہ اعلم و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحجت
 و در چشم نیز کسان را عیادت فرمود و احمد ابو داؤد و از زبانی ابن ارقم آورده اند کہ گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی
 علیہ وآلہ وسلم از در چشمی کہ داشتم و گفته اند کہ سندا این حدیث صحیح است و درین حدیث روایت کرد کہ کسی کہ قائل است کہ عیادت
 از در لعینہ سیکہ در چشم دارد منون و مستحبیست و حدیثی درین باب از بیہقی و طبرانی نیز نقل کنند کہ سہ چیز است کہ در
 عیادت بنود در چشم و دل و در دندان و گوشت کہ این حدیث مرفوع نیست بلکہ موقوف است بر یحیی بن کثیر و انجید
 بطریق دیگر ضعیف از ابی ہریرہ نیز آمده و اللہ اعلم و یک جوانی از یہود کہ خدمت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میکرد بسیار
 او را عیادت فرمود بخاری و ابو داؤد و از انش آورده اند کہ پسرکی بود از یہود کہ خدمت میکرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس پیغمبر
 پس آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعبادت دی و عرض کرد بروی اسلام و در روایتی آمد بعبادت و یا
 و بنشینت نزد سروی و فرمود سلمان شو پس و بی گاہ کرد بجانب پدر خود کہ حاضر بود پدر گفت ای عمت کن ای پسر
 ابو القاسم را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس سلمان شد پس بیرون آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و فرمود شکر مر خدا سے
 کہ خلاص گردانید اورا از آتش و از یحیی حدیث معلوم شود کہ استخدام کافر درست است و عیادت کافر جائز است خصوصاً
 بقصد آنکہ شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و ازین باب است کہ مصنف حکایت ابو طالب را آورد و با این حدیث
 جمع کرد و گفت و چون عم و ابوطالب بیمار شد با وجود آنکہ مشرک بود او را عیادت فرمود و بر ہر دو اسلام عرض کرد ابو طالب
 قبول نکرد و آن جوان یہود سے مسلمان شد بدانکہ مثل حدیث و علمای سنت برین ایمان ابوطالب بنہوت
 نہ پذیرفته و در صحاح احادیث است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت وفات وی بر سر و آمد و عرض اسلام کرد
 و و قبول نکرد پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت من واللہ استغفار کنم مرترا تا آن زمان کہ منع کرد وہ نفوس
 پس این آیت نازل شد ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشکین الا تاتہ و لا یجہ از اقوال و افعال و خطب و
 کہ در حالت حیات خود کرد و دلالت صحیح دارند بر محبت و معرفت وی بنہوت آن حضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در بعضی
 روایات آمده کہ ابوطالب گفت واللہ یا بنی اخی اگر خوف آن نمی بود کہ مردم خواهند گفت کہ وی این کلمہ از جہت جبر
 و عجز موت گفته ہر آنکہ میگفتم آن را و آن را پنهان با تو بگویم و چون نزدیک رسید موت وی و عباس بن جابر پیچی کہ می جنب
 لبہا سے خود را گوش نزدیک دہان و سے برو و شنید کہ کلمہ ایمان میگویی گفت یا ابن اسخ واللہ گفت برادر من کلمہ را کہ
 امر کرد سے اورا بدان فرمود من نشنیدم ہمچنین آمده است در روایت ابن اسحق کہ وی اسلام آورد و نزد موت و شیخ ابن حجر
 در فتح الباری سے میگوید کہ معرفت ابوطالب بہ بنہوت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بسیار سے از اخبار آمده و مشک
 کردہ بدان شیعہ براسلام و سے و استدلال کردہ اند بر دعوی خود بخیر سے کہ دلالت ندارد بر ایمان و گفته کہ با بیان
 کردہ ایمان از ترجمہ ابی طالب در کتاب الاصابہ فی معرفۃ الصحابہ انتہی مخفی نماند کہ صحت اسلام ابوبن بلکہ سائر انبای و یا

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشہورست و متاخرین بر اثبات و تقریر آنند و درین باب مبالغہ دارند بر خلاف طریقی متقدمین شیوہ
اسلام ابوالمعالی را نیز ازین قبیل دانند و انرا علم فائده انا و ابی عیادت آنست که وضو کنند و عصبه شریرو و بیمار را
استی و بد و صبر فرماید و از چگونگی احوال پرسد و تنقیس و تقویہ و سبب نماید و امیدوار حیات گرداند و با جر و ثوابی که بر برین
در احادیث وارد شده است بشارت دهد و در وقت درآمدن بگوید لا باس طمورا انشا و اللہ تعالی و دست بر بدن بیمار بند
د و عینک ما نوره بچاند و بیمار را دعا کنند و از برای خود از سبب دعا خواهد و در شستن تخفیف کند مگر آنکه بیمار نشستن او را
دوست دارد و غوغا نکند و سخن بسیار که او را ناخوش آید نگوید و نزد بیمار چیزی نبرد و بپاید که در عبادت مشتتابی نکند
و بعد از دوسه روز از بیمار سبب عیادت برود که عادت شریف مصطفویہ نیز چنین بود و مہر و در عیادت نرود بلکه یک روز
در میان یا بعد از دوسه روز برود و کل ذلک در وہب الا عادیث را آثار دالہ الموفین فی فصل در عادت بنو سبب اللہ
علیہ وآلہ وسلم در احوالی میت و اداسے حقوق و سبب عادت حضرت بنوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شتمل بود بر احسان عظیم
بمیت و معاملہ و سبب امورے که در او قبر و قیامت نافع بود مثل تلغین و تنبیت و دعا و قان و قضای دین مانند آن
و شتمل بود بر احسان با قارب و اہل میت و سبب بتخریت و اطعام و تفقد احوال چنانکہ در فصل خطبہ جمعہ گذشت از حدیث مسلم
کہ فرمود کہ ہر کہ مرد و مالی بگذشت از برای اہل اوست و ہر کہ دینی گذشت یا عیالی عہدہ آن برین است و بر اقامت عبودیت
احیاء و تعلیم احکام در انجیہ است بان معاملہ کنند مثل صبر و ترک جنہ و فروع و منع از زوہ و دیگر اسم جاہلیت اول احسان
بمیت کردے و تجنیز و سائیکہ و سبب سے آخرت بر احسن احوال و فضیل صفات ظاہر و باطن فرمودے و تفصیل انجیہ
بطریق اجمال ذکر کرد آنست کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جمیع صحابہ صفت کشیدندی و برای میت استغفار کردند
و بروی نماز گذاردندے و دعا کردندے و از حضرت عز شانه طلب رحمت و آمرزش کردندے و احادیث صحیحہ آمدہ است
کہ ہر میتی کہ بروے صدکس و بروایتی چل کس نماز گذارند البتہ آمرزیدہ میشود و در روایتی صدہ صحت و در روایتی شے
از مسلمانان و رقم شدہ و سبب تسخیر عدد و بعد از ان ہمراہ شدہ و بشفاعت وی بحضرت عزت رفتہ اور ابجد فن رسانیدندی
و قاعدہ تکبیریم و تحمیل سلمانانی بجا آوردندے و در صحیح این حبان از حدیث ابی سعید آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم فرمود پنج چیز است ہر کہ در یک روز نماز را بجا آورد و شستہ شود و او را اہل جنت عیادت و حضور جنازہ و نگاہ داشتن
روزہ و رفتن بسجد و آزار کردن رقبہ گذارنے المواہب اللدنیہ و در شکوہ بروایت ابی ہریرہ از حدیث مسلم آوردہ کہ روز
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از صحابہ پرسید کیست از شما کہ امروز روزہ دارم فرماستہ باشند ابو بکر گفت منم
یا رسول اللہ فرمود کیست کہ ہمراہ جنازہ رفتہ باشند ہم ابو بکر گفت منم یا رسول اللہ فرمود کیست کہ مسکنے را طعام
دادہ باشند ہم ابو بکر گفت منم یا رسول اللہ فرمود کیست آنکہ عیادت مریض کردہ باشند ہم و سبب گفت منم یا رسول اللہ فرمود
جمع نشود این چهار چیز در دوسہ گز آنکہ در آید بہشت را و حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود با جمیع صحابہ کہ حاضر بودند
برای اسے قبر و سبب بایستادے و اورا دعا کردے و تنبیت و سبب بر کلمہ ایمان و جواب سوال ننکد و تکبیر خواستی و در محتاج شرین
وقتی کہ وقت غربت و تنہائی در قبر است اورا از حق در خواستی و رجاء مع الاصول حدیث ابی را و از عثمان آوردہ کہ گفت بود و خلی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون فارغ میشد از دفن میت می ایستاد بروے و میگفت استغفار کنید برابر خود را و سوال کنید ہر کہ
و سبب تنبیت را پس بستی کہ آن سوال کردہ میشود از سبب و از علی آوردہ کہ بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

که میگفت بعد از فروغ از دفن میت اللهم ینا عیدک نزل یک و انت خیر منزل به فاغفر له ووسع مدخله و در تلقین میت بعد از
 دفن حدیث آمده که نزد شافعیة معمول است سیوطی در جمیع النجاسات از طهرانی و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه می آورد
 که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون مردی که از برادران شام و دفن کردید او را و ریختید خاک بر رویه باید که بایستد
 مردی از شما نزد مردی و بگوید یا فلان ابن فلانة و و سه یعنی میت می شنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد پس بگوید
 یا فسلان بن فلانة چون این بار می شنود بر می نشیند در قبر پسر بگوید یا فلان بن فلانة درین نوبت میگویی یا فسلان
 مرا رحمت کند خدا یتقاسی ترا ولیکن شما نمی شنوید پسر بگوید ای فلان یا فسلان آنرا که بر آمده تو بران از دنیا شهادت
 ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسولہ و آنکه راضی شده که خدا سه پروردگار است و محمد پیغمبر است و اسلام دین است
 و قرآن امام تو چون این را گفت میگویی یک از سنگ و کبر دست دیگر بر او میگویی سیر و ن آید از پیش این بنده
 چه کار داریم اکنون ما با و سه که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردی در مجلس شریف حاضر بود گفت یا رسول الله
 اگر نام مادر میت ندانیم بلکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بخواه مادر همه است و همیشه اولی آنست که گوید گاه گاهی و ظاهر
 مراد آنست که این فعل از ان حضرت منقطع نبود که یکبار و دو بار میگردد و بعد از ان میگردد هشت بلکه دوام و استمرار داشت
 بحسب اوقات و عادات ستمه داشت که گاهی قبر ویران و تقاعد و تفقد کردی و سلام و دعا که موجب حصول روح و رحمت
 و نزول رحمت و مغفرت بود مخصوص کردی این فعل از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق بعضی از اصحاب مخصوص
 بودی و در زیارت قبور علی العموم تمامه اهل قبور را باین تشریف شرف و مستعد گردانیدی و کلام در زیارت شهر
 در آخر فصل تفصیل بیاید و پیش از موت در حالت مرض عیادت نمودی چنانکه گذشت و آخرت را یا دوی دادی
 و بویست و توبه فرمودی تا نورش محبت موت و تقای الکی جل و علا کرد و بیکم من احب لقاء الله احب الله لقاءه
 برضا و محبت و یتقاسی فائز گشته گشتن از محنت آباد دنیا و تعلقات و آسان یابد و حاضران را امر کردی تا رضی
 مشرف بر موت را اگر او مختصر خواند تلقین شهادت بوحدا نیت حق و رسالت رسول کردندی و میفرمودی لعنوا قوما
 لا اله الا الله تا آخر کلام و سه کلمه توحید بود و بیکم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعت سلامت ایمان و حسن
 عاقبت از عالم برو و ولیکن در تلقین باید که تکلیف نکند و ابرام نمایند که حالت موت ناگه است تا چگونه بر آید و زندگی
 از عبد الله بن المبارک می آرد که تلقین کرد او را مردی چون اکثر کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم هم برانم
 تا تکلم بکلام دیگر کنم چندین اکترا حبسیت و از عادات اعم فلال کفار و مشرکان که ایمان بدیعت و نشر ندارند منع و زجر
 کردی چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت را علی الاطلاق ذکر کردی بعضی از انها را که اهل ملت اسلامیه بسبب غلبه
 و حج و در حبسیت و جمل و بیاطقی بدان گرفتار اند ذکر کردی و گفت و از لطم خود و طپانچه زدن بر رخسار با و شوق حبیب با بره
 کردن گریه با نا و خلق مؤس ترا شنیدن سر با و انشال آن از جرع و فزع و نوحه می در دج و منع و زجر بلع فرمودی و
 احتمال دار که این لطم و خلق و شوق و انشال آن تفصیل عادات اعم فلال بود چه اینها را اگر چه اهل ملت اسلامیه کنند ولیکن
 از عادات آنهاست و بحد و ستر جامع یعنی ان الله و انا علیه راجعون تلقین و رضا بقضای الکی امر کردی در هیچ بخاری
 و مسلم از این استوداده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لعین من شام ضرب الحدود و شوق الحبوب و دعا بدعوی
 الجاهلیة فرمود هر که این کار بکند و سه از ناپیشت و اینها از اعمال جاهلیت است و از این سوئی اشعری الله گفت آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انابرے من خلق وخلق وخلق حلقی تراشدین سر و صاتی رنح صوت در مصیبت و نوحه کردن بعضی
 بلطم و ضرب وجه نیز تفسیر کرده اند و خرق پاره کردن گریبان و از انس آید که بگفته شد رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم بر زنی که میگفت نزد قبر کے پس فرمود سپر بنیر خدا را در صبر کن اسے زن گفت دور شو از من
 کہ تو نمیدانی و ترا این مصیبت کہ بمن رسیده است نہ رسیده پس گفتند بان زن کہ این رسول خدا بود کہ ترا صبر
 سے فرمود و پند میداد پس آن زن پشیمان شد و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و اعتذار نمود کہ یا رسول اللہ
 من نشاختم ترا معذور دارم و مرا فرمود اکنون اعتذار چه میکنی انما الصبر عند المصدمۃ الاولى یعنی صبر نزد اول مصیبت و نزد
 اعتبار دارد آخر خود خواهی نخواهی صبر کردنی هست و ابوداؤد و ابوزاری سعید خدر سے آورده کہ گفت رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم لعنت کنا خدا یتقائی نوحه کننده را و شونده را یعنی بمعصیت رضا و دراحا ویت میجو آندہ ان المیت لعنہ
 بیکای اولہ میت عذاب کرده می شود در قبر بیکشتن اہل عیال وی نوحه کردن ایشان برا و در روایتی کسیکہ نوحه کرده شود
 بروی عذاب کرده شود و ز قیامت اینجندیش بطرق متعددہ آندہ و عائشہ اینجندیش را بران وحی کہ معنی او بنظاہر
 در فہم در آید انکار کرده و استبعاد نموده و گفته کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرگز انجینین نگویہ کسی چرا معذب میشود
 بگنہایی کہ دیگر سے کرده باشد و فرمود بسبب شمار قرآن مجید درین باب بخوانید و لا تزروا زرة و زرا خری و چو گفتی شد
 عائشہ ترا کہ ابن عمر نمیکوید و روایت از پدر خود میکنند کہ میت عذاب کرده میشود بیکای حی گفت بیا مرز خدا یتقائی
 ابا عبد الرحمن را و این بکنیت ابن عمر است وی دروغ نمیکوید ولیکن نسیان شد یا خطا کرد آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم گذشت بر یہودیہ یا یہود سے کہ گریستہ میشد و نوحه کرده میشد برو سے فرمود کہ ایشان میگنید برو
 و سے عذاب کرده میشود و اقبرش و در روایت دیگر آندہ کہ عائشہ گفت کہ پیغمبر خدا نفرمود کہ میت عذاب کرده میشود
 بجهت بیکای اہل وی بروی بلکہ خدا یتقائی زیادہ میکنند عذاب کا فر را بیکای اہل وی بروی یعنی این مخصوص بیکای
 است کہ معذب است و بیکای اہل وی بروی سبب فرید عذاب میگردد نہ آنکہ بطریق حکم کلی فرمودہ شد و بعضی گفته اند
 کہ تعذیب میت بیکای اہل بر تقدیر است کہ او در حالت حیات راضی یا شد بدان یا وصیت کردہ بان چنانکہ اہل است
 میکردند و بران اجرت قرار میدادند و در صحیح بخاری و مسلم از مغیرہ بن شعبہ آندہ کہ گفت شنیدم از رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم کہ کسیکہ نوحه کرده شود برو سے عذاب کرده میشود و با پنچہ نوحه کرده میشود برو سے یعنی با پنچہ نوحه گران او را
 بدان می ستانید بروی وی بطریق بہتہزا و تمکم میگنید کہ وی متاذا میگردد اینچنانیز ہمان شکالی کہ بر تعذیب وارد
 درود سے یا بد کہ چنانچہ دیگر سے متاذا گردانند گویند انان جہت کہ وی اظهار کرد نفس خود را میان مردم متصف
 بدین صفات و راضی شد بان بدین سبب محل توبہ آندہ و اللہ اعلم و اگر حیوان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از گریستن
 نوحه کردن و جزع و فزع کردن نمی کرد سے اما از گریستن اشک حزن قلبی آن اشیا منع کردی و خوفیز کردی چنانکہ
 ابوداؤد و ترمذی از عائشہ آورده اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوسہ داود در میان دو چشم عثمان بن مظعون
 کہ اول من مات من المهاجرین فی المدینہ بود بعد از موت و سے و گریہ کرد و ہر دو چشم مبارک وی اشک میرنجتند و بخاری
 و مسلم از انس آورده اند کہ محزون شد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از قتل قرار شد حزن کہ ندیدہ بودم او را
 کہ انجینین شدہ باشند و از عائشہ آورده اند کہ چون رسید خبر قتل زید بن حارثہ و جعفر بن ابی طالب عیسی بن مرثدہ

رسول خدا در مسجد محراب و شناخته میشد اثر حزن در روی مبارک وی پدید آمد و شدت بکای نسیای جعفر را بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را فرستاد تا منع شان کند ممتنع نشدند تا سه بار آن مرد آمد و رفت کرد و فائده نداشت پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت غالب اندر آن زمان بر من یا رسول الله ممتنع نشدند بگفته من فرمود بگذارد و خاک در دهن ایشان کن و از آنچه خواست بفرموده است گریه و حزن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر میت گریه و حزن اوست بر موت ابراهیم و دل شریف وی چنانکه میگویی و بعد از آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم راضی ترین خلق بقضای حق بود و شاکر ترین و صابر ترین از هر مخلوقی بود در وفات ابراهیم که پسردو ساله وی بود و بر وی شانزده ماه و شصت روز و بر وی یکسال و دو ماه و شش روز و بر وی ای سیفتاد و روزه و بر تقدیر اتفاق است که در هر سال از عالم رفت و آمد او باب عیث آمده است که حق تعالی در عالم بر رخ برای او مرثعه پیدا کرده که ارضاع وی میکند و در روز موت وی در شب چهاردهم ماه ربیع الاول بر وی ای روز عا شور بود آفتاب گرفته شد و چون عادت در گرفتن آفتاب نیست و ششم است و نهم است مردم گفتند که این گرفتن آفتاب از جهت موت ابراهیم است آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ماه و آفتاب از آیات الهی اند موت کسی را در اینجا دخی نبوده و بعضی طرق ضعیفه احادیث واقع شده که بعضی بر ابراهیم کفان شده یعنی اگر میر نیست ابراهیم هرگز نمی میرد و پیغمبر بودن جائز نم و چون بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر نبود لا جرم نه نیست و در علم معقولات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقدم نیست و ملازمیت ظنی است لیکن اینجور حدیث را تضعیف کرده اند و گفته اند که بودن او نبی بجهت چیست مگر انبای پیغمبر نیستی باشد این چنین خود نیست پس ملازمیت تمام نبوده و در سند این حدیث نیز سخن است فانهم والله اعلم و باجماع آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم موت ابراهیم گریه و فرمود تدفین العین اشک میریز چشم و حیران القلب اند و باین میشود دل لا نقول الا ما یرضی الرب و میگویم مگر چیزی را که راضی است از آن پروردگار و انا ویدرستی که ما بفراتاک یا ابراهیم بفراتاق تو ای ابراهیم محزونون اند و بکنیم بخار کس و سلم و ابو داود و از انس می آرند که گفت آدمیم ما با رسول خدا برابی سیف حاد که شوی بر دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و ابراهیم بهار بود و مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابراهیم را و بوس کرد و بوسید او را و این عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد و اطفال باز در آدمیم بار دیگر با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در حالیکه جان میداد ابراهیم پس اشک ریختن گرفت و چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت عبد الرحمن بن عوف میگوید تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت است یعنی نه از جرح و عدم صبر است بلکه رحمت و رحمت است بر مقبولن بار و دیگر باز اشک ریخت و گفت ان العین تدفع القلب یخزن ولا نقول الا ما یرضی الرب انا بفراتاک یا ابراهیم محزونون و از ابی ساهه بن نمیه می آرند که زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کس فرستاد و نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که پسری بود که مشرف بر موت شده بیایر بر ما حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز کس نزد زینب فرستاد که سلام رساند و بگوید که مر خدا راست آنچه گرفت و مرا راست آنچه گرفت و داد نزد وی تعالی بدی معین است و صبر کن و اسید و از ثواب شای زینب باز کس فرستاد و سوگند یاد کرد و بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که البته بیاید حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر خاست و بر زینب آمد و با و سه بود و بعد از این عباد و معاذ بن جبل ابی بن کعب زید بن ثابت و مردان دیگر رفتند از انهم جمعین پس بر شسته آوردند معی را حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گرفت و در خود

انشا الله و جان صبر و حرکت و اضطراب بر آردن بود پس آب ریخت و چشم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن عباد
 گفت این چیست یا رسول الله فرمود این رحمتی است که نماده است حق تعالی در دلهای بندگان خود و جسم نمیکند خدا
 تعالی مگر جسم کنندگان را و نانی از این عبادش می آرد که دختر که ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جان سید او و
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اربابینه مبارک خود فرزند پیاپیده بود و میگفت است ام ایمن چون ایحال مشاهده کرد
 نیز نگریه در آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نزد رسول خدا گریه میکنی یا ام ایمن گفت یا رسول الله چون نگریم و
 ترا می بینم که گریه میکنی پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گریه نیست که من میگویم این رحمتی است از خدا یعنی
 گریه من از جزع و بیهوشی نیست بلکه رحمتی است نازل از جناب الهی برین سیت و بر همه حاضران و چون در صدور
 گریه ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آن کمال که داشت در فهم ظاهر استبعادی پیدا میکنند چنانچه صحابه نیز
 ازان سوال کردند مصنف در بیان حقیقت آن مینویسد و کمال صلی الله علیه و آله و سلم که شامل جمیع لطائف و مراتب و قوای ظاهر
 و باطن باشد در حق بشر که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است برخلاف خلق مالاکنه نیست که هر چیزی را حق خویش
 بدیده و آثار جمیع حواس و قوای از وی ظهور آید در آنچه مقدور است بقدرت و اختیار و در آنچه نه مقدور است بحکم طبیعت و اضطراب
 و الانقصان و خلقت لازم آید و ایکن موافق حکمت و حق باشد و یکی از وجوه وجود سکر است موت و حق آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم همین است که وی مقتضای طبیعت انسانی و لازم مفارقت روح از بدن است و دلیل سلامت
 حواس و قوت ادراک است و غشاء و صد و آثار طبیعت و جلال ازان حضرت نیست که در جمیع مراتب تمام و کمال
 داشت صلی الله علیه و آله و سلم و محققان صوفیه قدس الله اسرارهم میگویند که جمیع لطائف از طبیعت و نفس و قلب
 در روح و سرور ارباب تکمیل مباحدا یکسانند سر ذات حق متصل است و روح در محبت وی مستغرق و قلب بزرگ و مشغول
 و نفس و طبیعت در مقام خود پنجه است در کار در ایشان مزج و خلط این لطائف نبود و خلط و شرم در گشتان بر اهل سکر
 و تلون نیست نه ارباب محو و تکمیل و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در تجنیز میت و تطهیر و دفن
 و تعمیل فرموده در جامع الاصول حدیث ابی داود از حصین بن و خنم آورده که گفت چون پیامبر صلوات الله علیه
 البراء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت و سرفرازی رفت و فرمود گمان نمی برم ادراک که حادث شده است
 بوسه موت چون بمیرد خبر کنید مرا و تعمیل کنید و بناید که حقیقه مسلمان محبوب و موقوف کرده شود میان اهل و عیال و
 و در جامها سینه تکفین کرده و فرموده بپوشید جامهای سفید را که آن بهترین جامهای ثبات و تکفین کنید
 در آن مردی که خود را رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و طاهر جامها سینه سفید مطابق است نو بود یا بسته و حادث
 و تعمیل و تحسین کفن واقع شده اما نه چنانکه بعد از اسراف کفنه و مرا و تحسین کفن و تطهیر او است نه اسراف در کفن و
 ابو داود و از امیر المومنین علی آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گران بها نکنید و کفن که وی سلب
 کرده میشود سلب سریع یعنی زودکنند و بوسیده میشود در گور پس گرانی در و سرفرازی بود و در صحیح آمده که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را در سه ثوب تحویل تکفین کردند و تفسیر کرده اند تحویل را ثوب ایض و بعض گفته بانه قصاص
 کرده و گفته اند که سحر قرینه است همین که نسبت کرده میشود بوسه اتواب و در موطا از عائشه می آرد که گفت در آمد
 برای نگر و بیماری وی پس رسید از من که کدام روز وفات کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتم روز و شب پس گفت

امروز کدام روز است گفتم برادر دوشنبه گفت اسید میدارم موت خود را امروز تا شب پس از آن نظر بجایم خود کرد که پوشیده بود
و کشیده بود مرض در دوسه و آن جامه بود که در دوسه روغنی و آلودگی از زعفران بود گفت بشویند این جامه را و زیاد
کنید دو جامه دیگر و کفن کنید و در آن عاتشه میگوید پس گفتم این جامه کمنه است گفتند زندگان سزاوارترند بجایم تو
این کفن نیست مگر برای خاک شدن بعد از زمانی چند پس وفات یافت و منی قریب شب و دفن کرده شد شب دوشنبه
قبل از صبح و در حدیث ابی داؤد از ابی سعید همدانی آمده که چون حاضر شد مرا و امرت بطایبید جامه های نو پوشید
و گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت میت بعث کرده میشود و در جامه های که مرده است در آن
یعنی مراد باین جامه کفن نیست چه دوسه بعد موت است نه آنکه موت در دوسه باشد مانند آنکه در دنیا اشکال آورده اند
که در حدیث صحیح آمده است که مردم برهنه محشور میشوند و این حدیث منافات دارد بآن و جواب داده اند که بعث دیگر
و حشر دیگر پس نواند که بعث با پوشش باشد و حشر برهنه پس منافات نباشد میان این دو حدیث و این توجیه خالی
از بعدی نیست و بعضی ثیاب را تاویل کرده اند باعمال و حالتی که بران از عالم رفته است و عرب چون خواهش کند که
یکی را بطهارت نفس و برأت از عیب و صحت کند فلان طاهر الثیاب است و تحقیق آمده است و تفسیر کریمه و ثیاب
قطره ای عسلک فاصح و میگویند فلان نوس الثیاب ای جنیت الفعل المذهب پس مضمون این حدیث مضمون آن حدیث
بود که بر آنگشته می شود و بنده بران حالتی که مرده است کذا قال الطیبی و این توجیه نیز بطایر سیاق حدیث مناسب است
و از تورشستی نقل میکنند که گفت بعضی از صحاب بودند که در بعض احوال بتاویل نصوص و وصول حقیقت مراد نمیرسیدند
و بر طاهر عمل میکردند و آدمیان متفاوتند و مراتب آن چنانچه عدی بن حاتم چون شنید کریمه + حتی تبین لکم الخیاطه
من الخیط الاسود و دو عقال سیاه و سفید را در تحت و سادۀ خود نگاه میداشت حدیث و در حدیث و انما انا قاسم و اسیر لعلی
گفته که اعلام کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحاب را که من تفضیل و ترجیح نکرده ام در شمت آنچه و چه کرده شده است
نبوی من هیچ یکی را از امت خود بر دیگر کسی بلکه شویت کرده ام در ابلاغ و عدل کردم در شمت و تفاوتی که هست در فهم
و ادراک معنی آنست و این واقع است از طریق عطا و تحقیق بوده اند بعضی از اصحاب که شنیدند حدیث را و فهم نیک کردند
از آن مگر طاهر حلبی را و شنیدند آنرا بعض دیگر از ایشان یا از قرنی که بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع
تابعین و استنباط کردند از آن مسائل کثیره را و ذلک بفضل الله و یقین من یشاء و انتهی و مکن است که گفته شود ابوبکر
جامه پوشیده به قصد نظافت و طهارت بعد از آن این حدیث بخاطر طریقی رسید که شنیده بود از حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و باعث تند کار او شد و تاویل آن نزد دوسه همان باشد که کرده اند و لیکن بطایر حال این حدیث را بر خواننده تفصیل
بیان سبب پوشیدن جامه یا جامه نو پوشیدن وی از جهت غایت احتیاط و حرص بر اتثال طوایر بود اگر چه حقیقه مراد
و گیر است چنانچه در حدیث سازید علی سبعین که در وقت نزول کریمه + ان تتغفر لهم سبعین مرة + فرمود و گفته اند که حقیقه
مراد از سبعین تکثیر و سبانه است نه عدد معین و لیکن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای اظهار غایت محبت و مراحم
بظاهر کرد و فرمود سازید علی سبعین یعنی مرا شمع از شفا و بار کرده اند و من زیاده بر شفا و بار میکنم شاید که بیاورد ایشان را
فافهم و بالله التوفیق و مدتی در ابتدا اے حال عادت صحابه آن بود که چون شخصی مختصر شد و بر موت مشرف گشته
حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کردند و حضور شریف او را در خواستندی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

حاضر شدے تا در حضور وے وفات کردے و بدعا ی آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف گشتی و ویرا تہمین و
 تکفین کردے و بروے نماز گذاردے و شیعہ جنازہ تا بقبر کردے و دفن کردے و بدعاے تثبیت و منفرت مشرف
 ساختے چنانچہ از سیاق احادیث کہ مذکور شد معلوم میگردد و در آخر چون صحابہ دیدند کہ درین استقامت و استوار حضور
 و قوت از اول تا آخر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مشتقے تمام ست بران اختصار کردند کہ چون شخصے وفات کردے
 بعد از وفات وے اعلام کردندے تا تہمین و نماز و دفن حاضر شدے و چون باز دیدند کہ انہم خالی از مشتقے نیست میتھا
 تہمین کردندے و بجزرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردندے تا بروے نماز گذاردے و در نماز اوقات اگر شب بودے
 یا مانع دیگر و در طلبیدن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مشتقے گمان سے بردند برای نماز نیز خبر نمی کردند و صحابہ خود نماز
 میکردند و دفن میکردند پس آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میرفت و بر قبر او نماز میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف
 بیاید و نماز گذاردن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جنازہ گاہ بیرون مسجد بودی و گاہ اندرون مسجد و هر دو
 جائز است و مذہب شافعی ہمین سنت و دلیل ایشان حدیثیست کہ در جامع الاصول از مسلم و موطا و ابوداؤد
 و ترمذی و نسائی آورده کہ چون وفات یافت سعد بن وقاص گفت عائشہ در آریہ جنازہ او را تا نماز کنم بروی پس
 انکار کردہ شد بروی پس گفت اللہ تحقیق نماز گذارد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی پس بیضا سہیل بر او پس
 در مسجد و در روایتی آمدہ کہ چون انکار کردند بر عائشہ این فعل گرفت این چہ بلار و در فراموشی کردند مردم این را کہ گذارد
 رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سہیل بن بیضا نکرد در مسجد و در روایتی امر کردند از واج پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 کہ بیارند او را در مسجد پس آوردند و نهادند او را بر در حجر ماے ایشان و گذاردند بروی نماز و چون رسید بایشان کہ
 مردم عیب گرفتند کہ ہرگز نبود کہ در آورده شود جنازہ در مسجد پس رسید این سخن بعائشہ گفت کہ چہ شتائید مردم در عیب
 گرفتن بچیزے کہ علم ندارند بآن عیب میگردد بر ما بدر آوردن جنازہ در مسجد و حال آنکہ گذارد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 و سلم بر سہیل بن بیضا نکرد در مسجد این روایات مسلم است و در موطا نیز ہمچنین آورده و ابوداؤد و ترمذی و نسائی ہمین مقدار
 آورده اند گفت عائشہ گذارد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سہیل بن بیضا نکرد در مسجد و نیز میگویی امام شافعی کہ
 نماز جنازہ دعاست یا نماز مسجد اولی است بان و مذہب امام ابوحنیفہ و امام مالک کہ است نماز جنازہ است در مسجد اگر
 تحریمی یا تنزیہی دور و است نزد ما و طاهر ثانی است و طاهر از کلام مالک کہ گفت لا اجبہ نیز ہمین سنت و دلیل ایشان
 حدیثیست کہ ابی داؤد و ترمذی ہر سیرہ آورده و طحاوی در معانی آثار نیز آن را روایت کردہ کہ گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ
 وآلہ وسلم کسی کہ گذارد نماز جنازہ در مسجد نیست مراد را چہیرے یعنی از اجر و ثواب از طحاوی نقل کردہ اند کہ گفت انحد
 اولی است از حدیث عائشہ زیرا کہ حدیث وے اخبار است از فعل رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حالت ایست کہ
 ہمینی میزان متقدم شدہ و حدیث ابی ہریرہ اخبار است از نبی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ متقدم است و در احادیث
 پس حدیث ابی ہریرہ اولی باشد از حدیث عائشہ زیرا کہ ناخجست مراد را کہ اقال ششمی و نیز در انکار صحابہ بر عائشہ
 دلیل است بد آنکہ ایشان را معلوم بود کہ است نماز در مسجد و منسوبیت ہی و الا چرا انکار میکردند بروی نسبت عائشہ ایشان
 بنیان و عدم علم محل کلام است بلکہ تواند کہ عائشہ بیخ عالم نہا شد و طاهر است زیرا کہ ایشان جماعہ شیر اند و نیز میگویی گذارد
 نماز بر بن بیضا در مسجد بجهت آن بود کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم متکلف بود از بیعت بیرون نیامد و جنازہ بیرون مسجد بود

و درین صورت اختلاف است میان خفیه و نیز از ابی هریره در قصه نماز برنخاسته آمده که چون جبرئیل خبر موت او را
 رسانید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود پس گفت امروز بنده صلح کرده است نماز بروی یکم پس بیرون آمد
 بمسجد و نماز بگذاشت و اگر در مسجد جائز بود پس بیرون آمدن براسه می بود و بعضی گویند که مصلای جنازه مکانی بود
 متصل مسجد شریف و برین تقدیر اکثر اشکالات منحل گردد با احتمال آنکه شاید که روایت مسأله در مسجد یا محراب مسجد
 آن مکان باشد مسجد و ظاهر شود که این است بنیانی قول ابی یوسف که اگر مسجد بود معتذر برای نماز جنازه جائز است
 و در بعضی دیگر است و الله اعلم و اختلاف است میان خفیه که است از جهت خوف تلوث مسجد است و این مناسب است
 بقول کسی که قائل است که مرد نکبست یا از جهت آنکه مسجد جامع موضوع است از برای نماز پنجگانه و برین تقدیر اگر
 جنازه بیرون مسجد بود نیز کرده باشد مصنف حدیث ابو هریره را که مستند خفیه و مالکیم است رد میکنند و میگویند و حدیث
 ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من صلح علی جنازه فی المسجد فلا شئ له روایت وی غلط است و سهو است
 از راوی صحاب است که خطیب بغدادی روایت کرده و گفته که لفظ حدیث در اصل فلا شئ علیه است یعنی هر که بگذارد
 نماز جنازه یا در مسجد پس نیست هیچ اشئی و در بعضی بر زوایا در جامع الاصول این حدیث را بلا شئ آورده است و گفته که
 در کتب صحیحین واقع شده است که فاشی علیه نماز پنجگانه می گرد که اصل فلا شئ له است و در پاره این حدیث را بلفظ
 فاشی اجرا نقل کرده و در جمیع النواع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شئ آورده و قد برو میگویند که بعضی از آنکه حدیث
 میگویند که این حدیث خود ضعیف است چه از افراد صلح مولی التومنه است و وی ضعیف است در حدیث و شیخ ابن الهمام
 گفته که تومنه ثقة است لیکن مختلط گفته در آخر عمر خود و نسائی از ابن مجیه آورده که گفته وی ثقة است لیکن مختلط
 در آخر عمر پس هر که شنید از زوایا پیش از اختلاف ثابت است و حجت است و مهم برین آنکه ابن ابی ذئب که راوی این حدیث
 از زوایا شنیده است پیش از اختلاف پس واجب است قبول آن بخلاف سنیان و غیره و بعضی که شنیده اند از زوایا بعد از
 اختلاف انتی و الله اعلم و میگویند نماز بر ابو بکر و عمر در مسجد گذارند چنانکه ابن ابی شیبہ روایت کرد که گذارند نماز را بر ابی بکر
 در مسجد و گذارند مصیب بر ثمر در مسجد اما درین روایت ابن زیدانی نیست که میگویند حضرت جمیع مهاجرین و انصار گذاروند
 و از کسی انکار صادر نشده و جواب ازین آنست که بر تقدیر صحت این حدیث محمول است بر آنکه جنازه بیرون مسجد بود
 و حق آنست که اگر مدعای شافیه سنوئیت نماز جنازه است در مسجد باطل است و الامی در آورد آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم جنازه تا که صحابه را در آن و متواتر می شد در میان ایشان و اگر جواز است مانع قائلیم بآن و مکره میداریم
 آنرا و میگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگذارند و قائلیم که نماز ایشان وسیله برافضائیت آن در مسجد با مسأله طرین
 کذا فی شرح ابن الهمام فتدبر و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود تا میت را سه بار یا پنج بار یا زیاده تلفیق با هر چه
 مقتضای رای فسال و احتیاط و طمینان وی در طهارت و نظافت بی تعیین عددی معین ولی اقتضای سه مرتبه یا پنج مرتبه عدد
 بشویند و غسل آخرین قدر سه کافور بکار دارند بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب سه از ام عطیه انصاریه آورده اند که گفت چون
 رفات یافت بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بشوید و سه بار یا پنج بار یا زیاده بران اگر رای شما باشد
 و بگردانید در مره اخیره خیر سه از کافور و در روایتی از حفصه بنت میرین آمده که بشوید و تر لبسه بار یا پنج مرتبه بار
 یا زیاده بران اگر اسے شما باشد این روایت بخاری و مسلم است که در جامع الاصول آورده و در فتح الباری

میگوید که حاصل آنست که ایستادگی بر سر است و سه بار تحب و اگر هم بکسار زلفت و تقاوت حاصل گردد امتیاج با فوق باشد
و نیز میگوید که نیا فست من در هیچ روایتی بعد سبع نقطه اکثر من ذلک گر در روایتی مراد بود و در احتمال در روایتی
نقطه بیان سبع باشد و در شارب نیز مراد بود و این قائل است احمد و کرده داشته بر سبع و این عبد البر گفته که نسیه نام
سبع یک را که قائل شده باشد بر یازده بر سبع و نه و در سه گفته زیاده بر سبع اسرار است انتی و تحسین کافور گفته اند که
بجست تطیب و تبرید و تحفیت و خوشنویزی است در اعانی بدن و در بار تعلیم بدن میت که میت است و رغبت
پیدا کرده و غل تمام است و در سه قویترین رول تحب است و بعضی گفته اند که اگر کافور پدید آید و مشک نیز قائم مقام آن
گردد و در فیه سه باقی عقد کرده یعنی این باب فی المسک المیت و اگر از ابوسید عدی آوری که بر سیده شده آن حضرت علی السلام
علیه و آله و سلم از مشک فرومود و اطیب طیبکم و گفت ای خدیشا هیچ است و غل بر نیست نزد بعضی از اهل علم و این قول احمد و
اسحق است و بعضی کرده داشته اند مشک را برای میت انتی دیگر بدانکه اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعضی بر آن
که بجست در شارب است که بخت استرخاصه مناصل حادث میشود نه بجست نجاست زیرا که آدمی بخت نجس نگردد از جهت است
و بی عدم اقتدار بر اعضا و در شارب است که مقتضای بران در حالت حیات برای دفع حرج است که مکرر میشود هر روز
و در شارب است که بخت مکرر نشود پس در حکم نجاست بود و بعضی میگویند که غسل و سبب بجست نجاست است که بخت عارض شده
چنانچه سایر حیوانات و لهذا اگر شخصی مرده آید را با خود بردارد و نماز کند جائز نبود نماز و سبب اگر بی وضو نماند و اگر برادر دارد
جائز است و زوال نجاست از آدمی بغسل نه از سایر حیوانات از جهت کراست است و سبب و نیز دام ابو حنیفه در غسل میت
مضمضه و استنشاق بنود و امام احمد نیز بر نیست از جهت وجود حرج در آن خلافاً للشافعی و نیز بعضی نیا غاسل میت را باید
غسل کند و در جامع الاصول عدیش از ابو داود و از عائشه نیز درین باب آورده که غسل میکرد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم از چهار چیز نجاست و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسیرا که مرده بود
زید را مرده بود و وضو کرد و او را برداشت و بنزد او را بست و در مسجد نماز گذارد و بخندید و وضو نمود و بنزد او را آورد
که اسما و بنت عمیس که زن ابو بکر صدیق بود غسل داد و ابو بکر را بعد از موت پس از آن برآمد و پرسید از مهاجرین که حاضر
بودند که من روزه دارم و امر روز مرا سخت است آیا لازم است بر من که غسل کنم گفته اند لا و ترند که از ابی هریره می آید
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاسل جنازه غسل کند و حامل و سبب وضو و میگوید درین باب حدیثی از عائشه
و عائشه نیز آمده و حدیثی ابی هریره حسن است و میگوید اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیر هم بعضی گفته اند که در نجاست
غسل بر غاسل میت واجب گفته اند و وضو مالک گفته است نجاست غسل واجب و شافعی نیز همین است و احمد نیز
گفته که امید دارم که واجب نشود بر وی غسل و اما وضو اقل آنچه گفته شده است در سه و اسحق گفته لا بد من الوضوء
و از عبد الله بن المبارک آمده لا غسل ولا وضوء انتی و امام ابو حنیفه بر همین است و شعیب را نشنیدید و سلام و پیشش شک
از وی دور کنند و در جامه که پوشیده دفن کنند و اگر جامه که او از کفن مسنون کم بود زیاده کنند و اگر زیاده است
کم سازند و همچنین است مذموب امام ابو حنیفه بدانکه تا شستن شستنی شستن علیه است میان آنکه از رجه از جهت حدیثی که بخار
و اصحاب من از جابر آورده اند که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حج میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در ثوب واحد
و تقدیم میکرد و در کف آن را که بیشتر اخذ کرده بود و قرآن را و امر کرد بدفن ایشان در غونما که ایشان غسل داده نشد

و تریزه آورده اند ثانی است و این احادیث مثبت و غیر مثبت مقدم است بر خبر ثانی چنانکه این مسئله در اصول فقه
مقرر شده است و در بعضی شروح بر این مذکور است که جابر در آن روز مشغول بود با ننگه پدر و حال و سبک گفته شده بود
و بعد بنده آمده بود تا تدریس بکند و ایشان را بر سر درشته بدین آرد و حاضر نبود در وقت آنکه نمازگزار در رسول خدا صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم بر ایشان از غیبت روایت نفی کرد و آنجا که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند و فعل آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده کردند روایت اشبات آوردند انقی این کلام دلالت دارد بر آنکه نماز بر شهید
احد در میان روز در میان وقت بود اما صح آنست که در وقتی دیگر بود و این نیز عذر روایت بنابر نفی صلوة را بیان میکند
و وجه توفیق این روایت و این بار و این که حاکم آورده و تصحیح کرده ظاهر میگردد و آنکه گویند که این منصوص است بقصد ای
احد از جهت ترویج احیاء و اموات بعد است و ایشان گویند السیف منی اللذین است و این اتمام گفته که این قول مذکور است
در کتب فقه بعد از آن حدیث و همچنین است که ذکر کرده اند رواه ابن جبران فی صحیحهم انشی لی فی شرف شهیدان که ایشان را
حاصل شده است و جان عزیز در راه حق داده اند بخود نوب و طهارت وجود ایشان کرده است و دیگر ایشان را حاجت
بشفاعت نیست و نماز گذاردن شفاعت کردن است و حق را نزد حق و در روایات آمده است که شهید شفاعت میکند
بمقتا و کس را از اهل خود و ما سیکویم که نماز گذاردن بر سبب از برای اظهار کرامت دوست و شهید سزاوارتر است بآن و
ظاهر از ذوق استغنی نیست از دعا که رفع درجات و طلب مغیر رحمت و لهذا صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
کردند و بر میان میکنند با وجود طهارت ایشان از ذوق تعینیه مراد شهید در اینجا هر ستم گفته است که باین گفته فقه
یاد و معرکه خاک یافته شده و بر و صراحت جرح است باشد و اگر خروج دم از موضع غیر مقاد باشد چنانچه چشم و گوش و دهن نیز
درین حکم داخل است زیرا که سیران آمدن خون از غیر موضع مقاد و علامت جرح است و در این است بطلان خروج از محل مقاد
چنانچه بینی و دبر و ذکر که آن دلالت بر جرح ندارد و بعلت زناقت نیز میرود و بول و غائط و خون بگری و با سوزن میشود و
از شدت هبل و قرن نیز نه آید و دیگر شرط آنست که مانع باشد و صبی درین حکم داخل نیست و ظاهر باینکه اگر جنب گشته شده
یا حائض و نفاس آورده غسل بر و سبب واجب است و این مذسب ابو حنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد و سبب
امام احمد نیز همین است و شافعی و ما عصبیه در اینجا با و سبب غیبت اند و میگویند که غیبت که جنابت موجب آن بود بحیث
خروج از دائره تکلیف ساقط شده و غیبت که سبب است بود شهادت سقط آن شد و دیگر غیبت در جنب بود و اول آن حنیفه
حدیث غلط ابن ابی عامر است که او را عیسی الملائکه گویند و این حدیث را ابن جبران در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط
شیخین آورده و گفته اند آنست که و سبب که خدا بود بلکه گویند که بهان روز ترویج کرده و با اهل خود صحبت داشته بود
تا گاه آورده شدت فلیه جنگ کافران در روز احد شهید بطلان شد و فرصت غسل جنابت نیامد برفت و
شهید شد پس بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکتوف شد که ملائکه او را غسل میدهند فرمود حقیقت حال جنابت
و بچه سبب او را از میان شما منسل ساخته اند بروید از زن و بر پر سید زن حقیقت حال را عرض کرد و گفت
که و سبب جنب بود و چون شهید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شده که پیش آمده است بهان حالت غسل کرده
بر آید اینجا امام ابو حنیفه میفرماید که این غسل دادن ملائکه حقیقت بود و در واقع بود و بر آن تعلیم بود و امام شافعی میگوید
که اگر غسل جنابت واجب بود و سبب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را غسل داد و سبب امام ماسکون میگوید غسل

غسل بر کوبه چون ملائکه غسل دادند حاجت قبل دیگر نبود و شرط دیگر آنست که چیزیست از مرافق حجت و اسباب حیات
مثل خوردن و پوشیدن و خواب کردن بوجود نیاید و از معرکه زنده بگردن آورده در خیمه و خانه جانده بند و اگر از ترس
پاکمال شدن جائے دیگر کشیده بیارند لباس بهست و اگر مقدار وقت نماز پیش بزیغ نیز ششید نیست و در ظاهر
روایت یک روز یک شب معتبرست و وصیت نزد محمد نافع شهادت نیست چه آن انا حکام موت است و در روایتی
اگر در احکام دنیا و دین باشد نافع است و محرم را در جامه احرام که از او رد است و حق نکند و بوی خوش بکار ندارند
از جهت منع استعمال طیب محرم را در حیات همچنین بعد از میت و سر او را بنوشند دنیا که حال محرم است در جمیع احوال
از کتب مستخرج موطا یا اختلاف الفاظ آورده است که مردی استاده بود در عرفات با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و محرم بود ناگاه بقیه و بر زمین از راه که خود و بر و خبر حضرت رسانیدند فرمود غسل بپوشید و او را تکفین کنید و جامه
و بوی خوش بکار نبرید و سر و رو که او را بنوشید که وی معیوش میگردد همچنین محرم و لبیک گویند و ذکر آن در باب حج
بیاید و در سبب شافعی و احمد نیز همین است و نزد امام ابی حنیفه و اکابر حکم و حکم سائر موطا است و این را خصوص همین
شخص دارند و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده و وضع شریعت نموده و گویند که با دس جز این و جامه نبود از نجسیت
فرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنند و الله اعلم و چون کفن قاصد آید سر بپوشانند و بر پایهای قدری بپوشانند
چون کفن مسنون که سه جامه است و قدر کفایت که دو جامه باشد یافته نشود و بکم ضرورت در هر چه یافته شود بپوشند و وضع
این حال یعنی پاپا را بپوشید و در شهید که احد بود و عادت شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که چون
میت را بپای و دند که سوال کرد که بروی زمین است یا نه اگر زمین نبود بر روی نماز گذارد و الا فرمود که
صحابه را که بروی نماز گذارند و خود گذارد و بکجهت زجر و تنبیہ بر کراست از کتابین که این سعادت محروم داشت
و این حدیث دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایت است چه اگر فرض عین بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
چون ترک کرد و در حدیث درین باب بسیار روایات یافته بخار و نسائی از مسلم بن الاکوع آورده که گفت بودیم
آنشته نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ناگاه آورده شد جنازه که نماز بگذارد بروی فرمود بروی و بنیست
گفتند یا رسول الله پس بگذار نماز را بروی بپوشید آورده شد جنازه و دیگر فرمود هیچ چیز را گذاشته گفتند
لا فرمود آیه شریفه است بروی گفتند و نیز فرمود بگذارید بشما برای خود و بوقتاده برخاسته و عرض کرد بگذارید سوال
نماز را و آن سه دینار او برین پس بگذار نماز را و در روایت ترمذی و نسائی آمده که چون گفت ای وقتاده دین وی برین
فرمود بشروط و فایده بخاری و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آورده میشد نزد وی
مردی که وفات یافته و بروی زمین است پس سوال میکرد آیا چیزی گذاشته که قضای دین او کند اگر میگفتند بلی گذاشته است نماز
میگذار و الا میگفت مرسلان را بگذارید نماز برای خود و چون فسخ کرد و خدا یتالی بر رسول خود میگذازد و بنی پرسیار دین و فرمود
من قریب تر و ارشاد ترم بمسلمانان از ذاتها و ایشان هر کس را از ایشان و بگذار دین یا عیال برین است قضای دین او
و بخوار و عیالی و اگر بگذار و مال آن براس و وارثان اوست و زجر و تشدید در باب از کتابین و تاخیر او را
آن بسیار واقع شده ابی داود و ابی موسی شرع آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقیقت بر کفایت
نزد خدا بعد از آنکه بپوشد که نهی کرده شده است از آن نیست که بمیرد و بروی و دین باشد و بگذارد

چیزی که بوی حق تعالی آن تران کرد و بخاری از ابوهریره آورده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگیرد اموال مردم به نیت آنکه
 ادا کند ادا کند حق تعالی از وی و هر که بگیرد بقصد انکسار ملت کند و ارا خدا تعالی و انسانی از محمد بن جحش آورده که بودیم ما
 نشسته نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بر پشت سر مبارک خود را بجا نیکی همان پسترنها در دست خود را بر حبه شریفه
 و گفت سبحان الله چه بسیار دیده میشود از سختی پس خاموش ماندیم و ترسیدیم مگر که چه خواهد بود و فرمود ای آن روز که حضرت فرستیم و بر سریدیم
 یا رسول الله چه بودین سختی که نازل شد فرمود و سوگند بخدا که بقیای ذات من در دست قدرت او است که اگر مردی گشته شود در راه خدا
 پس از آن بار دیگر زنده گردد اینده شود و باز گشته شود باز زنده گردد اینده شود و باز گشته شود در این آید بهشت را تا آنکه قضا نشود
 دین و در آن روز شروع کرد و بعد از تکبیر اول فاتحه بخواند که شرح این امام گفته که قرائت در نماز جایزه بعد از
 تکبیر از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت نرسیده انتی و لیکن در حدیث بخاری و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن
 عباس آمده و از وی نقل شده و در بعضی روایات قرائت فاتحه الکتاب سورۃ جبر از وی ماثور گشته و لیکن
 گفته اند که جبر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت است چنانچه تصریح باین معنی نیز در حدیث و سنده و مذاهب شافعی و احمد و حنبل
 انیسیت و از ابی هریره و ابن عمر خلاف آن مردی گشته مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی قرائت نموده
 بر جباره و مذاهب امام ابوحنیفه و مالک و ثور س برین قرار یافته و در صحابه نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است که
 شاید خواندن بعضی صحابه فاتحه را در نماز جایزه بطریق شننا و دعا بودن بوجه قرائت و از کلام ششمی ظاهر شود که اگر نسبت
 شننا بخواندن نزد ما نیز جائز است و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود که مراد قائلین بقرائت آن مشر و عبیت اوست
 نه وجب و لیکن کرمانی گوید که واجب است و مراد نسبت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلک در دین است گفته
 که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست و الله اعلم و آنچه محفوظ است از دعا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و میت
 میخواند انیسیت اللهم اغفر له و رحمہ و عافہ و اعف عنه و اگر م نزل و وسیع مدخله و غسله بالما و التلح و ابود و نطقه من الخطایا
 کما نفقت الثوب الابيض من الدنس و ابدله دائرا خیرا من داره و ابلها خیرا من ابله و رزق خیرا من رزقه و اخله الجنة
 و اعذه من فداها القبر و من عذاب النار این حدیث مسلم و ترمذی و نسائی است که از عوف بن مالک آورده اند گفته
 نماز گذار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر جباره مردی پس یا اگر نعم از دعای او این را و میگوید عوف که
 چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن جباره بخواند آرزو بردم که کاشیکه آن مرد من
 بودم و گاهی میگفت اللهم اغفر لحینا و میتنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا و شاهرنا و غائبنا اللهم من حیثینما جیمه
 علی الاسلام و من قومینما مفتوفه علی الایمان اللهم لا تحرنا اجره و لا تغفلنا بعده و در روایتی و لا تغفلنا بعده این دعا
 ابوداود از حدیث ابی هریره روایت کرده و در روایت او س مفتوفه علی الاسلام آمده و نسائی از واثله بن الاسقع ناظرنا
 و انثانا روایت کرده و پس و ترمذی نیز چنین کرده و گفته که روایت کرده ابو سلمه بن عبد الرحمن از ابوهریره از پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و زیاده کرده در وی تا مفتوفه علی الایمان انتی و روایت ابوداود و اتم و کل سنت و باین عمل اکثر
 خفیه و در بعضی روایات زیاده و الله انکان محسنافرونی احسانه و انکان مسیانتجا و رعه سیاته نیز آمده اخراج الموطا
 ابی هریره و در بعضی اوقات میگفت اللهم ان فلان بن فلان و نام آن میت و نام پدر و س میبرد فی ذلک و جبل جبارک
 فقه من قننه القبر و عذاب النار و انت اهل الوفا و الحق فاعف له و رحمہ انک انت انفع الرحمن این دعا را ابوداود و واثله

بن الاستیع آورده و در روایتی در جوارک نیست و گاه گفته است ربها و است خلقها و است زقتهای است بر تنها الاسلام
و است قبضت روحها تعلم سدا و علمایتهما جندنا شفعارنا غفر لهما این دعا را در جامع الاصول از علی بن شامخ آورده گفت حاضر
شدم مردان را که می پرسید از ابو بریه چگونه شنیدی تو رسول خدا را صلوات الله علیه و آله وسلم که دعا میکرد بر جنازه گفت
ابو بریه آیا تصدیق میکنی با آنچه من می گویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا را صلوات الله علیه و آله وسلم که میگفت اللهم
انت بهال آخره ابو داود و طبرانیست که ضمیر تائید برای جنازه یا نفس یا نسمة باشد و الله اعلم و بر طفل این دعا
آمده است که اللهم اجعله لنا سلفا و طاهرا و ذرا ذره البخار سے فی ترجمه باب و در بعض روایات شافعا و شفعائین نیز آمده
آمده و بعضی از علما گفته که تعیین دعا خریل رقت قلب است در هر چه ذوق و حضور و خشوع دست دهد بخواند و لابد اخذ
بدعاے ماثور اوست و افضل خواهد بود و وجود ذوق و حضور در دوسه اتم و اکمل مگر در بعض اوقات که بحسب کثرت تکرار
و تردد اطلالی طریان یافته باشد و الله اعلم و گاه چهار تکبیر گفتی گاه پنج گاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیست حیوان
اکم و در احادیث صحیح از کتب سته وقوع یافته و در بعض روایات خمس و زیاده بر آن نیز واقع شده و در فتح الباری
میگوید که سلف را اختلافی بود در آن روایت کرد مسلم از زید بن ارقم که دوسه پنج تکبیر میگفت و رفع میکرد در آن را بجز
رسالت صلوات الله علیه و آله وسلم و از ابن مسعود روایت کرده است که وی نماز بگنارد بر جنازه مردی از بنی اسد پنج
تکبیر گفت و از علی مرتضی آنده که وی میگفت بر ابل بدر شش تکبیر و بر سائر صحابه پنج و بر سائر ناس چهار و ابن ابی شیبہ از جابر
آورده که گفت نماز گذارد پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم بر جمعه بفت تکبیر و ابن عساکر از دوسه آورده که اگر مردی بودی که پدر او شجره
حاضر شده بود بروی تکبیر گفتی و بر مردی که پدر او حاضر شده نه شجره را یا شجره را حاضر شده نه پدر را بفت میگفت و اگر تریج
کدام یکی از این دورا حاضر نشده چهار تکبیر میگفت و از ابن عباس می آرند که سه تکبیر گفت و از انس نیز می بینم می آرند
و در روایتی آنده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر گفتی سبب چیست برگشت و صف بست و تکبیر
اربع بر آورد و روایت ثلث را گفته اند که تواند که ما دوسه تکبیر اول را گفته باشد چه دوسه تکبیر اقل است چنانچه در معنی
و میگوید که اکثر اهل علم بر آنند که تکبیرات جنازه چهارست و ابن عبد البر گفته است که نمیدانم هیچ یکی از فقهای اصرار که
زیاده گفته باشد بر چهار مگر ابن ابی لیلی و میگوید که در مسوط حنفیه مذکور است که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از احمد نیز
روایتی هست در آن و بکر بن عبد الله مزی نے بر آن رفته که کم از سه نباید گفت و نه زیاده بر بفت انتی کلام فتح الباری
و ششم میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی می آرند که صحابه تکبیر میگفتند بر جنازه چهار پنج و شش و در
روایتی چهار و پنج و بیشتر از آن تا زمان حلت حضرت رسول الله صلوات الله علیه و آله وسلم و همچنین در روایتی اسبے بکر و چون دلا
بعمر فاروق رسید همچنین میکرد پس گفت عمر که شما اسے اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم چون اختلاف کنید آنها که
بعد از شما بیا شنیدن در اختلاف افتند و مردم قریب الحمد اند بعل باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق
و مجتمع باشند پس نظر بر گماشتند اصحاب که در یابند که در آخر جنازه که آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم تکبیر گفت چند بود
پس دریافتند آخر چهار بود پس اجماع کردند بر آن و این ست معنی قول مصنف که گفت و کسانے که منع نمیکند از زیاده
بر چهار میگویند که ثابت شده است که آخر نماز جنازه که گذارد پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم چهار تکبیر گفت و بیقی و بطر اسے
این حدیث را از ابن عباس می آرند و بیقی گفت که روایت کرده شده است این حدیث بوجهی متشده که همه آن ضعیف اند

لیکن اجتماع اکثر صحابه براربع نوسه دلیل میشود بران اما قصه جمع عمر بر چهار صحیح است از سعید بن المسیب و بالجمله آثار و اخبار
 در باب این تکبیرات مستفیض و مشهورست و بر روایات کثیره و طرق متعدد ثابت گشته و از ابن عباس مرویست که ملائکه چون
 بر آدم علیه السلام و علیها الصلوٰۃ والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند بنده سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی مستدرک و نیز
 فی الحلیه و بیہقی و دشمن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و در یکی زیادت کرد این را که سلام دادند و سلام و خواندن درین
 چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثناست و بعد از ثانی در و در پیغیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در ثالث اللہم اغفر لی ما مضی
 الی آخره و بعد از رابع سلام است و مختار بعضی آنست که بخواند ربنا اتنا فی الدنیا حسنتہ و فی الآخرۃ الآیہ و نزد بعضی
 ربنا لاتزعج قلوبنا الآیہ و بدو سلام از نماز بیرون آید سے رواه الخطیب و ابن عساکر عن عثمان و این مذہب ابو حنیفہ است
 و مذہب شافعی نیز همین است و گاهی بیک سلام اقتصار کرده و مذہب امام مالک و امام احمد انیست و در روایتی از دوسه
 و دو سلام است چنانچه در سائر صلوٰۃ و نزد بعضی از اصحاب وی دو سلام برای استحباب است و بیک سلام برای جواز و دلیل یک
 سلام حدیث ابو ہریرہ است کہ در قطنی روایت کرده کہ پیغیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز گذارد بر جنازہ چهار تکبیر و یک سلام
 بجانب دست راست است و این حدیث نزد امام احمد صحیح نیست و عمد در تمسک او در یک سلام فعل صحاب است کہ اقبال از زکشی
 و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده کہ یک سلام سید او دستها در بر تکبیر برداشتی و مذہب شافعی و احمد انیست و مراد
 از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زید بن ثابت و از امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم
 رفع در بواقی و مذہب امام ابو حنیفہ همین است از جنت حدیث ترمذی از ابی ہریرہ کہ گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ
 وسلم چون میگذاشت نماز جنازہ را رفع میکرد و دوست خود را در اول تکبیر پسر سے زیاد دست راست بردست چپ احادیث
 مختلفه درین باب آمده شاید کہ گاهی اینچنین بود و گاهی اینچنان و مصنف در حاتمہ آورده کہ در باب رفع یدین در تکبیرات
 نماز جنازہ چیز سے صحیح نشده و اللہ اعلم و چون نماز جنازہ از دوسه صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فوت شد سے بر قبر و سے
 نماز گذارد سے یکبار بعد از یک شبانه روز بر قبر کسی نماز گذارد و یکبار بعد از سه روز و یکبار بعد از یکماه بکہ بعد از ہشت سال
 چنانچہ در شہدائے اعداء آمده است و آخر عمر شریفی کہ بقصد تودیع کرد و حدیث نماز بر قبر از شش طریق و سنا و صحیح ثابت شده
 و زکشی از امام احمد نقل کرده کہ گفت روایت کرده شدہ است نماز بر قبر از حضرت پیغیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در شش وجہ
 یا ہشت وجہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز گذارد بر قبر انتقی و از آنجمله آنچه مذکور است و جامع الاصول از کتب
 انیست کہ بخار سے از ابی ہریرہ آورده کہ سیاهی بود جل یا امرأۃ کہ مسجد شریف نبوی را جاریہ میداد پس مرد و آن خضر
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از موت و سے خبر دار شد ناگاہ روز سے بیا و سے آمد فرمود آن آدمی چه شد گفت خبر و یا رسول اللہ
 فرمود چرا مرا برون او خبر دار نکردی گفتند کہ وی چنین و چنین بوده است گویا کہ شہیدشان و سے کردند فرمود
 راہ بنماید مرا بقبر و سے پس آمد بقبر و سے و نماز کرد و بر و سے و در صحیح مسلم این روایت آورده کہ آن خضر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 گفت کہ این قبور مملو است بظلمت بر اہل آن حق سبحانہ و تعالیٰ منور میگرددند آن را نماز من و نیز سوطا و نسائی از اسبغہ امام
 بن سہل بن حنیف آورده کہ امرأۃ مسکینہ بود کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را از بیار سے وی خبر دادند و بود رسول خدا
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ عیادت میکرد و مساکین را و سے پرسید احوال ایشان را فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا ناگاہ جنازہ او
 بشب بر آوردند و بیدار ساختن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را در آن وقت کردہ و گفتند چون صبح شد با آنچہ گذشتہ بود

خبر کردند فرمود من گفته بودم که خبر کنید مرا عرض داشتند خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا و بیرون آیم ترا و شب
پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صفت بست بامردم بر قبر و سه و تکبیر بر آورد و چهار تکبیر و بخار سه و سلم
و ابوداود و ترمذی و نسائی از شیعه آورده اند از ابن عباس که گفت خبر داد مرا کسی که گذشت یا رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم بر قبر و سه بنویس اما مت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صفت بستند صحابه خلفت او بگذارد نماز
و این حدیث بر روایات متعدده آمده و در بعض روایات آمده است که دو شب بر دفن وی گذر ششم بود و در بعض شش
و اصح آنست که در صیاح دفن بود کذافی فتح الباری و نسائی از زید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند یا رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم روز ششم پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قبر سه جاییه از فرمود که قبر کیست گفتند فلان
زنی است سواة فلانی پس شناخت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را و گفتند یا رسول الله در وقت ظهر مرد تو روز دوازده
بود و وقیل و سکیر و دوست نداشتیم که بیدار کنیم ترا پس با ستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صفت بستند
خلف و سه مرد و تکبیر گفت بروی چهار تکبیر سپرد فرمود باید که نیر و از فلان میتی مادام که در میان شام نگردد خبر کنید مرا زیرا
نماز من رحمت است مریت را و ترمذی از سعید بن مسیب آورده که مراد ام سعد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز بود
و چون قدم آورد نماز گذارد بر و سه و تحقیق گذشت بود بر و سه یکجا به آنکه سکن نماز گذاردن بر قبر نیز محکمت نیست
در علمای است جمهور قائل اند بمشروعیت آن خواه گذارد و شد اول یا نه و نجی و مالک و ابوحنیفه بر آنند که اگر نماز ناگذارد دفن
کرده شده است درست است و الا فلا و در روایتی امام احمد نیز بر غیرت و نزد امام مالک آنکه یکبار گذارد و است دیگر
بر قبر نگذارد و نزد امام ابوحنیفه بشرط آنکه میت در قبر ریزنده نباشد و تقدیر کرده اند آنرا بسبب او و در روایتی از امام محمد
گذارد و شود مادام که متفرق نشده است و آن تا یکجا و بلکه بیشتر احتمال دارد کذافی حاشیة الهدایة و ایشان گویند که در روایتی
که زیاده برین مدت آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بود و پس لهذا ذکر تکبیرات اربع در بعضی از آن روایات نیست
و در بعضی که موجود است بصحت نرسیده چنانکه نماز بر شدائے احد که بعد از هشت سال گذارد بطریق توابع بوده بطریق
نماز یا آنکه از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه بعضی علماء مطلق نماز بر قبر از خصائص بنی گفته اند
بدلائل انحدیث که فرمود قبور مملوست بظلمت و نماز من منور است آن را و اگر طفله وفات کرد بر روی نماز گذارد
و میفرمود صلوا علی اطفالکم فانهم من اطفالکم نماز بگذارد بر جنازه اطفال که ایشان پیش و شما اند و از آخرت و اله بن ابی
عن ابی هریره و از سعید بن مسیب از ابی بکر آورده که گفت سزاوارترین کسی که نماز گذاردیم با بروی طفلان اند و راه
ابن ابی شیبہ و در روایات متعدده آمده و بصحت پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارد برابر اسم و روایت
عدم صلوة شاذست و معتبر نماز گذاردن بر طفل مشروط است که بعد از ولادت استلال کرده باشد و آثار حیات پیدا شده
و در حدیث ترمذی نیز همچنین واقع است و همین سبب امام ابوحنیفه و نزد امام احمد و شافعی بی استلال نیز جائز است
بعد از آنکه بر زیاده از چهار ماه متولد شده باشد و حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده است لیصل علی السقط و یدع
لوالده یا ظاهر و آنست و نیز در حدیث احمد و ترمذی و نسائی از مغیره بن شعبه آمده که الرکب یثقی خلف الجنائز و الماشی
حیث شار منها و اسقط لیصل علیه و در روایتی اطفال لیصل علیه زیرا که بعد از گذشتن این مدت نفخ روح میشود غایب آنکه
مروء بر آمد و نماز جنازه که مشروط است بر مروء است و امام ابوحنیفه گویند که در عرفان آن را میت میگویند و اثبات حیات

برای او نمیکند و بر کسی که خوشی متن را بپاک کرد و نماز نگذارد و بر کسی که در غیبت خیانت کرد و اما اول
 سلم و ترند و سنائی از جابر بن سمه آورده اند که مردی را آوردند پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 که گفته بود نفس خود را بمشتاق پس نماز نگذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی او در وایت تریذی ذکر گفت
 نیست و گفته که بد احدی حسن صبیح و گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب و بعضی گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز
 میکند بجا نبی قبله و بر قاتل نفس انتی و نه سبب جمهور الله نیست و در شرح ابن الهمام درین مسئله اختلافی میان امام ابوحنیفه
 و صاحبیه نقل کرده که نزد و س که بگذارد و نزد ایشان نه نماز نکردن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی دو احتمال دارد یکی آنکه
 مراد نفس نماز نگذاشتن باشد و طلاق چنانچه از عنوان ترند و س که گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه دیگر آنکه آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود کشته باشد و دیگر آن نیز منع نکرده چنانچه در حق ندیون کرده و ظاهر همین است و در
 روایتی نیز آمده و ابن سوافی است بقول امام احمد که گفته امام باید که نماز نکند بر قاتل نفس و دیگران بکنند و اما ثانی مالک است
 ابو داود و سنائی از زید بن خالد آورده اند و زکری گفته رواد الخمسة الا الترنائی که مردی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 وفات یافت و نزد خیر پس گفتند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر او را تا نماز کند بروی پس گفت آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بگذارد و بشما بر بار خود پس تغییر شد روی مردم از جنت این سخن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این یا شما خیار
 کرده در راه خدا پس تفحص و تفتیش کردیم شاع او را و یافتیم مهر که از مهرهای یهود و روی که تفتیش بدو و هم نمیرسید و وعید
 برخاسته و غیبت بسیار وقوع یافته است و این حدیث نیز قرینه است بر آنکه نماز بر قاتل نفس همین منی است که نماز
 و دیگران را منع نکرد و کسیکه بحدی شریک شده شدی بروی نماز گذاردی یکی از آنها ما غریب مالک سلمی است که بشنیده زناتل باشد و حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد و طلب تطییر و اقامت حد کرد و بر حنید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روی از او میگذاشت
 و تقاضا نزد و س که بگذارد و فرمود و بگویند است گفتند لای رسول الله عاقل است فرمود دیگر شرابی خورده است عرض
 کردند اینچنین نیز نیست و چون بحد گفت و چهار بار بنفس خود اقرار کرد حکم بر جرم و س که فرمود و صحابه از هر سو بر آمدند و
 سنگسارش میکردند هنوز بجای خود بود ناگاه استخوان کلاه شتر از دست تخمین الخطاب بر سر او رسید گویند که دماغ و
 اضطرالی و تغییر س که بوسه راه یافت این تفقه را بحد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده باز گفته فرمود هنوز بایستی که باز
 س که آوردید و از سر و س که میگذاشتند و بعد از جرم دی مردم مختلف افتادند بعضی گفتند در کار بر رفت و شبنم زنا
 جان داد و بعضی گفتند که توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جان داد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و تقف
 کنید مراد را یعنی بجز مغفرت و رنج درجات که می تحقیق توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان اشی هر آنکه نجاش
 کند ایشان را پس یا کرد و او را بخیر و شاکر و نماز گذارد و بروی کذا جاکفی الصبیح و در روایت ابو داود آمده که لم یصل علیه
 و این را بعضی بصیغه مجهول خوانده اند تا معلوم شود که اصلاً بروی نماز گذارد و نه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 گذارد و نه صحابه و صحیح آنست که بصیغه معلوم است یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز نگذاشت بلکه دیگران را فرمود
 تا نماز گذاردند و در بعضی روایات دیگر که سیوطی در جمع الجوامع آورده تصریح است بآنکه با صحابه قوم وی اگر نماز گذارد
 بروی و اما که از نا گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانع باشد نه بسبب تحقیر و تصفیر وی چنانکه از سابقه
 و نه با و استغفار و س که معلوم میگردد و تواند که با وجود آن مصلحت در نا گذاردن نماز بروی بنفس نفیس خود و دید دیگران را

امر کرد از نیاحت اختلاف آنکه ایشان محدود و نام مالک مکروه میدارد و امام احمد میگوید که امام دارباب فضل نگذارند
 سائر کلاس بگذارند و امام ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان بر آنند که همه بگذارند و ملا جازنه بر هر کمال لاله الا الله است
 و در بعضی اقبله مسلمانان دارد و باید که گذارد و هر چند فاسق و عاصی و محدود بود و در روایتی از امام احمد همین است و دیگر
 امر او فایده است که در بعضی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و طلب تمیز کرد و بر وفق قضیه ما عز و هر چند حضرت صلی
 علیه و آله و سلم تغافل زد در رضی نشد الا با قاست حد و چون و سبب حاصل بود فرمود سو قوت باشت تا وضع حل کند و چون
 وضع حل کرد باز آمد و عرض نمود تا امر با قاست حد بکند فرمود بچه و سبب صغیر است و سبب بزرگوار تربیت کند و شیر و دود
 کیست امر دس از انصار بر فاسق و تکفل رضاع وی شد و بر روایتی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را هم بوی بگذاشت
 تا شیر دهد چون مدت رضاع بگذشت باز آمد و در اقامت حد بکند پس امر کرد بر جمعی و تا سینه او را از زمین دفن کردند و نگار
 کردند سنگی از دست خالد بن الولید پیش رسید و خون روان شد و شرحی از آن بر سر و خاله رسید پس شناسم کرد خاله او را حضرت فرمود
 صلی الله علیه و آله و سلم بگذار یا خاله و شناسش مده سو گند بچسب که بقای فانی من در دست قدرت اوست تحقیق کرد وی توبه که اگر صاحب
 کس سبکد آمد زبیه میشد و صاحب بکسل و را گویند که عیتر و خراج از مردم بظلم می ستاند و بنظر ایشان برگردان دیگرمی و این از عظم
 ذنوب بدترین گناهاست و در آخر حدیث واقع شده که ثم امر بها فصلة علیها قاضی عیاض مالکی میگوید بلفظ فصلة علیها فزود
 جامه بر رواته صحیح مسلم بفتح صا و دو لام است یعنی بر صیغه معلوم که دلالت کند بر نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بنفس نفیس خود بر و سبب گفته که نزد پدر بے بغم صادر و کسر لام است یعنی نماز گذارده شد بر و و امر کرد مردم تا نماز بگذارند بر و
 اما خود گذارد و گفته که هم برین پنج است آنچه در روایت ابن ابی شیبہ و ابی داود و واقع است و الله اعلم دیگر قضیه امر او جنبه
 که مشون بجنبه بضم جیم و فتح با و سکون یای تحتانی نام قبیل است و در اینجا نفس حدیث تصریح است بگذارن نماز
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی خیابانکه منصف آورد و گفت و ناجت شده که بر جنبه که بر جمعه کرده شده بود
 بر نماز گذارد و عمر گفت نماز بر کس میگذازی که زنا کرده فرمود توبه کرد که اگر آن توبه را قسمت کنند بر سه تن و افسران
 اهل مدینه ایشان را کافی بود و هیچ توبه ازین فاضل نر بود که نفس خود را در راه حق نهاد و راه مسلم و الترمذی و ابوداؤد
 والنسائی عن عمران بن حصین و این نیز حاصل بود که تا مدت رضاع او را مهلت دادند آورده اند که جامه که بر تن داشت
 اینا میکرد او را پس سخت بستند جامه بر تن وی و چون نماز بر بیت گذاردی با و سبب همراه شد و سبب و پیاده رفت
 تا بحدقن و سبب رفتی و فرمود سبب شتاب کینه در بردن و تا جازنه را فرو نهاده و سبب نه شسته و فرمود سبب اذرا بجمعتم
 الجازنه فلا تجلسوا حتی توضع چون پیر و سبب کینه جازنه را بر وید همراه و سبب نه نشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما
 پیاده رفتن همراه جازنه سنت است و ترمذی و ابوداؤد از ثوبان آورده اند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم در جازنه پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامه سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جامه که
 فرشتگان خدای تعالی بر ما میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی میروند او را آورده است که آورده شد نزد
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابی تا سوار شود پس با آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سواری و چون
 برگشت سوار گشت از سبب آن پرسیدند فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده سیرفتند از آن جهت سوار
 نشدم و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داؤد بطریق متعدده آمده که رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

بر جنازه ابی الدرداء پیاوہ و آمد وقت گشتن سواہ و در جامع الاصول از کتب سنہ از ابی ہریرہ آوردہ کہ منہ مود
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسرار کشید و تیز برید جنازہ را زیر کہ اگر صالح سنہ خیر است کہ او را بوسے نزد میرمانند
و اگر غیر صالح سنہ شر است کہ اگر کردن خود سے نیند و بخاری و سلم از ابی سعید آوردہ کہ چون بر میدانند جنازہ را بگردن
اگر صالح سنہ میگویند نزد برسانند مراد اگر غیر صالح سنہ میگویند ای وای کیا میسر ندم او سے شنود آواز او را بر خیز
مگر آوے کہ اگر شنود میر و ہلاک گردد و باید کہ یہ نیز نزد کہ در حدیث منع از ان آمدہ است و اما نہ نشستن تا جنازہ
نہادن ابوہریرہ و دو ترند سے از عبادۃ بن العاص است آوردہ کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقتے کہ ابتلاع
سیر و جنازہ را نمی نشست تا آنکہ نمازہ میشدہ در بخود حدیث کہ مصنف آوردہ حدیث مسلم است از ابی سعید خدری
و در صحیح بخاری سے آرد کہ حاضر بودند اصحاب رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جنازہ و مروان کہ حاکم مدینہ بود
نیز در آنجا بود پس بگرفت ابوہریرہ و دست مروان را و بے نشست پیش از آنکہ نمازہ شود جنازہ ابو سعید
خدر سے آمد و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز کہ تحقیق نمی کردہ است رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ازین تمثیلہ اختلاف است میان ائمہ و آنکہ سبب مشی در دنبال جنازہ است یا پیش و سے نزد امام ابوحنیفہ
مشی است خلف جنازہ و مذہب آوزائے نیز همین است و ثورے و طائفہ دیگر گویند ہر دو برابر است و ناگاہک شافعی
و احمد گویند پیش جنازہ رفتن افضل است کذا قال اشعری و میگویند دلیل ما حدیث ابوہریرہ است کہ در صحیح آوردہ کہ آن
حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیکہ بگذارد نماز جنازہ مراد را قیامی است از اجر و کسے کہ ابتلاع وی میکنند
تا آنکہ نمازہ شود در قبر او را دو قیراط و عبد الرزاق در مصنف خود سے آرد کہ مشی نمیکرد رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم مگر خلف جنازہ و در شرح ہدایہ مذکور است از ابن مسعود کہ گفت فضل مشی خلف جنازہ بر مشی در امام
مثل فضل نماز فریضہ است بر نماز و نیز مشی خلف و سے در الفاظ و تفکرات و داخل است و مجاہد و نزد احتیاج
اقرب و ترند سے و ابو داؤد و ابن مسعود آوردہ کہ جنازہ بتبوع است ہر کہ پیش و سے رود گویا کہ ہمراہ و سے
نیت و ائمہ دیگر میگویند کہ در حدیث ترند سے از انس آمدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ابو بکر
و عمر پیش جنازہ میرفتند و نیز قوم شفاعت و شفیع مقدم سے باشند در عادت و ثعنی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ
از عبد الرحمن بن ابز سے سے آرد کہ بود ہمراہ جنازہ و ابو بکر و عمر پیش پیش میرفتند و علی از پس گشت
یعنی کہ سے بنیم ترا کہ پس میر و سے و ایشان یعنی ابو بکر و عمر پیش فرمود در حجت کند فدای تقاسے ایشان را تحقیق
می دانند کہ از پس رفتن افضل است مثل فضل نماز ہما عتہ بر نماز منفرد و لیکن ایشان خواستند کہ آسان کنند
کار بر مردم و نگاہ سازند راہ را بر مردم و در جامع الاصول از روایت ازین از انس ہی آرد کہ گفت شما شفاعت کنید پس
بر وید پیش و پس و بین و شمال و نزد کیا بوسے و ابو داؤد و ترند سے و نسائی از مغیرہ بن شعبہ سے آرد کہ منہ مود
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ را کتب از خلف رود و پیاوہ ہر طور کہ خواہد مشی کند از پس از پیش و از زمین پس
و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ہر غائبے نماز کند از و سے اما صحیح شدہ کہ بر جناشے کہ ملک حبشہ بود و نہرانے
بود و بنسبتان خبر رسالت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بموجب علمی کہ بعلا مات و دلائل نبوت آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم داشت مسلمانان شد و صحابہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر و سے ہجرت میکردند و و سے

طریقه اکرام و اعانت و امداد نسبت بایشان بجای آرد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز گاه گاهی طریقه ابرامسکوک
 میداشت چون در جمعه مرد نماز گذارد و دیگر دو صحابه را با آن گفت برادر من از آن شبامرد بروی نماز بگذارد بدین
 بصلی بر آن نماز گذارد و بروی با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر و حدیث صلوة بر بنی شمشه مذکور است در صحیحین از جابر
 و ابی هریره و با اتفاق حدیثین نماز بروی در همان روز بود که مرد و همان وقت خبر داد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بایشان از موت و بروی بن معویة فرزند و بعضی گفته اند که لیثه نیز نماز غائب بگذارد و قصه و سبب آنست
 که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غزوہ تبوک بود نازل شد بروی جبرئیل و گفت یا رسول الله معویة
 بن معویة مرده بدینہ وفات یافته آیا دوست میدارم که طعم بر او تو زمین را و بگذارد بروی نماز
 فبرمود نعم پس دو جبرئیل باز و سبب خود را و برانداخت بر درخت و بر تل که در میان بود و برداشت حجاب از میان
 و در روایتی برداشت سر را و پس بگذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز بروی و دو وصف از ملائکه خلعت
 و سبب در هر وصف هفتاد هزار فرشته پس بر سیار جبرئیل که بچیز دریافت و سبب یا جبرئیل این در جبرئیل گفت
 بدوست داشت تن و سبب قل هو الله احد و خواندن و سبب آنرا در آمد و رفت و نشست و برخاست روایت کرد این
 حدیث را طبرانی از ابی امامه و ابن سعد و طبقات از حدیث انس کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و ذکره السیوطی فی مجمع البحار
 فی باب فضل قل هو الله احد عن انس و در فتح الباری میگوید اگر چه خبر نماز گذاردن بر معویة لیثه ضعیف دارد
 لسیکن نظر بمجموع طرق و تعداد آن قوی نیست است چنانکه ترجمه او در ذکر صحابه آنرا بیان کرده ایم و فقهها
 درین خلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غائب مطلقا سنت است و ابو حنیفه و مالک مطلقا منع میکنند
 و بعضی از محققان تفصیل میکنند که اگر سبب در شهر و وفات کرده که بروی نماز بگذارد و اند نماز غائب بگذارد چنانچه
 حال بنی شمشه بود زیرا که در زمین حبشه کسی نبود که نماز جنازه بگذارد و اگر بروی نماز گذارد و فرض بحجت بودن و
 بطریق کفایت بگذارد آن جماعه از همه ساقط شده گذاردن حاجت نیست و خطاب این قول را اختیار کرده اگر چه از
 ظاهر عبارت مصنف جواز آن معلوم میشود در صورت ثبوت و لیکن ظاهر آنست که جائز نیست و عدم احتیاج کنایت
 از عدم جواز است که بے حاجت گذاردن آن جائز نبود و روایاتی که از علمای شافعیه است نیز این قول را استحسان
 نموده و بعضی میگویند که جواز آن در روزی است که مرده است میت در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول عهد
 و ابن عساکر اختیار کرده است این قول را و بعضی گویند که اگر میت در جانب قبله بود جائز است و الا فلا و این قول
 منافی نماز بر بنی شمشه است چه نماز بروی بجانب حبشه بود و رواه الطبرانی عن خدیجه بن اسید و حنفیه مالکیه که قائل اند
 بمنع مطلقا از قصه بنی شمشه جواب میدهند که کشوف گشت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جنازه بنی شمشه شد
 پرده ازان چنانچه بر داشتند روزی که معمر بن مویه که جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه و زید بن حارثه اسباب شمشه گشتند
 یا آورده شد جنازه و سبب در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بطریق طے ارض پس نماز گذارد بروی او و
 دید و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کنند بر جنازه که پیش بنید و قوم بنی بنید و درین صورت خود جائز است
 باتفاق این نیز آنچنان باشد و ابن دقیق العید میگوید که این قول محتاج بقل است و مجرد احتمال ثابت نشود
 و بعضی از علمای حنفیه گفته اند که احتمال کافی نیست در اشغال این مقام یعنی حکم ظاهر شرع معلوم شده است

که جنازه حاضر میاید نماز بوسه بگذارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بر غائب بگذارد شاید که کشون شده
بروے یا حاضر آورده شد جنازه و سے و هذا القدر کیف و گویند که واحدے حدیثے درین باب از ابن عباس نقل
آورده اگر چه اسناد آن ذکر کرده است که گفت ابن عباس کشف کرده شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را
سریر نجاشی و دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را و بگذارد نماز بروے و ابن عباس بی سماع از حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم انجمنین نگوید و شیخ ابن الهمام گفته که حضور سریر نجاشی نزد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اگر چه سبب
بر احتمال است ولیکن در آنچه روایت کرده است ابن حبان در صحیح خود از عمران بن حصین ایالتی بیان هست که گفت
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برادرش نجاشی و فات یافت پس بر خیزید و نماز کنید بروے پس ریخت
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صف بستند صحابہ خلف و سے و میدانند ایشان که جنازه در پیش حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم است و این لفظ اشارت میکند که واقع خلاف ظن ایشان بود و بعضی میگویند که این مخصوص بر نجاشی
است و از برای آن که در کتار مردم بدانند که و سے مسلمان مرده است چه در سلام و سے نزد مردم خفاست بود لهذا
چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارد بعضی صحابہ گفتند که نماز کرد بر علی از حبشه پس نازل شد این آیت
قرآن + ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله و ما انزل الیکم الایة + و از همین جهت در مسجد گذارد و بمجلس برآمد چنانچه
در روایات آمده است یا آنرا از برای سستلاف قلوب ملوک زمان کرد که در کثافت عالم در حیات آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورده و بشرت صحبت مشرف نشدند و نقض کرده اند و دعوی خصوصیت آن را بجا
نقبه معویة نزد کلم معلوم شد و بقصه زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه که در غزوه موتة شهبه شتند
و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از شهادت ایشان خبر داد و در مدینه نماز برای ایشان گذارد چنانکه در غزای و آله
آمده و سیوطی از عطا بروایت ابن ابی شیبہ نیز آورده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تضعیف کرده و نیز گفته
او عاے ما خصوصیت را بر تقدیر است که رفع سریر نجاشی نکرده باشند و مرسته نشد و باشد و آنچه ذکر کرده شد بر خلاف
انست انتق و میتوان گفت که بعد از صحت این قصص ادعا میکنیم خصوصیت را باین جماعه پس بدلیل آنکه روایت کرده شد
در غیر اینها اصلا با وجود آنکه در غیر این مواضع در غزوات و اسفاه چندین کس از صحابہ و فات یافتند و برای ایشان نماز
فا بانه نکرده و لا سیما قرآے بر معونه که عزیزترین صحابہ بودند نزد و سے که مذکور او در مواهب لدینه میگویند که نماز بر غائب نزد
خفیه و مالکیه مخصوص بحضرت نبوے صلی الله علیه و آله وسلم است از جهت احتیاج بدعاے او حاضر او غائب بجلالت غیر و سے
صلی الله علیه و آله وسلم و عادت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب وقت
استواست طلوع نمکشند در احادیث نبوی از صلوٰة جنازه درین سه وقت واقع شده و در موطا از محمد بن حمره آورده که نزد
بنت ابی سلمه و فات یافت و ابن طارق امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان پس آورده شد جنازه بعد از صبح و نماز شد
در بقیع و ابن طارق نماز در تارکے میگذازد پس گفت عبد الله بن عمر اگر میخواهید بگذارد نماز را بر جنازه آلا با بمانید
او را تا آفتاب بلند شود و بخار سے در ترجمه بابی آورده که بود ابن عمر که نیکدار نماز جنازه نزد طلوع آفتاب نه نزد غروب
و سے و ندیب امام ابو حنیفه و امام احمد نیز که است از جنازه است درین سه وقت و در حدیث جماعه واقع شده غیر بخار
که عقبه بن عامر چنانکه گفت که سه ساعت است که نمی کرد نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که نماز گذاردیم در آنجا و قبر کنیم

در آنها مردی که نزد طلوع شمس بلند شدن و نزد استوائ اسیر کردن و نیز یک شدن غروب تا غروب کند
 ترند میگوید عمل بر نیست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و غیر هم که مکروه می پنداشتند نماز را بر جنازه
 درین ساعات و نیز گفته که ابن المبارک در معنی این حدیث میگوید که مراد بقبر کردن موتی اینجا نماز گذاردن است بر ایشان
 انتہی و در باب نیز میگوید که مراد بقبر کردن نماز گذاردن است زیرا که دفن درین سه وقت مکروه نیست و الله اعلم پس
 مراد بنا گذاردن که درین حدیث با قبر موتی مذکور شده است نماز متعارف بود غیر نماز جنازه و اگر مراد بقبر کردن
 دفن کردن بود چنانچه ظاهر لفظ حدیث است و ظاهر عبارت مصنف نیز ناظر دانست مراد بصلوة بنین صلوٰۃ جنازه
 پس معلوم شد که نماز بر موتی و دفن ایشان هر دو مکروه است درین سه وقت و لیکن اگر ندیده از مذاهب
 در بجانب یافته شود و در جامع الاصول این حدیث را موافق آنچه در کتب مہول است در اوقات صلوات خمسہ آورده
 و در صلوٰۃ جنازه و دفن موتی نیارده و آنچه در اینجا آورده ہمین حدیث موافق است در کتابت صلوٰۃ چنانچه نقل کردیم
 فتمدبرہ الله اعلم و گویا بلند نکردے و بران بنیاد آجرو سنگ غشت و غیر آن نکردے و کج و کل و غیر آن سخت نکردی
 و بالاسے گویا عمارت و قبہ نساختے و این مجموع بدعت است و مکروه و مخالفت طریق نبوی است صلی الله علیه وآله وسلم
 و ترندے و ابوداؤد و نسائی از جابر آورده اند که گفت نبی کریم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که کج کرده شود قبور
 و ترندے شود بر دے و بنا کرده شود بالاسے آن یا گل کرده شود بران و یا زیادہ کرده شود بر و نهی کرد از پی سپر
 کردن قبور و نشستن بران نهی از بن اشیا درین کتب آمده بعضے در بعضے و ترندے گفته که این حدیث حسن صحیح
 و تحقیق روایت کرده شده است بوجہ متعدده و گفته که بعضے از اہل علم کہ حسن بصرے از ایشان است در گل کردن
 قبور رخصت نموده و شافعی نیز ہم برین انتہی و نیز مسلم و ابوداؤد و ترندے از ابوالہیاج اسدے آورده اند که گفت
 مرا علی بغیرستم ترا بر چیزے کہ فرستاد مرا بران چیز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت برو مگذار هیچ تشال
 مگر آنکہ محو کنے نقش و صورت او را مگذار هیچ قبر بلند را مگر آنکہ بپست کنے آنرا چنانچه مصنف آورده کہ و بعضے رسول
 صلی الله علیه وآله وسلم علی بن ابی طالب ان لا یذبح تشالا الا طمسہ ولا قبر امشرقا الا سواه و در حدیث مسلم و ابوداؤد
 و نسائی از ثمانہ ہدانی آمده کہ گفت بویم ما بافضاکہ بزمین روم ویکے از مصاحبان ما وفات یافت پس امر کرد
 فضالہ کہ قبر کردہ شود برابر زمین و گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کہ امر میکرد بتسویت آن ترندے
 گوید کہ درین باب حدیثی از جابر نیز آمده و حدیث علی حسن صحیح است و علی برین است نزد بعضے از اہل علم کہ
 مکروه میدانند بلند کردن قبر را از زمین و شافعی گفته است کہ مکروه میدانم بلند کردن قبر را مگر ہمین قدر کہ
 معلوم شود کہ اینجا قبر است تا با مال کردہ نشود آنرا و نشسته نشود بر دے انتہی و قبر حضرت رسالت صلی الله علیه
 وآله وسلم و صاحبیہ نیز بزمین برابر است و ہم مرتب است از قاسم بن محمد بن ابوبکر گفت در آمد بر عائشہ و گفت ما
 ما در بنما را قبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و صاحبیہ پس ہم بدو سپر بلند و نہ بپست کہ سنگ زیر پای رخ از او آدے
 بر دے چیدہ بودند و نیز آمده است کہ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آب پاشید بر قبر سپر خود ابراہیم و حیدر بر دے
 سنگ زیر پا را و با کہ نیست باب پاشیدن بر قبر براسے حفظ خاک تا سدر سن مگرد و در حدیث صحیح آمده است کہ
 چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و دے اول مہاجرین بود کہ بعد از ہجرت بدرینہ فوت کرد و آن حضرت صلی الله

علیه وآله وسلم سنگ گران برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینها بالید و بزور حمله کرد و برداشته بر سر قبر پوسه نهاد و فرمود علامتیست که قبر را در خود را میکنم و تا دفن کنم نزد دو سه هر کس را که بسیرد از اهل و عیال من و او را بود و این در وسط بقیع است و ابراهیم را نیز همانجا دفن کرد و بعد از او سه زنیش را و قبرهای امهات المؤمنین نیز همانجا است و منی فرمود که بر سر قبر ما مساجد بنا کنند و یا بر گور ما چراغ افزونند و بر فاعل آن لعنت کرد و منی فرمود از نماز گذاردن در گورستان و در برابر گور و منی فرمود از خوار داشتن گور بحدی که پا مال کنند یا بر آن تکیه کنند یا با آن آفتاب نشینند و درین باب تشدید کرده واقع شده در حدیث مسلم و ترمذی و غیره آمده که نه نشینید بر قبر و نه گذارید نماز بسوے آن و ابو داود و نسائی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هر آنکه اگر بنشیند یکی از شمار اهل گور و بسوزد و جامه های و سه و برسد تا پوست و می بهتر است از آنکه بنشیند بر قبر و نیز آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مردی را دید در میان گورستان به تعلیم میرفت فرمود بکشتن تعلیم خود را و از بعضی اصحاب تو سجد و خطبایع و بگو مساجد بر قبر نقل کرده اند و الله اعلم و از ابن عباس آورده اند که گفت لعنت کند خدا اے تعالی زنانی را که زیارت قبر کنند و آن کسانی را که بر قبر مساجد گیرند و چراغ افزونند و گفته اند که منی از چراغ افزون شدن بر قبر از جهت تعظیم مال است زیرا که نفع نیست در و سه هیچ احدی را و از جهت احترام از تعظیم قبر چنانچه بنی از مساجد گرفتن ازین جهت است و در صحیح آمده که لعنت کند خدا منی تعالی بود را که گرفتند قبر انبیاء خود را مساجد و نماز گذاردن در مواجبه قبر کبریا و بعضی در مقبره نیز مکرره دارند تعظیم انچه مصنف ذکر کرده حق است و احادیث صحیح درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفاء راشدین و صحابه همین بود ولیکن بعد از آن این تکلفات در مقابل پیدا شد و مفاخر و مساوات بدان راه یافته و در آخر زمان بحجت اقتصار نظم عوام بر ظاهر مصلحت و تعمیر و ترویج مشاهد و مقابر شایع و علما و بده چسبید با افزونند تا از انجا است و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصاً در دنیا رهنده گران که اعدای دین از پیرو و کفار بسیار اند و ترویج و اعلائے شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است و با اعمال و افعال و او ضلوع که در زمان سلف از کمالات بوده در آخر زمان از مستحکات گشته و اگر جمال و عوام چیزهای کنند یقین که ارواح بزرگان از آن راضی نخواهد بود و ساحت کمال و دیانت ایشان منزه است از آن و دفن در جوار قبور صالحان و حضور و شهود و ساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفات و زیارت مقامات متبرکه که و دعا در انجا متواتر است امام شافعی گفته اند که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه و آله و سلم ابراهیم را بران موجب است بر اے اجابت عادی و زیارت قبر احترام اهل آن را در استقبال و مدح و ثواب همان حکم است که در حیات بود که اقبال الطیبه و در بعضی ازین امور مذکور بعضی وجود در کتب فقه متاخرین توسعه و تریخی نیز متواتر است و الله اعلم و با جملة اصل زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین است چنانچه گفت که دعا و توبه بسوے صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد از بر اے دعا و ترمیم و استغفار و در صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مامور شد که زیارت اهل بقیع بر آید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود و احادیث درین باب متعدد آمده و اینچنین زیارت که بر اے این معنی بود بے آنکه بدست و مکر و حیال در آن راه یابد مستحب است بدانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آنجا زیارت کرده بود از زیارت قبور و در آنجا زیارت

کرد و فرمود بودم من که نمی میگردم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی رغبتی در دنیا و یاد دهنده آخرت را و این مردان راست امانتان را بعضی گویند که باقی است بر منی سابق و ایشان را بیرون انداز زیارت مقابر جائز نیست الا زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و در احادیث لعنت واقع شده بر زنانی که زیارت فتور برآیند و بعضی بر آنند که این منع و لعنت در اول بود بعد از خصلت زمان نیز داخل اند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جوع و فزع ایشان است و در حدیث مسلم آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیارت مادر خود آمد و دیگر نیست و دیگران را نیز بگریه در آورد و فرمود طلب مرزش کردم مادر خود را ازین ندانند و طلب زیارت کردم و مادر من شد و فرمود که زیارت کنید قبور را که مذکور است و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده گردانید مادر و پدر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را پس ایمان آوردند بوی پس از آن بمیرانید و بعضی این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته اند که قومه زیارت و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاقی کفر بر والدین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلکه بر جمیع آباء وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آدم صلی الله علیه و آله و سلم و در مشکوٰۃ از پیغمبری مرسل آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آن دو را هر روز جمعه آمرزیده شود مرا و را نوشته شود او را باز و استغفار و تصدق بر ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گویستان را ببینید بگوئید اسلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا ان شاء الله بکم للاحقون نسال الله انکم العاقبة ترندے از ابن عباس روایت می آید که گذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقبور که در مدینه بود پس روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت اسلام علیکم یا اهل القبور بغیر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و مسلم از عائشه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر شب نصف شعبان بر بقیع بیرون آمد و گفت اسلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا کم ما توعدون غدا موعودون و انا ان شاء الله بکم للاحقون و نیز آمده اسلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و میرحم الله المستقرین سنا و المستأخرین و انا ان شاء الله بکم للاحقون و در خواندن آیت الکرسی و سوره خلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و سیرین و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و در وقت زیارت از آن نوع دعا که در نماز میت کرده و پیش ازین یاد کرده ایم خوانده که چه حکم حجابزه و قبل در دعا و طلب مغفرت یکی است و عادت آن بود که اهل میت را تعزیت کردی و ایشان را بصبر فرمودی و عادت نبود که برای میت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع عادت و مکروه نعم تعزیت اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن سنت و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز سوم و از تکلیفات دیگر و صورت اسوال بی حیثیت از حقیت بی حمت است و حرام و حد تعزیت میت تا سه روز است و بعد از آن مکروه و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یک روز و تعزیت جسد کیبار نباید کرد و هر که کیبار کرد دیگر کند که از وی عن ابی حنیفه و شستن بر دریا یا راه برای غرا مکروه است است که میت از جهت بودن آن عمل جا بلویت و در شستن بجان یا مسی خصلت است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبل جعفر ازین روایت و این روایت در مسیحی محزون نیست و مردم می آمدند اما این کیفیت که آنان متعارف است و در ایام متعدد کنند بیرون و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلاف است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچه آنکه قبر را گرد کرده نشینند بر سر و بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایا گفته که اختلاف کرده اند در زمان قاریان تا بخوانند نزد قبر و مختار عدم کرده است است انتقی و عادت نبود که اهل میت برای کسان که تعزیت بیابند طعام کنند و در بعضی کتب نفع مذکور است که اگر

از ثلث اهل برکات جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جائز است بلکه دیگران را از اقربا سبقت و همسایه
 او سبقت سود تا بر اهل بیت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بصیبت کافی است و فرصت طعام بخشن و مقدار و ثمر آن
 دشوار است و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزد نفع جعفر بن ابی طالب بمردم خانه خود فرمود بسیار دید برای آل جعفر طعامی
 زیرا که پیش آمده است ایشان را چیزی که شغل و مانع است از آن و بعضی گفته اند که در روز اول مکروه نیست از جهت
 شغل ایشان تجمیع بیت و در روز ثانی اگر نوحه گران جمع اند مکروه است زیرا که اعانت است مرا ایشان را بر اثم و عدوان و غفلت
 است و در خوردن این طعام غیر اهل بیت را و گفته اند آنها را که مشغول اند تجمیع بیت جائز است و این مسائل و احکام کثیره
 بتفصیل همان یافت و الله اعلم **فصل در بیان صلوة خوف و صلوة خوف ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب قول**
حق سبحانه و تعالی: و اذا كنت فيهم فاممت لهم الصلوة فليقم طائفة الا تيه و اما آیت سابقه که هو اذا ضربتم في الارض فليس
 عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة اکثر بر آنکه در قصر رباعی است بد و رکعت و بعضی او را بر صلوة خوف محل کرده اند که در و
 نیز قصر است بر بعضی افعال و کیفیات چنانچه در سفر قصر است در عدد و کمیت و بعضی با متر و شامل هر دو مراد داشته اند و
 امام ابو یوسف بر وایت حسن بن زیاد از حنفیه و مرنه از شافعیه بر آنکه کدین نماز مخصوص بزمان بنو ت است بجهت
 احرار فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و طاهر مفهوم آیت کریمه و اذا كنت فيهم همین است و مختار نزد جمیع
 ائمه جواز است بعد از زمان بنو ت و اما مست صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان عنوان الله علیهم
 اجمعین آنرا که بعد از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دلیل آنست و بر عیان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرده ما دام که مختار
 آن بمحضرت و سعه صلی الله علیه و آله وسلم بنص ثابت نشود است را ابتلاع آن لازم است و عموم منطوق صلوا
 کما را یتقون بجهت است بر آن و قید و اذا كنت فيهم اتفاق است یا مراد گفت است او من یقوم مقامک است چنانچه در کتب
 خذ من الاموال صدقه ثابت است فقه بر دیگر بد آنکه گذاردن نماز خوف بر وجه مستعده صحیح و ثابت شده و هر گاه
 و جبه از آن وجه اختیار کرده اما امام ابو حنیفه مختار نزد و سعه نیست که در کتب مسته با جمیع ائمه بن عمر مروی شده است
 که گفت نغز اگر دیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم وصف بسته ایستادیم و مقابل ایشان
 پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تا نماز بگذارد و اما مست کنند بر اهل بیت ایستاد طائفه با آن حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم و روی آورد طائفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بان طائفه که با او
 بودند و سجده کرد و سجده پیستر گشته این طائفه بجای آن طائفه دیگر که نگذاشته اند و ایستادند در مقابل دشمن پس ایستادند
 آن طائفه و گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با آنها رکعت دیگر او سلام داد پس ایستاد هر یکی ازین دو طائفه
 و بگذارد برای خود رکعتی را یعنی آن رکعت را که با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نگذاشته بود و درین ترجمه لفظ بخاری است نماز
 بواجب کتب است نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ عبارات و گفته اند که این طریق با وفق است بنص قرآن فقه بر و در روایت
 ابن عمر تصریح آنکه کدام نماز بود واقع نشده و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن از جهت غایت
 که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز است و مذکور گفته اند که در نماز ثنائی غایب نماز یا قصر سفر امام باقر طائفه یک یک
 رکعت گذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است یا بر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و بدو هم یک رکعت و بدو
 امام احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا كنت فيهم که اقا و او تواند که اثبات آن حضرت قیاس باشد

و الله اعلم و نزد امام ماکم مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بقدر طرق و روایات صحیح مذکور است و چون
 غرض عن تفصیل آن چند آن تعلق نبوده و چون نماز خوف درین آخر زمان بجا نیست نادر خواهد بود و بر آنچه صنعت ذکر کرده و مقدار
 افتاد و گذاردن نماز خوف باین وجه بر تقدیر است که بحال اقامت باین پنج صورت بند و اگر خوف زیاده بود و بحال
 تنگ گرد و بگذارد بهر وجه که تواند پیاده و سوار بر کوع و سجود یا بایا و اشارت و در بعض طرق حدیث این نعم که مذکور شد
 تصریح باین سنخه واقع شده چون در حالت قتال وقت نماز شد سبب اشارت میکند که مشروط به نماز خوف بر تقدیر است
 که صفرا است کرده و مستحق قتال شده باشند چنانچه سیاقی احادیث مصرح است بدان که بجز خوف و احتمال وجود قتال
 مگر آنکه یقین غالب حضور عدو و بغتة و رنجین و سبب بر آنکه اسلام معاذ الله مترقب و متوقع بود و دشمن برابر قبله بود
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش شد و صحابه در عقب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دست کشیدند بی پیش پس
 و در نماز بشروع کردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه همه با اتفاق تکبیر احرار بر آوردند و بعد از قیام
 سجده در رکوع شدند و بیکلی سرازیر کوع برداشتند که اما چون بعد ازین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجود
 شد و برابر و نه صفت اول در سجود شد و صفت باز پسین برابر دشمن بایستاد و یعنی چنانکه سرازیر کوع برداشت بود
 همچنان ایستاده ماند و برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجود زانو تا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صفت
 اول از رکعت اولی فارغ شد و هر دو سجده کرده و برکت دوم برخاسته آنگاه صفت باز پسین ایستاد و بیکلی ایستاده بود و سجود
 شد و هر دو سجده کرده و برخاستند و بجای اهل صفت اول آمدند و اهل صفت اول بجا اهل صفت باز پسین رفتند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم رکعت دوم میگذارد و صحابه هر دو صفت بیکلی در رکوع رفتند و بیکلی سرازیر کوع برداشتند و چنانچه در رکعت اولی
 بود و چون سجود شدند صفت پیشین که در رکعت اولی پسین بود درین رکعت پیش آمد و با وی سجود رفتی و صفت پسین که
 در رکعت اولی پیشین بود درین رکعت پسین شدی چنانچه سرازیر کوع برداشت بود و همچنان در مقابل عدو ایستاده ماند و این تقدیر
 و تاخیر و تیسیر مکان در اصطفاات برای آن فرموده تا فضیلت صفت اول هر دو طایفه را حاصل شدی و اهل صفت دوم که
 اهل صفت باز پسین اند و دو سجده رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دریافتند که چنانکه اهل صفت اول دو سجده
 رکعت اول با و سه دریافتند پس در فضیلت صفت اول و فضیلت سجود برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه مساوی
 باشند و این غایت عدل است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و غایت محبت و حرص بر دریافتن شرف متابعت
 و موافقت و سبب از صحابه و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فراغ از دو سجده باین صفت و نشاند به نشستی
 صفت سوخته که در رکعت اولی مقدم بودند سجده کردند و در نشاند بوی سبب ملحق شدند که و مجموع صفین با اتفاق چهار
 سال است صلی الله علیه و آله و سلم سلام باز دادند و درین صورت هم مقابلت عدو و حتراس بودی و هم در تمام نماز
 برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و مگر دو سجده در یک رکعت که تنها کردند و سبب و این حدیث مسلم است که از
 جابر آورده و در نماز عصر بود و جابر میگویی که غزا کردیم برابر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تو را از پیشین قتال
 کردند با قتال پس سخت و چون گذاریم نماز ظهر را مشرکان یا یکدیگر گفتند که اگر هم در نماز یکبارگی برایشان میفتادیم
 باره باره میکردیم ایشان را و گفتند که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب تر است نزد ایشان از اولی و در روایتی از اطاول و در
 روایتی از ابیاد و احوال در وقت آن نماز خود را برایشان بایستاد و جبرئیل این خبر را بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحابہ گفت پس بگذارند نماز خوف را با این وجه که مذکور شده و بود دشمن در میان ما و قبل از گفت
 جابر در آخر حدیث چنانچه میگنارند امرای شما و در حدیث ابی داؤد و نسائی از ابو عیاش زنی نیز آمده که گفت بودیم ما با رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعسفان و بود سرگروه مشرکان خالد بن الولید پس گذاریم نماز پیشین را و گفتند مشرکان به تحقیق
 یافته بودیم غفلت از مسلمانان کاشکے حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد آیت قهر و چون حاضر
 عصر ایستاد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف رسول مشرف
 علیه وآلہ وسلم و صف دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت که مصنف ذکر کرده و آورده و همین وجه بخارے و نسائی
 از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیر سے بود که دشمن برابر قبله بودے اما اگر دشمن برابر قبله نبودے
 صحابه را دو گروه کردے یک گروه برابر دشمن و در مواجہ و بازاء وے با ایستادی و یک گروه یک کثمت نماز را با پیغمبر
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذارند و پس بجای آن گروه شدند وے که برابر دشمن است و آن گروه بیادند وے
 رکعت دوم را با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافتند و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام باز داد وے و هر گروه
 یک رکعت را قضا کردند و بعد از سلام پیغمبر علیہ السلام این همان حدیث ابن عمر است که در کتب است با حفظ لفظ
 مرویست و مختار حنفیه است چنانچه گذشت و درین حدیث ذکر آنکه این بر تقدیر است که دشمن برابر قبله نبودی نیست
 چنانچه در وجه اول ذکر کردن وے برابر قبله مصرح است مگر آنکه گفته شود که لفظ بازاء وے مدو یا در مواجہ وے که
 درین حدیث واقع است دلالت دارد بر آنکه در صورتی که دشمن در جانب قبله است همه مواجہ و مقابل عدو ایستاده اند
 کما لا یخفی و در بعض اوقات آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت را با یک گروه میگنارد و یک گروه را مقابل عدو
 بر اے محافظت ایستاده میکرد و ما موان سلام میدادند و از نماز بیرون می آمدند و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 در تشہد توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروه دوم که مقابل عدو ایستاده بودند می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر
 میگنارد و این گروه اخیر و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باتفاق سلام میدادند چنانچه پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 و سلم چهار رکعت گذارده بودے و ایشان دو رکعت این وجه در جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آورده که بودیم
 ما با رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بذات رقیع و افتخاریم نیم روزے در جنگی بر درخت پس افتادیم و کردیم را
 زیر درخت و بود در آن میان درختی که سایه خوب داشت پس گذاریم تا آن درخت را بر آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در زیر آن درخت بنحواب رفت و شمشیر خود را بشاخ آن درخت
 بیاویخت ناگاه یکی از مشرکان آمد و شمشیر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از شاخ برآورد و بر شید آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدار گشت و شمشیر را از دست وی بگیرفت و او را براند و پیچ گفت چون وقت نماز آید
 بگذار و بپای طائفه دو رکعت بپوشتمند این طائفه و بگذار و با طائفه دیگر دو رکعت دیگر پس حاصل شد آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم را چهار رکعت و مرقوم را دو رکعت و در مدایحه از آن نیز از جابر آورده باین لفظ که گذار رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم باصحاب خود صلوۃ الخوف پس بگذار و با وے طائفه و طائفه دیگر و وے ایشان جانب دشمن بودند پس
 بگذار و بآن طائفه دو رکعت بپوشتمند و بجای آن طائفه دیگر و آمدند آن طائفه دیگر پس بگذار و با ایشان دو رکعت
 بپوشتمند سلام داد و گاه با هر طائفه دو رکعت مستقل گذار وے و سلام باز داد وے و استقلال همین است که

با هر طائفه سلام جدا باز دوسه چنانچه هم در روایتی از انسانی از جایز آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطائفه
 از اصحاب خود دو رکعت و سلام داد و پیوسته گذارد با طائفه دیگر دو رکعت و سلام داد و درین صورت نیز آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم چهار رکعت گذارده بود و ایشان دو رکعت و نگاه با هر طائفه یک رکعت گذارده بود و این طائفه بعد از یک رکعت
 از نماز بیرون می شدند و آن طائفه دیگر بیامدند و یک رکعت گذارده بود و با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 از نماز بیرون شدند و سه چنانکه هرگز و سه یک رکعت گذارده بود و سه و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت این
 روایات را بر دو و در انسانی از حدیث آورده و توضیح کرده که هیچ کس و سه قضا نکردند و سه رکعتی دیگر را بود و او گفت که
 بعضی روایت کرده اند که قضا کردند که جامع الاصول و بعضی دیگر که در جامع الاصول از بخاری و مسلم از سهیل
 بن ابی حمزه آورده که طائفه صفت بستند با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طائفه ایستادند در مواجبه دشمن پس گذارد آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با طائفه که با او بودند یک رکعت و ایستاده ماند و نام کردند ایشان رکعت دیگر را بر سر
 خود پس برگشتند و رفتند در مواجبه دشمن باز طائفه دیگر آمدند پس گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان
 رکعتی را که باقی مانده بود از نماز و سه و شصت ماند تا آنکه تمام کردند رکعتی را بر سر سه خود تنها پس سلام داد و حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان درین صورت هرگز و سه یک رکعت شد با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و یک رکعت تنها اما هم در وقت صلوة حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه قضا سه رکعت باقیه بعد از نماز سه
 نماز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ظاهر کلام مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام تر بود از آنکه دشمن
 برابر قبله بودند یا نه و در الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و مقید بهیچ یک ازین دو صورت نه دیگر بدانکه کلام مصنف
 در جمیع این وجه که ذکر کرد ظاهر در آنست که مختار نزد دوسه تخصیص از خوف مستبحالت سفر چنانکه مذکور است امام مالک است
 پس گذاردن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار رکعت را یا بجهت جواز آنست چه قصر رخصت است چنانچه مختار بعضی
 آنکه است و اگر چه صحیح آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در سفر چهار رکعت نگذارده و لیکن این (مختار) در
 صلوة حالت خوف باشد تا هر طائفه نماز را عقب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تمام بگذارند یا بجهت جواز که بار
 او سه نماز چنانچه شافعی بآن قائل است و لهذا در بعضی عبارات شافعیه واقع است که بیاید قوم را و در آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را چهار دو و در غرب شش و احتمال دارد که درین صورت این از در حضر بوده باشد و برین تقدیر
 اقتضای قوم بر دو رکعت از خصائص حالت ضرورت خوف بود چنانکه گذاردن یک رکعت از قوم در وجه اخیر و لیکن در حدیث
 جایز آمده که آن در غزوۀ ذات الرقاع بود و انشاء الله و حق آنست که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود و شمنی میگوید که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در چهار موضع بود ذات الرقاع و بلخ و غل و عسفان و ذی قرد و تجوز آن در حضر از فقهاء باین قیاس است
 و منصف میگوید و این وجه همه رواست از جهت ورود آنها در احادیث صحیح و ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بر آن و مذکور است امام احمد بن حنبل چنانچه قاعده اوست در اتباع مادر و اگر چه بعضی از ائمه و سه ترجیح
 وجه اخیر که مذکور کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سهیل بن ابی حمزه کرده اند و مختار امام مالک نیز برین وجه است
 و لیکن میگوید که امام در رکعت دیگر که طائفه ثانیه میگذازد تسبیح بخواند و سلام ببرد و این طائفه قضا سه رکعت

رکعت دیگر را در نماز احمد امام تشهر خوانده توقف میکند تا این طالع رکعت دیگر را براسے خود تمام کند بستر تمام
 مسید یا ایشان و در حدیث نیز همچنین است و نزد امام شافعی اگر دشمن در جنت قبل است همچنین است که مصنف ذکر کرد
 ولیکن ایشان سبکوید که برابر است که اول صفت اول به سجده دو و با امام و صفت ثانی استاده باشد یا نه بالعکس
 اگر در جنت قبل بنویزند از امام با هر دو فرقه مکرر تکرار فرض نزل شافعی جائز است و غیر صورت خوف نیست اگر چه آنچه از
 فرض واقع میشود همان اول است ولیکن در هر دو بار نیت فرض میکند پس در رکعت ثانی واقع میشود موقوف را از فرض
 و آن حضرت را صلوات الله علیه و آله وسلم از سنت و اقامت اے حضرت منبسط نیز از ایشان در صورت تکرار جائز است
 و چون محل اختلاف علماء است گفته اند که اول آنست که بگذارد با هر فرقه یک رکعت گذاشتن الحاق و در هر دو صفت
 سبکوید که تعجب از علماء حدیث این نماز را بر پا نکرده و روایت کرده اند و اکثر آن در جامع الاصول مذکور است امام
 در جبهه این بود که بیان کردیم و با اکثر التوفیق این وجه و بعض وجه دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیده اند یا رب مگر
 اصحیت اینها نزد سنی و جماعه که وے اتباع تقلید آنها میکنند به ثبوت رسیده باشد و اسرار علم تمام شد ابواب
 صلوة بکمال الله و توفیق و عجب از مصنفات که بیان صلوة یکسره نکرد و عمل بنویسے را درین باب تعجب نه نموده چنانچه
 عادت است برین کتاب با آنکه آن بابی مقرر است از ابواب صلوة و در وے اختلاف است میان آنکه فقه که یک
 رکوع بود یا دو همچنین صلوة خسوف یا رب مگر از آن نسیان شد یا از نسخ اصل افتاده و دیگر نسخها بر آن تنفع شده
 و الله اعلم فیصل در زکوة و صدقات زکوة در لغت نما و افزونی و طهارت و پاکی است نه کال الزرع از آنما و قال الله
 و تزیین هم ای تکریم و در شرع اداے حق واجب و انصاب حلی که زیاده بر قدر حاجت بود و گاهی اطلاق بر نفس مال
 واجب نیز کنند که موجب نای مال و طیب و طهارت وے و نماے اجر صاحب ط و طهارت وی از ذنوب است و نیز گفته اند
 که وی تزکیه صاحب میکند و شهادت مسید بصحت ایمان وی و وجه تسمیه بصدقه از جهت آنست که وی میل است بر صدق
 صاحب وے در دعوی صحت ایمان ظاهر و باطن و دیگر آنکه در وجوب زکوة اختلاف است که پیش از هجرت یا بعد
 وی ابن خزیمه در صحیح خود و عوے کرده که پیش از هجرت است و احتیاج کرده بحدیثی که از امام سلمه در فقه هجرت حبشه آورد
 که حضرت ابی طالب گفت مر بشارتے را که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امر میکند ارا بصلوة و زکوة و صیام و هجرت
 پیش از هجرت است و صحیح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است در سه ثانیة و باین قول جزم کرده ابن اثیر
 ولیکن بعض گفته اند که پیش از فرضیه نماز رمضان است و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود بدلیل حدیثی که نزد محدثان
 و ابن ماجه و ابن خزیمه و حاکم ثابت و صحیح است از حدیث قیس بن سعد بن عباد که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله
 و آله وسلم بصلوة فطر پیش از نزول زکوة پستر نازل شد فرضیه زکوة پس نه امر کرد ما را بصدقه فطر و نه بخه کرد از آن و
 یا بکسبیم آن را و این دلالت دارد بر تاخرا و از رمضان عادت حضرت بنوے صلی الله علیه و آله وسلم در زکوة و صدقات
 و یا بکسبیم آن را و این دلالت دارد بر تاخرا و از رمضان عادت حضرت بنوے صلی الله علیه و آله وسلم در زکوة و صدقات
 و یا بکسبیم آن را و این دلالت دارد بر تاخرا و از رمضان عادت حضرت بنوے صلی الله علیه و آله وسلم در زکوة و صدقات
 و یا بکسبیم آن را و این دلالت دارد بر تاخرا و از رمضان عادت حضرت بنوے صلی الله علیه و آله وسلم در زکوة و صدقات

وخل آنست و با بجه مصلحت هر دو جانب باقیه انفايه نگاهد شتی چنانچه عادت شریف وے بود در رعایت نهایت
عدالت و توسط در اداے حقوق و احکام و وجه و احکامے که بعد ازین مذکور گردد و بمقتضی بر بیان نمیشد و از
رعایت حکمت و عدالت اوست صلوات الله علیه و آله و سلم که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر
و احتیاج کسان بآن فراوان ترست واجب کرد تا دادن آن باسانی میسر بود و گرفتار آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد
یک صنف نزع و شمار چنانکه خوب و خراب و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضر اوقات که در اندک زمانی تباه گردد و دوم
بهیچیه الا انعام از شتر و گاو و گوسفند به بشر اعلی و تفاهیل که در رفقه مذکورست سوم صنف زرویم که قوام معاش عیالمان
باعتبار تقویم اشیاء است چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ظروف و فروش و سایر اقمشه و
و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در زروع و شمار و نگاه حساد و دیگر دن و کمال آنکه وقت حاصل شد
غله است فرمود و این نیز رعایت عدل است هم در رعایت اموال که بعد از گذشتن سال و حصول منفعت مال
نمای آن باختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغییر آن در سال یقینست و وقت حصول غله و شمار حساد و کمال آن واجب
گردانید و هم در رعایت جانب فقرا تا مبادا بتأخیر از سال و از وقت حساد و اداے زکوة تاخیر و اموال راه یافت
گردد و نیز از رعایت عدالتست که بحسب سعی شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل آن
در مقدار واجب زکوة تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج رایکه واجب کرده در مالی که بی مشقت و تکلف از غیبیت آید
بهیچون گنجی که بایده از کان یا دینیه و چون بی مشقت بدست آمده امدان سال و گذشتن آن را چنانکه در اموال
تجارت اعتبار کرد و در آن اعتبار نکرد بلکه در حال که بایده بروے واجب شود که اخراج خمس خالص یعنی پنج یک کند
و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقت و کافیه بقدر اهداست نه زیاده مشقت و تکلف نیمه آن یعنی ده رایکه واجب کرد
چنانکه در زروع و شمار که باب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست رایکی واجب کرد و در آنچه زیادت تکلف و تخلیج بود
از دو لایه که بآن از عوضها و جوهرها آب بکشد یا از چاه که بکا و شتر و خر کشیده آب بکشد یا خسریدن آبی
یا مانند آن سیراب گردانند و نیمه آن که چیل رایکیست واجب کرد و در آن چه تخلیجست لعل و تعب نام از آن کتاب
مشقت اسفار و رکوب بجا در رفتن ببلاده و کناف عالم که رخ آرد و ترقب و انتظار قیم و اسعار و امثال آن و دیگر
از رعایت عدالت آنست که در هر نوسه از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود
و نصاب در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیزی آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود و اثرش خاص
و حکم مخصوص بر آن مترتب گردد و نصاب زکوة قدرے از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب گردد و در شرح
شریف در هر صنف از مال نصایب تعیین یافته چنانکه در فقره و نیست درم که مبلغ آن بحساب دیار یا بجاه و توکیه
و در زیر بیست شقال که بوزن این دیار هفت و نیم توکیه بود و در غلات و شمار شش صد من شمرنیست که پنج شتر و از
شتران عربی باشد در حدیث و فقره در زروع و شمار خمسة اوسق گفته اند غالباً خمسة اوسق بهین مقدار میرسد که صنف
گفته است و الله اعلم و نصاب در گوسفند چهل و در گاو و سی و در شتر پنج که در کمتر ازین نصاب یا چیزی واجب نبود و اصل
در باب تعیین مقدار نصاب زکوة کتاب رسول الله است صلوات الله علیه و آله و سلم و عمل خلفای راشدین بعد از وے
بآن کتاب و اجماع است بر آن بعد از آن بماند که اگر نصاب جمال آن شش باشد که زکوة از جنس آن بود و واد آن بر صفا

اموال گران نباید و ازان زیاده ضرری بایشان لاحق نگردد چنانکه از سی گا و گوساله یکساله و از چهل گوسفند گوسفندی
 کند یک و از نفوذ چهل یک و از غلات و ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال نصاب احتمال
 آن نداشت که مواسات فقر در جنس و سعه بود بحیث آنکه دادن آن بر صاحب مال گران آید و ضرری بوی لاحق گردد
 چنانکه در شتر چه یک شتر از پنج شتر و ادن گران دارد ازین جهت رعایت عدالت اقتضای آن کرد که یک گوسفند
 در هر پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در سب چهار گوسفند فرمود اما چون عدد شتران بیست و پنج برسد احتمال آن
 که از جنس آن ببرد و گران نباید لاجرم تخیر باشد میان پنج گوسفند و یک شتر خواه پنج گوسفند که پس از پنج شتر گوسفند
 افتد و خواه یک شتر کیسای تمام که در تقسیمات نزدیک بر پنج گوسفند است بدین تخیر نرند سب خفیف نیست در سب
 ایشان همان یک شتر است و در کتاب صدیقی که انش و روایت کرد که اصل است در باب صدقات چنانچه در صحیح بخاری آورده نیز
 در بیست و پنج شتر یک شتر است که آنرا نیست مخفی گویند و این تخیر که مصنف ذکر کرده نیست و بر کار ابدستی که اصل است و حق زکوة
 یعنی فقیرست یا قسمی دیگر از ان اقسام که مصارف زکوة اند زکوة بر ادی و اگر کسی زکوة طلبد شی و حال می در ابلست و
 استحقاق آن باطل معلوم نبودی نظر بظایر حال اعتماد بر حدیث قول می نموده وی زکوة بر ادی اما بعد از آنکه غنای عم
 ابلست و می معلوم شدی و بر خبر کردی که تو نگران را در زکوة حظه نصیب نیست شری و نه توانایان را که بر کتاب انانی
 دارند مروت و با وجود آن اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق است اعاده زکاة واجب بود و عادت آن بود که زکاة را در شهر یا
 در بیرونه لاکه حال بپند می هم در آن موضع بکلم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر فقرای آنجا صرف کردند و بحیث قریب توقع فقر را
 صاحبان آن زمان موجب آزار و نارسا خواند ایشان نگردد و نیز در حدیث معاذ بن جبل که او را همین فرستاده بودند آمده که از غنای
 ایشان بکیه و بر فقرای ایشان روکن و اگر چیزی بعد از دادن اهل موضع فاضل شدی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
 آوردند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر فقرای آنجا صرف کردی درند سب امام ابو حنیفه نیز نقل زکوة از شهر
 لشهری کرده است که آنرا نقل کند بقرابت خود یا فقرای موضع دیگر که محتاجتر و مستحق تر باشند برین تقدیر نقل زکوة بسو
 آنها جائز بلکه مستحب است و از عادات بنوی صلی الله علیه و آله وسلم نبود که از اسپ و برده و استر و دراز گوش و بقول خربزه
 و خیار و غسل و فدا که در کمال نمی آید و ذخیره کردن را نمی شناید زکوة بستاند مگر طرب و انگور که ازان زکوة می ستد و منسرق
 نمیکرد میان تر و خشک اما اسپ و برده در جامع الاصول از کتب ستمه از ابی هریره آورده که فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم نیست بر مسلم صدقه در عهد و سعه و نه در فقر و سعه و در محنین آمده نیست در عهد صدقه مگر صدقه نفطر و در
 ستمن نبود و آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة غطیست و در حدیث دیگر نیز آمده که حق تعالی
 در گذشته از صدقه اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد و مسند خود از علی و طبرانی در
 اوسط از ابن عباس آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تحقیق عفو کردم شمار از صدقه اسپ و برده
 و مراد اسپ و برده است که براس غیر تجارت بود اما اگر براس تجارت بود منظور درو س مال است و واجب است
 درو س زکوة نظر بقیست و سعه و محنین واجب است زکوة در مال که برای تجارت بود هر چه باشد و در حدیث ابی داود
 آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که امر میکرد مارا که بر آرم صدقه را از هر چه مییاساخته ایم او را براسه میوزی
 امام ابو حنیفه و زفر اگر اسپان برون میچیده باشند در خانه علقه نخورند اگر چه براسه تجارت نباشند واجب است

در آن زکوة و خیر است صاحب آن بر سر هر اسب و نیار سه بد یا قیمت کند و در هر دو لیست دریم پنج دریم و در بد یا میل آنکه
 در حدیث دار قطنی و بیقی از جابر آمده که نه انجیل السائمه فی کل فرس نیار و در هدایه این حدیث را پنجین روایت کرده
 نه کل فرس سائمه دنیا و عشر و دریم و در شرح هدایه گفته که رواه جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و هم در هدایه تاویل آن
 احادیث که در و سه نفی و غفر زکوة از اسپان واقع شده آن گروه که مراد بان اسپان غازیان است که بر خدیو
 بجزند زکوة در آن واجب نبود و همچنین منقول است از زید بن ثابت در وقت که مروان بن عبد الملک مشاورت کرد
 با صحابه در زکوة اسپ که چه میفرمائید پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم نیست بر من در اسب
 وی و بنده وی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا اباسعید تو چو گوئی ابو هریره گفت عجب از مروان که من حدیث
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنم باز میگوید تو چه گوئی یا اباسعید پس زید بن ثابت گفت صدق رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم مراد بان فرس غازیست و نبود در زمان نبوت فرست مگر برای غزا کذا فی الهدایه و شروه و هم در هدایه
 میگوید که تخمیر میان دنیا و تقویم ماثور است از عمر و روایت که ابو عبیده بن الجراح امیر شام بود اهل شام بر او عرض
 کردند که اسپان ما بسیار شدند زکوة آنها را واجب چیست ابو عبیده ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس ما
 بنوشت بر امیر المومنین عمر پس در جواب و بنوشت که تخمیر گردان ارباب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسب
 دنیا سه و اگر خواهند قیمت گفتند و بدینند در هر دو لیست دریم پنج و جابر نهان یک شق را روایت کرده اند
 دنیا سه کذا فی شرح الاثار ما در جامع الاصول از موطا آنکه در اهل شام گفتند به ابی عبیده بن الجراح که تخمیر
 از اسپان در هدایه ماحده پس و ابا آورد از ان پست بنوشت بن عمر بن الخطاب وی نیز ابا آورد پس ایشان باز
 بانی عبیده درین باب گفتند وی باز بنوشت بن عمر پس بنوشت و نه که اگر ایشان دوست میدارند صدقه مراد از اسپان
 بگیر از ایشان و در کن هم بر ایشان و پرورش کن بر هدایه ایشان را امام هاک میگوید معنی روکن بر ایشان یعنی بدو
 بقدری که ایشان که عمارت صدقات اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمر آورده که گفت با اهل مدینه خیر و بهبود بنوشت
 که زکوة داده نشود در و سه پس در اسپان عربی ده دریم ساخت و در اسپان ترک هشت رواه ابن جریر زکوة در اسپان
 که نزد امام ابو حنیفه است بر تقدیر است که نرواده مختلط باشند و نسلی از ایشان پیدا شده باشد اما اگر تنها
 ذکر بود یا از انان تنها واجب نشود از جهت عدم تناسل و ناه و در روایتی از انان تنها بدینند که تناسل در آن
 بفعل مستعار ممکن است پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة است باتفاق و در اسپان غازیان که برای سواری است
 نیست و در غیر آن اگر سائم باشد نزد امام ابو حنیفه هست و نزد غیر ایشان نیست و اما استر و دراز گوش باتفاق در آن
 زکوة نیست اگر برای تجارت باشند دار قطنی از حدیث امیر المومنین علیه آورده که در جهه صدقه نیست و تفسیر جهه باب
 و استر و برده کرده اند و مسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در هر چیست فرمود که فرود نیامده است
 بر من در هر چیزی مگر این آیت مفروءه جامع و من عمل شقال ذرة خیر ایره و من عمل شقال ذرة شدر ایره یعنی
 در خصوص هر چیزی که از و سه نیامده جز آنکه این آیت جامع و شامل تمامه خیرات و مبرات است که صدقه و زکوة نیز
 در آن است اگر یک خیر است بکند و چیزی در آن بدید لابد ثواب آن را بدید مقصود نفی و عیب قدری معین است
 از زکوة در آن و در هدایه این حدیث عامی و در حدیث و نعلال هر دو آورده اما در کتب احوال نیست بجز حدیث

یا فتمه میشود و الله اعلم بما قبول یعنی ترا و خبر ترا و خیار و فواکه مثل انار و سیب و امرو و مانند آن احادیث در ترا گفستن
 زکوة از آن بطریق متعدد وارد شده بهیچ از مکتب آدرده که لیس فی انخضارات و البقول صدقه و دار قطنی از عمر بن
 و انس آورده که لیس فی انخضارات صدقه و این جریرا عبد الله آورده که نیست در نقل و تو ابل و زعفران و فواکه در
 خشک زکوة و در قفاح و کثره مخصوص نیز حدیث آمده که زکوة نیست و مذ سبب صاحبیه نیز همین است که آنچه ثمره باقیه
 ندارد در دوسه صدقه زکوة که مراد بوسه در اینجا عشرت واجب نبود و از محیط نقل کرده اند که مراد ببقا صلاحیت
 او خاست تا سال تمام یا زیاده چنانکه خوب و خرم و انگور و در خرما و انگور و خمسته اوست برسد واجب بود در آن و در
 کمتر از آن نه و احادیث درین باب نیز آمده غرض امام ابو حنیفه در هر چه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواهد آید مانند یا نه عشر
 واجب بود از جهت قول غیر علیه السلام که فرمود چیزی که که بیرون آر آن را زمین در دوسه عشرت و این مطلق است
 شامل قلیل و کثیر و قصب و خطیب و حیثیش نزد ایشان نیز مستثنی است و قد ذکر فی حاکمه و قول حنفی گفت و فرق نمیکند
 میان تر و خشک متعلق است بهر دو قسم یعنی لغوا که و بقول که در دوسه زکوة نیست و بر طب و انگور که در وی هست غسل
 نزد شافعی زکوة در دوسه نیست و بهیچ از علای آورده که لیس فی غسل زکوة و نزد امام ابو حنیفه در دوسه عشرت اگر
 در زمین عشرت بود کم باشد یا بیش و نصابی معین در دوسه معتبر نیست چنانکه در خارج ارض از خضرات و فواکه و در
 ما اخر حقه الارض فیه العشره مذکور شد حجت ایشان است و نزد ابی یوسف در روایتی معتبر است در وی قیمت و در روایتی
 ده قریه و ترند و از ابن عمر آورده در هر ده رزق از غسل یکین است و در روایتی در ده قریه یک قریه و لیکن گفته اند
 که در استناد این حدیث سخن است و صحیح نشده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی انقی و اما عسکه
 از کوه بر آید در دوسه نیز عشرت نزد امام و نزد ابی یوسف چیزی نیست و از جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه بد شود
 در خیال و بر تیره و ارض موات از غسل فواکه اگر گردنیار داورا امام پس آن حکم عبید دارد که مباح است بر هر که باید و اگر
 گرد آرد در دوسه عشرت و نزد ابی یوسف و حسن و شهور باقی است برابر اجماع انقی و این موافق است با آنچه جامع اصول
 از ابو داود و نسائی از حدیث عمر بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد بلال که یکی از بنی متحان بود و شورش را که
 مرا و ابو بکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در خواست کرد که گرد آرد و ادسه را که او داشت پس گرد آورد و در اصل عسکه
 و ای آن داد و چون عهد ولایت لشکر بن الخطاب رسید سفیان بن وهب که عامل ابو بکر در باب زکوة غسل بجانب
 وی بنوشته و پرسید از آن پس بنوشته عمر که اگر ادا کند چیزی را که ادا میکند بجز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عسکه نقل گرد آرد
 بر اسه و سه وادی و اما والا آنها گلسان بارانند میخورد و را هر که میخورد و است گرد آرد و ادی آنست که آن گلسان
 نگذارد که بر ایشان گردند و در واد و مختلف روند که موجب انتقام غسل است و چون گرد آرد و شد برای ایشان داد
 معین اقامت میکنند در دوسه بفران خاطر میچند و غسل میدهند بیشتر از آنکه بر تقدیر بر ایشان گشتن و دهند و بیشتر
 می نشود و منفعت اصحاب آن پس واجب میگردد در دوسه عشرت یا مراد از گرد آرد و ادسه آنکه غسل برای غفلت
 نمایند و مردم بیگانه را نگذارند که بدان تعرض کنند و مخصوص گردید و قوسه خاص و واجب گردید بر ایشان عشرت گذاشتن
 شرح جامع الاصول و هر گاه که کسی زکوة بجز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آورد دوسه را دعا کرد و یکم نفس
 قرآن که فرموده و صل علیهم و مراد بصلوة سوره یا سوره و اگر هم بلفظ صلوة بود آنست اذنی باشد بلفظ منقول و اندا

گواه گفته اللهم بارک فیہ و فی اہلہ و گاہ گفته اللهم صل علیہ و علیٰ اہلہ و علیٰ آلہ و علیٰ من یحبہم از عبد اللہ بن ابی اوفی آورده کہ بود آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وقتیکہ سہ آورد و اوراق سے صدقہ را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد روزی پیر من صدقہ خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی آمدہ کہ چون می آورد در صدقہ خود را میفرمود اللهم صل علیہ اللهم صل علی عہدین العاص کہ بعض احادیث واقع شدہ باین جهت است کہ صدقہ آورد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم او برین عادت کریمہ خود پس دعا کرد و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم راضی بود از وی درین باب یعنی صدقہ آوردن کہ بر وجه مرغوب آورد و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم متصدق را منع کردی کہ صدقہ خود را باز خریداری و سلم از عمر بن الخطاب کبہ رده اند کہ سوار کردم بر آبی در راہ خدا یعنی تصدق کردم و ادا کردم آبی بر آبی از مجاہدان کہ اسپ نہشت پس آن شخص ضلک کرد آن اسپ را خوب نکرد سیاست او را و علت نکاشت و آن را و بجز آگاہ کہ شستن پس نوشتم کہ بخرم آن اسپ را از وی گمان آنکہ از آن خواہد فروخت و بر سپیدم از حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم درین باب تا چہ فرماید فرمود باز بخرا و اگر چہ بیکم ہم ہم بد و عود میکن در صدقہ خود فرمود عود کننده و صدقہ خود حکم کے دارد کہ باز میخورد قی خود را و در روایتی آمدہ کہ عاثر در صدقہ خود همچون عاثر است دینی خود یعنی اگر چہ حسب ہر فتویٰ شرح این خرمین نیز چہ آن صدقہ چون در ملک درآمد حکم اجنبی دارد و لیکن حکم خست و ذنات و خروج از مرث درست نباشد و این کہ است تقدیر ملک اختیاری است چنانکہ مع و بیہ اما اگر بپیرا رسد کہ است ندارد زیرا کہ دارث در ملک ارث اختیار ندارد چنانکہ در صد دیگر آمدہ از پیریدہ کہ زنی نزد حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد و عرض کرد یا رسول اللہ تصدق کردہ بودم من بر یاد خود جاریہ را اکنون مادر مرده چہ کار کنم آن حادیہ را فرمود اجر و ثواب تو تصدق کہ کردی ثابت شد و آنجا رہی تو باز میگرد پیرا یعنی این صورت از عود در صدقہ نبود و مکررہ نباشد رواہ مسلم و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شتران صدقہ را بہت مبارک خود داغ کردے و غالباً دلخ بر گوشی کردے بد آنکہ در داغ کردن حیوانات علما اختلاف است صحیح آنست کہ اگر در آن مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمیز کردن تا مختلط نشود جائز است فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در داغ کردن شتران صدقہ محبت است و لیکن آن نیز باید کہ بر روست نباشد کہ از آن نمی آمدہ و لہذا داغ نهادن آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر شتران صدقہ اکثر برگوشی نبود و اگر بزبان گا و شتر کنند نیز جائز است گذشت کتب الفقہ و در روایات آمدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حمار سے را دید کہ بر روی او داغ کرده بودند فرمود لعن اللہ الذی سے و سم و نیز در داغ کردن حمار مصلحتی ظاہر نیست و اما دلخ کردن آدمے در بسیاری از احادیث نمی از آن واقع شدہ کہ آن شانی توکل است و نیز واقع شدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بعضی از اصحاب با داغ کردن فرمود و سر انجام است کہ باید این بحث در آخر کتاب انشاء اللہ تعالی و گاہ از برای مصالح اسلام قرض کردی و بر مال صدقات حوالہ کردے انچہ مقرر شدہ است در فقہ حنفیہ آنست کہ مصارف زکوٰۃ آن جامعہ اند کہ در کتبہ انما الصدقات للفقراء و المساکین الا یہ مذکور اند و صرف آن بمصلحت دیگر مثل سد خور و کرے انہار و تعمیر حبش و مثال آن از مصالح اسلام جائز نیست و محل این مصالح مال خراج و جزیه و امثال آنست پس مراد از مصالح اسلام کہ مصنف میگوید بواسطت فقرا و عاشرین و انفاق عمال و امثال آن بود کہ از مصنفات مصارف زکوٰۃ است یا مراد از صدقات غیر زکوٰۃ بود از صدقات نافلہ و مانند آن با آنکہ وقوع این حکم پیش از نزول آیت مصارف بود و اللہ اعلم و در حدیث ابی داؤد آمدہ کہ مرده حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد و گفت بدہ مرا از صدقہ فرمود حق تعالی راضی نشدہ و صدقات

بیمیر خود و نه غیر او و خود حکم کرده در آن قسمت کرد صدقات را در شصت منعت اگر توانا آنها باشی بدیهم ترا و ما حدیث
درین باب که صدقه میگوید بنیافتیم و لکن در حدیث الی داود آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صدقه را
از شتران صدقه در وصیت انصار رسیده که گفته شد و خیر داد و این خود حکم داد که قرض است از محسن نیز آمده که و
صلی الله علیه و آله و سلم سوار شد بر ابل صدقه در راه حج و انشاء علم و درگاه ضرورت زکوة و دو ساله را از پیش طلب داشتند
چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از سلم مرتضی آورده که گفت پیش گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عباس صدقه
دو ساله را آورده اسید طی فی جمع الجوامع و باین توجیه کرده شده است آنچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم عمر را بر صدقه فرستاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین رسانید که ابن جریل خالد بن
ابولید و عباس زکوة ننید پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابن جریل را که من بداند که فقیر بود پس عی کرد
او را خدا ای تعالی و اما خالد بن ابولید پس ظلم میکند شما در حق وی و قدر او را نمی شناسید وی حر و است که زره با می خرد
و دو اب و ساز با سه خود را در راه خدا وقف کرده است یعنی پس اینچنین کسیکه خیر و تطوع و نفل میکند زکوة که حق
و اوجب است از او سه چه صورت دارد و اما عباس پس زکوة و سه بر من است و مثل آن با آن نیز پیوسته گفت با عمر
نه انستی تو که هم مرد و مثل پدر او است اکنون در توجیه اینکه فرمود زکوة عباس بر من است و مانند آن با آن نیز می بین
گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زکوة دو ساله را از او سه بیشتر بطریق قرض گرفته بود و یکی از همین سال
که متعلق به پدید آمدن وی و دیگر از سال آینده پس قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زکوة او بر من است باعتبار سال شش
یا آن باعتبار سال آینده و بعض گفته اند که معنی آنست که من کفیل زکوة او بم یزید دتی و من خواهم داد او را اینها که بگوید
داد او را دو سال از جهت حاجتی که او داشت تا بعد از انقضا سه حاجت خواهد داد و انشاء علم فصل در زکوة فطر
ترمذی از عمر بن شعیب عن ابی عن جده آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم منادی را فرستاد که
تا در بازار را و محلها و کوچه ها که ندانند که بپوشیده نمایند که وجوب صدقه فطر بعد از فرضیت رمضان است که اتفاق
بعد از هجرت است و آیه نازل در این در مدینه است بے خلاف پس فرستاد منادی را که چه معنی داشته باشد
یارب که از مدینه بیا که منادی را فرستاده باشند و چون فرضیت و سه در سال دوم از هجرت است آن نیز بعید است
چه که آن زمان دار الحریب بود و فرستادن شریعت در اینجا چه غرض باشد مگر در سال فتح مکه با عام حجة الوداع بود
این نیز خلاف ظاهر است مسلمانان خود پیش ازین آنرا دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز ظاهر در فرستادن
منادی که در اشالی این واقع شده نزد نزول شریعت جدید است مگر بحسب تعلیم مجامع که در روز فتح مسلمانان شده
و قصد اشاعت و اظهار شریعت اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد و انشاء علم و باجمعه اند اگر دانست که ادا و آگاه باشد
آن صدقه فطر واجب بر هر مسلمان است علی کل مسلم بر هر مسلمان ذکر دانی مردیان حر و عباد از انبیه
صغیر و کبیر حرد باشد یا بزرگ و وجوب بر بنده و غیر بنده وجوب بر سید و والد او است و مراد بنده است که بر سه
حدیث است و آنکه بر سه تجارت بود صدقه فطر از او سه واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة که در عبید تجارت بود و حدیث
از عیسی ثور سه و شعی نیز همین است زیرا که در عبید تجارت زکوة مال واجب است و در یک نفس زکوة واجب نبود
و در وجوب صدقه فطر در عید خفیه مالک نصاب فاضل از حاجت اصلیه شریعت است اگر خند نامی نبود لقول الله

الا عن نظر غنی و در حدیث ثعلبی بصریج آمد و لا یجب الا علی من ملک نصاباً و نذر شافعی فرض است بر هر که مالک است
 قوت یوم را بر آن نفس خود و بر اے هر که لازم است بروی نفقه او و فاضل است از نصاب و سکن و خادم و دین گذانی
 احوال و لیکن نصاب شرط نیست و گویند که صدقه فقط از عبادات بدینیه است نه مالیه و شعیبه او نه که فقط مناسبت
 این قول است و صدقه فقط واجب است نزد ائمه ثلثه و لیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه و نذر آنها واجب
 فرض الا امام مالک که سنت موقوفه گوید بدان من قح دو مد از گندم که نصف صاع است او سواہ یا از غیر گندم صاعاً علی من
 بهر یک صلح از طعام که شعیب یا ترست و یا جز آن در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین آمده که گفت بیرون
 می آوردم مادر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی فقط صاعی از طعام و گفت ابو سعید بود طعام مایه
 در آن وقت شعیب و زبیب واقط و عمر و مصنف این حدیث بحجت آن آورده تا معلوم گردد که تخمیر میان نصف صاع
 از بر صاع از شعیب شکر در زمان نبوت بود نه چنانکه بعضی ائمه گفته و بعضی احادیث نیز آمده که در آن زمان پهن صلح
 بود از شعیب و عمر باز گندم نیز بعد از آن مردم نصف صاع از گندم گرفتند که در قیمت مساوی صلح از آنها بود و این را
 مؤید ساخت بخدیجه که در سنن نسائی ثابت است که چون نبوت خلافت با میراث منین علی رسید فرمود صلح واجب
 خود در صدقه فقط نصف صاع است از بر و صاع از تمر و شعیب و جز آن اما اذا وسع الله علیکم اما چون فراخ گردانید از آن
 و اما مالک را خدای تعالی بر شما فاق و سخوا پس شما نیز فراخ کنید در صدقه اجلو یا بگردانید آن صدقه را صاعاً علی من بر و غیره
 صاع از گندم و جز آن و فی لفظ لابن داود و در لفظ دیگر ازین حدیث که در روایت ابی داود است اینچنین آمده فلما
 قدم علی پس بر گاه که قدم کرد علی مرتضی بدینیه و باز آمد از سفر که در آن رفته بود رای شخصی را دید از زانی جورا
 فقال پس گفت قد اوسع الله علیکم تحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما فاق و جمیع صاعاً علی من کل شیء پس اگر بگردانید
 صدقه را صاع از هر چیزی خواه جو باشد یا گندم افضل باشد در ثواب و داخل در شکر نعمت و توسیع و احتمال داشت
 که چون از بر صاع گردند از شعیب و مانند آن زیاده از صاع سبکند و لیکن هم بر صاع از بر باشد یا شعیب ادا دهند که
 در شرح زیاده بر صاع معهود نیست فافهم و در جامع الاصول حدیث ابی داود و نسائی را از حسن بصری باین لفظ
 آورده که گفت خطبه خواند ابن عباس در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه صومتان را و بودند مردم
 که نمیدانستند آنرا یعنی باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا حاضر از اهل مدینه برخیزید و
 خبر دهید به برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانست پس برگشت فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم این صدقه را صاعاً از تمر یا از شعیب یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان حرای مالک ذکر یا انشی صغیر یا کبیر پس چون
 نزد ام آورده علی مرتضی و دید از زانی شعیب را گفت تحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیزی گردانید
 بهتر باشد و انتهی و شک نیست که اخراج صاع از گندم که حضرت مرتضی فرمود و تطوع خواهد بود نه فرض و صلح همان
 نصف صاع است و همچنین در روایتی که صاع از آن در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید اکنون
 بعضی روایات دیگر که در جامع الاصول است نقل کنیم تا مقصود واضح تر و روشن تر گردد و باقی التوفیق از بخار
 و سلم از ابن عمر می آید که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موقوفه فقط را صاعاً از تمر یا صاعاً از شعیب و زیاده
 گردانید و روایتی نیز را که پس بر ابر گردند مردم آن نصف صاع از بر و بود ابن عمر که از عمر سعید و از ابی هر که شکر و صدقه

از شعیر داد و در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر زکوة فطر صاعی از بر یا صاعی از شعیر
گفت عیبه الله ان عمر پس گردانیدند مردم برابر آن دو مد از خطه و از موطا و تریه و ابو داود و سنن نیز مثل آن
آورده و از موطا آورده که بیرون نمی آورد این عمر در زکوة فطر مگر عمر الا یکبار که شعیر بر آورد و نیز از سنن آورده که بودند
مردم که بیرون می آوردند صدقه فطر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا سلت یا زب
پس چون شد زمان عمر و بسیار شد گندم گردانید و شصت صاع خطه را بجای صاع ازان آشیا پس گردانیدند
بعد ازان مردم نصف صاع را از بر برابر آن و هم در کتب سته از ابی سعید خدری آورده که گفت بیرون آوردیم
ما زکوة فطر را صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقط یا صاعی از زبیب و زیاده کرد در روایت
و دیگر این را که چون معاویه آمد و گندم بسیار شد گفت که من یک مد را از او بر آوردم از شعیر سید انم یعنی دو چند
اوست پس نصف صاع این برابر صاع ازان باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام اینجا خطه باشد از جهت تبارک
لفهم در عرف و خطاب گفته که طعام هم خطه است خاصه و بقرینه مقابله آن با آن آشیا و دیگر اگر چه در روایت دیگر
ابو سعید گفت که بود طعام یا شعیر و زبیب و اقط و تمر و در فتح الباری بدلائل اثبات کرده که مراد طعام در حدیث
ابی سعید غیر خطه است و گفته که احتمال دارد که مراد بدان ذره باشد که معروف بود نزد اهل حجاز در آن وقت
غالب قوت ایشان آن بود و گرانگی گفته که آن از قبیل عطف خاص بر عام است و لیکن درین عطف باید که
خاص اشرف افراد باشد و اینجا نه چنین است و روایات دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تبدیل نصف صاع
تمام از شعیر و تمر معاوی کرده و تواند که و از عمر یاد داشته باشد و مردم چون ازان از او شنیده نسبت
بآن کردند و گفت ابو سعید بن بیرون نمی آرم مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا جز آن ازان آشیا که در حدیث وی مذکور است
و با جمله در بعضی احادیث ازان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نصف صاع از خطه آمده و در بعضی صاع از او از صدقه
دو کس نیز آمده و در بعضی صاع از او مطلق و روایانته و نزد خفیه آن محمول است بر تطوع چنانکه آنچه مرسو
از امیر المؤمنین علی است نیز همین حکم دارد و آنچه از امیر المؤمنین عمر آمده نیز حکم سابق است که در وقت شعیر
و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مذکور است
و مذکور است سفیان ثوری و ابن المبارک نیز همین است و تمر نزد ابو خفیه حکم بود از زبیب حکم گندم و نزد صاحب
زبیب نیز در حکم شعیر است و از احادیثی که مذکور شد نه نیز ظاهر همین است و غالباً آن باعتبار اختلاف زمان است
در قیامت و الله اعلم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع است و در بدایه گفته که مذکور است صاحب جامع الصحاح
است که خلفا بر ماخذین از ایشانند و روایات زیاد محمول اند بر تطوع و تنفل تنبیه صاع عراقی هشت رطل
و صاع هجری سه پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی است و نزد ما نصف صاع عراقی است و این
دو من است و من چهل ستار و چهاردهم شقال پس من صد و هشتاد شقال بود که اقال شارح ابو قایه و از کتب دیگر
همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن دیار خود کار فرماییم نصف صاع بوزن اکبر شاهیست که سیر
نمی سیر شاهیست بود و نیم سیر میغود و پنج سیر شاهیست و بوزن حال جهانگیر شاهیست و بد الله بلکه و سلطان که سیری شاهی
و شش سیر شاهیست بود و سیر و یک پاو میشود یک سیر شاهیست کم باین حساب که صاع به فصد و بیست شقال است

از آنکه صلح چهارمین است و من چهل ستار و هشتاد و نیم شقال پس هر من صد و هشتاد و شقال بود چون سیر شاهی
هم چهل و نیم شقال است لازم آید که نصف صلح هشتاد و سیر شاهی باشد و هشتاد و سیر شاهی دو نیم سیر و پنج سیر شاهی شود
بوزن قدیم و نه و سیر یکپا و یک سیر شاهی که بوزن حال و الله اعلم و عادت حضرت بنوی صلوات الله علیه و آله و سلم آن بود که زکوة
فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را ادا میکرد و بعد از آن نماز بیرون می آمد چنانچه سنن دیگر از فطر سال
و استیسا که تطیب و لبس حسن ثیاب افطار و میفرمود من اداها قبل الصلوة کسیکه ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید
فهی صدقه مقبولة پس آن صدقه است مقبول از فطر و مترتب میشود بر وی ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوة و
کسیکه ادا کند او را بعد از نماز فهی صدقة من الصدقات پس و س که صدقه است از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست
از فطر این خبر و حدیثیست که ابو داؤد و بیهقی و دارقطنی از ابن عباس آورده و اول وی آنست که فرض کرد رسول خدا صلوات
علیه و آله و سلم زکوة فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفت و طعمه مساکین من اداها قبل الصلوة الحدیث و در صحیحین از ابن عمر
روایت کرده که امر رسول الله امر کرد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بزکوة الفطر بصدقه فطر آن تو دس که ادا کرده شود
قبل خروج الناس الى الصلوة پیش از برآمدن مردم بسوئے نماز و در روایت ترمذی و ابو داؤد و تائی نیز از ابن عمر
مانند این آمده و صحت میگوید که طاهر بن حادیش آنست که بعد از صلوة دادن صدقه مجزیه و محسوب نیست از
صدقه فطر و لیکن آمده از چهار غیر هم متفق اند بر آنکه ادا پیش از نماز مستحب است تا اغناے فقر از سوال بکلم اغنوم عن
المسکة فی هذا الیوم دنای از این روز حاصل شود و شاغل و س که نکرده سوال از صلوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز
عید مکروه است و نزد بعضی مشایخ مذہب ایشان آن قضا است نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آثم گرد و قضا است البته
اما تقیم بر روز فطر نیز جائزست نزد ما و در ظاهر مذہب فرق نیست میان بذات قلیل یا کثیر اگر چند یک سال و دو سال
زیاده ازان باشد جائزست و نزد بعضی جائزست یک روز یا دو روز زیرا که امر با غناے فقیر در روز فطر اقتضاے
آن کند که در غیر روز فطر جائز نباشد و لیکن یک روز و دو روز چون قریب بر روز فطر است حکم آن دارد و منافات ندارد
با غنا در آن روز و بعضی گویند جائزست در عشره اخیر و نزد بعضی در نصف اخیر و نزد بعضی بعد از دخول در رمضان نه
پیش از آن زیرا که حدیث ابن عباس که گذشت دلالت دارد که سبب این صدقه صوم رمضان است و اگر سبب آن
فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود و نزد بعضی در همان سال جائز نه پیش از آن و در مذہب امام احمد نیز مثال
این اقوال آمده اما آنچه در احادیث آمده یوم و یومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرستاد زکوة فطر را بسو کسیکه حج
نزد وی پیش از فطر بدو روز یا سه روز و روایت ابی داؤد آمده که ابن عمر ادا میکرد آنرا پیش از فطر یک روز و در صحیحین از و س
آمده که گفت بودند بعضی میاب که میدادند پیش از عید یک روز یا دو روز پس فضل و اولی آنست که ازین حد تجاوز نکنند و الله اعلم
و آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر باقی اصناف ثمانیه که در صدقات زکوة مذکور اند قسمت میکرد
و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر را بجهت طهر صیام و طعمه مساکین است و حدیث دیگر که اخوان خوار کم عن مسکة ظاهر نیست
و با وجود آن در هیچ حدیث بصریح اثری هم بدان معنی تخصیص مسکین و صدقه فطر وارد نشده که ازان عدم جواز قسمت بجنای دیگر لازم آید
و لیکن اتفاقاً بینین صنف مساکین خاصه تقسیم می کرد و بعضی از علما بجهت تمسک بظاهر نص بنوی صلوات الله علیه و آله
و سلم بآن قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه یعنی بغیر مساکین از آنها جائز نیست بلکه خاصست مساکین

و ظاهر از کتب ائمه اربعه آنست که مصارف و سبب همان مصارف زکوة است و در کتاب خرقة که در مذہب
امام احمد است تصریح است بان و گفته است که و يعطى صدقة الفطر لمن يجوز ان يعطى صدقة الاموال في زكوة في خرقة و
میگوید زیرا که دے صدقة است پس در آید تحت قول حق سبحانه و اما الصدقات للفقراء و المساكين الا انما و باوجود
آن شک نیست که افضل و احوط مقتضای اتباع فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همان باشد که داده شود به
صنف که فقرا و مساکین اند و بدانکه صدقة دونوع است صدقة واجب صدقة تطوع اما صدقة واجب پس گفته است بیان
آن و چون واجب است امر میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدان و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صدقة تطوع اگر چه
امر و وجوب بدان نکرده و بر ترک آن وعید نفرموده اما در اینجا است دوست داشتنی و بدان آن چندان باشد که
که بخلاستان آن شاد و شاد و خوشی و خوشی هر کس محبوب است و لهذا استوف و سرور اهل ایمان کامل بطاعت
و عبادت بیشتر از سرور اهل فسوق و عصیان بگردار ماے شان بود از جهت وجود صحت و نورانیت و شراحت قلب
در آن و پیدا شدن تنگی و ظلمت و انقباض درین یارب مگر آنائی که بیخ ایمان منتزع شده باشند از ارضی قلوبشان
نموده باشد من ذلک و هر مقدار که در راه حق صرف کردے آن را بسیار نشمر دے و اگر چه بسیار نشمر دی از جهت نماند
جود و سخاوت آن را اندک هم ندانستی و حقیر نشمر دے اگر چه اندک چیزے بودے از جهت تعظیم طاعت و تقرب
بدرگاه الهی چه تعظیم فعل طاعت نظر بامر الهی و وعده و بے یقین تر تب جزا بروے که قرب در صافی است لازم
تا باعث بر جود و تقرب گردد و بخوار و است عمل در نظر اعتقاد منجر بطاقت و تقاعد از خدمت کردن شود و احتمال
دارد که معنی عبارت مصنف این بود که بسیار نشمر دی چه باشد بلکه اندک هم ندانستی و در جنب عظمت و کبریاے
حق و غلبه و قوت جود و سخاوت آن فعل در نظر شود و بهمت دی صلی الله علیه و آله و سلم محو و باق و اولی اعتبار بود
فا فهم و چکس از وے صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ وقتے چیزے نخواستی که در وقت حاضر بودی در دادن صلاح
وقت و مصاحبت آن کس بودے الا اجابت کردے و بیا دے در روایت سلم از انس آمده که سوال کرده نمی شد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ چیز را نکر آنکه میداد آن چیز را و بخاری و سلم از حدیث جابر آورده اند که سوال
کرده نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ چیز برگز که در برابر آن لا گفته باشد و قال الفرزوق فی لغته صلی الله
علیه و آله و سلم ما قال لا قط الا فی تشهد لولا التشهد كانت لا و نه نعم و ترجمه اشل بن بیت است که شاعر مدح یکی از ملوک
گفته است زلفت لا یزبان مبارکش برگزید مگر باشد ان لا اله الا الله و تفتید بانکه آن چیز حاضر بودی بجهت آنست
که اگر بعض اوقات مسؤل شخصی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف و یحیی وی کردی و اعتذار نمودی اما صحیح تر
و سنج نکر دی و نیز گفته اند که تکلم بکلمه لا اذن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت منع عطا نمودن و ازینجا لازم نیاید
که بقصد اعتذار نیز گفته و لهذا در اعتذار آن جماعه که اذن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طلب ازی نمودند تا با وے
بغزار و ند فرمود لا اجدم احکم علیه دیا و جود آن فرق ظاهر است میان لا اجدما احکم و لا احکم و نیز گاهی اگر چیزی حاضر
نبودی سائل را با استقرار فرمودے و یقضاے آن وعده کردے و بیضاقت او در آمدے روزے مردے
آمد و سوال کرد فرمود نرا من چیزے نیست تو بجز اگر چیزے آید ما قضاے آن خواهیم کرد و عمر بن الخطاب گفت
یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا احدی تا چیزی که قادر نیستی بر آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را این سخن از عمر ناخوش آمد

و شخص شد مردی از انصار ایستاده بود گفت بده یا رسول الله و ترس از خدا فقر و نیستی را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تبسم کرد و اثر خوشی و تازگی در چهره مبارکش پیدا آمد و فرمود بندگان امرت باین امر کرده شده ام من و آنکه گفتیم که اگر داد و ان مصلحت بودی برای آنست که بسا بودی که یکی چیزهای آنان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم طلبید و نداده چنانکه عمل و حکومت بطالب ندای نادار انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال آن شخص خلل راه نیابد و گاهی منع کردی تا آن شخص در حیطه طمع و حرص نیفتد و باین رفتار کل گرفتار نگردد حکیم بن خزام که یکی از اقربای ام المومنین خدیجه بود چیزهای آنان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بطلبید فرمود یا حکیم بن عبید بن جراح که این کراستی باده را بده خواهد بود و نصیحت کرد او را که تا توانی سؤال کن از پیچس گویند که بعد از آن حال حکیم در ترک سوال بجائے رسید بود که اگر تا زیاده از دست و بے بنفادی از کسی نه طلبیدی و گفتی که برادر و بدو را و در صحیح بخاری آمده است یکبارگی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مال کثیر بخش سید و عباس آمد و طلبید و اظهار احتیاج و فقر و فقر خود کرد فرمود برادر یا عباس هر چه خود توانی برداشت بگیر گفت یا رسول الله بفرا مردم را تا بردارند برای من و برسانند بخانه من فرمود هر چه خود توانی برداشتن بردگیر نمیشود هر چه عباس در خواست کرد قبول نیفتاد پس برداشت عباس بر دوش خود آنچه توانست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجانب می نمی گریست و تحسین میکرد از وی مانا که قرضه یا حاجتی دیگر پیش آمده بود عباس را که جابر و ابی جابر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اوجود الناس بود هر که هر چه خواستی بدو داده از آنکه بسایر و چنان بی ملاحظه و بی صرفه داده که کسی از فقر ترسند و از نیستی نبینند و درین معنی گفته است هر چه آمدت بدست بده که تو پیش از آن + این جود نکس است کش از فقر عاریست + و چون محتاجی را بدید طعام و شراب خود که احتیاج بآن است و ضرورت بر او است اشاره کردی و خود بکار نبردی و تشنه و گرسنه ماندی و در عطا و تصدق تنوع نمودی و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی گاه چیزهای بختیدار بختیدار یعنی سبب کردی یا از حق و دین که بر کسی دشتی در گذشته و برای زنده وی کردی گاه صدقه داد گاه هدیه کردی فرق میان صدقه و هدیه آنست که صدقه را مخصوص فقرا دارند و هدیه عامتر از آن و صدقه بطریق تعطف و مهربانی و احسان بود و هدیه بطریق تعظیم و اکرام و تواضع گاه کالائی بخردی و دشمن ادا کردی و با یکبارگی حاجت کالای بخشیدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده است که جابر بن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شتری پیشکش کرد و اسوارے کند آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بفروشن شتر خود را گفت این شتر از آنست یا رسول الله یا رسول الله من قد اوتیای شتر چه باشد فرمود اللیته بفروشن پس جابر حسب فرموده شتر بدست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بفروخت و بفروشد لال را که شن او را نقد کرده بوی بد به بلال شن را نقد ساخت پس شتر گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شن را و جل را بر جابر سیر و بگو بکشت و بد خدا می توانم در حل هم دشمن و انیمه یکافات قول جابر بود که گفت شتر از آنست یا رسول الله پس هم شن داو و هم حل و عابریک و خیر علاوہ آن ساخت صلی الله علیه و آله وسلم و گاه از کسی چیزی بقرض کردی و در وقت ادا سے قرض زیاد از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع آورده گفت قرض کرده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مردی شتر جوان را چون شتران صدقه آمدند امر کرد مرا که ادا کنم شتر بچه آن مرد را گفتم یا رسول الله نمی یایم درین شتران مگر کمان هفت ساله را فرمود بده آن شتر را

زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشان نیست در ادای قرض و در بخاری نیز مثل این آمده و گاه کالائی بخیریدی و
 زیاد از شش بدادے چنانچه احمد و ترندے و ابو دود و ابی ناصح و دارمے از سویه بن قیس آمده اند گفته آورده بودیم
 ما از جانب پیغمبر را بیکه پس آمد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بخیرید سلو و را و انجا مردی بود که میگفت
 شمن را با جرت پس گفت ما را و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برکش و چوب برکش و گاه بدیه قبول کردی و ضمانت
 آن انعام فرمودے چنانکه ترندے در شمائل از بیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد مرا معاذ بن عمرو بطبقه از رطب
 که بود بروے خیار هاس نرم پشم دار و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوست میدشت خیار را پس آوردم آن را
 بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود نزد وے حلیه که آورده بودند از بحرین پس بر کرد دست مبارک خود را و عطار د
 مرا و عرض آن بود که پیغمبر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بمال و مسائیدے و خود وجود شریف و ی کبر
 رحمت و نعمت بود بد خلق خدا اینها خود نعمتهاے دنیاوی بود و نعمتهاے اخروی را چه گویند که همه را بکرم و رفیع و
 از در طه هلاک آید و غدا ب آخرت بر یابند چه بد عیث و وضع شریعت و چه بدعا و شفاعت جزا و عتاب و انذار
 و صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب و سلم و مردمان را بصدقه امر کردے و تحریص و ترغیب نمودی و فرمودی اگر مفضل
 گوید احدی از شما شش ندرم که سه شب بران بگنند و نزد من از آن چیزی باقی ماند مگر چیزی که بر اسما دے
 وین بگنند ارم رواه البخاری و فرمود هر روز دو فرشته از آسمان نازل شوند دعای یکی این باشد که خداوند ابر
 آنکه اتفاق کند غفلت ده و دیگرے گویند خداوند آنرا که اساک در ز و نعت کن رواه البخاری و سلم و نیز روایت کرده اند
 که با سماء بنت ابی بکر فرمود بدیه و شحاتا خدا انیر بقره شما رو و نگاه بداترا خدا انیر از تو نگاه ندارد بدیه آنچه تو اسے و نیز
 آورده اند از ابی ذر غفاری که گفت نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در سایه خانه کعبه نشسته بود چون بدید مرا فرمود زانکارا شد ایشان سوگند برب الکعبه که ما در مدینه فدای تو باد
 یا رسول الله چکان اند ایشان فرمود و آنرا که مال بسیار جمع کردند مگر آنرا که بریزند آن اموال را از پیش و پس و ستا و چپا
 و بسیار کم اند آنها که انجین کنند و ترندی از ابی هریره آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جابل سخی
 و دست ترست نزد خداوند تعالی از عابد خلیل و از ابی سعید آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصلت
 جمع نشود در کسب من ثل و بد خلقی و زرین از امیر المؤمنین علی آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مبارک
 و شتابے کند تصدق که در نمیکند رد بلا از وے یعنی هر که تصدق کند نرسد بوی بلا و سرایت نکند در وی و تصدق
 سپردے گرد و امام احمد از بعض اصحاب آورده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنکه سایه کند بر سر
 کسب من صدقه و سے خواهد بود و احادیث در باب فضل تصدق و دیم و ناک بسیار است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بحال و مقابل گسان را بجاوت و سماعت دعوت کردے تا چون بخیل و شحیح بخل و شح در منی نزدیک بهم اند خود و سخا
 و میگویند که سخا صفت غریزه است و شح مقابل اوست و شح صفت نفس است و حبیت اوست که خفت و اساک
 و انقباض خاصیت اوست قال الله تعالی و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و فلاح صفت است با
 مرساوت دارین را و شح از آدے عجب نیست که حبلی اوست و عیب از وجود و سخا است در حبلیت و میگویند که سخا
 و اکمل است از خود و در مقابل او بخل است و مقابل سخا شح است و در وجود و بخل کتاب و عتیای در مقابل است بخل است

چنانکه آن از ضروریات عزیزه اند و هر سخنی را جواد میتوان گفت اما هر چو در آن سخنی نتوان خواند و بخود ریا و توقع نشنا
 و غیره از خلق و طلب ثواب و رفع درجات از حق راه یابند نه بیخا نر که وی پیدا میکند و از نفس کینه تر قنعه از اعراض
 که آن فی الموائسب اللدینه نقلاً عن العوارث اگر گفته شود که سخاوت صفت بنده است و وجود صفت الهی نقیض ولایه
 هر چه صفت الهی است اتم و اکمل بود از آنچه صفت بنده است جوشش آنست که اطلاق سخاوت بر سر تعالی از ان
 نگینند که سخاوت عزیزه است و وی تعالی منزله است از ان و در آدمی کمال است که نورانیت آن لی اختیار از باطن و
 سر بر میزند و از آلودگی غرض و عوض معرای آید بخلاصت بود که گاهی مشرب بغرض و غایت میگردد بلکه گفته اند که صفت
 آن از آدمی باین شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بیک فقیر نماند که
 هیچ نوع غرض بوی راه ندارد و طبع صفت در میان نیز در نظر نبود احسان میکند آنجا نیز الهی از اتحاح صفت و مهر بانی
 در باطن و بی عارض میگردد که بدان رفع و از آنکه آن الم میکند از خود و حقیقت وجود و کمال آن مختصر است در ذات اقدس
 باری تعالی که بی شائبه غرض و غایت انفاصت نماید و خیرات میکند پس آنچه صفت باری تعالی است اکمل است از آنچه
 صفت بنده است فافهم و با بجد اگر تجلیل شیخ حال مبارک و میرا مشاهده کردی در وی اثر کردی و بکرم و بذل و سخاوت
 متخلق گشته و هر که با و صلوات الله علیه و آله و سلم نما لطفت و مصاحبت کردی چندان تاثیر صحبت گرامی وی غلبه کردی
 تا در وجود و سخاوت و سایر صفات حمیده بے اختیار گشته و مالک نفس خود شدی تا احسان و روشن کرم بر وی غالب
 گشته و احتمال دارد که ضمیر و در قول و هر که با و نما لطفت کردی اشارت بانکس بود که حال مبارک و شایسته
 کردی یعنی تجلیل شیخ تاثیر مشاهده حال عظیم و محبت شریف وی بجای رسید که هر که با وی مصاحبت کردی
 جواد و سخنی شدی و در ضمن این گویا احوال کرامت مال صحابه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سیدان ایشان
 بتمام کمال و تکمیل بیان میگردد و این وجه اغلب و احسن و اعذب و افضل است در بیان بعد از شایسته تکلم کمال
 و از بخت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محل انوار کرامت صفات و حمائد اخلاق و وجود و سخاوت و طی تعلقی بدنیایا
 و متاع آن بود در آنجا شرح اقلب مشاوان نفس و بنسب طایفه و طیب نفس بودی صلی الله علیه و آله و سلم همه
 انقباض و غم و تنگی و ترشگی از ظلمات نفس و صفات رفیله و خجل و شمع و تعلق بدنی و با سو الله پیدا کرد و بدانکه
 جوهر پاک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع انوار و اسرار کمالات و حقائق بود زیرا که نفس پاک و
 اشرف نفوس مزاج شریف وی اعدل از هر بود و هر که چنین باشد لابد فعل و حسن افعال شکل می آید که کمال خلق و
 حسن اخلاق و حمائد صفات افعال می در غایت توسط و اعتدال باشد خصوصاً شجاعت و سخاوت و حکمت و خیار
 شجاعت و از کتب سیر در غزوات و جهادات معلوم گردد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت و بی سیر
 و روشن است چون اینجا سخن در سخاوت رفت چند حدیث ازین باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انس می آید
 که آمده بود نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مال کثیر از یحیی بن فرمود بر نیز دید این مال را در مسجد پس نماز آمد و اتفاقاً
 نکر و بدان مال که در گوشه سبزه افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بنیاید و بر سر مال بنشست و بر پاشان کرد و آن را با
 بر مردم و ندید هیچ کس را مگر آنکه داد و ادا از ان مال و از مجلس برخاست تا تمام آن مال قیمت نکرد و بر پشت عیسی
 مال را بر پیش خود درین قضیه بود چنانکه گذشت و سیوطی در شرح صحیح بخاری از ابن ابی شیبہ می آید که آن مال

که از بحرین آمده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شمت کرد و صد هزار درهم بود و آن دل خرابی بود که آمده بود
در دولت اسلام انتهی و در مواهب لدنیه از این فارس نقل کرده که و در کتاب خود که در اسما و النبی صلی الله علیه
و آله وسلم حج کرده میگوید که در روز جعفرین زنی آمد و شرف خواند که ایام رضاء آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را که
دو سوارن بود بیا داد هر چه از ایشان گرفته بود بهم را با ایشان داد و عطا ما که کثیره نامحصوره کرد که چون آنها را قیمت
کردند پانصد هزار هزار را باین وجه گفت که این نهایت بود که شت که شینه نشده است مثل او در وجود و الله اعلم
و در حدیث مسلم از انس آمده که مردی به حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آن روزی دروغ است که پس از آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم او را گویند ان که برگردان بودند میان دو جبل پس باز گشت آن مرد بگو قوم خود و گفت سلام
آری اے قوم که محمد عظامی کند بگو عطا می کند که نمی ترسد از فقر و هم در حدیث مسلم است از صفوان بن امیه که گفت
و الله به تحقیق داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنچه داد و بود و در وقتی مبعوض ترین مردم نزد من ناگاه
عطا کرد مرا تا آنکه گشت نزد من محبوبترین آدمیان صلی الله علیه و آله وسلم ابن شهاب گفته داد او را روز چنین صد غنم
پستردا و صد غنم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهب لدنیه از معاذ بن جبل روایت کرده عطا فرمود روز چنین
داد و پس از شتر و غنم پس گفت صفوان گواهی میدهم که مساحت نکند باین بخشش مگر نفس سعیدی و این صفوان
بن امیه از مؤلفه القلوب بود و انعام آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر مؤلفه القلوب در روز چنین که متصل
مکه بود از حدتها و زیور و مؤلفه القلوب آن جماعه را گویند که صدق ایمان هنوز در دل ایشان نه در آمده و قوت
نه پذیرفته بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میخواست که نعمت دنیاوی و حسان و انعام دنیای ایشان را
بایمان انفت و بنجد و محبت بخشد زیرا که محبت محسن جلیست و این جماعه از مسلمانان را داد و اهل اسلام در زکوة
نیز حقی بود چنانچه منطوق آیت مصادق است بعد از آنکه شوکت اسلام قوت پذیرفت و احتیاجی بتالیف
ایشان نماند ما جماع صحابه بر طرف شد و این جماعه اند که در فتح مکه اسلام آوردند و غنائم روز چنین در کثرت شجاری
از جدا حصا بود و اکثر آن را بقصد تالیف بابل مکه داد و قسمت ایشان را باده کرد بخاری و سلم و ترمذی از انس
آورده اند که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اموال را بابل مکه داد جماعه انصار در بی گفتگوی کردند و گفتند
که شمشیر ما را از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنائم را با ایشان میدهند و در وقت شدت ما را میبخشند
و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید پس انصار را جدا در خیمه خود بطلبید و
گفت از شما اینچنین سخنان با رسانیدند آیا اولی قریست گفتند بے یار رسول الله بعضی از نادانان و سبکساران
گفته باشند اما فقهائ و اهل راه از ما ساکت اند و حکم خدا و رسول خدا را رضی فرمود این قوم من نوبه اند باسلام و هنوز
ایمان در دل ایشان نه در آمده و برایشان حادثه بارفته و بیب تاراج یافته اند و غنائم که بدینا و متاع آن ایشان
بدست آرم تا سبب در آمدن در اسلام باعث تقویت ایشان گردد و متاع دنیا سهل است من یا شما ام و شما با من ای پسر
نستید شما که مردم دنیا و شتر و گوسفند بخانه ببرند و شما خدا و رسول خدا را ببرید و گفتند ای یار رسول الله ضعیف جمیع
یا سید صیام اینی صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه مقصود از صیام اساک نفس است از خاسخا و است
و حبس او است از شهوات و مالوفات و صوم کامل آنست که جوارح و اعضا را از مباحی و حرکات شینه باز دارد

و اختلاف است علما را که صوم افضل است یا صلوة مشهور میان جمهور تفصیل صلوة است بر سایر اعمال از جهت حدیث
واعلموا ان خير اعمالكم الصلوة براده ابوداؤد و غیره و بعضی گفته اند که صوم افضل است از جهت حدیثی که از ابی امامه
آورده که گفت آدم حضرت پیغمبر را صلوات الله علیه و آله وسلم و گفتم یا رسول الله خبر ما را که هر کس که اخذ کنیم آن کار سزاوارتر
فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود و لما بنا بر آن نفعی مما نلت در وجه مخصوص که از خداوند شکر است صوم
خواهد بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری که از ابی هریره آمده که انصیام لی دانا اجره که بر او احسنه الله بشیر
انشاء الله و در مسلم آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصیام هو له دانا اجره که بر او طاهره که بر او حسنه که ابن آدم کند که بگفته
است تا مقصد مگر روزه که آن مر است و من جزا میدهم بر او بد آنچه قدر کیفیت آنرا جز من کسی نداند و بعضی گفته اند
که اضافت نسبت و سبب بذات پاک حق برای کریم است چنانچه ناقه الله گفته و الا هم چیز و هر چه در عالم است از آن
اوست و بر او است جل و علا و گفته اند که عبادت کرده نمیشود و نشده است بصوم بخیر حق سبحانه و تقاضای و هیچ
کار فرستد در هیچ عصری از اعصار عبود خود را تعظیم نکرده است و عبادت نموده بصوم اگر چه بصورت نماز و عبادت و
بنابر احوال و قصد و سبب از راه دور و زیارت کردن و گرد و سبب کشتن تعظیم میکند و نیز گفته اند که روزه برای من است
بجست آن گفت که در و سبب را که شرک منفرست نمیرد و خلاص بر او است تعالی و یکس برای آن طلع نه بخلاف صلوة
فر کوة و حج و غزوه و غیر آن از عبادات ظاهره و معنی عدم ریا در صوم آنست که بجز فعل و سبب ریا یا بدان راه نیست
و اگر بگوید که من روزه دارم و الله را آن کند ریا راه میباید اما این از جهت اخبار و اظهار اوست نه در مجرد فعل و بخت
بقیه اعمال که در آمدن ریا در آن بجز فعل است بقی از شداد بن اوس آورده که فرمود آن حضرت صلوات الله علیه و آله
و سلم هر که روزه برپا داشت پس تحقیق شرک شد و بعضی گفته اند الصوم لی برای آن است که نفس صائم را در حقیقت روزه
خطی نیست چنانکه در اول این حدیث در صحیح بخاری آمده که میبند بنده طعام و شرب خود را از جهت من
پس از آن فرمود الصوم لی دانا اجره که بر او طاهره که بر او حسنه که ابن آدم کند که بگفته
و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بد آنچه موافق صفات اوست تعالی از نداشت کردن را بخود یعنی سایر اعمال
مناسب احوال و صفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفاتی است از صفات حق و متعلق بد نیست یا از جهت آن
گفت الصوم لی که مقدار ثواب و مضاعفت اجران را جزو سبب تعالی نداند و جز سبب علم و سبب سبحانه بدان محیط
نگردد و چون جو اگر کریم بذات اقدس خود متولی جزای آن غده و فرموده من میدهم جزای آن لابد تقاضا
سوت عطا و عظم جزا کند و این معنی اوفق و انسب است بسبب حدیثی که فرمود الحسنه لعن الله ابی الی سبع ما کتبه شعونه
الحديث و باین جهت در اول شرح حدیث بدان اشارت نمودیم و با جمله عبادت صیام را نشانی غنیمت میان عباد
خصوصا صوم رمضان را که فرض است و در صحیح بخاری که از ابن عباس آورده که کان النبی صلوات الله علیه و سلم احوال الناس
و احوالکمون فی رمضان پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله وسلم که بیشترین و جوادترین خلق بود در آن ماه رمضان شجاعت و
و بخشش او بر مردم و اشیاء و سبب ایشان را بر خود در حاجات از هر چه بودی و صدقات و خیرات و سبب
در نیایی و ایام رمضان بر همه نیایی و ایام مضاعت گشته و دیگر روز نماز و اعتکاف و تلاوت و شب جمیع ساعات روز و شب
مستغرق در شکی و این ماه عظیم را بعبادات گوناگون مخصوص گردانیدی و درین فقره اشارت کردیم چنانکه چون این ماه عظیم

و موسوم خیرات و منبع برکات و نعم الهی تقای و فیوض و سبب برندگان اجل و اعظم است شکر آن نیز بانواع عبادات
و فریات اکثر وافر بود و چون جود حضرت دایم البرکات در وی متضاهت بود جود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سید السادات نیز شکر شریف و جود باریق است ای را منظر انوار صفات و محل آثار کمالات خود گردانیده بود و بر آنکه محبوب
و سعادتمند است و او را مجبول ساخته و عادت او گردانیده و آنچه مذکور شد جزو حدیث است و تمام و سبب این است و او را که چون
فیه رمضان حسین یثنا جبرئیل علیه جود بود در رمضان لایسما در آن هنگام که ملاقات میکرد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم را جبرئیل و کان جبرئیل یلقاه کل لیلته فی رمضان و بود جبرئیل که ملاقات میکرد او را هر شب در رمضان حتی غفلت
نما سلیح رمضان و آخر و سبب یقین علیه البنی القرآن عرض میکرد و میگذاشت بر ایند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جبرئیل
علیه السلام قرآن را و در دایم فیدار سه القرآن پس بر است میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با جبرئیل
علیه السلام قرآن را و در است هم دیگر خواندن چنانچه حفاظ بطریق و میخوانند فاذا لقیه جبرئیل پس چون ملاقات
میکرد او را جبرئیل کان اجود بانچه بود جود تر و نیز تر خیرات من الریح المرسلة از باد که که فرستاده میشود و سبب
گذشته میشود و تا برسد و شامل شود هر چیز را که بر آن میوزد و همچنین اثر جود و کرم و سبب که سبب جبرئیل و سبب
در آخرین حدیث آمده که لایسأل شیئا الا اعطاه سوال کرده نمی شد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پنج چیز را که
آنکه میداد آنرا چنانچه در آخر فصل زکوة گذشت و ازین حدیث اعتبار کرده اند که آدمی را باید که در ایام شریف و
موسوم خیر و حضور صحبت صالحان در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر و بجهت ترسان باشد و بانکه التوفیق و آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از بیالی رمضان وصال کرد و سبب یعنی دور و زیار زیاده بر آن پیای روزه داشته
باید آنکه چیزهای بخورد و بنوشد و افطار کند و دیگر آن را که تقصید متابعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شروع
در صوم وصال کردند و سبب رحمت و شفقت و کرامت تقوی و توکل چنانکه در حدیث عائشه آمده است آنکه
نهی فرمود و سبب صحابه گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی سبب اینی ما از وصال چیست با آنکه دائم با این است
خود میخوانی فرمود است که اینست که من هیچ نیست و صفت شما یعنی حال و صفت من مثل حال صفت شما نیست
در روایتی است که من شکم و در روایتی است که من شکم و در روایتی است که من شکم و در روایتی است که من شکم
من است انی است عند ربی بدستی که من شب میکنم نزد پروردگار خود که پرورنده و تربیت کننده من است یعنی لفظ
و در لفظ دیگر از حدیث تخمین آمده اطل عند ربی یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود گویند اصل معنی و سبب این است
و مراد اینجا مطلق گویان است چنانچه ضحی غلام که امیگویند و تخصیص وقت ضحی بدان مراد بود و در آیت کریمه
و اذا انصرف احدکم بالاشیء اطل وجهه مسودا و نیز مطلق مراد است و در فتح الباری گفته که راجع از روایات فطرت است
نه اطل یعنی در سینه طعام میدهم آب میدهم مرا پروردگار من و در روایتی است که انی اطل و سبب اینی طعام داده میشود
آب داده میشود و در لفظ آمده که طعام یعنی و ساق یعنی مرا طعام دهنده است که طعام میدهم مرا آب دهنده است
که آب میدهم مرا و این حدیث باختلاف الفاظ و تعدد طرق در صحیحین و غیره با هم در است و علما از این طعام
و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود یعنی برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شراب از نزد پروردگار
طعام و شراب سبب آمد و میخورد و می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بود و سبب الله علیه و آله و سلم

چه حقیقت لفظ طعام و شراب معنی حقیقه و نه آیهست و عند اول از حقیقت موجب طهارت در پس محل حقیقت متعین بود
و این منافی وصال و موجب ابطالان صوم نبود اگر چه خود روزانه نیز فرض کنند چنانچه حقیقت لفظ طهارت است زیرا که این
از طعام جنب و شراب و نه بود که احکام تکلیفیه بر آن جاری نباشد چنانکه در غسل صحت شریف و طهارت و سبب جنبه
که در حدیث صحیح وارد شده است بآنکه استعمال ادانی و سبب جنبه و جنبه حرام است و این منکر گفته اند چه موجب طهارت است
شرط طعام متعادل است بآنکه خارق عادت است و از بهشت از پیشتر برود و گاه آمده تعادل و تعاطی می از جنبه طهارت است
بلکه از جنبه شراب چنانچه اهل جنت را در جنت باشد ابطال عادت کنند و بعضی گفته اند که مراد طعام و شراب اینجا قوت است
که لازم است پس گویا فرموده را بر در گمار من قوت اکل و شراب می بخشد و افاضه تمکید چیزه که قائم مقام شراب
و طعام میگردد و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابیم بی ضحمت و توفیق و شمار این حالت نیست باین مراد طعام و شراب
سیر و سیرابی است که بے طعام و شراب آن حضرت صلا الله علیه و آله و سلم را جعل میشد و اهل جمیع و عطش حساس میکرد
و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نباشد و در معنی قوت در ضمن سیری
و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجع ترست چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و قوت مقصود از صوم و صلا
چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی است و نیز حال آن حضرت صلا الله علیه و آله و سلم در اکثر جمیع بود و شیخ بنود تا آنکه شنگ
بر شکم بسیار می داشت که از کفری فتح الباعی و قول دوم از این قیم در کتاب بد و از این رجب و راه گفت نقل کرده اند
آنکه مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم و نه از قوت و شیخ بلکه مراد غذا است و روحانی بود که از معارف
و لذات مناجات و فیضان لطافت الهی که بر دل شریف وی صلا الله علیه و آله و سلم وارد میگشت و آنچه توالی است
از احوال شریفه از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بان خیالان قوت و قدرت و مسرت حاصل می
که بدن از غذا و جسمانی مستغنی شود و مدتی مدید بگذرد که احتیاج به غذا نیفتد بلکه با داران نیاید و این در جمیع جای
و مسرتها و معنوی تجربه است چه حقیقت معنی و در معنی گفته اند و لها احادیث من ذکر ان لفظها
خطاب محبوب میکنند که شتران را که در راه طلب نومیر و کلامها و حدیثهاست معنوی از یاد تو که باز میدارد آنرا
عن الشرب و لیهما عن الزاد و از آب و باز میدارد آنرا از نوشه و طعام یعنی چندان بیاد تو مشغول نیکو تو همانند که
از طعام و شراب بیاد نمی آرند و عادت بدان ندارند و لها بوجاه نور شفیق به و مرایشان را از پر تور و می توانست
که روشن میشوند بدان نور و راه میروند در روشنائی آن و من حدیثی نقلیها حاد و از حدیث تو سخن که در یاد تو میکنند
در پس آنها حاد و سخن معنی مدی گویند و عرب در وقتی که شتران از سیر مانده شوند حاد و بگویند و بگویند که
دارند اشعار بخوانند که شتران بوسه ناز و قوس میشوند و در سیر نیز و مند میرفته و اذا شکست من کلال سیر اعدا
چون شکایت میکنند آن شتران از کند و سستی سیر و عده میکنند آنها را روح انقلاب مییابد و غذا و خوشه
و شاد و دهان پس زنده میشود و لها نزد عده یا نزد وقتی که قرار داده شده است برای وصال و معنده و میگردد که
این قول دوم که مراد غذا است روحانیت نمک است چه اگر حقیقت طعام و شراب عمل کنند وصال تصور نبود زیرا که معنی
وصال آنست که در شب طعام نخورند و آب ننوشند بلکه میام باطل شود بر تقدیر و روایتی نقل که سبب معنده و سبب
و قد عرفت جواب و اما علم فسر و غلام است و علم را در صوم وصال مر غیر آن حضرت صلا الله علیه و آله و سلم

که جائز است یا حرام یا مکروه طائفه گویند که جائز است هر کس را که قادر است بر آن و مروت از عید آخرین زمر
و غیر او از سلف و گویند که مکروه و صل میگرد چند روز در روایت صحیح آمده که پانزده روز وصال میکرد و جماع و دیگر از
صحابه و تابعین بر آنند که صحابه بعد از نبی وصال کردند و آن حضرت علیه السلام مقرر داشت پس معلوم شد که
نبی بحجت رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانچه بصریح در حدیث ما لشته آمده نه بر اسلحه تحریم و اکثر بر آنند که جائز است
و امام ابو حنیفه و امام مالک برین اند و امام شافعی تنصیف کرده بر کراست و اصحاب و مختلف اند که این کراست تحریمی
یا تنزیهی و اول صحیح ترست و امام احمد و سنی میگویند که جائز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد نبی آمده که
آن حضرت علیه السلام فرمود وصال نکنید و اگر کسی از شما خوابد که وصال بکند گویند آنرا تا سحر و این در ظاهر
افطار است نه وصال این نیز بر تقدیر است که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد و الا در اصل قربت نبود و ظاهر
حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصائص آنحضرت علیه السلام است و جمهور بر آنند که حرمت غیر از
صلی الله علیه و آله و سلم از جهت عموم نبی در قول و فعلی و صل الله علیه و آله و سلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد
بحرمت غایتش آنکه حرمت بحجت رحمت بود و از اهل سلوک آنهایی که موع اند بر ریاضت نفس گذشتن و بی افطار
میکنند بگفت آری تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم و عادت شریف آن بود که در روزه رمضان شروع نکردی
الا بعد از روزه هلال علی تحقیق یعنی مشاهده و عیاناً یا گواهی یک عدل چنانکه بکیار شهادت این عمر روزه داشت
احمد و ابوداؤد آورده اند که ابن عمر گفت میدیدند مردم هلال را جسته اند و پس خبر کردم من رسول خدا را صل الله
علیه و آله و سلم که من دیده ام پس روزه داشت آن حضرت علیه السلام و امر کرد مردم را بر روزه داشتن
و بکیار دیگر شهادت یک اعرابی روزه داشت چنانچه ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابن
عباس آورده اند که گفت اعرابی بحضرت رسول الله علیه و آله و سلم آمد و گفت دیده ام من هلال را و بعض
روایات آمده یعنی هلال رمضان را پس خبر نمود آن حضرت علیه السلام و سلم که آیا شهادت میدی تو که لا اله الا الله
گفت نعم و فرمود گواهی میدی که محمد رسول الله است گفت نعم پس فرمود هلال را اعلام کن مردم را که روزه دارند و بخواب
ایشان گفت فکر و تأمل گفت شهادت نکرد و بعد سبب خفیه و صبح نزد شافعیه و مشهور نزد امام احمد و سنی است زیرا که
این امر دینی است که متعلق است بآن و موجب عموم پس شایع شد بر روایت اخبار و احادیث و مقبول است در روایات
عدل و شرط نیست لفظ شهادت اگر بنا بر حال محال است و کذب آن نباشد نزد ماک و در قولی از شافعی و بر روایت
از احمد و سنی شرط است شهادت چنین چنانچه در سایر شهادت و متمسک ایشان حدیثی است که ابوداؤد و دارمی
از امیر که عمار بن حاطب بود آورده اند که گفت محمد و بسوئے ما رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم که روزه
داریم بر ویت هلال و اگر نه بینیم و گواهی دهند دو گواه عدل روزه داریم گواهی ایشان گفته اند که استماع صحیح متصل
و در روایت نسائی از عبد الرحمن بن زید بن الخطاب نیز مانند این آمده و چنانچه داده اند ازین تمسک با کمال این حدیث
منطوق دارد و مفهوم مفهوم او را سماع شهادت آن احادیث که در قبول شهادت واحد و در شهادت و بر صحیح گویم یا انهارا
بدلیل که گذشت و عدالت مجرب شرط است باتفاق و از طریق نقلی است که شرط نیست و گفته اند که مراد و سنی است
که مستور الحال بود و از حدیث اعرابی که بوجود اریان از و سنی گفت فکر و تأمل است بآن توان یافت و نزد عامه است

که آن یک کس مرد باشد یا زن حرام باشد یا عیال نداشته باشد و اگر روزه و نماز و زکوة و انفاق و غیره را
 سه روزه شمرده و آنگاه روزه داشته و حدیث بخارسه و سلم و غیر ایشان بطریق متعدد آمده که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روزه در روزه و روزه در روزه و روزه در روزه و روزه در روزه و روزه در روزه
 بر شما بلال در زیر بر سر شمارید شعبان را سه روز و بعضی روایات تمام کنند سه روز را از شعبان بعد از آن
 روزه در روزه و بعضی روایات آمده فاقده و معنی این لفظ نزد جمهور ائمه و علماء همین است که در روایت دیگر
 بصریح آمده که تمام کردن شمار شعبان است سه روز یعنی اندازه کنند بلال را بشمار کردن شعبان و بعضی گفته اند
 که مراد اندازه سیر قمر است بحساب منازل و سه و بال و سه نیز معنی یافته روایات آید و لیکن گفته اند که
 این مشکل است بر عامه پس آسان اندازه بشمار ایام بود با آن که ظاهر روایات دیگر نیز همین است و
 نیز قول بعضی معتبر نیست الا در بعضی روایات شاذه گفته اند که درین باب اعتبار آن آمده و بر هر تقدیر
 ازین حدیث مستفاد گردد که روزه در روز شنبه و روزه در روز یکشنبه و روزه در روز دوشنبه و روزه در روز سه شنبه
 گوید واجب است صوم رمضان در صورتیکه پوشیده نشود ماه زیر سپرده ابر یا غبار در شبهای ام از شعبان و معنی
 حدیث فاقده و انیت یعنی تنگ کنند ماه را یعنی بگردانند و اعتبار کنند و اینست و نه قدر معنی ضیق بسیار آید چنانچه
 در کتبه و عیال از رق لمن لیا و یقید و من قدر علیه رزقه و در حال آن یا بچند اندازه باشد و مراد آن باشد که اندازه
 کنند و فرض کنند طلوع ماه را و معنی روایات دیگر را که واقع شده تمام کنند شعبان را یا شمار کنند آنرا سی روز یا تمام
 شمار او را سه روز هم باین تاویل کنند و عمل ابن عمر را و بسیار دیگران را که بر صحابه را باین وجه نقل کنند که چون از شعبان
 بیست و نه میگذشت طلب نمودند ماه رمضان را اگر میسر نیامد یا اگر کسی چیزی می شنیدند روزه میداشتند و اگر نه
 چون مطلع صاف بود و با فطر بر نیاستند در صبح آن و اگر مطلع علمی بود و روزه در بر نیاستند و چنانچه نزد
 ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شنبه روزه ندارند که بگفته است و اگر دارند بنبی نقل دارند و حدیثی
 نیز درین باب نقل میکنند فائده از عمل صحاب نقل کرده اند نیز محمول بر روزه نفل است و ثانی الحال اگر این روز از رمضان
 ثابت شود روزه هم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت وی باشد و در روزی واقع شود که روزه در آن روز
 معتاد است روزه و شستن بتر است و آنکه در حدیث صحیح از عمار آمده که هر که روزه دارد یوم الشک پس تحقیق عیال آن
 ابو القاسم یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مراد از آن روزه بنبی رمضان است و الله علم و غیر فرمود
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آنکه شهادت یک شاهد روزه بدارند و شهادت دو شخص بکاف باشد و خوب
 شهادت دو شخص بر آن کشادن روزه یعنی عید کردن متفق علیه است میان علماء مگر نزد ابی ثور که از صحاب
 شافعی است نزد وی شهادت یک عدل نیز ثابت شود و در روایتی درند سب حنفیه نیز آمده چنانچه در بعضی شروح بر این
 گفته اند معتبر نیست این روایت لیکن نزد حنفیه خواه دوم و یو یا یک مرد و زن چنانچه در شهادت مالیه ظاهرند
 امام احمد آنست که دوم و سه باید و متمسک در اثر ایشاد بن در افتاد حدیث عبدالرحمن بن زید بن الخطاب است
 که خطبه خواند در روز شنبه و گفت که من مجاست کردم اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سوال کردم ایشان را
 و ایشان حدیث کردند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روزه در روزه و روزه در روزه و روزه در روزه و روزه در روزه

و اگر پوشیده شود بر شما هلال پس روزه دارید و اگر گواهی دهند و شاید عدل پس روزه دارید و افطار کنید
 رواه النسائی و لیکن این حدیث در روزه معارض است بعد میثه که در قبول شهادت واحد آمده و در افطار باقی میماند
 بے معارضه و نیز متعلق است لفظ نفع عبد پس مشابه شد سائر حقوق او را و نیز احتیاط همدین است و نزد امام ابوحنیفه
 این بر تقدیر نیست که در مطلع علت بود از ابر یا خیار یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط در رمضان و غیره
 جمع کشیدند که حاصل شود علم قطعی یا قطعی علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا که تفروکی شخص درین صورت موسم
 غلط است چه مطلع صاف و همه اهل بعصر و همه طالب حیان درین صورت ظاهر اشتراک جمیع است در روایت و افراد
 بدان بخلاف آن صورت که امری و غیره باشد گاهی او را میگردد علت از موضع هلال اتفاقاً نظر یک بیان
 افتاد و دیگران را نظر بر موضع دیگریست از امیر المومنین عمر آمده که شخصی درین صورت دعوی دیدن هلال کرد ایشان
 آب طلبیدند و روئے او را نخستن فرمودند و پرسیدند که اکنون می بینید گفت نمی بینم فرمود موبے یک یک عبد شد
 مقابل با صرّ و کے افتاده بود و آنرا بصورت هلال خیال کرده اکنون که روئے او را شستند آن شب و نیم خیال
 بر رفت مانند آنکه حد کثرت چیست نزد بعضی اهل محد تمام کثیر اند و از امام ابی یوسف مرویست که پنجاه کس باید
 و نزد اکثر معتبر در روئے حد و تواتر است که موجب علم قطعی است و در روایتی از امام ابوحنیفه در رمضان و در صورت شهادت
 مطلع شهادت واحد معتبر است احتیاطاً زیرا که یک روزه داشتن از شعبان بهتر است از افطار روزه رمضان اما در
 قبول شهادت ایشان در فطر درین صورت معتبر نیست و الله اعلم و اگر شخصی ماه رمضان دید و قاضی حکم بشهادت
 او نکرد لازم است بروئے نگاه داشتن روزه زیرا که چون و کے بحقیقت دیده است دخل خطاب صوموار و تپه الهلال
 بود و اگر رمضان خبر واحد ثابت شده و قاضی بدان حکم کرد و سی روزه تمام شد عید کردن بموجبین درست نباشد
 و اگر کسی بر تقدیر علت و جماعه کثیر بر تقدیر صفا گواهی ندهند چه عید بقول یکی ثابت نشود و آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در افطار کردن تعجیل کرد و بے بیان فضیلت آن است را بران ترغیب نمودی بخاری و مسلم و موطا و
 ترمذی و از سهل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود همیشه اند مردم بخیر ما و ام تعجیل کنند
 فطر را و نیز در حدیث آمده که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم قوئے و غالب است دین ما و ام که تعجیل کنند فطر را زیرا که
 یهود و نصاریء تاخیر کنند رواه ابو داؤد و در حدیث قدسی آمده که فرمود در ب العزّة جل جلاله که محبوبترین بندگان
 من نزد من شتابانی کنند است فطر را رواه الترمذی عن ابی هریره و نیز ترمذی از ابی عطیه آورده که گفت
 در آدم من مسروق بر عائشه پس گفتم یا ام المومنین دوم دانده از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم که یکی از ان
 دوم و تعجیل میکنند افطار را تعجیل میکنند نماز را و دیگرے تاخیر میکنند افطار را و تاخیر میکنند نماز را گفت عائشه کدام یک
 که تعجیل میکنند افطار را تعجیل میکنند نماز را گفتم عبد الله بن مسعود است گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم و آن دیگر ابو موسی است و در روایتی تعجیل میکنند افطار را تعجیل میکنند مغرب را و در روایت اولی نیز مراد همان
 نماز مغرب است و در موطا آمده که از عمل نبوت است تعجیل فطر و تاخیر سحر و بر سحر و طلبت نمودی و تاخیر فرمود
 و است را بر سحر و تاخیر آن تحریض نمود و حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از انس آمده که فرمود
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تسحر و افان فی السحر بر که تسحر کنید که در سحر برکت است و ترمذی گفت که

واللهام معلوم گردد بحجت قبل بقیة آن و درم قدرت به نیافت آن جز بحجت و عمر شکی نیست میاید و سر از اطالی
 قلوب که علاج و اصلاح آن در حوزة مذاقت ایشانست و اندر آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم در وقت افطار
 این دعا بخواند اللهم لك صمنا وعلی رزقك افطارنا فقلل منا انك انت السميع العليم و سه اسناد و درم اسناد
 این حدیث سخن است یعنی اسناد این صحیح نیست یعنی دارد در درین سخن ابی داود و ابی معاذ بن زهره چنانچه در جامع الاصول
 آورده ثابت است که چون افطار میکرد آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم میگفت اللهم لك صمت وعلی رزقك افطرت
 و در بعض روایات ابی داود از مروان بن سالم متقی آمده که گفت ابی عمر بود رسول خدا صلوات الله علیه وآله وسلم چون افطار
 میکرد میگفت یا رب الطمأ وابتلت الافرغ و ثبث الاجران شاور الله تاسا که در زاده کرده است رزقین الحمد لله
 در اول حدیث گفته اند که جامع الاصول و آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم نمی فرمود و صائم را از نخیش گفتن خوش بگفت
 سخن به گفتن و بد زبانی کردن و تقدیر و تبا و زاز و در قول و در جواب آید و اکثر استعمال وی در الفاظ و جماع
 و جماع آنچه متعلق است بدان جریان یابد و اهل فسوق و غیبار و درین باب عبارت هر کجی فاحشه باشد و ارباب
 ادب و صلاح را ترخیص و کنایت بود درین باب و امثال آن چنانچه از بول و غایب تعبیر بقیاس است معاجت کنند
 و هر چیز که سخت است قبح و سوء از ذنوب و معاصی آنرا خوش گویند و هر خصلت قبیحه را فاحشه گویند از اقوال و افعال
 و اکثر اطلاق او در زناست و مراد در اینجا همان منبر اول است و غیبت و نمیزد و عیبت و دخل نیست و ضرر نیست و صوم
 اشد و اغلظ است و نزد بعض فقها و سنیان ثور سوء از این است غیبت مفید صوم است و بخار سوء از ابوهریره
 آورده که آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم فرمود هر که نگذارد قول زور و عمل بد و زیاده کرده نسائی او پس نیست
 مرغی الهی تعالی را حاجت در آنکه بگذارد طعام و شراب را بمنزله مقصود از صوم و حکمت در شریعت وی ترک قیاح و
 معاصی و تند بیه و نادیده بنفس است بر یافت و مجابده چون این مقصود حاصل نکرد و مجرور شرک طعام و شراب است
 چه کار آید مگر براسد که ابراسه زنده و درم و خوب قضا و حصول صورت عمل و سیوطی در جمع الجوامع آورده که پنج چیز
 تفخیر میکنند صوم را و تقصیر میکنند آنرا کذب و عیبت و نمیزد و نظر بشهوت و عین کاذب و اهلاز و سنی الهی تعالی
 و دینیه در سنا لغو و ص از اشک و از این همایش آورده که پنج چیز فرمود صلوات الله علیه وآله وسلم صائم در عبادت
 خداست مادام که غیبت نکند و چیزی غیبت کرد یا هر که صوم خود را از ابی هریره آورده مادام که غیبت نکند و
 اغیار کند معطلانی را و نزد چه و این احادیث بود از صحت آن دخل زجر و تشدید است و امام احمد گفته که اگر غیبت
 روزه شکند کلام یک از مار روزه باقی ماند یعنی فرمود صائم را از جنگ کردن و جواب بخاتم شغول و مقید شدن
 ظاهر آنست که مراد بخاتم کسی است که تعصب و کابریه و غیر حق خصومت میکند و جنگ و جدال دارند و خصومت
 شرعی که بر سر حق باشد بے آنکه جنگ و جدال و تنش کشد چنانچه گفت و میفرمود و صلوات الله علیه وآله وسلم
 که اگر کسی ترسد بگوید و دشنام دهد و جواب بگوید ابی صائم من روزه دارم و هیچ بخاری و موطا از ابی هریره
 کفر فرمود رسول خدا صلوات الله علیه وآله وسلم اللهم یا م جنه روزه سیرت یعنی از نار چنانچه در حدیث دیگر مرع آمده
 یعنی باید که مانع آید از معاصی و قیاح چنانکه فرمود علامه بیرونی و علامه بیرونی پس تنش نکند و اهل امر قانع
 و اگر کسی او را مقاتله میکند یعنی جنگ کند او شامه یا دشنام دهد و بیفیل باید که بگوید در برابر برائی صائم و در روایت

نسائی از عالیشان آمده اگر مردی چهل کند بروی ششم و سبب نکند او را و بگوید ای صائم و بالجملة جمیع روایات متفق اند
بر گفتن ای صائم و در بعض روایات مکرر نیز آمده و علماء درین مسئله قولست بعض گفته اند سنت است که در جواب
ببین لفظ بزبان بگوید و این آخر قول است چه ظاهر از قول و حقیقت آن فعل آن است و در فتح الباری گفته
که باین قوم جزم کرده متولی و نقل کرده و او را را فنی از انکه شافعی و بعض گفته اند بدل بگوید و نفس خود را یاد
که من روزه دارم تا جواب مشغول نشود و نود و سه در اکثر کار این قول را ترجیح کرده و در شرح مذهب گفته هر دو
قول نیک است و گفتن بزبان اقوی است و اگر سرور و راجع کند بهتر و بعض گفته اند اگر روزه فسر من بود بزبان
بگوید و اگر روزه سنت بود بدل بگوید تا از زیاد و رافقه و در فرض ریا نباشد چه آن البته کردنی است و معلوم است
نزد همه و روایاتی برین قولست و از قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلافت صوم تطوع است
و اما در غیر من گفتن بزبان سنت قطعاً فصل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اگر در رمضان سفر کرده
گاه افطار کرده و گاه روزه داشته و چون حال شریف و سنجین بود دیگران را نیز بخیر میکرد و میان افطار و روزه
به آنکه در افطار و صیام سفر احادیث صحیحیه سه قسم در و یافته بعض در ایاحت افطار مطلقاً چنانچه بخاری و مسلم و موطا
و ابی از ابن عباس آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد از مدینه در رمضان بسوی مکه در غزوة
فتح و با و سه ده نیز از صحابی بودند روزه میداشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روزه میداشتند صحابه تا رسید
بمکه و مکه آبی است میان عسفان و قدید پس افطار کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و افطار کردند صحابه این لفظ
بخاری است و در روایت مسلم افطار میکرد تا منسلخ شهر و بر آمدن از مدینه تا بیخ دوم رمضان بود و رسیدن بکبه
سیزدهم یا شانزدهم علی اختلاف فیه و شهور آنست که خروج از مدینه در عاشوراء رمضان بود و فتح در عشرين و هجدهم
گرمی بود و در احادیث بطریق متعدد آمده که خدای تعالی بنهاد از مسافر صوم را و نیمه نماز را و بعض احادیث
در تخیر میان صوم و افطار چنانکه در کتب است از حدیث عالیشان آمده که حمزه بن عمرو اسلمی کثیر الصیام بود بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
علیه و آله و سلم آمده عرض نمود که آیا روزه دارم در سفر فرمود اگر خواهی روزه بدار اگر خواهی افطار کن و در
روایت ابی داود آمده که گفت حمزه بن عمرو اسلمی یا رسول الله من سوار هستم دارم و قوتی در خود می یابم و
جوام و روزه داشتم آسان تر رسید انم بر خود از نیکه تا خیر کنم و دین خدا بر ذمه خود بگذارم اکنون روزه دارم و اگر
خود را عظیم گردانم یا افطار کنم چه سیف ماست فرمود هر چه خواهی لیکن اگر خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار کن و در روایت
از ابی آمده که گفت در خود قوتی می یابم بر روزه آیا روزه دارم گناهی بر من خود نیست فرمود افطار خصت
اللهی است تعالی هر که آنرا بگیرد بران عمل کند حسن است و هر که دوست دارد که روزه گیرد گناهی نیست بروی نیست
از انس بطریق متعدد آمده که سفر کردیم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رمضان پس روزه داشتند بعض
از ما و افطار کردند بعض پس نه صائم بر مظهر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و نیز در بخاری و مسلم از ابن عباس
آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و افطار میکرد پس هر که خوابد روزه دارد و هر که
خوابد افطار کند و نرند از ابی سعید خدری آورده که گفت بودیم ما که سفر میکردیم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
پس بعضی از ما صائم بودند و بعضی مفطر پس نه صائم بر مفطر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و بودند صحابه که اعتقاد

سیکروند که هر که در خود قوت یا بدروزه بهتر است اورا هر که ضعف یا بد افطار بهتر است واحادیث درین باب بسیار آمده و بعضی احادیث در بابت افطار و ذم صیام چنانکه سلم و ترمذی از جابر آورده که سیردن آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عام الفتح یسوسه مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید گراع الفیوم راسین روزه داشت مردم سیرت بطیبید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قدمی از آب و بلند گردانید تا دیدند مردم و بخورد و گفته شد با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آنکه بعضی مردم افطار نکردند و هم بر صیام قیام نمودند فرمود اولئک العصاة اولئک العصاة یعنی آنها که افطار نکردند گناه کارانند گناه کارانند و در روایت ترمذی که یکبار واقع شده اولئک العصاة ب تکرار و بخار و سلم از انس آورده اند که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و بعضی آنها صائم بودند و بعضی مفطر پس فرود آمدیم در منزل در روز گرم پس بقیما دند روزه در آن و باستاند مفطران و برپا کردند نیمهاراو آب دادند و آب راسین فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ببردند افطار کنندگان امر و زاجر را و از جابر آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفری بود پس دیدم روزه را که جمع شده اند مردم و سایه کرده اند بر روی فرمود چه شده است اورا گفتند روزه دار است که با خیال افتاده است فرمود نیست از نیکی روزه داشتن در سفر و در روایت نسائی آمده که در سایه درختی افتاده بود و میرختند آب را بر روی و از عید الرحمن بن عوف آورده اند که گفت گفته میشد یعنی در زبان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صوم در سفر مثل افطار است و در روایتی بصام فی السفر کالمفطر فی الحضر اکنون بدانکه جمهور علما از اهل فتوای اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است و لیکن اختلاف کرده اند در اینکه صوم افضل است یا افطار یا هر دو برابر امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه حنفیه و علیم بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بزیاده مشقت و حقوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار او است و فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در صوم حجت ایشان است و نیز جاهل میشود بدانکه بر آنست ذمه و اگر چه افطار تخفیف است و لیکن در متوافقت مسلمانان نیز نوسخ از تخفیف و آسانی است که در نگاهداشت صیام و قضای آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد سعید ابن المسیب و از زاعمی و احمد و اسحق و بعضی دیگر از علما افطار او است و افضل است مطلقا و از شافعی نیز بعضی اصحابی این قول نقل کرده اند و لیکن غریب است و مشهور و مختار در مذہب دی همان اول است و احتجاج این جماعه بطا برایت قرآنی است که فرموده فعدة من ایام آخره و باحد است که در ذم صوم وقوع یافته حتی که بعضی از اهل ظواهر بیان رفته که صوم در سفر جایز نیست و اگر بدارد قضایش باید کرد و جمهور گویند که فضیلت افطار کسی راست که در صیام خوف حقوق ضرر دارد و مشقت بسیار میاید چنانچه از سیاق آن احادیث ظاهر است و بصریح نیز مذکور است و بعضی گفته اند که افطار و صوم برابر است بحجت تغافل و عارض و طبیعی از ابن عمر نقل کرده که اگر روزه میداشت در سفر قضا میکرد آن را در حضر و از ابن عباس آورده که جایز نیست روزه در سفر و گفته که داود بن طای از متأخرین نیز بر نیست و صحیح قول کثرین است و الله اعلم و چون در سفر نزدیک دشمن بخندند و در جهاد و قتال تردد می بایست کرد امر میفرمودگان را تا افطار کنند این معنی در حدیث آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری آورده که رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عام الفتح بمکه و از ابن عباس خبر داد ما را بلقاسه غدو و امر کرد با فطاری پس افطار کردیم باهمه و از عمر بن الخطاب آورده که گفت غزا کردیم

با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوہ بدر فتح و افطار کردیم در سرد و اما آنکہ مصنف میگوید اگر مثل این در حضر
 واقع شود و افطار لشکر اوقات بود بر بعد افطار و او بود این معنی در احادیث یافته نمیشود و مصنف ہم بطریق
 حدیث نمیگوید بلكہ بطریق فقہانیت میگوید و در مذہب ائمہ نیز تصریح بدان یافته نمیشود لیکن موافق است بقواعد
 شیعہ و اکثر اعلم و عادت حضرت بلوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ در شبہای رمضان اگر تعیل جنابت محتاج شد
 در شب غسل کردے و این اولے فضل است و در بعض شبہا تا آخر کردے و بعد از صبح غسل کردے و کتبستہ از
 عائشہ و ام سلمہ روایات درین باب آمدہ و گفته اند کہ در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی است کہ فرمود جل لکم لیلة ال
 الرفث الی سواکم چون تمام شب تا آخر جماع باز نان حلال گردانید بضرورت لازم می آید کہ صبح کنند بجنابت
 کما لا یخفی و این بنی بر قاعدہ مقررہ اصول فقہ است کہ چون کلمہ فی ظرف زمان مستعمل نبود دلالت بر تنجیث وقت کند
 چنانچہ مرتبہ یوم الجمعہ گویند مراد آن بود کہ تمام روز میرسد و اگر گویند فی یوم الجمعہ دلالت نکند بر آن و آورده اند کہ مردان
 در وقتی کہ حاکم مدینہ بود از عبدالرحمن بن عوف این مسئلہ را پرسید پس گفت عبدالرحمن شنیدم از عائشہ و ام سلمہ
 کہ گفتند بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در میانفت ادرا فجر و وے جنب بودی از اہل خود از غیر احتلام
 پس غسل میکرد و روزہ میداشت گفت مروان سوگند میدهم ترا بخدا کہ ابوہریرہ را نیز ازین باب پرسے غالباً
 مردان از ابی ہریرہ رسانیدہ بودند کہ میگوید ہر کہ صبح کند بجنابت ادرا روزہ نیست عبدالرحمن باین سخن اد
 مردان چندان خوش نیامد و با وجود آن اتفاقاً در روی الخلیفہ بابوہریرہ یکجا شد و گفت کہ میرسیم از تو امرے
 و اگر نمی بود مردان کہ سوگند داد مرا بر سیدان آن از تو نمی پرسیدم ترا و احتیاج بدان نداشتم پس فرمود عبدالرحمن
 بانی ہر شہ قول عائشہ و ام سلمہ را پس گفت ابوہریرہ آنہا داناتر شناسا ترا ندانم باین امر از من و من نیز شنیدہ ام
 او را از فضل بن عباس و لیکن شنیدہ ام از حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس رجوع کرد ابوہریرہ از آنجہ گفت
 و در روایت مسلم و احمد و ابی داؤد از عائشہ آمدہ کہ مردے آمد و از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال کرد کہ بایز اول
 درے یا بعد مر او وقت فجر و من جنیم آیا روزہ دارم آن روز را فرمود من نیز صبح میکنم بجنابت و روزہ
 میدارم گفت آن مرد یا رسول اللہ تو مثل مانستی ق غفر لک لک تقدیم من ذنبک و اما خرف فرمود اللہ سر آنکہ
 امید دارم کہ من تر سندیہ تر و بر منیز کار تر باشم از شما از خدا و باجمہ احادیث صحیحہ درین باب بسیار است کہ شبہہ را
 بدان ماہ نیست و ابوہریرہ اگر چه پیش از علم وی بدان خلاف آن میگفت اما از آن رجوع کرد و در روایتی آمدہ کہ ابوہریرہ
 رفع نیز کرد و لیکن ضعیف است و خطابی گفت شنیدم من کہ آن منسوخ است تنبیہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ جنب بود
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از غیر احتلام پس صبح کرد و حدیث بعض مردم ازین عبارت است کہ شلال کرده اند
 کہ احتلام بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز بود و الا استتہا کردن آنرا فائده نبود و قرطبی گفت صحیح است
 کہ احتلام بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز نبود و چہ احتلام از شیطان است و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 از آن معصوم بود و مراد با احتلام رجوع پیش رویت انزال است بے دیدن چیزے در خواب و این نہ از شیطان است
 یا میناسے استتہا نیز بر عدم جواز است یعنی غسل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جماع بود نہ از احتلام زیرا کہ
 احتلام در حق وے جائز نیست و اکثر اعلم در ایام صیام بقیل اہماث مؤمنین کردے چنانچہ بخاری و مسلم و مطا

و ابو داؤد و ترمذی از عائشه آوردند که گفتند بنی بقیع بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تقبیل میکرد بعضی
 از وراج خود را و حال آنکه و سء صائم بود پس ترخنده کرد عائشه در روایتی آمده که تقبیل میکرد و مباشرت میکرد و
 صائم بود و بود و سء مالک ترین شما که خود را بسبب حاجت خود را در روایتی من نفس خود را یعنی از بی اختیار
 شدن در جماع و این حدیث بر روایات متعده ده الفاظ مختلفه آمده و در بعضی روایات آمده بود من
 و سء صائم و در بعضی روایات آمده که تقبیل و ملاعبت نمیکرد عائشه را در روایت ابی داؤد آمده که تقبیل
 میکرد و میگرفت زبان او را در دهان خود و در حدیثی لفظ من واقع شده که معنی یکیدن است و گفته اند که در
 این منعفت است و انشراح علم و در روایت ابی داؤد آمده که عمر بن الخطاب تقبیل کرد زنی خود را پس باید نزد پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم و گفت از کتاب کرم امر فرمای رسول الله کرمی عظیم را که فرحت و سبک کردم امر در بازی
 و تقبیل کردم او را و من صائم بودم فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیا اگر مضغه کنی و صائم باشی
 چیست گفتم هیچ پاک ندارم از آن فرمود تقبیل نیز همین حکم دارد و ترمذی گفت که درین باب حدیثی از عائشه و عمر
 بن الخطاب و حفصه و ابی سعید و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره آمده و اختلاف کرده اند بل علم از
 صحابه و غیر هم در قبله صائم و رخصت کرده اند یعنی مر بر برانه جوان را بجهت ترسیدن که مباد است نامزد او را و زده
 و مباشرت نزد ایشان تحت ترس از آن و بعضی گفته اند که قبله متقیص اجر میکنند تظلم صوم و گفته اند که صائم
 چون مالک نفس خود بود و رواست او را تقبیل و اگر اعتماد و امن ندارد و بر نفس خود روا نیست تا سلامت ماند و
 تول سفیان ثوری و شافعی نیست انتی و در حدیث ابی داؤد از ابی هریره آورده که مردی سوال کرد
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مباشرت صائم پس رخصت کرد مرا و او دیگر سء آه سوال کرد از آن پس
 منی فرمود او را ناگاه دیدند که آنکه او را رخصت کرد پس بود در آن راه که منی کرد جوانی بود و سیوطی در جامع الجوامع این را
 در ماده تقبیل آورده بر روایت ابن النجار از ابی هریره و از عائشه نیز مثل این آورده و در حدیثی دیگر که لا باس
 است قبله یعنی مباح است بوس کردن و قیتکه همین باشد بر نفس خود جماع را و انزال را و مکرده است چون این نباشد
 زیرا که قبله لذات مفسر نیست و تواند که بدان مفسر گردد در عاقبت پس در حدیثی من ذلتش معتبر شد و مباح بود
 و نزد عدم انس عاقبتش معتبر بود و مکرده باشد و شافعی علی الاطلاق در هر دو حال مباح گوید و مباشرت مثل
 تقبیل است در طاهر و روایت و مرویست از امام محمد که مکرده است مباشرت فاحشه که خوف فتنه در روی غالب است
 انتی و نیست اباحت مطلقا شافعی خلاف تصریح ترمذی است و در مواهب لکنیم گفته که نزد سب امام شافعی
 و اصحاب و سء آنست که قبله حرام نیست بر کسیکه تحریک شهوت دینی کند و لیکن ادلی شرک است و بر آنکه تحریک
 شهوت و سء کند حرام است در حق و سء علی الاصح عند اصحابنا دیگر پوشیده نماند که عبارت لا باس غالب
 استعمال و سء در جایست که خلاف آن نوع اولوشی در شفته باشد و لیکن مکرده نبود پس بود عبارت ابن
 که قبله نزد من مکرده بود و لیکن ادلی خلاف آنست و نزد سب امام مالک شافعی نیز همین است و کما معنی مطلق
 نفسی انتم نیز واقع شود باینکه خلاف و سء ادلی بود و در موطا آورده که ابن عمر منی میکرد از قبله و مباشرت صائم
 و سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب روایت کرد که وی منی میکرد و صائم را از تقبیل منفرمود نیست مرا حدی را از حفصه

و عصمت آنچه بود مر رسول خدا را صلوات الله علیه و آله وسلم رواه ابن ابی شیبہ و الطبرانی فی الصغیر و الدارقطنی فی الأفراد
و ابن راهویه و ابن ابی شیبہ و بنیاری و بیهقی و غیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب با گفتن آن حضرت صلوات الله علیه
و آله وسلم را در مقام دیدیم که بجانب من نگاه نمیکند گفتیم یا رسول الله صلوات الله علیه و آله وسلم چه کرده ام من که بجانب من
نگاه نمی کنی فرمود یا بنیسی تو که بپوش میکنی و حالت صوم گرفتم میگویند بجای که فرستاده است ترا حق مهر گز نمکنم آنرا بیدارین
انتهی و وجه تطبیق بهائست که نزد عدم امن حرام است ظاهر احوال از روشی این چنین نیز واقع شده باشد یا تا مدیست
بر ترک اولی را حوط و چون در اینجا حدیث ابن ماجه بود که دلالت میکند که تقبیل امراه مفسر صیامت است مصنف در جواب
و سسگیوید و حدیثی که ابن ماجه روایت کرده که سئل رسول الله صلوات الله علیه و آله وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا
عن رجل از حال مردی که قبل امراه یوس کردن خود را و با صاحبان و حال آنکه هر دو مرد و زن روزه دارند
تقلیل کس گفت رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم قد افطر تحقیق روزه کشاند آن مرد و زن و سنا دان ثابت است
و بصحت نه میوست و کسی را که نبیان طعام خورد و یا شراب خوردی قصاص نمودی و گفتی ان الله هو الله
اطعمه و اسقاه بدرستی که خدا بیتیالی خود خورانید و نوشانید و را و این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد و باقی
مختلفه از ابی هریره روایت کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید و ابی احنی غنوی نیز آمده
و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و گفت بر نسبت عمل نزد اکثر اهل علم و مالک بن انس میگوید که اگر در روزه رمضان
بر نبیان بخورد بروی قضا لازم گردد و مصنف اشارت کرد بقضا است حدیث و علت آن بقول خود و این خوردن
و آشامیدن را بمنزله خوردن و آشامیدن نام و اشتی بجهت عدم تعدی بر صیام بقصد و اختیار اگر چه در اینجا شعور
و اختیار بخوردن و آشامیدن دارد بخلات حالت نوم اما چون شعور بصوم ندارد در عدم علم و اختیار بقصص صوم
هر دو حالت یکسان است و نزد ما فرق نیست میان صوم فرض و فعل خلافاً لما کان فی النقل و اگر بخورد بخورد و بیانش
روزه باطل گردد و چنانچه در حالت مضطر مثلاً بخط آب در حلق فرو رخت و نزد شافعی اینجا نیز باطل نشود و در رمضان
حجاست کردن چنانچه در صحیحین از ابن عباس نقل آورده که گفت حجاست کرد رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم
و حال آنکه دس محرم بود و حجاست کرد و حال آنکه وی صائم محرم بود یعنی جامع بود در میان هر دو صفت و نیز ابوداؤد
صائم بود در روایتی حجاست کرد و حال آنکه وی صائم محرم بود یعنی جامع بود در میان هر دو صفت و نیز ابوداؤد
از ابن ابی لیلی از یک از اصحاب آورده که آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم نمی فرمود از حجاست و صوم و حال
و حرام گردانیدن آنها را از جهت اتقا بر اصحاب و بخاری آورده که پرسیده شد انس بن مالک را آیا کرده می شنید
شما و محمد رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم حجاست را برای صائم گفت لا اگر از جهت ضعف و در روایت ابی داؤد
آمده که گفت انس نبودیم ماکه میگذاشتیم حجاست را اگر از جهت جسد و شفت یعنی تار و زده دارند در جسد و شفت
نیفتد و ضعیف نگردد یا بسیار ضعف و جسد طاری شود و باعث بر افطار گردد و در حدیث ترمذی از ابی سعید و ابی داؤد
از زید بن اسلم آمده که سه چیز است که تفسیر نمیکند روزه را تا و احلام و حجاست و حکم آنست اگر خود غلبه کند
و بر آید بطل نیست و اگر شخصی مجکف قے کند ناقص است خواه ما الفم بود یا نه و ندیب امام ابو حنیفه بر روایت
امام محمد همین است و نزد ابی یوسف در صورت مکلف قے ما الفم بشرط است و آنکه ثلثه نیز در اینجا متفق اند و در حدیث

ابی داؤد و ترمذی سے از ابی ہریرہ بصری معنی آمدہ و قول ابن عمر خپانچہ و موطا آوردہ نیز ہمین است و بنیاد آنکہ
از ابی الدرداء و ترمذی داؤد و ترمذی سے آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کر دہاں قطار نمود ہمین تفصیل
خواہد بود و اللہ اعلم این کلام در تہ تقریبی بود سخن اینجاد حجامت است پس بد آنکہ جمہور علما بر آنکہ کہ حجامت تقطیر
صوم نمیکند و مکروہ نیست مرصائم را مگر از جہت خوف جہد و طریقان ضعف و مذہب امام ابو حنیفہ و مالک و شافعی
رحمۃ اللہ علیہم ہمین است و از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعض اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ
بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمہ نیز ہمچنین منقول است و آوردہ اند کہ نزد عائشہ حجامت میکردند و نہی نمیکردند مذہب
امام احمد و بعض دیگر از علما مثل عبد اللہ بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور آنست کہ حجامت موجب ہلالت
حاجم و محجوم را واجب است قضا بر ایشان و عمل بعض اصحاب نیز برین بود چنانچہ ابو موسی اشعری سے کہ اگر در رمضان
حجامت کردی در شب کردی و بعض عمل ابن عمر را نیز در آخر ہمچنین نقل کرده اند و دلیل ایشان حدیثی است
کہ ترمذی سے از رافع بن خدیج و ابوداؤد از شداد بن اوس روایت کرده کہ پیغمبر خدا فرمود اخطر الحاجم و المحجوم و نیز
ابوداؤد از ثوبان آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہشتم رمضان بقیع آمد و گرفتہ بود دست ہر
در دست مبارک خود پس مردی را دید کہ حجامت میکند فرمود اخطر الحاجم و المحجوم و ترمذی سے دو از وہ صحابی را تعداد
میکند و میگوید کہ حدیث از ایشان درین باب آمدہ و این حدیث رافع بن خدیج صحیح ترین آنہاست و بعض حدیث
ثوبان و شداد بن اوس را صحیح ترین آنہا گفتہ اند و گفتہ کہ تو سے از اہل علم از صحابہ و غیر ہم حجامت مرصائم را مکروہ
داشتہ اند و قائل است باین عبد اللہ بن المبارک و احمد و اسحق و گویند کہ واجب است بروی قضا و از حسن بن
محمد زعفرانی نقل میکنند کہ شافعی میگفت کہ روایت کردہ شد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حجامت کرد و حال آنکہ
وی صائم بود و نیز روایت کردہ شدہ کہ فرمود اخطر الحاجم و المحجوم و من بیع کیک ازین دو حدیث را ثابت نمیدانم یعنی
نزد من ثابت نشدہ پس اگر از حجامت پرہیز کند صائم محبوبتر است نزد من و اگر حجامت کند من گویم کہ اخطار کرد
و میگوید کہ چون شافعی در بغداد بود از خنین میگفت و چون بمصر آمد میل بر خصلت کرد و در حجامت کردن با کے نزدیک
و احتیاج کرد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت کرد و رجعت الوداع و حال آنکہ و سے صائم بود تا اینجا کلام ترمذی
و در فتح الباری سے میگوید کہ شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگفت کہ حدیث ابن عباس کہ در احتیاج
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ امثل و انسج است از روی اسناد و با وجود آن اگر پرہیز کند یکی از حجامت
محبوبتر است نزد من از جہت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است یعنی از جہت آنکہ بہ حجامت
چیز سے از درون بیرون سے آید نہ از بیرون بیرون میرود و ناقض صوم نیست و نیز حجامت موجب ضعف
و کسر شہوت و موافق مصلحت میام است مگر جمیع کہ بعض اقباب از ان ثابت شدہ و مجمع علیہ است و ہم محفوظ
از صحابہ و تابعین و عامہ اہل علم عدم اخطار است بحجامت انتقی و بخار سے در ترجمہ باب میگوید کہ حسن بصری
گفت اخطر الحاجم و المحجوم پر سید ند عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی این را از پیغمبر میگوید کہ گفت ہم بہتر گفت
و اللہ اعلم و علما سے مذہب امام احمد در تصحیح حدیث اخطر الحاجم و المحجوم و تا آمد و نصرت مذہب خود بمقول و منقول
کلام مبسوط دارند و گویند کہ دو از وہ اصحاب نے این را بطریق مستندہ روایت کردہ و ابن خزیمہ کہ اور امام الامام

در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه و آله وسلم افطار الحاجم و الحجوم واجب است رسید به است
از ابن عباس آنست که حجامت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وی حجامت محرم بود و چون محرم بود سفر بود
زیرا که احرام در اقامت اذان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز مروی نشده است و مسافر افطار جائز است
حجامت بجهت آن بود و تواند که عذر می دیگر در افطار داشته باشد و تحقیق در بعض روایات از ابن عباس نقل کرده که
حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از درد و کس که یافته بود و نیز آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
کس را بطلب ابی طیب و حجام فرستاد که در وقت غیبت شمس بیاید پس ظاهر آنست که حجامت و شب بود و تاویل
قول ابن عباس که گفت و هو صائم یعنی و هو صائم شهر رمضان و یا وجود این احتمالات اگر چه بعید اند است لکن تمام
نشود و بر تقدیر نفی احتمالات روایات حدیث افطار اکثر است از روایات احتیاج و بر تقدیر تساوی حدیث
ابن عباس فعل است و این حدیث قول و قول مقدم است بر فعل از جهت احتمال خصوصیت در فعل و بر تقدیر عدم است
از قول نسخ احد المحدثین و چون حدیث ابن عباس موافق حکم اصل است لازم می آید از نسخ و کس مخالفت اصل
از یک جهت و یکبار نسخ افطار الحاجم و الحجوم مستلزم مخالفت اصل است و بار دیگر جهت آنست که این قول مخالف اصل
و در مذہب امام احمد احتیاج در ساق و تفایک حکم دارد و خروج و من غیر شرط نیست و در فصد دو روایت است
انتهی و نزد ائمه شریعت این حدیث ماول است بآنکه مراد با افطار تعرض با فطر و قرب قوع در و طه است اما حاجم از
آنکه و کس همین نیست از وصول چیز از دم در جوت و کس بکیدن محجم و کشیدن آن و اما حجوم از جهت عدم مین
از طوفان صنعت و ناتوانی و چون افطار بغالب ظن متوقع الوجود بود آن را حکم متحقق الوقوع داد و گویا معنی افطار کردن
حاجم و حجوم نیست که نزدیک است که افطار کنند و نیز چون حجامت امر مکرر بود و از رکاب مکرر در عبادت موجب نقصان
اجرو ثواب است گویا که فعل باز رکاب این حکم عدم و فساد دارد پس معنی افطار گویا مین است از رکاب مکرر بود و فاقم و این
خرم گفته است که افطار الحاجم و الحجوم صحیح است و لیکن ما حدیث صحیح از ابی سعید نیافتیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
رخصت کرد در حجامت مرصائم و پس واجب شد اخذ بدان زیرا که رخصت بعد از غریمت میباشد پس دلالت کرد
بر نسخ فطر بحجامت خواه حاجم بود خواه محجم و فتح الباری میگوید که حدیث ابی سعید را نسائی و ابن خرمیه و دار
روایت کرده اند در حال و کس نقایات اند و اول که مکرر پیش آمده شد حجامت برای صائم آن بود که جعفر بن ابی طالب
حجامت میکرد در حال صیام پس نگذشت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بروی و فرمود افطار گردن این دو
شخص و احادیث دال بر کراهت حجامت گذشت پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بفعل خود بیان خبرت نسخ رخصت
و کراهت آن فرمود و استثنای بعض گفته اند که قول آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم افطار الحاجم و الحجوم نسبت بخصوص آن
و شخص بود بجهت امری دیگر که از ایشان صادر شده بود بنا بر جهت حجامت و درین حدیث چیز نیست که
نص بود بر آنکه افطار از جهت حجامت بود و بعض گفته اند که غیبت میکردند و در تقطیر غیبت و کراهت آن خود حادث
واقع شده است اینجا بحثین بود و این هر دو توجیه بعید است کما لا یخفی و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شمار
صیام مسواک کردی احمد و ابوداؤد و ترمذی و بخاری در ترجمه باب از عامر بن ربیع آورده اند که گفت دیدم
من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که مسواک میکرد در حالت صوم چنانکه از عدد و حساب بیرون بود و نیز فضائل

مسواک که در اجابت واقع شده شامل ست صائم و غیر صائم را و نیز بخارے از این مختصر ترجمه بابی آورده که گفت
 مسواک کند صائم در اول نهار و آخر آن و مذہب امام ابو حنیفہ بخینین است و امام مالک نیز بر نیست و نزد امام شافعی
 مسواک بعد از زوال مکرده است مرصائم را و تسک ایشان بحدیث خلوت ثم الصائم ست الحدیث و ترمذی گوید
 که مذہب شافعی عدم کراہت است در اول نهار و آخر آن و نزد احمد و اسحق مکرده است و آخر نهار خواه خشک بود
 یا تر و تر خواه بآب بود یا سبز بود برابر است و نزد بعض مسواک بچوب تر صائم را مکرده است و در مضغه و استنشاق
 بہلوثہ مکررے در وضو و در غسل با وجود استحباب آن در غیر حالت صوم و در نفعہ گفته اند کہ اگر غسل جنابت بود باید کہ
 وقت افطار مضغه و استنشاق و غرغره کنند و سنت است در غسل بہلوثہ کند و در نوحی از مسواک کردن و سرمہ کشیدن در
 رمضان حدیثی ثابت نشدہ و چون نمی از انہا در رمضان ثابت نشدہ و سنت و استحباب آن خود مطلقاً ثابت
 در رمضان نیز ثابت باشد حال مسواک خود معلوم شد و در احتمال نیز ترمذی کے از انس آورده کہ مردی بحضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت چشم من در در میکند آیا سرمہ کشیدن و حال آنکہ من صائم ام فرمود نعم مباح
 بکن و میگوید کہ درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمدہ و میگوید ابا حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشدہ از
 حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین باب چیزے و اختلاف کردہ اند اہل علم در سرمہ کشیدن صائم بعض مکرہ
 داشتہ اند و قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق نیست و بعضی خصصت کردہ اند و قول شافعی نیست انتہی
 و مذہب امام ابو حنیفہ نیز ہمین است و مصنف نیز میگوید کہ درین باب یعنی در باب احتمال دو حدیث وارد شدہ
 یکے در اثبات آن کہ آنخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ صائم سرمہ کشید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 و حال آنکہ روزہ دار بود این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابو داؤد و بیہقی کان کتخل آورده
 و الحق چون ثابت شدہ است کہ سنت مستمرہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ سرمہ در شب وقت نوم میکرد
 و فعل آن در روز خصوصاً در رمضان استبعادے دارد اگر آنکہ براسے بیان جواز کردہ باشد اللہ اعلم و یکی حدیثی آنکہ
 در باب نہیں از سرمہ کشیدن فرمود لیتقہ الصائم یعنی باید کہ سرمہ را از آن لعینے از سرمہ کشیدن روزہ دار این جزو حدیث
 ست و تمام حدیث بخینین ست کہ ابو داؤد از عبدالرحمن بن عثمان بن معبد بن ہودہ ازید را زحد آورده کہ حضرت
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سرمہ میکرد با نمک نزد نوم و گفت لیتقہ الصائم و گفت ابو داؤد کہ بخینین معین کہ گفت
 این حدیث شکر ست و مصنف میگوید کہ این ہر دو حدیث ضعیف ست احتجاج را نہیں شاید و در باب احتمال لا انفسیاً
 و لا اثباتاً چیزے صحیح نشدہ و اللہ اعلم فصل در روزہ ناخایہ عادت شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 در روزہ نفل یکسان نبود و هیچ کدام از صوم و افطار دائمی نبود گاہ چند آن بیای روزہ داشتی کہ صحابہ کمان بردند
 کہ دیگر افطار نخواہد کرد گاہ چند آن بیای افطار کردی کہ گمان بردندی کہ دیگر روزہ سنت کہ داشتی آن عادت بود
 و در بعض نسخ لفظ سنت نیست و ہواظابہ المواقف للفظ الحدیث نخواہد داشت و لیکن ہیج ماہ از روزہ خالی نگذا
 و انچنان نبود کہ تمام ماہ افطار کند چنانچہ آن نیز نبود کہ تمام ماہ روزہ دارد الا ماہ رمضان و صحیحین نیز ازین باب
 احادیث بطرق متعددہ با لفاظ مختلفہ آمدہ و در حدیث انس آمدہ کہ نمیخواست کسیکہ بہ بنید آن حضرت اصحابی
 علیہ وآلہ وسلم در ماہ صائم نگرا نکہ میدید او را صائم و نمیخواست کہ بہ بنید مقرر گرا نکہ میدید مقرر و نمیخواست کہ بہ بنید

اور در شب میل کر آنکه میل میدید و نمیخواست که به بیند نام مگر آنکه سید بن نامم باین حدیثی که در تمام شب گاه نماز کردی گاه
 بخفتی و شب و سب در بیداری و خواب میگذشت نه آنکه گاه چند شب بیانی نماز کردی و چند شب دیگر گذشتی که بیانی در خواب
 بودی چنانچه در روزه که چند روز بیانی روزه دار بودی و چند روز دیگر بیانی افطار کردی و این سبب یعنی حبش شعبان و رمضان
 که عوام که عالم نیستند موافق بتبع و اتباع غنیان نیستند بیانی روزه دارند در آن چیزی از فعل و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحابا
 و تابعین وارد شده بلکه در صحیح از عا کشته آمده که ندیدیم آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که روزه داشته باشد ماه تمام از آن باز
 که در مدینه آمده مگر ماه رمضان و حبس روزه داشتن نمی فرمود و آنچه در محبین در صوم حبس آمده است که عباد بن جلیف
 گفت پرسیدم سعید بن جبیر از صوم حبس گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 که روزه میداشت تا آنکه میگفتم هرگز افطار نخواهد کرد و افطار میکرد و چند آنکه میگفتم هرگز روزه نخواهد داشت و ازین حدیث
 چیزی در خصوص صوم حبس معلوم نشود نه در نام یعنی حکم او حکم سایر ایام و شهر است هم روزه میداشت و هم افطار میکرد
 و چون معلوم شد که هیچ شهری را از روزه خالی نداشتی این را نیز بیکارده باشد و حکم خاص بوسه معلوم نیست و در بعضی
 میگویند که بعضی شافعیه گفته اند که و سبب افضل است از سایر شهر یعنی براسه صیام نفل و تضعیف کرد این قول را
 نو و غیر و سبب از محققین در سبب شافعی گفته اند که معلوم نشده است که وی صلی الله علیه و آله و سلم روزه
 داشته آنرا بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نبی از صوم رجب رواه ابن ماجه و لیکن درین
 ابن ماجه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشت صوم ده شهر حرم و رجب یکی از آنهاست و نیز
 این صریح نیست و در محرم که یکی از شهر حرم است هر چه آمده که قسم من المحرم و ترک و هم بود او از رجب را شنید
 آورده که پرسیده شد او را که آیا روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رجب گفت نعم و شریف میگردد
 او را یعنی شریف می پنداشت او را نسبت بشرف میکرد و از ابی طلحه آمده که در بهشت قصری است براسه
 روزه داران رجب و بهیچ گفته که ابوقلاب از کباب تا بعین است بی آنکه بوی از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسیده
 و ثبوت یافته اینچنین نگویید استخفاف و عجب از مصنف که ذکر صوم شعبان نکرد حال آنکه در احادیث صحیح آمده که عا کشته
 میگوید که ندیدیم من آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر روزه دارنده در هیچ ماهی مگر شعبان رواه البخاری و مسلم و در
 روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان مگر اندکی از آن بلکه روزه میداشت در تمام آن در روایت ابی داود و
 که محبوبترین ماه با نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در آن روزه میداشت شعبان بود پس در تفصیل می خست
 او را بر رمضان و در روایت نسائی آمده که روزه میداشت شعبان را یا اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت
 شعبان را تمام و ترند سبب از امام مسلم آورده که گفت ندیدیم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت در ماه شعبان
 مگر شعبان و رمضان و میگویند که ابن المبارک گفته که جائز است در کلام عرب که چون یکی از اکثر ماه روزه دارد بگویند
 فلان تمام ماه روزه میداشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میکند و در حال آنکه در شب طعام خورده
 و بکار دیگر مشغول شده است و با جمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت عرب است و در محادات بحجت مبالغه با وجود
 تفسیر روایت دیگر که در و سبب اکثر واقع شده مر آن را و صحیح همانست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت مگر رمضان
 و الله اعلم و حکمت در اکثر صوم شعبان از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی گفته اند که گاه گاهی از صیام روزه

که در هر ماه سیداشت مانع از سفر و غیره نمیدانند پس آنرا جمع میکرد و در ماه شعبان که قریب موسم صیام است
نگاه میداشت و درین معنی حدیثی ضعیف نیز از طریق در اوسط روایت کرده اند و بعضی گویند که آنرا از جهت تنظیم
رمضان میکرد و درین باب نیز حدیث آمده و لیکن این حدیث ضعیف است و اولی آنست که در حدیث دیگر
آمده که مختار ازین احادیث است و آنرا نسائی و ابوداؤد و ابن خزمیه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت گفتیم من
یا رسول الله نمی بینم ترا که روزه می داری و هیچ باهی چنانکه در ماه شعبان فرمود این باهی است که غافل اند مردم از آن
در میان رجب و رمضان برداشته میشود و در و سه اعمال بدرگاه رب العالمین پس دوست میدارم که برداشته شود
عمل من و من صائم باشم پس بیان کرد درین حدیث حکمت روزه داشتن در شعبان نه ماههای دیگر یعنی دس باهی
مخوف است بدو ماه شریف رجب که شهر حرام است و رمضان که شهر صیام است و مردم از آن غافل اند و گمان میکنند که
صیام رجب فایده حاصل تر از آن باشد و نه چنین است و نیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهر لیت که نوشته میشود در و سه اعمال و
اعمال تا که درین سال زنده خواهد ماند و که از عالم خواهد رفت و فرمود من دوست میدارم که نوشته شود نام من و من روزه دار
باشم و از احادیث دیگر ظاهر شود که این نوشته در شب نصد شعبان است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام
شعبان سبک و بعضی گفته اند که شربت صیام در شعبان بجهت ترحیم و اعتیاد و در صیام رمضان است تا در آمدن رمضان
زیاده مشقت و کلفت نشود و بیشتر از آن لذت و خلوت صوم یافته باشد و الله اعلم و بر تقدیر کثرت صیام شعبان
نشود بنی که واقع شده است از تقدیم رمضان بهوم یوم او یومین و همچنین بنی که واقع شده است از صوم نصف ثانی شعبان
زیرا که بنی در حق کسی است که آن ایام داخل ایام عادت صیام و سه نباشد مسلم از ابی هریره آورده که تقدیم کند
رمضان را بر روزه یک روز یا دو روز مگر مردی که عادت او بود که روزه میداشت پس گوید از آن روزه را و ترنیز
نیز از ابی هریره آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تقدیم نکنید ماه رمضان را بصیام مگر آنکه موافق صیام باشد
که عادت دارد یکی از شما پس بنی در حق کسی است که اصلاً در شعبان روزه نمیدارد و چون رمضان نزدیک میشود شروع
در صوم کند و این معنی بعضی نکات که در کثرت صوم شعبان مذکور شد منافات دارد و الله اعلم و در سینه شوال میفرمود که
صیام این شش روز بار رمضان برابر صیام و هرست روزه مسلم و الترنده و ابوداؤد و ابن ابی الوثب الانصاری
و وجه آن ظاهر و مشهور است و لیکن پوشیده نیست که برابر صوم و هرست تقدیر که خواهد شد که تمام عمر بدان وفا کند و الا
در هر سال که دارد برابر صوم تمام آن سال گردد و درین معنی نیز از ثوبان حدیث آمده که گفت کسی که روزه داشت رمضان را در
شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزه تمام سال و من جابر با حسنه فاعلموا انما لها روزه ابن ماجه و
نیست که سایه دارد بلکه در حدیث ما اگر تفریق کند بهتر است و دور تر از آن است و شبهه بنصاری چنانکه در فقه مذکور است
در روز عاشورا البته روزه دشتی چنانکه در حدیث نسائی از حفصه آمده که چهار خیر بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ترک نمیداد آنها را صیام عاشورا و عشر ذوالحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و راتب روزه عاشورا است
افضل و اکمل آنست که سه روز بدارد و پنجم و یک روز پیش از آن و یک روز بعد از آن مرتبه دوم آنکه نیم و دهم را بدارد و
مرتبه سوم آنکه دهم را علی انفراد بدارد و یک عاشورا و عشر امجد و قصر و عاشورا نام روز دهم از ماه محرم است و بعضی هم
گفته اند که نام روز نهم است و برای تسمیه روز نهم بیاشاره میکنند کرده اند از انجمنهای اهل اخذ نموده اند زیرا که عرب

شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آنرا در ده خفا کنند و یوم نالت را از ایام ورود بروج خوانند باین حساب روز نهم
 عشر باشد و ششاد این دهم حدیث ابن عباس است که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آدم بر ابن عباس و بر سعید
 از و سکه خبر ده مرا از صوم عاشورا پس گفت ابن عباس چون ہلال محرم را ببینی شمار کن و صبح کن روز تاسع و راجائی کہ
 روزہ دار سے گفتہ ام آیا روزہ میداشت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین روز گفت نعم امام نوو سے بیگو یہ کہ این
 تفریح ست از ابن عباس کہ مذہب و سے است کہ عاشورا نام روز ہنم ست و این سخن محل نظر ست زیرا کہ انجہ
 بصریح معلوم میشود از کلام ابن عباس امر بصوم یوم تاسع ست و آن در سنت آمدہ یا روز عاشور و تعیین روز عاشورا
 بطور و شہرت و علم سائل گذشت کہ آن یوم عاشور ست پس ارشاد کرد سائل را بصیام یوم تاسع با وی و خبر داد
 بفعل رسول بہ تنزیل غم و سے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سال آیندہ بران بہ منزلی فعل چنانچہ بیاید و در حدیث بخار
 و مسلم و موطا و ابی داؤد و ترمذی از عائشہ آمدہ کہ قریش در جالبیت روزہ عاشورا بیداشتند و رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز میداشت و گفتہ اند کہ نگاہ داشتن قریش صوم عاشورا را شاید کہ تلقی از شرع سالف
 باشد و لہذا تعظیم میکردند و را و کسوت مے پوشانیدند و رو سے کعبہ معظمہ را و از عکرمہ آوردہ اند کہ گفت گناہ سے
 کردہ بودند و قریش در جالبیت و عظیم شد ترس آن در دلہا سے ایشان پس گفتہ شد مرا ایشان را روزہ عاشورا
 تا کفارت آن شود کہ ذافی فتح الباری و در صحیحین از ابن عباس آمدہ کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بمدینہ آمد ہیود را دید کہ درین روز روزہ میدارند پرسید کہ این چیست گفتند روز سے عظیم و صالح ست کہ نجات داد
 پروردگار تعالی درو سے موسی و بنی اسرائیل را و غرق کرد فرعون و قوم او را پس شکرانہ نعمت روزہ داشت موسی
 درو سے و امر کرد بدان پس ما نیز روزہ میداریم پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما سزاوارتر و سزاوارتریم
 بموسی علیہ السلام از شما پس روزہ داشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و امر کرد بدان در اوائل استیلافت
 و موافقت ہیود محبوب میداشت در انجہ نمی کردہ نمیشد بآنکہ صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت و گفتہ اند کہ
 مکر علم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصدق این خبر از ہیود بو سے یا بتواتر بود یا خبر داد بدان جامعہ کہ باسلام
 در آمدند از علما سے ایشان مثل عبد اللہ بن سلام و امثال و سے والا خبر ہیود در دیانت و شہادت مقبول نبود
 و بعد از امر کردن بصیام عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود ہر کہ خواہد روزہ عاشورا بدارد و ہر کہ خواہد
 ندارد و کسی را فرمود تا ند کرد در حوالی مدینہ بدان و این ظاہر در سنت کہ صوم عاشورا در اوائل فرض بود و بعد از
 نزول صیام رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکہ مذہب حنفیہ و بعض شافعیہ است و بعضی از ایشان گویند
 کہ صوم عاشورا ہمیشہ سنت و تحب متاکد بود و نزول فرضیت رمضان تا کہ استحباب رفت و اصل استحباب کمتر از
 وجہ اول باقی ماند و این قول بعید و محض تاویل ست بآنکہ تا کید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین صوم
 دائم رویت و بعد از فتح مکہ چون شوکت اسلام قوت گرفت و امر آن شہتار یافت مخالفت اہل کتاب محبوب داشت
 و خواست کہ اظہار مخالفت ایشان کند و ترک تشبہ با ایشان نماید در افراد تخصیص یوم عاشور بصیام و فرمود کہ اگر سال آیندہ
 در ایام روزہ دارم یوم تاسع را یعنی ضم کنم او را با صوم یوم عاشور و حدیث مسلم کا از ابن عباس آوردہ کہ گفتند یا رسول اللہ
 این روز سے سنت کہ ہیود و نصاری سے آن را تعظیم مے کنند فرمود سال آیندہ ان شاء اللہ تعالی روزہ دارم روز ہنم

ولا یتکذب بران که عزم و نیت روزه تا شش از جهت مخالفت اهل کتاب است نه از جهت آنکه بعضی توهم کرده اند که جهت
استیاطا در دریافتن یوم عاشورا است چه این سخن مبنی بر احتمال تشبیه یوم تا شش است بعاشورا و محقق است که آن صحیح
نیست و در روایت احمد و ابن از ابن عباس نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده روزه دار باید روزه دار
و مخالفت نکند در و سه یهود را و روزه دار باید پیش از و سه روز سه را و بعد از و سه روز سه را و این حدیث
ولا یتکذب برانکه عاشورا نام روز نهم نباشد پس مراتب صوم عاشورا سه باشد چنانچه صنعت گفت و لیکن میبایم
تا شش و عاشورا حدیث بسیار است و لهذا صنعت میبایم عاشورا و حدیثی عشر را هر چند درین صورت نیز مخالفت با یهود
ظاهر شود از جمله مراتب ساخت و قول و سه که گفت و اما دشتن روز نهم علی افراده منجر سے از سنت بنود است
مر قول بعضی از علمای اگر گفته اند که غرض مخالفت اهل کتاب است و این حاصل می شود بیک ازین دو امر یا تنقیل عاشورا
تا شش یا بضم ناسع با عاشور کذا فی المواهب یعنی اگر چند غرض مخالفت ایشان است اما اصل روزه عاشورا
باید با ضمیمه اظهار مخالفت و نیز اشارت است بر قول کسی که عاشورا نام روز نهم گوید کما لا شیخ و اما روز عرفه را کما
روز نهم است از و سه آنچه روزه در و سه فضل تمام دارد بلکه فاضلتر است از صوم یوم عاشورا چنانچه در صحیح الزکی
آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میبایم یوم نزه کفارت دو سال میگردد و سال گذشته و سال آینده و صوم
یوم عاشورا کفارت سال گذشته میکند گفته اند که این جهت آنست که یوم عاشورا منسوب بموسی علیه السلام است
صوم آن در اصل از شریعت اوست و یوم عرفه منسوب بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم و صوم وی از شریعت مطهره است
ولیکن عادت شریفین این بود که اگر در حج بود سه افطار کردند چه افطار کردن اقوی بود بر اے دعا و اجتهاد
و کوشش در آن و دیگران را نیز مبنی از صوم کردند چنانچه ابوداؤد از ابی هریره و سلم و بخاری و مسند احمد و
مردم شکایت کردند نزد و سه از صیام روز عرفه پس فرستاد میمون شیر و دو شیده بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقف بود در وقت پس بنوشید و مردم نظر میکردند بسو و سه و بخاری
و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم افطار کرد بعرفه و فرستاد
بسو و سه و ام الفضل شیر و پس بنوشید آنرا و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره و ابن عمر
آمده و حدیث ابن عباس صحیح است و تحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت حج کردم با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و روزه نداشت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یعنی عرفه را و ابوبکر و عمر و عثمان و روزه نداشتند ایشان و بن نهد
و امر بدان نمیکنم و نهی نیز نکنم و سگیوید که عمل بر نیست نزد اکثر اهل علم که دوست میدارند بعرفه افطار را تا قوت یابد بر آن
بر دعا و بعرفه اهل علم روزه نیز داشتند انتی و دیگر وجه در افطار آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز عرفه در حج آنکه
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حج مسافر بود و از مدینه آنجا رفته بود و افطار در سفر افضل است مطلقا و بعضی
و نزد وجود مشقت نزد همه و شک نیست در وجود مشقت در حج و اجتهاد در دعا و دیگر وجه آنکه حج حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم در روز جمعه بود و افطار و صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مکره است و دیگر آنکه روز عرفه اهل وقت عرفات
یعنی حجاج را در جمعه مستان از آن رو که اجتماع ایشان در آن روز همچون جماع دیگر گساست در عید گاه و در حدیث
حضرت بنو سه صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه روایت کرده است آنرا ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عقبه بن عامر

دارد شنبه یوم عرفة و یوم انحر و ایام منتهی عیدنا اهل الاسلام فرمود که روز عرفة یعنی در حج و روز نحر یعنی روز عید اضحی
 و روز پاسه یعنی کمره روز یاد و روز دیگر بعد از روز عید اضحی است روزهای عید یا است که مسلمانانیم در فصل جمع
 گذشته که چون در عرفات کرمیه، الیوم اکملت لکم الایه انزل شد اهل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را
 بجهت سرور بنزد این آیت عید نگرفتند امیر المومنین عمر در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه و روز حج بود یعنی
 یک عید چه باشد و عید است پس معلوم شد که روز عید بر حاجیان را روز عید است و صوم در روز عید اگر چه حکما باشد
 مکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعضی اوقات روزه و شامی و غرض ازین مخالفت یہود و نصاری بود و در حدیث
 ام سلمه بثبوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند از دوسه ای الایام کان رسول اللہ کرام روز یا است که بود رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکثر یا عید یا بیشتر روزه دارند؟ قالت گفت ام سلمه یوم السبت والاحد و روز شنبه و یکشنبه بود
 که روزه بیشتر میداشت نسبت بر روز یا سه دیگر و یقول و میگفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سبب روزه
 داشتن روز شنبه و یکشنبه آنها را یوم عید لکم شکرین این دو روز روز عید کافر است شنبه عید یہود است و یکشنبه
 عید نصاری فانا حسب ان اختلفتم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و روزه دارم در روز عید ایشان
 و سرور نکنم مصنف حکم ثبوت این حدیث کرده و در مواهب لہ نیہ این حدیث از کربیب مولای ابن عباس بروایت
 احمد و ابی آدره که فرستادند مرا ابن عباس و جماعه از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد ام سلمه تا پیغمبر را
 ای الایام الحدیث و گفته که در اسناد این حدیث محمد بن عمر است و شناخته نمیشود حال وی و روایت میکند از وی
 عبد اللہ بن محمد بن عمرو وی نیز مجهول الحال است و شاید که مصنف آنرا با سناد دیگر یافته باشد که ثابت است و اللہ اعلم
 و حدیثی دیگر از احمد و ترمذی و ابی داؤد و غیر ہم از عبد اللہ بن بسر از اخت وی که همانا م دارد آمده که فرمود آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزه ندارید روز شنبه مگر در ضمن چیزے که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب است
 اگر چه بنذر باشد و اگر نیاید یکے از شما یعنی چیزے که بان افطار کند مگر پوست انگورے یا چوب درختے بانی که
 بنجاید آنرا یعنی بدان افطار کند و روزه خود را بشکند و ترمذی گفته بداحدیث حسن و محنی که است در وی است
 که افراکت یوم السبت را الصوم یعنی روز شنبه نه روز و در زیر که یہود تعظیم این روز میکنند و الا اگر جمع کنند
 باروز دیگر چنانچه جمعه بایکشنبه کرده بود و اندا بود او در ترجمه کرده باب الی ان یخص یوم السبت بالصوم پس معارض
 بنو این حدیث با حدیث ام سلمه که گذشت که ان فی المواهب اللدنیہ اگر گفته شود کہ یہود تعظیم این روز میکنند نسبت
 که او را عید گرفته اند و روز و داشتن خود مخالفت ایشان است از تعظیم چنانکه در حدیث ام سلمه معلوم شده خواهد بود
 باشد خواه منضم باروزه دیگر جوایش میتوان گفت کہ در افراد روزه درین روز چنانکه بوجه مخالفت ایشان نسبت
 بوجه متضمن نوع از تعظیم نیز است پس هم کند بوسه روزه و دیگر تا توهم تعظیم از تخصیص افراد ناشی میشود و تعظیم
 گردد یا آنکه در ضم روز یکشنبه مخالفت نصاری نیز ظاهر میگردد و غلیظ علم و عادت حضرت بنوی صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم نبود کہ در آن روز دار و دار صیام و سمرنی میفرمود و در حق صائم الدبر گفته لا صام ولا افطر یعنی آنکه همیشه
 روزه دارد و روزه داشتن عادت و خوبی او گردد و لذت روزه و ریاضت و کسر نفس که روح این عبادت است از او
 فوت نشود و مقصود یعنی فضیلت آن صیام است و بدانکه در نهی و انکار صیام و سمری کثیر بطریق متعدد و در عبادت

نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس آورده شد چنانکه از جنس نوح ششینی پس بنوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن و آنچه باقی ماند بنوشید و گفت یا رسول الله من روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود صائم متطوع این نفس خودست و در روایتی این نفس خودست اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند و در روایتی آمده که ام بانی بعد از نوشیدن گفت یا رسول الله گناهی کرده ام استغفار کن برای من فرمود چیست گفت روزی که روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود روزه قضا که آنرا قضا میکردی گفت یا رسول الله فرمود پس ضرر نمیکند ترا اگر تطوع بود ازین حدیث مستفاد میگردد که نیت روزه نفل جایزست در نماز و از شب لازم نیست و این نفل با اتفاق است میان امام ابو حنیفه و شافعی و احمد بشرط آنکه قبل از زوال بود و بروایتی از شافعی بعد از زوال نیز جایزست قول اول از ایشان صحیح ترست و امام مالک شرط میکند نیت را از شب در روزه نفل این حدیث را تاویل میکنند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار کرد بنوعی که سابقاً داشت از شب انشای نیت و این خلاف ظاهرست از سابق تقد و مقتضای کلامه فادر قول وی فانی صائم و در روایتی که فانی اذن صائم خلاف ظاهرست کما لا یخفی و تمسک وی بحديثی است که ترمذی در جامع خود از حفصه آورده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبکی نیت نکند روزه را پیش از فجر نیست روزه مرا و را و گفت ترمذی این مخصوصست نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع مصلحست نیت از صبح و نزد امام ابو حنیفه روزه رمضان و تدبیر معین نیز نیت در نماز جایزست و شافعی و مالک و دیگران در اینجا خلاف است و تمسک ایشان این حدیث است که لا صیام لمن لم یؤ باللیل و شیخ ابن الهمام گفته که حدیث لا صیام لمن لم یؤ باللیل الفاظ مختلفه و طرق متعدده آمده و در رفع و وقف آن اختلاف است و بعضی طرق وی خالی از ضعف نیز نیستند انتهی و دلیل امام ابو حنیفه در باب حدیث شهادت اعرابی است که در سنن اربعه از ابن عباس مرویست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که خورده است باید که بخورد و روزه هر که نخورده است روزه دارد پس معلوم شد که نیت در روز درست است و حدیث لا صیام لمن لم یؤ باللیل محمول بود بر نفی فضیلت چنانکه از مثلین عبارت آمده این معنی آمده است و لیکن شیخ ابن الهمام گفته که این روایت بوجهی که در بابیه آورده است مستغریست جدا و معروف درین حدیث آنست که امر کرد که ناکرده شود در مردم که روزه دارند فردا و طاهران نیست که شهادت اعرابی در شب بود و الله اعلم و گفته که طحاوی سند لال کرده بحدیثی که در صحیحین از سلمه بن الاکوع آمده که در فور عاشورا فرمود تا نادار دارند که هر که خورده است بخورد و روزه هر که نخورده روزه دارد و عاشورا در آن وقت فرض بود و بعد از آن منسوخ شد بصیام رمضان پس معلوم شد که هر که متعین است بر روزه روزی که متعین است بر روزه قضا و کفارت و نذر غیر معین و حجبست نیت آن از شب و ارنیت در نماز و فیه کلام طویل فی شرح ابن الهمام اما روزه قضا و کفارت و نذر غیر معین و حجبست نیت آن از شب با اتفاق و نیز مستفاد میشود که افطار روزه نفل بیعذر جایزست و نذیب اکثر آنکه معینست و نزد امام ابو حنیفه و صحابه و درین دور روایتست در روایتی جایز نیست مگر بعد از ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منهی عنه است لقوله تعالی و لا تبطلوا اعمالکم و در روایتی جایزست زیرا که قضا خلفت اوست فلا بأس و در وجوب قضای صوم نفل نیز اختلافست نزد شافعی و بعضی آنکه قضا واجب نیست مطلقاً بحکم این احادیث که مذکور شد و نیز متطوع متبرعست و تبرع لازم نبود و نزد امام احمد نیز واجب نیست و لفظ حدیث ام بانی نزد ایشان پسینست که آن حضرت

صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر این روزه توقضاست رمضان است قضا کن در روزه دیگر بجای آن دارد اگر قطعه است اگر خواهی قضا کن و اگر خواهی مکن و در روایتی از وی آمده که اگر شب نیت کرده و بر نفس خود واجب گردانیده و بچند افطار کرده واجب است قضا و اکثر اهل مذاهب امام احمد این را بر نذر حمل کرده اند چنانچه ظاهر است از قول می گفت واجب گردانید بر نفس خود اگر چه تواند که مراد یا بجا ب نفس نیا بهان اجماع بر نیت و عزم باشد و نذر امام ابو حنیفه مالک و صوم نفل قضا واجب است مطلقا زیرا که آنچه ادایافت و بوجود آمد عمل است و قربت است پس صیانت آن از ابطال و مضی بر آن واجب بود و چون واجب شد صیانت و مضی واجب شد قضا و نذر واجب شد نفل غایب روزه باشد یا نماز بشروع لازم گردد و چنانچه نذر و چون لازم شد بقیض آن قضا واجب بود و موطا و ترمذی و ابوداؤد و از عائشه روایتی آورده اند که گفت بودم من و حفصه روزه در پس پیشی مدارا طعامی که خوش آمد ملا و خوردیم از آن پاره پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیشی کرد از من و حفصه و مبادرت کرد بکلام و سوال و بود وی دختر پدر خود یعنی عمر بن الخطاب که از همه پیشی و مبادرت میکرد در کلام و طلب خیر و سوال از علم وی نیز بشیرم مضیبه پدر خود پیشی کرد از حضرت پرسید یا رسول الله ما روزه دار بودیم و طعاسی که اشتهای آن داشتیم پیشی مدارا از آن بخوردیم فرمود قضا کنید روزه دیگر بجای آن و این حدیث نزد ترمذی بطریق متعدده ثابت شده و میگوید قمری از اهل علم از صحابه و غیر هم باین حدیث رفته و مذاهب مالک نیز همین است و حدیث عائشه از وجوب قضا و عدم آن ساقط است و در حدیث ام هانی مقال است که اذا قالوا ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود من نزل علی قوم کسی که فسخ و دایر بر قمری فلا یصومن تطوعا لیس بایده که نگاه ندارد روزه نفل را الا باذنه هم که باذن آن قوم شاید که او را اضیافتی و فکر طعامی کنند و بر روزه داشتن وی راضی نباشند و اگر موقوف است بر ضاوت استمر ج ایشان باشد تیرست و اگر او را اضیافت طلبیده اند خود البته روزه ندارد و اگر داشته باشد شکند که ضیافت عذر است اما در سنن ابی حنیفه طعن کرده اند ترمذی این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه روایت کرده و گفته اند حدیث منکر است نمی شناسم هیچ یکی از اوقات را که روایت کرده باشد این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه و در بنی از صیام امرأه بی اذن زوج نیز در حدیث آمده و در روایت ترمذی و ابی داؤد آمده من غیر رمضان و اگر استی که کسی روز جمعه را تخصیص کند بر روزه و میفرمود که این روز عید شماست و در روز عید روزه ندارید مگر که پیش از آن یا پس از آن یک روز روزه دارید نگاه کرده نبود و سایرین در باب روز جمعه بیان کرده شد مانند آنکه در مذهب ائمه از امام نووی نقل میکنند که گفت مالک در موطا گفته نشنیدیم هیچ یکی از اهل علم و فقه را کسی را که اعتقاد کرده شود یوی که نمی میکرد از صیام یوم جمعه و صیام حسن است و تحقیق دیدیم بعضی از اهل علم را که روزه میداشتند از جمعه و بخری میبود و آنرا گفت نووی این سخن مالک گفت موافق رای خود است و رای غیر و خلاف رای اوست و سنت مقدم است بر رای وی و در آخری تحقیق ثابت شده است و سنت نمی از روزه جمعه پس متعین و محتمل باشد قائل شدن بآن و مالک میفرمود سنت چون رسید بوی حدیث و داؤد و کسی که از اصحاب مالک است گفته است نرسیده مالک این حدیث و اگر میرسد حدیثی گفت نمیکرد آن را تنبیه بدانکه صیام مسنون از آنچه مصنف ذکر کرده و در احادیث صحیح و روایات معتبره صیام امام بیض است که مشهور است و آن سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود

چه مانسته نفی رومیت خود کردن نفی صوم شاید که داشته باشد و عالیه آنرا ندیده و ندانسته و شاید که ازان ایام
عشره که عالیه بر احوال شریف مطلع و واقف بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را مانعی از صوم باشد از رمضان
و سفر و مانند آن و تواند که مراد نفی صوم تمام عشره باشد که عرفه ازان خارج بود و حال صوم یوم عرفه معلوم شد که
در و سه افطار نیز بود و الله اعلم و از آنکه فضل مطلق عمل صالح در عشره ذی الحجه در و دیافته است فضل صوم نیز لازم آید
و در صحیح بخاری ثابته شده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم نیست هیچ ایام که عمل صالح در آن فاضله تر بود از
عمل کردن درین ایام یعنی در عشره اول از ذی الحجه و در صحیح ابی حوانه و صحیح ابن حبان از جای بر آمده که هیچ ایام فاضله تر
ایام عشره ذی الحجه نبود و گفته اند که اگر کسی نذر کند صیام افضل ایام سנה را منصرف گردد باین ایام و اگر نذر روزی از
ایام کند بجزه و اگر روزی از روزهای سه هفته مراد دارد روز جمعه باشد و وجه در فضیلت ایام این عشره چیست که درین ایام
اقسام امهات عبادات از صلوٰه و صیام و صدقه و حج اجتماع پذیرست نه در غیر آن اما در باب حجاج ظاهرست و غیر
ایشان نیز چون ذوات این ایام این حیثیت دارند لابد فضیلتی بر آنها را ثابت بود و تحقیق آنست که روزهای عشره
ذی الحجه فاضله ترست از جمعت وجود روز عرفه و نحر در آن و شبهای عشره اخیره رمضان از جمعت وجود ذیل الله در
در آن پس از روزهای این فاضله ترست و از شبهای آن و بنا بر احوال قول الفصل و علیه التعلیل در صیام شهر محرم نیز فضیلتی
واقع شده و از ایام سهفته و شبینه و پنجشنبه و احادیث بسیار در آن واقع شده و در بعضی حادث آمده که اعمال نیکان
و حضرت رب العالمین جل جلاله درین روز یعنی روز دوشنبه عریف کرده میشود پس و ست میدارم که عرض کرده شود
اعمال من و من صایم بستم و سلم از ابی قتاده آورده که پرسیده شد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از روز دوشنبه
فرمود درین روز متولد شده ام و درین روز مبعوث شده ام و نسائی از اسامه بن زید آورده که گفت یا رسول الله من
فی منیم ترا که گاهی چند آن روزه میداری که گویا افطار نخواهی کرد و گاه چند آن افطار میکنی که گویا روزه نخواهی داشت
گمرد روز که اگر دایم صیام تو داخل آید در ضمن آن روزه میداری و الا جدا میداری در آن فرمود که ام دو روز از آنها
گفتم روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روز روزی است که اندک عرض کرده میشود در آنها اعمال بزرگ عالمین پس است
میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صایم بستم و سلم و الله الموفق فصل در بیان اعتکاف اعتکاف در ثبوت یعنی
و کثرت و لزوم و اقبال بر شش آمده و در شرح گفت در مسجد و لزوم آن بر وجه مخصوص آن و ظاهر مذہب حنفیه سنت
موکده است از ثبوت بر طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروی تازان و فوات چنانچه در صحیحین از حدیث
عائشه آمده از بر سه گفته عجیب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عبادت
دیگر از نوافل گاهی میکرد و گاهی نمیکرد و بخلاف اعتکاف که برگز آنرا ترک نکرده و لیکن واجب نکشت بجهت آنکه از
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در واجب آن بود که با وجود مواظبت از فعل و انکار بر ترک آن میکرد و در اعتکاف نه
اینچنین کرد بلکه گفت من احببتکم ان یفعلکم فلیفعلوا جائی الصبیحین شهره و هر که خوش دارد که اعتکاف کند گویند حق آنست
که ترک اعتکاف ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از مضامین نیز به ثبوت پیوسته چنانچه معلوم گردد و
بعضی گفته اند که مستحب است استحباب تنه که در صواب آنست که بر قسم است واجب آن اعتکاف شد و درست است
در عشره اخیر رمضان و مستحب در غیر آن اتفاق دارند علماء بر اشتراط مسجد و مکان عمر بن لبابه مالکی که جائز دشت

آنرا در هر مکان و در او داشته اند خفیه زنان را در مسجد خانه نه در مسجد جماعت و مراد مسجد خانه مکانی است که در خانه برای نماز جدا میسازند و آنرا حکم مسجد نه داده اند و قول قدیم از شافعی نیز بر اینست و از بعض خفیه نقل کرده اند که اعتکافات مرأة در مسجد یا زوج خود درست است و باین قائل است امام احمد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازواج مطهره با اعتکافات در مسجد دلالت دارد بر آن ولیکن منع بجهت مصلحتی بود چنانکه باید باز امام ابو حنیفه و امام محمد مخصوص داشته اند اعتکافات مرد را بمسجد است که اقامت کرده میشود در وی معلوایه خمس تا اعتکافات سبب ترک جماعت نگردد و باعث خروج از اعتکافات هر روز پنج وقت یا امکان اختر از آنرا نشود و شرح ابن الهمام گفته که بعض گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است و در مسجد جامع جائز است اگر چه گذارده نشود در وی صلاوات خمس در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکافات واجب از نیست و در غیر مسجد جماعت و نقل جائز است و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همچنین آمده و در حاکم گفته که جامع اولی است و نزد جمهور جائز است در هر مسجد و آنکه بعضی مخصوص مسجد ثلثه که مسجدی که مدینه و بیت المقدس است و بعضی مسجدی که مدینه داشته اند این اقوال معتبر نیست چه تمامه علمای در بلاد اسلام در مساجد خود با اعتکافات نمیدوند هیچ یکی را بر آن انکاری نبوده غم اعتکافات را درین مساجد فضیله و شرفی خواهد بود که مساجد دیگر را نیست و دیگر اکثر مدت اعتکافات را حدی معین نبود تمام عمر اگر نیت کند جائز است اختلاف در اقل مدت است نزد بعض یک ساعت بس است و لهذا گفته اند که هر گاه که در مسجدی بایست که نیت اعتکافات کند تا ثواب اعتکافات نیز یافته باشد و نزد این قائل قعود نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نزد بعضی یک روز و مختار در سبب خفیه آنست و گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است آنکه صوم شرط نمکند جائز دارد یک ساعت نیز و آنکه شش طعوم کند اقل آن را بوم دارد و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم جواز آن در کمتر از بوم نیز گنجايش دارد یعنی روزه دار اگر یک دو ساعت نشیند اعتکافات بود و مکرر اشتراط صوم است که اگر نیت اعتکافات شب کند جائز نبود که آن محل صوم نیست و مصنف در مقام تأیید و تصریح اشتراط صوم آمده در توطیه و تمهید آن میگوید چون اعتکافات سبب جمعیت خاطر و القطار از غیر حق و اقبال عبادت است و موجب ری از حلق و واسطه زوال سبب تفرقه و بهموم اختیار و این مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال الطعام و تهیه سبب آن حصول صفای باطن خصوصاً در آخر رمضان اکل و فضل است لاجرم تشریع اعتکافات در اقل ایام صیام فرمود که آن ده روز اخیر از ماه رمضان و مرو نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی روزه متکلف شد در قوی و عایشه چنانچه روایت کرده از و س بود او و میگفت لا اعتکافات الا بصوم و این جزو حدیث است و تمام حدیث این است که عایشه گفت سنتی برتکلف اینست که عبادت نکند در رمضان و حاضر شود خیاره را و من کند یعنی مجامعت نکند امرها و مباشرت نکند او را و بیرون نیاید مگر چیزی را که چاره است از آن لا اعتکافات الا بصوم و لا اعتکافات الا فی مسجد جامع و از این خارج غیر مالک مسجدی است که در کنار پنجگانه جماعت قیامت می باید و امام ابو حنیفه و مالک قائل اند با اشتراط صوم و حجت ایشان این حدیث است و سوطی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن و باین اشتراط صوم مراعتکافات واجب با اتفاق روایات است و اعتکافات اقل در روایت حسن از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر با التزام و نزد امام احمد و روایت است مشهور حدیثی که در آنست لال ایشان بی نیت نکرست که بخاری و سلم آورده اند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که من در جاهلیت نذر کرده بودم که یک شب در مسجد حرام اعتکافات بکنم حالا حکم چیست فرمود و خاکن بنذر خود

و اگر صوم شرط بود در اعتکاف امر لوفای این نذر نکردی و درین استدلالی نظر است زیرا که در روایت صحیح آمده که گفت عمر
 نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث ابی داود و نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اعتکاف
 کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت آنست که مراد لیله یا یوم یا یوم باللیله است غایت آنکه در بعضی روایات بیست
 کرده از ذکر صوم و نیز استدلال کرده شافعی بحدیثی که در قطنی و حاکم و بیہقی از ابن عباس آورده اند که گفت آن حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم نیست بر منکف و صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعضی از حفاظ گفته اند که در سنن ابن ماجه
 عبد الله بن محمد بن عثمان است و وی مجهول است و با وجود آنکه صحیح آنست که این حدیث موقوف است بر ابن عباس و
 مذہب اوست نه مرفوع به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خالی نیست از معارض زیرا که بیہقی از ابن عمر و ابن عباس
 روایت کرده که گفته اند المتکلف یصوم و نیز عبد الرزاق از ابن عباس آورده که گفت هر که اعتکاف کند لازم
 بروی صوم و لیکن معارضه مرفوع است از ابن عباس بآنکه مراد از قول او گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود
 یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس هیچی اشتراط صوم است در اعتکاف مندر نه نفل حدیث عبد الرزاق
 نیز مخصوص باشد بدان و باجملة روایات متعارضه است در اشتراط صوم مطلقا خواه اعتکاف واجب بود یا نفل
 این روایت حسن است از ابی حنیفه و در روایت اصل آن قول محمد است اقل اعتکاف ساعت است پس بی صوم بود
 و بعضی عدم اشتراط صوم در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام ابی حنیفه کرده اند و این را متمسک نیستند بحدیث
 نمیشود مگر روایت اعتکاف در عشر اول از شوال که ظاهر است در ابتدا از روز اول شوال که روز فطر است کذا قال شیخ
 ابن العمام و در مواهب لدینیہ ہمین روایت را دلیل آورده اند بر مذہب شافعی که صوم شرط نیست مگر با التزام و نذر لیکن
 روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از شوال نیز آمده است و الله اعلم و مجموع مضامین اعتکاف میفرمود عشر اخیر مگر در یک عشر
 رمضان که اعتکاف از او فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابی داود و
 نسائی با الفاظ مختلفه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعتکاف میکرد در ہر رمضان و چون نماز صبح میگذاشت
 می در آمد در آنجا که اعتکاف میکرد و یکبارے اذن طلبید از اوے عائشہ کہ اعتکاف نشیند پس اذن داد و او را
 و نزد عائشہ خیمہ را در مسجد پس محضه شنید کہ عائشہ براے اعتکاف خیمہ در مسجد زد و وی نیز اذن طلبید خیمہ زد و درین
 شنید و سے نیز خیمہ زد و چون از نماز بامداد برگشت نگاه کرد چہار خیمہ دید در مسجد زدہ یکی خیمہ حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 و آنکه بود کہ پیش از ہمہ زدہ بود و در روایتی خیمہ ما دید در مسجد زدہ پرسید کہ این چیست گفتند کہ این خیمہ ہائے
 عائشہ و حفصہ و زینب است کہ ہر یک جداگانه فرمود چہ برین داشت ایشان را آیینیکہ خواستہ اند ازین و در روایت
 مکرر شدہ مو دین کلمہ را و فرمود بر دارید این خیمہ ہا را و خیمہ خود را نیز فرمود کہ بر دارند پس در ان ماه با اعتکاف
 نہ نشست تا آنکہ بہ نشست در عشر از شوال و در روایتی عشر اخیر و در روایتی عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر از
 شوال قیقین بود مصنف ہمان را نقل کرد و یکی از فضائل مخصوص سنت اعتکاف نیست کہ بر تقدیر فوات آنما قضا کرد
 با آنکہ قضاے سنن و نوافل محمود نیست و بعضی ازین حدیث استفادہ کردہ کہ قضاے سنن و نوافل مرغوب و مستحب
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یکبارہ در عشر اول از رمضان اعتکاف فرمود و یکبارہ در عشر اوسط و یکبارہ در عشر آخر
 و چون معلوم شد در ان عشر کہ شب قدر درین عشر یعنی عشر اخیر است دیگر بر اعتکاف این عشر مواظبت نمود

تا آخر حال و باقی عمر در جامع الاصول از ابی سعید خدری روایت بخاری و مسلم این حدیث را آورده و در هر یک ذکر اعتکاف
عشر اوسط کرده نه عشر اول و لیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعتکاف
فردی و عشر اول از رمضان پس تراعتکاف فردی و عشر اوسط و رقبه ترکیه پسر بیرون آورد و سر مبارک خود را از رقبه
و فردی من اعتکاف کرد و عشر اول را و طلب کرد این شب را یعنی شب قدر را پس تراعتکاف کرد و عشر اوسط را
پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر و آخر است پس هر که اعتکاف کرده بود با من باید که اعتکاف کند
در عشر و آخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در نیمه پسر فراموش گردانیده شد و او به تحقیق دیدم خود را که سجده
نیکم در آب و گل در صبح آن شب پس طلب کنند آن شب را در عشر و آخر و طلب کنند او را در هر روز از عشر و سیعی
بیت و یکم و بیت و سوم و بیت و پنجم و بیت و هفتم و بیت و نهم را و میگوید پس بسیار در آن شب باران میفتد
مسجد نبوی از شاخه های خراب بود پس بچکید و دید چشم من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در جبهه مبارک
و در روایتی بر بنی او اثر آب و گل بود و در روایت بخاری و مسلم آمده که توبه و روای مبارک او باب و گل در صحیح
بیت و یکم و صاحب مشکوٰۃ میگوید که در روایت عبد الله بن ابی شیبہ شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف ختمی
نماز صبح بگذارد و در اعتکاف در آمد و اعتکاف ختم بود که در مسجد نصب میکرد و در آنجا خلوت میکرد و انجیث
در مشکوٰۃ از ابی داؤد و ابن ماجه از حدیث عائشه آورده و در صحیحین نیز نیست و نقل حدیث طویل که در باب غریب قبا
از و ارج مظهر و بر و اشتن آنها و ترک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعتکاف در آن رمضان نکرد و با جمعه
در وقت در آمدن بعتکاف علمای را اختلاف است از و ارجی و ثور و ولایت بروایتی گویند که وقت در آمدن بعد از
نماز صبح است از تاریخ بیت و یکم و احتیاج ایشان باین حدیث است و آنکه مذاهب اربعه و طائفه غیر ایشان
نیز میگویند که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده اعتکاف ماه با عشره کند و ترمذی قول
احمد با طائفه اول ذکر کرده و میگویند که معنی انجیث آنست که در آمدن بعتکاف و انقطاع و خلوت گرفتن در و
بعد از نماز بامداد و بپوشیدن آنکه وقت ابتدای اعتکاف و در آمدن مسجد به نیست آن در وقت بود بلکه آن پیش از
غروب بود و شب بیست و مسجد میفرمود چون نماز صبح میگذازد و خلوت میبرد و در خیمه که بر آسک و سه میزند
میدر آید و درین صحنه وارد شده است حدیث صحیح که چون نماز صبح کرد بگفت حجره از حصیر کنایه قال الطیثی
نمیست که این تاویل از طایفه حدیث که در و سه دفع شده است که چون بنحو است که اعتکاف کند میگذازد و نماز
فجر و سه در آمدن بعتکاف خالی از بعد سه نیست و لیکن چون در اکثر احادیث عشر و آخر واقع شده بلفظ مذکور
مراد بدان لیلی خراب بود و عشر لیلی جز در وقت اعتکاف و شب نیست و یکم احتمال پذیرد و بدر آمدن در وقت صبح
یا بهشت شب بود یا نه که لا یشیخ و نیز اول احتمالات وجود شب قدر در شب بیست و یکم و عده مصالح و اعتکاف و اگر
شب قدر است پس باید که ابتدا و سه اعتکاف ازین شب بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه خود
نماید و سه الابراری قضا و سه حاجت در حدیث بخاری و سه حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات معتقد ساخته اند
باجت انسان چنانچه در کتب سه از فائده آمده که چون باعتکاف می نشست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
نزدیک میکرد و مبارک خود را برین شانه میکرد و در نمی آمد و در خانه مگر برای حاجت از آن شانه میخواست

از ابی داود گذشت که مشتمل بر تفصیل آنچه مکنه متکلف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت نهانی را بر سر
و غائط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست و عبارت بدایه که گفته است کثرت کند بعد فراغ از طهارت بدان مشتمل
و نزد بعض طعام و شراب اگر کسی نداشتند باشد که برای وی بیارند نیز در حکم آنست و خروج جمعه نزد کسی که اعتکاف
در جامع مشروط میکند نیز در خل حاجت است چه و سه اجماع و نیه است زیرا که چون ثابت شد جواز اعتکاف
در غیر مسجد جامع بر آمدن برای جمعه لازم آید و اگر توقف در مسجد جامع رود ضرر ندارد ابی داود باین ضرورت توقف کند و باید که
در مشی بوقار بود نه شتابی کند و نه سستی و احادیث در عیادت مریض و شهود جنازه مختلف آمده و بعضی چون عمل
بر اعتکاف نفل در عدم جواز را بر غیر آن حمل کرده اند و فرزد امام ابو حنیفه اگر یک ساعت بعذر بر آید اعتکاف فاسد گردد
و در ذخیره گفته که این در اعتکاف واجب است که نذر کرده نذر اعتکاف نفل نزد صاحبیه مفسد نیست مگر اگر نذر
بر نصف نهار بود و گاهی سر مبارک از مسجد در حجره عائشه فرزند کردی تا شانه کردی و شبی اگر چه حائل بود چنانکه
در کتب سنی آمده که گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نازل میگردد ایند بسوی من سر خود را و او در
مسجد بود پس شانه میکردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم سر مبارک او را اگر هم در مسجد و در ظرفی بشوید چنانکه باو ش
نشود مسجد لا باس به و اگر محکم گردد فاسد گردد و اعتکاف و اگر امکان باشد اغتسال در مسجد بے ملوثی هم در مسجد کند
و الا بیرون آید کذا فی شرح ابن الهمام و در حالت اعتکاف از امهات مؤمنین هر که خواستی بزیارت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم آمده و چون بوقت زفتن برخاستی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برخاستی و او را معانقه
کردی و بوسه دادی حدیث تقبیل معانقه یافته میشود چنانکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابوداؤد و انام
زمین العابدین سلام الله علیه و علی آباءه الکرام آورده که خبر داد او را صفیه که از ازواج مطهره است که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم متکلف بود و و سه بزیارت شریف در مسجد رفت و ساعتی با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در سخن بود و پسر برخواست کتابخانه باز گردان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز با و سه بایستاد تا باز گردانید و پس ایند
او را بخانه اش چون برور مسجد رسید نزدیک بابام سلمه دوم و از انصار از انجا میگفتند چون حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم را با صفیه ایستاده دیدند و درنگ داشتند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بایشان گفت این مصیبت
زوج من است ناخاطر شما و سوس نزد کاین زن کیست که با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده است ایشان گفتند
سبحان الله یا رسول الله این چه سخن است و کرا نسبت بتو این مجال و سوس است فرمود که سرایت میکند شیطان
در وجود بنی آدم چنانچه خون در رگها و من ترسیم کردم در دل شما بد سه راه باید یعنی بسبب آن خاطر در درگاه گرفتاریست
هلاک نشوید و در روایت آمده که از و اج دیگر نیز بودند و همه نقد بصفیه گفت مشتایی مکن ترا من میرسانم بخانه تو و
خانه او در دما سامه بود و درین حدیث در هیچ طریقی دیده شد که تقبیل معانقه نیست مگر مصنف آنرا یافته باشد
والله اعلم و در حدیث صفیه این لفظ واقع شده است که قام الی صلی الله علیه و آله و سلم معانقه و او را جمیع
بفتح یا و سکون قاف و تقدیم لام بر بار از قلب تصحیح کرده اند یعنی برخاست تا بگرداند او را بخانه و سه چنانچه در ترجمه
حدیث گفتیم این لفظ مصنف را اگر تقبیل به تقدیم یا بر لام در نظر آمده و قبلیها خوانده و چون تقبیل متوهم شد معانقه
نیز با وی هم کرد و مثل این او را هم رواه حدیث را واقع شده است و الله اعلم و در باب آنست که وظی مفسد اعتکاف است

بود اے آن از قلمک و مس و مباشرت اگر مقرون با نزال است نیز سبیل است ولیکن با وجود آن حرام است
 در شب و روز و این تفصیل و معانی که معنی ذکر میکنند از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شب بود چنانچه سید گوید
 و این جمله در شب بود و در وقت اعتکاف مباشرت نکرد و مراد مباشرت تماس بدن زن و مرد است بی حجاب
 و چون اعتکاف خواستی و متکلف دی سریرے بنهاند و بران فراش فرشی کردند و چنانچه صاحب مشکوٰۃ
 از ابن ماجه حدیث ابن عمر آورده که چون اعتکاف میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم انداخته میشد بر اے و
 فراش و نهاده میشد بر اے و سریر و سریر و اسطوانه توبه و اسطوانه توبه نام ستونی است و مسجی بشره لیل
 اخافت کرده شد آنرا توبه از جهت آنکه توبه کرده شد نزد و بر ابی لبابه انصاری و مقصود و مشهور است
 و چون بر اے و مقدمات آن که قضاے حاجت انسانی است در خانه درآمد و بکسی مشغول نشد و نشست
 و غایت نکرد و بکلی اگر یک از اهل خانه بیار بود و نزد و توقف نکرد و هم در گذار از حال و بر سرید
 در صحیح بخاری و مسلم از عائشه آمده که گفت بود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که در غیبه آمد خانه را اگر بر اے حاجت
 چون بے بود متکلف و در روایتی در غیبه آمد اگر از جهت حاجت انسان و در روایت ابی داود و ترمذی و موسی بن
 یحییٰ آمده و در روایت ابی داود و آمده که گفت عائشه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میگذاشت برین و
 متکلف بود و غیبه ایستاد بر سر و سر و هم در گذار میسرید و در صحیح بخاری و مسلم و موسی بن یحییٰ و عائشه نیز یحییٰ بن
 روایت کرده و بعضی از شرح مشکوٰۃ گفته اند که حسن و نجی گفته اند که جائز است متکلف را بر آمدن بعیادت مریض
 و نماز جنازه نزد آنکه اربعه و تسبیح بیرون آید بر اے قضاے حاجت و اتفاق افتد و اعیان و مریض و نماز جنازه
 و مخوف از طریق نگردد و اکثر از قدر نماز نیست باطل و غیبه و اعتکاف و اگر یحییٰ بن نبوت باطل گردد و انتہی و در هر سال در روز
 متکلف شد و در آخرین سال است روز متکلف شد چنانچه بخاری و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره آورده
 که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که اعتکاف میکرد در هر رمضان ده روز و رسالی که قبض کرده شد اعتکاف کرد
 بیست روز و جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره و حدیث ابی داود از ابی بن کعب آورده که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم اعتکاف میکرد عشره و آخر از رمضان پس اعتکاف نکرد در یک سال و در سال آینده و عشره
 نشست و صاحب مشکوٰۃ نیز موافق جامع الاصول آورده و هر سال یکبار قرآن را بر جبرئیل عرض کرد و فماریست نموی
 و با هم نبوت چنانچه عادت حفاظت که با هم بخوانند بخواند و در آن سال آخر و بار عرض کرد و رواه البخاری
 و مسلم و لیکن از بعضی روایات عرض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر جبرئیل علیه السلام معلوم گردد و از بعضی عرض
 جبرئیل بر و بے مفهوم شود شاید که در اینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق ماریست بود نسبت عرض بهر دو جواب
 درست آید و الله اعلم بتفصیل در شب قدر روایات متعدده و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زیاد است جبرئیل
 قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان خصوصاً در او یا عشره او آخر رمضان آمده که بسیار در شب بیست و یکم و آنچه
 آن شب در اترست در تمام سال و تنقل و تنقل گردد و این قول مراد فتح الباری و مشهور از ابی حنیفه و شیعہ و گفته که
 قاضی خان و ابوبکر راز و س که از علمای خفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شده است شریک ابن از ابن
 مسعود و ابن عباس و عمر و غیر ایشان انتہی و شرح ابن الہمام گفته که روایت است از ابی حنیفه که شب در میان

و لیکن دریافته میشود که گدایم شب است گاهی بیشتر آید و گاهی کمتر رود و نزد صاحبیه نیز همچنین است لیکن بعضی
 بیشتر و بیشتر نشود و در فتاویٰ قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر دیگر در سال
 و میا شد در رمضان و در غیر آن و جواب داده است ابو حنیفه از اوله که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر یا نکه مراد
 در آن رمضان است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب قدر در آن طلبیده و سیاق احادیث دلالت میکند
 نزد کسی که تاویل کند طرق اعمادین و الفاظ آن را برین معنی انتہی و این قول اقرب است به شیخ و تطبیق اتقان الله علم
 و آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که بدانانید ندین شب قدر را پس فراموش گردانیده شد و فرمود شاید که
 خیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر جود اجتهاد و عمل در دنیا که کثیره با احتمال و باعث نگردد بر ترک عمل با عتبار و
 التکال و نیز در حدیث دیگر آمده که دانانیده شد عشر شب قدر و خواستم که بشما بگویم ناگاه دو کس بنحومت و جدال
 نزد من بیامند و در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش گردانیده شد من آن را میشویم جدال ایشان
 و بعضی از علماء آن شب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از آنها در احادیث و روایات و بعضی
 از آنها را با سبب است بیان کرده و یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی ابن کعب آمده آنست که آفتاب صبح و ی طلوع کند بی شعل
 و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت و در روایتی آمده که معافی بود مثل قرآن شب که گرم و سرد و صبیح
 همچنین بود و در آن شب هیچ کس که دیده نشود که منقص گردد و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار روان
 گردد و چشمها سست شود شیرین گردد و طبر سست گردد و ذکر کرده که درختان در آن شب بر زمین افتند و سجد کنند
 پیتر برگردند بنبات خویش و هر چیزی در سجد و در دنیا را ساطع باشد حتی در جا بای تار یک و سلام و
 خطاب از طاعت کشیده شود و تحقیق آنست که در دریافت آن شب مشایخ این امور شرط نیست و یکس که
 آنرا نفس الامر در یاد و ازین امور چیزی که کثوف و مشهود و منکر و درین کس باشد و در یکا بر یک چیز
 الا ان کثوف کنند بر دیگر و دعا درین شب مستجاب است و آیه مقبول قطعاً و بهترین آنچه درین شب حاصل گردد
 توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع است و ذوق حضور و خلاص که بی شبهه از کرامات است
 و مشایخ عارفی عبادت محل خطر و مظان اشتباه است و در احادیث ترغیب بر احیای آن شب و جود و جود عمل
 واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر است و اگر تمام شب بیدار باشد و منبر میر من ملال احتمال ندارد
 و بعضی مکرر و اعلی و اتم است و مراد با حیا سبیل بیدار و بندگی است و شب خواه باین معنی که شب را زنده
 گردانید بعبادت دروے چه زندگه وقت درین است که معجزه بگریز گردید باین معنی که نفس در آن زنده گردد
 به بیداری و طاعت که انوم اخ الموت چنانچه در حدیث آمده که بحیث خود را قبول زنده یعنی تمام شب مثل مراد
 افتاده بناسخ و سبب طاعت و عبادت میکند الله اعلم یا سید حج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و عمره حج و عت
 یعنی قصد آید و در شریع قصد بیت الله بر وجه مخصوص و فتح ها و کسرا و هر دو لغت است و در کریمه و الله علیه
 و الناس حج البیت هر دو قرآن آمده و بعضی گفته اند که فتح اسم است و کسیر مصدر و بعضی بجس و عمره در لغت
 بعضی زیارت و زلفا و زن آید و بعضی گویند شوق است از عمارت که موجب عمارت بناست محبت و عبادت
 نموده زیارت است بر حج و دروے تعظیم و تهنیت است مسجد حرام را و در شریع اسم است مرا فعال مخصوصه را که احرام است

و طواف و سعه جزوقوت بعرفه که آن مخصوص حج است و عمره بقول خفیه سنت است و تحب و نزد بعض و حجت
و بر هر تقدیر اختلاف اند اما است در حج و عمره آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که چند بود مصنف میگوید که چهار سال
بر آنند که بعد از هجرت بلیب حج گذارد و آن حججۃ الوداع بود و تسمیه و سه بحجۃ الوداع از جهت آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم بر دم توالم احکام میکرد و میفرمود شاید که سال آینده در دنیا پیدا و ایشان را بسفر آخرت و ادع میشود
و خلائی نیست مریحی که از علما را که این حج در سال دهم بود از هجرت که آخر سالهاست عمر گرامی آن حضرت بودی
علیه و آله و سلم و همچنین آنکه درین حکم خلائی نیست در حکم سابق که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت یک حج
گذارد و نیز خلائی نیست و آنکه مصنف جمابیر علما گفت که مشعر بخلاف سنت نظر باین حکم گفت که بیان کرد بقول خود
و اما پیشین از هجرت دو حج گذارده چه در اینجا خلائی است پس مجموع این دو حکم قول جمابیر علما باشد و کل جمعی برین اند
که دو حج گذارده و این در جامع ترمذی ثابت است از حدیث جابر بن عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
همه حج کرده و حج پیش از آنکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت الحدیث مصنف بر نبوت این حدیث حکم کرد و حال آنکه
اثر ندی در و سه مقالی دارد و جمعی بر آنند که زیاده بر دو حج گذارد و در مواهب الدینه از ابن عباس بر روایت ابن ماجه
و حاکم آورده که گفت حج کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه هجرت کند همه حج و این را منی بر عدد و فود
النصار در بیعت عقبه داشته اند که دو بود یا سه چنانچه در مجالس مذکور است لیکن این نفی نمیکند که پیش از آن حج
گذارد باشد و مقتدر صاحب محل که ابی محمد علی بن خرم حافظ اندلسی قرطبی ظاهر است مات سنته ست و محسین
دارلعمان نقل کرده که پیش از هجرت زیاده بر سه و چهار حج گذارد اما عددان بعینه محظوظ نیست و در مواهب از ابن
جوزی آورده که گفته است که چهار گذارد که عدد آن معلوم نشده و از ابن اشیر آورده که گفت حج میگذاشت در هر سال
پیش از آنکه هجرت کند و نیز اختلاف است در آنکه ابتدا سه فرضیت حج پیش از هجرت است یا بعد از آن قولی
بر آنست که قبل از هجرت و این قول شاذ و مخالف نقل ثقات است و گمان برده نشود که چون حج گذارد آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم پیش از هجرت بصحت رسیده لابد باید که حج پیش از آن فرض باشد زیرا که حج گذاردن پیش
همیشه بود چه در جاهلیت و چه در اسلام پس حج گذاردن پیش از هجرت دلیل فرضیت نتواند شد با احتمال آنکه حج
گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بریم قدیم باشد و صحیح آنست که فرضیت حج در اسلام بعد از هجرت
و لیکن در کدام سال بود و جمهور برین اند که در سال ششم بود زیرا که درین سال نازل شده قول حق سبحانه تعالی و تو
الحج و العمرة لله و این منی است بر آنکه مراد با تمام ابتدای ایام است و مؤید است این را قرأت علقمه مشرق و ابریم
نظم لفظ اقیما و طیرانی باسانید صحیح از ایشان این قرأت را روایت کرده و در قضیه ضامن ثعلبه امر حج مذکور است
و قدوم آوردن و سه چنانکه واقعهی گفته در سال پنجم است و اگر این ثابت شود دلالت کند که فرضیت حج پیش از
سال پنجم است یا بعد از آن سال که درانی فتح الباری مطالع میگوید که نزول فرضیت حج در سال پنجم است و احتیاج ایشان
بآنست که نزول صدر سوره آل عمران که در وی کریمه و شد علی الناس حج البیت و واقع است در سال پنجم است
که آنرا عام الوفود خوانند و درین سال است شرح ترمذی و مناظر اهل کتاب میجوید و نزول و اما الشکر کون پس
و فرستادن ابوبکر صدیق بکه در موسم حج و فرستادن علی مرتضی بقرات سوره بقرت بشیرگان این قانع بمنه

در سال نهم است و مصنف همین قول که بحجت قوتش دلیل راجح و مختار است جزم کرد و گفت حج در سال نهم از هجرت فرض شد
 و در حال تجنیز اسباب سفر حج مشغول شد و لیکن رفتن وی صلی الله علیه و آله و سلم در آن سال میراث بجهت انتقال از امر
 غزوات و تشدید احکام دین تعلیم و فود و ابوبکر صدیق را امیر هاج ساخته بیکه فرستاد و اشارت کرد مصنف بجواب آن
 جماعه که قائل اند بفرضیت حج در سال ششم بکرمیه و انما الحج و البعثة لله بقول او و اما ایست و انما الحج و البعثة لله اگر چه
 در سال ششم از هجرت منزل شد و لیکن این آیت دلالتی بر فرضیت حج و عمره ندارد و حتی انما امر باقتبای اتان حج
 و عمره نیست بلکه امر است باتمام حج و اتمام عمره بعد از شروع در آن پس تواند که امر با تمام حج بعد از شروع بفرقه عیدم و در
 آن در سال ششم نزول یافته باشد و فرضیت ابتدا است حج در سال نهم و در فتح الباری میگوید که این تقاضا میکند تقدم
 فرضیت حج را بر این یعنی چون مراد با تمام و اکمال حج و عمره باشد بعد از شروع در آن لازم نمی آید که حج و عمره پیش از این
 مشروع و امور بر شده باشد و اگر پیش از آن حج و عمره نبود امر با تمام و اکمال آن بعد از شروع معنی ندارد و انتی در این سخن
 ظاهر است و لیکن ممکن است که گفته شود که امر با تمام حج و عمره بعد از شروع در آن تسلزم تقدم فرضیت آن نیست تواند که
 نفل و سبب باشد و امر با تمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم نفل است مطلقا نزد بعضی یا مخصوص حج و عمره بود
 بلکه وجود حج و عمره و گذاردن آنها پیش از اتمام چنانکه سیم قدیم بود کافی است در آن با آنکه ممکن است که گفته شود که
 امر با تمام واقع شود بعد از وجود فرضیت آن در زمان آینده اگر چه بکجه دارد و رفتن بر و نیز اختلاف است در آن که وجوب حج
 علی الفور است یا علی التراخی بعضی آنکه بر آنند که علی الفور است و امام ابو یوسف از ایشانند و نزد بعضی علی التراخی
 و قول امام ابو حنیفه و امام محمد و جماعه دیگر از آنکه همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز علی الفور آمده و علی الفور در اینجا
 دارد که همان سال که شرائط و اسباب آن یافته شد فرض است که برو و اگر سال دیگر برو و نیز ادایاید و لیکن بتأخیر آن
 اتم گردد و علی التراخی آنکه در مدت عمر هر سال که رود اختیار دارد و بتأخیر از سال اول ثم نشود مگر بجائی برسد که اگر از آن
 تاخیر کند غالب ظن فوت آن باشد و دلیل امام ابو حنیفه قتل آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که در سال اول
 نکرد و در سال دهم بجا آورد و اگر در سال اول فرض بودی تاخیر نکردی و اما آنکه مصنف تقویش که گفت در حال تجنیز اسباب
 سفر حج مشغول شد اشارتی بجوایزین سخن کرد یعنی قصد انشال هم سال اول کرد و لیکن موانع پیدا شد و تاخیر یافت
 و ابوبکر صدیق را بفرستاد و سال دهم بعد از فراغ از غزو که بتو که آخر غزوات بود برآمد و الله اعلم و اما بعد عمره آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم چهار گفته اند اول عمره حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمد و چون حدیبیه که یک حد است
 از مکه رسید مشرکان همه با حتماع بجهت آنکه بآیدند و از در آمدن مکه مانع آمدند و چون هنوز میخاد فتح نرسیده بود آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با مرأتی بالیشان مصاحبه کرد و از احرام برآید و بدینیه رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره
 بجا آورد و دوم عمره که در سال هفتم حکم قرار شد که در قضیه مصاحبه یافته بود بیکه تشریف آورد و عمره بگذارد و بعد از آن
 برانیه عود فرمود و این را عمره القضاء گویند و در احادیث این اسم بران طلاق یافته و این مثبت نه سبب خفیه است که
 گویند محرم بجهت احرام حلال شود و بعد از حلال شدن می اگر احرام برای حج بود لازم کرد و قضاء عمره و حج و اگر برای
 عمره بود عمره و اگر قرار بود حج و دو عمره و یا بجمعه یا حصار و احلال قضاء واجب گردد و شافیه گویند که قضاء واجب بود و بشیبه
 این عمره بعد از قضاء آن نشان نه بان معنی است که عمره در سال اول واجب بود و از آن قضاء کرد و بیکه قضاء اینجا بمعنی صلح

یعنی عمره که بعد از صلح ادا کرده و قضا و مقامحات بمنتهی صلح و معاضحه آید سوم عمره که در سال ششم که سال فتح مکه است از جبرانه
 که بیک میله است از مکه بخداز قسمت غنائم دینین شب باشد و عمره که از ویم در شب بجبرانه باز رفتن بعد از نماز عشا که
 مردم در منازل خود در آمدند و سوار شدند پیش از نماز صبح بجبرانه باز رفتن و برای نماز منزل را بر مردم خیال کردند که گمراهم شب هم
 در منزل بود چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجه ابوداع کرد و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیثه تحقیق عمره نبود
 زیرا که مکه نیامده و هم از آنجا از احرام برآمد و بدین گشت چنانچه مذکور شد و لیکن جمهور آنرا نیز حکم عمره داده اند و در بعضی احادیث
 دو عمره واقع شده بحجت عدم اعتبار عمره حدیبیه و عدم ذکر عمره حج گویا مقصود راوی بیان عمره تنهایی حج بود و نیز عمره
 جبرانه بر اکثر مردم پوشیده مانده بود و تواند که بعضی آنرا روایت نکرده باشند و عمرای آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم همه دفنی بقعه بود مگر عمره حج که در ذی الحجه بود از این عمره و صحاح آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار
 عمره کرد یکی از آنها در حجب بود چون این قول او را بائسته رسانیدند خطبه ابن عمر کرد و گفت رحمت کند خدا تعالی
 اباعبد الرحمن را بنود که عمره کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه و سه همراه بود و هرگز پنج عمره در حجب نبود
 این سه و خطائی است که او را شده و در خطبه میالغه کرد و فصل در سیاق و بیان حج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که آنرا حجه اوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلا سوارکان دین و بلند تر و نمایان ترین شعائر اسلام است و حج پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم اکبر و افضل اتم حج و اکمل آنهاست و احادیث صحیح در سیاق از صحاب مروی گشته و حدیث
 جابر بن عبد الله اتم و اجمع آنهاست و راوی آن حدیث امام جعفر صادق است از والد بزرگوار خود امام محمد باقر سلام الله علیه
 و علی آبایه الکرام گفت در آمدیم با جماعه بر جابر بن عبد الله و وی اعلمی شده بود بسبب کبرن پس پرسید از قوم که
 چکسانید شما تا نوبت بمن رسید گفتیم منم محمد بن علی بن الحسین پس دست خود را بر سر من فرو داده بسو سینه من
 و کمه های پلین من بکشاد و دست و چپین در آوردن دران زمان غلامی بودم جهان پس گفت مرحبا با این
 پسر من ازین احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه خواهی گفتم خبر ده ما را از حج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه بود
 پس عقد کرد دست خود و دست را و گفت مکش کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نه سال نبراند حج کبر
 اعلام کرد و نداد و در مردم که رسول خدا حج می برآید و قدم آوردند در مدینه مردم بسیار همه طالب نکتهد انگشت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و عمل کنند مثل عملی پس بیرون آمدیم با و سه الحدیث و صاحب جامع الاصول این حدیث را
 از روایت مسلم و ابی داؤد و نسائی آورده و از ابن ابی شیب و عبد بن حمید و دیگر و در مدینه آمده و مصنف در سیاق این قصه
 روایات حدیث جابر را بار و ابیات احادیث دیگر جمع کرده و انساق نموده میگوید که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 و سلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد حج و مجموع سانسخت سفر حج کردند و این خبر تقریری و ضلیع که در اطراف نواحی است
 رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرف طواف تمتی شدند و عدد و حجاج از حصر حساب بیرون شد
 تا گفته اند که پیشین و پسین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعین عدد آن معلوم نیست اما
 گفته اند عدد صحابه در غزوه تبوک که حجه اوداع بعد از و است بعد از آن رسید بود تا آنجا چقدر خواب بود و در خواب
 میگوید که دران سفر خندان مردم جمع شده بودند که غیر از خداوند تعالی کسی چسای آن نمیتوانست کرد و بر و استی آنکه صد
 و چهارده هزار و بر و است صد و بیست و چهار هزار بود و انتهی و الله اعلم روز پیشین یا روز شنبه شکای وی است یا اختلاف

روایت است بیست و چهارم ذی القعدة نماز ظهر جماعت در مسجد مدینه بگذارد و سفر کرد و پیش از آن که سفر کند خطبه کرد و گویان را
 شهادت و ارکان و آداب حج تعلیم کرد و این خطبه خواندن تعلیم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن پیش از سفر
 در روز جمعه بحجت آنکه برآمدن بسفر بیست و چهارم ذی القعدة بود مؤید آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقفت تا پنجشنبه شد
 نیست زیرا که رسید بکعبه و چهار شب از ذی الحجه گذشته بود فافهم اما سفر در روز شنبه بعید است چه در احادیث صحیح وارد شده
 که سفر را دوست میداشت که در روز پنجشنبه انشا کند و در صحیح بخاری ثابت است که ما کان رسول الله یومئذ یخیر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم یخرج فی سفر اذا خرج که بیرون آید در هیچ سفری چون بیرون می آید الا یوم محمدیس را روز پنجشنبه
 عادت شریفین همین بود یارب مگر ضرورتی پیش آمده باشد که خلاف آن لازم افتاد و بعد از نماز ظهر مبارک شانه زد
 و روغن بر سر نهاد و روپوشید و تسبیح متعدد از متن لفظ رد اسو جود نیست مانا که از سهو قلم کاتب است و در صحیح البخاری
 و در جامع الاصول نیز که حدیث و س از ابن عباس آورده است هر دو موجود اند باین لفظ که روان شد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه بعد از آنکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید از او رویدار و اصحاب و پس بنی مکه را بیخ
 رد اما و از راه که پوشید بکعبه مگر عفران آورد که بیفشاند رنگ را بر تن و بین اصحاب و بنی مکه و در ذی الحجه که بر تن
 سیل است از مدینه فرو داد و نماز عصر اقصی بگذارد و شب آنجا بقیوت کرد و نماز شام و غنم آن روز نماز صحیح و ظهر
 روز دیگر نیز آنجا بگذارد و چنانچه مجموع پنج نماز شود و مجموع انهارت مومنین درین سفر برابر بودند و در آن شب برنج
 بگذاشت و برای نماز صبح غسل کرد و گاه گاهی گذشتن بر همه زنان در یک وقت از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بوجود می آمد و بعد از همه یک غسل می برد و دو گاه گاهی پس بر جماع غسل جدا میکرد و بعد از ظهر برای احرام غسل میکرد و غسل
 کردن نزد احرام مستحب و منون است باتفاق آنکه اگر وضو نکند نیز کفایت است بر بر تقدیر طهارت شرط است و در غسل
 و استنجان که دو گویا اند که بدان مبالغه در تطهیر و تطهیر حاصل گردد و بکار دشت و عائشه طیب شال در دوان می بود
 از چند بوسه خوش و در آن مشک بود و بر تن و بر مبارک می مالید چنانکه اثر مشک فرق و محاسن بسیار که حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم دیده میشد و در صحیحین آمده که عائشه مطیب ساخت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بذر به و در روای
 که گفت گو بای که فی بنیم سفیدی و درخشش طیب و در مفارق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه وی محرم بوده و بجهت
 ولایت دارد بر استحباب احتمال طیب نزد اراده احرام و بر آنکه بقا و دوام رنگ بوی آن بعد از احرام ضرر ندارد و
 آنچه حرام است بر حرم ابتدای احتمال طیب است و در حالت احرام و بین منزهت امام ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل
 و حکی است از اکثر صحابه و منقول است از جمهور علمای سلف و خلف الامام مالک که منع کرده تطهیر قبل الا حرام باقی
 ماند را آنچه وی بعد الا حرام و با وجود آن جائز است و فیه نیست بر و این حدیث بحجت است بر وی بعد از آن از راه
 و روای احرام پوشید و نماز ظهر بگذارد و احرام بیست و چهار ساعت که نماز ظهر گذارد و بود و منقول است که پیش از
 احرام جز نماز فرض ظهر نماز خاص بر احرام گذارد و مذہب امام ابو حنیفه و شافعی استحباب بر عتق نفل است پیش از
 احرام و اگر هم بر عتقین فرض اتفا کند نیز جائز است و نزد امام مالک و احمد برابر است که بعد از نماز فرض باشد یا نفل بلکه
 ظاهر مذہب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اعلی است و اگر نباشد نفل گذارد از جهت ابتلاع طاهر است چنانچه
 طریق اوست حمه الله و امام نووی و در حدیث ابن عمر که گذارد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفل بگذرد و در

برداشت او را ناکه او آواز بر آور و تبلیغ گفته که درین حدیث استجاب صلوٰۃ کشتن نافله است نزد اراده احرام گرفته که
 این مذمب است و نزدیک فقه علما اگر اخیر مرویست از حسن ابصری که مستحب است بودن این کشتن بعد از نماز فرض صواب است
 که جمهور بر آنند و همین است ظاهر حدیث کذا فی الموابب شیخ ابن الهیثم گفته که در حدیث طویل جابر همین قدر واقع شده
 که نماز گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد ذی الحلیفه و احرام نیست بلی آنکه ذکر عددی مخصوص کند و لیکن مسلم
 از ابن عمر آورده که گفت بیرون آمدن صلی الله علیه و آله و سلم کج و بگذازد در مسجد خود که بنویسند حلیفه است کشتن و است
 احرام و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده و گفته باید که در وقت مکروه نگذارد و اگر گذارد کفایت میکند نماز فرض
 و تحمیل مسجد نیز کفایت کند و پیش از احرام بدن را دخول در کردن او نجس و بر جانباست گویند آن لبث گفت و چون
 ویرایک کردید نه بفتحات نام شتر یا گاو است که بکمر بند و بدی بفتح یا و سکون دال نیز نام آنست شتر است از بد
 بمعنی ضحامت و نزد شافعی مخصوص است بیشتر زیرا که در حدیث تعجیل جمعه بدن نه مقابل بقرة افتاده چنانچه در باب جمعه گذشت
 که هر که در ساعت اولی برسد گوید یا یر فرستاد بدن را و هر که در ساعت ثانیه بگوید یا یر که بقرة را پس نه غیر بقرة باشد
 و حنفیه گویند که بدن شامل بقرة است یا بمعنی آنکه سر در و بدن گویند از جهت اشتراک در معنی ضحامت یا بمعنی آنکه بقرة
 حکم اهل است چه هر دو کفایت کند از جهت کس چنانچه در ضحیه و بعضی روایات حدیث جمعه بجا بدن جز و نیز آمده که
 بمعنی اهل است و لیکن در اکثر روایات صحیح بدن است و در شرح ابن الهیثم میگوید که خلاف نیست در بودن بدن شامل
 بقرة در وقت غلیل گفته که بدن بقرة یا ناکه است که فرستاده شود بکمر و نو و گفته که این قول اکثر اهل سنت است
 و جویری نیز گفته که البدر بقرة او ناکه خلاف در عموم شرعی است که بقرة کفایت میکند یا نه پیشانی میگوید که از عمده
 نمی بر آید مگر بجز در تمسک میکنند بحدیث تعجیل جمعه و جوش آنکه بقرة دخل بدن است و لیکن اینجا از بدن مخصوص جز و مر است
 بقرة نه مقابلت به بقرة و تخصیص بهم خاص منافات ندارد داخل در اسم عام و در حدیث جابر که مسلم روایت کرده آمده است
 که گفت فزع میگردیم ما بدن را از نهفت کس گفتند و بقرة را نیز گفت بقرة نیز بدن است انتی و نزد امام ابو حنیفه
 بتقلید بدن بار آمده حج و سوق وی نیز شخص محرم کرد و چنانچه تبلیغ چه وی نیز از خصائص حرام است و در معنی تبلیغ است
 در اظهار اجابت که حقیقت تبلیغ است و اظهار اجابت گاهی بفعل شده و گاهی بقول چنانچه با دشمنی یکی از خدام خود
 بخواند و و بیاید و پیش و بایستد اجابت است همچنانکه گوید لیک انچه از خصائص حرام بود و نهیت بدان
 مقرون شود احرام بدان محمل شود و وصف تقلید آنست که نعل را یا پوست درخت را یا دوال حیرتی و مانند آن را
 در گردن بدن قلاوه سازد و بیا و یزد و اشعار آنکه جانب یمن یا یسار گویند بدن را بشکافد و نیزه زند و میگویند که این
 از عادت جاهلیت بود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض و صحت و اشعار در جانب یمن فضل و موافق تر
 است نسبت صحیح و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه مصنف نقل میکنند هر دو را کرد و از آنکه گفت پیش از احرام
 که ظاهر شود که این سبب حرام نیست حرام تبلیغ و چنانکه باید و لیکن آن سنتی است که محرم نزد اراده احرام میکنند و اشعار
 مذمب جابیر آنست از سلف و خلف و نزد امام ابو حنیفه مستحب همان تقلید است و اشعار مکروه است و جابر بعضی از
 گفته اند که و سبب حیوان است و آن حرام و مکروه است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جهت آن
 کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن که با اشعار و طینی میگویند که این قول مخالف احوال صحیح است که در اشعار

عمره را احادیث صحیح در متع نیز وارد شده اگر چه کمتر از آن دونوع است چنانکه در صحیحین از این عمر آمده که گفت تمتع کرد و در حدیث
صلی الله علیه و آله و سلم در حجه الوداع بعمره مقرون کج پس آن و از بر آوردن او را دل بعمره پیوسته کج و باجمله اختلاف روایات درین باب
بطوری واقع شده که در باب دسے نظر جز حیرت نمیفزاید و ایند بعضی از متعینان از ارباب شیخ و احادیث را محال مینویسند و در بیان
راه یافته و گفته که غیبت حال شمای سعادت ارباب اسلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جز یک حج بجا نیامده و در بیان
تا بهمان وی این حدیث از عدد و احصا متجاوز همراه فرج کسی که آنرا تشخیص و تعیین ننموده و عقین ندانسته که چگونه بود
و بجهت نوع بودن دانسته که بهین کثرت و از دحام باعث اختلاف و اختلاف شده با تفاوت مراتب ایشان در قرب و بعد
مجلس شریف پس جمعی از علما شکر الله سحیم و تطبیق و توفیق بذل مجود نموده در مقام زد و دفع طاعنان استیاده و زیاده
تصنیفاً طویل و بسیط جمع کرده تا آنکه گویند که طحاوی که از مشاهیر عظامه مذہب شافعی است درین باب مایه بر هزار
ورق نوشته و علی هذا القیاس و یکی از آن مقالات نیست که مصنف نقل کرده و گفته و طریق توفیق میان آن احادیث
آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اول حرام حج مفرد نسبت بعد از آن عمره را در حج در آورد و قارن شد و فرمود
و خلعت العمره فی الحج الی یوم القیامه در آمد عمره در حج تا روز قیامت و این سخن از جهت آن فرمود که ارباب جاهلیت عمره
در ایام حج از فحور و فسوق می پیداشتند و نهایت نفرت و کراهت از آن داشتند از اینجا اشتباهی راه یافت آنکه مطلع بر اول
حال شد و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیک بجهت شنید و از اطلاع بر عاقبت حال و آخر کلام او را شنید و از آن
همان را نقل کرد و گفت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افزون کج نمود و روایت نکرد مگر آنچه شنید و آنکه بر تمام حال
اطلاع یافت و شنید که در آخر فرمود بیک بجهت و عمره تمام را نقل کرد و گفت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قارن بود
و زیادت در روایات و اخبار سنکر و مردود و بنود چنانکه در شهادت مثلاً یکی شهادت بیک هزار داد که نزد سس بهین ثابت
و دیگر سس بد و هزار که این هزار دیگر بعد از آن نزد وی شروت یافت این وجه تطبیق احادیث قرآن و افراد شده و اما وجه
تطبیق احادیث تمتع با احادیث قرآن آنست که گفته اند که آنکس که نسبت تمتع بان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرد و تمتع
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قائل است آن را دو توجیه است یکی آنکه مصنف گفته که مراد او تمتع بمعنی لغوی است که آن
استفلاع و التذ اذ است نه معنی شرعی که حرام است نسبت برای عمره و اد کردن آن و بعد از ادای آن احرام متعلق کج برین
و اد کردن آن و معنی تمتع لغوی در صورت قرآن موجود است چه شک نیست که قرآن استفلاع و التذ اذ حاصل است زیرا که
شخص در وسے از دونک بیک نسک اکتفا میکند و با فردا عمل بهر یک از حج و عمره جابجا احتیاج نمیکرد و توجیه دیگر آنست
تمتع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بسبب امر و تعلیم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است آنرا باصحاب بمعنی تمتع
کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که امر بدان کرد و بنمود آنرا و این نسبت فعل امر متعارف است و کلام چنانچه
آمده است که حج و عمره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با عمره را یعنی امر کرد بدان نه آنکه خود وی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سببا شرع شد
و مثل آنست که گویند با و شاه شهر سے بنا کرد و فلان را بکشت و در حقیقت امر کرد به بنا کردن و بنا کردن کشتن کار دیگر است
نسبت تمتع بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همچنین است و این تا اول را مام شافعی بقول است رحمه الله و نیز عبارت حدیث
تمتع همچنین است که تمتع بالعمره الی الحج و این عبارت منافات با صورت قرآن ندارد و یعنی احرام نسبت برای عمره مقرون
و مضمون کج و این سے از دو صورت قرآن است و قرآن بد و صورت تحقق پذیر است یکی آنکه ابتداء نیست کند و بگوید احرام است

والعمره یا اول نیت احرام حج بکنند و بعد از آن نیت احرام عمره را با آن مقرون گردانند و آیین نیامده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اول احرام عمره و افعال او را کرد و بعد از آن احرام حج بست و هرگز آنچنین گفته نباشد بر تعم و اعتقاد و استماع راجحیت چنانکه بیاید و باین وجه مقرر شد که حج آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرآن بودند افراد و تمتع و ناسبت شد که قرآن افضل است از تمتع و افراد چنانکه مذکور است و بعضی ترجیح احادیث قرآن بکثرت آن نیز کرده اند و گفته اند که از رویان افراد که عائشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر اند روایت قرآن نیز آمده پس حدیث ایشان ظاهر است باشد و نهی سبکی از علل حدیث است که بدان حکم از تعارضات ساقط عمل بیک جانب شفعه گردد و بخلاف روایات احادیث قرآن که بیک جانب آمده فقط و نیز احادیث افراد و تمتع احتمال تاویل و خلاف ظاهر دارند و احادیث قرآن و بعضی صحیح اند و الله اعلم و اما حال صحابه چنانچه در محبین از عائشه آمده آن بود که بعضی احرام بعهده کرده بودند و بعضی حج و عمره و بعضی حج و عمره را با هم کرده اند و احرام حج بسته بودند تنها یا با عمره و گفت و اما صحابه سه قسم بودند قسمی احرام حج و عمره بستند یا حج مجرد و با ایشان هدی بوده قول می و احرام حج مفرد بستند مستدرک است و حرف داد نیز که بر قول است و بر آن احرام باقی ماند و پس است که گوئید قسمی احرام حج و عمره بستند یا حج مفرد بستند و با ایشان بود بر آن احرام باقی ماندند تا روز نحر حلال شدند و قسمی دیگر با ایشان هدی نبود و احرام حج بستند و غیر صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را فرمود که حج را عمره سازید یعنی قلب کنید احرام حج را با احرام عمره و اعمال عمره را تمام کنید پیش از روز عرفه و باز احرام بنیدید حج از مکه بعوفات روید میگوید که اگر آن از آن فرمود که تا انساک و انواع حج تمام معمول بدیدید چنانکه از آنها متروک نکرد و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبات خود گنجایش آن داشت که همه را بجای آورد و بعضی را خود کرد و بعضی را کرد صحابه را تا دیگران که بعد از ایشان بیایند بعضی انواع قنای بعمل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکنند و بعضی مثال با مردم نمایند قسم سوم جمعی بودند که با ایشان هدی نبود و احرام حج بسته بودند و غیر صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را فرمود که قلب کنید احرام را بعهده یعنی احرامی که برای حج بسته بودید و را عمره کردید و بجای می افعال عمره بجای آرید و نیست معنی حج حج عمره فرق میان این قسم و قسم دوم آنست که در آن قسم در وقت احرام بستن فرمود که این احرام را شخ کنند و بجای می احرام عمره به بنید چنانکه از عبارت حضرت گفت احرام حج بسته و ایشان را فرمود حج را عمره سازید و از تفسیری این را قبول خود یعنی قلب کنید احرام حج را با احرام عمره ظاهر میشود و در این قسم ثلث احرام حج بسته بودند و بهمان احرام بکده ایشان را فرمود حج را عمره سازید و شخ کنند حج را بعهده و اگر حضرت چنین می گفت که ایشان را فرمود که قلب کنند حج را بعهده ظاهر و واضح تر می بود در مقصود بدانکه چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکده آن کرد و سه نمود چون قارن بود بر بهمان احرامی که بسته بود با ایشان و بهمان احرام حج گذارد و بعد از آن چنانچه از احرام عمره چنانکه معلوم گردد و صحابه را که قارن نبودند فرمود که اگر از شما ساق بدید که بر بهمان احرام اول بسته و از آن بر آید و هر که ساق بدید که از احرام بر آید و حج خود را عمره سازد و چون یوم الترویة آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از مکه بیرون رود احرام تازه برای حج به بند و بدان افعال حج ادا کند یعنی بر صحابه گران آمد یا از جهت کمال احرام ایشان برست و موافقت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که چون و سه از احرام نیز آمد و نیز بر آن بودی و نیز شاق آمد بر ایشان که درین ایام که از حج و پیش نهانده از احرام بر آید و بر زنان بگذرند و بهمان حالت احرام حج به بند چنانکه بعضی از ایشان گفتند آبا بایه و سبر و که با بعضی از آنیم و از دیگران سخی میگوید یا شعیبی قریب احمد به جلع یا شعیب یا بخت آنکه در باب است

عمره را در شهر حج مکروه می نهند و دخل فحور و فسوق می شمردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشیندن این حکایت و توقف ایشان در اتشال این امر و غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود بوائی استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق المدی و جعلتها عمرة یعنی اگر پیش ازین ظاهر عقیده مرا این رای و مصلحتی که شمارا الا ان بدان فرمودم و امر کردم بر آنکه من نیز چنین میکردم و تمتع میکردم و سوق بدی نمی نمودم و او را تقلید و اشعار نمی فرمودم و چون سوق بدی کردم حلال شدن پیش از غرضی روا نبود و نخر نبود و جز در روز نحر پس صحیح نباشد فرسخ حج بعمره از من و از شما نیز سر که سوق بدی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام بر آید و خطابی میگوید که مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این سخن تطیب قلوب ایشان بود که ایشان ترک اقتداء باقی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شاق آمد کذا قال الطیبی و شیخ تورشبی میگوید حکمت آنست که تا یکی از انسانک و انواع حج که تمتع سمع محل و متروک نماند و میگوید یکی امر نیست که مخصوص اند صحابه بدان از میان سائر امت و جانشینست مراجع یکی ابعاد ایشان رخصت فرسخ حج بعمره و وارد شده باین معنی احادیث صحاح و صحیح الکلام فیه و چون بدلهای قوم در ارتکاب این امر کنار گشت و کراهتی راه یافت و در اتشال امر توقف گونه ظاهر گشت و این خبر بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید و آنست که در ضمائر قلوب ایشان ترلزلست و اضطرابی راه یافت و خوف آن شد که مبادا وسوسه شیطان ایشان را از جا بلغزانند فرمود بوائی استقبلت من امری ما استدبرت الحدیث و دفع کرد باین قول خلیجان خاطر ایشان را و اشارت کرد باینکه تمامه فضیلت و سعادت در اتشال امر نبوت و اجابت دعوت اوست صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که امام محمد باین قول حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود بوائی استقبلت من امری ما استدبرت استلال کرده است بر افضلیت تمتع بکفر و غیره صلی الله علیه و آله وسلم آرزد و کرد آرا و لابد آنچه آرزد کند و صلی الله علیه و آله وسلم آنرا افضل اکل بود و جواب ازین استلال گفته کار زد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا بجهت تطیب قلوب صحابه و تسلی خاطر ایشان بود نه از آن جهت که آنچه واقع شده ناقص و نازل است و باین تحقیق نه سبب این امام جل آنست که اگر سوق بدی کرده قرآن افضل است و اگر نکرده تمتع افضل تا بفعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و تنبی وی معاف و اقی قند و الله اعلم و چون در اختلاف در احرام آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم حج که بطریق قرآن بود یا تمتع یا امر او فیصل دیگر نیز بود که مردم را بسبب سهو و وهم اختلافی دیگر در آن ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را بنویساند پس فصل حدیث را آن عقده کرد و گفت فصل در حج پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم طوائف علماء راجع سهوا فتاوه طائف اولی آنکه میگویند حج مفروض است که بآن عمره نبود طائف دوم آنکه میگویند تمتع بود و تمتعی که از عمره حلال شد پس ازین احرام حج نیست و این هر دو قول سهو و وهم است بجهت تحقیق که گفته است که و صلی الله علیه و آله وسلم تارن بود و بعد از ادای افعال عمره بهم بر احرام اول باقی ماند و درین دهم دوم حدیث سعادیه را حجت ساخته اند که گفت قصر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سر مبارک خود را بمقراض بر مرده و در روایتی آمده که قصر کردم شعر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بمشقص این حدیث از سعادیه و صحیحین مرویست ولیکن آنرا انکار کرده اند بر سعادیه و تعلیل و تعلیه کرده اند و او را در آن گفته اند که این سهوی بود از روی چنانچه از حدیث واقع شده که گفت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عمره کرد در حبس عائشه ثور الفلیط و تعلیه کرد در آن که انی الوهاب مرویست از امام محمد که آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از احرام نبراید و لیکن قصر شکر کرد و دیگر چیزی نکرد و این مخصوص است بوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جهت صحت حدیث معاویه و لیکن تحقیق نزد جمهور بانست که گفته شد طائفه سوم آنانکه میگویند هیچ بود متعنی که از آن طائفه اولی که است ساقی و این نیز سهوست از جهت ثبوت قرآن مگر آنکه از متعنی لغوی خواهند چنانچه گذشت طائفه چهارم آنانکه میگویند قارن بود این حق است اما آنکه گویند که آنی که در آن دو طواف بود و دوسمی در اول قدم ثابت نبوده در اول قدم یک طواف بود و دوسمی کرد و در حج طواف و سبی دیگر بجا آوردند پس امام ابوحنیفه در قارن نیز چنین است که اول افعال عمره بجا آورد و یک طواف و یک سبی برای آن بکند بعد از آن حج بگذارد با طواف قدم که سنت است مراعاتی را تا آخر افعال حج و اگر در اول دو طواف و دوسمی کند نیز کفایت کند و لیکن اسائی دارد جهت تاخیر سعی عمره و تقدیم طواف تحت که طواف قدم است اما هیچ چیزی لازم نیاید طائفه پنجم آنانکه میگویند مفرد بود و افرادی که بعد از قضای حج بعمره احرام لبست از تنعیم و این غلط است و هیچ یکی از صحابه و تابعین و ائمه اربعه و اهل حدیث بر آن نرفته اند فی الموضع نقل از ابن تیمیہ حق و مذہب مختار آنست که قارن بود اول یک طواف و یک سعی کرد بعد از آن حج گذارد و اما در احرام پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم همچنین پنج طواف سه و افتاده طائفه اول آنانکه میگویند تلبیہ وی بعمره مجز بود و بر آن عمر شد طائفه دوم آنانکه میگویند تلبیہ افصح مفرد بود و بر آن مستمر شد سوم آنانکه میگویند تلبیہ وی بعمره مجز بود و ثانی الحال او حال حج و عمره کرد طائفه چهارم آنانکه میگویند تلبیہ وی حج مفرد بود بعد از آن اذخال عمره کرد و حج این مخصوص است بوی یعنی در تمامه راه تلبیہ حج میکرد و بعد از رسیدن بکعبه اذخال عمره کرد پس شافی نشود این کلام و حکم خطابی این قول بانچه در وجه تطبیق میان قرآن و اذخال گفت زیرا که آن نه همچنین بود بلکه احرام هر دو لبست در وقت احرام تدریجی و اہمال کرد و بعد در طریق فائز طائفه پنجم آنانکه میگویند که احرام وی احرامی بود مطابق سبک و تعین نکرد بعد از آن یعنی بعد از احرام مطلق بپوشیدن و سبک آمدن تعین کرد حج و عمره را بر تقدیر قول بقران یا تعین حج بر قول با فرد و حق آنست که هم در وقت احرام تعین کرد و قرآن و اللہ اعلم و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون نماز ظهر گذارد احرام لبست و لبیک گفت آنگاه بر ناقه خود که قصوا نام داشت بجهت سبع و تیز رفتاری وی گویا که نزد وی اقصی سیر و غایت جرس بود و بعضی گفته اند که قصوا ناقه گویند که قطع کرده شده است طرقت اذن وی ابو عبیدہ گفت ہی مقطوعۃ الاذن عرضا و گفته اند که قصوا و و اعضا و عظام نام یک ناقه است که حضرت پیغمبر را بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر وی سوار شد و چون ناقه برخاست دیگر بار تلبیہ گفت باز همین که بر پشتی که برابر پیدا است که موضعی است نزدیک ندی الخلیفہ بالا بر آمد دیگر بار تلبیہ گفت مصف درین کلام اشارت کرد بحج و تطبیق روایات که در وقت ابتدای تلبیہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمده و در بعضی روایات آمده که بعد از نماز گفت نزد شجره که در آن وقت آنجا بود و الا آن مسجدی است که آنرا مسجد شجره گویند و در بعضی بعد از استوا بر ناقه و در بعضی بعد از بزیدن بر پشت پیدا یعنی هر کس هر وقت که شنید که پیش از روی نشیند بود همان را روایت کرد و بحقیقت وقت ابتدای تلبیہ بعد از نماز بود و سنت نزد امام ابوحنیفه و امام مالک رحم و در روایت مشهوره از امام حسین است و صحیح از مذہب شافعی در روایتی از احمد آنست که افضل احرام در وقت برخاستن ناقه است و گاه میگفت لبیک بحجه و عمره زیرا که قارن بود و گاه میگفت لبیک بحجه و این شافعیان تفاوت قریان ندارد چه قرآن نوعی از چشمتی است و چون در ابتدا نیست هر دو را کرد و هر دو در تلبیہ گفت دیگر در تمام راه اختیار دارد و هر چه گوید از حج یا عمره و این نیز سبب اختلاف در کیفیت احرام حج و عمره

معا بود با تهنات و اندویدگی آن را شنید و دیگرے این را و میگفت تمام تبلیه را باین عبارت لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک
 ان احمد والنعمة لک و الملک لا شریک لک در صحیحین تبلیه باین عبارت لبیک اللهم لبیک و سعیدیک و الخیر فی الیک لبیک
 و الرغباء الیک و العمل ذو عبارت زیاده تا نیز ماثور است و در رسائل مناسک مذکور و آواز بلند میکرد تا جمیع صحابه می شنیدند
 و میفرمود آواز بلند کند که جبرئیل نزد من آمده و مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آواز را با حرام و در روایتی آمده رفع
 اصوات کنند که آن از شدت کسب است و در حدیث ترمذی و ابن ماجه آمده که هیچکس تبلیه نکند مگر آنکه تبلیه کند با وی هر چه درین
 و شمال اوست از حجر و شجر و در تا محل القطاع زمین از هر طرف و بعد از تبلیه دعا میکرد و میخواند است از خدا رضا است او را
 و دخول جنت را و استعاذه میکرد از نار و راه الشافعی و مرکب وی شتری بود و بران پالاسه بود که قیمت وی مساوی
 چهاردهم بود و راه الترمذی فی الشمال بالای شتر نشد و شدت بود و نه حاره و نه بخل نه بود و نه محفه و همیشه برین قاعده
 و بهین روش تبلیه میگفت و صحابه در عبارت تبلیه کم و بیش میگفتند و غیر صلی الله علیه و آله و سلم کسی نکار نکرد و در مدت
 احرام موسی سر را گرد آورده و بطنی و لبیک غنیمت و سکون سین نهاد که عبارت است از دعا فی موسی راجع کند مثل صبح
 و غمی و غیر آن و بعض روایت میکنند بصل یعنی شکر کرد آورده بود و گفته اند این تعجیف است و قطع لطر از آن بعد
 نیز دارد که موسی سر مبارک را بصل کرد و آنکه در گرمی آفتاب و مانند آن بچکد و تیرا و دو گرد آورده شود و الله اعلم و بر هر تقدیر
 گرد آورده موسی سر را آن بود که چون در حالت احرام سر برهنه داشت موسی سر را از پریشانی و انتشار گرد آورده
 تا از در آمدن گرد و وقوع هوام در آن مصون ماند و چون بمنزل روحا که منوعی است میان حرمین سی و شش میل از مدینه
 بر رسید حمار و شتی را دید زخم خورده فرمود بکنار یکدیگر بزد و سه زخم کننده او پیدا آید در زمان مردی پیدا آمد از قبیله بهر
 و گفت یا رسول الله این صید است که زانیدم شما داند هر چه خواستید آن کنید باین صید من پس آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم ابو بکر را فرمود تا بر رنقا قسمت کرد و از تهنه همین حدیث است قول او که گفت و چون بمنزل انابا بهیم و ثلث و ثانی
 شامه رسید که موضع است میان روتیه بصیغه تصخیر و عرج لفتح و سکون و بمنزل انداز منازل طریق مدینه میسر کرد و یکا سو را
 در سایه درخت خفته در جلع الاصول از موطا و نسائی آورده که در آن آهوتیرے بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 شصت و رالتین فرمود که نزد و کے ایستاده شود تا کسی از حرمان و مجلس متعرض و نشوند و ابو داود و از اسما بنت
 ابی بکر آورده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعرج رسید و درین منزل نزول واقع شد نشست و نشست و در پیروی
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شصتم من در پیروی ابو بکر و غلامی از ان ابو بکر در عقب ماند بود و تترے که را از پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر بود و یک بود و بر دست وی بود و زمانی انتظار کرد که برسد چون رسید شتر با فو و داشت
 ابو بکر گفت شتر کجا است گفت کم کردم دی شب ابو بکر بر خاست و او را بر سبیل تا ویب میرد و میگفت یا شتر در عهده تو گردیم
 آنرا نیز کم کردی مانا که باعث بر زدن ابو بکر او را بیشتر محبت کم کردن زانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و دفع
 شرمندگی که غلام و شتر کم کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تبسم میکرد و فرمود محرم را به بنید که چه میکند و لفظا آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم این است که می فرمود انظر و الی هذا المحرم یا یصنع از زدن ابو بکر آن غلام را در احرام تعجب نمود و برین چیزی
 زیاده فرمود از زجر و توبیخ از فساد احرام و وجوب جزا به باین مقدار جنایت جزا واجب نشود و چون آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم با ابو الفتح بنزه و مد یا بود آن بفتح و او تشدید دال مملکه که نام موضع است میان مدینه و یثرب و یثرب و یثرب و یثرب

بفتح جیم و تشدید ثاء مثلثه که در روان و الواحی گرفته بود و محاسبیت و حدیثی وی در حجاز زمین است مات فی خلافت
 الی بکر الصدیق حمار وحشی را بیدیه آورد زنده و این روایت بخاری و مسلم است و در روایتی از مسلم دیده آورد و غیره و این
 که میگوید از وی خون و در روایتی شقی حمار وحشی را در روایتی عضوی را از گوشت صید و در روایتی پاسته حمار وحشی را
 پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را از وی قبول نکرد و گرفت چون در گوشتی بجهت قبول نکردن آن ظاهر
 و لاتی بر عدم رضا و محبت دارد که استی دید فرمود که هر چه ترا از جهت عدم رضا و محبت نمیگفته اما از جهت آن روایتیم که
 ما محرمانیم این حدیث با حدیث سابق که در منزل روح حمار وحشی را بر زلف آید و همچنین چهار و شش و اکل
 محرم و عدم اکل و لحم صید را مختلف آمده و در کتب سته حکایات الفاظ مذکور است که در عام حدیثیه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 با در آن عمره میرفت و محرم بود ابو قتاده و جماعه دیگر از صحابه از راه در شب ساحل بحر افتادند و ابو قتاده محرم نبود و با جماعه
 محرم نگاه حمار وحشی پیدا شد صحابه آنرا میدیدند و میان یکدیگر بخنده میکردند و یکدیگر را بر آن شارت و دلالت نمیکردند ابو قتاده
 سوط خود را از ایشان بخواست ندادند و مرغ طلبیدند و در هیچ نوع او را در صلیا و اعانت نه نمودند ابو قتاده از رفیع و اهل
 سوط و مرغ خود را برگرفت و سوار شد و بر آن حمار وحشی بتافت و او را پیکر کرد و میگفتند یکشت همه در خوردن آن بنیفا و نند
 بعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید در حالت احرام خوردند و ابو قتاده پاره از گوشت دی نگاه میداشتند و پس حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و حقیقت حال را عرض نمودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده
 با صلیا و آن یا دلاتی یا اعانتی نمودیران و اشارتی کرد بدان گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمه بود که بخور اینده شمارا
 خداست تعالی بخورید از آنچه باقی مانده است و خود نیز خورد و مسلم و ابو داود و نسائی از ابن عباس نقل آورده اند که نزدین
 گفت آیا میدانی و یاد داری که اید کرده شد لحم صید برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس قبول نکرد و گفت ما محرمانیم
 و الله اعلم این استند کار قصه ایداه صعب بن جشامه است یا قصه دیگر است و ابو داود و ابن عبد الله بن الحارث آورده که
 حارث که خلیفه عثمان بود بر طائف برای عثمان طعامی ساخت از کرم طیور و وحش پس از شاد کسی را نزد امیرالمومنین
 علی تا در آن مجلس حاضر آمد گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخور این طعام را بقومی که حلال شده یعنی غیر محرم و ما محرمانیم و فرمود
 سگوند میدیم بجهت کسی را که در اینجا است از بنی شیخ آیا میدارید که فرستاده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوشت
 حمار وحشی پس قبول نکرد و فرمود ما محرمانیم گفتند نعم بنحسین است و مسلم و نسائی از عبدالرحمن بن عثمان آورده اند که گفت
 بودیم ما باطلحه محرم پس فرستاده شد برای لحم طیر و طیله در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعضی نوزع نمودند
 و نخوردند و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها که خورده بودند و گفت خورده ایم یا از اباح حضرت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و در موطا از عثمان آورده که محرم بود و در موضع عجم لحم صید بے نزد و بے آوردند پس گفت مرا حجاب خود را
 بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت خبستم من مثل شما این را برای من صید کرده اند نه برای شما فرخ صید کردن محرم و دلالت
 و اشارت و اعانت کردن او بران حرام است و اگر بکنند جناب بے آن بروی لازم آید اما اکل او لحم صید را در اینجا تفصیل است
 اگر خود صید کند یا محرم دیگر آن نیز با اتفاق حرام و اگر غنیمت محرم کند برای خود کند یا بر بے وی یا فون دی یا یی اذن و
 مذاهب و اشوا فقها درین باب مختلف است بعضی از صحابه و تابعین بر آنند که حرام است بر محرم اکل لحم صید مطلقا بلیل
 حدیث صعب بن جشامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم قبول همین احرام راجع است فقط نه چیز بے دیگر را و ایشان نیز بر آنند

مانع احادیث دیگر که در اباحت آن آمده و مانند این سخن نیست باین قناده درست است که قصه آن در عام حایب بود و این
 در حجت الوداع و لیکن آثاری که از طلحه عثمان مذکور شد منافات دارد چه اگر نسوخ میبود خوردن و هر کردن بدان از ایشان
 جابر نمی بود و در سبب مالک و شافعی و احمد است که اگر محرم خود صید کرده یا کسی بگیرد برای وی صید کند باذن و سه یا بغير
 اذن و سه خوردن آن حرام است و اما اگر شخصی غیر محرم بر سه خود صید کرده و ازان برای محرم فرستاده حلال خوردن
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اذن بخوردن و سه صیدابی قناده را از نجاست بود و اما عدم قبول صید سبب بن عثمان
 و نا خوردن ازان بحجت احتیاط و تنزه بود با احتمال ظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشند چنانچه طایفه اهل در آن
 و عدم اکل امیر المومنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز برین احتمال بود و اکل طلحه و موافقت ابوالکلاان بحجت عدم
 استظهار برای ایشان و این معنی در حدیث موطا از امیر المومنین عثمان معلوم شود و ترندی و غیره سه از حدیث
 جابر آورده که گفت من غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال است صید شتر را در حال حرام مادام که صید نکند نفس خود صید
 کرده نشود برای شما و زکشی صید گوید و رواه ائمه است الا این ماجه ما ترندی گفته که مطلب که را سه این حدیث است
 از جابر بنی شناسیم اما در اسامع از جابر و اما در سبب امام ابو حنیفه و تابعان و سه جواز اکل لحم صید شتر محرم مادام
 که صید کرده و امر کرده و دلالت اعانت نموده بران محرم خواهد خورد یا محرم دیگر و این معنی از حدیث ابی قتاده ظاهر
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عیاله پرسید که آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را یا دالتی کرد بران یا اشارتی
 نمود بدان یعنی اگر یکی از اینها می بود حلال نمی بود و نه پرسید که آیا برای خود صید کرده یا بر سه شما و میگوید که ظاهر
 که می بود محرم علیه صید البر ما و تم حرام صید محرم است نه غیر ایشان زیرا که مخاطب ایشان اند و محرمان دیگر در
 حکم ایشان اند بعلت احرام و نیز استدلال کرده اند بحديث موطا که از ابی هریره آورده که از بحرن می آمد چون بزبد
 رسید دریافت جماعه از سواران را از اهل عراق که محرم بودند و پرسیدند او را از صیدی که نزد اهل زبد یافتند آیا حلال
 ایشان را پس امر کرد و فتوا سه داد ابو هریره ایشان را با اکل آن ابو هریره میگوید که بعد از فتوا سه دادن شک
 افتاد در دل من که آیا این فتوا سه من چگونه بود یا بدینیه آدم و واقعه را بضمین الخطاب گفتم گویند خورد و فرمود اگر امر
 میکرد سه فتوا سه میداد سه بکشیدم بر توده را پس اگر نمیدانست آن را تمام از طریق توقیف بهماع سه
 نمیخورد ویر تقدیر بر آنچه مخالفت آن کرده از طریق جهاد و لیکن پوشیده ماند که جمهور را میرسد که بگویند که امر کردن ابو هریره
 آن سواران را با اکل آن صید از جهت آن بود که صید اهل زبد برای ایشان نبود چنانچه ظاهر حال آنست و لیکن آن
 احتیاط و احتمال که شافعی و غیره در حدیث صعب بن جشامه راه دادند اینجا نیز میرود که لا یخفی و بعضی اخبار را از نجسین
 روایت کرده اند که استفتا کردند ابو هریره را از اکل صیدی که بی امر ایشان کرده شده برین تقدیر موافق مدعا است
 و نیز استدلال کرده اند بحديث طلحه که گفته شد و اگر طلحه بقا سه حکم سابق بجواز اکل که از حدیث ابی قتاده معلوم شد و بعد
 چون موافقت میکرد و شهادت میداد بتصویب اکلاان و اینجا خود ظاهر از سابق قصه آنست که صید بر ایشان بود و تحقیق
 مینماید که این تمسکات خفیه از برای رد قول آنهاست که مطلق حرام میگویند حدیث جواز را منسوخ میدانند و استدلال
 بر جواز در غیر صورت امر بحديث ابی قتاده است بران وجهی که تقریر کردیم و اما حدیث جابر که مذکور شد طحاوی گفته که این حدیث
 ثابت نمیدانم زیرا که راوی از ابی طلحه بن عیاد بن جشامه است و شافعی و غیره است و اما در اسامع از جابر چنانچه

از ترند سے نقل کر دیم و تاویل بعبادکم بعبادکم و در حدیث صعب بن بشاشہ گفته کہ بوی نیز عمل نتوان کرد کہ رویت درو
نیز مختلف است بعض حمار وحشی روایت کرده اند بعض عجز حمار یا جل حمایہ کم حمار یا عضو کے از گوشت حمار واضح روایت
حمار وحشی است و عدم قبول از جهت عدم جواز تکلم محرم است صید را و اگر قبول میکرد دلاید آنگاہ شیت یا فح میکرد
بدان میکرد و سچکد ام ازینہا جائز نہ این حاصل کلام تورشتی است بعد از تحقیق و تحقیق آن و باجملا احتیاط در سب طلاق
عدم جواز است و سخت درند سب امام ابوحنیفہ و نہ سب گیران بین بین است و در جامع الاصول از موطای آر کہ عروہ بن الزبیر
عائشہ را انکل صید کہ برای محرم صید کردہ نشہ است پرسید عائشہ فرمود یا ابن خنی مدت احرام در روز شیت اگر
در خاطر تو خلجانی است مخور اینمہ کلام در صید برست اما صید بحر حلال است باتفاق بمقتضای آیت قرآن مجید و حل لم
صید البحر و جواز صید برست چنانچہ ظاہر است اما در حدیث کعب احبار آمدہ است کہ صید بحر است و آن شرعاً حرام است یعنی
بینی افشاندن ماہی است در ہر سال دوبار و احادیث درین باب از موطا و ترمذی و ابوداؤد و در جامع الاصول مذکور است
واللہ اعلم و رسولہ بحقائق الامور و چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نوادی عسفان بنعم عین مملہ و کونین مملہ و
دادیہ است بر دومرملہ از مکہ رسید گفت یا ابابکر دالی کہ یہ وادیت این ابوبکر گفت این وادے عسفان است
پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہو و و صالح علیہما السلام درین وادے میگذاشتند بر دو شتر مرغ ہما ایشان از
خرا و از ارما سے ایشان عبا ہا سے پیشین و در اہای ایشان کلیمہا و تلمیہ میگفتند مرغ را این رویت احمد است و در تواتر
مسلم آمدہ کہ چون بودے از ررق رسید و آن قریہ است بر مسافت میل احد از مکہ گفت کہ موسیٰ را دیدم کہ درین وادے
میگذاشت و ہر دو انگشت را در گوشہا سے خود نہادہ فریاد تلمیہ میکرد و در صحیح بخاری نیز آورده و لیکن تعین وادے
نکرده و لفظ و سے نیست کہ گفت گویا کہ می نمیم موسیٰ را کہ فرودی آید از وادی و تلمیہ میکند کافی الموابب و در معنی
این احادیث اقوال است یکی آنست کہ این خبر است از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حالی کہ این انبیاء را و حیات
ایشان بود کہ حج می آمدند و احرام می بستند و تلمیہ میکردند و حجی کردہ شد بروی و قول می صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حدیث
موسیٰ کافی انظر الیہ بحجت کمال علم و یقین است بدان گویا کہ الا ان می بیند آن را و بعض میگویند کہ این رویا منام است
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را از خواب یا بنیال دید ہمدین سفر یا پیش از آن دیدہ بود و الا ان بوعاقبہ
حال حج مذکرہ آن نبود و بعض گویند کہ مراد حقیقت آنست چہ انبیاء صلوات اللہ علیہم زندہ اند پس اگر حج آیند یا حج
ست و حج این جماعہ درین سال بود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حج برآمدہ بود و ایشان را ہمدین حال دید و عبا
میگویند کہ ایشان زندہ اند در قبر خود یا در بہشت اند و لیکن ارواح مطہرہ ایشان متمثل میشود و تجسد می پذیرد ہر جا کہ میخواہد
چنانکہ در شبہ اسری موسیٰ را علیہ السلام ہم در قبرش دید نماز گذارندہ و ہم در آسمان دید و این چہا و متمثل ہم بقیہ نماید
در مقام و در حقیقت کشف عالم مشاالت چنانکہ اہل این کشف را بسیار شد و بالاتر ازین کلامی است لیس علی کہ در کث قول
مقتد مجوس و خفییض ناموس بدان نرسد و آن نیست کہ میگویند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را ہمدین حال دید کہ
در حیات خود شتند و اینجا عالمی است کہ در آن ماضی و مستقبل نیست و ہمہ حال است این سخن دقیق و بلند است در راسل
بعضے ازین طائفہ در تحقیق زمان و مکان مذکور و موطور است و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال و چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہرست
بین مملہ بر وزن کشف ماضی است بر یک مرحلہ از مکہ کہ قبر ام المؤمنین بیوہ در آنجا است رسید عائشہ را این آمد مخزون شد و در آن

چرا میگویی که حیض دیدگی گفت آن را گفت اندوگین میباش که وقوع آن بابت تار و نیست این را خدا تعالی بر دختران
اوم نوشته طبیعت ایشان چنین سرشته و درین حج تراقص نیست هر عمل که حجاج میکنند بکین اما طواف کعبه بکین زیرا که آن
در مسجد است و طواف را در آمدن در مسجد جائز نموده و عائشه از اول حرام بعمره بود و چون بر آوردن عمره از او منع شد
خواست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حج در عمره وی در آورد و او را قارن گرداند و فرمود که غسل کن احرام حج بپوش
پس عائشه چنان کرد و احرام حج بر بست و احرام بستن طواف و نسیار درین حال جائز است غسل میکنند و احرام بپوشند
چنانکه ترمذی و ابو داود و ترمذی آورده اند که در ذوالحلیفه سها بنت عمیس که زوجه ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را بزم
حکم شد که غسل کند و خرقة بپوشد و احرام بپوشد و درین حالت فرمود که احرام حج بپوشد و قارن شود و چون طاهر
شد و از وقوف بعرفات باز آمد طواف کرد و سعی کرد برای قرآن گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعائشه اکنون
حکال شد پس از حج و عمره که بدان قارن شده بود پس طواف عمره بسبب حیض تاخیر یافت تا وقت طواف
زیارت از حیث عائشه گفت من نفوس خود و دغدغه میبایم که طواف نکردم عمره را الا بعد از وقوف و وقت وی پیش از آن
پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برادر او را که از یک مادر بود یعنی عبدالرحمن بن ابی بکر فرمود که عائشه را بر تار تنفیم
احرام بنده و عمره بگذارد و تنفیم موضعی است بر سهیل از یک و خارج حرم و احرام براسه عمره از حل میباید چنانچه در فقه مقرر
شده است و نزدیکتر از او که بکبر از زمین حل دیگر نیست و الا آن که اهل کعبه برای عمره احرام می بپوشند از تنفیم می بپوشند
و آن موضع را عوام الناس عمره خوانند و موضع که عائشه از آنجا عمره بست در دو مستحین است و او را مسجد عائشه گویند
و علما را درین اقوال است که این عمره عائشه که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را بدان فرمود و چه عمره بود و چه سبب بود بعضی
می گویند عمره زیارت بود بر آنچه واجب شد بر وی بجهت قرآنی که در آخر عائشه بدان منصف شد چون آن بطواف سعی که بعد
از وقوف کرد ادایافت و لیکن از برای تطهیر و خوش کردن خاطر عائشه و جبر دل می که دغدغه بدان راه یافته بود که طواف عمره
بعد از وقوف کرد احرام بان فرمود و اگر نه طواف سعی که افعال عمره است و وی کرد گاهی بود از حج و عمره وی و او بسبب عائشه
در ابتدا چون احرام عمره بسته بود فقط متمتع بود اما چون با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخرج حج را و عمره در آورد قارن شد
و مصنف میگوید که این قول اصح اقوال است و احادیث چنانکه از سیاق قصه معلوم شد دلالت بر این میکنند که چون
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را که اکنون حلال شدی از حج و عمره صریحست در آن پس فرمودن بعمره از تنفیم
برای مجرد تطهیر قلبی بود و بعضی از علما میگویند که چون طواف شد امر کرد و بر او که فرض ترک آن عمره که احرام بر او
وی بسته بود کند و انتقال کند حج مفرد چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضا بکس آن عمره اول که احرام بان بسته بود
و این قول امام ابوحنیفه است و اصحاب وی جمع الله که امر آه چون متمتع شود و احرام بعمره بپوشد و پیش از طواف طواف
کرد و ترک کند عمره را و احرام بندد برای حج مفرد و این قضیه عائشه را دلیل آن آرند و آنچه در حدیث آمده که ارضی عمر
ترک بکن عمره خود را و در روایتی دیگر عمرت را و در روایتی قضیه عمرت را نیز آمده مؤید آن نیست اگر چه تاویل کنند او را که امر
بر فرض و ترک عمره محلل و بر آمدن از آنست یعنی بیرون بیا از احرام عمره و در آوردن حج را و در روایت مسلم
عن العمره نیز آمده و این محتمل جمیع است و آنچه در حدیث احمد از عطا آمده که عائشه گفت یا رسول الله من حج بعمره
کند یعنی امهات المؤمنین و من باز گردم بکعبه که عمره با او نیست نیز بطاهر تقویت و تأیید نه سبب ما کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

بجست آنست که تا در اکثر طواف جری بر قیاس که صورت ادب و تقار در آنست باشد و وجه تخصیص به اهل انظار هست و اهل علم
و اهل نزد ما مخصوص بطواف قدوم است و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم یا طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع
چنانکه میان آنها بیاید برل نیست ولیکن نزد ما اگر بعضی از طواف قدوم سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند
و اگر کرده است نکند و نیز و شافعی در هر طوافی که بعد از سعی است برل است و بر نوبت که برابر حجر اسود و رسیدگی بکبر بر آورد
و اشارت کرد که سبب حجر اسود بچوبی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در احادیث تعبیر ازین چوب
بمجنون کبیریم و سکون حامی و ماهر فتح جمیع کرده اند و مجنون یعنی صولجان آید و مجنون یعنی اعوجاج است و لیکن مراد بچوبی
است مسیح چنانکه گفت و آن چوب عصائی بود که ماه سرخ مشابه بصولجان و عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند که هیچ است
و عنزه و عصا ریح کلانتر از همه است و عنزه متوسطه و عصا خرد تر و در دست مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکثر
اوقات اینچنین چوبی میبود و درین روز طواف نیز داشت و در آن عنزه که خادمان برای مصلحت شتر و غیره همراه میدادند
و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی نیست که راه باین عصا ستاعت که پیران در وقت گیرند و با عتقاد آن راه رو
میرفت و از صحیحین چنان معلوم شود که این استلام مجنون در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف قدوم خود پیاده بود
چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و با بجهت تقبیل حجر بلب و دست و اشارت دست چوبی نیست و اگر هیچ یکی از اینها
میسر نباشد سبب هجوم استقبال کند و بکبر و تهلیل و حمد و صلوة گوید و بگذرد و کذا فی الهدایه و در برابر رکن میایستد
که یکی از ارکان اربعه است و بجانب یمن است اشارت کردی بر رکن بدست یا بچوب اما از فعل آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم ثابت نشده که رکن میانی را یا دست خود را یا چوب را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شده که از آن بوسه
میداد و روی مبارک خود را بر آن نمی نهاد و در احادیث آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد و در
بوس کردن باید که آواز نکند چنانچه در بوسه کردن زنان کذا فی فتح الباری و گاه دست مبارک بر آن می نهاد و دست
خود را می بوسید و در حالت استلام میگفت بسم الله و الله اکبر و هرگاه که در طواف برابر حجر اسود رسید میگفت یا الله
و گاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد و بر آنجا سجده میکرد و آنگاه می بوسید این کیفیات مجموع در صحیح ثابت شده و بدانکه خانه
چهار رکن است یکی حجر اسود که در دوسه مرکز است و آنرا رکن اسود نیز خوانند و میان وی و باب البیت یکبایع است
و ما بین حجر و باب را المیزم گویند که در وقت دعا سینه را بر بوسه بچسباندند و التزام کنند و رکن دیگر را که در یمن
جانب پیش است رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در طواف از رکن عراقی بوسه بر سینه رکن شامی گویند بعد از وی
رکن میانی است و این رکن میانی و اسود را بطریق تغلیب یا منین گویند و تخفیف یا برغت فصیح و العفرا غرض یکی از اینها
نسبت دارند و اگر به تشدید خوانند لازم آید جمع میان عرض و عرض و از سیویه تجوید تشدید نیز نقل کرده اند و العفرا
را ندیده دارند و آن دور رکن را شامیین گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل هر روز از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح و ثابت
شده بخلاف رکن میانی که در دوسه استلام نیست آمده و تقبیل چنانچه مصنف گفته استلام نیز نیست بلکه توجیه داشته
بهست یا چوب بے آنکه دست و چوب را بوسه کنند و در فتح الباری استلام رکن میانی بطریق متعدد اثبات کرده و در
ترجمه باب صحیح بخاری که گفته بایمن المیزم الا اگر کنین ایما نین نیز ظاهر نیست و نه سبب تخفیف نیز همین است اما در کنین
شامیین نه استلام است و نه تقبیل و نه استقبال و نه اشارت و آورده اند که معاویه طواف کرد و استلام نمود و هر چند

پس ابن عباس گفت استلام نکرده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مگر حجر را و کن یانی را معاویه گفت مهجور نیست
 هیچ چیز سے از بیت و از این از زیر نیز سے آرند که استلام میکرد و جمیع ارکان را و میگفت مهجور و متروک نیست هیچ چیز سے
 ازین بیت و ابن عباس میگفت نقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی ماکه استلام دور کن میکنیم نه بجهت حیران
 چیز سے ازین بیت میکنیم بلکه بجهت اتباع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از شافعی نیز در جواب بن قول منقول است
 که گفت ترک استلام آن رکنین نه بجهت هجر و ترک بیت است و چگونه منقول است آن حال آنکه ما گرد آن طواف میکنیم
 ولیکن مقصود اتباع سنت است ترکا و فعلا و اگر عدم استلام آن دور کن موجب هجر و ترک چیز سے از بیت باشد پس
 ترک استلام مابین الارکان نیز موجب آن بود و حال آنکه هیچ کس آنرا نگفته و تحقیق مقام آنست که بیت در زمان پیش
 خبر بنای غلیل و قواعد و سه بود و این رکنین شامیین نه در اصل بودند از بجهت استلام آن نکرد و چون عبد الله بن ابی
 حدیث بنامی بیت را از عائشة چنانچه مسلم روایت کرده شنید و بر قواعد و ارکان قدیم بنا کرد و این دور کن شامی نیز
 در جای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی ارکان دیگر شدند و استلام آنها کردند و از بعض صحابه هم که استلام آنها منقول
 است باینجهت است و آنچه در روایت آمده که آدم و ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین سبب
 و چون حجاج آمد و بناس ابن ابی سیر را تغییر داد و هم بر دوش ایام جا بجهت بنا کرد چنانچه الآن واقع است این دور کن
 نه بر جا قدیم باشند و استلام آنها سنون بنو چنانچه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نکرد و استلام تغییر یکمان آن
 که اینا ارکان بیت اند مساوی ارکان دیگر و نه چنین است بجهت حدیث عائشة که عبد الله بن ابی سیر روایت کرد که زانی
 فتح البکر و هم در فتح البکر درین مقام نکته آورده که چون کنول را در فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد ابراهیم و بودن
 حجر اسود در مخصوص گشت هم تقبیل هم استلام و کن یانی را چون همین فضیلت اول بود مخصوص استلام آمد نه تقبیل چون
 دور کن دیگر هیچکدام ازین دو معنی نبود در آنها نه تقبیل آمد و نه استلام و گفته که این بر سر جمهور است و نزد بعض تقبیل کن
 یانی نیز مستحب است و گفته که از اینجا حفظ مراتب و اعطاء کل فی حق حق ما خود و مستحب گرد و الله اعلم و چون از طواف
 فارغ شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم نام سنگی که در روی نشان پای ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است
 و آن جای ایستادن اوست در وقتی که ندا کرد و خواند مردم را حج بموجب امر الهی عز شانه و اذان فی الناس حج الایة
 و در تفسیکه نیای بیت میفرمود پس فرود یای او در آن سنگ تا پاشنا با و مراد اینجا آن موضع است که
 این سنگ در اینجا نهاده بود اگر گفته شود که ظاهر آنست که مصطفی بگوید پس بمقام ابراهیم آمد و در زیادت لفظ بر گفته
 بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است نه که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر آن سنگ یا بر آن موضع که نهاده بود برآمد جواب
 آن موضع که این سنگ در اینجا نهاده بود و جانب شرقی بیت است و آن جانب خلوص است و بلند که معلوم از جانب است
 و مقابل آن غربی بیت جانب شغل یا بیان و عادت عرب است که در لفظ و عبارت تمیز میان این دو جانب میکنند
 و بگویند معدن الی سنا و معدن الی عرفات که در آن جانب واقع اند و اگر در جانب مقابل بن روند گویند سبطنا الیه
 حجت که در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام که در جانب است روند گویند معدن الی باب السلام و چون موضع مقام ابراهیم
 نیز در جانب است گفت بمقام ابراهیم برآمد فم و این آیت را بقصد ترغیب و فضیلت صلوته در آن مقام بخوانند
 اتخذوا من مقام ابراهیم مصیلا و در تخذ و ادو قرأت است بصیغه ماضی و امر انگاه دور کعبت نماز در آن مقام بگذار و مقام

در میان خویش و کعبه گردانید و گذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب است نزد ما از جهت درود امر و نزد شاهان
 سنت و در برابر حاکم بگذرانند از مسجد جائز است و افضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذرانند و مقام آن زمان نزدیک کعبه
 نهاده بود و در زمان شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا دو خلافت عمر بن الخطاب در پیش خانه افتاده بود
 تا آنکه یکبار سیل آمد و بر بود پس فرمود عمر تا در پیش خانه نصبش کردند و آن حجره است که سقف سنگین و پنجره
 دارد و درون و بیرون صندوق سنگین دیگر است که دیگر روی این مقام موضوع است و در آن دو رکعت طواف
 در رکعت اول فاتحه خواند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد رو به
 سوئے حجر آورد و بپایند و آنرا استلام کرد و در برابر میگویی که این سنت است بعد از طوافی که بعد از سوئے می است
 و از در میانی یعنی باب متوسط از درهای مسجد که بجانب صفاروند که پنج درست بیرون شد و بر بالا صفحا که نام
 کوچه مشهورست در پایان جبل بی قبیس صفار اصل یعنی سنگ سخت صاف است که بر روی چیزی نروید برآمد و چون
 نزدیک صفار رسید این آیت بجهت تبرک و اشعار بذكر آن در قرآن و تمسک در ابتدا سئو از صفار خواند
 ان الصفا والمرقة من شعائر الله و بعد از آن گفت + ابدأ بما بدأ الله به + بعد آن صفحا که ابتدا کرده است ابتدا
 در کتاب خود بذكر آن و تقدیم کرد آن را بر رزده و در روایت نسائی ابد الصبیغه امرست بطریق خطاب عام و بحمل
 که خطاب بنفس شریف خود کرده باشد آنگاه چند آنکه کعبه را توان دید بر بالا صفار آمده با ستاد و کعبه را
 مستقبل شد در آن وقت کعبه در واد سب و پیاپان چون کسی برین کوه سیر آمد کعبه نمایان میشد آن که زمینها پر شده
 و دیوارها گرد کعبه کشیده و در برابر که بجانب صفارند چنان ساخته اند که از میان آنها گوشه از کعبه در جانب کن بود
 نمایان میگردد و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بالا سئو صفار آمد حق تعالی را بکبیر گفت و گفت لا اله الا الله
 وحده لا شریک له الملائکة له الحمد و هو علی کل شئ قدير لا اله الا الله وحده صدق وعده و نضر عبده و نهرم الاخر ابعده
 و دعا کرد و گفت اللهم اننا نسألك موجبات رحمتک و غفرانک و سفرتناک الغنیمة من کل بر و اسلامة من کل عزم لا تدعی لنا
 الا غفرته و لا اله الا فرجته و لا کرب الا کشفته و لا حاجة در روايتی زیادت من حاج الدیاء و الاخرة الا قضیتها سیه یا رب
 نگو گرفت و میان آن دعا میگردد و بعد از آن فرود آمد و در موطا از ابن عمر این دعا نیز بر صفار و بیت اللهم انک قلت
 ادعونی استجبکم و انک لا تخلف المیعاد و اننا نسألك كما یحببتنی الاسلام ان لاتزعه منی حتی تتوفانی و انما سلم
 و تطویل دعا در اینجا مأثورست و اما حمد و ثنای الهی و صلوة و سلام بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم در جمیع
 ادعیه سنون و تحجب است و صفیه بنت شیبیه روایت میکند که در میان صفار مرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت رب اغفر
 و ارحمناک انت الاعز الاکرم و چون از صفار فرود آمد معنی نمود و تشریف رفت و چون از وادی بگذشت باز آهسته رفت و آن هنگام
 برای نتهای محل سبی در دیوار حرم نهاده اند که آنرا این اسمی است الاخرین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که با حرم ام
 ویرا در آن هنگام که طفل بود بر در کعبه گذاشته بطلب آب برآمده بود و چون در وادی می آمد اسمعیل از نظرش پنهان
 میگشت پس براسه دیدن اسمعیل بمجل صفار برآمد و جانب وی نگاه میکرد و حال و خبردار میشد و چون آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم این فعل را بموافقت او کرد دیگر سنت ستمه شد و نیز در وادی در حالت نصاب قدم و زول نیالت واقع میشود و
 بر وقت و اتباع آن سر و سنت گشت و پیاده می میگردد و از صفار مرده میرفت از مرده صفار می آمد و رفت بار و مرده و نشت سنگ

برای راکویند که آتش از وی بجود و مرده نام این کوه مشهور بلکه است و در آشنای سعی چون از دهام از جهت کثرت
 اهل سعی و مردم دیگر که بتماشای جمال جهان آرای وی صلی الله علیه و آله و سلم برآمده بودند بسیار شد بر ناقه سوار
 و سعی را سواره تمام کرد و مسلم ابو داؤد از ابی الطفیل آورده اند که گفت گفتم مرا بن عباس را خبر ده مرا که طواف میان
 صفاء و مرده سواره سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است ابن عباس گفت راست میگویند و دروغ میگویند
 گفتم چه میگویند در راست میگویند دروغ میگویند گفت چون بسیار شد از دهام مردم بر رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم و میگفتند یا محمد یا محمد تا خدا را نشاء و بکار از خانه برآمدند و بنود در پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم ضرب کوفه در اندان و در پیش و پویش سوار شد و لیکن شش و سه و فصل است احدیث یعنی اگر مردان
 از سنت گفتن سعی سواره صد در دو وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم است میگویند و اگر
 مقصود اثبات فضیلت و اولویت است دروغ میگویند زیرا که باعث مر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 در سواری تقرب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جابر گفت در سه طوفه اولی اهل کوفه
 سواره متصور نیست و چون ثابت شد نیایدگی در اول طواف سواره شدن در آخر سعی و باز پیاده شدن بر
 سعی و باز سوار شدن بعید است و منقول نیز نه اما طواف کن را که ذکر فرموده بیاید بسبب عذر کسی که داشت
 سواره کرد و ششم سعی را برده کرد و در هر گاه برده رسید کسی همان اذکار و دعوات که در صفا خوانده در مرده همان
 خوانده و چون سعی بن الصفا و المرده تمام کرد صحابه را فرمود که هر که بدست برآید در حلال شود یعنی از احرام
 برآید و تخلل برایشان فرض کرد و تخلل تمام از وسطه و طیب و لبس خنط و غیر آن این چیزهاست که مجرم حرام است و چون
 از احرام برآمدند سیاح شدند و تخلل نام از جهت آن گفت که گاه تخلل میشود از بعضی ازین چیزها تا تمام چنانکه يوم النحر
 بعد از فسخ طیب و لبس خنط و مانند آن سیاح میکرد و لیکن وسطه حلال نمی شود و چون طواف زیارت ادایافت
 تخلل تمام شد و وسطه نیز حلال شد چنانکه در محل خود پیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز تروی که هفتم ذی الحجه است
 این روز را روز تروی از آن گویند که تروی سیراب گردانیدن است و شتران را درین روز آب میدهند و سیراب
 میکرد و مانند آن حج برآیند و میفرمود که من اگر بدی نیز ندا شتمی حلال میشدم شرح و تحقیق این سخن سابقا ذکر شد و
 در بعضی روایات که وارد شده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز حلال شد ثابت نیست و غلط است و این قول صحابه
 بود که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشخص موسی سر مبارک خود را بعد از سعی تفرک و صحابه را درین خبر
 خطیب و تعلیم کردند چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین محل که صحابه فرموده وی از احرام برآمدند
 و بعضی حلق کردند و بعضی قصر ایشان را دعا کرد و گفت اللهم ارحم محققین سه بار ایشان را یعنی محققین را دعا کرد
 و چون مقصرین بسیار التماس الحاکم کردند یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت و المقصرین و ازینجا معلوم شد که این دعا
 برعت و مغفرت محققین را در حجه الوداع بود و از بعضی احادیث معلوم گرد که در روز حدیبیه بود که بمکه نه درآمده و عجز
 ناکند از احرام برآمدند و بدین برگشتند و در صحیحین از ابی هریره مطلق واقع شده بے تعیین و بیان آنکه در حدیبیه
 گفت یا در حجه الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از ابی هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله و سلم وقوع نیافته و اگر وقوع نیافت جزم میکردیم که در حجه الوداع بود زیرا که ابو هریره در حدیبیه بود و حدیبیه

در سال ششم است و اسلام ابی هریره در سال هفتم در غزوه خیبر و در بعضی احادیث تعیین حدیثیه وقوع یافته و در بعضی تعیین حجه الوداع و گفته اند احادیثی که در دو تعیین حجه الوداع است اکثر و واضح اند و نو و گفته بود صحیح المشهور گفته که در نیست که در هر دو جای باشد و این دو تعیین الحجه گفته که اقرب بهمین است و در فتح الباری گفته بلکه بهمین است بهمین از جهت تواتر و تفاقر روایات در هر دو لیکن سبب در هر دو مختلف است آنچه در حدیثیه بود بسبب توقف بعضی از صحابه بود از احوال نجبت آنچه یافتند از حزن و غم و از منع وصول به بیت با و وجود مشاهدۀ اقتدار بران نفس خود و چون صلح کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با قریش که بی اداسی عمره برگرد و دو سال آینده باز آید امر کرد ایشان با احوال و چون توقف گونه درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاوریست بام سلمه نمود و در شأنی اشارت کرد با احوال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا صحابه در آن بی اختیار شوند پس برآمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعضی تخلیق کردند و بعضی تقصیر و هر که مبادرت کرد بتخلیق اهرج و اقرب بود با تمثال امر از کسی که اقتضای نمود بتقصیر پس عاگرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حلقین را که برود داخل کرد بتقصیر نیز و تا خروا ما بسبب تکریر دعا حلقین را در حجه الوداع آن بود که چون اکثر صحابه سوق بدی نکرده بودند و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را امر کرد فسخ حج بعمره و تحلل از احرام دشوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت و اتشال امر بتقصیر در انفس ایشان سبقت داد و آسانتر از حلق نمود و اکثر از ایشان بچنین کردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح و تحسین نمود فعل حلقین را که ظاهر تر و تواتر در اتشال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان تا غیر شعور و ترسین ابدان و حلق و طبیعت ایشان مکرده بود و آنرا فعل عاجم میگفتند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح آن نمود و دعا کرد در حلقین را که ذانی المواهب و سرقه بن مالک بن حنیف پرسید که پیروی این فسخ حج بعمره و احلال از احرام خاص است باین سال و باین مردم یا این حکم دائم است تا ابد و شامل است مرا و نیست فرمود دائم است تا ابد و در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصابع شریف خود را در یکدگر و دگر فرمود در آمد عمره در حج تبار و زقیامت امام نووی گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که دی مخصوص است بصحابه در آن سالی بخصوص یا باقی است مرا ایشان را و غیر ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طائفة از اهل ظاهر سگویند که مخصوص نیست و باقی است تا روز قیامت پس جائز است هر کسی را که احرام حج بسته و یا خود بدست نداشت که قلب کند احرام حج را بعمره و تحلل شود باعمال دی و مالک و شافعی و ابو حنیفه و جماعه پسر علما از سلف و خلف بر آنند که این مخصوص صحابه در همان سال مخصوص و جائز نیست بعد از او و اگر کرده شدند بدان در آن سال از برای اظهار مخالفت مسلم جاهل که تحریم عمره است در اشهر حج و دلیل جماعه حدیث ابی ذر است که مسلم آورده که بود مشغول در حج مرا صاحب محمد اصحاب علیه و آله و سلم خاصه یعنی فسخ حج بعمره و نسائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتیم یا رسول الله خبره مرا که فسخ حج بعمره مخصوص یا عام است فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرشمار است فاحفظه و نووی گفته اما آنچه در حدیث سرقه بن مالک آمده یعنی او آنست که جواز از اعمار در اشهر حج و قرآن مخصوص نشان نیست بلکه عام است پس اصل آن مجموع احادیث و طرق آن آن شود که عمره در اشهر حج جائز است تا روز قیامت و همچنین قرآن فسخ حج بعمره مخصوص است بصحابه و الله اعلم انتهى و ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر علان شدند

سبب هر سه که داشتند این صحابه عظام برابر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و اما امیر المومنین علی ابن ابی طالب و هر سه همراه آوردند و بهر باره برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز آوردند و مجموع آنچه علی آورد و با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همراه بود صد شتر بود و چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از و سه به پیر سید کیمیا حرام بست و چه نیت کرد که گفت ابلت با ایل به رسول الله صین نیت کردم و احرام بستم که با آنچه احرام بست رسول خدا صین بستم پس فرمود تو حلال مشو و بهم بر احرام خود باش و اجوات مومنین حلال شدند چه بدی نداشتند و فاطمه نیز حلال بخند چه بدی نداشت در حدیث جابر آمده که چون علی از مین آمد فاطمه را دید که حلال شد و جابانه مگسین پوشیده و سر بر در چشم کشیده انکار کرد و بروی و غضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیر المومنین علی ابن ابی طالب را در عراق ببردم میگفت که چون از فاطمه این سخن شنیدم بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و حقیقت حال عرض کردم و خبر دادم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را که من بر فاطمه انکار کردم و و سه میگوید پدر من مرا بدین امر کرده فرمود صدقت صدقت راست گفت فاطمه راست گفت و درین مدت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقیم و ساکن بود بحیث آنکه نیت اقامت نکرد و روزی از راقبه سرگیناد و در منزل خود که بر دران مکه دشت میبود چون چهار روز بگذشت احد و ثلثین و ثلاثا و در ایام و چون آفتاب باندیشد به اشتگاه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با مجموع خلایق منی را منی از آن تسمیه کرده اند که منی در لغت بمعنی تخمین و انداختن آید و در نیت میشود و روی خون و باغ و از ابن عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آم درین موضع کیمیا بود چون مفارقت کرد گفت چه تمنا دارم که گفت بهشت تمنا دارم از نیت این را منی گفتند مشتق از منی کذا فی القاسوس و هر که از صحابه حلال شده بود درین ایام احرام جدید کجاست هر کس در منزل خویش چون منی رسید نزول فرمود و نماز ظهر و عصر بگذارد و شب آنجا بقیوت کرد و شب جمعه بود و این رفتن بمنی و بقیوت کردن در آن نزاد واجب نیست بلکه سنت است و درین شب در منی هیچ نسک و عبادت مخصوص نیست که اقامت آن کنند و اگر یک روز و ششم شب نهم هم در مکه باشد و صبح عرفه متوجه عرفات شود و در و عبود بمنی نکند جائز است و لیکن اسألی داد از جهت عدم اقامت است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چون آفتاب برآمد از منی روان شد بر راه چپ که آنرا طریق ضب گویند و بضاد محجه مفتوحه است و عرفه بمنی مکان و زمان هر دو آمده و عرفات بعینه جمع مخصوص بمکان است و تسمیه او باین هم بحیث تعارف نام و خواست درین مکان بعد از بیو یا بحیث آنکه جبرئیل علیه السلام بابر ابراهیم علیه السلام در اینجا تعلیم مناسک کرد و بعد از تعلیم گفت اعرفت عرفت یا بحیث آنکه مکانی است معظم و مشهور گویا پیش از تعریف معروف است و تسمیه برین وجه مشتق از معرفت بود و بعض گویند مشتق است از عرف بسکون را که اکثر استعمال می در آنجا و تسمیه است و چون در منی رواج منتهی بحیث گنده شدن ذبائح پیدا آید این مکان را در مقابل وی عرفه گویند که غلے است از آن رواج بعضی از صحابه بکیمیا میگفتند و بعضی تسمیه میگفتند و هر کس انکار نمیکرد و بهر را تقریر کرد و متجاوز فرمود پس معلوم شد که مقصود ذکر و تسبیح و تحمید است و بلغظ تلبیه گفتن اولی و فصل چون نموده رسید به نیت نون و کسر میم و فتح را در آخر که مضمت نزد یک عرفات و آخر زمین حرم است و گویا بر زخمی است در میان حل و حرم و در قاسوس نیز دیدگفت که آن نام وضعی است بعرفات یا حیل که آنجا است و درین مقام چون نزول کرد در اینجا گفت حمل او بر موضع اولی واجب باشد

گویی تشبیه کرده اند آن جبل را بنبر که نام حیوانی مشهور است چنانکه جبل ثور گفتند از جهت تشبیه آن جبل بگا و در شکل
 و بهیئت قبیلہ بنخیر صلی الله علیه و آله و سلم که از موسی بود حسب الحکمی که پیش از برآمدن از منی وقوع یافته بود آنجا زود بود
 فرو آمد تا چون آفتاب ببلشت لغرمودار اعلی را که نام و سقوا بود زمین نهادند و بر راحله سوار شده و بطین ادبی
 و خطبه کرد و مخلصیت را بجایت بلنج و شامل در آن خطبه قوا بعد مسلمانی با سراما اگر چه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود و اسکن
 شرک و جاهلیت بکلی بر کند و محرمات که در جمیع ملل ثابت است تحریم است ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را با سراما در زیر پا آورد
 و ربابا سقوا جاهلیت را وضع کرد و فرمود غونا سقوا و اموال شما حرام است بر شما مثل حرمت این روز و این ماه و این بلد
 مرد و روز و روز عرفه است و باه ماه ذی الحجه و ببلد ببلد که منظم است و فرمود هر چیز از امر جاهلیت نهاده شده است در زیر پا
 من یعنی هر چه از رسوم و اوضاع جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ساختم عادت عرب است که در امری که آنرا
 باطل و نابود سازند که بار دیگر گردان نکر دهند و رجوع بدان نمایند گویند که او را زیر پای خود کردم و فرمود غونا سقوا
 موضوع و بهر است یعنی هر که را بر دیگر دعوی غناست که در جاهلیت واقع شده بود اکنون آن دعوی بر طرف
 کردم و بهر ساختم و فرمود اول خودی از غونا سقوا که آن را بنهادم و بهر ساختم خون ابن ربیع بن الحارث و ابن
 ابن ربیع در بنی سعد استرضاع میکرد و شیر میخورد قبیلہ بنی اوس را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم است و ربیع ابن عم و صحابی است و من بود از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در خلافت
 عمر و فاطمه کرد و نام سپرو سقوا بود و در محاربه که میان بنی سعد و بنی اوس بود شکست با بنی سپر رسید و کشته شد و بنی
 عبد المطلب دعوی آن خون بر ایشان داشتند و فرمود ربابا سقوا جاهلیت موضوع است و قریش را عادت بود
 که در جاهلیت ربابا میخوردند و دعوی ابن دیون که بر ربابا بود بر یکدیگر داشتند این دعوی ها و اینز انگشت و اطل کرد
 فرمود اول ربائی که می آفکنم از ربابا سقوا قبیلہ ناربائی عباس بن عبد المطلب است و در آن خطبه وصیت کرد است را
 بمراعات و ملاطفه زنان و احسان ایشان و حقوقی که زنان راست بر شوهران و شوهران راست بر زنان بیان
 کرد و فرمود پس سیزید و بر سید خدا را جل جلاله در حق زنان زیرا که گرفته اید ایشان را با مان و عهد و سقوا
 کردید و تصرف نمودید فروج ایشان را بکلمه و سقوا و حکم و سقوا و فرمود و مر شمار است برین زنان که پی سپر کردند
 فرشتها سقوا شمار اینچ کس که شما کرده سیدارید آنکس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جاند نهند اگر بکنند این امور را بر زمینند
 ایشان را امانه زدن سخت که تاثیر کند در ایشان و در مشقت اندازد و از اینجا معلوم شود که از پی سپر کردن فرشت
 یکسی زن امر او نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه ناسیت است از اذن دادن و در آوردن در خانه کسی
 که مردان بدان راضی نباشند از خویشاوندان و آشنایان و فرمود مرا ایشان راست یعنی زنان راست بر شما
 رزق و کسوت بجهت و انصاف و در آن خطبه وصیت فرمود است را تمسک بکتاب الله و آنکه معتصم بکتاب الله باشد
 از گمراهی ایمن باشد فرمود و تحقیق گذشته ام در بیان شما چیزی که هرگز گمراه نشوید اگر جنگ دهندید بدان چینه
 و آن کتاب خداست عز و جل و بعد از خطبه خواندن و وصیت فرمودن بر سید از همایه که چه میگویند و بجهت گواهی بکنند
 گفتند گواهی میدهم که تو فرمودی که خدا بیتال را با ما رسانید و است را نصیحت بواجبی کرد و سقوا و آنچه بر تو بود
 از حقوق رسالت و دعوت گذارد سقوا پس انگشت سیاه را سوخته آسمان برداشت و گردانید و گفت اللهم شهد اللهم

استه المکرم استند سه بار و فرمود باید که حاضران این مجلس این مجموع را لغایتان برسانند و چون این حجت الوداع بود و آخر
اجتماع غلات در حضرت و سه صلوات علیه و آله و سلم بود و روز اکمال دین و اتمام نعمت بود و مباحثه در دعوت کرد و مهلت
دین بیا موقت و از ایشان اقرار گرفت و خدا را عز و جل گواه ساخت تا کسی را بعد از این حجت در دین نماند و مجال انکار
تنگ کرد و بعد از آن از راه فرود آمد و بلال را فرمود تا بانگ گفت و اقامت نماز کرد و ازین حدیث بطریق که آمده معلوم گردد
که خطبه را اذانی نبود بعد از خطبه اذان گفت و اقامت کرد و نماز گزار داد و اما در کتب فقه حنفیه مذکور است که امام خطبه بگوید
و چون بر منبر بنشیند مؤذن اذان گوید و دو خطبه خواند پیش از نماز بپشت اقامت کند و نماز بگذارد و چنانچه نماز جمعه میباشد
بر وایت از ابی یوسف اذان گوید پیش از خروج امام و بر وایت بعد از خطبه و این موافق است بحدیث مذکور و در
بنا بر میگوید که صحیح همانست که اول مذکور شد و روایت میکنند که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر نایق نشست
مؤذن پیش و سه اذان گفتند و خطبه خواند و نزد شافعی نیز دو خطبه است مثل جمعه و یکم و شرح حاوی میگوید
مؤذن اذان گوید در وقت خطبه ثانیة بحیثیتی که خلیف از خطبه فارغ شود و مؤذن اذان معالست بر نزل کند امام و اقامت
گوید و میگوید که همچنین کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع و در هر ایام امام مالک نقل میکنند که خطبه بعد از
نماز خواند چنانچه در عید امام حنبلی امام احمد بن حنبل در حدیث متفق مذکور شد و در اذان از ایشان دور وایت
گوید یا گوید و نماز ظهر و عصر را جمع و قصر بگذارد و یک اذان و دو اقامت و در میان صلو تین نماز که دیگر از سنت و
نفل هیچ نگذارد و این از برای تعجیل وقت و قصد امتداد زمان و عبادت است و میگویند که آن چه مقام است که در و سه
فرض برای خاطر نقل ترک میکنند میگویند که آن عرفات است که در و سه فرض که وقت عصر است بحیث نقل که وقت
ترک کنند و این جمع میان دو نماز مگر کسی راست که ظهر را بجماعت با امام بگذارد و اگر در منزل خود تنها گذارد عصر را در وقتش
بگذارد بقول امام ابو حنیفه و نزد صاحبیه اگر منفرد جمع کند نیز جائز است و مذنب امام احمد نیز همین است زیرا که جمیع جهات
حاجت با امتداد وقت است و منفرد نیز محتاج است بان و امام ابو حنیفه فرماید که حافظت وقت فرض است بمقصور
پس ترک و سه جائز نبود مگر در اینجا که وارد شده است و شروع و آن جمع است نزد جماعت با امام و تقدیم از برای صیبات
جماعت است زیرا که متعدد است جماع بر سه عصر بعد از تفرق در موقت نه از برای حاجت با امتداد وقت و منفرد
فاد است برگزاردن عصر در موقت خود یا اشتغال بوقت گذارن در العتای بعد از آن بدانکه جمیع همین الفصولین در عصر
جمع علیه است باین امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز است مخصوص است بای و جمیع از شافعی نیز برینند و
نزد دیگران از جهت سفر و اما آنکه اهل مکة و غیر ایشان از آنهایی که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه مصنف میگوید و اهل مکة
در صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و نماز بدین طریق بگزارند و دلیل سنت بر آنکه جمیع بجهت تنگ نبود و سفر
والا منع میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از جمع و ایشان گویند در مقام جمع از میان بجهت حاجت
و صحبت پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم و مصنف نیز در عبارت خود باین باین میگوید و اما قصر خود البته بجهت سفر بود
بالتفاق در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اتمام رکعتین فرمود اتمام کنید ای اهل مکة نماز
خود را که ما قوم مسافریم و آنکه که قائل اند سحار جمع مرعیان را بمقتضای امام مسافرین را دلیل می آرند و اگر جائز نبود
منع کرده چنانکه از قصود و ظاهر عبارت مصنف در آنست که اهل مکة نیز قصر و جمع گزارند و یارب مگر اشارت بدین طریق

مخصوص بجمع دارند که مقصود بالذکر است درین مقام چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نماز فراغ شد و سوار شد
و بعرفات آمد و در دامن کوه عرفات که آنرا جبل الرحمت گویند نزدیک آن سنگهای سیاه بزرگ که آنجا است و در آن جانب
عمارتی است قدیم در ریگ درآمده و مردم آنرا طبع آدم میگویند و گفته اند که تعیین موضع وقوف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
باشخص معلوم نشده اما اگر نزد آن صحرات بایستد و در هر ساعت در هر مکانی از آن ایکنه بگذرد و موقوف شریف را دریافته باشد
و بر آمدن بر آن کوه چیرے محتر نیست و نیست و ثواب و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک همین صحرات مستقبل قبل
باستاد بر پشت شتر و شروع در دعا و تضرع و ابتهال نمود و تضرع و ابتهال درین موقف بنایت مطلوب است و اگر کالی
روی و بد علامت قبول و اجابت بود و افاضه انوار رحمت و قبول درین مقام مترکم و متوالی است و در حدیث آمده است
که دیده نشد شیطان خوار تر و حقیر تر و غم و غصه خورنده تر و هیچ نوری جز آنچه در روز عرفه بخت آنکه بید از نزول
رحمت و مغفرت گناهان آدمیان گذرد و روز بدر که دید جبرئیل را که ترتیب میدهد و صفوف ملائکه را و گفته اند که بخت کسی است
که درین موقف بایستد و گمان برد که آمرزیده نشده است و نیز در حدیث آمده است که مباحثات میکند حضرت حق جل و علا
بر فرشتگان بآدمیان و میگوید آیا چه خواسته اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خان و مان و اهل و اولاد خود را از
آمده اند برای ما سر برهنه گردانود و یاد کنایه ادا کردم ایشان را آن تشنه و فرخ و آمرزیم گناهان ایشان را و هر که یک است
وقوف بکند در اداسه فرض حج کفایت است و سنت آنست که تا غروب آفتاب بایستد زیرا که رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم بایستاد تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد روان شد و گفت ایستادن در عرفات
باین محل که من ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقوف است اگر چه وقوف در موقف و صلی الله
علیه و آله وسلم او را افضل خواهد بود و تمام حدیث آنست که ابو داؤد و دارقطنی از جابر آورده که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم کل عرفة موقف و کل شئ من شئ من عرفه موقف و همه کو چاس که راه است و منحرف یعنی از راه که
بلکه در آیند و هر جا که در یک بدنه و حج کنند در سنت است و در آن حالت که دعا میکرد و دستها را نزد سینه برداشته بود
همچون خواننده مسکین و از جمله دعواتی که ثابت است که در آن موقف خوانند آنست اللهم لك الحمد كالذي تقول و حمدا
ما تقول اللهم لك صلواتي و نسلي و محياي و مماتي و اياك يا باني دلك رب تراني اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر و سوء حسرة
و شتات الامر اللهم اني اعوذ بك من شر ما تحب به الرج اللهم لك تسبيح كلاس و ترے مكاني و تعلم سرے و علائقته و لا يخفى
عليك شئ من امرے انا ابائس الفقير المستغث المستجير ارجو العفو المشفق المتوكل المحترف بذنوبه اسألك مسأله المساكين و اهل
البيك ابتهال المذنب الذليل و ادعوك دعاء الخائف الضعيف منك رقبته و فاضت لك عنياه و ذل سببه و علم
لك اللهم لا تحلني بدعاك شقيا و كن لي روكنا جيا يا خير المسولين و يا خير المعطين و رحم طبراني این دعا ثابت شده و امام محمد
در مسند خویش روایت کرده که بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز عرفه این بود لا اله الا الله و حده لا شریک له
الملک له الحمد بیده الخیر و هو علی کل شئ قدیر این ذکر است و او را دعا گفتن یا یا اعتبار آنست که ذکر و شای کریم حضرت
وی در حکم سوال و درخواست کردن است و نزد اهل تحقیق درخواست کردن گاهی بتصریح بود و گاهی بتعریض بلکه سکوت
و تسلیم بخت تضرع و مسکنت نیز دعاست بزبان حال و هر یکی از این اقسام در مقام خود محمد و حج و مستحسن و یا باعتبار آنکه در حد
صحیح واقع شده است من شغل ذکرے عن مسئلة عطية افضل اعطى السالكين فرمود هر که باز دارد او را مشغولی ذکر من

سوال و دعای سید هم و در بهتر از آنچه بدیم سوال و دعا کنندگان را یا این تقدیر و توطئه دعائی است که بعد از و سه مذکور بود
چنانکه گفت و در سنن بیہقی است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ بیشتر دعا سے من و دعای سائر پیغمبران علیہم السلام
در عرفات آیت لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ الحمد و ہو علی کل شے قدیر اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سمعہ نوراً و
بصرہ نوراً اللهم اخرج لی صدرک و لیسر لی امری و اعوذ بک من وسوس الصد و ریشات الامر و تقننہ القبر اللهم انی اعوذ
من شر ما یلج فی الیل و شر ما یلج فی النہار و شر ما تهب بالریاح و من شر بوائق الدہر سیوطی و جمیع الجوامع از بیہقی و ابن النجا
از حدیث جابر آوردہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر مسلمانی کہ وقوف کند عشیہ عرفہ بموقف و بایستہ متقبل
و بگوید لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ الحمد سیدہ و اخیر و ہو علی کل شے قدیر صد بار پیستہ بخواند ام الکتاب صاحب سار سہ
بگوید اشہدان لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ و اشہدان محمد عبیدہ و رسولہ صد بار پیستہ بگوید خدا تعالی را صد بار بگوید
سبحان اللہ و الحمد بعد و لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ صد بار پیستہ بخواند قل ہو اللہ احد صد بار پیستہ بگوید
اللہم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم انک حمید مجید و علینا سعم صد بار بگوید پروردگار تعالی
بلاکہ گوید گواہ شوید کہ امر زید من این بنیدہ را و قبول کردم شفاعت او را در نفس فی و اگر شفاعت کند برکات تمام اہل شہر
خود قبول میکنم شفاعت او را بطرانی از ابن مسعود این دعا را در روز عرفہ نیز آوردہ سبحان الذی فی السما و عشرہ سبحان
الذی فی الارض موطئہ سبحان الذی فی البحر سبیلہ سبحان الذی فی القبور قضاوہ سبحان الذی فی الجنۃ و ضوانہ سبحان
الذی فی النار سلطانہ سبحان الذی فی النور و روحہ سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی
لا منجا منہ الا الہ و در عرفات این آیت نزول کرد یا الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا
و اگر چه نزول این کرمیہ سبب ورود و ذوق اہل اسلام شد اما چون بعضی از تیز بینان و در شناسان صحابہ از نیجا
قرب زمان رحلت و حلول مدت فرقت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تنہید نہ شکستہ دل شد یعنی بگفت
و بجا پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین دار بر سر تکمیل و تعلیم امت و بیان احکام دین اسلام و ملت بود چون این کار
تمام شد دیگر توقف دینجا برای چه خواهد بود بویچنانکہ نزد نزول سورہ اذا جاء نصر اللہ و الفتح کہ بعد ازین نازل شد نیز بایش
متنبہ و مستشعر شد نہ و نیز آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بگوید از من بین خود را کہ سال منیدہ مراد بگوید
یا نہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جزا عن امتہ خیر او بدان روزی از احاطہ ان غرقہ از شہر نزد منخرات کہ توقف رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود بقتل و وفات کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود تا اورا بایہ برگ کنار الشویند در جہان
احرام انار در دافن کنند و بوی خوش کہ محرم را استعمال آن ممنوع است بکار ندارند و سرور و اورا پوشانند چنانچہ
حکم محرم است و فرمود کہ روز قیامت این شخص لبیک گوید ان بختی حاضر شود این خدایت فصل احوال میت از روایت
بخاری و مسلم سابقاً مذکور شد معلوم شد کہ ظاہر عبارت حدیث در خصوص این مرتبت و لطیف ضابطہ و کلیہ فرمود
احکام میت از احادیث دیگر کلیتہ معلوم شدہ است و لہذا در امام ابو حنیفہ محرم و غیر محرم در انجا بر سرست و چون بعد از دعای
غروب افاضہ کرد اسامہ بن زید را ردیف خود ساخت و مہار شہر را کشیدہ و شہرستان چنانچہ شہرستان بن می شود و سبکفتا
مروان آر سیدہ با شہید ساکن رویکہ بگوید نہ در شفاقت است و بر بنیز کاری نہ در جہیل نمودن است و در حدیث بخاری
از ابن عباس آمدہ کہ چون بر آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از عرفہ ہم در افتادند مردم از کثرت از دعای ہم و نیز

شتران را و تیر نه می نمودند در فتن و بر آمدن پس اشارت بنا زبانه کرده ام کرد بکینه و قار و در حقیقت سکینه و قار
 موجب سکون جوارح و قرار قلب و در و نور و استقرار داده حضور و علامت استقامت جلال و محبت بالست و حرکت و طرا
 سبب تشویش قلبی تفرقه باطن و پریشانی خاطر و بنای منع از دیدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه و در آمدن
 در نماز که بعضی بخیر دان و سبکساران کنه می بینست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را صفت سکون و قرار نجاست
 خوش آمدی یکبارگی و فدیه عبد القیس بدرگاه آمده و بدیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را از مرکب انداختند
 و اضطراب بر میان نمودند و در پیش قدم اول بنزد فرود آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه پوشید و سجده شریف کرد و نماز گذارد و دعا
 خواند پس از آن آهسته آهسته بملازمین شریفی رسید و در یاقوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را این وضع و سبب
 خوش آمد و فرمود بدین سبب که در تو دو خصلت است که دوست میدارد آن را خدا و رسول خدا و آن دو خصلت امانت و وقار
 و از راه مازنین بر صیغه تنه لبکون را و در نگذره است یکی میان نزله و عرفه و دیگر میان کعبه منی و از منی تنگی و شدت آفت
 رجوع کرد و همان طریق و عادت که در رفتن عیدگاه مسکون میداشت از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسکون
 میداشت که از طریق ضرب رفت و از راه مازین برگشت و در آنجا سه طریق شتر را اندکی فرو گذاشت چنانکه میان
 سرخ و بطی میرفت و چون بفراخ جانی رسیدی قدری لثتاب براندی و چون به بلندی رسیدی زمام ناله را فرو گذاشت
 تا با سالی بر رفتی و در مجموع راه تا به بیگفت نزد خفیه تا احرام ست تا به است و انقطاع این بانقطاع است و وقت
 انقطاع بعد از رومی چهارست چنانکه معلوم گردد و نزد امام مالک تا به بوقوف فتمی شده و در راه میل کرد و شعبی از شتاب
 یکسپهرین راه میان دو کوه را گونید و فرو و آمد و نقص وضو کرد و وضوی سبک ساخت نه با سیاه و اکمال پنجانکه براس
 نماز پیش از آنکه گفت نماز یعنی نماز مغرب خوابی گذارد و یا رسول الله فرمود که نماز پیشتر است یعنی در نزله یا نماز عشا گذارد
 خواب شد سوار شد و بجز ذلعه اند که مکانی مشهور است میان منی و عرفات مشتق از رفتن یعنی جمع و قرب و فال بدل از
 نای افتعال است و او را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و تسمیه این مکان باین اسم بحسب اجتماع و اقتراب آدم و حواست
 و اینجا در عرفات تعارف شد و اینجا اجتماع و اگر جمع باعتبار جمع بین المصلواتین یا اجتماع مردم در وی گویند نیز جایز است و
 قریش در جابلیت همین جا و قوف میکردند و اجتماع می نمودند و بعرفات نمی رفتند و میگفتند ما همسایه های حرم خدایم از
 حرم بیرون نرویم و تمام مردم و قوف بعرفه میکردند و در قول سبحانه هم افیضوا من حیث اتاحض الناس + اشارت
 بان است و در نزله و مخصوصه کامل ساخت و بفرموده اباانک نماز دادند و اقامت کردند و نماز شام بگذارد و پیش از آنکه
 بار بار فرود آرند و پیش از آنکه شتران را فرو و خوابانند و چون بار بار فرود آمدند اقامت کردند و نماز خفتن نیز بگذارد و از برای
 نماز خفتن بانگ میگفتند و میان فرض مغرب و فرض عشا هیچ نماز نگذازد و از اینجا معلوم شد که جمع میان مغرب و عشا بیک
 اذان و دو اقامت بود چنانکه در عرفات میان ظهر و عصر بود و در حدیث بخار که مسلم از همام بن زید چنین آمده و سبب
 امام زفر و شافعی و بعضی آنکه دیگر همین است و نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما یک اقامت است
 این روایت از ابن عمر و صحیح مسلم آمده و نزدی تحسین و صحیحان نموده و از جهت آنکه چون عشا در اینجا قوت خود را
 اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج بود زیادتی اعلام و نزد امام ابوحنیفه اگر میان
 اینها تنقل کرد یا مشغول شد بکار که اعاده کند اقامت را در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون حج کردی امر کرد بان

و اقامت و بگذارد مغرب را و بگذارد بعد از او دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد از آن طعام طلبید و بخورد بعد از آن
 امر کرد باذان و اقامت و نماز عشا گذارد و در او ای حدیث مشک کرده در اذان و لیکن اقامت بخرم است و آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم بعد از اذان عشا آنجا خواب کرد تا صبح بدید و احیای شب یعنی قیام لیل برین شب نکرد با وجود
 کمال مواظبت بر آن تا حدیکه اذان پاهای مبارک بیا سید سے از جهت رعایت اعتدال و رعایت حق بدن
 و در احیای شب عبید در مزلقه پنج حدیث صحیح وارد شده و در مسیت بمزلفه اختلاف است نزد جماعه از شافعیه
 است و نزد امام ابو حنیفه و احمد واجب و جایز نیست دفع بنی امیث از نصف لیل اگر کند دم واجب گردد و نزد مالک
 اگر مرد کند و نزول نکند بروست دم و اگر نزول کند کفایت است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم ضعفها سے
 ابل خویش را رخصت فرمود که متقدم شوند و پیشتر منی روند پیش از طلوع فجر و ابن عباس میگویی که من از آنها بودم که پیش
 فرستاده بودیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا شب مزلفه و ضعفها سے ابل خویش را و اجماعه الا الموطا و در روایتی
 از انس از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضعفه بنی هاشم را که برآیند از
 جمع شب و در روایت دیگر ترجمی و ابوداؤد و نسائی مثل این آورده در این را که گفت لیکن فرمود که می گارد
 نکنند تا آفتاب طلوع کند و در روایتی دیگر ابوداؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم شب مزلفه را به یسکان و خور و گکان بنی عبد المطلب بر سر کما سوار و گفت ای یسکان می چهار
 کنید تا آنکه طلوع کند آفتاب و اما حدیث عائشه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه را شب نحر رفت و در می چهار
 پیش از فجر کرد و بکه رفت و طواف کرن کرد و باز گشت و آن موزی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی بود
 در اسناد این حدیث مقالات است و اساطین حدیث و شایخ وی که قوی و محکم اند و نقدا حدیث با تکرار آن قابل
 و این حدیث را ابوداؤد و از عائشه روایت کرده و در روایت نسائی از وی سهم آمده که امر کرد یکی از نسای خود را
 که برآید از جمع و می کند جمره عقبه را و صبح کند در منزل خود و شمال را رد که آن یکی ام سلمه بود پس ازین حدیث شد
 یا سوده ثود پس از حدیث دیگر بود که بخار سے و سلم و نسائی از عائشه روایت کرده اند که اذن طلبید سوده از
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب جمع که بیرون رود شب و بود وی زنی ثقیله شیطه و در روایتی ضمه شیطه
 پس اذن داد او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت عائشه که شک من نیز اذن می طلبیدم چنانچه سوده طلبید
 تا نمیکند دم صبح را در منی و می میگردد جمره را پیش از رسیدن مردم و چون حضرت در حدیث ام سلمه طعن آورد
 مراد و سے بآنکه میگوید و جمع از شمار در شب فرستاد و در می چهار سم در شب کردند بعد خوف و از حضرت سوده
 خواهد بود و هر که از نسای او سے بود و در جماع الاول از حدیث ام حبیبه بروایت مسلم و ابی آورده که و را نیز از
 جمع شب فرستادند اما از می جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وی ساکت است و از سالم بن عبد الله بن عمر روایت
 صحیحین و موطا آمده که ابن عمر میفرستاد ضعفای اهل خود را بمنی در شب پس میگردند و قوت بمزلفه در شب و ذکر
 میگردند خدا را سجانه آنچه زو سے میداد ایشان را بیست روان میشدند بجانب منی پیش از وقوت امام در و آن شدن
 و سے و می رسیدند بعضی از ایشان بمنی وقت نماز فجر و بعضی بعد از و سے و همان وقت که می رسیدند می جمره میگرددند
 و میگفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حق ضعیفان چنین از اسما و نسبت ابی بکر

نیز از روایت ششم غیر ترندے آمدہ کہ چون ماہ می نشست روان می شد و میر سید بنی در تاریکی و ہمدار وقت می کرد
و میگفت بخین میگردیم ما در حد رسول خدا صلی اللہ علیہ آکہ وسلم و باجمہ می جمرہ پیش از صبح و بعد از زوی پیش از طلوع
آفتاب و بعد از زوی مجموع ثابت شدہ است و از اینجا است اختلاف علما چنانکہ گفت و علما را درین مسئلہ سہ قول است
شافعی و احمد و جمہا اللہ میگوید بعد از نصف شب جائز نیست رمی جمرہ العقبة ہمہ کس را از معذور و غیر معذور و امام ابوحنیفہ
رحمہ اللہ میگوید جائز نیست هیچ کس را الا بعد از طلوع شمس از جهت اخذ بحدیث ابن عباس کہ گفت بیشتر فرشتہ و ملائکہ
کہ رمی جمار نکند تا آفتاب طلوع نکند و ترندے گفتہ کہ حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و اکثر اہل علم برین اند کہ
اگر بعضی از ضعف در شب از جمع بر آید و نمی برسند درست است و لیکن باید کہ صبر کنند و رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب
در ہدایہ گفتہ کہ بعد از طلوع آفتاب فضل است پیش از زوی بعد از صبح نیز جائز است از جهت جمع کردن در ہر روز
کہ آمدہ لا ترموا الحجۃ الا بحین حتی تطلع الشمس و تشرح ابن الہمام از موقوف نقل میکنند کہ بعد از طلوع و جہت جواز است
با ساعوت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر وقت این رمی تا غروب آفتاب است گذاروی الطواعین ابن عمر
و اگر تاخیر کرد تا شب می کند و چیزی لازم نیاید و اگر تا فردا تاخیر کرد نیز رمی کند زیرا کہ آنوقت جنبس می است لیکن ہم لازم
گردد نزد امام ابوحنیفہ و جمعی از علما میگویند قادر را جائز نیست الا بعد از طلوع شمس و معذور را روست و خوف مزاحمت
و تصرف بدان نیز غدر است پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد پیش از وقت چنانکہ بعضی نظر بظاہر بعض
احادیث گمان میفرمایند کہ مسلم از عبد اللہ بن مسعود آوردہ اند کہ گفت ندیم من رسول خدا صلی اللہ علیہ آکہ وسلم
کہ گذارد پیش نمازی را مگر در وقتش جز این دو نماز مغرب و عشا گذارد فجر را درین روز پیش از وقت کرانی در شمس انبیا
میگوید یعنی تقدیم کرد بر وقت ظهور صبح ظهور نام بی شبہ و بہ تحقیق ظاہر شد طلوع و سہم حضرت رسول را صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بوجہ یا بغیر و حی و حدیث دیگر کہ بخار سے ہم از ابن مسعود آوردہ کہ گذارد وی یعنی ابن مسعود فجر را وقت کہ
طلوع کرد و فجر بعض میگفتند طلوع کردہ بعض میگفتند گذاردہ بعد از آن گفت کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود تغییر
دادہ شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر دادہ شد درین مکان بوقت عشا و نماز فجر درین مکان مفسر انبیا
ست و صرح است بانیکہ در وقت طلوع فجر کرد و حال آن شود کہ گذاردن فجر در اول وقت درین روز باشد و اکد است
انتہی و نیکہ گفتہ کہ قبل وقت متنا و لیکن بعد تحقیق فجر زیرا کہ گذاردن پیش از وقت جائز نیست با جماع مسلمین متعین شد
تا و بوی و بہ تحقیق ثابت شدہ است در صحیح بخاری کہ ابن مسعود گذارد فجر را بعد از دفعه و قتی کہ طلوع کرد فجر و گفت کہ گذارد
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فجر را درین ساعت انتہی و نزد حنفیہ کہ مستحب ہفتا صبح است درین روز تغلیس مستحب
یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمدہ کہ گذارد فجر را پیش از وقت دی در تاریکی و از اینجا ظاہر شد کہ وقت
مقدور در فجر اسفار بود و چنانکہ مذہب ماست و امر و زکہ در تاریکی گذارد پیش از وقت مقدار گذاردن در فتنہ بر پس سوار شد و مشعر
حرام آمد مشعر فتح سیم است و در بعض قراہتا یکس نیز آمدہ و شمیمہ مشعر از آن جهت است کہ از غلات حاج است و تمامہ غلات حاج
مشاعر است و آن علی است در میان عز و لله و بران عمارت نو کردہ اند و انکہ بعضی از مشایخ حدیث و فقہا میگویند کہ آن کوی
کوچک بر بسیار حجاج و این مقام مشعر حرام نیست سہویت ازین جماعت و صحیح آنست کہ مشعر حرام این مقام ہر
معمور است پس در مشعر حرام بایستاد و وقوف نمود و این وقت مشعر حرام نزد شافعی فرض است و نزد امام احمد مستحب

و نزد او واجب است و اگر کند حج تمام است و لیکن دم واجب شد و اگر عذر می نبود از ضعف یا علت یا خوف از دحام و
 مرأه را همچنین است و در بدایه و در شرح ابن الهمام مذکور است که نسبت قول بفرغیت و کنیت و قوف بشافعی است
 زیرا که نسب شافعی نامطلق است بسبب وی و در مبسوط این قول را بلایت بن سعد نسبت کرده و در اسرار علقمه بجای آن ذکر
 کرده است و روی القبیله آورد و ندعا و تضرع و ابتهال مشغول شد بود او و این ماجه از عباس بن مروان آورده اند که
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد مراست خود را در عشیة عرفه بمنفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته
 از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار من تو قادر هستی اگر خواهی مظلوم را
 بهشت دهی و ظالم را بهشتی در آن وقت جواب این دعایا مد چون در خبر دفع صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب
 اجابت کردم آنچه تو خواهی پس بخندید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله مادر و پدر ما فدای
 تو باد این ساعتی نبود که تو در اینجا بخندی همیشه خندان دار در ترا خدا تعالی فرمود عدد و الله المبین چون نسبت که اجابت
 کرد خدا این دعا می خواستید است مرا خاک بر سر ریخت و بواسطه ویلا فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از خج
 و فرخ وی و گفته اند که مراد بامت در اینجا واقفان عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طری
 گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بهیچ نیز مانند روایت ابی داود و ابن ماجه آورده
 و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و تعالی و غیر ما دون ذلک است و ظلم نیز
 مادرش یک است و بالجمله حقوق الله محفوظ است از حجاج و حقوق عباد خلاص است فضل الله واسع و ظاهر احادیث عام
 و الله اعلم و در تکیه و تهلیل ذکر می شود تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس سبی را روان شد و درین نوبت فضل بن عباس را
 روایت خویش ساخت و سامنه بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن عباس را فرمود تا سنگریزه از زیر پای حمی
 بردارد مثل حصی خذف و فنج خا و سکون ذال معجنین و خدوت انداختن سنگریزه یاخته خرا و نهند آن گیرفتن آن میان
 دو انگشت سیاه و انداختن بدان یا بخذف از تن یا چوب حصی خذف را تفسیر کرده اند که کلان تر از خود و خرد تر از بند ق
 و از این عمر آمده که مثل بجره عظم و این نزدیک تفسیر اول است و اگر سنگهای کلان تر از انبامینا از زیر جانش بود و لیکن خلاص
 سنت است بعد از آن بدانکه ظاهر عبارت ناظر است که برداشتن سنگریزه از راه است و در بعضی روایات از مرد لقه آمده
 و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار است که از هر موضع که بردارد درست است الا از حیرات که رمی کرده شده است
 آنها را و با وجود آن نیز جائز است از جهت وجود فعل رمی پس هفت سنگریزه بر چید از زمین و بر سوار شد صلی الله علیه
 و آله و سلم داد از اینجا معلوم شود که برداشتن هفت سنگریزه که در روز خحراری رمی حیره العقبه بکار بزرگ کفایت است
 و اکثر برین اند و شافعی تنصیب کرده است بر استیجاب خذف حصی برای یوم نحر خاصه و بعضی گویند مستحب است که بردارد
 القدر که برای رمی سائر ایام برود و نوبت تصحیح کرده و جز نموده بدان و شعاع درین اوان نیز همین است و آن
 هفتاد سنگریزه بود و هفت برای روز نحر و شصت و سه برای ایام دیگر هر روز بیست و یک گفته اند که اگر بیشتر در دست
 شاید که بعضی از آن در جانی بقیه و کم شود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کف مبارک خود آن را یعنی
 سنگریزه را از غبار پاک میکرد و نیز بعضی اگر بشوید بهتر است اما رمی نیست از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و در رمی آن پنجس و دو قول است و میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امثال محول افار و مانند این سنگریزه را یعنی

مثل حصه خذت که گفته شد یا مانند این در کسبت یعنی هفت و الا اول هو الا خبر و لیکن قولی وایاکم بالغلوفی الدین دور
 دارید خود را از غلوف و افراط و درین فی الجمله ناظر در معنی ثانی است فافهم فانما یک من کان قبلکم بالغلوفی الدین پس
 نشاندن کسانی که پیش از شما بوده اند مگر غلوف درین و درین راه زنی از قبیده ختم بفتح خای مجمره و سکون نای شمله
 و فتح عین مهمله لغایت جمله پیش آمد و سوال کرد که بدین مردی سیرت او بر پشت شتر سنجی نمیتواند شد آیا حج گنم از جانب
 وی فرمود که نعم تو حج از قبل و سگبزار و فضل بن عباس که روایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود بان زن نگاه
 میکرد و آن زن نیز بوسه میکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میباخت از نظر کردن ایشان یکدیگر میکرد
 این روایت فضل بن عباس است که در صحیحین و غیرهما واقع است و در روایت ترمذی آمده که آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم پس گردن فضل را بگیرد گفت عباس یا رسول الله چرا پیچیدی گردن ابن عم خود را فرمود دیدم مرد جوان را
 وزن جوان را پیش این نشدم برایشان و سوس شیطانی را و در روایت جابر آمده که روایت ساخت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فضل بن عباس را و وی مردی بود خوش روی و خوش موی و بود سفید صاحب حسن چون
 روان شد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگذشت بجای آن زن در راه و حج که از بصره بود و فضل بن عباس را گردن
 گرفت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردن فضل و
 خود را بجانب دیگر و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست را بجانب دیگر بر کرد و اگر دانید بازوی روی بجانب دیگر
 گردانید و بان زن آن نظر میکرد و بعضی این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منافات است بآنکه ابن عباس
 گفت که مرا با صدقای اهل خود در شب پیشتر بختی فرستاده بود و فضل با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود روایت و س
 مگر آنکه فضل بابر او شش این حکایت را نقل کرده باشد و وی روایت کرده و ترمذی روایت کرده که سوال ششمی نزد من
 بود بعد از فراغ از رسته و ابن عباس آنجا حاضر بود و الله اعلم و بعد درین راه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 پیر زنی پیش آمد و از مادر پیر خویش خبر داد که بغایت عاجز و ناتوان شده و اگر شتر می بندم بهم بلا کس است آیا
 حج بگذارم از جانبی فرمود اگر برادر تو دین خلق سیودین و برادر میگذاردی باز گفت آری میگذارم و گفت پس
 حج را از برای مادر خود بکن و از جانبی بگذار که دین خدای بگذاردن اولی است و درین حدیث دلالت بر جواز
 نیابت در حج گذاردن از جانب کسی که عاجز است و استطاعت ندارد از اجزاء و اموال مالک و منقول از ابن عمر است
 که جائز نیست حج از غیر مطلقاً و نقل کرده است ابن المنذر و غیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی که قادر است بر حج
 بنفس خود در حج واجب و اما حج افضل جائز است نزد امام ابو حنیفه و شافعی مخالف است درین و از احمد و روایت
 کندانی الموهب و تفصیل مقام آنکه آدمی را میرسد که بگرداند و به بخشید ثواب عمل خود را از صلوة و صیام و صدقه و غیر آن
 نزد اهل سنت و جماعت چنانچه مرویست از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که تصحیه کردیم که پیش از حج کسی از نفس
 خود و دیگر از است از هر که مقررست بصدانیت حق و عبادات قسم مالی محض مثل کوه و بدنی محض مثل نماز و مرکب
 مالی و بدنی مثل حج که وی مالی است از حیثیت و وجوب اجزیه باز کتاب مخطورات آن و بدنی است از حیثیت طواف
 و وقوف و نیابت جائز است در نوع اول که مالی است در حالت اختیار و ضرورت جمیعاً از جهت حصول مقصود و فعل
 یا نسبت بر آنکه مقصود و در باب حاجت محتاج است بدفع مال این حال است به نیابت چنانچه مالی است یا بدنی است

که آنچه از وسع در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و آنچه بمبئی سے آید از منی چنانکه عرنه و نمره بر زخمی است
 میان عرنه و مشعر حرام نمره در سابق مذکور شد و اما عرنه بنیم عین و فتح را و نون نیز نام همین وادی است و در قاصدین
 گفته عرنه وادی است بعرفات و همچنین بر راه میان منی میراند تا در شقل وادی بوقت چاشت آمد و برابر حجره العقبة
 بایستاد حجره اصل یعنی حصاة است یعنی سنگریزه پس از آن غالباً مدبران موضع که رمی حجرات کنند و آن موضع
 است حجره اولی بجانب سید خیف که چون از مزدلفه از راه میان بیابند اول بروی بگذرند بعد از وی حجره وسط
 بعد از وی حجره العقبة و عقبه راه بر آمدن کوه و این حجره در دامن کوه واقع شده و این بجانب سید خیف
 در اول روز بخاک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد از آن دو حجره اولی و وسطی گذشته بر این حجره العقبة
 آمد و بایستاد و کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و سواره سنگهای بنفشه کانه را یکبار بر محل
 حجرات می انداخت و با هر یک سنگ تکبیر میگفت رمی حجره سواره درین روز بود و در ایام تشریق که رمی حجرات
 کرده پیاده کرد و اگر آن را نیز سواره کنند جائز است و لیکن اولی و اصل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت
 می آرند از ابراهیم جراح که گفت در آمدم برای بوسه در مرض موت وی پس بکشتاد چشم خود را و گفت رمی سواره بهتر است پیاده
 گفت پیاده گفت خطا کردی گفت سواره گفت خطا کردی پس گفت هر رمی که بعد وی و قوف است یعنی ایستادن برای عبادت
 افضل است و آنکه نیست بعد وی و قوف سواره افضل یعنی چون در دعا تضرع و مدلل طلب است رمی در اینجا پیاده افضل بود پس
 برخاستم از نزد وی چون بر دادم آواز مگر می شنیدم و تعجب کردم از حرص وی بر علم شل و انجالت و در قنای قاضیان
 گفته که نزد ابی حنیفه و محمد رمی مطلقاً سواره افضل است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سواره کردند و پیاده
 که آن از برای بیان جواز تعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس آورد که گفت رمی کرد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز نحر سواره و گفته بذ حدیث حسن و از ابن عمر آورد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 چون رمی نمیکرد چهار یا پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته بذ حدیث حسن صحیح و علی بن ریشیت نزد کثیری علم و بعض
 گفته اند که سواره کند روز نحر پیاده کند در روزهای دیگر انتی و در جامع الاصول از موطا از قاسم بن محمد می آرند که
 گفت بودند مردم که چون رمی چهار میکردند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسیکه سوار شد معاویه بن ابی سفیان
 و انداختن هر هفت سنگ یکبارگی جائز نبود و انداختن باید که بجانب محل حجرات باشد یا قریب بدان و اگر در پای خود
 بیندازد اصل جواز و از جهت تحقق رمی و لیکن اساقی دارد از جهت مخالفت سنت و اگر حصه را بر زمین
 بندد جائز نبود از جهت عدم تحقق رمی و اگر بجای تکبیر تهلیل تسبیح بگوید نیز جائز است و کیفیت در من مشهور
 آنست که حصه را بر پشت انگشت ابهام نمینهند و استعانت با انگشت سبابه کند و صح آنست که اگر سبطن انگشت
 سبابه و ابهام بگیرد و بنیدازد چنانچه عادت است کفایت دارد و بعد از رمی چهار تبلیه قطع کرد و ابتدا تبلیه
 از وقت احرام است و انتها سکه او تا این وقت چنانکه اصحاب کتب سه از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث
 ابن مسعود و جابر بن عبد الله و بلال و اسامه بن زید بوقت رمی حجره در رکاب بودند یکی زمام شتر و در دست داشت
 و یکی خیز کوبه برداشته بودند تا از آفتاب زحمت نه بیند و در روایت ابی داود و آنکه که جامه خود برداشته بود که برده
 میکرد از گرعه و بر هر تقدیر از اینجا معلوم شود جواز استطلاق محرم و سایه کردن او محل مانده آن و در این معلوم شد

که در غره قبه براسه و صلی الله علیه و آله و سلم زده شده که در دوسه بهشت و پوشیدن سر غیر سایه کردن است و اگر
روز تمام سر پوشند دم لازم شود و اگر کمتر از روز بود صدقه فرزادانی بویست در اکثر از نصف روز دم است و در اول ابوحنیفه
نیز برین بود و در آخر رجوع کرد و نزد شافعی مجروح و پوشیدن واجب گردید و بعد از رمی بمنزل باز گشت نزدیک مسجد
حنیفه بقیع خاصه معجمه و سکون یاسه تختانیه و خیف مکان بخارا از جبل و مرتفع از میل آب را گویند و آن مسجدی است
بزرگ و رمنی و در قبه که در صحن اوست مکان پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و در آن مقام که منزل ابو بکر خطبه بلخ
چنانکه آواز و سحر مجموع خلایق که در اندرون خیمها بودند رسید و این رسیدن آواز بدو و نزدیک و شنوا شدن
مرا ایشان را از جمله معجزات حضرت نبوی بود صلی الله علیه و آله و سلم که درین روز ظاهر شد و یکم بود در اکثر احیان بود
ابو داود و نسائی از عبدالرحمن بن معاذ قتیبی آورده اند که گفت خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سنه
و یکشماره گوشتها را ما را نشاندیم ما همه آنچه می گفت و ما در منازل خود بودیم و تعلیم کرد ما سبک را و درین خطبه اعلام کرد
خلایق را بحجرت روز نحر و فضل آن نزد حق سبحانه و تعالی در حقیقت از حدیث ابی بکره آمده که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم روز نحر و گفت که زمان گردید بر بهشت و وضعی که اول داشت در روزی که پیداکرد خدا تبارک و تعالی آسمان ها و
زمین را سال دوازده ماه است چهار ازان حرام سه پیاپی ذوالقعد و ذوالحجه و محرم چهارم رجب میان جمادی
و شعبان و فرمود بطریق سوال از ما کدام ماه است این گفتیم خدا و رسول خدا داننا ترست پس خاموش شدند تا گمان
بر دیم که مگر نبایستی دیگر خواهد خواند فرمود یا نیست این ذی الحجه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام بلبست این گفتیم خدا
و رسول خدا داننا ترست بدان پس خاموش شدند تا آنکه گمان بر دیم که مگر آنرا نبایستی دیگر خواهد خواند فرمود یا نیست
این بلده یعنی مکه و بلده بتا از اسبای غلبه است بلی یا رسول الله فرمود کدام روز است این گفتیم خدا و رسول
داننا ترست بدان پس خاموش شدند تا گمان بر دیم که نبایستی دیگر خواهد خواند فرمود یا نیست این روز نحر گفتیم بلی یا رسول الله
فرمود بپستی و رستی که غونهای شما و مالهای شما و اکبر و باس شما حرام است بر یکدیگر بیکر و بچو حرمات این روز و درین بلده
درین ماه و فرمود نزدیک است که پیش آید پروردگار خود را و بر سر پند شما را از کردارهای شما داننا و گاه باشد بگردید
بعد از آن اگر راه و در روایتی نکر و دیگر کفار که بنزد بعضی از شما گردن بعضی را داننا و گاه باشد که من رسانیدم حکم
پروردگار را بشما و فرمود خداوند اتو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بگاسب و بسا کسی که رسانیده شود بگو
احفظوا علمم باشد از سامع و مردمان را فرمود تا شناسک حج بیاورند و گفت شاید که دیگر یا برین حج نکند و امر کرد بجمع
و طاعت هر امیر را که کتاب الله دعوت کند و مهاجر و انصار را در منازل خویش فرود آورد و امر کرد مهاجرین را بنحو
در مقدم مسجد و انصار را در عقب آن و در روایتی اشارت کرد مهاجرین را بمنینه قبله و انصار را بمنیره پست فرود آمدند سائر آنها
و گفت بعد از من کافر نشوید و در روایتی گمراه نشوید که بعضی قبل بعض کنند چنانکه گذشت و بدانند که هر که خبیانه میکند
دفع خدا و رسول خدا و خلق بر نفس خویش میکند یعنی دیگر بجهت و سبب منقول و معاقب نخواهد شد و فرمود عباد
ربکم و صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و اطعوا اذانکم و خلوا بختکم عبادت کنید پروردگار خود را و بگردانید پنج وقت نماز را
و روزه دارید ماه رمضان را و اطاعت کنید املاوندان را تا در انگیزید و بشت اذکر رکوة حج مکرر بیک گمان بر همه مسلمانان
واجب نیست مگر با غنیاء اهل استطاعت و مردمان را دواعی کرد و دواعی سفر آخرت یا بمنازل شان ظاهر اول است و فرمود

که حاضران این مجلس هر چه شنیدند از احکام اسلام باید که بغائبان برسانند و از نیت این حج راجحه بود اعراف خوانند و از اینجا
 بمنحرف آمد و آن یعنی منحر البنی موضع صفت مشهور در میان بازار منته و در آن مکان شصت و سه شتر بیت مبارک خویش
 شکر و شتران ایستاده و دست بسته و حدیث ابی داؤد و از عبد الله بن قوطأ آمده که گفت که نزدیک آورده میشدیم شتران
 شتران را که کند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را شتران نزدیک میشدند و از دحام می نمودند و سعه میکردند
 و هر یک خود را نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آورد و درون میخیزید تا ابتدای نحر بوی کند و این عدد شصت
 و سه عدد سالهاست که عمر مبارک وی است گویا بتعین این عدد رعایت نمیشد و بعد و هر سال شترانی که در این کوه
 علی را فرمود و تا شتر تمام کرد و بی و هفت شتر دیگر و شکر کرد و او را شتر یک گردانید در بهر سعه و امر کرد که از هر شتر سعه
 قطعه گرفته شود و انداخته شود در یک و پنجه شود و خود را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوی هر دو از گوشت آن
 و نوشیدند از شور با سعه آن کذافی روایت ابی داؤد و علی بن افران داد که بایستد بر شتران و گوشتها و پوستها و اجزای
 آن شتران را بر مساکین قسمت کند و جز از آن را که سلع کرده از آن چیز سعه ندید بلکه از مال خویش بدین ظاهر عمارت
 چنین نماید که علی بن افران خود بدید اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و جل و اجرت سلع ندید و در صحیحین آمده که
 فرمود ما میبیم از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که شکر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نسای خود گاو را
 و در روایتی شکر کرد از عاکنه گاو و بعضی احادیث نیز آمده که ذبح کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود
 و از اهل بیت خود یک شتر یا یک گاو و چون از انس حدیثی روایت کرده اند که مخالف بود با پنجه مصنف آورد جواب
 داد از آن بقول خود و اما حدیث انس که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هفت شتر بیت مبارک خویش شکر کرد و بعضی
 توهم میکنند که با این حدیث که مذکور شد معارض است جواب از آن آنست که احتمال دارد که انس شتر هفت شتر را
 مشاهده کرد و از اینجا غائب شد و جابر بخیر تمام شصت و سه را مشاهده کرد و بعضی تطبیق هر دو حدیث چنین میکنند
 که هفت شتر را بیت مبارک خویش شکر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یک طرف حرم پیغمبر طرفی دیگر علی داشت و بعد از آن
 شصت و سه امیر المؤمنین همی و هفت را شکر کرد علی انفراد و مثل این توجیه با حدیث دیگر که ابو داؤد و از امیر المؤمنین علی
 آورده که گفت چون شکر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سی شتر را بیت خود امر کرد امیر المؤمنین شکر کرد و امر کرد
 صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد اما آنچه در موطا از علی آورده که گفت شکر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی بدی را
 بیت خود و شکر کرد بعضی آنرا غیر او منافات هیچ حدیثی ندارد و چون از نحر فارغ شد اعلام کرد که همه زمین منته منحر است
 و همه فجلیج که جمع فج یعنی راه کشاده روشن راه است یعنی از هر راه که در آیند رواست و شکر و نحر مخصوص نیست بعضی
 اما کن هر جا که شکر کنند رواست پس حلاق را طلب فرمود و سر مبارک را تبراشید و چون حلاق که سمر بفتح میم و سکون
 عین بن عبد الله بن نافع بن نضله بفتح نون و سکون ضا د مجمره فرشته عدس است و قدیم الاسلام هجرت کرده
 بجده و تا غیر کرد در هجرت مدینه پیوست و هجرت کرد مدینه و آمد و سکونت کرد و دو سه معدود دست در ابل مدینه و حدیثی وی
 در ایشانست بر بالا سعه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد و ستره و دست گرفت نظر کرد و در روایتی معمر گفت یا عمر
 اکنون رسول الله قدرت داد و ترا رسول خدا من سخته اونی بر من گوش خودی یک الموحی و در دست است ستره
 یعنی هشیار باشی و قدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت یا رسول الله ان ذلک لمن لیته الله و ان

این مکان من درین مقام بر آنکه از نعمت حق تعالی است بر من و منت وی عزوجل قال اجل گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آنکه تصدیق و سوائه اظهار اقبال حق بر او است از نعمتهاست عظیم است آنگاه اشارت فرمود بجملاتی تا ابتدا بجانب راست کند طایر جانب راست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و در وقت متفق علیه در شکوه از آنست نیز تصریح بدان آمده و صحیح همین است و بعضی جانب راست است حلق اعتبار کنند و چون از حلق جانب راست فارغ شد آن موسی را قسمت کرد بر حاضران آنجا نیز اشارت فرمود تا جانب چپ نیز حلق کرد و مجموع آن بابوطی انصار سے زوج ام سلمه که ام انس بن مالک است داد و از نخبه در بعضی روایات آمده که بام سلمه داد و در روایت آمده که فرمود ابوطی که بجانب چپ خطا کرد و از او مصنف میگوید که ابوطی از موها سے جانب راست نیز نصیب یافته بود پیش از همه کسی در شکوه از حدیث متفق علیه آورده که موها سے جانب راست همه را بابوطی داد و در روایت است چپ فرمود قسمت کن آنرا میان مردم و نور چشمی گفته که قسمت موها سے مبارک در اصحاب بجهت آن بود که تا این برکت در میان ایشان باقی ماند و باعث تذکره و یاد دشتی بود ایشان را از وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گویند که اشارت کرد با قتراب اجل و انقضا سے نان صحبت و میگوید گمان میبرم که تخصیص بابوطی نیز به قسمت انفات اشارت با میخیزد بودیم او بود که قبر شریف و کعبه مبارک و سوائه را حفر کرد و نجسیت خام بنامود و الله اعلم و چون از حلق فارغ شد و مردان هر یک را یک تار ه موسی یا دوتار ه موسی رسید و گویند شاعر باین قصه اشارت کرده است + مرا از زلف تو موسی بسند است + فضولی بیکم بوسه بسند است + با خرناسن زانستان مبارک را تقسیم کرد و آنرا نیز مردان قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و اندکی از ایشان تقصیر کردند و حلق فاضل است از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز بجهت تخصیص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که را محققین را بدعا بقول الله و للمسلمین و آخر بالتماس و استدعای ایشان فرمود و مقصود چنانکه گذشت و حلق مرزبان را حرام است ایشان را البته تقصیر باید کرد و اگر مردان را نیز باین حلق باشد تقصیر متعین است و اگر یکی را موسی بر سر نباشد امر موسی شرط است و حلق راجع بر آنست و همچنین در مذہب ائمه ثلثه کفایت میکند و حلق همان مقدار که در صحیح است معتبر است در وضو کدانی شرح ابن الہمام و در صحیح از روایت ابن عباس آمده که بایستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سینه بر آنکه می رسیدند و از احکام کی آمد و گفت یا رسول الله من نذر حلق کرد و پیش از آنکه فرمود نذر کن و هیچ باکی نیست دیگرے گفت نذر کرد و پیش از آنکه فرمود و می کن هیچ باکی نیست و دیگرے گفت حلق کرد و پیش از آنکه گفت طواف کرد و پیش از آنکه فرمود و می کن هیچ باکی نیست و می گفت رخصه کرد و در شب فرمود باکی نیست و همچنین هیچ یکے نرسید از تقدیم و تاخیر ناسک مگر آنکه فرمود هیچ باکی نیست و علما در اینجا اختلاف است که این ترتیب واجب است یا مستحب و وظائف روز نحر با اتفاق چهار است رقی حمره الحقبه و نحر بند حلق را یا قصر و طواف زیارت سے بعد از و سوائه و صحبت رسید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این مناسک را باین ترتیب بجای آورده و چون در صورت عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لاجرم ترتیب مسنون و مستحب بود و بزرگ وقت آن دم واجب نکرد و تارک آن اثم نبود و شافعی و اکثر علما و جمہور سلف برین اند و مذہب امام ابو حنیفہ و جہ ترتیب است و در صورت عدم ترتیب دم واجب است و تاویل قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ باکی

آنست که انی نیست بر فاعل آن اما فیه واجب و نزد ایشان در فوط شرائط احرام و ارتکاب محرمات آن است
 هر چند بنسب و ختم بود جزا واجب است و لیکن آن نیست و چون بقصد و قصد کند تیمم کند و تیمم جزا و نه تیمم یا م
 آنست که اگر بخیال بنسب بود هیچ چیز لازم نگردد و اگر بعلم و قصد بود جزا واجب است و گفته اند که این نیز بنسب
 از جهت دلیل که دلالت کرده بر وجوب ابتلاع رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حج زیرا که فرموده و اعنی منکم
 و این احادیث که در غصه تقدیم و تاخیر آمده مقرون بود کمال عدم شعور پس مخصوص شود حکم با بنیال که باقی ماند
 حالت عمد بر اصل و وجوب اتباع در حج و الله اعلم و بعد از آن پیش از زوال بیکه زمان شد طواف کرد و این طواف
 آخر ارکان حج و فرائض اوست بعد از وسع سعی است و رمی جمرات ایام تشریف و آنها در مذبح است از وجوه است
 نه از فرائض فرص در حج احرام سنت که شرط است و وقوف بعرفه است طواف و این طواف را طواف افاضه یا تشریف است
 بعد از افاضه از عرفات و بی است را طواف از قول حق سبحانه تیمم افضی من حیث افاض الناس و افاضه در
 بعضی دفع و رجوع و تفرق آید و طواف زیارت از جهت زیارت خانه کعبه در وسع طواف صدر بقیع صادق و دال محمد
 از جهت صدور رجوع از آنکه بعد از بی مقابل و رو بروی که در طواف قدوم بود نیز خوانند و مشهور اطلاق طواف صدر
 بر طواف وداع است که بدان وداع بیت الله کنند و صدور رجوع بطن نمایند و اطلاق این اسم بر طواف افاضه
 جز در کلام مصنف نمی یابیم و الله اعلم و این طواف زیارت را طواف کرن و طواف یوم النحر نیز گویند و در تشریف از احادیث
 که وارد شده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طواف زیارت را تاخیر فرمود تا شب مشایخ حدیث میگویند که آن
 غلط است اگر چه این حدیث را ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه از عائشه و ابن عباس نقل آورده و ترمذی گفته اند
 حسن صحیح و گفته که رخصت کرده اند بعضی از اهل علم در تاخیر طواف زیارت تا شب مستحب بوده اند در یوم النحر و توسع
 کرده اند بعضی که تاخیر کرده شود تا ایام منی انتهی و نزد امام ابوحنیفه وقت وی بعد از طلوع فجر یوم نحر است و پیش از آن
 جایز نیست و سنت آنست که بعد از حلق کنند و افضل ایام برای آن یوم نحر است و جایز است در ایام نحر و اگر ازین
 ایام تاخیر کنند دم واجب گردد و بعد ازین طواف سعی بین الصفا و المروه ذکر کرده اند و در حدیث مسلم از جابر آمده
 که طواف نکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه صحابه وی بیان صفا و مروه که یک طواف و در بای میگوید اگر سعی
 بین الصفا و المروه بعد از طواف قدوم کرده است مثل درین طواف و سعی بعد از وی کند و اگر تقدیم سعی نکرده
 مثل کند و سعی و سعی کند بعد از وی و چون از طواف و سعیین آن فارغ شد نزدیک چاه زفرم آمد و تجمعه بر حرم
 از جهت بسیاری آب و سنت زفرم و زفرم نامی کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از حرم
 اسمی است که ابتدا علم آن چاه شد و اول کسیکه ظاهر کرده زفرم را جبرئیل علیه السلام است که چون سمعیل شسته شد قدم زد
 از آنجا چشمه پیدا شد باجر اسم سمعیل آنرا کرد و تا پیش از آنکه مشک بپزند پراکنده نشود و اگر سگداشت چشمه
 میشد جباری چنانچه در حدیث آمده بعد از آن ابراهیم خلیل آنجا چاه می کند و چون جبرئیل ساکن بکشدند آنرا
 با بنیال شستند تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبدالمطلب جد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون حق تعالی
 او را مخصوص بکرامت ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام قبل و سر و استی پیش از آن
 و بعد از وسع ابوطالب آن را بنا کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود سنگ می کشید کفای تاریخ مک

و آثار و اخبار و فضل و کرامت و فوائد و معجزاتی بسیار آمده و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از طواف چهار بار از نرم
آمد ایشان یعنی عباس و اولاد وی آنست که بشدت بدست ایشان بود فرمود آب بکشدید و آب
سیران عبدالمطلب زیرا که اگر نه آن بود که کسان بر شما غلبه کردند و من خود فرود آمد و همه را با آب از چاه کشید
و شما را بر سقايت اعانت کرد و من از جنت و بركت و بزرگي انبیا را یعنی اگر من این را بکنم بعد از من سنتی گردد
بر امت من و مردم همه باین کار تصدق و تبرع من دست زنند و بر شما غلبه کنند و نوبت شما نزد من منسوب بزرگ
از دست شما برود پس اولاد عباس یکدیگر و بر و من صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند تا دل کرد استاده بستاند و
در حالت شرب برای بیان جواز بود تا بداند که آب استاده خوردن جایز است و حرام نیست اگر چه فضل شسته خوردن
یا برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت از دهام جای نشستن بود یا ضرورتی و حاجتی دیگر و الله اعلم و بعض
گویند که استاده آب خوردن مخصوص آب با منم و آب بقیه وضو است سرانجام است که بیا یقین این بحث را در کتاب الله
تعالی و بخار از ابن عباس آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سقای عباس آمد و آب طلبید عباس آب را چو خود فضل گفت
یا فضل بر و برادر خود و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابی از نزد وی بیار فرمود از همین آب گفت یا رسول الله در دستهای
خود درین آب می اندازند فرمود نه اینچنین آب بپترازان آب خوردن پسر بر منم آمد و ایشان درم را آب میدادند و شفت می کشید
فرمود بکشید انبیا را که این عمل صالح است فرمود اگر ترس غلبه مردم نمی بود بر شما هر آنکه فرود می آمد و می نهادم بر میان بر حلق
خود و بنشیند صلی الله علیه و آله و سلم درین طواف بر علیه سوار بود و سبب سوار شدن بعضی میگویند کثرت از دهام بود و در طواف
قدوم نه انقدر بود یا سبب شرافت بر مردم بود یا مجموعی حاضران که درین طواف مجموع ترا طواف اول بودند و بر استاده
کنند و طواف را بیا موزنه و آداب و احکام آنرا معلوم کنند و بعضی میگویند دریای مبارک حتمی بود و در وی شربت از و
ضرورت سواره طواف کرد و در زمان بنی از گشت و نماز ظهر را در میانه گذارد و همچنین در صحیحین از ابن عمر روایت است که گفت
نافع که همچنین میکرد و ابن عمر میگوید که عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سه مرتبه بود و در صحیح مسلم روایت دیگر از
عائشه و جابر روایت است که نماز ظهر را در میانه گذارد و همچنین در کتب سنن از حدیث طویل جابر و چون هر دو حدیث
صحیح است و مشک نیست که در فضل نماز کی از آن و هم است و ترجیح یک بر دیگر است از حیث صحت و بیست شود بوجه دیگر
ترجیح نموده اند چنانکه گفت و بیشتر علما این روایت مسلم را ترجیح کرده اند که در آن حدیث را دو صحابه
روایت کرده اند جابر و عائشه و آن حدیث صحیحین یکی ابن عمر و لاجرم حدیث متعدد را و سه قوت پذیرد و وجه دوم آنکه
عائشه آنرا یعنی از ابن عمر بلکه از جمیع اسرار اطلاع بر احوال خاص بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علم باحوال و
سوق آنکه جابر سوق کرد حدیث حجه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از اول تا آخر بر وجه اتم و اکمل حفظ نمود و این قصه را
و ضبط کرد آن را بحقوق و حیات و جزئیاتش و خبری است که متعلق بمناسک مهم نبود و چنانچه نزول آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در طریقی فرود آمد و بر او وضو و غنیمت و بر که انقدر حفظ و ضبط کرده باشد لابد بضبط مکان نماز ظهر روز
نخرا و سه و آخری باشد چهارم آنکه حجه الوداع در ماه آذر بود که روز و شب در آنجا بود و از آنجا که درین
روز کرد و از روان شدن از فرود آمد قبل طلوع آفتاب بسوی من و خطبه خواندن در منی و حجی حرم نمودن و حجر چندان شتر
و قسمت آن کردن و خنجر بدنه گوشت ازان و خوردن و خلق اس کردن و جامه پوشیدن طیب استعمال کردن و بک

آمدن و طواف کردن و بر سقایه و زفرم آمدن و بر سر ایشان ایستادن و آب خوردن اینهمه افعال بجا آوردن و
 رجوع بکعبه در وقت ظهر آوردن درین فصل از مجرای امکان عادی بیرون باشند و تحلیس آنرا از معراج شمرده
 پس لابد نماز پیشین در کعبه گذاردن قریب تر و رانج تر باشد بحکم آنکه چون هر دو حدیث تعارض کردند لابد جل و از آن
 در مسجد حرام اولی باشد بحکم ثبوت منافع فرائض و روی بعضی از علما ترجیح حدیث ابن عمر میکنند چنانچه حدیث
 متفق علیهاست و درین حدیث اضطراب نیست معنی حدیث مضطرب در مقدمه که تا معلوم شده و حدیث عائشه
 مضطرب آمده و چند جای که در وقت طواف که در روایتی از و آمده که طواف زیارت کرد و نماز و در روایت دیگر
 که آنرا تا شب و در روایتی در آخر روز پس معلوم شد که وی وقت افاضه را ضبط نکرده و نه مکان صلوٰه را و نیز
 زحال اسناد آن یعنی حدیث ابن عمر در بخاری ابو نعیم و سفیان و عبد الله و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبد الزراق
 و عبد الله بن عمر و نافع و ایشان عظم و اجل اند و حدیث عائشه از روایت محمد بن اسحق از عبد الرحمن بن القاسم از
 اسحق مختلف فیه است در احتجاج و در و تصریح بسامع بهم نیست بلکه خفیه است و حدیث سامع از ضعیف و غیره
 پس مقدم نشود بر حدیث ابن عمر که معنی بر سمل است که آن فی الموهب اللدنیه و شیخ ابن الهمام گفته می آید که
 و معنی آنست که بجهت است و لهذا مندرج در مختصر و گفته که سواد حدیث حسن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمیع این
 را کنیم که بجا گذارد و حمل کنیم گذاردن را بمنی بر عاده بسبی که مطلع گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن که
 موجب نقصان بود در آنچه ادا کرد و الا انتهی و الله اعلم پس چون از مکعبه منی حجت فرمود و شب آنجا بیتوته کرد
 بیتوته در منی ایام نحر واجب است نزد جمهور و نزد امام ابو حنیفه و در روایتی از شافعی و احمد سنت واجب است
 آن و عدم آن منی برین خلاف است و معتبر در مبیت اکثر لیل است و دلیل عدم وجوب حدیث ابن عمر است
 که در صحیحین آمده که عباس بن عبد المطلب اذن طلبید از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بیتوته کند بکعبه
 در لیالی منی از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن و اذن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را اگر بیتوته
 در منی واجب بود و اذن نداده و ترک واجب و جمهور گویند که اذن عباس بجهت ضرورت سقایه بود و اگر
 این ضرورت میمانند آن نباشد جائز نباشد ترک آن و نیز بعضی روایات بلفظ خصصت آمده و ازین معلوم شود
 که غرض خلاف آنست و بعضی همین حدیث استیذان عباس را دلیل بر وجوب کرده اند چنانکه مذکور است
 زیرا که اگر واجب نبود سقایه اذن در کار نبود و این چیز نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان
 امری خطیر بود خصوصاً درین مقام که مستلزم حجابیت سائر ناس و ترک ملازمت حضرت رسول است صلی الله
 علیه و آله و سلم پس استیذان برای اسقاط سائر شی است که در ترک سنت است و در رد این میگویند که بیتوته بمنی
 از مناسک و افعال حج نیست و مقصود لذات نیست بلکه از جهت آنست که سهل گردد و بر و س رے در ایام آن اگر در
 غیر منی بیتوته کند و در روز برای رے حاضر شود لازم نیاید چیزی و لیکن مکروه است بجهت ترک شایع
 فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عمر فاروق تا ویس سیکر ترک آن و روز دیگر بخداوند و در مختصر
 تا آفتاب زوال نموده پیاده پیش از ادا س صلوٰه ظهر در احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب
 سوی جبهه او آمده و جبهه او به جبهه است که مسجد حقیقت نزدیکتر است از دو جبهه دیگر و چون از منی بکعبه

اول بوسے برسند و رستے جرات پیاده اگر غدری بنائند فضل واجب است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز خضر
که از مزدلفه آمد سواره کرد و درین ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بنیدخت و با هر سنگی تکبیر میگفت در خیابان
آمده است که چون ابراهیم سمیع علیه السلام بنوح کردن میر و غیطان اسمعیل را و سوس سیکر و پس وی شیطان را شکست
و از خود پلید و آن درین مواضع بود بعد از آن سنت شد و بنوح اسمعیل موضع سنت و در جانب حق منی و آنچه در عوام مشهور است
که آنجی سنگی است از میان ترقیده و گویند که ابراهیم کاردی بر آن دوازده ترقید صلی ندارد و صحیح نیست و چون از رستے
فارغ شد چند گانه از محل می پیشتر شد تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ
نبود و صد حزن برابر و مقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چند آن زمان که کسی سوره بقره خواند و دعا خواندن بود تطویل قیام
درین مقام برای دعا سخت است و بعضی از غریبچندان می ایستادند که یا ایها ایثان آمان میکرد و چون از دعا
فارغ شد حجره وسطی که پایان تر از روست در جانب مکّه آمد و بهرین طریق هفت سنگریزه با هر یکی تکبیر می کرد و از آنجا
بر راه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسط منی است رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل
فرمود در ایستادن و دعا کردن در آن موازنه اول و نزدیک بان و روان شد تا پیش حجره عقبه آمده آنجا بر او مقابل
حجره ایستاد و حجره را از دست چپ منی را از دست راست داشت و در صحیح بخاری از این مستند آمده که چون و شش
ر می حجره کبر سکه در حجره را از دست چپ داشت و منی را از دست راست داشت و گفت سوگند بخدا ای که نیست خدا جز او نهیام
کسی است که فرستاده شده است بروی سوره بقره و تخفیف سوره بقره بجهت آنست که معظم احکام مناسک در روست
کذا قال الکربانی و هفت سنگریزه با تکبیر می کرد و در ساعت بی توقفت باز گشت و درین محل دعا کرد و این باب ایستاد
و دعا نکردن را نزد این حجره دو وجه میگویند یکی آنکه اتفاقاً نزد آن حجره از دعای عظیم بود و جای ایستادن نیز از جهت
نه ایستاده در روز حجره از مزدلفه آمد و در بخاری کریمین غدر بود و چون ایستادن و دعا کردن و بنیام از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بوجود دنیا بعد از روست سنت شد و امرت را هر چند آن علت نباشد با آنکه جز نیست که علت
همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت و بعد دوم آنکه دعای این عبادت که رعی است و صلب عبادت و درون
که در حجره اول و وسطی وقوع یافت کرده بود و دعا در صلب عبادت فضل است از آنکه در رعی عبادت و بعد از وی گنبد
و همچنین در نماز غالب دعوات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر تشهد میبود پیش از سلام که هنوز در نماز میبود و
ابن الهمام گفته که روایات متخالفه و متواتر اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رعی حجره عقبه نایستاد و حکمتی در
تخصیص وقت و دعا بجهتین غیر این حجره ظاهر میشود و چنین تخیل کرده میشود که در روز اول شافل بسیار بود از ریح و
حلق و افاضه بکه از نجس نایستاد و لیکن منعی منعدم است در ایام دیگر آنکه گفته شود که حجره عقبه بطریق است و وقت
در آن موجب قطع سلوک طریق میگشت بر مردم و باعث شدت از دعای ایستادگان و گذرندگان می شد و منعی میگشت از
عظیم بخلافت باقی جرات که آنها در میان راه واقع نیستند بلکه در گوشه انداز راه انتی وقتی که کاتب حروف عبد الحق بن عبد الله
عفا الله عنه بایتنان این عبادت مشرف بود بے سابقه تامل و تفکر بطریق ذوق و الهام نکته درین باب دل سخت
امید که بر صواب باشد و آن نیست که عدم توقفت در رستے حجره و غیر ترک جسد و مشقت در ایستادن و دعا کردن و بخا بهشت آن
بود که چون در حجره اولی بر در رحمت بایستاد و خداست کرد و تعب و مجاهده کشید در آخر فائز بقوت مسامحه و مسامحت شد پس

اشارت است از رب رحیم و اعلام از رسول کریم که بنده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در بونته ریاضت و مجاهدت
مکد اخت آخرو سبک آسایش در رحمت است و از بند کلفت و محنت آزاد و به آثار رحمت و مغفرت فائز خصوصاً درین عبادت
عظمی حج که هیچ و شمر نهایت عفو و مغفرت است و در روز اطل بهجت کثرت مشاغل اعمال که در پیشین اشفتند ایستاد و
این نکته را با قاضی علی بن شیخ جابر الله که استاد صحیح بخاری این فقیر بگو گفته شد و بود ما حسن نهد او با جماعه صنادید و اکابر
علما مکمل و معظّم که در آن محل حاضر آمده بودند عرض کرد همه استحسان نمودند و تحسین فرمودند و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم تعجیل نکرد و در نفر پیشین برآمدن از منی و یوم النفر بختین روز سوم عید اضحی و ولیده انفران شب که حاجیان از
بار کنند کذا فی المذهب و در غالب برآمدن و روان شدن از عرفات را افاحه گویند و از فردقه دفع و از منی نفر و تعجیل
و نفر که برآمدن بعد از دور روز از روز نحر که دوازدهم است نیز جائز است و بعد از طلوع فجر روز سیزدهم جائز نیست و اگر
دخول وقت رمی اگر برآمدن فیست پیش از آن برآید ولیکن تا خیر در روز چهارم افضل است و لهذا آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم تا خیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز نحر و دور و بعد از وی باشد آنجا اقامت فرموده و بعضی از روز
چهارم که روز سیزدهم و آخر ایام تشریق است و چون عرفه درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در آنجا کردند
و یکشنبه دوشنبه بعد و روز چهارم روز سه شنبه که درین روز بعد از ظهر رمی کرد و بخلاف روزهای سابق که پیش از اذان
صلوة ظهر کرده بود چنانکه مصنف گفت و نزد ابو حنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از زوال کند بعد از طلوع فجر نیز جائز است
و این استحسان است و نزد صاحبیه جائز نه قیاس بر ایام دیگر و نیز تقاضای که درین روز از روزهای دیگر است در خصوص
نفرست پیش از آن و چون بایستاد و نفر نکرد در حکم وقت رمی این روز بر روزهای دیگر برابر باشد و مذکور است
مرسیت از ابن عباس و نیز میگویند که چون ظاهراً شد اثر تخفیف درین روز در اصل ترک می ظهور آن در عدم تحسین وقت
بطریق ولی باشد و از امام احمد در روایتی همچنین است اما این روایت از دی مرعج است در آنجا بعد از زوال و
روان شد و در محصب بضم میم و فتح حای مملکه و فتح صاد مملکه مشدده که مکانی است بیرون مکه و تسمیه می بدان جهت کثرت
حصبا یعنی سنگریزه است در وی و آنرا بطح نیز میخوانند و بطح میل واسع که دروے سنگریزه های دقیق باشد
چنانکه در وادیها و رودهای باشد و مکه را که بطح و بطح نام است هم ازینجا است و خیف بنی کنانه نیز بهین جابر گویند
آنجا نزول فرمود چه ابورافع که مولاے آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گماشته و عهده دار بارخانه وے بود
آنجا فرو آمده بود و خیمه رسول را صلی الله علیه و آله وسلم آنجا زده بود چنانکه اتفاق در آن خود بر مقتضای امر
از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مسلم از ابی رافع آورده که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که نزول در بطح کنم و قتیکه بیرون آماز منی و لیکن بطور خود آمدم و قتیقه شریف در آنجا زدم پس آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشاء را آنجا بگذراند و مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد
و در مواهب لدینه نیز اینچنین آورده و ظاهراً نیست که مراد بعد از اذان نماز ظهر باشد بقریه قول او سابقاً در روزه
دور و اول که پیش از اذان صلی الله علیه و آله وسلم ظهر سوره جمعه اوے آمد پس نماز ظهر در منی کرد و اینجا میگویند که نماز ظهر در محصب گذارد
همچنین آمده است و همچنین از انس که گفت گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء در محصب
پس از آن بخواب رفت پسترسوار شد بجانب بیت یارب مکرر اذ بقول مصنف بعد از ظهر روزه کرد آن باشد که بعد از

در آمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال جنبانچه و بعضی روایات آمده و این منافات ندارد بآنکه ظهر و محصب گذارد یعنی
 رمی کرد و نفر نمود و محصب نزول فرمود و گذارد ظهر در و سبب آنکه گفت که حدیثی دیگر و صحیح بخاری و مسلم از انس
 آمده که پرسیدند او را که خبر ده ما را که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عصر را یوم النفر گفت با طمخ و طایر شتر
 که اول نمازی که محصب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در منی بود و عجیب که در اینجا شرح در بیان منافات تطبیق حدیثین
 محکم نکرده اند فقه بر و باجمعه عشار در محصب گذارد و اندکی از شب بیدار و چون بیدار شد سوار گشت و بکثرت و طواف
 و دعاء کرد و این طواف واجب است بر غیر اهل مکه نزد امام ابوحنیفه و امام احمد و صحیح از مذاهب فقهی نیز همین است از جهت
 حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس نقل کرده که گفت بودند مردم که میرفتند به جانب پس گفت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم که نفر کنند هیچ یک تا آنکه باشد آخر عمر و سه بیت و این حدیث صحیح است بلکه بعضی گفته اند که شصت
 و اگر فوت شود جبر کرده شود بدم و نزد امام مالک سنت است و چیزی نیست در ترک و فرض نیست با اتفاق درین
 طواف رل نکرد و لیکن کثرتین طواف کرده آن وظیفه طواف است مطلقا و اجبا کان او نفل و بخاری از زهری
 بطریق تعلیق آورده که گفت طواف نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مگر آنکه گذارد برای ی کثرتین و
 آثار صحابه نیز همین آمده و بعضی گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از آن ااتباع در آنست و طواف
 و دعاء اگر چه واجب است لیکن از حائض ساقط است اگر طواف زیارت کرده است و در حدیثین از عائشه آمده که بعد از رمی
 صفیه حیض کرد و خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود کجا داشت ما را یعنی ما را چند روز باید ایستاد و توقف
 کرد تا وی پاک شود و طواف و دعاء بکند پیغمبر فرمود و طواف افاضه کرده است گفتند بی یا رسول الله کرده است فرمود
 پس حاجت نیست که طواف و دعاء کند و عائشه چون عمره نگذاشته بود گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که شمانج و
 عمره باز گردید و من تنهال حج گذاشته باشم بی عمره مرا اجازت ده که عمره بگذارم پس درین شب غنبت کرد که عمره بگذارد و او را
 اجازت داد و برادر او را عبدالرحمن با وی فرستاد تا تسخیم که بیرون حرم است و شرط است که احرام عمره از بیرون حرم بود
 رفتند و احرام بست و بیکه آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شد و محصب جمع کرد و پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فارغ شدید گفتند آری پس فرمود بر حیل و بهمه حلت کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 بطواف و دعاء رفت و از اینجا از افضل کما ذکر می کنیم مقصود از نزد باب شبیکه بنیم شین معجمه و فتح با مضرا بنیه روان
 بر خلاف راهی که بان در آمده بود که اعلا سکه باشد لجاوت شریف وی که در اختلاف طریق در آمدن و بر آمدن
 بود و نکات و وجه آن در فضل نماز عید گذشت و بعضی در اینجا گفته اند در آمدن از جانب علو بر اے تعظیم
 مکان و اعلا سکان و س بود و بر آمدن از جانب سفلی بحجت تحزن بر فراق بیت کرد و گویند که سنت
 ابراهیم علیه السلام نیز همین بود و مصنف کلاسی متعلق نزول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بمحصب که مقدم برین کلام ذکر بایست که اعادة کرده فصل بیان تمام کرد و گفت و در محصب یعنی نزول آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در محصب اختلاف است علماء بعضی میگویند امری اتفاقی بود که ابورافع اتفاقا خبر آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را بخاند و از آداب و سنن حج نیست و مذاهب ابن عباس برین است گفتند
 و سبب آنکه محصب پس بشته یعنی فرمود آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و محصب چیزی داخل سبب حج

نیست اما چون نزل نزل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی نزل بود که اتفاقاً فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در و سه روزه و سه روزی و یکین پوشیده نیست که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزل کرد و در و سه روزی که بر کسبیل تنگ تعب بود اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم مستحب و محسن بشد و آورده اند که خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین نیز آن را میکردند و امام محمد در موطای آورد که امیر المؤمنین عمر سیکند از ده و سه عصر و مغرب و عشاء را بحسب پیر می در آمد که برادرب و طواف میکرد و میگویی که این بهتر است و اگر نکند هم لازم نیست آید چیز بر و سه و قول ابی حنیفه نیست انتهی و غالب آنست که توقف و اجماع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا وقت عشاء بحجت اعتماد و عاقله بود تا اگر این نمی بود شاید که وقت کمتر ازین نیز میکرد و چون این بنده ضعیف عبدالحق بن سیف الدین دهلوی قادری صاحب این تالیف در خدمت شیخ اجل امام اکرم عبد الوهاب الشافعی القادری الشافعی رحمه الله علیه رحمه واسعه از منتهی بحسب آمد نماز ظهر و نیتقام گذاردند و پنجاب رفته و نماز دیگر نیز از آداب شیخ فرمود اکنون بر آید انقدر در احراز سعادت اتباع و دین باب کافی است و فرمود که کفایتی بر آید انشاء الله تعالی و بعضی میگویند از سنن حج و تمام مناسک اوست چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در منی فرمود انما نازلون غدا بکبر که ما فرود آید گانیم فرود انشاء الله تعالی نجیف بنی کنانه حیث تقام صومالی الکفرانجا که بکاید بگر سوگند خورده و عهد گرفته بودند کافران بر کفر و مراد نجیف بنی کنانه همین محسب چه قریش و بنی کنانه آنجا میان خود سوگند خورده و عهد بستند که بابی هاشم و بنی المطلب آئینین است در جهنم که کتاب و بعضی روایات بنی عبد المطلب یافته نمیشود و اول صحیح ترست و مطلب برادر هاشم است عم عبد المطلب میسرش نکنند و مناکحت و موصلت و مبايعت ننمایند تا آنوقت که رسول علیه السلام را تسلیم ایشان کنند و تحقیق و تفصیل ابن محبت در او آخر کتاب و فصل جهاد و آداب آن بیاید انشاء الله تعالی و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم نزل در محسب قصد کرد که شعائر اسلام ظاهر کنند از آن محل که ایشان شعائر کفر ظاهر کردند و شکر نعمت فضل حق که او را عطا کرد بجا آرد و طبری در او وسط از عمر بن الخطاب آورده گفت از سنت است نزل باطخ در شبانگاه روز نفر و نیز امیر میگرد و نه پنجصیب شب نفر در بایه میگوید که صح آنست که نزل درین مکان سنت است و از مناسک حج است زیرا که نزل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین مکان تعب بود و از برای نمودن بمشركان لطیف صنع و کمال قدرت حق را جل و علا که با و سه کرد بعد از آن سنت شد چنانکه رمل در طواف کرد از براسه اظهار جلالت و شجاعت مشركان را پس اذان سنت خدا انتهی و الله اعلم

در دخول خانه که بعد از وقوف در ملتزم بعد از طواف و دواعی جماعته از علما و فقها بر نهند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در خانه که حج کرد در اندرون کعبه رفت و رفتن باندرون کعبه از سنن حج است اما احادیث و آثار دلالت بر آن میکنند که دخولی صلی الله علیه وآله وسلم در کعبه درین سال که حج کرد نبود بلکه در سال فتح مکه بود که سال هشتم از هجرت است و در بعضی روایات صحیحین ثابت است که ابن عمر گفت ظل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یوم فتح مکه در روز فتح مکه علی ناقه لاساته سواره بر ناقه که مر اسامه بن زید را بود حتی انراخ یقنا و الکعبه تا آنکه نشاند ناقه را در خانه و کعبه فدای عثمان بن طلحه پس خواند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عثمان بن طلحه را لیاسته با بفتح تابیار و کلید در کعبه را بفجار به ففتح پس در عثمان بن طلحه کلید را و یکشا در کعبه را فد خال لیکن پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

درود کعبه عثمان بن ابی طلحه بن عبد العزیز ابی نوحی بفتح حامی جمله وحیم و الا ان الشیطان را شیعی میگویند نسبت بشیبه که برادر این عثمان بود و مفضل کعبه از عهد قدیم بر دست الشیطان بود و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بفتح مکه آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفضل کعبه را عطا نماید و منصب سدانست کعبه را با ستایه برای وی جمع کند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی مرتضی را ابفرستاد تا مفضل را از دست عثمان کشیده آورد پس این آیت نازل شده ان الله یامرکم ان تروا الامانات الی الیهما علی مرتضی و ان تروا مفضل را هم عثمان بسیار دو با و سه عند خواهی کند چون علی مفضل را نزد دو سه برد و سه گفت بزور بر دو سه و اینا کردی و این نزد و سه و عذر خواهی چیست علی فرمود قرآن در شان تو نازل شده و این آیت را بروی بر خواند عثمان ایمان آورد و گفت از شما این محمد رسول الله پس جبرئیل آمد و گفت تا این بیت بر روی زمین بر پا است مفتح و سدانست در اولاد ایشان است تا روز قیامت و چون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود که ششینه نام داشت بسپرد و عثمان را پسری نبود و در روایت مسلم آمده که چون کلید را از عثمان طلبید عثمان نزد والد خود رفت تا کلید از دست او بستاند و والد او از دادن ابا آورد عثمان گفت و الله کلید میدی و اگر نه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت و حضرت آورد و حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدست مبارک خود بکشد و این سعد و طبقات خود از عثمان بن طلحه آورده که گفت عادت در جا بهت چنان بود که در کعبه را جز در روز دوشنبه و پنجشنبه نمی گشادند و روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزد من آمد و التماس در کشودن کرد تا با جماعه در کعبه در آید من با وی دشتی کردم و سخت گفتم و سه مبر کرد و علم و زید پستتر گفت یا عثمان زود باشد که این مفضل را در دست من مینی تا هر جا که خواهم آنرا بنهم گفتم مگر قریش در آن روز بپاک شوند و خوار گردانند از آن روز این کلمه در دل من نشست که رجوع امری خواهد بود و چون روز پنج آمد گفت یا عثمان کلید بیا آوردم و از دست من بستاند و بهم بدست من داد گفت بکبر تا روز قیامت بستاند او را از دست شما بکشد و فرمود یا عثمان ایمن بگیرم شما را به بیت خدا بخورید از آنچه برسد به شما از بیت یا عثمان نگفته بودم ترا که روزی بینه که این کلید در دست من است و می ختم آنرا در دست هر که خواهم گفتم بلی اشهد انک رسول الله و باجمعه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درود کعبه در آمد و اساتمه و بلال و طلحه نیز با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آمدند فاجا فوا علیهم الباب بلیا پس بر بستند در خانه کعبه را ساعتی مدید از زمان تم تحویشتر کشیدند در آن فبا درت الناس پس مبادش کردم من مردم را و زود رسیدیم با شان قال گفت ابن عمر فوجدت بلالاً علی الباب پس یافتیم بلال ابر در رقبت پس گفتم این صلی رسول الله که نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در درون کعبه قال بنی امیویون المقدمین گفت میان دستون پیش و در روایتی آمده که گردانید یک عمود را از دست خود و دو عمود را از دست راست و سه عمود را پس پشت خود و بود خانه کعبه در آن روز بر شش عمود و در خارج مکه نمر کورست که معاویه از ابن عمر پرسید که گمان کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درون کعبه گفت بگردان میان خود و میان دیوار دو ذراع بایستد و گویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بایستد بر سه ذراع از دیوار بایستد و اگر کمتر ازین باشد زانو یا دستها یا روی او در مکان قدم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشد یعنی از در که در آید راست بجانب دیوار کعبه برود و درین مقام بایستد قال گفت ابن عمر نسبت ان نهانه کم طبعه فراموش کردم

که پیرم بلال را که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چند رکعت گذارد و اینچنینی صحیح است و آنکه دخول بیت ازان
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سال فتح مکه بود و اگر چه در بعضی روایات صحیحین مطلق آمده بی تقييده صحیح باقی
چنانکه صاحب مشکوٰۃ آورده است و لیکن بقرینه روایات صریحه در تقييد آن بفتح معمول بران خواهد بود و الله اعلم
و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از درآمدن فرمود که انی دخلت البیت بدستی که من در آنم خانه کعبه را
و دودت ان لم اکن فعلت و دوست میدارم که کاشکے نمیکردم این کار را و منی در آنم انی اخاف ان اکون البیت
استی من بعدی زیرا که من تنیز سم که در مشقت اندازم امت خود را که درآمدن در کعبه بعد از من سنت فرمود و در آن
تعب کشند ترند س و ابوداؤد از عائشه نقل کرده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از نزد من
خوشحالی پس ازان باز آمد نگین پرسیم یا رسول الله چه شد که مسرور بیرون رفتی و محزون باز آمدی فرمود که من در آن
در آنم و اگر پیش ازین میدانستم آنچه اکنون دانستم در منی آدم می ترسم که امت من در تعب بفتند و عائشه در آن
کرد که در کعبه در رود فرمود که در حجر کعبه حای مملو سکون جمیع جالی است در جانب شمال کعبه و او را حجاز ازان گویند که
محجور و متروک گشته از درون خانه و بیرون افتاده ازان دور رکعت بگذارد که همچنان هست که در کعبه گذارد و در آن دی
در اصل دخول بیت است بعد ازان بیرون افتاده و این قصه عائشه نیز دلیل است بر آنکه دخول کعبه در سال فتح مکه بود
زیرا که این درخواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که گفت و منی که نذر کرده بودم که چون پروردگار
تعالی کعبه را بر رسول خود فتح کند شکرانه آنرا دور رکعت درون خانه کعبه بگذارم و چون فتح شد ازان بوفای آن ازان
ازان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درخواست کردم فرمود در حجر بگذارد که وی در اصل بنای ابراهیم علیه السلام داخل
خانه است و قوم تو بیرون کردند او را و قتی که بنا کردند کعبه را الحدیث و چون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود
که قضیه درآمدن در کعبه در سال فتح بود و همین قدر از بیان اکتفا کرد و بر روایت بلال که مثبت نماز گذاردن است در کعبه
و راجح است اقتضای نمود و بنابر روایت اسامه که نفقه نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کعبه میکنند تصریح
نمود و اختلاف بین محدثین تطبیق آنها را بیان نفرمود پس بدانکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که گفت
خبر دادم اسامه که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون درآمدن بیت دعا کرد و در همه نواحه آن و گذارد نماز
در و س و تابیر و آن آمد و چون بیرون آمد بگذارد در پیش بیت و فرمود بده القبله و هم بخار و مسلم از ابن عمر آورده
که گفت گفت مرا بلال بگذارد چنانچه در متن مذکور شد و از اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت بگذارد اکنون در جمع
و تطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در دو مذهب لایحه از احمد و طبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات کرد دعا و
نمود و غیر خود و آنجا که نفی کرد دعا و نمود بر علم خویش حاصل آن شود که گفت میگویند نماز گذارد اما من ندیدم فلان شخص
و امام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بر روایت بلال زیرا که وی مثبت است و خبر مثبت مقدم است
بر خبر نافی زیرا که وی زیادت علم است که بانافی نیست کما تقرنی اصول الفقه و تواند که چون در کعبه درآمدند و در سبزه
هر کس در ناحیه بایستاده و مشغول بدعا گشتند اسامه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در دعا و پیش مشغول شد
اسامه در ناحیه از نواحه بیت و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ناحیه دیگر و بلال چون قریب بحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بود نایز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بدید و اسامه چون در ناحیه دیگر مشغول بود ندید

نماز خفیف بود و در بسته اگر یکی که نزدیک بود دید دیگر کسی که دور بودند دید و درینا شد و بعضی گفته اند که اسامه را آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکار سهیرون فرستاده بود از آن ندید و مؤید این است که ابو داؤد و طیالسه از اسامه می آید که گفت در آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صورت منقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلو سهی از آب زفرم بیارم آب آورد و بدان آب آن صورتها را بشت و محو گردانید کذا فی فتح الباری و اما وقت در ملتزم و آن باین حجر اسود و باب کعبه را گشاید زیرا که التزام میکنند آنرا و می چسبند بدان و مسافت باین آن یکمیل است چنانکه یک کف دست بر در باشد و دیگر سه بر حجر در سنن ابو داؤد از عبداللہ بن عمر روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که میان کن کن یعنی رکن اسود که حجر اسود در دست و در کعبه ایستاد و روزه ستین بار دیوار کعبه نهاد و هر دو در رخ و هر دو گفت مبارک را بر دیوار کعبه بسط کرد و چون این را مطلق در وقت و دل کعبه روایت کرده اند بی تقیید هیچ یا در فتح این احتمال دارد که در سال فتح بوده باشد و همانا که در هر دو سال بوده چه مجاب و شامعه و جاعته از اعلام علماء میگویند مستحب آنست که بعد از طواف و دعای در ملتزم بایستد و دعا کند چه بیج آفریده در آن محل حاجتی را از حضرت رب العزیز بخواند است الا که حاجت وی را و باشد باین نقل بودن وی در حج تأیید میابد اما وجود و سهی در فتح بر احتمال است و چون نماز صبح بگذارد و برابر کعبه در آن نماز سوره و الطور خواند بجانب مدینه روان شد و تحب است که در وقت و دعای کعبه بر زفرم روند و سیراب گردند و روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اینچنین کرد و نفس نفس خود و وی از آن بر کشید و بخورد و لقیه آنرا در چاه انداخت و در وقت و دعای پای پس برود و تحسنتا کیا کذا فی السدایه و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در راه مدینه بمنزل رسید که آن را روهی میخوانند و شب جمعه از سواران دید بر ایشان سلام کرد پس رسید چه کسانی گفتند ما مسلمانانیم شما چه کسانی گفت من رسول خدایم زنی پیش آمد و کودک خود را از محض برداشت و پیش آورد و گفت یا رسول الله این طفل را حج درست باشد فرمود آری او را حج باشد و ترا که تعهد تربیت و سهی میبانی نیز توانی باشد یعنی اگر حج بر سهی واجب نیست و بدان مکلف نه لیکن اگر بکند صحیح است چنانچه حکم سایر عبادات صبی است و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب گردد و همچنین بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ندی اخیلیه رسید شب آنجا اقامت فرمود چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود و صبح بدمینه روان شد اینچنین بعضی گفته که نزول وی صلی الله علیه و آله وسلم در ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود اما مدینه را شب نه در آید و عادت شریف در قدم آوردن بدمینه وقت چاشت بود و از قدم آوردن بخانه در شب نهی میفرمود و دوست سید است که مسافر بعد از قدم بیشتر خبری بخانه نفرستد تا ابل خانه استغفار و تهیه قدم وی میکنند چون مدینه را دید تصور عظمت و کبریای آنسے و ظهور آثار قدرت ناشناهی وی عز و علا و مشاهد انوار و اسرار این بلده طیبه و ملاحظه شرف و بزرگی این مقام عالی سهی باز نگرفت و بعد از آن بنده مستمر خود که در وقت درآمدن ببلد داشت و بشکر آن عانت و نصرت و اکمال دین و اتمام نعمت و رجوع بخیر و عافیت و وصول بمقر اسن و سلامت گفت لا اله الا الله و الحمد لله لا اله الا الله و الحمد لله و هو علی کل شیء قدیر آمیون عابدون ساجدون لرئسا حامدون صدق الله وعده و نوره عبده و نهرم الاخره

وحدہ پس در مدنیہ درآمد و الحمد للہ علی تمام النعمۃ و نعمۃ الایام **فصل در بیان ذبائح** بدانکہ ذبایح
 کہ مذبح ان ازین حیثیت کہ ذبح است قربت و طاعت حاصل آید شروع است یکی ہدی است کہ اورا بحرم اہل انہا میں
 ہمراہ برند یا بفرستند دیگر انھیہ کہ آن را در زمینہ ضحیٰ قربانی کنند دیگر عقیقہ کہ از برای مودود ذبح کنند اگر گفتہ شود
 کہ آیانست کہ چون ذبح کنند بفقرا صدق نمایند قربت حاصل شود و حال آنکہ این نہ ہدیست و نہ انھیہ نہ عقیقہ
 جو پیش آنکہ اشارت کردیم کہ مراد حصول قریب بنفس ذبح است و از ان حیثیت کہ ذبح است در نصیحت کہ ذکر کردہ شد جزین
 چہ اگر قیمت اورا دادے نیز قربت کہ بجهت مواسات فقر است حاصل شدی فافتم مصنف از برای بیان ہر یک
 ازینہا فصل علیحدہ عقد کرد اول برای ہدی و گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از برای ہدی ہم گوشت و فرستادیم
 شتر و از جہت مہمات مومنان گاو را ہدے کرد و چنانچہ گذشت و ادنای ہدی شاة است و علی شتر و گاو و چون
 حج میرفت ہدے را برابر می برد چنانچہ سابقا معلوم شد و ہر گاہ کہ بعبرہ رفتی ہم ہدے را برابر بردے و سالی کہ
 اقامت بودے ہدے را در صحبت دیگران بکہ فرستادی اما در ان حالت چیزی از انچہ بر محرم حرام شود ہدے
 حرام نشدے یعنی اگر خود اقامت کردے و ہدے بدست دیگران فرستادی محرم نشدی و حکام احرام بجا نیارند
 چنانچہ در صحیحین از حدیث عائشہ آمد کہ گفت یا فتم من قلا دی ہای بدن پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدست خود پس
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تقلید کرد و اشعار نمود و اہل کرا و آنرا بحرم و حرام کردہ نشد بر آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم چیزے از انچہ کہ حلال کردہ شد مراد را و طبعی گفتہ کہ این اہل اہد بدست ابو بکر صدیق بود کہ در سنہ ناسخ پیش از
 رفتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حج رفت و در حدیث دیگر از صحیحین صحیح آمدہ کہ گفت عائشہ یا فتم من قلا دی
 بدن نبی را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از پشم رنگین کہ نزد من بود و فرستاد آن را ہمراہ پدر من و این باتفاق است میان
 علما نعم اختلاف است کہ بتقلید ہدے محرم میگردد یا نہ نزد امام ابو حنیفہ میگردد و چنانکہ بتلبیہ ولیکن اگر ہمراہ خود
 و سوق کند اما اگر بدست دیگران بفرستند نہ و طبعی گفتہ است کہ ابن عباس فتوی داد و مر آن را کہ ہدی فرستاد
 و خود شرفست بوجوب احکام احرام تا برسد ہدی بکہ و خر کردہ شود و این قول کہ عائشہ فرمود اشارت کرد بر قول
 ابن عباس عادت ان داشت کہ چون گوشت ہدی باشد تقلید کنند و در گردن آن چیزی سیا و نر کہ علامت ہدے
 باشد چنانچہ در صحیحین از عائشہ آوردہ کہ گفت اہل کرا و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کیاربے غنم را میں تقلید کرد آنرا
 و نزد امام ابو حنیفہ تقلید غنم مسنون نیست و حدیثی درین باب نیز نقل میکنند کہ فرمود لا تقلدوا الغنم و ترندے نیز
 حدیثی در تقلید غنم ہدے آوردہ و گفتہ کہ عمل بر نیست نزد بعض اہل علم از صحابہ و غیر ہم کہ قائل اند بتقلید غنم و ازین
 عبارت معلوم میگردد کہ بعض از ایشان قائل نیستند بدان پس مذہب ابی حنیفہ موافق قول ابن عباس است و لا بد
 چون بعضی از صحابہ برین باشند و این امری نیست کہ با جہتہا در یافتہ شود و سماع از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواہد بود و چون
 شتر ہدے کردے ہم تقلید بودی و ہم اشعار کہ شق سنام بعیرت ابطعن و بیان آن از پیش کردہ شد و ما تحقیق
 خلاف ابو حنیفہ درین اشعار نیز کردیم و مصنف در تقلید و اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص بہ بدنہ است و بدنہ نزد علما
 ابو حنیفہ نام شتر است و نزد امام ابی حنیفہ شامل بقرو نیز ہست ولیکن چون در ہدی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقر نبود
 مصنف گفت و چون ہدے را بدست دیگری فرستادی اورا بفرمودی کہ ہر چہ از ان بر ملاک شرف شود آنرا ذبح گفت

بعد از آن فعل ویر که قلم و ده دست چون وی بیا لایه و رنگ کند و بر صفحه و سه زنده تا علامت باشد بر آنکه وی هدیه است
و بگذارد که از آن جماعت که دس رنقهای وی باشند گوشت ویرا بخورد و چنانکه مسلم از ابن عباس آن آورده اند و انبیا و فقرا
چنانکه ظاهر اطلاق حدیث ناظر در آن است بلکه اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آن را بر ایشان قسمت کنند و این شافعی
احمد و سنی است و نزد ایشان هر که بخورد ضمان دهد همان قدر که بخورد و نزد امام ابوحنیفه تا خوردن مخصوص با غنیاست
و اطلاق حدیث نیز محمول بر آن است چه تصدق برفقرا بهتر است از آن که آنرا برای سباع بگذارد و آنرا میگوید که اهل
بودن در دنیا را ایشان میسرند و تنفع می شود و لیکن این محتمل است یقینی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام ابوحنیفه
مخصوص سنت بعد از طوع و اگر واجب بود بپای آن هدیه دیگر گیرد و این مذکور را هر چه خواهد کند بخورد
یا بفرشد یا تصدق کند و زکشی درین باب اثری از ابن عباس نقل کرده و مختار از مذاهب امام محمد است و در
حدیث ابن عباس که مضمون آن در متن مذکور است محل هدیه بر طوع کرده و لیکن نزد ایشان حکم واجب معین چنانکه گوید
مذکور در این هدیه معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجب است از غیر معین چنانچه بر قارن و شمع و طیبی
میگوید که این در آنست که واجب گردانیده است بر نفس خود و اما اگر تطوع باشد بخورد و بخورد زیرا که بخورد تقلید از مالک
نی بر آید و این مذاهب شافعی و جماعه از اهل علم سنت و نزد بعض مالکیه جائز نیست اصمانه در تطوع و نه در واجب است
و شتر و گاو را از بیعت کس بدس میگردانند متفق علیه است میان آنکه و احادیث صحیح بسیار درین باب و دافعه
و در حدیث ترمذی و نسائی اشتراک سبعة در بقوه و مشهور و ابل آمده و گفته که قول سنی هم برین است و لیکن گفته اند که
غریب است نمی شناسم و اگر از وجه واحد قدر بدایه از امام مالک آورده که اگر ابل بیت واحد زیاد بر بیعت کس باشند
یکی کافیست اما از اهل دو بیت جائز نبود و مباح میداشت مگر بحدی را در وقت حاجت آن مقدار که مگر بحدی را بدی
در صحیحین از ابی هریره آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که میراند بدنه پس فرمود سوار شو و گفت
این بدنه است فرمود سوار شو و آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شو و یک شک را وی است که این کلمه را در کثرت ثانی فرمود
یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کثرت ثالث فرموده یا رابع و یک یا و یک و گفت نه احدی حسن
و گفت خصص کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیر هم در رکوب بدنه اگر احتیاج سواری باشد و این قول شافعی و احمد
و سنی است و بعض گفته اند سوار نشود و اما که مضطر نشود بدان انتهی و قول امام ابوحنیفه نیست و در بدایه میگوید که هر که
سوق کرد بدنه را پس مضطر شد سواری سوار شود و اگر مستغنی است سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص شتر ساخت و
عین آن یا منافع آن بنفس خود مناسب نباشد بگزیند احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
امر کرد سواری آن محمول بر حالت عجز و احتیاج است و اگر سوار شد و بسبب سوارسوی میان نقصانی راه یافت برود
ضمان آن نقصان و اگر سوار شد و سوار شد و آب سرد بر پتان می بپاشد تا شتر شکر کرد و این بر تقدیر
که نزدیک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بر و شد تصدق کند و اگر جماعت خود صرف کنند ضمان بدنه انتهی و شتر را استیاده
و دست چپ بسته بخور میگرد و در وقت خرمیه و کبیر میگوید و چون گوشت را در کج کردی یا می مبارک بر صفا گوشت نهادی
سنت در ابل خرم است استیاده و دست چپ بسته بخور میگرد و میان حلقوم و سینه که آنرا البته گوشت و در بقوه و غم ذبح است
خسپانده بر جانب چپ پای کشاده در صحیحین از ابن عمر آمده که دس بر مردی گذشت که فک انده بود شتر را و خرم میگرد

فردسبب امام ابوحنیفه و صاحبیه آنست که واجب است بر هر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و بر روایتی از ابی یوسف است
 سوکه است و مشهور و مختار در مذہب امام احمد نیز پنجین است و در روایتی از موسی واجب است بر غنی و سلت است
 بر غیر غنی و در حاکم ابن ابی زید که در مذہب مالک است گفته که سنت واجب است بر کسی که استطاعت دارد آنرا بواجب
 موکه مراد داشته یا سنت طریقه مسلک در دین و این معنی قریب تر است و لیکل و وجوب حدیثی است که ترمذی
 و ابوداؤد و نسائی از محبت بن سلیم آورده که گفت بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم واقف بعرفات پس
 شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و در هدایه آورده که آن حضرت
 فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هر که دریافت غنا و تضحیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلای ما را و اینچنین تشدید
 تا کسب خبر و واجب نیاید و قول حق سبحانه فصل لربک و انحر نیز دلیل آن می آید که مراد بصلوة عید اضحیه
 و نحر اضحیه است بدلیل صیغه امر و بدلائل تریب و تفریع آن بر عطای کوثر که اجل نعم و اعظم عطایا می آید است
 و مراد بدان خیر کثیر است در دنیا و آخرت و اما دلائل سنیت حدیث زید بن ارقم است که احمد و ابن ماجه آن را روایت
 کرده که پرسیدند یا رسول الله این اضحیه چیست فرمود سنت ایکم ابراهیم و در قطنی از ابن عباس نقل آورده
 اتفاق کرده شد مال در چیزه که افضل از خیره روز عید باشد و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت اضحیه
 خود فرمود این اضحیه از من و از هر کسی که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی پس معلوم شد
 که در امت کسی هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و او را کافی است و این احادیث نزد
 تمام نفع در عدم وجوب نیست مگر آن حدیث که در قطنی از ابن عباس آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود سه چیز است که بر من فرض است و شمارا تطلع و ترو و نحر و کشتین فجر اگر ثبوت و محبت پیوند دانی حدیث و باجماع
 فعل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم دائمی بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز ترک اضحیه نکردی
 ترمذی از ابن عمر آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدینه ده سال و تضحیه میکرد و اضحیه
 بضم همزه و کسر آن و تخفیف یا تشدید آن جمعه اضافی تشدید و تخفیف یا آنچه ذبح کرده شود از چهار یا هیا بعد از نماز
 عید اضحیه تقریبا اے الله از آنچه جائز است ذبح آن در آن شبیه روز عید با ضحی از جهت مشر و عیت صلوة است در و
 نزد اطفال نهار و شرعیت ذبح بعد از و سه و گو سفند و بنه و از ران کج کرده یعنی اگر گو سفند قربانی کردی این اسم
 کرده از جهت جود و نفاست و سه و ذبح بعد از نماز عید کردی و میفرمود هر کس که پیش از نماز عید ذبح کرد اعدا
 کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گوشتی است که برای اهل خویش حاصل کرده و احادیث
 صحیحه درین باب بسیار است و در هدایه سیکوید که وقت اضحیه سیدر آید بطلوع فجر از یوم فجر و لیکن جائز نیست مشریان را
 مگر بعد از گذاردن امام نماز عید را تا اهل سواد و روستا را بعد از طلوع فجر جائز است زیرا که بر ایشان نماز عید
 نیست و عدم جواز جهت خوف فوت نماز است بسبب تشاغل بفرج و این معنی مخصوص بشری است و سیکوید اگر منفعی
 و رشتہ باشد و اضحیه در سواد جائز است پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائز نیست زیرا که معتبر
 مکان اضحیه است و اگر شهره خوابد که پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آنرا در سواد باین حیلہ درست افتد و
 سیکوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد جمعه گذارند و هنوز در عید گاه نگذارده اند جائز است از جهت صحت آن نماز

اور عکس آن بطریق اولیٰ دوز و امام شافعی و مالک وقت آن بعد از فجر امام است و پیش از آن جائز نبوده و احادیث
 که در شتر اط بعد صلوة بے اشتراط بعد از فجر امام آمده حجت است بر ایشان کتانی الهدایة اما زکشی حدیثی از جابر بن عبد
 احمد و سلم آورده که نماز گذارد با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین و پیش نموده جماعه و محسّر کردند گمان آنکه آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بخبر کرده است پس اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بر پیش از فجر بے خبر
 کرده است اعاده کند بخبر دیگر و فرمود بخبر کنید تا بخبر کنید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و این مگر نزد امام ابو حنیفه
 مخصوص برمان نبوت باشد تا و با معصی صلی الله علیه و آله و سلم پس آنکه دیگر را بران قیاس نتوان کرد و در مذہب
 امام احمد درین باب اقوال مختلفه آمده کی آنکه بعد از نماز باید و پس اگر چه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید
 چه خطبه بمنزله جزو نماز و بطریق بدوست دیگر آنکه بعد از نماز امام نیز باید دیگر آنکه بعد از خطبه انقدر وقت که درو سے نماز
 یا نماز بخطبه یا نماز و خطبه و نماز امام گنجایش دارد و جائز است زیرا که نماز گاهی پیشتر کرده می شود و گاهی پس
 و نیز شاید کند پس مضبوط و معتبر منصف انقدر وقت باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب ایشان همان بعد از نماز است
 چنانچه مذہب امام ابو حنیفه است از جهت کثرت در و احادیث صحیحہ در آن میدان که اضحیٰ از ابل و بقدر غم است
 و از غیر آنها جائز نه و نقل کرده نشده از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه از صحابہ که تعبیر این سه نوع از ذبائح تقصیر
 کرده باشند ولیکن غم دو صنف دارد و معز که آنرا بزرگویند و ضان که آنرا میش خوانند و جاموش یعنی گاو میش
 از جنس گاو است و از جمیع این اقسام تقصیر شنی جائز است و شنی از ابل پنج ساله را گویند و از بقدر و ساله و از غم یکساله
 پنجین است در بدایه و مذہب خفیه نیست و شافعیہ تفسیر کرده اند شنی از غم را نیز دو ساله و در قاموس نیز پنجین
 گفته و در کتاب مذہب مالک شنی غم یکساله و شنی بقدر سه ساله و شنی ابل شش ساله را گفته و در مذہب امام احمد
 نزد اکثر اصحاب ایشان شنی غم یکساله و نزد بعض دو ساله و از بقدر و ساله و از ابل پنج ساله و وجه تسمیه شنی آن گفته اند
 که درین عمر تنها یک دندان پیش است می اندازد و این وجه را در ابل گفته اند و ظاهر در آنست که در همه جا بود و نه
 نیز بجنف شنی آمده از سن بجنف سال یا بجنف دندان و باجماع از اقسام این ذبائح برای تقصیر شنی شرط است با احتیاط
 آنجا سیر کرد و در ضان که جذع از دوسه نیز کافیست و در بدایه گفته که جذع از ضان در مذہب فقیهان آن بود که شش
 تمام بروی گذاشته باشد و گفته که زعفرانی ذکر کرده است که جذع از ضان نه ماهه را گویند و نزد شافعیہ یکساله
 و ازین باب آنست که شنی غم نزد ایشان دو ساله را گویند و بقول شش ماهه نیز آمده و در مذہب مالک یکساله و
 بقول شش ماهه و بقول ده ماهه و در مذہب امام احمد شش ماهه و بقول شش ماهه و بقول شش ماهه و بقول شش ماهه
 و خرسه که از کبار علمائے مذہب ایشان است از ابل باید نقل کرده که ضان را جذع آن وقت گویند که چشم و پا
 ایستاده شود بر پشت و سینه آنجا حاصل شنی از جمیع اقسام جائز و کثرت از آن کافی نه گمرد ضان که کافی است و احادیث
 درین باب و روایات در جمیع الاصول از مسلم و ابوداؤد و نسائی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم فجر نکند مگر سینه را مگر آنکه سینه بشواید بر شمشیر و بچ کینه برین تقصیر جمیع از ضان را و در بدایه درین
 حدیث بجای سینه شنایا آورده و معلوم شد که شنی و سینه یک معنی است و ابوداؤد و نسائی از عاصم بن حکیم
 پیش آورده که گفت بودیم ما بروی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که نام او مجاشع بود از شایع

و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تقلید هر سه میکرد و میفرمود که هر سه را حرام نغشید بروی چیز سه از آنچه
حلال کرده خدای تعالی متفق علیه یعنی احکام احرام بجای آن آورد و لابد رسیدن بدی تا عشر ذی الحجه میبود و کشتی
گفته که دلالت حدیث ام سلمه اقوی است چه آنرا برای است فرمود شاید که آنچه در حدیث عائشه آمده مخصوص بخص
و سه باشد صلی الله علیه و آله وسلم و نیز قص شعر و طفر قلیل الوقوع است مگر از جمیع ما جمیع دیگر شاید که عائشه از آن
ندیده باشد انتهی و در جامع الاصول از مسلم از عمر بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حرام نزدیکی
بروز را ضحی پس ظا که رند یعنی نوره زدند جماعه بعضی از اهل حرام گفتند که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردم
سعید بن مسیب را ندکور کردم این سخن را با او گفت یا ابن اسخه این حدیثیست که مردم فراموش کرده اند آنرا
و ترک داده حدیثی که در ام سلمه زوج ابنی صلی الله علیه و آله وسلم و گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
چون به بینید ماه ذی الحجه را حدیث تمثیلیه آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود بهین ترک قص شعر و طفر است
نه التزام لباس محرابان نیز و ظاهر از حدیث سعید المسیب آنچه زر کشته در تطبیق حدیث عائشه با حدیث ام سلمه
گفته نیز بهین است پس قول مصنف در صورت محرابان می باشد باطلان محمل سخن است و الله اعلم و می فرمود
که از برای قربانی فریه تر و نیکوتر و سالم تر از حیوب ذبیحه را پیدا کند و بریده گوش و شکسته سرون و یک چشم
و شکافته گوش و بریده گوش و آنچه مقدم گوش ویرایا موخر گوش ویرایا مویرایا بریده باشند این مجموع را قربان
نکند این مجمل است و تفصیلش آنست که در احادیث واقع شده و در کتب فقه مذکور گشته مالک و احمد و ثوری و
ابوداؤد و غیر ایشان از برابین عازب آورده اند که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه چیز است
که برهنه کرده شود از من یا یعنی درست نباشد فرج آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار است اول
البین ضلعها اسے عرجا یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی او یعنی آنکه نتواند پیاسه خود یا به تنگ رسید که زانی الهادی
و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از صاحب جنس خود در شمی و مشارکت و علف زیرا که این سبب نقصان جسم
و منفی بزرگ است و اگر لنگه او کمتر ازین مرتبه باشد جائز است و انوار البین عذر دوم از آن چهار که زوایت
فرج آن در انصیه یک چشم که ظاهر است یک چشمی او یا این نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او تمام یا اکثر و لیکن مختلف است
روایت از امام ابوحنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود جائز است و اگر زیاده بر ثلث
رود جائز نیست پس ثلث را قلیل اعتبار کرده و زیاده بر آن اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای در ثلث جائز است پس
قلیل باشد و در زیاده بر آن جائز نیست پس اکثر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع رود جائز نیست و اگر کمتر از آن و در جائز
پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده و بالثلث از جهت آنکه در باب وصیت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و امارع
از جهت آنکه اگر ربع عضو مشکوف بود حکم تمام دارد و نماز جائز است و قول ابی یوسف و محمد آنست که اگر اکثر از نصف چشم
باقی ماند جائز است و در نصف دور وایت است از ایشان و معرفت مقدار باقی و ذایب از چشم وقتی دارد و گفته اند
که طریق شناخت آن نیست که گرسنه داشته شود و گو سفند را یک روز یا دو روز بجد یکدیگر چون علف از او بر نهانند بود
لبوسه آن بعد از آن بسته شود چشم عیب دار را و انداخته شود علف نزدیک وی اندک اندک تا یک حدیث از مسکن
که اگر در اثر از آن بیند از ندید پس علامته گذاشته شود بر آن حدیث بسته شود چشم درست را و نزدیک کرده شود

لبوس و عفت اندک اندک تا حدی که معین و برین حد مکان نیز گذشت می شود عفاشته بعد از آن نظر کرده شود
تفاوت میان این دو مکان اگر کثرت است و اسیب ثلث است و اگر نفع است و علی هذا القیاس اگر نفع است
برضا سوم از آنچه جائز نیست فحش آن بیماری است که ظاهر است بیماری او بحدی که امید به شدن و سستی نباشد و این
سه نوع که مذکور شد سبب نقصان کرم و موجب لاغر است بعد از آن لاغر بصریح جدا کرد و فرمود و العجفاء التي لا تنفق
لا غر که مغرور استخوان او مانده و در بعض روایات آمده و الکبیر الذی لا ینقی بجاسه و العجفاء التي لا تنفق و اما انواع
که سبب نقصان و عیب بود یعنی آنکه سبب لاغر است که در آنست که از امیر المؤمنین علی آوردند آنکه گفت امر کرد
ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تضحیه نکنیم مقابلہ را و نه در برابر او و نه شر قار او و نه خرقا را مقابلہ تضحیه با آنکه بالا
گوش او بریده شده است مدبره آنکه یا بان گوش بریده و بعض گفته اند که مقابلہ آنکه داغ کرده شده است در باطنش
دی و مدبره آنکه در ظاهر آن بود و نو دوسه گفته که مشهور قول اول است و شر قار و مدبره آنکه پاره شده گوش او در طول خرقا
آنکه سوراخ کرده باشد در گوش وی سوراخ مستدیر و این ماجرا علی مرتضی آوردند که نبی فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم که تضحیه کنیم مقابلہ شمشیر شکسته گوش را و مراد بشکسته گوش بریده گوش داشته اند و معتبر نیست
در اینجا اکثر است با اختلاف روایات و تفسیر آن و معرفت آن در اینجا غیر معتبر است و در مدبره ای بریده دم را نیز روایت کرده اند
دم عضوی کامل است و جگر را یعنی شکسته شمشیر شکسته گوش را و شکسته گوش بریده گوش داشته اند و معتبر نیست
و خوشتر است و مجنون که آزار نداد گوشه اگر علف می خورد و نیز جائز است و جریا یعنی گرگین اگر فریب است نیز جائز زیرا که
جریا بر پوست است نه در گوشت و اگر لاغر باشد جائز نه و اما تنها که دندان ندارد و مرده از امام ابی یوسف آنست
که معتبر در آن کثرت دندان و قلت آنست و بر روایتی دیگر آنکه اگر آنقدر دندان مانده که علف خوردن بدان ممکن است
جائز و الا نه سگ و آنکه در اصل خلقت گوش ندارد و جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نبود و عید الاذن بطریق
چون این تفصیل معلوم شد شرح کلام معذرت ظاهر شد باز باقی انا قول ویرا که گفت یا موس ویرا بریده باشند ذکر
ویرا نه در کتب یافته نه در و اندر علم و بدانکه این بر تقدیر است که این عیوب مذکوره در وقت شر قائم باشد و اگر
سالم خرید بعد از آن عیوب شد اگر غنی است بجای وی دیگر بد و اگر فقیر است کفایت میکند و اگر وقت فحش عیبی
پیدا کرد باکی نیست و اگر ضعیف گم شده یا در دیده نبیند دیگر سبب بجای او بخرد بعد از آن گم شده و در دیده پیدا
اگر غنی است یکی فحش کند و اگر فقیر است بر دو کدانی الهادی و عادت حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که
فرمانی در مصله فحش کرد و سبب جائز میگردد حاضر بود در مصله یا غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون نماز گذارد خطبه کرد
و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه نه صلا سه عید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منبر داشت یا نه در کتب مذکور شد که ایشان
یعنی پیش از آنرا فحش را گویند یا در دند و بدست خشتین فحش کرد و در وقت فحش گفت لبم الله بعد که بنها عینی و من لم یفحش
من امی رواه الترمذی و این تشریف و احسان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است یا نه سه عید بود که ایشان را
درین عمل شریف شریک ساختند آنکه کفایت است از فحش ایشان بدیج آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه که
مخصوص بود و فقیر که بر ایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام است را شریک ساختند و در عید و در عید و در عید
ابی داود و ابن ماجه و در سبب و مسند احمد آنست که فحش ایوم الشجر و در ایوم الذبح یعنی فحش کرد و حضرت

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در روز کعبه شریف اقرنین دو کبش شاخدار را را المبین المبح انکه بیاضی وی بیشتر بود
از سواد و بعضی تفسیر کرده اند آن را بید بیاض شدیده موجودین کوفته شد نصیبتین وی یعنی خصه فلما و جمیع کبش
که گردانید روی آنها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را ای وجبت و جی للذی فطر السموات والارض خلیفا و
ما انا من المشرکین ان صلواتی و نسکی و حیای و حمایه مشرک العالمین لا شریک له ذبک لک امت و انا من المسلمین
اللهم منک و لک عن محمد و استسبم الله اکثر کبر شمع این کلمات را خواند بستر فرج کرد و امر الناس لاحسان فی الازمان
این کلام چنانچه در جامع الاصول مشکوٰۃ و کتب دیگر مذکور است داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جداست که احمد و مسلم
و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم چون قتل کنید
نیک کنید قتل را و چون فرج کنید نیک کنید فرج را و نیز کنید کار در او را و بکنید ذبیحه را و ظاهر سیاق کلام مصنف ناظر در آنست
که داخل است شاید که در بعضی روایات آمده باشد و احتمال دارد که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد و ترجمه این آنست که
گفت یعنی فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ایشان را باحسان و نیکی کردن در وقت فرج و سیر مودباری تعالی
بر همه چیز احسان و نیکی نوشته است پس چون فرج کنید احسان کنید و چون قتل کنید احسان کنید و احسان در ذبح
خیان بود که کار دو تیغ را نیز کنند تا زود تمام شود و عذاب نکشد و قتل نیز همچنین خواهد بود و بعضی ذبایح را در حضور بعض
ذبیح کنند و شیر از کمال تمام موت و سکون اعضا و سر و شدن مذبح سلخ نکنند و در حدیث عائشه آمده است که رسول خدا
امر فرمود بآوردن کبش شاخدار که پسر سبک دزدین را در سیاهی وی نشست در سیاهی و نظر میکرد در سیاهی
یعنی پاسبان و شکم و چشم و سیاه بود پس گفت یا عائشه کار بسیار و آنرا نیز کن بنگ بستر گرفت کار را و گرفت
کبش را و نجسپانید او را و فرج کرد و گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و من امت محمد و راه مسلم فصل در بیان حضرت
نبی صلی الله علیه و آله و سلم در عقیقه بدانکه عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد و در مذبح مشهور و بر ادعای
از وی واجب اکثر احادیث ناظر در عدم وجوب است الا حدیث کل غلام مرتین بعقیقه چنانکه بیاید و چون اغلب
احادیث و مان جانب است این نیز محمول بر تاکید سنت و استحباب خواهد بود و گوید آنست که امر تسمیه یعنی نام نهادن
مولود بر بدن مقرون واقع شده و تسمیه باتفاق واجب نه پس این نیز نباشد نه بحدیث آنکه قرآن در ذکر وجوب آن حکم
ست بلکه از آن جهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید جمع بین الحقیقه و المجاز و هر چه در ضمیمه معتبر است از شرک
و احکام در عقیقه نیز معتبر و نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا سبکدیده را چنین رسیده است که عقیقه
از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از آن نسخ کرد ضمیمه بر فرج را که پیش از آن بود و نسخ کرد صوم شهر
رمضان بر صومی را که پیش از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت بر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة بر صدقه را که پیش
از وی بود و چنین رسیده است بآنست و بدانکه از ابو عبیده و جمعی و غیر ایشان منقول است که عقیقه در اصل نام آن
موس است که اول بر سر طفل بیرون می آید و در وقت ولادت بر سر وی می پاشند و تسمیه و می باین اسم
از جهت آنست لانه یعقو اللحم و الحبله زیرا که آن موسی عقی می کند گوشت و پوست را می بقیما و میخرج یعنی شق میکند آنها
و بیرون می آید و عقی بجهت شق است یعنی شکافتن بعد از آن اطلاق کرده شد بر شاة مذبحه مجازا بطریق تسمیه
باسم سبب پس مجاز متعارف شد بعد از آنکه نزد اطلاق فهم کرده نشود از آن مگر ذبیحه و ابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که

وے انکار کر رہے ہیں۔ اس تفسیر کا دیکھنا ہی کافی ہے۔ چنانکہ قطع والدین را حقوق گویند و نہی قطع حلقوم است پس
 حقیقہ بمعنی ذبح ہو بطریق استعمال عام در خاص و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابن نام را مکروہ میداشت چنانکہ در طحا
 زید بن اسلم از یک از اصحاب آورده کہ گفت کہ سے سوال کرد از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از عقیقہ فرمودن عن حقوق را
 دوست نمیدارم چون این لفظ از حقوق والدین کہ از انشد کبارست یا میداد ذکر آنرا مکروہ داشت و در روایت
 احمد و نسائی و ابوداؤد و از عمر بن شعیب عن ابیہ عن جدہ آمدہ کہ خدا دوست نمیدارد حقوق را و چون صحابہ کرام
 این لفظ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فہمیدند ادا سے این مقصود بعبارتی دیگر کردند و گفتند نسک یعنی ذبح
 از فرزندان بکنیم فرمود کہ دوست میدارد کہ نسک از فرزندان بکند باید کہ از پس دو گوشت کند و از دختر یکا گوشت
 و ابوداؤد و زیادت کرد شاتان مکافیتان یعنی دو گوشت ہم سن یعنی ہر دو در سنی باشند کہ جائزست ذبح آن در آیت
 و در حدیث صحیح در جامع الاصول از ابوداؤد و ترمذی و نسائی از سمرہ بن جندب زرکشی از حسن از سمرہ آورده
 و گفته رواہ النجستہ و صحیح الترمذی و گفته کہ احمد و نسائی و غیر ایشان گفته اند کہ نشید حسن از سمرہ مگر حدیث عقیقہ را و از
 ست کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کل غلام ربیتہ یعنی مرہون و تابرای مبالغہ است و در روایتی مرہون
 بعقیقہ در اکثر روایات بعقیقہ بہا سے ضمیر تدریج عنہ یوم السالغ از قبیل اضافہ موصوف بصفہ ست مثل مسجد الجامع
 و حلیق را سے و سے یعنی ہر پیری در گرد است بصدقہ کہ در وقت زادن میدہند و ان عقیقہ است کہ ذبح کردہ شود و از
 روز ہفتم و خلق کردہ شود و از وے سوے سروے و نام نہادہ شود و از امام احمد رحمہ اللہ علیہ میگوید یعنی حدیث تحریری
 کہ بفعل عقیقہ و وعید سے کہ بزرگ آن واقع شدہ و مرہونیتی کہ تدریج عقیقہ بعلام نسبت دادہ شدہ است کہ اگر طفل
 از وے عقیقہ کردہ نشد و ہم در طفولیت بمرد شفاعت نمیکند والدین خود را پس فرزند مجوس و ممنوعست از شفاعت
 کردن در حق والدین تا عقیقہ اوراندہند و معنی رہن در لغت حبس و منعست و بعض میگویند معنی حدیث است
 کہ فرزند مجوس و ممنوعست از خیرات و سلامت از آفات و زیادت نشود و ما بر لغت محمودہ تا عقیقہ اوراندہند و
 نزدیک بانیست اینجہ گفته شدہ است کہ وے مثل شے مرہونست کہ تمام نمیشود استمناع بوی بی آنکہ مقابلہ کردہ شود
 بعقیقہ زیرا کہ وی نعمتی است از نعم الہی کہ واجبست مقابلہ آن بشکر و بعض میگویند مرہونست باذی و یکد زیرا کہ در حدیث دیگر
 آمدہ فاستطاعنہ الاذی پس دور کنید از وی پلیدی را یعنی اینجہ چسبیدہ است بوی از خون رحم کذا قیل و در بعض روایات
 بدل و سبب دیدہ سے افتادہ کہ از تہمیتست یعنی خون آلودہ کردن و قتادہ چون پرسیدہ شد از وی کہ کیفیت تہمیت
 تفسیر کردہ آنرا و گفت کہ چون ذبح کنند گوشت را بارہ شیم را از ان گوشت گیرند و آنرا مقابل دارند با و داج وی یعنی
 برگہای گردن وی کہ آنرا بریدہ اند پس آنرا بخونے کہ از منہ سے جدا آلودہ کنند و بر تارک سر طفل نهند تا مانند خطی بر فرق
 سر وی روان شود آنگاہ سرش را بشویند و خلق سر کنند و این روایت را ابوداؤد آورده و گفته کہ این وہمست از
 ہام و اینجہ آمدہ است از تفسیر وے از قتادہ منسوخست و روایت السیمی صحست و همچنین آورده سلام بن ابی مطیع از
 قتادہ و یاس بن غفل از حسن و همچنین روایت کردہ است از حسن و همچنین آمدہ در روایت ترمذی و نسائی و بسند
 مصنف میگوید کہ سواب است کہ تہمیت نکند زیرا کہ روایت یحییٰ بن یحییٰ بعضی از روایہ است کہ ہام باشد فیما بینہ معلوم
 چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در عقیقہ حسن و حسن دو گوشت ذبح کرد از ہر یک یا از ہر دو تحقیق این بایقہ مقصود اینجاست

و کبری و این مقصود فرق است درین باب یعنی در باب عقیقه نیز فرق یا باین پنج بود که از عقیقه باشند از دختر چنانچه در احادیث است و این خود متفق است حکم احادیث دارد و عقیقه از انبی یا باین وجه که عقیقه پس از چند روز از عقیقه دختر و چون انبی آورده اند است احادیث وارد در دو سه ارجح و اقوی باشند از واقع در جانب دیگر فافهم و در حدیث است چنانچه در بعضی روایات آمده و از دست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را چون در وقت ولادت معلوم می نشد که کند یا نه فرج کرده اما در سنن آن حدیث صحیفه هست و خالی از بعد از عقیقه نیست و الله اعلم و باین حکم احادیث برای عقیقه روز هفتم است چنانچه معلوم شد و نزد شافعی و احمد اگر هفتم روز بیست و نهم روز چهارم کنند و اگر چهارم روز بیست و نهم و یکم و الا بیست و ششم و الا درسی و پنجم علی هذا القیاس و بیک روایت از امام احمد یک شاه پس را در اول کند و دوم در روز هفتم و نزد شافعی استخوانهای عقیقه را می شکنند و نزد مالک نه و نیز در کتب شافعیه مذکور است که اگر غنچه تصدق کنند بهتر و اگر شیرین پزند بهتر جهت تفاول و محلاوت اخلاق مولود و آقان گفته اند در گوش مولود نیز سنت است و ابوالفتح چنانچه ترمذی آورده و گفته که حدیث حسن صحیح میگوید من دیدم که حسن بن علی را بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوش وی بانگ نماز گفت و در روایت زرین خواندن سوره اخلاص نیز آمده و از عمر بن عبدالعزیز آورده اند که در گوش راست بانگ گفتی و در چپ اقامت و نیز مروی است که چون در خانه مسلمانان مولود می آوردند نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آوردند پس دعا میکرد ببرکت و تحنیک نمیداد و باین نوع که تمر را مضغ میفرمود و در کام مولود می سپارد و گاهی بخیر شیرین غیر تمر نیز میکرد و گاهی آب دهن مبارک خود را در دهان مولود می انداخت صلی الله علیه و آله و سلم و اسما بنت ابی بکر میگوید که حامل شدم من بعد شهر بن الزبیر بمکه پس قدم آوردم بدرینه و نزول کردم بقباء و از اسیدم و او را پیستر آوردم و او را در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس نهاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را در کنار خود و طلبید تمر و بخایید و بنیداخت آب دهن مبارک خود را در دهان و پس اول چیزی که در شکم وی در آمد آب دهان رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم پس تر تحنیک کرد و او را تمر و دعا کرد ببرکت و او را مولود می آورد که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت وی بود و خوشتر شد شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که میگفتند مردم بایشان که یهود و مسیح کرده اند شمار آتا از شما فرزندی تولد نکند روایت کرد این حدیث را مسلم و بخاری از اسما و ذکر نکردند و در روایت شمیمه را و روایت کرده اند مانند آن انعامی و ذکر کرده اند در روایت شمیمه را و گفته و اسما و عبد الله و اسما و تسمیه مولود و نام نهادن او را سنت است که در روز هفتم باشد چنانچه در عقیقه نیز سنت است همچنین سنت ترمذی از ابن عمر آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر کرد تسمیه مولود روز هفتم و در ذکر کردن چرکت از روایت عقیقه کردن و اما ختان نگه داشتن موضع قطع از ذکر غلام و فرج جاریه چنانچه در حدیث آمده اخلاص التقی الختانان و حب الغسل مراد اینجا بمنی مصدر است ختنان یعنی قطع ختان و و بی سنت است نزد امام ابو حنیفه و مالک و احمد و اکثر علماء و بعضی از شافعیه و از شعائر اسلام است تا اگر اجتماع کنند اهل شهری بر ترک آن مجاریه کنند امام بایشان چنانچه اذان و اذان آن کذا نقل عن محیط و در حدیث نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جامع دیگر از علماء بر حال و نسا و حجت آنها که قائل اند بسنت این حدیث است که احمد در سند خود و بعضی از مالکیه

بن اسامه از پدرش آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود خندان ستمه للرجال کثره للنساء ورجل کزده بوجوب
آن بآنکه حق سبحانه و تعالی امر فرمود با اتباع مائمه ابراهیم و تحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی سبره که پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود خندان کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد و سالگی اقدوم و با پنجه روایت کرد ابو داود که گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم هر مردی را که اسلام آورد بنید از او خود سوی کفر را و خنان کن و بآنکه قلفه نگاه میدارد نجاست را و منع میکند
صلوة را پس واجب بود از آن و امام فخر رازی رحمه الله در حکمت شریعت خنان نکته گفته است که حشفه چون مستور بود
بقلفه نرم بود و قوی بود و لذت وی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود پوست قلفه درشت شود و لذت بسبب آن
ضعیف گردد و با تجربه احساس و لمس بسط مستور اتم و کامل بود از سطح کشوف چنانچه از حال لسان و شفتین تجربه میگردد و در این
شریعت ماکه وسط معتدل است میان جانبین افراط و تفریط تعلیل و تعدیل لذت است نه قطع آن مطلقاً و نه افراط
در آن و خنان موجب اعتدال است در آن انتی و اختلاف است علماء در وقت خنان از امام ابو حنیفه نقل کرده اند که
فرمود لا علم لی بذاک یعنی مرا علم بوقت خنان نیست و دلیل قطع بر آن نه از صاحبیه نیز درین باب چیزی فرموده نشده
و بعضی گویند که در روز هفتم است چنانچه در عقیقه چیزی نیز درین باب روایت کنند و بعضی گفته بعد از هفت سال
و بعضی بعد از نه سال و بعضی بعد از ده سال و بعضی هر وقت که خواهند اما وقتی که جسمه الم آن را تواند برداشت مصنف
میگوید که ابن عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که صحابه بعد از بلوغ فرزندان را خنان میکردند و لیکن
ظاہر آنست که مراد قریب و وقت بلوغ باشد و الا کشف عورت مرابغ را حرام است و اقرب آنست که مراد بلوغ بمعنی
لغو نیست یعنی بعد از رسیدن بدرجه قوت و سن تیز و پوشیداری و لفظ بخاری در آنچه روایت کرده اند سید بن
جبیر اینچنین است که پرسیده شد از ابن عباس که تو در زمان قبض روح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مثل
چه کسی بودی گفت بودم در آن وقت نخوت و گفت کانوا لا یختنون الرطل حتی یدرک خنان نمیکردند صحابه مرد را تا میرسد
و این صریح نیست در معنی بلوغ شرعی چه اوزاک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شمس است و قتش را و نه تیش را
و ابن عباس در وقت رحلت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بقول صحیح سیزده ساله بود و ولادت او پیش از هجرت
سه سال بود و دو سال و بعضی از شافعیه گفته اند که واجب است بروی که خنان کند جسده را پیش از بلوغ مکمل شای
که از تابعین است میگوید ابراهیم علیه السلام پس خود را اسحاق علیه السلام روز هفتم خنان کرد و اسمعیل را در سیزده
سالگی پس در او لاد اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند و عادت حضرت بنو علی علیه السلام
و آله وسلم آن بود که مولود را با اسم خوب تعیین کردند و میگفت دوست ترین نامها بخداست تعالی عبد الله و عبد الرحمن است
از جهت دلالت و اشعار آن بر بندگی که صفت حقیقت آدمی است بذات مقدس حق و تمسک بصفت رحمانیت که مخصوص
ذات پاک اوست و میگفت راست ترین نامها حارث و همام است اما اول زیرا که حارث بمعنی کسب است و هیچ کس
ازین صفت خالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسی از نیال یا محبت آن خالی بود و نیز بمعنی زراعت آید و دنیا
مزرعه آخرت است و هر کار را که آدمی کند تخم زراعت آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و حزن
خالی نبود و زشت ترین نامها حرب و مره است از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و یحیی و بد خوئی و ظواهر
آنست که غیر این اسما سئو و مذکور اند و آنچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم آن خواهد بود و ذکر خصوص بعضی اسما بطریق

تشبیل است و همچنین در اسماء ذکر آن بیاید و میفرمود که خوارترین نامها نزد حق شایسته شاه است در حدیث ابو سمریه آمده که
 رخنه و در روایتی خنغ اسم از خدا متعالی ملک الاملاک است و در روایتی این زیاده آمده که فرمود لا ملک الا الله
 و سفیان گفته مثل شایسته شاه یعنی ملک الاملاک شایسته شاه است بفارسی و معنی رخنه ذلیل و خفا بخت
 فخرش آید و خنغ نیز قریب باین معنی است این روایت بخارسی و مسلم است و در روایتی ترمذی و ابو داود و نیز مثل این
 آمده و زیاده کرده بعد از عند الله لفظ یوم القیامت و در روایتی از مسلم آمده که مضروب ترین و ضعیف ترین مردم نزد
 خدای تعالی روز قیامت مردیست که نام کرده خود را ملک الاملاک لا ملک الا الله و میفرمود علما مان را و غیر علما مان را و غیر
 این اسما اغلب نام علما مان می باشد بدین جهت فرمود علما مان را بسیار و رباح و بیخ و افلح نام نهند و در روایتی از یافع
 ندکوست بر بیخ و از بیخ معلوم شود که مراد خصوص این اسم نیست و ذلک ظاهر بعد از ان اشارت کرد آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بوجه آن و فرمود چه گویند افلح یا رباح یا فلان اینجا است و چون حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی
 افلح یا رباح یا فلان اینجا نیست و این سخن بطور اصل معنی این الفاظ در فال عبارات متکرره می باشد اگر چه را دان داشت
 معین است ولیکن معنی اصل در اعلام فی الجملة ملحوظ و منظور است افتد و عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بود که چون نامی متکرره را شنید می تغییر کرد و نامی زیبا تعیین فرمود و چنانچه بنت عمر بن الخطاب را که حاصیه
 نام داشت او را جمیله نام نهاد و چنانچه بره را که نام بنت حارث بود و یکی از ازواج مطهره است تغییر داد و جویری نام
 نهاد که تغییر جاریست و استکراه بره یا بعلته است که مذکور شد و بسیار و رباح و بنشال آن چنانچه در صحیح مسلم و تراجم
 این حدیث واقع شده که کرده میداشت که گفته شود سیردن آدم از پیش بره که در اصل بمعنی نیکوکار است و یا بحجت آنکه
 در معنی بره تزکیه نفس و اعجاب اوست چنانچه در صحیح مسلم و سنن ابی داود و تغییر و تبدیل نام بره بنت ابی سلمه
 بن زینب ندکوست که فرمود تزکیه نکند نفس خود را خدا و آنرا درست بخداوندان نیکی از شما و چنانچه اصرم را زرع نام
 در سنن ابی داود و آمده مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود
 بلکه نام تو زرع باید و اصرم مشتق از صرم است بمعنی قطع و این غیر متحسن است و زرع از زراعت که بنی از خیر و برکت است
 و چنانچه حزن لفتح حای مهله و سکون را که جد سعید بن المسیب است و در اصل معنی زمین سخت است او را سهل نام کرد
 که معنی زمین نرم است بخارسی از سعید بن المسیب آورده که گفت جد و سه حزن را درم آور و بر غیر علی الله علیه و آله
 و سلم فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بلکه نام تو سهل باشد گفت نیست من تغییر دهنده فانی را که بدین
 نهاده این المسیب میگوید همیشه بود و در آخرت و سختی و شدت تا الآن و این حزن محاسبیت قرشی مخزومی از
 مهاجرین و بود و سه از اشرف قریش در جاهلیت روایت کرد از و سه پس و سه مسیب که و سه نیز صحابه است
 از ان جماعه که جمیع کردند تحت اشجاره قتل یوم الیما نه و عجب است از و سه که تغییر نام را قبول نکرد از ان حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم یارب بگر این حکایت پیش از اسلام و سه باشد و الله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که خدا اوست و فصلی را که
 بمعنی بریلو افتاده است و یاد از کسل و بیکاری و شستی میدهند و نام کرد که بمعنی بر خیزنده است و بنوا الزینیه را که سلمه
 را و سکون نون که نام قبیله است بنوا الزینیه و سکون شین بمعنی شعب و شعبه و شعبه کبش بن معمر بن سکون بن
 مطهره را که در میان دو کوه رود و شعب الضلله نام دارد است او را شعب الله است نام کرد و اسماء و دیگر که تغییر

فرمود بسیارست چنانچه عاص و غریز و شیطان و عقل و حاکم و غراب و جباب و شهاب و نجران و دست را بر تحسین اسما
 فرمود یعنی امر کرد که نامها را خوب نهند احمد و ابوداؤد و ابوالکریم را آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود خوانده میشود شمار و زکریا است بنامهای شهادت و نامهای پدران و نامهای نیک به نهند نامها را خود را و درین
 یعنی در امر تحسین اسما تنبیه و اشارت است بدانکه افعال باید که مناسب اسما باشند در حسن چه اسما قوالب افعال است
 و وجود افعال موافق اسما و بر اندازه آنهاست و اسما علامت است و احوال بران و چون نسبت میان اسما و افعال تحسین
 لاجرم مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله ارتباطی و تناسبی و تعلقی بود و از یکدیگر اجنبی و بی تناسب
 محض نباشد بجهت آنکه میان ایشان هیچ وجه تعلقی نبود زیرا که حکمت از نیکی آبی است و واقع و مشابه خلاف است
 و تاثیر اسما در سمیات بوجود صفات و صدور افعال مناسب آن و تاثیر سمیات در اسما باقتضای شان سمیه بان ظاهر
 و باین معنی اشارت کرده قائل این بیت + قل ان البصر عینا کذا لقب + الا و معناه ان فکرت فی لقبه + محل
 این بیت این است که معانی و صفات هر ذات در اسم و لقب و سیم است و تخصیص لقب بیک جهت آنست که
 ملاحظه معنی که متضمن مدح و ذم است در و سیم و ادخل نظر است و تواند که لقب اینجا بمنفی مطلق علم باشد و معنی
 از برای تقویت و تأیید ملاحظه معنی اسم در سیم آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم معانی و تأیید را
 از اسما اخذ میکرد و بان تعبیر خواب میکرد چنانچه در صحیح مسلم از انس آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یکبار
 در خواب دید که در خانه عقبه بن رافع قرشی صحابی ابن خاله عمر بن العاص حاضر شده فتح مصر را و عمر بن العاص را
 بولایت مغرب فرستاده و در سینه ثلث و ستمین بافرقیه بر بردار داشتند یک طبق رطب ابن طاب که توسع از رطب
 مدینه است و ابن طاب شخص بود که این نوع رطب بوسه منسوب است رطب ابن طاب میگویند و غنق ابن طاب و تر
 ابن طاب نیز میگویند پیش و سیم و یاران و سیم آوردند بدار و تفسیر فرمود که عاقبت خیر ایشان است در دنیا و آخرت
 این معنی را از لفظ عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را
 از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا و ل کردم عقبه را بخیر در آخرت تا رفعت
 در دنیا و دین اسلام و ان الدین الذی اختاره لهم الله و ان دینهم که اختیار کرده است حق تعالی برای ایشان
 قار رطب و طاب شیرین و خوش آمد ایشان را این را از لفظ رطب ابن طاب گرفته و از غیر غراب در سیم را
 اسما معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت از یک بریده بریده سلمی را با جماعه از سوزان در راه دید که گماشته قریش بود
 بر اسم طلب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفتن و سیم فرمود کیست نام تو چیست گفت بریده فرمود قد بود
 از ما خوشی و خشک شد و کار ما باز پرسید نسب تو چیست گفت سلمی فرمود و حصل السلامه لنا باز پرسید از کدام اسم
 گفت از بنی سهم فرمود قد اصبت سهاک بتحقیق یا فتی تو نصیب خود را پس بریده سلام آورد و همراه آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بدین شد الحدیث و نیز در تفاول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با سها و کراهیت در فضای ابدان
 و فرمود ان کار بر دس که نام خوش دارد می آرند که یکبار دیگر اشارت فرمود بد و شنیدن گوشتی از جماعت
 برخاست تا بد و شد فرمود نام تو چیست گفت موه گفت بشین و دیگر برخواست فرمود که نام تو چیست گفت عرب
 فرمود که بشین و دیگر برخواست فرمود که نام تو چیست گفت عیش گفت بد و بشین را با و متنازل که نام کرده است

از عبور و نزول آنجا بجنب فرموده سبب ارتباطی که میان اسما و سمیات موجود است و ایاس بن مویه هر شخص را که
 بدیده نبشاده ذات و صفات و افعال و سبب تفرس بنام و سبب نمودن و گفتی باید که نام دے فلان باشد و
 خطاکم واقع شد دے کاتب حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین از عم خود شیخ رزق الله که مرد دے لطیف و
 روحمانه و بزرگ بود شنیده است که میگفت مرد دے بود که از ملاحظه ذات و صفات و صورت مردم تفرس باهما
 میکرد دے روز دے مراد دیدار آن گفتند که بگو نام ایشان چیست سر تا پای مرا بنگر نیست و تامل کرد پس از آن گفت
 که نام دے روح الله است گفتند غلط کرد دے گفت من هرگز غلط نگفتم بگوید نام او چیست گفتند نام وی رزق الله
 است گفت من غلط کردم پدر و مادر دے نام دے را نیافتند ایشان فال قرآن دیده اند حرف را بر آمده نام
 دے روح الله دے بالیست داشت خطاکر و ند و رزق الله نام نهادند و مصنف باز برای تاکید و تأیید مدعا دے خود
 که وجود در ربط و مناسبت میان اسم و مسمی و تاثیر اسم در صفات و اعمال مسمی است میگوید که چون انبیا صلوة الله و سلامه
 علیه اشرف و اکمل خلق اند و اخلاق و اعمال ایشان اشرف اخلاق و اسما دے ایشان اشرف اسما بود ازین رو
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر بطریق مذکور و مسمیه با اسما دے انبیا چنانکه در سنن نسائی و ابی داود و مستدرک
 از وهب خثعمی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تسماوا با اسما و الا انبیا و بد آنکه مصنف و تقریر و تأیید ادعا دے
 که در مناسبت و تعلق اسما و سمیات و تاثیر هر یک در دیگر دے کرد مبالغه کرد و تفصیر از خود را ضعیف نشد اما این حکایت
 بے تخلف و تمویهی نیست چه ربط و تعلق که میان اسما و سمیات است بعلاقه وضع و وساطت جبل است نه بجم عقل
 رابطه طبیعت و تاثیر هر یک در صفات و افعال و اخلاق و در ذات بران معقولیت ندارد خصوصاً در غیر القاب و
 اسما دے منقول که آنها را در غیر وضع علمی معنی دیگر ثابت نیست خود چه معنی دارد تاثیر حرفی چند که در عین ذات
 و نه داخل در آن و نه قائم بدان در صفات و افعال ذات و آنکه گویند اسم عین سبب معنی دیگر و تا ویلی دیگر دارد که در
 محل خود معلوم شده است و آنکه گفت که مقتضا دے حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تناسبی نبود و از یکدیگر
 اجنبی محض نباشند بحیثیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلق نباشد مسلم میان ایشان ارتباط و تعلق هست بلالات این
 بران و فهم آن ازین نزد اطلاق و احتمال و گمانتی که در وضع اسماست همین است و مقتضا دے آن ثابت و رای
 این و زیاده برین آنچه شما ذکر کردید محل بحث و ممنوع واقع و مشابه نیز برخلاف آنست چه چندین کسان آنکه افعال
 و اخلاق ایشان برخلاف مقتضا دے معانی اسما دے آنهاست و نیز گاهی اسما متعدد و متضاد اند و در معانی
 که اجتماع بر مقتضیات آن دشوار است و تواند که یک شخص را اول نام نیک نهند بعد از آن بد یا بر عکس و تواند که نام و
 نزدیکی این بود و نزد دیگر آن و بسا دے کس شریک در اسم که مخالف و مبین باشند در افعال و صفات نام را هیچ
 اعتبار دے نیست ع یک سیح ابرای آنکه کرد دیگر عورت + و این ظاهر است و آنکه حضرت سیادت علی علیه
 و آله و سلم نام نیک نهاد دے و امر بدان کرد دے و نام بد را تغییر داد دے و بجای آن نام نیکو تعیین فرمود دے
 بر اے نیکی تفاؤل حسن او است چنانچه از سیاق احادیث روشن است و آنکه تعبیر خواب و تقریر حال معانی صلیه
 اسما کرد و نیز از باب تفاؤل و تاویل است و ملاحظه معانی صلیه جنسیه در اعلام و القاب ثابت است مبنی و در التسمیه
 با سبب و تغییر با سبب دیگر و تعبیر و تقریر مذکور بر آنست نه از جهت آنکه اسما تاثیر دے در افعال و صفات مسمی را

بآن قیاس نتوان کرد و بدان استدلال برین نتوان نمود و اگر امر تجسین اسماء بتنبیه بران دارند که افعال باید که مناسب اسماء
 باشد و در غیبت و لیکن بحسب مناسبت ظاهر نیز تاثیر حقیقی زیرا که تسمیه کسی بسم و خواندن و سماع بدان گویا متضمن توفیق
 و تعریف است یعنی اصلی این اسم و تشبیه و تعلق با این اسم شعرا و دعای انصاف مذکور است پس مخالفت دران و عدم
 جریان بر مقتضای آن مناسب نبود و گراست عبور و نزول از طرق و منازل که نام بدو دشمنی نیز از جهت تفاؤل و تنزیه
 چنانچه عدم رضا بدو دشمنی در حرب و مره بجهت عدم رضا باین دو نام است بخلاف تعیش که نام خوش و مناسب حال و دشمنی
 و در ریاضت نام شخص از ذات و صفات وی بر تقدیر صحت و کلیت آن از جمله فراستها خواهد بود که بعضی مومنان را می باشد
 نه با استدلال و تفسیر از تسمی بران و با جمله نام نیک علیه جمال و تمهید کمال مرد است بحسب ظاهر اما تاثیر آن در حقیقت حال مجرود
 و هم محض خیال پس اگر مقصود مصنف رحمه الله همین طور چیز نیست که با ذکر کریم فلان زارع و الا فلان طاعل تحت و الله اعلم و انیت
 نزد عرب نوعی اکرامی است گنیه را با قطع نظر از دلالت بر منفی چنانکه در لقب می باشد و کنیت گاهی با اضافه بود می باشد
 خصوصاً با کبر و اولاد گاهی بی آنکه اولاد بی باشد اضافه بود که کنیت تفاؤل و لا و گاهی بی بالنسبه یا بجوای یا جز آن
 که مخصوص و محبوب وی باشد و عائشه صدیقہ التماس کرد از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کنیت را فرمود کنیت کن بخیر از آن
 عبد الله ابن الزبیر پس عائشه را ام عبد الله کنیت شد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم صبیح را ابو محیی کنیت
 کرد و امیر المومنین علی را ابو تراب با کنیت اول که ابو الحسن است جمع کرد و این کنیت دوست تر و گرامی تر بود و بعد
 از کنیت اول از جهت تواضع و تحجب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قصه کنیه و شایع باین کنیت چنانچه
 بخار س و مسلم از سهل بن سعد الساعدي آورده اند آنست که گفت در آمد دو سکه کرم الله وجهه بر فاطمه سیرت بران
 رفت و خمیسید در مسجد و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در بیت فاطمه درآمد و سکه را اندید پرسید کی است
 ابن عم تو یعنی شعله و این بر عادت زبان عرب است که گویند و نخواست که نوح تو یا یا اند آن گوید فاطمه گفت یا بنی
 دو سکه چیز است واقع شده پس غضب کرد و بیرون رفت و قیل و ذل زد من نکرد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کسی را
 فرمود که بر بنید کجاست علی آنکس آمد و گفت یا رسول الله هست در مسجد خواب میکند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 در مسجد بر سر آمد و دید که بر پهلوی خفته و در سینه او اند پهلوی افتاده و بدنش بر پیش گرا داده شده پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود قم را با تراب قم با تراب از آن روز کنیت او ابو تراب شد مخالفان و معاندان و پیران باین کنیت میخواندند و تحقیق و تحقیق و
 خیال میکردند و حال آنکه در سکه کمال تعظیم و تکریم او بود و بعضی اهل تحقیق از ارباب تصوف را درین اسم اشارت
 دقیق و معانی بلینست که دلالت بر کمال رتبه و نهایت فیض است او دار و تراب را اشارت بوجود اهل توحید و خداوند
 پس حاصل معنی ابو تراب آن شود که در سکه اصل و مقتدا و امام و مرجع طائفه فقرا و ارباب فنا و اهل کمال است چنانچه
 منتها سلسله مشایخ طریقت بذات شریف اوست و این منتها را جناب حقائق آیات صاحب الاسرار
 و الانوار جمال الدین خواجہ محمد باقی قدس سره در بعضی کلمات خود در رشته نظم در آورده است و گفته نظم من حال
 این خطاب گویم و مضمون ابو تراب گویم و خاک اند جا عتی که مردند و پیغمبر عبادی خود سپردند و از سطوت نور در گشته
 در آب بقا فروخته است و گرد سینه نه به پشت پاسه ایشان و در و کف پاسه خود چه امکان و سر حلقه خاکیان
 علی بود و سلسله جهان علی بود و زان محروم و نهر بند بکشود و کیس حسن و صبیب و داود و معز و دهری و بنید بغداد

بنام وکنیت سن قال علی وکانت رخصته لک گفت علی بود این رخصت برای من محمد الترمذی حکم بصحت این حدیث کرده اند
 ودر جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آورده از محمد بن الحنفیه و نیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام وکنیت حدیث
 عائشه است که ابوداؤد آورده که گفت عائشه جانت امراة الی البنی آمد زنی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نکالت
 پس گفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما بدستی که من زاینده ام پسری را خیمینه محمد او کنیت ابا القاسم
 پس نام کرده ام او را محمد وکنیت کرده ام او را ابا القاسم فذکر لک آنکه تکرر در کتب گفته شد مرا که تو ناخوش داره از
 این جمع کردن را میان نام وکنیت تو فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما الذی حلل سمی حرم کنیتی چه چیز
 که حلال و روا گردانیده نام نهادن را بنام من و حرام و ناروا گردانیده کنیت کردن را بکنیت من و راوی شک دارد
 در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم است بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شد یا برعکس چنانچه گفته ما الذی حرم کنیتی
 و اصل اسمی و این هیچ تفادقی در مقصود ندارد لیکن محمد بنان رعایت اختلاف الفاظ حدیث انی قد ولدت می کنند که لفظ شریف
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست یا این یعنی تسمیه و کنیه هر دو جائز است جمعا و افرادے و از سیاق این حدیث
 معلوم میگردد که جواز تسمیه امرے مقرر است و کراست در کنیه است تنها یا با اسم این طائفه که تجوز جمع میان اسم وکنیت
 میکنند میگویند احادیث و آله بر منع جمع میان اسم وکنیت منسوخ است و آن جمع جائز است هم در حیات و هم بعد از وفات
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین دو حدیث قول چهارم آنکه تکی بآب القاسم ممنوع بود در حیات حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد از وفات جائز است چه سبب منع تکی بآب القاسم چنانچه بخاری و مسلم از انس آورده
 آن بود که در بقیع کسی شخصی را اندر دکنیت و گفت یا ابا القاسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم التفات فرمود و
 بجانب آنکس نگریست که مگر مراد میکند آنکس گفت یا رسول الله دیگری را ندانم ایکنم فرمود و تسعوا با سمی و لا تکنوا بکنیتی
 پس مخصوص بود بزبان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه لزوم این محدور و مورد ادب مخصوص بآن زمان بکشت نشان
 است و در حدیث علی که گفت ان ولدے من بعدک اشارے است باین معنی که منع مخصوص بود بزبان حیات شریف
 نه بعد از وے اما در حدیث عائشه دلالت است بر جواز آن در آن زمان نیز ولیکن درین حدیث سخن است چنانچه بیاید
 و بعضی از علما که بر قول ایشان تصریح و اعتمادے نیست گویند که نهی از کنیه بکنیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح شده
 و جائز نیست پس تسمیه با اسم وی هم جائز بود بطریق قیاس تسمیه بر کنیه از جهت عدم فرق میان آنها چه هر دو عالم
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مخصوص بذات شریف اویند و لزوم محدور و مورد ادب که در کنیت لازم آمده چنانکه
 در تذکرے شخصی بآن معلوم شد و اینجا نیز لازم مے آید جواز آنکه تسمیه با اسم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیشک
 مجوز است و چندین از صحابه را در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمد نام بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا
 تقریر فرمود پس این قیاس در مقابلہ نصّ شد و نیز اختصاص انتساب بکنیت اشد و اشهر است نسبت با اسم و لزوم محدور
 در ما با اسم محلّ منع است چه بجهت علم با مشترک اسم وقوع التفات شرعی نیز نخواهد بود و فافهم قول حواصی ازین مقالات
 نیست که تسمیه با اسم وے صلی الله علیه و آله و سلم جائز است بلکه مستحب است بجهت ظاهر صغیرے امر چه فرمود تسعوا با سمی
 و از جهت ورود ترغیب و تبشیر در آن چه در اخبار و روایات آمده است که هر گرا محمد نام بود آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم او را شفاعت کند و در پشت در آرد و کما قال فان لے ذمّة منته تسمیتی محمد او و فانی خلق بالذم و سیانی

الکلام فیہ فی الخاتمة دیکھنے بکثرت سے ممنوع ہم در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعد از زمان و سے وضع اذان در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 وآلہ وسلم اقولے و اشہد بود و همچنین جمع میان نام و کنیت و سے نیز ممنوع بطریق اولے و اشہد و جواب از حدیث
 عائشہ کہ دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکہ آن حدیث غریب است چنانچہ محی السنہ بان حکم کردہ سہارن
 حدیث صحیح کہ دلالت بر منع آن در دانشود پوشیدہ نمائند کہ حدیث غریب در اصطلاح مشہور آن را گویند کہ یک را و
 منفرد باشد بروایت آن و بسا حدیثی کہ تخریج کردہ میشود در صحیح و حال آنکہ غریب است از جهت طریقہ کہ بان طریق
 آمدہ و مقابل غریب غریب است کہ اشنین عن اشنین آن را روایت کردہ اند و بعضی تعریف کردہ اند غریب را بانچہ
 شاذ است طریق و سے و شناختہ نشدہ حال رواۃ و سے کلاً و بعضاً بکثرت روایت و ضبط و شک نیست کہ غریب
 باین معنی منافات دارد بصحت و تحقیقہ فی اصول الی ریش و قد مر فی المقدمہ و در صحت حدیث علی نیست کہ دلالت
 دارد بر جواز بعد از حیات حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ترمذی بصحت آن حکم کردہ است نظر است و بعضی از
 نقادان تضعیف کردہ اند و اللہ اعلم ومع ذلک باوجود آن دلیل نمی شود بر جواز آن علی العموم چہ در حدیث او ثابت
 است کہ گفت این رخصت مراست یعنی مخصوص است بمن و این دلالت میکند بر بقای منع و اللہ اعلم و سیوطی
 در جمع الجوامع از ابن عساکر آوردہ کہ واقع شد در میان طلحہ و علی کلائے و گفت طلحہ بوسے کرم اللہ وجہہ کہ تو نام کردی
 پس خود را باسم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کنیت کردی اورا بکنیت او و حال آنکہ نمی کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم از جمع کردن در آن پس فرمود علی گستاخ کسی است کہ جرأت کند برخدا و رسول وی پس طلبید جماعہ از صحابہ
 از قریش تا حاضر آمدند و گواہی دادند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رخصت کرد مر علی را کہ جمع کند در آن و
 حرام گردانیدہ بر سائر امت جز و سے فان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منع فرمود از آن کہ غنیمت کرم خوانند چہ کرم دل
 نمون است و در روایتی کرم مرد مسلمان است مدوہ مسلم عن ابی ہریرۃ عرب فخر غنیمت کرم خوانند بسکون را زیرا کہ
 شراب خمر کہ اذان حامل شود مورد سزاوت و کرم است پس نمی گویہ شد کہ این ذرعت ما کرم خوانند زیرا کہ کرم قلب
 نمون است و درین نمی دو وجہ است یکے آنکہ مراد نمی است از تخصیص غنیمت باین کرم و حال آنکہ دل نمون بان اولے
 پس برین توجیہ این نمی منع نباشد از تسمیہ غنیمت بکرم بلکہ نمی بود از تخصیص غنیمت باین کرم و تحقیق تفصیل بموجب آنست
 کہ مصنف در قاموس میگوید کہ غرض ازین کلام حقیقہ مخفیست از تسمیہ غنیمت بکرم و لیکن این رخصت بان کہ
 چون این نوع از جنس درختان سمی است باسم مشتق از کرم سزاوارید شما ای مسلمانان کہ اورا اہل و لائق این
 تسمیہ ندارید از جهت غیرت الہی مسلمان شقی را کہ شریک گردانید غیر خود را در انجہ تسمیہ کردہ خدای تعالی اورا بدان
 اسم مخصوص گردانیدہ اورا بان صفت یعنی کرم ذرعت شرعے گفتہ کہ مقصود تقریر قول حق تعالی است + ان اگر کرم عند
 التکلم بطریقہ انیقہ و اشارت است بانکہ نمون شقی اہل و مستحق ترست باسم مشتق از کرم کہ کرم است و منفی کرم جامع
 انواع خیر و شرف و فضائل است و گفتہ اند کہ چون وصف کردی یکی را بکرم گویا اثبات کردی مر او را تمامہ اقسام
 غیرات و شرف و لذا آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حدیث فرمود کہ کرم بن کرم بن کرم و قلب نمون سعدان انوار
 علم و تقوی و سعادت پس می حق بود بصفت کرم و وجہ دوم آنکہ مراد منع است از تسمیہ غنیمت بکرم چہ وصف در حق کہ
 اصل ام التجار است یعنی خمر کردن ذریعہ بہت بدح محومات و پیچ نفوس بران و ترغیب وی دران

وفا بر سبابت حدیث بدرین معنی است ولیکن زیادت قول وی صلی الله علیه و آله وسلم فان الکرم قلب المؤمن
او ان الکرم هو الرجل المسلم مشعر است بوجوه اول و الله اعلم بتقیه کرم بسکون بمعنی مصدر است چنانچه کرم لفتح را و
هر دو لغت است و وصف شخص بآن آمده است گفته میشود در جمل کرم یا دیر به جمل عدل یا جمل معنی و مراد است
از کرم است چنانچه در ضمن بیان اشارت بدان واقع شده فافهم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم منع نموده از
تسمیه عشا بعتقه بقیته از عظم بمغیر تاریک شب و گفت وی صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه روایت کرد مسلم از ابن عمر
لا یغلبکم الاعراب باید که غالب نیایند شما را اعراب یعنی بادیه نشینان عرب علی اسم صلواتکم بر نام نماز شما یعنی نماز عشا
و ذکر عشا بصریح نیز در آنچه صاحب مشکوٰۃ از حدیث مسلم آورده آمده و مراد به نبی اعراب از غلبه درین مهم نبی اصحاب است از
تسمیه وی بعتقه چنانچه ایشان میکنند یعنی ایشان عشا را عتقه میگویند شما نیز گوئید یا غلبه ایشان بر شما لازم نیاید
چنانچه فرموده الا آگاه باشید و آنها العشا نام این نماز عشا است و در روایتی فانهانی کتاب شهر العشا و در قرآن
بسم صلوة عشا برین نماز آمده چنانچه در سوره نور پس قبل صلوة الفجر و من بعد صلوة العشاء و اهم سیونها عتقه و اعراب
نام می نهند او را عتقه و اعراب مغرب را عشا میخوانند و عشا را عتقه پس نمی کرده شد از آن از حیث محافظت لسان
شرح و کتاب الله و لهذا اکثر علما کرده داشته اند این تسمیه را و از ابن عمر می آرند که چون می شنید این اطلاق را در غضب
می آمد و بلند می گفت انما هو العشاء و امام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند با آنچه تسمیه کرده است ندای تعالی
و نزد بعض مکره نیست ازیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفت و در حدیث دیگر که بخار می و مسلم از ابی هریره آورده
اطلاق لفظ عتقه بر عشا وارد شده که بویجهون اگر بپایند مسلمانان مافی العتقه و الصبح چیزی را که در نماز عشا و صبح
از فضیلت و ثواب لا توها و لوجهوا هر اثنه بیاید ایشان این دو نماز را بر دو دستها و زانو یا بر مقدمه یعنی اگر بر پای نتوانند
از جهت ضعف و بیماری بجهت حرص بر احراز فضیلت و ثواب با نیجالت نیز بیایند و این دو نماز را در مسجد ترک نکنند تقدیم
و تاخر یکی ازین دو حدیث یقین و اتفاق معلوم نشده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عتقه بر عشا مقدم است و حدیث
جواز تاخر و میگویند منع منسوخ است بجواز و نزد بعض حدیث جواز مقدم است و میگویند جواز منسوخ است منع و طبیعتاً
که وجه آنست که اطلاق عتقه در ابتدای امر جایز بود و چون شائع شد این اطلاق و جاری شد بدان استه خواص و عوام
نمی کرد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تا غالب نیاید عرف جا بهلیت بر سنت اسلامی و الله اعلم و گفته اند که صواب
آنست که تعارضی میان این دو حدیث نیست چه نبی نفرمود از اطلاق اسم عتقه بکلی بلکه نبی فرمود از حیرت و ترک اطلاق
لفظ عشا و اکتفا بعتقه یا غلبه و کثرت این اطلاق چنانچه عبارت یا یغلبکم اشعار می دارد بدان تا اگر آنرا تسمیه عشا
کنند و گاه گاه عتقه خوانند روا بود و طبیعتاً شیخ محی الدین نووی نقل کرده که گفت در جواب بن شکال و وجه تسمیه آنکه
استمال عتقه برای بیان اصل جواز است تا ندانند که حرام مطلق و موجب اثم است و اشارت است بآنکه نبی از برای تسمیه عتقه
دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحدیث عتقه کسی باشد که نمی شناخت اسم عشا را زیرا که آن مشهور تر شده بود از لفظ عشا و عشا را
اطلاق بر مغرب میکردند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب معروض میدارد کاتب حروف العبد الضعیف الفقیر الی الله
الباکر عبد الحق بن سیف الدین ابی الدی النجاری که چون اصل مقصود و مطلع نظر در شرح این کتاب بیان نداشت که در بعضی از
مد سبب نام عظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیهم اجمعین و تطبیق و ثبات آنها بود و اما مکن با حادیس نبویه و معارضه

و تصادم کلام مصنف در ادعای صحت و ثبوت آنچه خود آورده و پیرایه ای آن رقم رد و بطلان کشیده و شک نیست
که محل خلاف و نزاع اکثر احکام فقهیه و مسائل شرعیه است تا این محل کلام بیان در تقریر و تحریر آن حسب رای
یافت و الحمد لله و المنته که حصول این مامول با آن عنا و تعب و کد و مشقت که در آن کشیده شد بتوفیق الهی تعالی
و تقهیر بر وجه موافق صورت انتظام و التیام یافت آن قصد بر آنست که آنچه بعد ازین مذکور گردد از ادکار و عاقل
و مسکن سینه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم در بیان آن اطناب تطویل راه نیاید و بهم بر آنچه در اصل
کتاب متن مذکور است اقتضای پذیرد یارب مگر نکته غریب یا سخن مفید بدیهه به اعتراض بصورت تصحیح کتب نوشته آید
مگر در بعضی مواضع که شاید قلم حکم تقدیر برخلاف این تصویر جریان یابد و بهم جهت تخفیف و اختصار تعرض نکرده و حواله
بکتاب التزام نموده اما مگر آنچه در متن مذکور شده باشد الا در خاتمه که شیخ معتمد طریقه متقی الهام از کتاب خود در حلیه از
احادیث حکم بصفت و وضع و بطلان کرده است تطویل تفصیل را بجا نوری افتاد امید که این بقیه نیز با تمام رسد و ختام
کنند ان شاء الله الحق البین ان الله ولی التوفیق ذو القوه المتین و صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و آله و صحابه اجمعین
باب - اذکار البنی صلی الله علیه و آله وسلم عایشه گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نذر الله علی کل حیوان
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جمیع اوقات ذکر حق کردی و هیچ چیزی او را از ذکر حق باز نداشتی زیرا که سخن او مجموع دریا حق
بود و امر و نهی و شریع شرع مراست را اینهمه ذکر حق بود و بیان اسما و صفات و احکام الله تعالی و وعد و وعید و
این مجموع ذکر او بود و تادعا و تحمید و تسبیح و سوال و دعا و دعا و اول یعنی ذکر اطلاق کرده شمارا بوسیله تفسیر نموده
یعنی خواندن هر حق را سبحانه و تعالی چنانچه در حدیث آمده است که افضل دعای من و دعای پیغمبر ازین هر دو برتر
لا اله الا الله و حمد و لا شریک له که الملک و له الحمد الخ و دعا و در ثانی بمنی طلب و درخواست چنانچه تفسیر کرد سوال را بوی
و در بعضی نسخ دعا در اول مذکور نیست فلا حاجه الی التوجه و ترسیب ترخیص نزدیک بمعنی وعد و وعید است و ملازم آن
بجمله ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل ضمیر و سبکی ذکر حق بود پس انفس وی بزرگتر مشتمل بود در حالت
قیام و قعود و خفتن و رفتن و مستن و پر خاستن و سایر حالات از ذکر حق تعالی منفک نبود پس حاصل آنکه ذکر بمعنی
یا کردن است مقابل نسیان که بمعنی فراموشی است پس هر جا که یاد حق گفته خواهد بود یا نسیان در هر فعل و هر شان
ذکر بود و لابد اگر زبان بادل موافق اقتدا افضل و اکمل باشد و آنکه در کلام بعضی فقها واقع شده است که آنچه نه زبان بود
ذکر نباشد و معتبر نبود باید که مراد ایشان نفی ذکر لسانی باشد نه مطلق ذکر چه ذکر در لغت عند نسیان بود و کما صرح به فی القاموس
پس شامل ذکر قلبی بودی شبهه و عدم اعتبار فعل قلب در ترتیب ثواب باطل و نه احوال و حتی حق ان تتبع و قیاس
ذکر بر عقود شرعیه که بیه فعل لسان معتبر نبود صحیح باشد از جهت نص شایع بر آن فتد بر اکنون آنچه از ادکار لسانی و دعا
از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم منقول و ما ثورست ذکر میکند و ابتدا از وقت بیدار شدن از خواب که حکم ابتدا
حیلت وارد نموده بیان میکند و میگوید و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم وقت تجرد از خواب بیدار شد
گفت الحمد لله الذی احیانا بعدا ماتنا و الیه النشور و عایشه روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از خواب
برآمد سه بار تکبیر گفت و ده بار سبحان الله و بحمد الله و ده بار گفته سبحان الملک القدوس و ده بار گفته استغفر الله و ده
گفت لا اله الا الله و آنجا که ده بار گفته اللهم انی اعوذ بک من خیق الدنیا و خیق یوم اقیمة پس شروع دعا کردی هم عایشه

گوید که گاه چون سید ابراهیم گفت لا اله الا الله سبحانک اللهم استغفرک لذنوبی و اسألك رحمتک اللهم زونی علما و لا ترزع
قلبی بعد از این بنی و سبب لی من لذنوبک رحمة انک انت الوهاب و این دو خبر در سنن ابی داود و ثابت است و بخار
در صحیح خویش آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که هر کجا در شب از خواب بیدار شود بگوید لا اله الا الله و لا اله الا الله
لا شریک له الماکرم له الحمد و هو على کل شئ قدير الحمد لله و سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله
اللهم اغفر لی یا دعا عیسی دیگر بعد ازین ذکر کنید باری تعالی ویرا اجابت کند و اگر بعد ازین ذکر و منو کند و نماز گذارد نماز
ویرا قبول کند و ابن عباس میگوید شب در خانه میمونه که خانه من است و یکی از ارواح مبله است بیقوت کرم دیدم
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خواب برآمد و سر سوخته آسمان کرد و ده آیت از آخر سوره آل عمران بخواند
ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآیات لا ولی الا لیاب تا یا خبر سوره و آنگاه گفت اللهم لک
الحمد انت نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت فیم السموات و الارض و من فیهن و در بعض روایات
و لک الحمد انت ملک السموات و الارض و من فیهن ابدان انت نور السموات و الارض و من فیهن نیز آمده و لک الحمد
انت الحق و وعدک الحق و قولک الحق و تقاؤک حق و النجاة حق و النبیون حق و محمد حق و الساعة حق اللهم لک
السلبت و لک الامنت و علیک توکلنت و الیک انت و لک فاصمت و الیک حاکمت فاعط فری ما قدمت و ما اخرت
و ما امرت و یا اعینت انت الهمی لا اله الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله و عا کشته روایت میکنند که چون پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم از خواب برآمد گفت اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسماعیل فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة
انت محکم بین عبادک فیما کانوا فیهم یختلفون ابدی لما اختلف فیهم من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم
و گاه بود که نماز را باین دعا افتتاح کرد و چون از نماز و ترغیع شد سه بار گفت سبحان الملك القدوس
و در بار آخرین او را بلند بر کشیدی و در بعض روایات آمده که در بار آخرین زیاده کردی رب الملائکة و الروح و هر گاه
که از خانه بیرون خواستی بشد و مسجد رفت چنانچه درین وقت بودی یا بکار دیگر برآمدی و با جمل در وقت بیرون
از خانه این دعا خواند بسم الله توکلنت علی الله اللهم انی اعوذ بک ان اذل او ضل او قتل او یحبل علی و یتفرع و یتفرع
در وقت بیرون شدن از خانه بگوید بسم الله توکلنت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله تعالی و اگر گوید یعنی از ملائکة بدت
و تو قیامت و کفایت کردی تو و کفایت کردی شدی تو و کفایت کردی شدی تو و ازین شخص شیطان دوری نماید
ابن عباس گفت ان شب که در خانه میمونه بودم شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از خانه بسوی
روحان شد برای نماز صبح در راه میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا و اجعل فی لسانی نورا و اجعل فی سمعی نورا و اجعل فی بصری
نورا و اجعل من خلفی نورا و اجعل من امامی نورا و اجعل من فوکی نورا و اجعل من تحتی نورا اللهم اعطنی نورا و ابوسعید خدری
میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ بنده از خانه بیرون نیاید برای نماز کردن و این دعا را بخواند الا که بار سقا
بقنادیر از فرشته بکار و آفرینش خوانند و حضرت کبریا اقبال کند بروی بوجه خویش تا آن زمان که از نماز فارغ
شود و دعا نیست اللهم انی اسألك بحق النسا کین علیک و بحق ممشی فی تیرا الیک فانی لم اخرج بطرق الا شرا فاعف
ولا تهمه و حبت اتقاء سخطک ایضا و مرضا تک اسألك ان تقضی من النار و ان تغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب
الا انت و در حدیث دیگر از سنن ابی داود و دار دست که هر که در وقت در آمدن در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم و بوجه الکرم

وساطة القديم من الشيطان الرجيم شیطان گوید این شخص امروز از شر من بگناه اشتباه شد و میفرمود چون کسی
خوابید که در مسجد در آید باید که برین درود فرستد و سلام دهد و نگاه بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک و چون خوابید که بیرون رود
بگوید اللهم انی اسألك من فضلك و در بعض روایات در و آمدن و برون کسب الله و السلام علی رسول الله نیز آمده
و تخصیص سوال فضل که بختی زیادت است بوقت بیرون آمدن برائے طلب مزید است که باز آمدن بسجده دعوی بمقام
عبادت است یا مراد بان طلب رزق و کسب معیشت است و این وجه و انبست بقول وی سبحانه و تعالی هو متغوا
من فضل الله چنانچه ظاهر تفسیر است و بغير صلوات الله علیه و آله و سلم چون در سجده خواست شدی گفتی اللهم صل علی
محمد و سلم اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلك اینجا فضل شامل رحمت و فضل هر دو است که در وقت و آمدن
و برون آمدن در آنها مطلوب و مامول است و چون نماز صبح بگذارد بر مصلی بیاید و دعا مشغول بود
تا آفتاب بر آید و قدر یک دو نیزه از افق بلند شدی آنگاه دو رکعت بگذارد و این اقل است و اگر کسی
زیاده بران بگذارد اتم و افضل بود و کمال آن دوازده رکعت است در فضل این احادیث بسیار زیاده برده حدیث
دارد شده میفرمود که این عمل برابر یک حج و یک عمره است تمام تمام تمام و بعضی علما این را از سنن موهوم
شمرده اند و باید که در نیوقت بغير ذکر و دعا و امر خیر تکلم نکند و در غایت خضوع و خشوع و حضور و تفکر و تدبیر معانی
موصوف بود و در گذاردن رکعتین نیز موصوف باین صفات باشد مشایخ گفته اند قدس الله سرار هم که هر عمل را جزا
در آخرت است و جزای این عمل نقد است و نورانیت قلب و صفای باطن و تشریح صدر که بران مترتب میگردد
و در بعض اوقات بذوق و وجدان چنان یافته شد که همچنان که آفتاب عالم آفاق طلوع کرده میسرود و بسط زمین را
منور میگردد اند نور ایمان و معرفت از درون طالب اشراق نموده می آید و ارض وجود او را منور میگردد و اندوخته در
نشسته باشد اتم و اکمل است و بظاهر حدیث و سنت اوفی و مشایخ طریقت گفته اند که اگر بیم ریای خوف تشویش و قوت
باشد در خلوت در آید و اینجا مشغول گردد و تحقیق آنست که آنچه در حدیث آمده است که هر که بگذارد نماز فجر و نه نشیند
در مصلای خود مشغول بذكر حق و دعا استغفار کند و اوست که گویند اللهم اغفر له اللهم ارحمه این جزای معابر است
که بجلوس در مصلی کرده و جزای ذکر و مشغولی و حضور و نورانیت قلب باقی است و حاصل است در هر صورت
علا قدر الا خلاص و الحضور و استقبال قبله در نیوقت بغایت موثر است و منوجه است که گفته اند که اگر خواب غلبه کند مشی
کند بجانب قبله و هم روی قبله برگردد و از برائے دفع خواب و در صبحگاه میگفت اللهم یا صبیحا و یا عینا و یا کبیری
و یا موت و الیک النشور اصحح الملک شد و الحمد لله و لا اله الا الله و حده لا شریک له الملک الحمد لله و لا اله الا الله
رب اسألك خیر ما فی هذا الیوم و خیر ما بعده و اعوذ بک من شر ما فی هذا الیوم و شر ما بعده رب اعوذ بک من الکسل و سوء الکرب
اعوذ بک من عذاب النار و عذاب القبر و در شب هنگام گفتی اللهم یا صبیحا و یا عینا و یا کبیری و یا موت و الیک النشور
اصحح الملک شد تا با خبر و لیکن بجای هذا الیوم بده اللیله و بجای ما بعد ما بعد یا بخواند و البکر صدیق گفت
یا رسول الله مر الفریاسی بکلماتی که در صبح و میگوید گفت بگوید اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب اشهد ان لا اله الا انت
و لیکن اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر شیطان و شر که این کلمه را در انواع روایت کرده اند و ظاهر و شهرت
شعین و سکون را یعنی شرکی که وی دران بنید از و بران داعی گردد و فتنه شین و رایغی مضائد و جبال حی که بدان پاشی

گردانند مع شر که نفعتین بجنه دام وال ان اقرت علی نفسه سو او اجره الی مسلم این را در صبح و مسا و وقت خفتن بگوئی و
 میفرمود بر بنده که در صبح و مسا هر روز و شب این دعا را بگوید بوسه پیچ گزندے نرسد بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
 شئ فی الارض و لا فی السماء و سوا سمیع العلیم آورده اند که ایمان بن عثمان ابن حدیث را از پدر بزرگوار خود بر دیوار
 کرده و عمل خود در آورده بود ناگاه بوسه آفت فاج رسید آن مرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب انکار یعنی اگر حدیث صحیح
 و خاصیت و سوائیکه هر که آنرا بخواند بوسه پیچ گزندے نرسد این رسیدن گزند فاج توجیه است گفت ابان هرگاه میگوید
 حدیث همچنان است که بتور ویت کرده ام ولیکن امروز تو فنی خواندن آن نیا فتم تا آنچه حکم و تقدیر الهی است بهما رسد
 و میفرمود که هر که در صبح و مسا بگوید ضیعت بالله ربنا و بالاسلام دنیا و دین ما حق و ثابت باشد بفضل حق تعالی که او را راضی
 یعنی چندان نعمت عطا کند که بنده را منی گردد و هیچ آرزو در دل وی نشکند تا روزی که گرداند او را مقام رضا کا علی مقامات
 سلوک است و در قول مصنف که گفت حق باشد بفضل فی تعالی اشارت است بآنکه اثبات حق که بر حق سبحانه کنندنی
 تعظیم و کرم اوست که بر خود لازم گردانیده و الا هیچ چیز بر وی تعالی و تعظیم لازم و واجب نبود و هیچ بنده را بر وی
 حق نه و لهذا بعض علماء منع کرده اند که در دعا بگوید اللهم بحق فلان اما صح نیست که منوع نیست از جهت وقوع آن در ادب
 ما ثوره چنانچه اللهم بحق السالمین علیک و بحق مشائی بنیاد غیر ذلک و توجیهش آنست که گفته شد چه دی سحانه و تعالی
 چیز بر خند بفضل و کرم خود بر خود برای بندگان لازم گردانیده که البته بکنند چنانچه رزق دادن و توبه قبول کردن بر او
 بخلق فرستادن و اینها نیز عهده برده لازم نیست ولیکن فضل و جود و کرم وی بر وی لازم گردانیده و این در حقیقت
 و جوب نیست فضل کرم اوست بر بندگان و هر کس که در صبح و مسا بگوید اللهم انی ارجو ان تصحی و تصحی و تصحی و تصحی
 و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا انت و انی محمد عبدک و رسولک هر که بگوید ربح وی از آتش آزاد شود
 و اگر دوبار بگوید نصف او از آتش آزاد شود و اگر سیار بگوید سربع او از آتش آزاد گردد و اگر چهار بار بگوید تمام و س
 از آتش آزاد شود و هر که در صبح بگوید اللهم یا صبح بے من نعمه او باحد من خلقک فتناک حدک لا شریک لک فک الحمد
 و لک الشکر شکر آن روز گذارده بود و اگر در شب بگوید اللهم یا مسه بے تا باخر شکر آن شب گذارده بود و بسیار در صبح
 و مسا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم این دعا خواندی اللهم انی اسألك العافیة فی الدنیا و الآخرة اللهم انی اسألك
 العفو و العافیة فی دینی و دنیا و آخرة و ما لی اللهم استر عورتی فامن روخی اللهم احفظنی من بین یدئ من
 خلفی و من یمینی و من شمالی و من فوئی و اعوذ بعظمته ان اعمال من تحتی ابعثها و اطلع الملک الله رب العالمین
 اللهم انی اسألك خیر هذا الیوم فتم و نصره و نوره و برکته و باده و اعوذ بک من شر ما فیه و شر ما بعده و چون شب هنگام
 شد سگفته مسینا و اسئله الملک الله الی آخره ولیکن بجای سبها الیوم هذه اللیلة و مکان تذکیر تانیث و ان حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم یک از دختران خویش گفت در حدیث ابی داود و یحیی طویمم آورده که مردیست از بعض ثقات
 صلی الله علیه و آله وسلم که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم میکرد او را که در وقت صبح بگوئی سبحان الله و بحمد الله
 و لا قوة الا بالله ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن اعلم ان الله یحکم کل شئ فیه و ان الله قد احاط بكل شئ علما و گفت هر که
 این را در صبح بگوید در حفظ و امان خدا سب باشد تا شب شود و اگر در مسا بگوید در حفظ حق باشد تا روز شود و کی از صبح
 گفت ابو داود از ابی سعد خدر سب آورده گفت مردی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ند و گفت یا رسول الله

لازم افتاده بر من مہوم و دیون چکار کنم فرمود آیا ترا نیا سوزم کلاسے کہ چون اورا بگوئی حق جل شانہ اندوہ ترا بشادی بکنند
ووام ترا بگذارد و گفت ملی یا رسول اللہ بیا موز مرا آن کلام را فرمود چون بامداد و شب گئی بگوئی اللہم فی اینہ ذبک من الاسم
والخرق و اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من الجبن و الخجل و اعوذ بک من غلبۃ الدین و ثقل الحال ان مرد گفت این
دعا را خواندم بار خدایا اندوہ مرا بر دو دین مرا قضا کرد و فرمود ہر کہ در بامداد و شب بنگاہ این کلمات بگوید حق تعالی کفایت
کند از وی اندوہ دنیا و آخرت را و کلمات نیست اللہم فی اینہ ذبک من غلبۃ الدین و ثقل الحال و اعوذ بک من غلبۃ الدین و ثقل الحال
و شکر فی الدنیا و الآخرۃ و شخصہ نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ فات بسیار بر من
میرسد فرمود کہ چون صبح شود بگو بسم اللہ علی نفسی و املی و ما بے کہ افتی بتو نرسد روزے مرا فاطمہ را گفت ترا چہ
مالع ست از آنکہ چون بامداد کنی و چون شب کنی بگوئی یا سہ یا قیوم بک استغیث فاصلح لی شالی کلمہ و لا تنکلی الی نفسی
طرقہ عین و فرمود کہ ہر کہ ہر صبح و ہر مسافت بار بگوید حسبہ اللہ لا الہ الا اللہ علیہ تو کلت و ہر رب العرش اعظم حق جل شانہ
مہوم دنیا و آخرت و سہ را کفایت کند این وردی عظیم است بعضی از مشائخ سلسلہ تومیشا و ذلیق قدس اللہ سرہا ہم گفتہ اند
کہ اگر یکے بود کہ اورا بیج وردے نباشد جز این یکے و در کافی ست و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مامور ست کہ
این را بگوید بنص قرآن کہ فان تولوا نقل حسبی اللہ آلائیہ و خواندن این در اورا و مشائخ دہ بار نیز آمدہ و آنرا سند
نیز مہبت اما صح و اثبت بحسب روایت ہفت بار ست و ہر کہ در اول روز این دعا بگوید سچ مصیبتے بوی نرسد تا شب
شود اللہم انت ربی لا الہ الا انت علیک تو کلت وانت رب العرش الکرم ما شاء اللہ کان و ما لم یشاء لم یکن لا حول لا قوۃ
الا باللہ العلی اعظم اعلم ان اللہ علی کل شئی قدير و ان اللہ قد احاط بكل شئی علما اللہم انی اعوذ بک من شکر نفسی من شکر
کل داتہ انت اخذتہ صلیتہا ان ربی علی صراط مستقیم گویند ابو اللہ ردا را خبر کردند کہ خانہ تو بسوخت گفت خانہ من
نہ سوزد زیرا کہ کلماتے کہ من از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیدہ ام آنجا ست و حق جانہ آنجا نہ را نسوزد
چون بدیدند اطراف خانہ او سوختہ بود و خانہ او سالم ماندہ و میفرمود ہر استغفار را آنست کہ بیدہ بگوید اللہم انت ربی
لا الہ الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عہدک و عہدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوالکلام مشک علی ابوالکلام
فاغفر لی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت ہر کہ در صبح بگوید از سر بقیین و دران روز بمیرد بید رنگ و بہشت رود و اگر
در مسابگوید از سر بقیین و دران شب بمیرد بے رنگ و بہشت رود یعنی دران روز کہ مردم بہشت روند وی زودتر
و سریع تر رود بی آنکہ سوختن سوال و حسابش دارند یا مردان بود کہ بیشک بہشت رود و چنانچہ در لفظ بخاری آمدہ
من قالہا فممن اہل النجۃ و میفرمود ہر کہ در صبح و مسابگوید صد بار سبحان اللہ و مجدہ در روز قیامت کسی جاہر نشود
بعلی فاضل ترا ز عمل وی بگر کسی کہ زیادہ از وی گفتہ باشد لفظ حدیث چنانچہ در صحیحین از ابی ہریرہ آمدہ است
کہ نیارد سچ کیے روز قیامت عملی فاضل ترا ز انچہ و سے آوردہ مگر ان کسی کہ گفتہ است مثل انچہ وی گفتہ یا زیادہ کرد
بران و در نیجا و اشکال ست یکی آنکہ کسی کہ مثل وی گفتہ باشد عملش فاضل تر از عمل سے چگونہ بود و یکہ مثل وی بود
نعم در صورت زیادہ درست مے آید جوایش آنکہ مستثنی و ریخا منقطع ست تقدیر کلام نیارد سچ کیے عملی فاضل تر از
عمل وی لیکن کسی کہ گفتہ است مثل انچہ و سے گفتہ است می آرد عملی را کہ مساوی عمل او ست و کسی کہ زیادہ گفتہ است می آرد
عملی را کہ زائد ست بر عمل وی و اشکال دیگر آنکہ زیادہ بر صد بار گفتن چگونہ جائز باشد و حال آنکہ مقرر شدہ است

کہ زیادہ برے دوسے کہ شاع تعین کردہ است جائز بود چنانکہ کم از ان روا نیست و اگر زیادہ کنند از قبیل تجا و زعم و عتد
 و اسراف بود مثل اعتبار کحات و طہرات مثلاً و اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نہ و داخل عتد است و در شجاعت و از کمال
 نیز حال ہمچنین است چنانکہ آوردہ اند کہ یکی از مثل غل و خراب دید کہ میخوانند آنان را کہ تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از نماز
 فرض و سے نیز بان جانب دوید کہ میخوانند و سستی برسینہ وی نزدیک ویراندند و گفتند تونہ از ایشان ایشان آن کنند
 کہ سہی و سہ بار گویند و تو زیادہ بران سبکی جواب ازین مشکل آنکہ تجا و زعم اعتبار در جائے بود کہ عدد سے مخصوص
 تعین یافتہ باشد و چون شاع اشارت بجواز زیادت درینجا کردہ از ان قبیل نخواہد بود کہ موجب تجا و زعم از عتد
 و نیز گفته اند کہ عراد بزایدت اینجا اعمال دیگر است از خیر کہ کسب کردہ نہ نفس این تسبیح و در کلام مصنف است ازین تعین
 یارب مگر این روایت دیگر بود و اللہ اعلم و میفرمود ہر کہ در صبح دہ بار گوید لا الہ الا اللہ و حمدہ لا شریک للہ الملک الحکیم
 و ہو علی کل شئی قدیر و ارادہ حسنہ نوشتہ شود دہ حسنہ خود بودہ کریم و سے غراسمہ بر سر عمل خیر سے نویسد و عزت
 این ذکر آن بود کہ گفت و دہ گناہ محو شود و ثواب آزادی دہ بندہ بیابد و در ان روز خدای تعالی اور از زمینا فرود آرد
 و ہر کہ در ہر صبح دہ بار صد بار گوید اورا ثواب آنرا کردن صد بندہ باشد و اورا صد حسنہ نوشتہ شود و صد گناہ
 ازو سے محو کردہ شود و کسی فاضلتر از علی سے مجتہد نیارد و در سند امام احمد ثابت است کہ رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم زید بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود کہ بران مواظبت نماید در ہر صبح لبیک اللہ لبیک لبیک اللہ لبیک و الخیر
 فی بدیک و شک والیک اللہ ما قلت من قول و حلفت من حلف و اذنت من نذر فمشتاک بین ید سے ذاک
 کماہ ما شئت کان و ما لم تشا لا یکن لا حول ولا قوۃ الا بک انک علی کل شئی قدیر اللہ ما صلیت من صلوۃ و علی من صلیت
 و ما لعنت من لعنة فعلم من لعنت انت و لی فی الدنیا و الآخرة توفی مسلما و الحقنی الصالحین اللہ فاطر السموات
 و الارض عالم الغیب و الشہادۃ ذا الجلال و الاکرام فانی اعمدک فی ہذہ الحیوۃ الدنیا و الشہدک لکنی بک شہید ابانی شہدان
 لا الہ الا انت و حدیک لا شریک لک الملک واک الحمد و انت علی کل شئی قدیر و شہدان محمد اعبید کہ رسولک شہدان
 و عدک حق و لقارک حق و الساعۃ آتیۃ لا ریب فیہا و انک تبعث من فی القبور و انک ان تکلیفی الی نفسی تکلیفی الی صوتی
 و خطیبہ و انی لا اتق الا برحمتک فاعف عن ذنوبی کلہا انہ لا ینفیر الذنوب الا انت و تب علی انک انت الثواب الرحیم و در
 صبح میگفت اللہ انی اصبحت لا استطیع دفع ما کرہ و لا املک نفع ما رجو و اصبح الامر بید غیری و اصبحت مرتبنا علی فلان فقیر
 افقر مننا اللہ لا شمت بی عدد سے و لا تنسوی صدیقی و لا تجعل صمیمتی فی دینہ و لا تجعل لدنیا اکبر منی و لا یبلغ علی
 و لا تسلط علی من لا یرحمہ اللہ یک اصبحنا و یک اسبنا و یک یجی و یک نموت و الیک انشور اللہ عالم الغیب شہادۃ
 فاطر السموات و الارض رب کل شئی و ملک شہدان لا الہ الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر شیطان و شر کما جانی
 و بجمہ و لا حول ولا قوۃ الا باللہ ما شاء اللہ کان و ما لم یشاء کم یکن اعلم ان اللہ علی کل شئی قدیر و ان اللہ قد اعطاک کل شیء علما
 فسیحان اللہ صین تسون و صین تصیون و لا الحمد فی السموات و الارض و عشیاء و صین تنہرون و یخرج الخ من بہت و یخرج
 من اسکے و یحیی الارض بعد موتہا و کذلک تخرجون اللہ انہ اسألك العافیۃ فی الدنیا و الآخرة اللہ انی
 اسألك العفو و العافیۃ فی دینہ و دنیا سے و اے و مالی اللہ استر عورتی و امن روحانی اللہ احفظ من من
 ید سے و من خلف و عن یمنہ و عن شمالہ و من فوقہ و اعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتہ اللہ صبحنا شہدک و

حنة عرشک و ملائکک و جمیع خلقتک انک انت اللہ لا اله الا انت وحدک لا شریک لک فلک الحمد و لک الشکر سبحنا و صبح الملائک
 لشرب العالمین و سب بار میقت اللہ عافنی فی بدنی اللہ عافنی فی سمعی اللہ عافنی فی بصری و میقت اللہ جنتک
 ارجو فلما کلنی الی نفسی طرفۃ عین و صلح لے شانے کلامہ لا اله الا انت اللہ انے اعوذیک من جہد البلاء و درک الشقاء و بقاء
 و شقاء الا عدا و اعوذیک من علم لا ینفع و من قلب لا ینشع و من نفس لا یتبع و من دعوة لا یتجاب لہا و اعوذیک
 من زوال نعمتک و تحول عافیتک و فحاجة لقممتک جمیع خطک اللہ انی اعوذیک من شر ما علمت و من شر ما لم اعلم و من
 شر ما علمت و من شر ما لم اعلم اعل اللہ لک سلمت و بک امنت و علیک توکلت و الیک انبت و بک خاصمت و الیک حاجت
 فاغفر لے ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت اللہ انی اعوذیک من شر
 سمعی و شر بصری و شر لسانی و شر قلبی و شر منبتی اللہ انی اعوذیک من التردی و من المعرق و من المحرق و الہدم و اعوذیک
 من ان یخطفنہ الشیطان عند الموت و اعوذیک من ان اموت فی سبیلک مدبرا و اعوذیک من ان اموت لدیغ و اعوذیک
 انتم التامات من غضبہ و عقابہ و شر عبادہ و من ہزات الشیاطین و ان یخطفنہ اللہ الہمتی رشیدی اعذنی من شر نفسی
 اعوذ بوجہ اللہ العظیم الذی لا شئی اعظم منہ و کلمات اللہ التامات الی لا یجاوزہ من یروا فاجروا سوا اللہ حتی علمت
 منها و اہم اعلم من شر ما خلق و ذر و ابر اللہ اغفر لے جدی و ہزلی و خطائی و عمدی و کل ذلک عذی اللہ صلح لی دینی
 الذی بے یو علمتہ امری و صلح لے دنیا کے الی فیہا سعائش و صلح لی آخرتی الی فیہا سعادی و اہل الحیوۃ الدنیا
 زیادۃ فی فی کل خیر و اہل الموت راحۃ من کل شر اللہ انی اسألك الہدی و التقی و العفاف و العفی و ان
 علی و انصر فی لا تنصر علی و اکر لے و لا تکر علی و ابر لے و بسیر الہدی و انصر لے علی من یغنی علی رب جہنمی لک شکار لک
 ذکار لک رب لک مطہر لک محبتا الیک ادا یا سنیبار یقبل توہنی و اجب عونی و غسل عوبی و ثبت حجتی و سد دسالی
 و اہد قلبی و سلل خیمتہ صدری اللہ ما رزقتنی مما احب فاجعل قوتی فیما تحب اللہ ما رویت عینی مما احب فاجعلہ فراغی فیما تحب اللہ
 لنا من خشیتک تحول بہ بیتنا و بین معاصیک و من طاعتک ما یتبعنا بہ خبتک و من یلقین ما تہون بہ علینا مصیبات
 الدنیا و تنعنا یا سماعنا و البصارنا و قوارنا ما یمیتنا و اجعلنا الوارث منا و اجعلنا تارنا علی من ظلمنا و انصرنا علی من عادانا و لا تجعل
 مصیبتنا فی دنیا و لا تجعل الدنیا کبر ہما و لا یبلغ علمنا و لا غایتہ رغبتنا و لا تسلط علینا من لا یرحمنا اللہ بعلک الغیب قد ترک علی خلق
 اجنبی ما علمت الحیوۃ خیر الی و توہنی اذ علمت الوفاۃ خیر الی اسألك خشیتک فی انہیۃ الشہادۃ و اسألك کلمۃ الحق فی الرضی و غضب
 و اسألك العقد فی الفقر و النعی و اسألك نعیم لا ینفد و اسألك قرة عین لا یقطع و اسألك لذۃ النظر الی وجہک الشوق الی لقائک فی غیر
 مضرة و لا فتنۃ مضلۃ اللہ زینا بزمیتہ الایمان و اجعلنا بابۃ مہدین اللہ حیلنہ اعظم شکرک و اکثر ذکرک اتبع لصحاک و احفظ
 و میبتک اللہ انی اسألك الصحة و الخفة و الامانة و حسن الخلق و الرضا بالقدرا اللہ طہر قلبی من النفاق و علی من الراء و اسألے
 من الکذب و علی من النجیانة فانک تعلم خائتہ الاعمین و ما تحفظ الصدور و اراہن عباسش مرویت کہ تفسیر خائتہ الاعمین بان
 کہ شکار مروی در میان جمعی شستہ ہشت ناگاہ جمیلہ از پیش ایشان گذشت این مرد بخت استیجا و شرم داشت
 از ان جمیع در پاس ایشان سر فرود افکند و نگاہ بان زن نکرد چون اینہا را غافل یافت سر بر آورد و ز دیدہ گاہی
 بجانب و س کے کرد این خیانت چشمست در نظر حرام اللہ اجل سریرے خیر من علانیہی و اجل علانیہی صالحۃ اللہ انے
 اسألك صلح ما توہنی الناس من الابل و المال و الولد غیب الفضال و لا یحصل اللہ اہد لے و سدونی اللہ رب السموات

السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء فاتق الحبيب والنوے ومنزل التورته والانجيل والفرقان اعوذ بك من شدة
 كل شئ انت انت اقدنا صيتها اللهم انت الاول فليس قبلك شئ وانت الاخر فليس بعدك شئ وانت الظاهر فليس
 فوقك شئ وانت الباطن فليس دونك شئ اتق عنا الدين واغننا من الفقر يا رحم الراحمين اللهم رب جبرئيل
 ميكائيل وارضيل فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اهدنا
 لما اختلف فيه من الحق يا ذك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم وحيد انك لا تدور دورين غير صلوات الله عليه وآله وسلم
 كبريچ عبادتي بعد از اداي لرائض فاضلة از صلوة بر رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلم بود و سبب و سبب براي حصول
 قرب و رضاي الهی تعالی و حصول سعادت دنیا و آخرت بالاتر از و سبب و فوائد و منافع آن در کتب و دفاتر تکمیل جمله
 ازان در خانه کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب که در بیان احوال و بیه مسطره علی ساکنها السلام و آیه تسمیه نوشته شده
 است نقل کرده ایم رجاء للقبول و بعد از وی رساله سفردۀ تالیف یافته مشتمل بر آنچه در اینجا بود با زیادات صلوة که
 از بعض مشایخ عظام صادر شده و الحمد لله علی ذلک و کیفیت درودی که از حضرت رسالت صلوات الله عليه وآله وسلم
 مرویست بسیارست در کتاب صلوة پیشتر یاد کرده ایم از آنجمله یکی انیت اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت
 علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و السلام علیک
 و رحمة الله و بركاته دوم کیفیت اللهم صل علی محمد و علی اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علینا
 معهم اللهم بارک علی محمد و علی اهل بیته کما بارکت علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علینا معهم صلوات الله و صلوات
 المومنین علی محمد و آل محمد و علی اهل بیتهم و رحمة الله و بركاته و مجموع کیفیاتی که با رسیده چهل و هشت است پس پیش از آنکه
 از حضرت رسالت صلوات الله عليه وآله وسلم مرویست و باقی از صحابه و تابعین رضوان الله عليهم اجمعین و در افضل کیفیات
 علمای اختلاف است بعضی بر آنست که افضل صیغ صلوة همان است که خواندن آن در تشهد صلوة مرویست و معمول است
 چه صلوة افضل حالات بنده است و لابد آنچه در و سبب آنه افضل و اکمل بود و بعضی گفته اند که هر چه مشتمل بود بر بیان
 و تاکید کما و کیفای ابلغ و اکمل بود از غیر خود و شیخ محی الدین نودے رحمه الله علیه در اذکار برین مختصر کرده که افضل
 آنست که بگوید اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک البنی الایم و علی آل محمد و ازواجه و ذریه کما صلیت علی ابراهیم و علی آل
 ابراهیم و بارک علی محمد البنی الایم و علی آل محمد و ازواجه و ذریه کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین
 انک حمید مجید چه این کیفیت جامع مجموع عباراتی است که در احادیث صحیح و اروشنده و بعضی گفته اند که او سبب و افضل
 آنست که هر کدام از صیغ که مردی و ماثورست جدا جدا در و بفرستد چه جمع میان آنها احداث صیغه دیگرست که
 مروی نیست و ماثورنه و امام ابراهیم مرویست رحمه الله علیه میگوید افضل آنست که بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
 کما ذکره الله اکرون و کلامه عن الغافلون **فصل در بیان ادعیه جامه پوشیدن حضرت**
 نبوی صلوات الله عليه وآله وسلم چون جامه پوشیدے در اکثر روایات چون جامه نو پوشیدی چنانچه مضطرب
 پوشش آن حضرت صلوات الله عليه وآله وسلم بگوید این دعا خواندے اللهم ک الحمد انت کسوتتہ اساک خیر و
 خیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و شر ما صنع له و میفرمود هر که جامع پوشد و بگوید الحمد لله الذی کسائی بذل و زینت
 من خیر خل سئ و لا قوه غفر له ما تقدم من ذنبه لیغنی امر زید شود هر گناهی که پیش ازین کرده باشد و در بعض

و در حالت بول یکی بر آن حضرت علیه السلام که در جواب فرمود که خدای تعالی سیده را بدین دشمن میگرد
نیست سخن گفتن در بول و میفرمود باید که کسی در حالت بول و غائط استقبال و استند بار قبله نکند و این حرام است
نزد امام ابوحنیفه مطلقاً خواه در عمارات و خواه در صحرا و نزد احمد و ابی ثور صاحب شافعی و راجح نزد این اعراب
مالکیه و ابن خرم از طاهریه نیز همین است و نزد امام شافعی و مالک در صحرائه در عمارات و از امام ابوحنیفه و احمد نیز
این فرق روایت کرده اند و وجه و سبب آنست که در عمارات دیوار پرده است میان و سبب و کعبه زیرا که در محراب
چندین کوه و بیابان حاصل است بلکه آنست که استقبال و استند بار در بنیان عرفا مضاف بحد است و نیست که
که معدوم است براس آن ما و اسے شیاطین است و صلح نیست برای قبله بودن بخلاف صحرا و شاید که این وجهی
است که طبعی گفته که صحرا خالی نیست از میله از انس یا جنس پس اگر استقبال کند قبله را یا استند بار کند آنرا شاید
که از طریق سبب از راه سلیمان بر عورت اوافته و این معنی مومن است در بنیان و از بعضی احادیث نیز حوازان در بنیان
معلوم میگردد و چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت برآمدن من بالا خانه خفصه را پس دیدم آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم را که قضای حاجت میکرد و پشت بجانب قبله و نیز ابو داؤد و از ابن عمر آورده که وی بنشاند راحله خود را پیش
پستر به پشت و بول کرد بجانب آن گفتند یا ابوعبدالرحمن آیا نیست که نمی کرده شده است ازین فرمود کنی از عمل
آن در فضاست و چون چیزی بود میان تو و قبله که شتر کند ترا لا باس از اینجا معلوم شد که شتر و راحله و مانند آن نیز
حکم بنیان دارد و وجه اول از وجهی که در فرق میان بنیان و صحرا گفته شد در و سبب جاری است و حجت آنکه
مطلقاً حرام گویند آنست که در لفظ حدیث حرمت مطلق است و حدیث اباحت بصحت نرسیده و اگر برسد چون هیچ
محرور معارض آید ترجیح محرم راست و قوی جازند دارند استند بار است استقبال و تمسک کنند بحدیث ابن عمر و بعضی
مطلقاً مباح گویند و این قول را العائشه و عروه و ربیع و داؤد و طاهری نسبت کنند و گویند چون احادیث تعارض کرده
رجحان حاصل کنیم که اباحت است و شک نیست که قول امام ابوحنیفه و تابعان وی به تنزه و احتیاط نزدیکیست و بعضی
نیز ترجیح آن کرده بقول خود که گفت و این حدیث را حجاجی عن ابن عمر بن الخطاب و ابی ایوب انصاری و سکنان مدینه
و سمرقانه بن مالک و سهل بن حذیف و اسامه بن زید و ابی هریره و عقیل اسدی و عبداللہ بن الحارث الزبیدی
بطریق مستند و روایت کرده و در اکثر احادیث بنی از استقبال و استند بار سرود و واقع شده و در بعضی ذکر استقبال لفظ
و حدیثی رخصت که از عائشه در مسند احمد روایت کرده که نزد پیغمبر علیه السلام و آله و سلم ذکر کردند که جمعی استقبال قبله در حالت
بول کر است میدانند فرمود بر سبیل انکار که چنین کردند پس از فرمودن بر سبیل انکار اباحت استقبال مفهوم شد و نزد
پسین معتقد را و سبب قبله کنید یعنی اگر استقبال را کرده میدانید نکنید و استند بار کنید از اینجا جواز استند بار نیز معلوم شد
مصنفین میگویند این حدیث بر حنیف در مسند احمد است و امام اهل حدیث بخاری رحمه الله علیه در آن طعن کرده و کسی را
آنکه کبار آن را اثبات نکرده و کلام امام احمد متفقین اثبات و تحسین آن نیست و دیگر آنکه منقطع است و در سلسل است
پوشیده ماند که چون از و سبب حدیث عائشه یا شد از سال چه سنه دارد و یا بر مگر سلسل اینجا بحدیث منقطع است و غلط است
بر منقطع بطریق تفسیر است و این نیز باطل است و بعضی غیر مشهور و بعضی از روایة این حدیث ضعیف اند و ضعیف و اطلاق و علم
و نیز شاذ است و بی اعتبار روایات ثقات و همچنین حدیثی است که روایت شده با احادیث دیگر که نص اند در نخی استقبال

استدبار معارض نیا بد و چون از آنخانه بیرون آمد که گفتی الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا لنالین
 که این گفتن بزبان بود و از اینجا معلوم شود که ذکر الله بعد از استیجاب پیش از آنست و وضو حرام نیست و خوشایست شد است
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را هیچ حالت مانع از ذکر الهی نیامد و اما آنکه در حدیث آمده است که بعد از بول تیمم کرد
 پس از آن در سلام کرد غایت احتیاط اینست که بعد از آنکه سلام از مساجد اقتدر است و با نجله در رد سلام همچنین احتیاط
 باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از آنخانه چون مروست باید خواند و اگر این را عمل بر تصور این مضمون دل
 کنند چنانچه بعضی گفته اند نیز صورتی دارد و در بعضی روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از آنخانه غفرانک
 میگفت اشارت بعد از تقصیر که در ترک ذکر الهی غرض است در بخت رفت و بعضی از مشایخ گفته اند که غیظه ذکر و وقت
 قضا است که در احتیاج و ندنس خود و تقدیس و تنزه جایب الهی تعالی بنید شد ذکر درین مقام است
 و الله اعلم و از کار وضو در اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که چه از آن بجهت رسیده و چه نرسیده فصل
 در اذکار اذان صحیح آنست که مشروعت اذان در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه و آنکه گویند در شب سری بود
 پنج حدیثی درین باب بثبوت نرسیده و بر تقدیر ثبوت یا قائل شوند بعد دسرا و چنانچه بعضی گفته اند که اسرا و
 دوم در مدینه بود یا در شب اسر که اذان شنید بالا که آسمان و لیکن ماسور نشد با قاست آن بروی زمین
 اینها تکلفات است و صحیح آنست که در مدینه بود چنانچه در محبین از ابن عمر آمده که چون دوم آوردند مسلمانان بکر
 جمع میشدند بر سر نماز و قرار میدادند وقتی معین را بآنکه ندا کنند برای آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند
 روزی درین باب که چه باید کرد بعضی گفتند تا قوسی باید در مثل قوس نصاری و بعضی گفتند قرن مثل قرن بود
 و در روایتی آمده که بعضی گفتند آتش برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر چه امری را فرمایند که ندا کنند
 بنماز پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخیز ای بلال و ندا در ده نماز و میگویند که درین وقت سحر نه شد
 بی کیفیت مخصوصه اذان وقت و دیگر عبدالله بن زید انصاری که او را حسب الاذان گویند خواب دید مردی را که ناسی
 در دست دارد گفت آیا میفرستی ای بنده خدا این ناسی را من آن مرد گفت چه کاری کنی این را گفت تا خوابم
 مردم را بدان نماز گفت من ترا بهتر ازین چیز که بیا موزم پس بیا موقت بوی اذان را چون صبح شد بباد
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و واقعه را عرض کرد فرمود بیدارستی و راستی که این رویا حق است بر خیز و
 القان بر بلال که آواز دس زم تر و بلند تر و شیرین تر است بعد از آن عمر بن الخطاب نیز این واقعه دید
 و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنید فرمود الحمد لله و گویند که محبت جهانی و بر و ایتی چهارده موافق یکدیگر خواندند و نیز
 آمده که بعد از آن و حی نیز موافق آن آمده الله اعلم در اذان پنج چیز شریف فرمود یکی آنکه سلام انچه از مودن بشنود مثل
 آن بگوید جز فطحه علی الصلوة و علی الفلاح که آنرا احوال لا قوه الا بالله بک کند و حدیثی در معنی بیان حلقه
 و حیلله ثابت شده و نه در اقتصار بر حیلله در بعضی احادیث صحیحه واقع شده که بگوید یا بگوید مودن بیکر حلقه در حیلستین
 و ظاهرش اقتصار بر حیلله است و در بعضی احادیث آمده که بگوید در حیلستین لا حول الا بالله و حج بیابان
 حیلله و حلقه و حی است مرخصان را کذا فی بعض شروح المحسن الحسین و انچه بعضی مردم در حج علی الفلاح گویند یا شاعر الله
 کان و ما لم یشارکم یکن نیز صحیح شده و در وقت شهادتین و انا و انا نیز آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز در آمد

اجابت سوزن لازم نبود زیرا که چون اجابت فعلی نمود با وجود آن اجابت قبولی حاجت بخود دوم آنکه بگوید رخصیت باشد ربا
و بالاسلام دنیا و مجده رسول و فرمود که این قول موجب مغفرت است و در مشکوٰۃ از حدیث مسلم است بدان لاله الا الله و لا اله الا الله
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده سوم آنکه صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله و سلم بفرستد بعد از اجابت سوزن چهارم آنکه این دعا بخواند اللهم رب بنی آدم العذوة التامة و الصلوة القائمة بکون
الوسيلة و الفضيلة و العیة مقام محمود و الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیا می نویسد بگوید
و در بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان سوزن بگوید اللهم رب بنی آدم العذوة التامة و الصلوة القائمة
صل علی محمد وارض عنه رضا لا ینقض بعدہ باری تعالی دعای ویرا اجابت کند و ام سلمه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک و ادبار نهارک و احصوات دعائک فاغفر لی و ابوامامه
میگوید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چون آواز اذان بشنید که این دعا بخواند اللهم رب بنی آدم العذوة
استجابة استجاب لها دعوة الحق و کلمة التقوی تو فنی علیها و احسن علیها و احسن من صالحی الیها علما یوم القیمة و
میفرمود دعا میان بانگ نماز و اقامت مرد و نیست گفتند چه بخوانیم فرمود دعایت بخوانید در دنیا و آخرت
تثبیه میسر شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود اذان گفته بانه جواب میگویند آنرا که یکبار
در سفر در وقتیکه که بالا باران بود و بایان گل و گداز نماز را با اصحاب خود بر رواجل گذاشتند السبیل بروایت الترمذی
و لوی و نیز از روایت ترمذی بدان جزم کرده و بعضی گویند مراد ام طلال است باذان بر طریقه مجاز تقریر نه روایت
احمد در مسند خود و همچنین واقع فاعر بلا فاذان دیگر اختلاف است میان علما که اذان افضل است یا امامت قول مختار
آنکه هر که بنفس خود باقامت حقوق امامت اعتماد بعبود امامت افضل بود و الا اذان و نیز اختلاف است در جمیع میان
اذان و امامت نزد بعضی مکرده است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است تصحیح کردن این قول را نزد
و بصحت رسیده از عمر گفت که اگر اذان با خلافت جمع میشد اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و از فعل امام ابوحنیفه
نیز جمع میان هر دو نقل کرده اند و اگر قصه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور بصحت رسد ثابت شود و جمعی میان
اذان و امامت بیکر است **فصل در ادعیه عشره ذی الحجه در عشر ذی الحجه دعا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم**
علیه و آله و سلم بسیار کرده و دیگران را امر کرده به بیل و تکبیر و تحمید و در بعضی روایات وارد گشته که پیغمبر صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم تکبیر گفته از نماز بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق از پی هر نماز فرض گفته الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و بعضی نسخ این کتاب الله اکبر سه بار و اربعه و مشهور و مذکور در کتاب
ویرا سنه و بار ستم و الله اعلم و مصنف میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث بدرجه صحیح ترمذی رسیده و کامل الی اسلام
مجموع بر بنیست بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه است میان آنکه اربعه و لیکن واجب است نزد امام ابوحنیفه و امام
و ظاهر کلام رساله این ابی زید که در مذہب امام مالک است نیز هم برین است و مستحب است نزد غیر ایشان لیکن خلافت
است میان آنکه در وقت ابتدا و انتهای آن نزد امام ابوحنیفه ابتدا و انتهای آن بعد از فجر عرفه و انتهای آن عصر یوم
نحر که مجموع آن هشت نماز بود و نزد امام احمد و ابی یوسف و محمد شافعی در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق
که مجموع آن بیست و سه نماز بود و اضافت تکبیر اثنا عشر تشریق برین مذہب طاهر است و محمول بر حقیقت با اعتبار

نزد ب امام ابو حنیفه است و یکی از اذکار عشر ذی الحجه که در روز عرفه آمده است قول لا اله الا الله و الله لا شریک له
 لا اله الا الله و الله لا شریک له و الله لا شریک له و الله لا شریک له و الله لا شریک له و الله لا شریک له و الله لا شریک له
 در ادعیه دیدن ماه نو حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چون ماه نو دید که گفتی اللهم اهدنا لهذا الشهر بالاسلام
 و الايمان و الاسلام ربنا وربک الله و در سنن ابی داود از قتاده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 و التوفیق لما تحب و ترضی ربنا وربک الله و در سنن ابی داود از قتاده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 چون ماه نو دید که گفتی بلال خیر و رشد بلال خیر و رشد آمنت بالله و خلقک آمنت بالله و خلقک آمنت بالله و خلقک آمنت بالله و خلقک
 ز سبب بشهر کنه او جبار بشهر کنه او در سنن ابی داود حدیث ضعیف است از اینجا این معلوم گردد که بر تقدیر دیدن بلال بن اویس
 میخواند اما آنکه عادت شریف بر آن بود که البته مقید میشدند بدیدن ماه نو چنانچه در مردم متعارف است معلوم
 مگرد راه رمضان و عید ذی الحجه که التماس کردن و جستن آنها مستحب و مننون است اما تنهیت و مصافحه بدیدن
 ماه نو و دریافتن یکدیگر را چنانچه متعارف است در مردم نیز نیست نعم مصافحه مطلقاً سنت است لیکن از جهت
 خصوص این وقت سنت نبود اگر چه تنهیت بدر آمدن رمضان و بعد بدیدن با ثور است و بعضی از علمای شافعی گفته اند
 که تنهیت بعد بدیدن و شهور و اعوام مباح است نه سنت و نه بدعت و الله اعلم فصل در بیان ادعیه طعام
 خوردن حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چون طعام خوردی ابتدا بسم الله کردی و دیگران را بگفتن آن
 فرمودی و گفت چون کسی طعام خورد باید که بسم الله بگوید اگر فراموش کند در اول باید که آخر یا بحاکم یا اول یا
 بگوید بسم الله در آخر و آخره و نزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب است چه احادیث امری و صحیح
 و سالم از معارض است و ظاهر امر واجب است مادام که آن را معارضی نباشد و نزد اکثر فقها امر اینجا برای استحباب است
 و تسمیه در اول طعام واجب نه و همچنین است سخن در تسمیه بعد از طعام اما اگر در جمعی باشد تسمیه یکی ازین جماعه مجزئ
 کافی است از تسمیه دیگران یا نی جمعی از علمای سنیون مجزئ است و حاجت نیست که همه بسم الله گویند یک کس که
 گفت پس است گویند مقصود ایشان این است که بسم الله باید که بر طعام مذکور شود تا بر کتبی و نورس در آن بیاید
 گویند یک کس باشد از جماعه یا بیشتر اما حدیث خذ فیهِ موافق این سخن نیست چه وی روایت میکند که گفت آن
 حضرت انس بنی برستی که حاضر شدیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم طعاما طعامی را و هنوز آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم دست و طعام ننهاده بود و ما نیز بادی که داشتیم دست ننهادیم و فجاءت جارتی که نامها تدفع پس آمد زنی گویند
 کسی اندازد او را بر طعام یعنی از غایت گرسنگی بے اختیاری افتاد بر طعام خدایت تقصیر بدی بانی الطعام پس خوا
 آن زن که بنزد دست خود را و طعام فاخذ رسول الله پس گرفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سید دست آن
 زن را تا طعام با ایشان خوردیم جبار اعرابی پسترد آمد در آن روز به شیان بهین صفت چنانچه در بعضی روایات آمده
 میفرمود و میخواست که دست و طعام نبرد فاخذ بنده پس گرفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست او را
 نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان الشیطان یستحل الطعام بدستک شیطانی
 میگردد و طعام را برای خود یعنی قادر میگردد و از آن خود میسازد و طعام را آن لایذکر بسم الله علیه از جهت آنکه نام خدا برده
 بر آن و آن جبار بنده الجاریه و بدستی که شیطانی آورد این زن را به استحل بهانا حلال گرداند طعام را برای خود بسبب وی

فاخذت بيدك پس گرفت دست او را و هذا الاعرابي پس آورد شيطان اين اعرابي را ليستخلى به تاجه ملال سازد
 بواسطه دس طعام نابراى خود فاخذت بيدك پس گرفت دست او را و هذا الاعرابي پس آورد شيطان اين اعرابي را ليستخلى به تاجه ملال سازد
 من در دست قدرت اوست ان يده لغى يدك مع يد يدها برستي كه دست شيطان و دست او بخاريد و اعرابي در دست
 من است كه گرفته نگاه داشته ام آنها را ثم ذكر اسم الله واكمل سطر يا ذكره آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم نام خدا را بخورد
 و در سنن ترمذى نيز از حديث عائشه موافق اين حديث حديث ثابت است كه گفت پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم با شش
 نفر از صحابه طعام بخورد ناگاه يك اعرابي درآمد و آن طعام را مجموع بد و لغت بخورد پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود كه اين
 اعرابي اگر بسم الله گفتى اين طعام شمارا كافى بودى و محقق است كه پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم و جماعت بسم الله گفته بودند پس
 اگر تسميه يكى كافى بودى از تسميه باقى محتاج تسميه اعرابى نشدند و در نجا ميرسد كسى را كه بگويد كه در ابتداى طعام
 اگر يكى از جماعت گفت يا شند بر طعام تسميه كند كافى بود اما اگر در اثناى طعام يكى در آيد و شريكى در چون حال ابتدا
 طعام اوست تسميه شش بايد كرد و قضيه اين دو حديث از اين قبيل است بدانكه تسك مصنف حديث خديفه در عدم تقا
 تسميه يكى از جماعت بنى بر آنست كه آمدن جاريه و اعرابي و دست در زدن ايشان در طعام در اثناى اكل بود تا گويند
 كه پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم و جماعت بسم الله گفته بودند و از اول حديث كه مصنف آن را نقل كرده ظاهر ميشود كه آمدن
 در اول طعام بود كه هنوز آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم و صحابه ابتدا نكرده بودند و دست در طعام نزده چنانكه در مشكوة
 آورده كه گفت خديفه بوديم ناكه چون حاضر مى شديم با پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم طعام را نمى نهاديم دستهاى خود را
 در طعام تا ابتدا سبكه در رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و دست مبارك خود را و با حاضر شديم با آن حضرت صلي الله
 عليه وآله وسلم يكبارى طعام را پس آمد جاريه گويائى مى اندازد و او را بر طعام پس دست نهادن گرفت و طعام را بخورد
 يعنى هنوز ابتدا در طعام نكرده موقوف ابتداى آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم استاده بوديم كه آمد جاريه و پيغمبر
 ظاهر ميشود از حديث كه گفت ثم سمى و اكل و اني عنى نزد اهل صادق ظاهرست فافهم و الله اعلم و در حديثه صعيه
 وارد است كه من سمى ان سمى على طعامه كس كه فراموش كند تسميه را و در بعض نسخ ان سمى واقع شده يعنى
 دعا خواندن را يعنى بسم الله گفتن را بر طعام خود فليقر اقل هو الله احد پس گوئند قتل هو الله احد را از فراغ چون
 فارغ شود يعنى قتل هو الله احد خواندن بعد از فراغ از طعام تلاسه ترك تسميه در ابتداى آن ميكند و همچنانست كه
 بگويد بسم الله اوله و آخره چنانكه گذشت و چون از طعام فارغ شده گفت الحمد لله حمد كثير اطيها مبارك كافيه غير مكفى ولا مودع
 ولا مستغنى عنه ربنا و كاه گفته الحمد لله الذى كفانا و اوانا و ميگفت هر كه طعام خورد و بگويد الحمد لله الذى كفانا و اوانا مستغنى
 غير حولى و لا قوة الاخر زبده شود جميع كتابان گذشته وى و كاه بعد از طعام گفته اللهم طعمت و شبعيت و اقيمت و اقيمت
 و بدست و احسنت فلك الحمد على ما اعطيت و كاه ميگفت الحمد لله الذى كفانا و اوانا و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 انا و در حديث ديگر ثابت است كه فرمود چون يكى از شما طعام خورد بايد كه بگويد اللهم بارك لنا فيه و اطعمنا فيه و اكرهنا فيه
 بياشاد بايد كه بگويد اللهم بارك لنا فيه و زدنا منه يعنى در شير بگويد اطعمنا فيه و اكرهنا فيه بياشاد بايد كه بگويد اللهم بارك لنا فيه و زدنا منه
 هم از شير زيادست و طعمه از فضل آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم نيز همچنين منقول است و چون آب شاميد
 بسمه نقر شاميدى و دلمان از ظرف جدا كردى و نفس زدى و در اول هر يك بسم الله و آخر الحمد لله شرفى و در بعض روايات

ضمین است که در دوسه ذکر دعوت و دعائیت و ترند سکه آن را در شمال نیز آورده این مگر در وقت دیگر باشد و الله اعلم
 و میفرمود چون طعام خورید آنرا گدازه کنید بیا حق و بنابر این نباید که طعام بخورید و غفلت بخسبید و ذکر نماز نکنید شکرانه
 نعمت حق را و فرمود در عقب طعام در خواب مشغول که دلهای شما سخت شود و بجهت غلبه احکام نفس همی خروج بخارات
 غلیظه و طریان غلظت غفلت و یکبار دست مجذوم میگرفت و در قصعه طعام خورشین نهاد و گفت کل بسم الله ثم الله بالله
 و تو کلام الله بخواند یا حدیث یا حدیث فروا من الجذام کما تفر من الاسد معارضه دارد و وجه تطبیق در آن و تحقیق این
 بحث در آخر فصل معالجات بیا بدین اشارت الله تعالی و امر میکرد که بدست راست طعام خورید و بدست چپ بخورید که شکرانه
 بدست چپ بخورید و دست راست از آشامیدن بدست چپ نیز معلوم شد و کس شکایت کرد پیش
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه چند آن میخورد سیر نمی شوم فرمود متفرق بخورید همه با یکدیگر خورید و
 باید حق کنید تا برکت بر شما نزول کند **فصل در سلام و آداب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم درین باب**
 در حدیث صحیح ثابت است که افضل اسلام و خیره اطعام اطعام و ان تقر اسلام علی من عرفته و من لم تعرف یعنی
 فاضلترین و نیکوترین امور مسلمانی دو چیز است یکی خوراندن طعام دوم سلام کردن بر جمیع مسلمانان بر آنکه شناس
 و بر آنکه شناسی اشارت است بسخاوت و تواضع که اصل صفات و عمده خصائل مسلمانی است و از اینجا معلوم شد که سلام
 اسلام است نه محبت و در عبادت و مانند آن اختلافی ظاهر می شود و نزد بعضی حق اسلام است و نزد بعضی حق محبت
 چنانچه در سابق بدان اشارت کردم و در همین است که چون باری تعالی آدم را بیا فرید گفت برو نزد آن جماعه از ملائکه و
 برایشان سلام کن و بشنود تا ایشان ترا چه جواب میگویند که آن جواب تحیت تو و تحیت ذریت تست پس ای دم برفت و
 برایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم ایشان در جواب گفتند السلام علیک و رحمة الله و بقیه و رحمة الله زیاده کردند و
 در رد سلام زیاده و رحمة الله واجب و حسن است و زیاده بر آن و تبرکاته آمده و در بعضی روایات و تفرقه نیز آمده چنانکه
 بیاید و تقدیم السلام بر علیک یا عکس هر دو جایز است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه میفرمود بافشای سلام درونی
 سلام است که آنکس که بروی سلام میکند بشنود همچنین در رد سلام و سلام هر دو شامل است و جهال دارد که مراد بافشای
 و تمیز آن باشد یا شناسا و غیر آشنا و میفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی پیدا آید و کسان همیشه نزد آن
 نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را برای خدا دوست ندارند و در صحیح بخاری است قال عمار ثلث من جمعین فقد جمع الايمان و الا
 من نفسک و بذل السلام للعالم و الاتفاق من الاقتار این سخن متضمن مجموع اصول فروع خیرات است چه انصاف
 موجب ادا سعه حقوق خالق و مخلوق است بر وجه اکل و انصاف بحسب لغت انصاف نصت کردن است و چون در صورت
 ادا سعه حقوق هر دو جانب مرع و ملحوظ است گویا انصاف نصت نسبت یافت از نیجت او را انصاف گفتند و بذل سلام
 مرعوم خلایق را که مستلزم تواضع و مهربانی و خوش خلقی است و اطعام طعام و اتفاق مال که اثر جود و رحمت و شفقت
 است خصوصاً از سرفلت و درویشی چون با انصاف جمع گنیه جامع فروع و اصول ایمان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم بر کودکان و اطفال میگذاشت و برایشان سلام میکرد و بر جماعت پیر زنان و شکستان میگذاشت و سلام
 میکرد و اگر چه قاعده آنست که خردان بر بزرگان سلام کنند چنانچه گفت و میفرمود که کوچک بر بزرگ سلام کند و
 گدازنده بر بنده و سوار بر پیاده و جمیع قبایل بر جمیع کثیر گفته اند که این بر تقدیر است که پیش آید و حسن را بهی ما اگر کسی

قاعد بود و دیگر کسی وارد ابتدا کند دارد کبیر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند درین صفات
هر که ابتدا کند سلام فضیلت او را بود و اگر راجح وزائد بود و ابتدا کند بطریق اولی فضیلت او را بود چنانکه آن حضرت
میگردید صلوات الله علیه وآله وسلم و میفرمود که نزدیکتر و اولی تر خلق بخدای تعالی آنکس است که پیشی میگردد در سلام کردن
و عادت حضرت نبوی صلوات الله علیه وآله وسلم آن بود که چون درآمد سلام کرد و چون باز گردید سلام کرد و
و میفرمود اذ افتخا احدکم فلیسلم و اذا قام فلیسلم و چون بیاید و بر نشیند یکبار از شما در مجلس باید که سلام کند و چون
بر خیزد و برو نیز سلام کند فلیست الا و لے باقی من الاخرة پس نیست کرت اولی که وقت در آمدن است سزاوارتر
سلام کردن از حرکت ثانیه که وقت برخاستن است و جای دیگر فرمود اذ انقضى احکم صاحبہ فلیسلم علیہ چون ملاقات کند
یکبار از شما صاحب خود را باید که سلام کند بروی فان حال بینهما شجرة او جدار ثم یقف فلیسلم علیہ ایضا و اگر جاهل
شود میان آن دو کس درختی یا دیواری پستر ملاقات کنند یکی دیگر سرا باید که سلام کند بروی درین ملاقات
نیز یعنی باین مقدار مفارقت و مفاصلت سلام مستحب بود چه جاے زیاده برین و درین کمال مباهنه است در
و تحریض بر استحباب سلام و رعایت این ادب و چون در مسجد درآمدی اقتضای بحجت مسجد کردی و دو رکعت نماز
بنگذازدی که حکم سلام کردن بر مسجد دارد و آنگاه سلام بر حاضران کردی چه حق الله در مثل این صورت که مستلزم تعظیم
درگاه عزت است جل جلاله مقدم است بر حق خلق که باعث بر ترجم و تکریم ایشان مستلزم تقدیم حق عباد در جائز است که
ایشان محتاج اند و تاخیر حق موجب فوت مقاصد و آرب ایشان گردد و چنانچه در قصاص و مانند آن چون شب بانه
درآمد سلام که سنت است نزد درآمدن بر الهجانه بنوعی کردی که بیداران بشنوندی و تشنگان بیدار شوند
و میفرمود السلام قبل الکلام ولا تدعو احد الی الطعام حتی یسلم یعنی اول باید که سلام کنند بعد از آن کلام و پیش از
سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و نخواهند کسی را طعام پیش از آن که سلام کند مقصود تقدیم سلام است
بر کلام و طعام و اگر مسلم بصیفه مجبول یا لفظ خطاب خوانند نیز رواست اگر بر وایت درست آید و الله اعلم و صنعت
میگوید هر چند در مسناد آن ضعیف است اما عمل به اسلام بر آنست که اول سلام میکنند بعد از آن کلام میکنند و طعام
میخوانند و این دلیل صحیح فصل حدیث و تلافی میکند صنعت انسان را و در حدیثی دیگر وارد است اسلام قبل
السؤال فمن بدأکم بالسؤال قبل الاسلام فلا تجیبوه یعنی باید که اول سلام کنند و بعد از آن چیزی پرسند و طلبند و سر
ابتدا بسؤال و طلب کنند جوابش نه بدهد و اجابتش نکنید بحجت زجر و توبیخ بر ترک سلام و در بعضی روایات آمده که
هر که سلام نکردی او را دستوری درآمد ندادی و دیگران را نیز منع کردی از اذن و دستور وی در آمدن دادن گویی
که ابتدا سلام نکردی و میفرمود لا تأذنوا لمن يبدأ بالسلام اذن نکنید مر کسی را که ابتدا کند سلام و گفته بن
جنبل گفت مراصفوان بن اسیه نزد پیغمبر صلوات الله علیه وآله وسلم فرستاد با پدر ایا از شیر و خیار دلبا پس درآمد
پیش از آنکه سلام یا استیدن کنم فرمود باز نر و دیگر اسلام علیکم اخل این حدیث دلالت میکند بر وجوب سلام و استیدن
نزد دخول یا بحجت تعلیم و توبیخ بر ترک ادبی و حسن بود و چون نزد قومی آمدی از برابر در نیامدی بلکه از طرف
راست یا چپ نزدیک درآمدی و گفته السلام علیکم السلام علیکم و این بحجت آن بود که نه از راه دران پیام برسد
کذا جاء فی الحدیث و هرگز نباید بروی سلام کرد و غسل سلام کردی از کعبه بدست آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم

بمرور فرستاده و بدینکاران که آنکس بدست وی با آنها سلام فرستادی رسانیدی چنانکه محل سلام حق کرد و خدیجه در جمیعین از
 این بریریه آمده گفت آمد جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و گفت یا رسول الله این خدیجه است آمده و براسے تو
 طعام آورده و در از حضرت حق جل شانہ و در روایتی و از من سلام رسان و بشارت ده ویراد بشارت بجانہ از جواهر کہ
 نہ در اینجا غوغا و خصوصیت است و نہ تعب و مشقت و در بعض عواشی مشکوٰۃ نوشته اند کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 بمرکوبه حرا بود و خدیجه براسے و سے از کہ طعام آورده و از اینجا ظاهر میشود کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از
 ظهور نبوت نیز گاہ گاہ برین جبل میرفت و مشغول میشد و مفهوم از احادیث آنست کہ این پیش از ورود وی بود کہ آن حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم درین جبل با نظر روح مشغول بود و تکمیل کہ بعد از ورود سے نیز گاہ گاہی تیز کر ایم ذوق
 و حضور و آرام کہ در ایام گذشته داشت برین جبل میرفت و می نشست و طعام آوردن خدیجه درین زمان بود و ظاهر
 آنست کہ طعام آوردن خدیجه بعد از ورود وی باشد از خانہ کہ در وی سے بود بجانہ دیگر کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 در وی بوده و الله اعلم و یکبار دیگر عائشہ را گفت انیک جبرئیل حاضر است و ترا سلام میرساند عائشہ گفت علیہ السلام
 و رحمۃ الله و برکاتہ و در حدیث خدیجه چون مسلم عن سبجانہ بود در سلام معنی ندارد چنانچہ در حدیث آمده است کہ صحابہ رضوان
 علیہم جمعین در تشهد صلوٰۃ میگفتند اسلام علی الله و علی فلان و فلان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود الله
 هو السلام یعنی بر خدا دعا باسن و سلامت چه گوئید کہ ہمہ امن و سلامت ازوست و در روایتی کہ سلام از جبرئیل
 نیز آمده چون بعضی و تبعیت بود و عائشہ این را نہ دیا آنکہ در سلام در آن زمان واجب نشدہ بود بعد از آن شدہ الله اعلم
 و چون سلام کرد سے تمام کرد سے تا لحظہ و برکاتہ رسانیدی روز سے شخصی درآمد و گفت السلام علیک پیغمبر صلی الله علیه
 و آله وسلم جواب داد و فرمود کہ عشرہ یعنی دہ حسنہ باین گفتن ثابت شد دیگری درآمد و گفت السلام علیک و رحمۃ الله
 جواب داد و فرمود کہ عشرہ و ن یعنی بیزادیت و در حدیث الله دہ حسنہ دیگر ثابت شد دیگری درآمد و گفت السلام علیک و رحمۃ الله
 و برکاتہ جواب داد و فرمود کہ ناشون در روایت ترمذی و ابوداؤد و بیہقی و در روایتی از ابی داؤد آمده کہ دیگر سے
 درآمد و گفت السلام علیک و رحمۃ الله و برکاتہ و مغفرت فرمود کہ اربعون بکنہ الیکون الفضائل جمعین سے باشد کہ سب
 تحصیل فضیلتها یعنی اجر بر قدر عمل است و در اسناد این حدیث ضعف هست و لیکن حدیث ضعیف در باب فضائل
 معتبر و معمول است و ہر کہ ابدید سے ابتدا السلام کرد سے این سخن نہ کر شدہ و عنقریب بگذشتہ است و نہ کہ سے
 در ہر جا بتقریب و توطیہ عدل اوست چنانکہ گفت و اگر کسی برو سے سلام کرد سے مثل آن یا افضل از آن برو سے
 رد کرد سے علی الفور بے تاخیر یا بگذر سے بود سے مانند نماز یا قضا سے حاجت یعنی یوں غاٹ و جواب سلام را چنان
 گفتن کہ مسلم بشنود و بشارت دایا اکتفا نہ کرد سے مگر در نماز کہ در حدیث صحیح ثابت شدہ کہ اگر کسی در نماز بروی سلام
 کرد سے با انگشت مبارک اشارت کرد سے بجا و در احادیث چنانچہ در باب نماز گذشتہ اشارت بدست واقع شدہ
 نہ با انگشت تنہا کہ الله اعلم و این احادیث را معارضہ نیست مگر حدیثی مجہول الراوی کہ من اشار فی صلوٰۃ تبارک لہم
 عنہ فلیقہ صلوٰۃ کسی کہ اشارت کند در نماز خود اشارت کند کہ فہم کردہ شود از وی معنی باید کہ اعادت کند نماز را کہ باین اشارت
 فاسد شدہ و این حدیث معارضہ آن حدیث را بھمی شاید و قابل تسکین نہ و در ابتدا ای سلام اسلام علیک و رحمۃ الله
 بگوید کہ در ابتدا بگوید علیک السلام و بجز سے بھمی گفت نہ نزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت

علیک السلام یا رسول الله فرمود لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحیه الموتی یعنی عادت نیست شعرا و عارفان را که مرگ را باین صیغه تحیت کنند پس از آن در حق اعیان احترام کن نه آنکه البقیه تحیت موتی بعلیک السلام بود ولیکن چون در موتی احتمال رود و توقع آن نیست تحیت ایشان ابتدا بعلیک السلام و در نباشد و نیز تقدیم لفظ سلام بر علیک براسه اعیان محبت مباذرت با من و سلامت و عدم مخالفت است که وضع و شریعت سلام برای آنست و تقدیم علیک ابتدا و محکم خلاف آنست و در موتی این ملاحظه مفقود و عادت بعضی مردم چنانکه محض گفت نیز بران افتاده پس تحیت اعیان آن مناسب نباشد که اقا و او در جواب سلام و علیک السلام بگوید که قبول سلام مسلم و جواب بروی معا فاده میکند بخلاف ترک و او که موهم بعدم قبول است که لا یخفی و بعضی از فقها میگویند اگر سیه و او جواب دهند جواب بایشان شود و در حق ساقط نگردد چه مخالفت سنت و بیشتر علما میگویند ساقط شود و استدلال بعضی تنزیل می کنند فقالوا سلاما قال سلام ضمیر قالوا راجع بآنکه است که برای اهلک قوم لوط آمده بودند و برابر اسم عامیه السلام سلام کردند و ضمیر قال عاید بابر اسمیکم که جواب سلام ایشان گفت بے او و نیز بیک سنت بطلان اصل عمل لازم نیاید الا اسات و نقصان ثواب اگر گویند پس ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان در جواب سلام ملائکه علیهم السلام جوابش میتوان داد بآنکه گفته اند که تحیت ابراهیم بطریق حسن و فضل است از تحیت ملائکه زیرا که بجمله اسمیه است که مفید دوام و ثبات بود و تحیت ملائکه بفعلیه پس این وجه جبران نقصان کند قائل و منی فرمود از ابتداء سلام باین کتاب ابو هریره روایت میکند لا تشبهوا الیهود و النصارى بالسلام ابتدا نکنید یهود و نصاری را بسلام و اذا تقیتهم هم فی طریق فاضطررنا بهم الیه و چون ملاقات کنید یهود و نصاری را در راهی مضطر و در مانده سازید ایشان را بر راه تنگ تر یعنی غلبه آرید بر ایشان تا از میان راه بگریزند و بعضی حواشی مشکوٰه نوشته اند یعنی اگر کنید ایشان را که از وسط طریق عدول کنند بکیسو شوند و علما را دو قول است جماعیه اسلامیان بمنع ابتدای سلام قائل اند و بعضی بجزا و در وجوب ایشان هم قائل است جمهور بر آنند که جواب سلام ایشان واجب است و بعضی میگویند واجب نیست چنانکه سلام بر اهل بدعت غالب در احتمال بدعت و اعتقاد مراد افتد چنانکه ملائکه باطله اهل زنج از فرق اسلامیه و اما از کتاب بدعت و فعل اگر بعد از نصب و اصرار بود و نیز همین حکم دارد در صحیحین از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که چون سلام کند یکی از یهود بر شما و بگوید انسا م علیک در جواب وی بگوئید و علیک یعنی بر شما باد و خجسته و حق آنست و سلام بے موت و ملاک بود و از عائشه آمده که در آنند تو منی از یهود بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفتند انسا م علیکم و گفت من بل علیکم انسا م و اللعنه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا عائشه خدا رفیق و نرمی را دوست میدارد و در همه چیز انیمه خوش و رشتی چیست گفتیم آری شنیدی که ایشان چه گفتند فرمود من خود گفتم و علیکم یعنی این دعای بد که کردند راجع بایشان بانه اینقدر بس است و در روایتی از بخاری علیکم آمده بی و او عطف و این بظا هر اولی و انسیب نماید تا اشتراک می صلی الله علیه و آله وسلم درین دعا لازم نیاید و بعضی شراح گفته که معنی عطف آنست که موت مشترک است میان ما و شما و بعضی گفته اند که او در اینجا بمعنی استیفاء است نه عطف و این منع ابتدای سلام بر اهل کتاب بر تقدیر نیست که به تقلال بود و مخصوص ایشان باشد اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نیست و در حدیث صحیح ثابت است که بر جماعتی از اخلاط مسلمانان و مشرکان و عبده از آنان میگذاشت بر ایشان سلام کرد و در حدیثی از سنن ابی داود و در دست که بخیر می عن الجماعه او امر و ان السلام احد هم و بخیر

آدمی را از نشأ طر طاعت پس شيطان بان خوش گرد و در سينه مرد چون یکی از شما عطسه کند و حمد خدا می گوید و بگوید
 بحق است بر هر مسلمانی که حمد و پیرایشه خود را بگوید هر چاک الله و اما تشادب از مستطابان است چه در مسرعه را تشادب آید
 باید که از ادع کند چندانکه تواند زیرا که سبک از شما چون تشادب کند یعنی مبالغه در آید کند و بدان را با فرا کشتا پندند
 شيطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکی از شما یا ما میخندد و شيطان از او سست و در صحیح مسلم است
 که چون تشادب کند یکی از شما باید که بنهد دست خود را بر دهن خود زیرا که بنید آید در روی شيطان و در صحیح بخاری است
 که چون یکی از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و برادر مسلمان که حاضر باشد و بشنود باید که بگوید یا الله و اگر چاک الله و طمس
 در جواب و سب بگوید بیدیم الحمد لله و صلح بالکم و شخصی را در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عطسه آمد و او را چاک الله
 گفت و دیگر را عطسه آمد و چاک الله گفت آن شخص گفت یا رسول الله فلان را تشبیهت کردی و چاک الله گفت
 و مرا گفتی فرمود او حمد خدا گفت و تو گفتی رواه البخاری و مسلم و شانت خوش شدن دشمنان و حاسدان است
 بدیدن بلیت بر کسی تشبیهت عاطس جواب گفتن او بر چاک الله گو یا که عطسه زد و صحبت یافت پس از شانت عدا
 خلاص شد بنابر آنکه عینه تغیل بر است از آن است که از قبل و در صحیح مسلم ثابت است که چون عاطس چیزی بگوید
 او را چاک الله گویند و اگر حمد خدا بگوید او را چاک الله گویند و فرمود حق مسلمانان بر مسلمانان شش است چون
 بیمار شود عیادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون طلب نصیحت نماید درین
 ندارد و آنچه شرط نصیحت و خیر خواهی و اداسه حق اوست بجا می آرد و در آن خیانت نوزد و چون عطسه کند
 بر چاک الله گوید و چون بمیرد بخیزد او را و در این حدیث در باب عیادت مرضی گذشت هشت و دلال دارد بر آنکه
 عیادت از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و در سنن ابی داود دست بسند صحیح اذا عطس احدکم فقل الله اعظم الله
 یکی از شما باید که بگوید این کلمه را الحمد لله علی کل حال و بعضی از محققین گفته اند که تمجید حق باین صیغه خوب نیست چه
 از بوی شکایت می آید اما نه بقصد این معنی تمام است و لیقل انزه او صاحب دبا بد که بگوید بمنشین و س که
 بشود تمجید را از وی این را که بر چاک الله و قول سب و بگوید او یعنی عاطس بیدیم الحمد لله و صلح بالکم و ظاهر احادیث
 صحیح آنست که تشبیهت فرض است بر هر کسی که تمجید عاطس بشود و تشبیهت سبک محرم نیست از دیگران و این قول
 جامع از اکابر علماست و این ظاهر است و نزد بعضی سنت است علی الکفایت و گفتن یکی از حاضران کافی است
 کما قال الطیبری و این شعار در بلاد هند وستان بلکه بعض بلاد دیگر هم نوازش می جوهر است و اتیان بان کنند مگر خواص
 و متبغان سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و اما عموم خلایق این معروف را ندارند و نشأند و نشأند و نشأند
 مسلمانان و در سنن ابی داود دست و در جامع ترمذی نیز آمده است که شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عطسه زد
 و گفت السلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علیک و علی اکابر اسلام بر تو باد و برادر تو فرمود اذا عطس احدکم
 فليحمد الله چون عطسه کند یکی از شما باید که حمد گوید خدا را و لیقل من عند الله و باید که بگوید کسی که نزد دست بر چاک الله
 و لیرد یعنی علیهم و باید که باز بگوید عاطس در جواب آن کس که گفت بر چاک الله غیر الله ندا و لکم و انیکه فرمود در جواب و
 علیک و علی اکابر و اشارت است بیکه آنکه سلام درین محل بموقع است چنانکه کسی در وقت اراده سلام بر تو سلام برادر تو
 کند دوم آنکه تذکره و سست باشد با کلام اسباب است و کسانیکه تربیت مروان نیافته باشند و در کنار مادر آداب زنانه

کسب کرده بتنبیه است بر حقاقت او بجهت سرائت صفات او در پس معتق شد بدوام را در او را بسلامت از
آفات و در بعضی شروع تقدیر ملک و علی الکب همچنین کرده که علی کمال اولی و علی الکب یعنی واسعه بر تو که ادب نیاختی
و در اسه برادر تو که نرا آری نیاخت و ترسیتا نوبه نکرد و شروع حمد در وقت عفا سال زمان روست که عطشه نعمتی است
و سبب حصول منفعتی بخروج بخارات منقذه از دماغ و بقای آن صورت امر حق و او جامع چنانکه در اول فصل تفصیل در
ازین معلوم شد و در صحیح بود علم است که فتنه را عطشه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و او را تشمیت کرد آن شخص دیگر را عطشه
تشمیت نکرد و فرمود که این مرد را ز کام ست از اینجا معلوم شود که تشمیت در عطشه اول است و پس در دوم نیست
و در واسیت از نزد سده آمده که این را در کثرت سوم فرمود یعنی عطشه دوم را تشمیت کرد و در سوم فرمود این مرد را
ز کام ست و در حدیثی دیگر آمده تشمیت اخاک ثلاثا تشمیت کن برادر خود را سه بار نماز او هنوز کام و آنچه بر سر زاده شود
پس آن بعلت ز کام ست و در لفظی دیگر فرمود از عطش احدکم فلیشتمه جانیسه و آن زاد علی الثلاثا فرمود که و لا تشمت
بعد الثلاث و از اینجا معلوم شد که تاسه کثرت تشمیت آمده است و اگر عطش حمد نگویید حاضران مجمع حمد گویند کثیر را
برای تنبیه و یاد دادن او را حمد گوید و بعضی از علما میگویند حاضران حمد گویند بر اسرار تعزیر و توبیح کردن مر او را
و این قول صحیح تر و قویتر است چه اگر تذکیر است بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اولی بودی بفعیل آن
افکار سفر اول ذکر کرد دعا که در مبادی سفر شروع و مسنون است دعای استخاره است و چون بخار مخصوص
بسیفر نمود بلکه بر جمیع کارهایش مقدم باید داشت علی العموم اشارت بان کرد و گفت فرمود چون کسی قصد کاری کند
که اهتمام بشان آن بیشتر بود و قلیل التوقع بودن مثل خوردن و نوشیدن و امثال آن باید کرد و رکعت نماز بگذارد
غیر از نماز فرض اشارت است بآنکه سنت راتبه که دو رکعت بود نیز قائم مقام رکعتین استخاره میشود و حاجت نیست
که دو رکعت جدا با استقلال بین نیست بگذارند و اگر بگذارند اولی و ثانی بود و بعد از فاتحه سوره از قرآن بخوانند و مانند
قرأت قل یا ایها الکافرون قل سبحان الله احد است و بعد از نماز بگوید اللهم انی استخیرک بعلک و تقدیرک بقدرتک و اسألك
من فضلك العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم انک تعلم ان هذا امر خیر فی دینی و دینی و معاشی
و عاقبتی امری و عاجل امری و اجله فاقدره لی و سیره لی ثم بارک لی فیہ فانک تعلم ان هذا امر خیر فی دینی و معاشی و عاقبتی
امرئ و عاجل امری و اجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضینی به و سببی حاجت چون عادت اهل جاہلیت
آن بود که چون قصد سفری یا کاری کنند استقسام بازلام کنند و بر طیر و عیانت و فال و تطیر و امثال نیکه شعار اهل شرک و کفر
استقسام طلب ثمت و معرفت قسم است و انلام جمع زلم یعنی زای و ضم وی و فتح لام یعنی فتح کبیر قاف و سکون و ال یعنی
تیر قرعه و عادت اهل جاہلیت چنان بود که چون قصد کاری میکردند سه قریب میزدند بر سکه افضل نوشته و بر دیگری لا فعل
و بر سوم لاشی یا خالی پیچ نوشته و در ظرفی می انداختند و یکی از انرا را می برد و درند اگر افضل سه آمد و بری انکار میفتند و اگر
لا فعل سه باز می ماندند و اگر خالی و لاشی سه باز می انداختند تا آنکه یکی از افضل و لا فعل بر آید و بر طیر اندن پرنیان
چون قصد کاری میکردند پرنده را می پرا میدادند اگر بدست راست می پرا میدادند بر پیر میفتند و اگر بدست چپ می پرا میدادند
و عیانت را تفسیر بر طیر و فال گرفتن با سبب و اصوات و غیر طیر کرده اند و مراد بفال و تطیر تنسک باینهاست که از عادت
جاہلیت بود و الا اکثر استعمال فال در نیکه و تطیر در بدست و فال نیکه گرفتن شروع و مسنون است و موقع فی الجمله

کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تيفال ولا تيطير ان حضرت صلى الله عليه وآله وسلم قال نيك ميگرفت چنانكه
 اور ارمو سے پیش سے آند و نام و سیه می پرسید اگر نام را شد و نجیح و مفلح و انشال ان می آند خوشحال میشد و از آن
 بر رشد و نجح و فلاح میگرفت و تفوالی صلى الله عليه وآله وسلم با سها بسیار بود چنانكه اگر عالمی را بجای میفرستاد
 نام وی میپرسید اگر نام نیک داشت خوشحال میشدی و اگر خوشحال در چهره مبارک پیدا میشدی و اگر نام بد داشتی اثر گزاف
 در روی شریف دیده شدی و همچنین در اسمای قریبات و منازل مافال بدكه آنرا تطیر گویند و اصلش هم از طیر است
 نگر فتی و آنرا در کردن کار و گد اشتن آن اعتبار نه نمودی و فرمودی الطیرة شرک و اگر بناگاه کسی را در دل و پیچ
 گذر توکل بر خدا کند تا از شر آن محفوظ ماند و این دعا بخواند اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا اله الا الله
 اللهم لا یاتی باعسنا لا اله الا انت و لا یفزع الیه الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله و باجمه قال بن زهرن و شوم گرفت
 سنی غنه است و در جامع الاصول از کتب سته احادیث با اختلاف الفاظ آورده که شوم نیست مگر در پیچ و تن و برا
 و در روایتی اگر شوم باشد درین سه چیز خواهد بود و در روایتی بجای سه سراسنکن آمده و در روایتی در منزل و خادم
 و فرس پس بعضی علما گفته اند شوم درین اشیا آنست که موافق مصلحت نیفتد و آنچه مقصود است از آنها جریب نخواه
 نیاید بمعنی آنکه در ذات آنها شومی و نامبارکی بود و بعضی میگویند که تواند که خالق تعالی در ذات این سه چیز خاستی
 نهاده باشد که در غیر اینها نباشد و الله اعلم و قول مصنف که گفت و انشال آن اشارت است بر سوم دیگر از جاهلیت
 و یکی از آن طرق است بفتح طاء و سکون زاء و تفسیر کرده اند او را ضرب بخصه که قال زنان عادت دارند و بعضی بظرب
 و بعضی گفته که آن نوعی از کفایت است که برای اخراج مافی الضمیر کنند و در حدیث آمده است که عیافت و طرق و
 طیرت نوعی از جبت است و جبت هر معبود باطل که از غیر حق پرستند و باجمه چون عادت جاهلیت یمنین بود صاحب
 تقویین گردان را بتوحید و افتقار و عبودیت و توکل سوال شده فلاح از او سبب مطلق که از مئه خیرات در دست قدرت
 او است و استخاره متضمن این معنی است و در سند امام احمد است از عوایت معلی و قاضی که سعادت سپردم در استخاره
 است از حق و رضا بقضا و شقاوت سپردم و نیز استخاره است و باخشنودی بقضای حق و در صحیح بخاری است
 از جابر که گفت تعلیم سکیده ما را رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم استخاره را و کل امور چنانچه تعلیم میکرد سوره از قرآن را
 و قول انحضرت صلى الله عليه وآله وسلم که فرمود سعادت سپردم در استخار است و رضا بقضا یعنی بنده باید که از
 خدا خیر خواهد بعد از آن هر چه واقع شود بدان راضی گردد و بفعل می تعالی راضی بود که خیر مدارن است و در حدیث
 انس است که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غرم سفر نکرد بگرز الا که در آن زمان که خواست برخواست این دعا گفته
 اللهم بک استشرت و بک وجبت و بک اعتصمت و علیک توکلت اللهم انت تقی و انت رجائی اللهم افعل
 ما یجوز و لا یجوز و ما انت اعلم بمنی عز جبارک و جل ثناوک و لا اله الا انت اللهم زدنی التقوی و اغفر لی ذنوبی و جنتی
 لاخیر انما توجبت این دعا و اکثر ادعیه فصل آئینه سابقا در فصل عبادات سفر مذکور شده است بادل تغییر و تفاوته
 در آن و آنچه بعضی از محققان مشایخ ثبار گفته و نوشته که شخص باید که هر روز در سقیانی معین دو رکعت نماز استخاره
 بگذارد و بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک فانک تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب اللهم
 ان کنت تعلم ان جمیع ما استخرک فیه فی حق و فی حق الهی و ولدی و فی حق غیر من جمیع ما استخرک فیه غیر من حق

رقی حق الہی و ولدے و مالکیت مبینی من ساعتی ہذہ الی مثلہا من العذ خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبتہ امرے
 فابقہ رہ لی و سیرہ لی ثم بارک لی فیہ و ان کنت تعلم ان جمیع ما تحرک فیہ فی حقہ و فی حق غیرہ و جمیع ما تحرک فیہ غیرہ
 فی حقہ و فی حق الہی و ولدے و مالکیت مبینی من ساعتی ہذہ الی مثلہا من العذ خیر لے فی دینی و معاشی و عاقبتہ
 امرے فاصرفہ عنہ و اصر فہ عندہ و اقدر لے الخیر حیث کان ثم یعنی بہر چند درین کیفیت استخارہ حدیثیہ نیا ختم
 اما عمل برین موافق حدیث استخارت و مناسب اتباع سنت است طریقہ مشائخ دہاوارا گذاردن استخارہ بر یہیست
 و طلب خیر درین روز و شب و کاتب بطور بہر روز طلب خیر مطلق تا مدت عمر کند و تخصیص بر روز و شب نماید و شک
 نیست کہ تخصیص یوم اقرب بہ استخارہ سنت است و لیکن مدت عمر نیز حکم بیش از یک روز ندارد بلکہ تمام دنیا روزی
 بیش نیست و اللہ اعلم فصل در بیان ادعیہ سوار شدن حضرت بنوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون براصلہ
 سوار شدی سہ بار گفتی اللہ اکبر آنگاہ گفتے سبحان الذی سخر لنا ہذا و ما کنا لہ مقربین و انا الی ربنا لمتقلبون اللہم
 انے اساک فی سفرے ہذا البر و اتقوے و من عمل ما ترخص اللہ یون علینا سفرنا ہذا و اطوعنا بعدہ اللہ انت
 الصاحب فی السفر و الخلیفہ فی الابل و المال اللہم اصحبنا فی سفرنا و اخلفنا فی المنا و چون از سفر باز گشتی
 آمیون تا یون ان شارا اللہ عابدون لربنا حامدون و در سند امام احمد لفظ دعا نیست اللہ انت الصاحب فی السفر
 و الخلیفہ فی الابل اللہم انی اعوذ بک من الفتنۃ فی السفر و الکاتبۃ فی المتقل اللہم اقبض لنا الارض یون علینا سفر
 و اذا اراد الرجوع قال آمیون تا یون عابدون لربنا حامدون و چون در شہر درآمدی گفتے تو با تو بار بربنا و با الایفا علینا
 حو با و در صحیح مسلم لفظ دعا نیست اللہ انت الصاحب فی السفر و الخلیفہ فی الابل اللہم اصحبنا فی سفرنا و اخلفنا فی المنا
 اللہم انی اعوذ بک من وعثار السفر و کاتبۃ المتقلب من الحور و عیہ الکور و من دعوة المظلوم و من سوء المنظر فی المال
 و الابل و در بعض روایات است کہ چون پای مبارک در رکاب نہادی گفتی بسم اللہ و چون بر پشت مرکب را
 شدے گفتے الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ اکبر اللہ اکبر سبحان اللہ سبحان اللہ لا الہ الا انت سبحان
 الی ظلمت نفسے فاغفر لے انہ لا یغفر الذنوب الا انت و چون در گاہ سفر وداع کسے کردے مسافرا گفتی استعوج اللہ
 و نیک و امانتک و خواتیم عکاکے یکی از صحابہ گفت میخوام تا بسفر روم مرا و ہ فرمود زودک اللہ التقوی گفت زیادہ
 فرمای گفت و غفر ذنباک گفت زیادہ فرمای گفت و سیر بک الخیر چنانکنت و دیگرے گفت غم سفر دارم فرمود
 ترا وصیت میکنم بر بہر کاری خدا و تکبیر گفتن بر بہر بندے و چون پشت داد برای رفتن گفت اللہم ازولہ الارض
 و ہون علیہ السفر و در سفر چون بر بندہ رفتی تکبیر گفتے و چون فرود آمدے شیخ گفتے و گاہ در بندے فرمودی
 اللہم لک الشرف علی کل شرف و لک الحمد علی کل حال و نبی فرمود از تنہائی در سفر و از استصحاب کلب جرس ہدایت
 کلب منہی عند است و لیکن برای یاسبانی سرا و منزل و معاشی و صید صیاح داشتہ اند و استصحاب جرس نیز مکروہ است
 و فی الحدیث لا تصحب الملائکہ رفقة فیہا جرس و در وجہ کہ است ان بعض گفتے اند کہ آواز و سہ سبب اعلام و اظہار است
 و ان حضرت خلیہ اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست میداشت کہ دشمنان دین را آمدن مسلمانان خبر نشود و انا گمان بر
 ایشان نیفتند و این وجہ ضعیف است و بساق حدیث چند ان موافق نہ و طایر آنست کہ بخت کراہت صوت است
 کہ در حکم فرامیر شیطان است و اللہ اعلم و چون کسے در منزل فرود آید باید کہ بگوید اعوذ بکلمات اللہ التامات من کل

کہ بوسے میح ضررے و گزند بے نرسد تا آن زمان کہ رحلت کند و گاہ چون شب درآمدے کہتے یا ارض بنی و ربانک
اعوذ باللہ من شرک و شر ما فیک من خلق نیک و شر ما یدب علیک اعدو بائس من شر کل اسد و اسود و حیتہ و عفرہ
و من شر ساکن البلد مراد جنیان اند کہ در خانہاں باشند و یقین کہ مراد عام باشد مرحبن و انس راہ من شر والد
و والدہ و میفرمود چون در فراخ سالی سفر کنیذ بہا تم را از غلت و گمیاہ بے بہرہ کنیذ یعنی چران چران بروید و چون
در تنگ سالی سفر کنیذ تعجیل کنیذ و زود تر مقصد رسید کہ بہا تم شتابے مغر نشوند و در شب چون خوابید کہ ساعی
برائے آسایش نزول کنیذ از سزاہ دور شوید چہ راہ کل دواب و مرجع ہوام و گزند کا نیست و چون نزدیک
آبادی رسیدے و بروی یا سترے مشرف شدے این دعا خواندے اللہم رب السموات السبع و اقطار الارضین و رب
الارضین و ما اقللن و رب اشیا طین و ما اصللن و رب الریاح و ما ذرین فاما لسا لک خیر منہ القریۃ و خیر ما فیہا و خیر
و لعودیک من خیر منہ القریۃ و خیر ما فیہا و چون در سفر بودے و صبح بامیدی این دعا کہتے سمعنا مع محمد و خیر
و حسن بلائہ علینا ربنا صاحبنا قاتل عاصیا و در روایتی و افضل علینا عائدہ امن النار این را سہ بار یا و از بلند گوی
فرمودی از بزدن قرآن بارض دشمن و بلاد کفر و زانی را زنی فرمودے از سطاق سفر قصیر یا طویل اگر چہ یک بار یا
باشد الا با محرمی حد سفر چون نزدیک بعضی ائمہ چنانکہ امام ابوحنیفہ ششیاں روز متعین شدہ نئی سفر بقید یا بن بست
خواہ بود و بقول مصنف چنانکہ سابقا کہشت کہ در حدیث صحیح مجہد و دوحی نیست شامل یکبار بریدہ بلکہ کمتر از آن نیز شدہ
و کہتہ اند کہ اگر محرمی نباشد یا زنی باشد کہ بروی و ثوق و اعتماد بود و ہمراہ وی نیز جائز است و امر فرمودی کہ چون مسافر
حاجت خویش گذارد و بروی مراجعت کند یا بل خویش چون در سفر بہ بالای برآمدی گفتی لا الہ الا اللہ و عدہ لا شریک لہ
الملک و لا یجد و ہدی کل شیء قدیر انھون تا یون عابدون ربنا حامدون صدق اللہ وعدہ و نصر عہدہ و نھزم الاخر و عدہ
و از طروق شب یعنی درآمدن بجانہ و شب کیسے را کہ دلی از اہل غائب بودی منع کردی فعلا و قولانی طروق شب را خود کردی
و دیگران را نیز منع کردی بلکہ درآمدن بہا را دیا عصر گاہ فرمودے و چون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب بلا قات ہیران
آمدندی و فرزندان اطفال را ہم آوردندی و گاہی ایشان را بعضی از فرزندان و اطفال را بہر یک خویش سوار کردی و رہا
یا از پس و گاہی عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود برداشتہ بود و یک نوبت حسن بن علی را نیز بلا قات ہیران
آوردند و را ردیف خویش ساخت و ہمچنان در شہر درآمد و گاہ قدامان را کہ از سفر بازمی آمدند و شہر قدم علی و ردہ
اعتناق کردی و اگر از اہل خویش بودی روی او را بوسیدی و گاہ پیشانی ویرا بوسیدی قالت گفت عائشہ لما قدم
جعفر و اصحاب ہر گاہ قدم آورد جعفر بن ابی طالب و اصحاب وی از ارض حدبشہ در روز فتح خیبر تلقاہ اسبغہ پیش آمد
اورا پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقبل بین عینیہ و اعتنقہ پس بوسہ داد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
میان دو چشم جعفر و در کنار گرفت اورا و در راستہ آمدہ کہ فرمود نمیدانم کہ بفتح خیبر خوش شدم یا بقدم جعفر و کان
اصحاب رسول اللہ بودند یا ران پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا قدموا من سفر چون قدم سے آوردند از سفر
تعالقوا و در کنار میگرفتند یکدیگر را و نیز در حدیث عائشہ آمدہ کہ قدم آورد زید بن عمارۃ از سر یہ کہ بان رشتہ بودہ و جعفر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خانہ من بود پس زید آمد و در بگرفت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تن بر ہنہ یادشانی
از خانہ برآمد و در کنار گرفت اورا و بوسہ داد و ہرگز ندیدہ بودم من آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا محسن دور

احوال پیش آمده که وفد عبد القیس چون بکدینیه قدم آوردند از مرکب خود زود فرو آمدند و دست و پای آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را بوسه دادند و راه بود او کو و نقل است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالک
 بن انس در آمد رحمة الله علیه مالک مصافحه کرد او را و گفت معانقه نیز میکردم اگر دعوت نبودی سفیان گفت تحقیق
 معانقه کرده است آنکه بیشتر است از من و تو معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جعفر را و تقبیل کرده است
 او را در وقت قدم او در حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لایکله عام است حکم ما و جعفر یکی است
 اگر از صاحبان باشیم و گفت اذن میدهمی که در مجلس تو تجدید کنم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان سوق
 حدیث کرد پسندی که داشت و مالک سکوت کرد کذا فی تاریخ المدینة السعدیة و فقها را در جواز معانقه و کراهیه
 آن اختلاف و تفصیل هست و صحیح جواز است اگر چه در غیر قدم سفر نیز باشد چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 از سفر رسیدی پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد بگذاردی پس از آن بخانه درآمدی **فصل در بیان**
تعلیم خطبه مهمات حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را برای حاجات و مهمات این خطبه تعلیم فرمود
الحمد لله المستغفره و نعوذ بالله من شرور افئسا و سیات اعمالنا من یهدی الله فلا مضل الا من ضل بعد الهدی
یا مدی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن
الا و انتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجا و بیث منها رجالا کثیرا و نساء
و اتقوا الله الذی تساءلون به و الا رحام ان الله کان علیکم رقیبا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قوا قولا یمدیا
یصلح لکم اعمالکم و یخفف لکم ذنوبکم و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما شعبه گفت از راه حدیث پرسیدیم
 که این خطبه نکاح است یا غیر نکاح گفت این خطبه همه حاجات است و نزد شافعی خطبه بنون است نزد دیگر کاری
 و عقده مثل بیع و شری و امثال آن و فرمود که چون یکی از شما زن را بستاند یا خادمی را بخرد یا دایه را بخرد
 باید که موی پیشانی ویرانگیرد و بسم الله بگوید و دعا بکند بر آن کتد آنگاه بگوید اللهم انی اسألك خیر ما خیر ما یجلب
 علیه و اخو ذکاب من شر ما و شر ما یجلب علیه و اگر کسی دایه داشته بودی او را این دعا آردی بارک الله لک
 و بارک علیک و جمیع بینکما فی خیر و میفرمود اگر کسی درگاه قربان زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان
 ما زرتنا اگر فرزندی آید شیطان بروی ظفر نیاید و از شیطان ضرر نه بیند و اگر مبتلاست را به بیند باید که بگوید
 الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلی عن کثیر من خلقه تفضیلا چون این بگوید هیچ بلائی بر او نرسد
 و لیکن گفته اند که اگر مبتلا به بلاست دنیوی یا دنیوی و مراض و مصائب و نقصان و خلقت آیین دعا را آهسته
 بخواند تا وی نشود و ایند نکشد و اگر به بلاست دینی مبتلاست مثل فسق و فجور باشد تر بگوید تا وی نشود و شاید که
 متنبه و منتر جگرود و فرمود هیچ نعمتی به بنده نرسد از اهل مال و فرزند و بگوید یا شاکر الله لا قوه الا بالله که هیچ
 آفت بان نعمت نرسد بگرموت اگر چیزی ببندد که طبع ویران کرده افتد بگوید اللهم لا یاتی بالחסنات الا انت و
 لا یرفع السیئات الا انت و لا حول و لا قوه الا بک یا بگوید اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا رب غیرک و لا حول
 و لا قوه الا بک که هیچ ضرری بوی نرسد و اگر مکر و حی در خواب ببندد باید که از دست چپ نفث کند و نفث آن بود
 که بدین حرکتی کند که نه نفع بود و نه برق بلکه میان این دو بود برق از همه بیشتر است که آفت بین از خلق و کام بر

و نفع و سیدنی بیش نیست و برآمدن آب و دهن با و سبب بود و در وقت چیرے ازان بود از میان لبها و زبان و بعد ازان
گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این خواب را بگویند که ضررے بوسے نرسد قاعده آنست که خواب بد کسی نباید
و خواب نیک بگوید یا آنکه را نا بود و تعبیر خواب میرسد و دوست بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب از خوابها
که سید بدند پرسیدی و تعبیر کردی و خوابها س که خود دیدی یا ایشان گفته و تعبیر آن نمودی و بیان حقیقت خواب تعبیر
خواب دور و دراز است این مقام محل آن ندارد و اگر چه شیطان مبتلا شود و دفع آن بتعوذ کند و اگر غضب نمیکند
تعوذ کند و تعبیر وضع و خوردن آب سرد نیز در دفع غضب موثر است و اگر امرے محبوب و مرغوب از نعمتها س که نمی در خود
پسند چنانچه صحت و قدوم دوستی و مانند آن شکر آنکه آن بگوید الحمد لله سببتم الصالحات و اگر مکر و دسی پند
بگوید الحمد لله سببتم کل حال و اگر کسی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تقرب نمودی بخدمت یا امرے محبوب
اورا دعا س خیر کردی و با و س عنایتی کردی و بچطاس خاص مخصوص ساختی چنانکه ابن عباس رضی الله عنه در حدیث خود
بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیاز شب برخاست آب وضو برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میبارد
در حق و س گفت اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل و ابو قتاده در شب ملازم رکاب بود و در گاه نفاس خود را متکا
وی میساخت در حق و س فرمود حفظک الله یا حفظت بنیبه و از ربه بن کعب آورده اند که گفت بودم من که
بیتوت میکردم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و میبایست ختم آب وضو س اورا و حاجات دیگر را فرمود و بخواه
هر چه میخواهی بگویم من خواهم هم ای ترا و در شب فرمود این امر بے عظیم و مشکل است چیزی دیگر بخواه بگویم من خواهم
و همین فرمود پس اعانت و انداد کن مرا بکثرت سجود یعنی طاعت و عبادت مخصوص نماز که فضل عبادات است باین
که مستحق و قابل آن شو س یعنی من بدو کنیم و لیکن تو بر فرموده روحیا که طبیب گوید من علاج تو کنم که شفا دهد ترا اگر
بر فرموده من رو س و فرمود من صنع الیه معرفت کس که کرده شود بوسے احسانی فقال نعم علی من گوید می مر
احسان کننده را چرا که الله خیر افقد المانع فی التنازل پس تحقیق نهایت رسید و شنای می یعنی اگر زیادہ برین نکافات
تواند کرد انقدر هم کاف و وافی است و از کسی عبد الله ابن ابی ربه و سبب شده بود و چون آنرا و فکر در حق و می گفت بارک
لک فی ابلک مالک و فرمود چون آواز دراز گوش بشنوی بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس
بشنوی بگوید اللهم انی اسألك من فضلك و در حدیث آمده است که دراز گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند
و نیز آمده که دعا نزد آواز خروس مستجاب است و وی ملائکه را می بیند و آواز میکند و چون آتش در افتد در خانه یا مکانی
دیگر دراز خانه تکبیر گویند که تکبیر آنرا فرو س نشانند و این مجرب است و گفته اند که سرور طغای تکبیر آتش آنست که در
آتش ملوک کشتی و هیبت و قهر مانی است پس در کبر یا وجلال حق آنرا فرو س نشانند و باید که سبکس در مجلس نشیند لاکه ساد حق
بر خیزد یعنی مجلس بنده خدا نکند و در حدیث آمده است که نه نشیند قومی مجلسی که در خدا در و س نیو و اگر آن مجلس
حسرت بوبرایشان روز قیامت و چون خوابد که بر خیزد و بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک ای از صحابه رضوان الله علیهم جمعین شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقت برخاستن از مجلس این
سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله قوی شنیدم که پیش ازین نمی شنیدم فرمود که این کفارت آن چیز است
که در مجلس واقع شده و خالد بن الولید از بنی خوالی و قلق شب شکایت کرد و فرمود که چون در خوابگاه خوابی شد بگو اللهم

رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضين السبع وما اقلت ورب الشياطين وما اقلت کن لی جارا من شجر خلقک کلهم
 جمیعاً ان یفرط علی احد منهم او ان یتقی عز جبارک وجل شاکرک لا اله الا انت ویکل دیگر شکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو
 اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضر من وئی فرمود از آنکه
 کسی بگوید یا شاو الله و شاو فلان و یکبار کسی بان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا شاو الله و شئت هر چه
 خدا خواهد و تو خواهی فرمود جعلتی الله ندا گفت مرا به تناسل خداست و تعالی ساخته و ازین قبیل است یا در پناه خدا نیام
 و در پناه شما و اعتماد ما بر خداست و بر شما این الفاظ و اشغال این منی عنه است و از آن بوی شرک می آید و از منسی
 که از آن منع فرمودی آنکه دشنام بخوری مدید که وی فرشته را می بیند و او از سبکند و دعا در وقت آواز و س
 سبب است و دشنام بباد مدید که موهم عدم رضا بفعل الکی وضع اوست و همین حکم دارد شکایت از گرسنه هوا
 و باد و باران و اشغال آن از حوادث که مکره طبیعت است و از آن ضرر عاقل مستقیم گردد و مسلمانان را بیکدیگر
 دشنام مدید طریقی است با بهت بگذارد مثل عصیت و دعوت بقبائل و کس بیکدیگر از گنویند چون سه نفر
 باشند تا باعث آزار و توهم آن شخص سوم نشود که چه میگویند مگر از من چیزی میگویند و غیبی میکنند و هیچ جزئی
 محاسن زنی دیگر باشد و خوش نگویید تا سبب بیایان آن و زین بیکانه باعث فتنه نگردد و در دعا گویند اللهم عفر لی
 ان شئت بلکه در دعا حزم و حتم باید آخر خود همان میشود که حق میخواهد اما از جانب داعی تردد نماید که موجب فتور
 در توجه و یقین است سوگند بسیار مخورید که مورت غفلت و قسادت قلب گردد و در وصایای بعضی از اعظم شایخ
 قدس الله ارواحهم آمده که طالب را باید که راه سوگند خوردن بخدا اگر چه راست باشد بر خود ببندد که باعث تعظیم حق
 در دل و مورت عظمت شان این بنده است سوگند بغیر خدا مخورید که موجب تعظیم غیر است لوجه الله سوال کنید یعنی
 کسی را تکلیف نکنید که لوجه الله از برای خدا این کار بکن و من چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب التتقی
 الملکی نور الله مرقد و قدس روحه و افاض علینا فیوضه و فتوحه میفرمود که در اخبار و آثار آمده است که اگر یکی از دیگر
 لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت و استطاعت ندیده بلهون گردد و اگر گنجایشش آن نداشته باشد بعثت
 راجع لبائل گردد و حکایتی درین باب میفرمودند که شخصی از حضرت علیه السلام چیزی را لوجه الله در خواست و فرمود
 چیزی ندادم اگر خواست بر لب و لبش و دشمن آن در کار خود کن آن مرد خضر را بدست یکی از اغنیاء فروخت بعد از مدتی
 آن غنی که خضر را خریده بود بسفری رفت و مهم عمارت را بنظر سپرد و س در اندک مدت که از مجرای عادت
 بیرون بود عمارت را تمام ساخت چون از سفر باز آمد حیران شد و نفوس نمود که لابد این مرد از اهل مخصوص و منظر
 خارق عادت است گفت بگو که تو کیستی فرمود من بنده خدایم و خدمتکار تو گفت لوجه الله بگو که تو کیستی فرمود
 همین لوجه الله است که مرانده تو ساخته است پس قصه را باز گفت آن مرد عذر خواست و او را از قید خدمت
 خود آزا کرد و مدینه را میراث بخوانید شرب نام مدینه است در جاهلیت و در شرح نام موسی طایه و طایه و جز آنست و نهی
 کرد از تسمیه او و شرب نام مالک گفت رحمة الله علیه هر که مدینه را شرب بخواند تعزیرش باید کرد و ادب باید داد
 که تجانی آن ده بار بگوید طایه و وجه نهی آنست که شرب مشتق از شرب است به تحریک یعنی هلاک یا نام کافر است
 که و س را بنام و س میخوانند و این کلام در کتاب حذیب القلوب الی وایر المحبوب که در احوال مدینه مطهره نوشته شده است

تفصیل مذکور است کہ از کسے سوال کنند کہ زن خویش را چرا از دے مگر گاه ضرورت باشد کہ سری باشد کہ بتوان گفت
 کمان باران کہ بر آسمان ظاهر شود آن را تحوس قرح نحو اینکہ قرح نام شیطاں است کہ نگار آن را بوسے نسبت و
 فصل در الفاظ کہ ذکر است آن کسے را خلاف نیست ملک ملوک قاضی القضاة کہ بحقیقت جز خدای تعالی

و گویے نباشد سید الناس سید الملک کہ جز پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیگر برانستوان گفت بندہ من پرستار من
 در صحیح مسلم از ابی ہریرہ آمدہ کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باید کہ نگویید سیکے از شما عبد دینی کہ ہر دین مذکور
 خدا نید و ہمہ زمان دایمان او نید و نگویید بندہ مر صاحب خود را بنی بلکہ سیدی و مولائی و پدر و امی مولائی نیز نگویید زیرا کہ
 مولای شما خداست و دیگر از حجاب آن الفاظ کہ را بہیت دارد من مراست و در بعض نسخ متن من نیست و بعض آنرا
 تصحیح کردہ بر سر آن من نوشته و برین تقدیر این دو لفظ است کہ لفظ انانیت و کبر گوید و دیگر مراست کہ بمعنی
 اثبات ملک است حقیقہ مرفس خود را و از تصحیح بعض نسخ تمیزان ظاهر شود کہ این دو لفظ را یک عبارت درشتہ
 باین معنی کہ من گفتن و اثبات انانیت کردن مراست و ثابت دیگر لفظ نزد من است کہ است این نیز بہجت اثبات
 انانیت و اثبات اوست مرفس را یا بمعنی استہدای و اثبات حقانیت قول و مذہب خود است کہ میگوید
 نزد من بہترین است و حق بہین است و اما آنکہ علمائے کرام اند عندے کہ انہ باین قصد است دیگر این الفاظ کہ
 عمر شما در از باد چہ عمرے کہ نہادہ اند دراز و کوتہ نگردد و انچہ در بعض ادعیاہ مآثورہ واقع است کہ البزیر العمر و انما ان
 بمعنی دیکوست و مقصود ترغیب بر بہت نہ طلب زیادت عمر و اگر آن را کنایت از طلب توفیق بردارند پیشود و برین
 شعار خلافت سنت است ایام شما و ایام مراد ایام دولت و زندگانی است و آن ہیکس را و کم نبود و سہر سال
 برے این نیز غیر واقع و حال عادی سنت پس خواستن آن درست نبود پوشیدہ ماند کہ الفاظ مذکورہ بمعنی
 ظاہر آن خلافت واقع و غیر مناسب حال است ولیکن باب تاویل و توجیہ مفتوح است برین تقدیر ظاہر است
 کہ اگر بہت تنزیہی باشد نہ تحریمی چنانچہ در بعض حواشی نوشته اند و اللہ اعلم و در مسائل اجتہادی نگویید این را خدا آسما
 حلال کردہ یا حرام کردہ بلکہ این عبارت را در چیزے گوید کہ نص تجریم یا تحلیل آن وارد شدہ باشد اگر چہ علمائے کرام
 اجتہاد ثابت لقیاس و اجتہاد بہتدست در معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت بدست چنانچہ گفتہ اند کہ قیاس منظر است
 نہ مثبت ولیکن با وجود آن حقیقت ہمان است کہ مصنف گفت وادله قرآن و حدیث را طوایر لفظی بخوانند و مجازات

نگویید چہ این اطلاق اگر چہ صحتے درشتہ باشد ولیکن حرمت آن را زایل باہمان کہ بحقیقت معنی مراد از سید دور
 میکنند لاسیما نزد کسانی کہ شہبائے فلاسفہ و متکلمان را برابر این عقاید و قواطع حج میخوانند و خود را سید
 و در حقیقت دلائل شرعیہ حق است باین اسما کہ زایل اند من عند اللہ و صادر اند از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ
 و سلم کہ ثابت است بآیات باہرہ و معجزات قاہرہ کہ شک و شبہہ را بدان قطع آراء نیست و اللہ الموفق فیہ
 در باب الشرح عند حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سورہ الم نشرح لک مدارک بر آسمان آن
 منزل شدہ شرح مدارک کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اثبات کردہ مفسر آن تفسیر آن کردہ اند
 بتوسیع تفسیر او براسے جمیع میان مناجات حق و دعوت خلق تا حاضر نائب و کاین باین گشت و میگاہ و باید
 از کفار تحمل نمود با ذوق و انبساط در بساط قرب و حضور مولے تعالی و تقدس و باید ارجح امر از کم و از امور معلوم

[illegible]

خلق باشند ازین علم آیت و محبت حق تو که کند و محبت را در شرح صدرند خلق عظیم است و چند آنکه محبت تمام تر و قوی تر
شرح صدر زیاده تر و اکمل و اتم بود و سبب اعظم و موجب اقوی و مرتنگ دلی را اعراض از حق است و تسکین دل
بنحیر آن جناب و غفلت از ذکر حق و دوستی غیر دے و هر که غیر حق را دوست گیرد بان مغرب شود و در زندان آن چیز
بماند یعنی هر که غیر حق تعالی را دوست گیرد حق سبحانه همان غیر را سبب عذاب جان او و عقوبت دل او گرداند و در عالم
ازان کس بد بخیت تر و تلخ عیش تر و اندوگمین تر نباشد زیرا که محبت با دوست سبب محبت است که بهشت این جهان
و عیش دنیا و سرور نفس و لذت دل و تعظیم روح و دوا سبب همه اند و بهاست و آن محبت حق سبحانه است بکلی دل و بی
محبت است که عذاب روح و عذاب نفس و زندان دل و ضیق صدر و مایه همه بلا است و آن محبت غیر حق است
و از جمله اسباب شرح صدر یکی دو اتم ذکر حق است و بر همه احوال که صورتش نور و حمید و صفای وقت و محلا و آیت است
و یکی دیگر احسان بخلق خدا سبب آنکه با نچه ممکن بود از جاه و مال و غیر آن و دیگر شجاعت است و دیگری پاک کردن
دل از صفات ذمیمه و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین مجموع اکمل خلق بود و متابعان او بر وجه اکمل ابعاد از
اکمل خلق باشند و الله یقول الحق و یهتد به السبیل اگر گفته شود که غم و اندوه آخرت برابر با غم و اندوه دین و عالم حشر
نایافت مقصود که وصول و قرب رب عبودیت و خوف و بنیت و در عیش و غفلت در گاه بر مقرر بان حضرت آله
خیان و چند آن غالب و مستولی است که مجال فرح و سرور و انفساح و انشراح صدر و با آن متصور و ممکن نمی نماید و
بتحقیق آمده است که غم و اندوه سبب که بر جان سید کائنات بود صلی الله علیه و آله و سلم بر دیگر سبب بود و لا بد حال
متابعان وی نیز همچنین خواهد بود و جوابش آنکه مراد با انشراح صدر سرعت حوصله و وقت و نصیحت میدان حال است
که نهایت کمال و غایت جامعیت نیست چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمه عالم شرح بیان کردیم و این
بنغم و اندوه دین و حشر و عیش و در عیش که ذکر کردم منافات ندارد منافات بر تقدیر تنگ و صغلی و گناه شرعی
که گنجایش یک جانب دارد نه جانب دیگر بواسطه تنگی با و چون حوصله فراخ شد و میدان معرفت وسیع آمد و به
در محل خود جا است و هر یک بجای خود است انا الضحک و البشیر انند بر اشارت باین جامعیت است
و حزنه فی قلبه و بشراه فی وجه بیان این حال و بران حضرت نیز صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدا سبب کار حکم
جلبت که القاسی آن مقتضای حکمت الهی است گاه گاهی ضیق و تنگی طریان می یافت آخرت تربیت و تادیب
حضرت عزت که در مقام تهذیب و تکمیل و سبب بود شرح صدر سبب نصیب شد که ادای جمیع حقوق و آداب کونی و الهی
بر وجه کمال و غایت اعتدال بی مزاحمت و معارضت ادای یافت و حصول این حالت اعتدالی و حکمت و خدایان
مربوب هر مقدس نبوت را صلی الله علیه و آله و سلم بر تو جامعیت حدت ذات اقدس الهی است جل و علا و تخییر محاذات
و مرآتیت و سبب مرآت ذات کامل الصفات را تعالی شایسته عظم برانته باب در عموم احوال و سعادت
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و آن مشتمل بر فصول فصل در خویش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
عادت آن داشتی که بر طعام که حاضر آمد سبب آنرا نکرده و در طلب مفقود و کلفت نفرموده و هر گاه طعامی
صالح از طبیعات اطعمه حاضر شد سبب آنرا تناول کرده و هرگز هیچ طعام را عیب نکرده اگر خواهی تناول
کرده و اگر نخواهی ترک کرده و حلوا و حسل بسیار یعنی اکثر اوقات یا بیشتر از طعامها سبب دیگر خوردن

بلایید که و گاه به اطفال و مسکینان را بلایید که و در لیسیدن کاسه نیز حدیثی وارد شده و در لیسیدن اصحاب فرمود که
 چون بخورد یک از شما طعام را باید که بلید از گشتان را زیرا که معلوم نیست که در کدام جزو طعام برکت است و در بعضی کاسه
 فرموده که هر که کاسه را بلید کاسه او را عا می کند و میگوید که آزا و کند ترا خدا سے تعالی از آتش دوزخ چنانچه خلاص کرد
 تو را از شیطان یعنی اگر نلیدیش شیطان نش میباید و این سبب ایندای روحانیت کاسه میگرد و دو تکبیر و ده طعام بخورد
 و فرموده من بنده ام خورم مگر خنانچه بندگان خورند و تکبیر بر سر نوح است سیکه آنکه پهلوی بر زمین افتد دوم آنکه برنج نشیند
 سوم آنکه یک دست بر زمین نهاده بران تکبیر کند و بر دست دیگر طعام خورد و هر سه مذکور است خطای گفته است که اکثر عامه
 چنان پندارند که شکی اینجا یعنی مائل مستدیر یک شق است و مرا و نه نیست که متکی اینجا یعنی مستدیر بر فراخی که زیر اوست و
 تنگن و مستوی بر آنست و مراد آنست که در وقت اکل تنگن و مستدیر بر فراش بنودی چنانکه بسیار غارات و ابل مشعره و
 تنگن بر نشینند بلکه چنان نشستی که گویا همین ساعت برنجیز و و نیمه چند تناول کردی و بر فراستی بعضی گفته اند که
 از آنجا یعنی بقدر بر وجه تنگن و مستدیر است بلکه سنت در اکل آنست که مائل طعام و مستدیر و منحنی بوی نشیند و گفته اند که اکل آنجا
 بر میل با حد الجانین وضع از آن بر مذہب اهل طب است که گویند بخوردن برین وضع منجر نشود و طعام در بخاری و گوارا نمی شود
 چنانچه باید که کافی جمع البجاری و در عمل الیوم و اللیل گفته که بخوردن تنگن و نه بر روی اقتاده و نه ایستاده بلکه بنشیند بر دوازده
 یا بر صورت اقویا بر رویا یا بر دوازده انوسه راست و بر نشیند بر زانو چپ و چون از طعام فارغ شدی بگفتی الحمد لله
 حمد اکثر اصحاب کافیه غیر کافی و لا مودع و لا مستغنی عنه و یا و گاه گفته الحمد لله الذی اعطى من الطعام و سقنى
 من الشراب و کسب من العز و هد من الضلالة و بص من العمی و فضل علی کثیر ممن خلق تفضیلاً الحمد لله
 رب العالمین و گاه گفته الحمد لله الذی اعطى و سقنى و عادت بنود که بعد از طعام دست نشوید و آنجا فضیلت
 دست شستن پیش از طعام و بعد از آن و سه احادیث واقع شده است و آمده که برکت طعام در وضو است قبل طعام
 و بعد و شیر آمده که مسح سیکر و ترے دو دست که سه شست بعد از طعام ردی مبارک خود را و ذرا عین را و اگر
 و میفرمود این وضو است از آن چیز که تیر داد و آتش داد و آتش از آنکه در دست و نا شستن دست مگر در لباس
 باشد که چرب بنود و شور باند اشتی و در اجای العلوم از بعضی بے تکلفان صحابه از ارباب زهدی آمده که بجهت
 کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نداشتند و منديل ایشان پاشنه پامی ایشان بود و و الله اعلم
 و غالباً نشسته آب آشامید و و از آشامیدن آب در حال ایستادن منع و زجر کرده و یکبار ایستاده آب آشامید
 بعضی گویند آن ناسخ نمی است و بعضی گویند نهی ناسخ این است و بعضی گویند شرب ایستاده بر پا برای بیان جواز بود و
 بعضی گویند بر استیغذری بود و لا جرم بیشتر علما گفته اند ایستاده آب نشاید خورد و چون عذر سے ملحق از شستن
 پیدا آید ایستاده روا بود و در مواهیب لدنیه خدای آورده که عادت مشرفان این بود که آب نشسته آشامید و رواه مسلم
 و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد از شرب قائما و در روایتی آمده که فرمود باید که نوشند یک از شما آب ایستاده
 و اگر بفراموشی بنوشد باید که سه کعبه و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفت آوردم من نزد آن حضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم و او سے را از آب زمزم پس بنوشید ایستاده و در حدیث امیر المومنین علی نزد باری آمده
 که دو سه آب نوشید ایستاده و فرمود که مردم مکروه میدانند شرب قائما و پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و چنانکه در حدیث

و این احادیث همه صحیح است و اشکال و تعارضی در آن نه و غلط کرد کسی که زعم نسخ کرده برای چه قائل شود منسخ با وجود
 امکان جمع و تطبیق و صواب آنست که نهی محمول است بر کراهت تنزیه و اما شرب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 قائما بر اے بیان جواز بود و اگر گویند که چگونه مکره بود شرب قائما و حال آنکه بصحت رسیده که فعل آن حضرت است
 صلی الله علیه و آله و سلم جوازش آنکه چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا برای بیان جواز کرد در حق و
 صلی الله علیه و آله و سلم مکره نباشد چه بیان جواز شرع واجب است و در حق غیر و مکره بود و اولی ترک آن
 و اما حدیثی که در آن محمول است بر ندب و استحباب پس مستحب باشد هر آنرا که نوشید ایستاده که فی کتبه علماء ابدا الحدیث
 که اقا قالی النود و مالکیه بر آنند که باکی نیست بنوشیدن آب ایستاده و در حدیث جبرین مطعم آمده گفت دیدیم
 من ابابکر صدیق را که بنوشید ایستاده و امام مالک گفته است که چنین رسیده با که عمر عثمان و علی رضی الله عنهم و جبرین
 ایستاده بنوشیدند و عبدالحق که از اعظم علمای حدیث است گفته که حدیث ابو هریره که ناطق است بنهی از شرب
 قائما و تفسیر کردن نزد نسیان ضعیف است و در سنن ابی عمر و بن حمزه عمری است و وی ضعیف است و بعضی از
 علماء گفته اند که نهی محمول و منصرف است بکسی که برای احوال خود آبی آورد و مبارک است که در شرب قائما پیش از ایشان
 و رعایت جانب ایشان نبود و بحديث ساقی القوم آخر هم عمل نکرد و از آنست که این موقوف بر آبی هریره است
 و قول اوست نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مختار آنست که احادیث شرب قائما دلالت دارند بر جواز و احادیث
 نهی محمول اند بر استحباب و ترغیب بر اولی و اکمل زیرا که در شرب ایستاده ضرر است بدنی و مکره هم همین جهت است
 و امام احمد از ابی هریره آورده که و بعضی از ائمه که بنوشید ایستاده پس گفت فی کتبه گفت بر چه گفت آیا
 دوست میداری تو که بنوشد آب را همراه تو گر بگفت لا گفت تحقیق نوشید با تو کسی که بدتر از گربه و آن شیطان است
 انتهی کلام الموالیه و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب آشامید می یا شیر و مانند آن اول کسی داد
 که بردست راست دی بود و اگر چه بردست چپ و کسی از وزیر کمتر و داناتر بودی چنانکه در حدیث آمده است
 که یکبار ابوبکر صدیق بردست چپ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بدی بردست راست و آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خوردن آب بان بدو داد و بانی بکر و فرمود این حق اوست و در حدیث دیگر آمده که
 جانب راست خالک بن الولید و در جانب چپ ابن عباس بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجا گفت این حق
 تست اگر خواهی بده برادر خود و گفت من هرگز اشیار نکتم ببقیه آب و من تو کسی را پس بخورد و بان عباس نداد
 و این سئله راجع میگردد بمسئله دیگر که اشیار در عبادات جائز است یا نه مثلاً یک آب خود دارد و آنرا اشیار کند بر دیگری
 و خود تمیم سازد یا در ایستادن پہلو و امام در جانب یمن تواضع کند به دیگر و یا بد و خود عقب بپوشد و علماء گویند
 که این جائز نیست و فضیلت ندارد چه درین ترک تقرب الی الله است اشیار در امور دنیویست نه در امور اخروی
 و بعضی مشایخ را در اینجا سخنی نیست که گویند این نیز راسی است به تقرب حق و الله اعلم **فصل** در پوشیدن حضرت نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم غالب آنچه پوشیدی جامه شیک بود و صحابه اخیر رضوان الله علیهم چنین نیز پوشیدند و گاه
 پوشیدند پوشیدند یا کتان و آنچه حاضر آمدند و یا پیر شانه از لباس بان اکتفا نمودی از جبهه و قبا و پیراهن
 وزیر جامه و رداء و موزه و لعل این مجموع پوشیده در قاموس مگوید الحجه ثوب معروف و در کرانی است ثوب مخصوص

اما تا ضعیف عیاض در مشرق الانوار گفته که جیب جامه که قطع کرده دوخته شده باشد و این لطایف شامل قبا و سیرا سرت
 و آنچه بیرون می رود از وی مثل رد او و انداز و خامه و اشال آنست و اگر چه درین مقدم نیز خصوصیتی نیست اما مقابله
 لوی بقبا و سیرا سرت خصوصیت دیگر می طلبد و از آنچه وارد شده است در لیس جیب این حدیث است که در جمیع جامع ترویجی
 آمده که پوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جیب زویتی تنگ است و در روایتی جیب شامیه از صرف تنگ
 است و نیز آمده که چون وضو کرد دست از استین برآورد یعنی چنان تنگ استین بود که بے آنکه دست برآورد
 شستن آن میسر نبود و آمده است که آنرا در سفر می پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم از اسما بنت ابی بکر آورده که
 وی بیرون آورد جیب طالیسی که سر و اندیشه را که در زیر بغل های وی و در هر دو شق و س از پیش و پس بدیاد دوخته
 بودند و مخلم ساخته و کسر و اندیشه نسبت کسری است که بادشاه فرس بود و آن از لباس عجم است مدور از صورت سیاه
 و گفت اسما بنت ابی بکر که این جیب رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم که نزد عائشه بود و چون عائشه فوت کرد
 بمن رسید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را می پوشید اکنون ما می شویم آنرا و به بیمار ان سید هم
 ما شفا یابند و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته بسیار اگر زیاده بر چهار انگشت بنود
 جائز است چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیح آمده است و آنکه در حدیث ابی داود از عمران بن حصین آمده که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من پوشم من قمیص مکفف را یعنی مرقع جیب و اطراف استینها و دامن بحری
 محمول است بر آن که زیاده بر اربع اصابع باشد یا اندکی این محمول بر ورع است و حدیث اسما بر خوست که اذ قیل و انقلبنا
 در مشرق الانوار میگوید که جامه تنگ است از جامه های عجم مشهور و در قافوس میگوید که قبور در لغت انضمام
 و بهم چسبیدن میان دو لب بود و از اینجا گرفته شد و ثبک که نوعی است از جامه و این الاثیر در نهایی گفته که قبور طاق
 بعضی بعضی هم بسته انتهی و با جمله قبا آن جامه که آنرا گریان بنود و یک تیره وی بر تیره دیگر بر هم بسته بخلاف قمیص
 که آن جامه است که او را گریان بنود و در حدیث آمده که بعد از فرستاده شده بود قبا را بر آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم پس قسمت کرد آنرا را بر اصحاب و در روایتی قبا را از دنیا تنگها سطلایس قسمت کرد و یکی را برای محرمه
 که یکی از اصحاب بود خدا گرد پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن قبا را پوشیده تا بنماید او را
 فرمود بهای آن را و این شاید پیش از تحریم لیس حریر بود و الله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامه بود نزد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و بود استینها سیرا سرت و وی تا بند دست و داشت قمیص می تنگها و بود جیب تنگهای
 آن بر سینه چنانکه الآن متعارف تمامه دیار عرب است و در حدیث ترمذی و ابوداود از معاویه بن نضله آمده است
 که گفت آدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم با قوس از مزین تا بعبت کم نبوس و بود تنگهای سیرا سرت و
 کت ده پس در آورد دم دست خود را در گریان سیرا سرت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ساس کرد دم تا می نمود
 و شیخ جلال الدین سیوطی گفته که بعضی از مردم که نزد ایشان علم سنت نیست گمان بردند که گذاشتن جیب بر سینه
 بر سینه بدعت است و لیس گذاشتن و چون در بعضی دیار عجم جیب بر سینه عادت نداشتند بعضی از فقها بکر است آن حکم
 کرده که تشبه بر نسا دارد چنانکه بعضی از شرح نقایه مختصر و قایه نقل کرده اند و شک نیست که این قضیه عادت
 معتبر اصل است و در عرب آنچه متعارف مردان عجم است عادت نسا است و با جمله آنچه متعارف قمیص عرب و تحقیق علما

می بینم است گدازشتن حبیب و کلمه بر سینه است و بذا هو التحقيق و اما زیر جامه که مصنف گفته ظاهر است که مراد بوی
شمار باشد و آن جامه را گویند که در زیر جامه دیگر پوشیده و بیدان با صق باشد و آثار جامه بالا را گویند و اگر مقصود بوی
دو جامه است ظاهر عبارت آنست که میگفت و می پوشید جامه را بالای جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامه که شان و
آنست که در زیر جامه دیگر پوشیده و غالب آنست که آن جامه تنگ و کوتاه میباشد تنها آنرا می پوشید و احتمال دارد
که مراد از زیر جامه جامه بود که زیر بوی جامه دیگر مثل استرا باشد یعنی جامه ده تنی پوشیده و ما ذکر این لباس در بیستم
تا تعیین مقصود بدان نایم و اگر کسی از مطالعه کنندگان آن را در یابد باید که ثبت نماید خواجه الله خیر او گاهی عمامه را
عذبه فرو گذاشتی از میان دو شانه و عمامه را گاهی بعبیه پوشیده و گاهی تحت الحلق بر زدی بدانکه پوشیدن
عمامه سنت است و احادیث در فضل عمامه بسیار آمده است فرمود العمامه تیجان العرب یعنی عمامه امر عرب را
بمنزله تاج است مرعوم را و فرمود می پوشید عمامه را تا فایده کند عقل و بزرگی را عمامه بر کلاه فارق است میان ما
و مشرکان و در روایتی عمامه فارق است میان کفر و ایمان داده میشود روز قیامت بهر بندستاری که میگردد اند
او امر دبر سر خود نور و در رکعت بعمامه بهتر است از بقا در رکعت بعمامه نماز نفل بود یا فرض دستار بسته
پساید در مساجد که عمامه تاج مسلمانان است لازم گیرند عمامه که آن سیاه یا ناکه است پروردگار تعالی مدو کرد
مرار و زبر و چنین بگذاشته که عمامه پوشیده بودند این نوع یعنی عذبه و گدازشتن عذبه بر عمامه را نیز سنت است
ولیکن دائمی نیست ترندی در شام از این خبر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون عمامه
می پوشید سدل میکرد و معنی سدل بهین ارسال و از خای طرف عمامه است و در روایت مسلم آمده که میگذاشت
طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض احادیث آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگذاشتندش
دستار را بر سر و میبایست بکلاه و اب یعنی یک طرف دستار را در دستار و میبایستند ذوابه دیگر را میان دو کتف و سلم
از عمر بن حریث آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بر سر و دستار سیاه و گدازشتن
طرف آنرا میان دو کتف و نیز مسلم از جابر علیه السلام آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنکه معطله را و بروی عمامه
سیاه بود و درین حدیث مذکور ذوابه نیست از اینجا ظاهر میشود که آن همیشه نبود و لیکن بعض گفته اند که چون در آمدن
مطلوبه ساز قتال داشت و مغر بر سر مبارک او بود ارسال نکرد و در هر وطن و مقام چیزی که در آن مناسب آن بود
کذا فی المصابیح اللدنیه و ابن ابی شیبہ از امیر المومنین علی آورده که گفت عمامه بست بر سر من رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم و سدل کرد طرف آنرا بر دوش من و در حدیث ابی داود از عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت دستار بست
مرار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس سدل کرد پیش و پس من و بعض گفته اند که این مخصوص بعد از من
است و اما عذبه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قتی که میگذاشت پس پشت بودی غالباً و بر جبهه دست راست
احیاناً و گاهی دو عذبه میبود میان دو کتف و گدازشتن عذبه در جانب دست چپ بدعت است و اقل مقدار
عذبه چهار انگشت است و بعض گفته اند که اکثر یکدست است و گفته اند تطویل عذبه متجاوز از نصف ظهر بدعت است
و داخل اسبال و اسراف ممنوع و اگر بطریق تکبر و خیل باشد حرام و الا مکروه است مخالف سنت و بعض گفته اند
که تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز نیز موافق سنت نیست و تحقیق آنست که ارسال عذبه مستحب است و از سنن

و خبیثه و یکبارے جام پوشیده بود قصبه عربان سے آمدند و آنرا لمس میکردند و میگفتند که این جامه بروی از آسمان
 فرود آمده پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخدا که من دلی سعد بن معاذ در بهشت نبشتر و نر متر
 ازین ست و و نه فریب این ایام فوت کرده بود و اکثر آنچه از جنس این جامه ها می پوشید از بدایا سے ملوک بود
 که بوی سیفر ستادند و اینها پیش از تحمیم این ثیاب بود و اما آنچه معتاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود
 از لباس نه ازین قبیل بود چنانکه در صحیحین از ابی بردیه آمده است که گفت بیرون آور و بسوی ما عائشه کثیف و کثیف را
 یعنی مرقع که از لیسکه پار با برسم نشسته بود مثل لبد که نه دست شده بود و از ار غلیظ و درشت را و گفت قبض کرده شد
 روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درین دو جامه و از آنس آمده که گفت می پوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم صوف را یعنی جامه شمیمه را و می پوشید کسان را و می فرمود من بنده ام می پوشم چنانکه بندگان
 پوشند و راه اشیاخ و باباش و صلی الله علیه و آله و سلم که تکیه میکرد بر آن از آدم بود حشوا آن بیت خرماد
 فراش دی که خواب میگرفت بر آن نیز از آن بود و لیف خرماد پوست و صلی الله علیه و آله و سلم که آنرا کوفته بجای پنبه می گفتند
 و گاهی نمائی و صلی الله علیه و آله و سلم بود و چنانکه باید و بستی از عائشه آورده که گفت در آمد بر من زنی از انصار و دید
 فراش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه کنه دو تکه کرده پس فرستاد بر من فراشی را که حشوا و صرف بود
 پس در آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت که چیست این یا عائشه گفتم یا رسول الله فلان انصاری در آمد
 و فراش ترا دید و این فراش را بر ستاد فرمود باز گردان این را یا عائشه سو گند بخاک اگر من بخوابم همراه میگرددند
 پروردگار تعالی با من کو بهاس طلار و فقره را و در حدیث صحیح از ابن عباس آمده که در آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 عایه و آله و سلم عمر بن الخطاب و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر حصیر افتاده بود و با ثران حصیر پهلوی مبارک
 نقش بسته گفت یا رسول الله چه شود اگر برای خود فراشی گیرے بهتر ازین فرمود یا عمر چکار است مرا با دنیا
 نیست شال من مثل دنیا مگر مثل سواری که سیر میکرد در روز گرم پس بایستاد در زیر درختی ساعتی ستر برفت
 و بگذشت آنرا و از عبد الله بن مسعود آمده که گفت در آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو سکه در غرقه بود
 مثل بیت حمام یعنی در گرمی و حقه مثل گرم خانه حمام و افتاده بود بر حصیر که تا نیر کرده بود در پهلوی مبارک دی
 پس بگریستم فرمود چه چیز در گرمی آورد ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله کسرے و قیصر بر خرد و دنیا بخسیند و تو برین
 حصیر خفته نشو مگر یا عبد الله ایشان را دنیا است و ما را آخرت و از عمر بن الخطاب آمده که در آمد بر رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و افتاده بود و بر بدن او جزا را رے نه نقش کرده حصیر در پهلوی و قیصر از شعبه در خانه
 او نهاده و چرمی در گوشت افتاده پس غلبه کرد بر من گرمی فرمود چرا میگردی یا عمر بن الخطاب گفتم چون نگریم این حصیر
 که بروی خفته دین متاعی است که در خانه تو افتاده و کسرے و قیصر در میوه و جو میانشسته و تو پیغمبر خدا و برگزیده
 و گفتم یا این الخطاب را نمیستی تو که ما را آخرت باشد و ایشان را دنیا و چون حال آن سهر و در بند اذیت
 لباس و نفاس مختلف افتاد عادت مردم بعد از و صلی الله علیه و آله و سلم نیز درین باب مختلف گشت چنانچه مصنف میگوید
 و بیشتر مردم بر دو گروه شده اند گروهی از جامه های خوب بکلی دوری گزیند و بر قنات و محقرات اختصار کردند
 و گروهی از محقرات و شرف ثیاب اختیار کردند و جامه های نرم و زیبا با شهرت پوشیدن گرفتند و این بر دو گروه

مخالفت سنت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم شدند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که جامه شهرت بپوشد
 روز قیامت او را جامه مذلت بپوشانند پس آتش در آن افروختن گیرد اشارت است بآنکه چون قصد کبر و افتخار
 بود نقیض آن معاقب گردد و لیکن جامه شهرت را بر هر دو جانب حمل کرده اند هشم بر آنچه جامه نفیس مقصد
 کبر و تفاخر بر فقرا و شکستن دلهاست ایشان پوشند و هم بر آنچه بعضی از متقدمان و متوسلین جامه دول
 و مرقع بقصد سیمه دریا و اظهار زهد و تقشف پوشند و در بعضی روایات آمده است که نبی کرده از دو شهرت رقت
 ثاب و غلط آن دلین آن و خشونت آن و طول و قصر آن و قدر بوده میانه روئے کنید در آن اقتصاد نماید
 و فرمود من جرثوم کسمیکه بکشد جامه خود را بر زمین خیل و بطریق عجب و کبر لم یفطر الله الیه یوم القیامه نظر
 رحمت نکند خداست تعالی بسوئے دے روز قیامت بد آنکه جر و اسبال اکثر در ازار و رو یا فتم و وعید
 در سبیل ازار شدیده آمده تا آنکه فرمود بر شخص را که باین حالت نماز میگذارد یا عاده نماز و وضو و نیز در حدیث آمده
 که غضب نصف شعبان همه را بخشد الا عاق و ثار بر خمر و سبیل ازار را و لیکن تحقیق آنست که آن یعنی سبیل
 در جمیع ثیاب جاریست و در بعضی احادیث نیز سطاق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در متن و خیر آن
 و از ابن عمر آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده بودم ازار را فرمود یا ابن عمر
 هر چه برسد از جامه بزین در آتش است و در روایتی هر چه پایان شتالنگ بود از ازار در آتش است و سبب
 در کثرت و رو و اخبار بلفظ ازار بجهت کثرت و وقوع اوست چه اکثر مردم در عهد نبوت رو و ازار پوشش بودند و در
 حدیثی از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الا سبال فی الازار و القمیس و العمامه
 من جر منها شیاً خیلاً و الحمد لله و عزیمت در ازار تا نصف ساق است و از ازار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
 انجین بود و فرمود از زره المؤمن الی الصفا الساقین و خست تا بالاس شتالنگ است و هر چه پایان
 در آتش و حکم دامان قبادیر این نیز همین است و سنت در آستینها نیز تا بند دست است و در عمامه بار خاس
 عذبات زیاد بر عادت عدد او طول و این توسیع و تطویل که در ثیاب بعضی دیار اهل حجاز و مصر شرافت شده است
 مخالفت سنت است و باعث اصاحت مال و اسراف در آنست و هر چه ازاران بطریق خیلا است حرام است و آنچه
 بطریق عرف و عادت شائع شده و شرافت و کثرت حرام نه اگر چه افراط در آن بیکر استی بنود و زنان را نیز همین
 حکم است و منتخب در حق ایشان آنست که بر مردان بقدر شبر زیاده بود تا ذراع که دو شبر است نیز خست است از جهت
 شتر گذا جان در حدیث ام سلمه و بدانکه کراست و حرمت بزرگ است و تطویل آن بر تقدیر نیست
 که بقصد کبر و خیل و بود و اگر نه باین قصد باشد حرام نبوده و اما اگر جامه زیبا پوشیدن برائے بخل اظهار نعمت
 حق بود رو بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که هر که در دل و سبب شغال یکدانه عذر دل کبر بود در بهشت نرود و کسی
 گفت یا رسول الله من دوست دارم که جامه من خوب و زیبا و بعل خوب و زیبا باشد اینمیفی ارقبیل کبر است
 فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا ان الله جمیل یحب الجمال البکر بطریق و عظم الناس فرمود که این مقدار
 از کبر محسوب نیست بلکه کبر نه موم آنست که حق را باطل کند یعنی آنچه بروئے واجب شده است از توحید حق
 و عبادت و سبب آنرا انکار کند و از قبول آن متنهی گردد و بنندگان خداست تا لے را خرد و حقیر شمرد و عوار دارد

طریقه ایشان ابتدا البت بنویس و طریقه سلف صالح است و باین میگوید که نظر این قوم بر معانی و حکم است و چون می بیند
 که سلف صالح بحجت و عدان اهل غفلت و تشغل ایشان بدنیای دنیه خود متهمک غالی اند و در زیب و زینت ظاهر و بخت تفاخر
 بدنیاء و اطمینان بدان مخالفت کردند و ایشان را و اختیار کردند بذات ثیاب را بحجت اظهار حقارت آنچه تخفیر کرده و احوال و احوال
 و تعظیم کردند آنرا غافلان و بقصد تعظیم و تنویر نشان فقر و آخرت و چون گذشت بران مدت و سخت شد در لباس ایشان نمایی و فرمود
 ازین حکمت گرفته اند اهل غفلت و ثبات ملائیس و بذات سیاحت را حیل و وسایل مفارقت و علامت برترید و در این شکست و اگر گشت
 و حقیقت مخالفت این قوم در لباس هیأت طریقه سلف و علامت سبک و گشت بکل در ثیاب و هیأت علامت صدق
 و اخلاص و شرف حال و باین معنی ارشاد و اشارت کرد سید الامام ابو الحسن اشاذلی قدس سره الغریر و در وقتیکه انکار کرد
 بر و بعضی از مشکران اهل بذات وراثت بقول خود که فرمود باین هیأت من گویند زبان حال میگوید که
 الحمد لله که غفائی بقصد و این لباس تو میگوید اعطونی شیا من دنیا کم و اذ قال و اعمال این قوم و این است
 در حکمت و نیت انتهی کلام الموابس و بعضی ازین قوم مامور و افون اند از جناب صدریت عز اسمع بلباس نفس
 بعضی اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی بعد از کشیدن ریاضات
 شاق چنانچه آورده اند که تا بیست و پنج سال در صحاری و بیابانی پیدا میگشتند نه جاسی معین بود و نه طعانی
 و نه لباس جز ستر عورت می آرد مامور شد بلباسی که ذراعی از آن بدنیابا شد و در لباس نفیس سیفر مودنبا
 کفن المیت و کفن البیت اجل و بذات بعد الف موت و از شیخ ابی السعد که در مقام ترک تدبیر و اختیار در شبهه عالی
 داشت می آرد که گاهی لباس می پوشید که بچار دریم می آرد و گاهی لباس نفیس قیمتی در غایت انداخت و با چنانکه
 حال مرید و اکتفا بقدر ضرورت است و زیاده بران مباح است اگر تکبر و خیلا و راه نیاید و توسط اقتصاد و در بهر باب
 اولی و در آنچه قوسه را مستاد و متعارف شده و باعث تمیز و تعریف ایشان گشته نیز خفته است و مقام قوم عالی
 و نبی بر نیات و حکم است که ایشان دانند و اندر علم فصل شیخ این فصل را در پوششهاست و مختصا به این فصل
 سابق آورده و اگر کسی ساخت بهم میشد با آنکه بعضی از مقام مدامین فصل خالی از تکرار می بینیم پس گفت
 حضرت بنویس صلوات الله علیه و آله و سلم از ارباب می پوشیده اگر مراد از ارباب سیدان است که بار و اندک و
 میگرد و خود ظاهر است و آن چندان احتیاج به بیان ندارد و اگر مراد سواران بود و در پوشش سیدان آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم آنرا اختلاف است بعضی جزم کرده اند که بنویسید و شنبلی و شمشیر شفا گفته که پوشیده است و لیکن
 خریدن آن سرور سواران را معلوم و شفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داود
 آورده و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و این شراسر و ایل و در یک بود و ابو علی سر صلا و سر خود
 بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدن روزی در بازار بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش
 سواران چهار دریم و ایل سوق را دانی بود که بر یک شیده اثنان را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوسه
 فرمود بر کفش و چرب تر بر کفش پس آن مردوزان گفت که من هرگز از کسی نشینده ام که در دادن ثمن این کلمه
 بگوید پس ابو هریره گفت و آن بر تو می شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد و نیز آن از دست پنداخت و بر دست
 نداشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنویس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک در انداخت

وگفت این عادت اعاجیب است که بلوک خود بکنند و من مکتب تسبیح مردی ام از جنس شما پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سراویل بگرفت و روان شد ابوهریره میگویی که خواستم سراویل را از دست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوارتر است بر دوش تن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند بردارد پس یاری دهد او را برادرش گفت یا رسول الله تو میپوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در حضر و سفر و در شب و روز زیرا که من مأمورم بستر و نخی یا بجم سائر تر از این جامه خیزه و ابن جبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند ولیکن با سائید ضعیفه و در این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطه ست و وی ضعیف ست جدا و با جمله خریدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سراویل را صحیح و ثابت ست و ابن قیم در کتاب هدی النبی گفته که ظاهر نیست که خریدن براس پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سراویل پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی میپوشیدند و بخاری در ترجمه آورده و گفت باب سراویل ولیکن حدیثی در باب لبس او نیاورده زیرا که صحیح نشد بطریق و شرطی که نزد دو معتبر بود و آورده اند که امیر المومنین عثمان در روزیکه او را شهید کردند سراویل پوشیده بود و روایتی کرده شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که و س سائرترین ثیاب شماست محسن و محفوظ نگردانید بآن زنان خود را چون بیرون آید یعنی بایشان مناسب تر و لائق ترست خصوصاً در حالت بیرون آمدن از خانه کذا آورده بعضی المصنفین و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین علی آورده باین لفظ که گفت بودم من نشسته نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنی سوار بر چهارسکه و بود با و سه سکارا پس باغزید چهار در نشیب زمین و بیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از و گفت یا رسول الله و س سراویل پوش ست فرمود اللهم اغفر للمسلمین ذلالت من ایتی یا ایها الناس اتخذوا اسرودیات فاذا نزل من امطر شربکم و حصنوا بهانسا کم رواه الترمذی و الحقیلی فی الضعفاء و ابن عبدی اللادب و الدیمی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده و این حدیث نزد من ثابت است بطریق متعدد و انتهی و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاه عمامه بپوشید و گاه بکلاه و گاه کلاه بپوشید و عمامه را عذیه میان دو شانه مبارک فرو گذاشتی در اکثر احوال چنین بودی در بعضی احادیث آمده که آن شب که در خواب دیدی که حضرت عزت فرمود یا محمد قم قمیص الملائه علی قلت لا ادرک قال فوضع یدیه بین کتفیه فقلت ما بین السماء و الارض صباح آن عذیه میان دو کتف مبارک فرو گذاشت و تمام انجیث چنانکه احمد و ترمذی و ابن عبد الرحمن بن عایش و ابن عباس و معاذ بن جبل آورده اند همچنین ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدم پروردگار خود را در نیکی و مروتی پس پرسید از من هر چه چیز خصومت اجنبی بحث و نزاع و گفتگو میکنند فرشته تگان یعنی که ام اعمال ست که در فضائل آن بحث و مناظره میکنند و تثبیت کردن و بدین آن تا آسمان برنگردد سابقست و مبارکست و اینانید گفتم تو دانا ترستی ای پروردگار من بدان پس نهاد دست قدرت خود را میان دو شانه من و بافتم من بر روی دست پروردگار بر سینه خود پس منکشف شد بر من و حالش را علم هر چیزی که در آسمان زمین ثابت است از حصول تمامه علوم کائنات علو و سفلی پس اذان خواند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

والله اعلم این آیت را و کند لک نرسد ابراهیم ملکوت السموات والارض و لیکون سن التوفیقین ۴۰ باز پرسید پروردگار
 جل و علایا محمد میداند در چه چیز خصوصیت میکنند فرشتگان یعنی چون شکست شد علم هر چیز بر من باز پرسید و میگوید
 از برای اظهار علم من این بارگرم نعم خصوصیت میکنند در کفارات یعنی علمها که مکفر ذنوب و سیئات اند و آن اعمال
 این است که شکر کردن در ساجد بعد از رکعت و نماز با تضرع نماز و دیگر و پیاده رفتن بر سر دریا و جوامع و جماعت
 نماز و تار و سیراب و کامل کردن وضو و در مکاره یعنی در احوال و اوقات که مکروه و شاق بود نفس وضو کردن آب
 بخشن از جهت منفعت و برودت و مانند آن و هر که بکند این اعمال را زنده گانے کند بشک و بمیرد بشک و پاک گردد
 از گناهان خود چنانچه در روزی که زانیده است از مادر و تعلیم کرد مادر پروردگار من این دعا را اللهم انی اسألك
 فعل الخیرات و ترک المنکرات و حب المساکین فاذا اردت بعبادک فتنه فاقضینى الیک غیر مفتون و گفت پروردگار
 تعالی در جات یعنی اعمالی که سبب ترقی درجات شد در این سه چیز است افشا سلام و طعام طعام و نماز کردن
 در شب در وقت بودن مردم در شام و گفت تریزده سوال کردم بخاریر از این حدیث گفت صحیح است پس منعت
 سیگوید در شب که حضرت مصطفی این واقعه را دید مصباح آن شب عذیراد میان در شانه فرو گذاشت یعنی بر آن
 تعظیم و تکریم موضعی که پروردگار تعالی دوست خود را بران نهاده و در مواجب سیگوید که اصل این نکتات
 افادات ابن تیمیه است و ابن قیم گفته است این فاعله ما اصله در غیر کلام و سه نمایییم و این عراقی نیز گفته که
 این اصل ندارد انتهی والله اعلم و استین بر این مبارک تا بنده گاه سردست مبارکش بودی و در بعض روایات
 بنامه گفتان آمده و اگر زیاده بر آن آمده سیبیرید و بر این را دوست داشتی و گاهی جمله حجر ابرو شید
 در بعض روایات آمده که آنرا بر اسم جمعه و عید میاد داشتی و در تریزده و در اسم از جابر بن سمره آورده که گفت
 دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم در شب متحاب در حله حمر بودم من که نگاه میکردم گاهی بجانب می سلمی الله
 علیه و آله و سلم و گاهی بجانب قرآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیکو تر و خوش و تابان تر بود و من در آن
 و قول جابر که گفت نزد من از برای اظهار لذت و ذوق خود بدیدار مبارک و می صلی الله علیه و آله و سلم نیت و الا
 نزد همه کس و در نفس الامر چنین است و نیز تریزده از برادرین عازب آورده که گفت ندیدم هیچ یک را از آدمیان
 بهتر و زیاده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حله حمر چون در اینجا بعضی از مردم را تو هم در شبگاه آن شمرده که مراد
 از حله جامه افروخته باشد و از حمر اسرغ خالص محققین اهل حدیث روایات کرده اند چنانکه حضرت گفت و جمله مبارک است
 از دو جامه و حمر آن خطوط اسرغ است که در آن بود و مراد کبر آن نیست که اسرغ خواص بود و چه اسرغ خواص نمی باشد
 عند الله بن عمر و بن العاص جامه اسرغ از رنگ گل معصفر پوشیده بود و گفت این چیست که پوشیده از آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را است آن فهم کرد چون بچانه آمد و در نور انداخت و لبوخت و دیگر روز چون بیامد فرمود و جامه
 را چه کردی قصه باز گفت فرمود بلا کسوت بعضی اهلک چرا پوشانیدی آن جامه اسرغ را بعضی اهل خود را یعنی زنان
 خانه لا باس به النساء زیرا که هیچ باس نیست در پوشیدن جامه اسرغ مرزبان را و در صحیح آمده که دو جامه اسرغ را بر کسی دید
 فرمود ان هذا لباس الکفار فلا تلبسها این پوشش کافران است پس پیوسته آنرا و نیز آمده مردی که بگذشت و
 بر دو جامه اسرغ بود و بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد آن حضرت سلام و احوال گفت رواه الترمذی

و نهی کرد از آن دانکه در حدیث ترمذی آمده که گرفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم را پس ختم میکرد و بوسه
 دهنی پوشیده محمول است بر آنکه در اول انجمنین بود بعد از آن پوشیده و ستر شد پوشیدن آن و خاتم آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بعد از و سه بدست ابوبکر صدیق بود و بعد از و سه بدست عمر فاروق و بعد از و سه بدست
 عثمان ذی النورین و در آخر عهد خلافت و سه از دست عقیب که خادم و سه بود در پیر اسیان فتاد و بر حقیقت
 پیدا نشد و گفته اند که با عیسی بنی تفرقه و پریشانی و اختلاف که در عهد عثمان و بعد از و سه پیدا شد کم شدن آن
 خاتم بود که در و سه سر رسید از آنکه سبب انتظام و التیام امر بود چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام
 و از پوشیدن انگشتر سه آهن و مس و برنج منی آمده است و در برنج فرمود که از آن بوسه هنام می آید چه
 اصنام را از آن میساختند و در آهن فرمود که آن حلیه و پوشش اهل ناست و پوشیدن خاتم و سه بدست دانکه در و سه
 مکرده است و نزد بعضی علما جانسوز از بعضی صحابه مثل طلحه و سعد و صیب پوشیدن آن نقل کرده اند و در خاتم عقیق
 اخبار و آثار ضعیفه آمده که در و سه خیر و برکت است و نانی فقر و در و سه است آمده که عقیق زرد و دفع طاعون است
 و پوشیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بصمت نرسیده چنانچه در خاتمه بیاید و در هدایت ختم خاتم مطلق
 مکرده داشته و در کافی میگوید که عقیق و ششم از آن مستثنی است بر قول اصح و نیز در هدایت میگوید که معتبر حلقه است
 نه انگین زیرا که قوام خاتم بیروت و پوشیدن خاتم مباح است نزد جمیع علما اما نه بقصد زینت و بعضی گفته اند مکرده
 است مگر کسی را که ویرا حلیه و سلطانی باشد و باید که وزن آن کمتر از مثقالی بود زیرا که اصل در استعمال فضه و و سه
 حرمت و کرامت است پس باید که از قدر ضرورت زیاده نباشد و هم از نیت پوشیدن و انگشتری و زیاده از آن
 مکرده است و لیکن گرفتن خاتم تعدده مکرده نیست اگر ثبوت پوشیده و اختلاف کرده اند در آنکه افضل ختم
 در زمین است یا در بسیار و اکثر احواف بر آنست که در زمین است و بعضی در بسیار نیز آمده و گفته اند که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم اول در زمین عیو پوشیده و آخر در بسیار قرار یافت و الله اعلم و ختم در غیر خنصر مکرده و آمده است
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسته است در خاتم از برای یاد داشت امر و اما نقش خاتم و سه
 صلی الله علیه و آله و سلم محمد رسول الله بود و لیکن کتابت وی نه بر ترتیب عادی بود بلکه مقولوب چنانچه بمقتاد
 در خاتم تا بعد از ختم کتابت راست و درست آید و شورشنگ که اسم الله جل جلاله فوق بود و محمد تحت و رسول در میان
 و بعضی از مشایخ گفته اند که تصریح باین معنی در هیچ حدیثی نیافتیم و تواند که بر عکس باشد بلکه گفته که روایت اسمعیل
 که از رواه بخار است که گفت سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله بطاهر مخالف آنست
 کنند و المواسب فتنه بر وضع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیگران را از نقش خاتم شریف خود یا از جیب
 شرف و استیاز و علو مقام وی بود تا دیگران در آن شرمین نباشد و برین تقدیر بعد از وی نیز ممنوع بود یا از جیب
 خوف تلبیس بجام شریف و سه بود که نزد اشتراک لازم می آید و برین تقدیر منع مخصوص زبان مبارک وی بود
 و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زره پوشیده و خود و جوشن و گاسی دوزره در یک حال پوشیده
 چنانچه در وزغزه احد و این از کمال شجاعت و کارزار سه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود که شمشیر سلج
 جنگ از مردان آنها پوشیده که دفعه کار بیشتر دارند و از اینجا معلوم شد که سلاح پوشیدن و مباشرت بهاب عادی کردن

۱۰ فی مقام توکل نیست بلکه در آن نیندگی و امتثال امر الهی است و در اتباع و انقیاد با سبایی که خلق فرموده و طاعت نمودن
داشت که شکافهاست آنها فراوان دید و خسته بود و مراد بحیثیت طایفه کسروانیه مکفوف بدینانج که در حدیث واقع شده است
چنانچه گذشت اما طلیسان در حالت گرمی آفتاب پوشیده چنانکه روزی که فرمان بجهت یافتن بودیم و در خانه ابی بکر
آمده طلیسان در بر کرده اما در حدیث انس آمده که کان یکثر القناع یعنی طلیسان را بسیار پوشیدی بعضی حمل
بر اوقات ضرورت کرده اند بدانکه در لباس طلیسان یعنی پوشیدن سر بر او انداختن طوط آنرا بگفت که آنرا القناع و
قناع نیز گویند بعضی از مردم خلاصه کرده اند و آنرا کرده و مذموم داشته و صحیح آنست که آن جائز است بیکر است
و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحابه آنرا کرده اند و بعضی گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت است از گرمی
آفتاب و مانند آن و سیل معصفت باینجا بنسبت و مختار محمود خلاص آنست و شیخ جلال الدین سیوطی دینا سار
نوشته مسمی بطن اللسان عن ذم الطلیسان و در روایات حدیث متضمن مدح طلیسان و لباس آن از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی اصحاب آورده و گفته که یقینی در شعب الایمان از سهل ابن سعد آورده که گفت و معصفت
کرده شده رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم طلیسان فرمود این جائز است که ادا کرده نمیشود شکر او و در حدیث
دیگر آمده که پوشیدن سر یعنی طلیسان در روز فقه است و در شب زینب است و فرمود لا تذا ربسته العربی القناع
لبسته الایمان و ترندے و غیر او از انس بن مالک آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار میکرد
لقنع بثوب خود تا چنان می نمود که جامه او جامه زیات سست بواسطه پوشیدن سر که در آن روغن می انداخت
و چرب می شد پس مراد باین جامه گوشه طلیسان است که بر سر نهاده و بعضی گفته اند که مراد بقناع اینجا خرقه است
که در وقت ادیان بدان سر می پوشید تحقیق که تقنع بمعنی تطلس است یعنی طلیسان پوشیدن کدافی فتح الباری
و در حدیث انس آمده که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکثر القناع و در روایتی آمده که کان لا یفارق القناع
و در حدیث دیگر از انس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعفک عیادت کند بریض را و حاضر شود
جمعه را و چون بیرون آید از مسجد تقنع کند سر خود را تا باز گردد و حاکم بر شرطین از مرثیه بن کعب آورده که گفت
شدیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که ذکر میکرد فتنه را و فریب می نمود و وقوع آنرا ناگاه مردی بگذشت
متقنع در ثوبی فرمود این مرد در آن روز بر راه راست خواهد بود پس بایستاد من تا ببینم آن مرد را که کیست ناگاه
دیدم که عثمان ابن عفان است ظاهر اندک و فتنه قتل دشمنی بود که اهل مصر بدان مقتون و مبتلا شدند و از امام حسین
ابن علی آورده اند که دیدند او را نماز میگذارد و حال آنکه متقنع بود و در روایتی تقنع از و نشی در غیر این حال نیز آمده
بنحاری در تاریخ خود آورده که طاؤس یامانی را که از کبایرتا بعین است دیدند که تقنع داشت و میگفت گفتند
بر چه میگویی گفت بر علم و علما و جاحظ گفته است که قناع از سیماست و شاید صدق بر آن است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کم دیده میشد مگر متقنع تا آنکه میبود موصی که میر سعید سرور از طلیسان گویند که
زیات است انتی و از اینجا معلوم شد که قول ابن قیم که گفته است نقل کرده نشده است از آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم که پوشید طلیسان را و نه هیچیک از صحابه رضوان الله علیهم باطل است و آنکه گفته که در صحیح مسلم آمده که اگر کرد
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حال را و فرمود بیرون آید با و س نهاده بر او و بهمان که برایشان طلیسان است

و از انس آمده که جماعت را دید روز جمعه که برایشان طبلهسان میبود گفتند چه بلا میآید بر این قوم به پیرو خیر و در حدیث
 صحیح از حاکم آمده که من تشبیه قوم فوئنه من و تترند به آورده که نمیسناسن تشبیه بغیرنا جو انش چنانچه در فتح الملباس
 گفته آنست که استدلال باین در وقت تمام است که طایفه از شمار ایشان بود و آن درین از مننه مرتفع شده پس
 در عموم مباح داخل بود و قول انس به تشبیه آن جماعه به پیرو و بحیث آن بود که انس پیرو را بسیار دیده بود که تطلس
 میکردند و غیر ایشان را مجتمع باین بهیئت کم دیده پس تشبیه کرد بایشان و از اینجا گرامت لبس طلیسان علی الاطلاق
 لازم نیاید پس روایت و شکی تطلس و تقنع را از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند که گرامت انس آنرا
 بحیث رنگهاست این طایفه بود که زر و بود چنانکه رسم پیروست و الله اعلم و در سفر حبیه استین تنگ پوشیده
 حبیه رومیه ضیق الکمین که در حدیث آمده نیست چنانکه گذشت گاهی از آن را و پوشیدنی و دراز دایره را و از آنش گز
 بود و در عرض سه گز و یک و دراز سه ازار چهار گز بود و یک جب و در عرض دو گز و یک و جب بزرگ است
 که آنرا ذراع گویند و این دو شبیرست و نیز بهیئت و چهار انگشت بعد حروف لا اله الا الله چنانکه مشهورست **فصل**
 در عادت حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم در معاشرت با زواج طاهرات میفرمود حسب الی من دنیا کم لیس
 و الطیب جعلت قره عینی فی الصلوة و بعضی از مصنفان ثلاث را زیاده میکنند و آن غلظت و چون تقیم نیست
 آنرا تا ویلات میکنند و همه سهوست و نماز از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فصول صلوٰۃ بتفصیل ذکر کردیم
 فلیتذکر و دوستان چیزهای محضت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از امور دنیا زنان بود و بوسه خوش و در
 بسیار از شبها مجموع حرماست نه گانه را طواف کرد و در مباشرت قوت سی نفر از اقویا و بیکراست نشده بود
 لاجرم مباح شد ویرانچند آنکه خواهد زن بنکاح خود در آرد و زیاده بر نه بد آنکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام
 نوع انسانی نسل لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت است چه حبس و خنقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب
 صحت قوی و اعصاب اندام و مجاری است و تفاخر و مباهاة بقوت باه و شہوت جماع و تلاحج بدان و تنقیص و تحقیر
 بعد آن امری مقرر و معروف است و عادت مستمرست میان مردان و بهیئت نسا و نکاح سعد و از کمال
 نوع انسانی و موجود در کل افراد این نوع است و تمامه انبیا و رسل اهل تزوج و تاهل بودند الا عیسی و یحیی صلوات
 و سلامه علیهم و در روایات آمده است که ابراهیم خلیل الرحمن هر روز از شام براق سوار بشوق صحبت با جرام
 اسمعیل بیکه می آمد از جهت کمال شغف او بوسه و قلت صبر از و بوسه و داد و میخیز علیہ السلام را و او نه زن بود
 و با وجود آن زن دیگر نکاح کرد تا ماته تمام شد و سلیمان علیہ السلام را سی صد شکوه و هزار سر پیرو بود و یک شب بر عذرا
 طواف کرد و بخارست از انس آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میگفت بر تمامه نسا
 خود در یک شب و آنها یازده تن بودند و در روایتی نه و بودیم ما که محدث میگرددیم که داده شده است او را ثبوت
 سی نفر از طاوس و مجاهد آمده که قوت چهل تن و در روایتی از مجاهد قوت چهل مرد از اهل جنت و در روایت صحیح
 است که هر یک از اهل جنت را قوت صد مرد بود در اکل و شرب و جماع و لهذا مباح بود آن حضرت را صلی الله علیه
 و آله و سلم هر مقدار از زنان که خواهد و در اینجا کمال فضل و شرف و امتیاز است از سایر رجال مت و حکمت و کثرت نسا
 آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که تا احکام درونی را که مردان را بدان راه نبود باست نقل کنند

وزیر اوست زینت بقیام حقوق و سن معاشرت و صبر و محبت ایشان با تکل اعیان رسالت و اقامت شان عبادت
نیز از فوائد آن بود و از آنچه نقل کرده شد تفضیل سلیمان علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لازم نیاید چه
آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم فضائل و کمالات بود که اگر مجموع فضائل انبیاء و صلوات الله علیهم جمعین در
آن نبیند راجح آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه تعالی ملکی خواست که دیگر را میسر نبود
برای اجابت و پاس وی علیه السلام چیزه چند را مثل تسخیر ریح و جن و بوسه مخصوص گردانیدن که غیر ویران ظاهر بود
و بوسه علیه السلام پیغمبر بود ملک و اینها از معجزات و سوره بود و در حدیث آمده که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله
و سلم مخیر گردانیدند که بنی ملک بود یا بنی عبد پس اختیار کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بنی عبد بودند ملک
بنده کی بهتر از بادشاهی است پس موقوف داشتند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بر عهد بشیریت و فقر و عبودیت
و عزیت سلیمان در سبط ملک و کثرت نسبا و رفیق سریر بر او تسخیر جن ازین قبیل بود و این در ظاهر بود و لیکن قدرش
و قوت تصرف پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم در کائنات و قرب و غرت او در حضرت صمدیت بیش از آن بود و این تو
و تصرفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را تمام بود و لیکن وجود آن در ظاهر مخصوص سلیمان بود و علیه السلام است
میکنند بر نیمنه آنچه در حدیث صحیح آمده که عفریته از مردی چون در نماز بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد تا در سجده
و تفرقه افکند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که میخواستیم که او را بگیریم و بسجده بنشیند تا که دو کمان طفلان
مدینه بوسه بازی کنند و لیکن از دعا برادر خود سلیمان یا داوود دم و بگذاشتیم یعنی فراتر وقت تصرف در جن هست
و لیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص سلیمان علیه السلام داشته اند بعد از او در خواست وی آنرا از پروردگار
ترک آن کردم فافهم و با الله التوفیق و بدانکه نسائی مطهره در تحت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی بود
و در وقتی یازده و در وقتی دیگر یازده بر آن و اول ازواج خدیجه بود و در جالبیت و پیرامطهره میخواندند و در وقت
تزوج وی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیست و پنج ساله بود و بوسه چهل ساله و اولاد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم همه از بوسه بودند الا ابراهیم که از ماریه قدسیه بود و وفات خدیجه بیکه بود پیش از هجرت بسبب انقباض صحیح و
شخصیت و پنج ساله بود و صحبت و بوسه با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیست و پنج سال دوم ششده نیت از مریه زوج
کرد و او را بیکه بعد از موت خدیجه پیش از عقد عائشه و هجرت گردیدند و چون پیر شد خواست که طلاق دهد پس
و سه نوبت خود را بعائشه و پاتی ماند در حیطه نسائی شریفه و وفات یافت در سن اربع و خمسين از هجرت سوم عائشه
تزوج کرد و او را بیکه و بوسه شش ساله بود و وفات کرد در نهم سالگی و فوت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود
عائشه ششده ساله و وفات یافته سه و سی و شین یا ثمان و خمسين بعد از آن که از هجرت و بوسه ششده و شش سال
گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب نکاح کرد و او را سال دوم یا سوم از هجرت و طلاق داد آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم او را یک طلاق پس مراجعت کرد و بوسه آسمانی که آمد رجوع کن بحفصه که و سه صومعه و قوا و سه
زوجه شش و در هشت و هشت سنه خمس و اربعین او احدی و اربعین و سی انبه مستین سنه و بعض گفته اند که
موت و سه در خلافت عثمان بود و بجهیم زینب بنت خرمیه و ویرا در جالبیت ام الساکین میخواندند که بالیشان طحان
میداد نکاح وی در سنه ثلاث بود و در سنه اربع و صحبت وی با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چند ماه بود

ششم ام سلمه تزوج کرد و او را سنه اربع یا ثلث بعد از قوت زوج و بی ابوسلمه مات سنه تسع و خمسين و قبل اثنتين
 و ستين و گفته اند قول اول صحیح تر است و عمر و سیه شتاد و چهار سال بود عقیقه زینب بنت جحش که زوجه زید بود تزوج
 و سه و در سال نهم و وفات و سه سال بیستم یا بیست و یکم و اول کسیکه بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 از ازواج مطهره فوت کرد و سه بود هشتم ام حبیبه بنت ابی سفیان در وقت نکاح و سه اختلاف است بعضی گویند
 که در حیشه بود که و سه آنجا همراه شوهر خود رفته بود و نجاشی او را بر آید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 تزوج کرد به مهر چهار صد دینار یا چهار هزار درهم و بعضی گویند در مدینه و اول صبح و انهم بر سر و وفات و بیست و اربع
 و اربعین یا ثنتين و اربعین نهم جویریہ بنت الحارث و دختر و بنی المصطلق و در سنه ست در بنده افتاده بود پس آزاد
 کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را و عقد نمود و نام اول وی بزه بود پس تنمیر داد او را و جویریہ مات سنه ست
 و خمسين و هم میوه تزوج و سه در سنه سبع و سال قضای عمره حدیبیه در موضع برفق بن قریظ سین و کسرا که برده میل
 از که است و وفات و سه نیز در همین موضع در سنه احدى و ستين یا احدى و خمسين و یا غیر آن اتفاق افتاده
 اکنون در آن موضع بر سر قبر و سه عمارت است نیز از و تیسر که به یازدهم صفیه بنت حی بن خلب یهودیه بود از
 اولاد یارون علیه السلام و در غزه خیر که در سنه سبع بود بنده افتاده پس آزاد کرد او را و تزوج نمود و بعضی
 گفته اند که اول درهم و حیه کلبی افتاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ویرا از و بخیر و آزاد کرد
 مات سنه اثنتين و خمسين و قبل خمس و خمسين دوازدهم ریحانه بنت زید یهودیه از بنی النضیر یا از بنی قریظ
 در بنده افتاده بود و آزاد کرد و تزوج فرمود در سنه ست و در وقت عود از حجه و دایع وفات یافت و بعضی گفته اند
 بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سنه ست عشر الادل و صبح این مذکورات جماعه است که تزوج آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و دخول و سه بانها بصحت رسیده و چند سالی ازینها پیش از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 از عالم رفته بود و اکثر بعد از و سه و بانها دیگر اند از نسایست یا زیاده که بعضی را تزوج کرده و پیش از دخول نفقات
 فرمود و بعضی را خطبه کرد اما تزوج نکرد و بعضی از آنها نزد تنمیر که در اراده دنیا و زینت آن یا اراده رخسانه خدا
 و رسول بکلم نص قرآن یا ایها البنی قل یا ازواجکم ان کنتم ترون الحیوة الدنیا و زینتها الخ و اردن شد اختیار
 دنیا کردند و بدرفتند و تفصیل آن در جامع الاصول مذکور است و اما سرار که آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم چهار بود مشهور ترین آنها ماریه قبطیه بود که او را مقوس قبطی والی اسکندریه و مصر بدها نموده بود و از و سه
 ابراهیم بن رسول الله بوجود آمد و هم در مدت رضاع وفات یافت و بعضی ریحانه را که در ازواج مذکور شد از سرار که
 داشته اند و گفته که آزاد کرد او را و سه و سه پاک نمین بود دیگر جاریه بود که او را از زینب بنت جحش بان حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بخشیده بود دیگر نیز در بعضی از غزوات بنده افتاده بودند و الله اعلم و اما آنچه مذکور شد در خطبه
 بر نیاید یا زده هر دو روایت ظاهر شد چه حدیث خود پیش ازین جماعه بکه فوت کرده و سوده فوت خود را بعد از آنکه بخشیده
 و اگر آنهم نباشد صحبت زینب بنت خرمیه مایه چند پیش از نبود شاید که در وقت قضیه طواف نباشد و نیز ریحانه را بان
 از سرار که داشته نه ازواج او پوشیده مانده که طواف بعنوان نسایست نه ازواج و بر تقدیر طواف بر نیاید یا زده
 در وقت صحیح است که لا یخفی و در میان ایشان یعنی نسایست نگاه داشتی در میت و ایها و نفقه و همی امور که

که بران قادر بود اما در محبت میفرمود اللهم هذا قسمی فی مالک فلا تمکنی فیما لا مالک خداوند ازین قسمت رعایت مست
در چیزه که مالک و قادر بران یعنی بیعت و نفقه پس ملامت کن و بگیر مراد چیزه که مالک نیستیم آنرا یعنی
در محبت و محاممت و در وجوب رعایت ساوات میان ایشان بروی خلاف است بود و قول کنی است که
قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان روا بود و بر این قسم و این از غضا الصبی بود عیله الله علیه و سلم
در رعایت آن محض کرم و تفضل و مروت و تطبیق قلوب ایشان بود و قول امام الی حنیفه است و با وجود این خدا
رعایت و ملا خطه این معنی کرده گویند که واجب است چه فضلی مروت بر اهل فاکرم حکم واجب دارد و بعضی اطلاق
داد و رجعت کرد چنانچه در ضمن ذکر ازواج منظره معلوم گشت و شیخ ابن الهمام گفته که اراده کرد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم طلاق سوخته را پس بخشید و سه نوبت خود را بجانشه و طلاق نکرد و لیکن امام محمد گفته با چنین
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوخته را اعتدای گفت و طلاق کرد پس می در خواست که رجعت کند و نوبت
خود را بجانشه بخشید و سه نوبتی از عروه آورده که رسول خدا طلاق کرد سوخته را و بنیاز رفت و چون باز آمد سوخته دین
جاءه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را نگرفت و گفت یا رسول الله مرا حاجت بمردان نماده است و لیکن بخیر
که در بسیاری تو محصور شوم پس مراجعت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با و سه در این حدیث مرسل است و
ممکن است جمع و تطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن که طلاق رجعی بود و بحد طلاق رجعی وقت واقع نشود
بلکه بانهضای حدیث پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود بانهضای حدیث انتهی و ایلا کرد و موقت
بیکاه ایلا نزد فقها سوگند خوردن مرد است که قربان نکند امره خود را مدت چهار ماه و حکم وی آنست که تعرض نکند
و قربان ننماید و او را پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کریمه و لذت یون من نسائکم برین ارجحه شهر الایه
حکم میکنند و اگر بکند کفارت یمن بدیه یا جزائی که بران مترتب ساخته چنانچه گفت اگر قربان کنم بنده من آزاد
مثلاً و اگر چهار ماه گذشت و قربان نکرد واقع شود طلاق باین نزد امام عظیم ابو حنیفه و اصحاب وی و مذنب فیان
نور سه و بعضی علما سه دیگر یمن است و نزد مالک و شافعی و احمد و حنفی واقع نشود طلاق بکند شستن چهار ماه بلکه
هیس و جبر کرده شود و او را تا آنکه یار جوع کند و کفارت یمن دهد یا طلاق دهد و نزد شافعی اگر طلاق نزد طلاق داده
بر وی یا جبراً یک طلاق اما ایلا که در حدیث بخارجی از انس واقع شده است که ایلا کرد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از تنائی خود یکاه در سینه بود بیا که بسیار که او زخمی و زنده استخوان پس نشست در غره بیست و نه
روز پس فرود آمد گفت یا رسول الله سوگند یکاه غوره بودی و چهار بیست و نه روز بر آرد سه فرمود ما بیست و
نه روز بیست و نه حدیث یمنی است مطلقاً و در هیچ مسلم از جای آمده است که در آمد و روئے
ابو بکر صدیق نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و عادت و سه بود که تا اذن نمی طلبید و امر نمی شد نمی درآمد
و دید مردم را که بر درگاه جمع اند و هیچ کس را بهر آمدن اذن نشد پس اذن کرده شد ابو بکر را بعد از آن درآمد
عمر و استیدان نمود و اذن کرده شد برای وی و دید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ساکت و خیر نشسته و
گرد و سه جمع آمده طلب نفقه میکنند پس گفت عمر در دل خود و الله چیزه بگویم که بخندم آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم را پس گفت یا رسول الله اگر نبش خار چه که نام زوجه عمر است از من نفقه طلبد بر خیرم و شتی در گردن او زخم

پس بخندید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت همچنین این زنان گردن آند و طلب میکنند لقمه را
پس بر خاست ابو بکر و مشتی در گردن عائشہ زد و بر خاست عمر و مشتی در گردن حفصہ زد و گفتند آیا شما نے طلبید از
رسول خدا چیزی که نزد وے نیست گفتند لا والله نہ طلبیم بعد ازین از وے چیزی که نزد وے نیست پسر
گوشه گرفت آن حضرت از زنان یکماه بعد از ان نازل شد این آیت یا ایها المبنی قل لا ارجو ان کنتم
تردن الحیوة الدنیا الا تیر و احدیث اما ظہار نکرد و بعضی از فقہا کہ گفتند اند ظہار نیز کرد غلط ظاہرست و سہوے
فایض ظہار گفتن مرا دوست مرزن خود را انت علی کفر است تو بر من مثل پشت ماور منے یعنی حرام و باین گفتن
طلاق باین وقع میشود اگر قربان کہ تکفارت ظہار چنانکہ در قرآن مجید واقع شده است بدید و نزد محققین از فقہا
و محدثین از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظہار واقع نشده و در احادیث ذکر آن در و دنیا فتنه و سیرت
و سہ با ایشان بہترین سیرت ما بود و سیف مود خیر کم خیر کم لایہ بہترین شما کہے ست کم بہترین سیرت و ما شہ
او با اہل و عیال او و نا خیر کم لایہ تن بہترین شما ام مایل خود را رواہ الترمذی و الدارمی و رواہ
ابن ماجہ عن ابن عباس و لفظ ترمذی است نیست کہ کامل ترین مومنان در ایمان تن بہترین
ایشان از وے خلق و نرم ترین ایشان بایل خود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و عثمان انصار
سوسے عائشہ میخواند تا با وے ملاعبہ کنند و چون التماس امر کے کردے یکجا نہ کہ در ان پیچ خوردی بخود
موافقت فرمودے و متابعت نمودے و چون از کوزه آب خوردے آن کوزه را برگشتے و لب بر جا کے
لب عائشہ نہادے و آب خوردے و چون استخوانی برداشتی و گوشت از ان بہندان بخوردے آن استخوان را
از وے بستدے و از موضع دہن وی گوشت تناول کردے و بروے تکیہ زدہ قرآن خواندے و گاہ در مبارک
بر کنار و سے نہادے و قرآن خواندے اگر چه حاضر بودے و گاہ در حیض غیر مودے تا از اربند
و بر بالا سے انار با وے معاقلہ کردے و بشیرہ بسیار بفرستدے و رسانیدے و در ایام روزہ او را بوسہ
دادے و از کمال لطفت و غایت مکارم اخلاق و سے با اہل بیت آن بود کہ ویرا یعنی عائشہ را مکین دادی
از بازے کردن بلعب چنانچہ عادت و خیر است کہ از لہما سے جامہ لعبتہا سازند و بان بازی کنند و بروش
مبارکے می تکیہ زدہ در حبشہ و رقص ایشان نگاہ کردے عادت ہمیشہ است کہ یہ نیز ہاے خرد بازے میکنند
و گفتہ اند کہ این بازے ایشان از وادے ساز جنگ ست با اعدا سے دین باین قصد از جملہ عیادت و مبارک
آن گردن مثل تیر اندازے و نیزہ بازے مبارزان و یکبارے روز عید این جامعہ در محفل مسجد بفرستد
این عمل میکردند پس میگوید عائشہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بردر حجرہ من بایستاد و پیوستہ مرا
بر وادے خود تا نظر کنم بازے ایشان و نہادم روزے خود را میان گوش و دوشی آن حضرت صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم پسترایستادہ ماند و نہ بگشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا من نہ گشتم و گفت عائشہ اند کہ
و خیال کنید کہ دخترک خرد سال کہ حریص بود بر دیدن بازے چگونہ بایستد و باز نیاید از دیدن آن حال مربران
قیاس کنید و این حدیث دلالت دارد بر ریاضت مثل ابن لعب و تجویر دیدن و دخترک صغیر اسن بجانب آن
و در ایام فرج و سہر و مثل روز عید و مانند آن و در سفر و و بار با وے سابقست کردی پاسے یعنی آن حضرت

یافت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که ایوا کرد و بخواند همه را اگر مغیره را که او را رجا کرد و برانده و ششم
نکره براسه دسے و غیره داد و عطا از آخر امر و الله اعلم دعوات بنو سید صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که چون
در اول شب موافقت کرد سے گاه غسل کرد سے و خنقی و گاه و خنق کرد سے و بختی و غسل در آخر شب کرد سے
و حدیثی که از عائشه مرویست که بجا کان پیام و لایس مایه بود که خواب میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و پس نمیکرد آب را غلط است از بعض روایه از جنت نبوت غسل یا و خنق و احتمال دارد و در نیست
که مراد بیا این آب غسل باشد و الله اعلم و گاه بود سے که بر مجموع طوافت کرد سے و در آخر یک غسل کردی و گاه
در عقب هر موافقت غسل کرد سے و چون از سفر باز آمد سے شب هنگام در خانه نیامد سے این حکم را در باب
سجده نشین آورد زیرا که این نیز کلام خطی حال ایشان بود و ما متنبی شوئند و یکا یک بر ایشان نیاید و جز این از علم
دیگر فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم گاه بر فراش یعنی جامه خواب
میتوت کرد سے و گاه بر قطع و گاه بر حصیر و گاه بر زمین مجرد و آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم سریری نیز بود
چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد سریر و سے در سجد و یوطی و رجب ابوجاه آورده که بر سر
موت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عباس بن عبد المطلب آمد و بر سریر و سے نشست و آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بام حسن و حسین را سلام الله علیهما یوسے و حیث کرد و در خواب آورده که آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بر سریر خفته بود و فرشته در زیر خود داشت و از کرده بود در میان سریر و دیوای مبارک می نهالی و
از پوست بود و خنق و سے لیت و رخت خراب بعض نپه ابن حکم سابقا گفته است و از برای شب پلاسی و است
از موی که بر آن خفتید سے و آنرا در شب دو نو میکردند یک شب از چهار تو کردند تا نر متر باشد از آن نخی
فرمود گفت بحال اول دوت سازید چه دوش مرا از نماز منع کرد و فی الجمله بر فراش خفتیده و کاف بر خود پوشیده
و فرمود که خبر بیا برین نیاید در کاف هیچ زنی بجز کاف عاقله و یا شش وی از اویم بود و در میان آن لیت تر
این نیز سابقا گفته است فصل در سواری آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاه بر اسب سوار شد
و گاه بر شتر و گاه بر آشت و گاه بر دراز گوش و آن چندتا بود یک غیر که مقوقس اید کرده بود و مقوقس که قوه بن عمر الحنا
فرستاده گفته اند که این هر دو نام یک ذات است و غیر این دو نیز بود و گاه بر اسب بر نهی ازین چنانکه در باب
چنانکه گفته شد و گاه اسب را بدو آیند سے و هر چند کند رود و حرون بود سے در تحت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مثل سیل روان شدی و غالباً تنها سوار شد سے و بعض اخیان بر شتر سے را روایت ساخته و گاه سے از پیش
خویش کس دیگر را سوار کرد سے چنانچه سه نفر یک شتر بودند سے و گاه بعضی از اعیان مؤمنین را بر عقب
خویش سوار کرد سے و بیشتر مرکوبات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسب و شتر بود سے و ابا بقال در این
عب کم بود یک بغله بهدی از ملک اسکندریه آورده بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود و نام
این بغله دلدل و آن سفینه بود و یک بغله دیگر بود و نام او فقهه فروه بن عمر و آنرا فرستاده سیکه دیگر این اعلا
ساحب ایلد فرستاده دیگر از دوته انجندل آمده و دیگر سے از پیش نچاشته و بعض گفته اند که کسی نیز بغله بر
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بود و این سخن بفر سے دارد چه کسی که در خطبه النقیه و آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہ درآمد و کتابت اور اپارہ کردہ اور اسے او درست کنڈا عیال و اللہ عز و جل و چون استر
 درارض عرب کم بود و محابہ گفتند باین دراز گوش براسپ اندازیم تا بقال سپید آید و خود انا یفعل ذلک الذین یملکون
 یعنی این را نادانان کنند کہ جنس را بغیر جنس بجا نند و این امر نامناسب را از کتاب کنند و فصل حضرت
 بنو سے را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یک کلمہ گو سفند بود بعد صد و دوست نداشتی کہ بر عدد زیادہ شود چون بران
 زائد شد سے بدل آنرا گو سپندی فرج کرد سے و شتران از نو وادہ نیز بسیار بود و عدد و اساس سے آن در کتب
 سیر مسطور است و حال و شتر و دراز گوش معلوم شد و اما اسپان چند از انچه در کتب مسطور است یکے نام و
 سبک است و سبک درخت نخین آب است و فرس سبک یعنی کثیرا بحر سے آندہ گویا میریزد و میرود مثل آب
 و این اول ایسی است کہ در ملک آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درآمد و بدہ اوقیہ آنرا خضریدہ و بود
 اغر مجمل یعنی سفید جبہ و سفید پا و کیت بود و این اشیر گفته اید ہم دوم مرتجز را خود از رجز کہ نو سے از بجز شعر
 ست خوش آئندہ تسمیہ کردہ شد باین اسم از جهت حسن صیقل و غلبے اواز و سے سفید بود و سوم ظراب
 بظاہر سے بجمہ تسمیہ کردہ شد بدان از جهت کبر و سمن و می و گفته اند از جهت قوت و صلابت حافرو سے
 ادا کردہ اشرا فروہ بن عمر و جدائے چارم بحیف بھلے ادا کردہ آنرا ربیعہ بن ابی البراء خود است از لحاف
 تسمیہ کردہ شد باین اسم از جهت سمن و سے و کیر و سے گویا سے پوشید زمین را ایدم خود کہ دراز بود و چنانچہ
 بلحاف پوشید و نیم لہذا از لہذ یعنی التصاق و اتصال اعضا سے او بیکدیگر ملتزم و ملصق و بر ہم چسبیدہ
 و خوش اندام بود ادا کردہ بود آنرا متوقش ششم در صرخ خوش رنگ گل اندام بود و نیم وار سے بجز حضرت صلے اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرستادہ و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا با میرا المومنین عمر خضیدہ و سے در راہ
 خدا سے را بران سوار کردہ بعد از ان دید کہ آنرا از ان میفرود شد خواست کہ باز خضر و آن حضرت صلے اللہ
 علیہ وآلہ وسلم اور از خریدن شمع کو قاع و بعد قہ لازم نیاید چنانکہ در باب صدقات گذشت بقیہم سجد از سبب
 یعنی شفا فرس سلج حسن ابو سے اسب اشقر بود خریدہ بود آنرا از اعرا سے بدہ شتر ششم بحر اسب سفید بود
 از بخار زمین خریدہ و بیان دو اب و اسلئہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و اس سے آنکہ در غایت سبب
 و لطافت اندہ تفصیل در کتب سیر مذکور است و ہر چیز را نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نامے بود و سبب
 از ان میان بہین نام اسپان نقل افتاد کہ دلالت ظاہرہ دارد بر انچه گفته شد و کنیزگان و غلامان و استی
 از ان جملہ آزاد کردگان زیادہ از ارقاب و سے و بیشتر مواسلے و عتقا از حبیدہ بود و سبب کہ از ادا در
 موا سبب لدنیہ از این جز سے نقل کردہ کہ گفت سوا سے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چل و سہ بود
 و اما باز دہ و میفرمود ایما امر احق امر اسلام و ایما امر آزاد کند مرد سے مسلمان را کان فکا کہ من النار باشد
 این آزاد کردن سبب آزاد شدن آواز آتش و باز سندان از گردان یجو سے کل عضو منہ عنوا منہ جسد
 وادہ میشود ہر عضو سے از ان آزاد کردہ شدہ عضو سے را از آزاد کنندہ و ایما امر اسلام احق امر است
 و ہر مرد مسلمان کہ آزاد کند و وزن مسلمان را کانتا باشند آن دوزخ آزاد کردہ شدہ فکا کہ من النار بخیر
 کل عضو منہا عضو منہ جزا دادہ شود ہر و عضو از ان و وزن عضو را از ان کردہ و این حدیث صحیح است

و دلیل است بر آنکه آزاد کردن بنده افضل است از آزاد کردن کینه‌زک و آنکه عتق یک بنده لطیف عتق و و کینه‌زک است
چنانچه دوزن حکم یک مرد دارد در شهادت فصل در بیع و شتر سکه که حضرت بنی صلی الله علیه و آله
و سلم کرده اما بعد از نزول و سه خریدن غالب بود بر فروختن و فروختن اندک بود اما بعد از بیعت فروختن
محموظ نیست مگر در سه صورت و اما خریدن بسیار بود و با جارت دادن و با جارت شدن و استیجار لینے چیز سے
باجاره گرفتن زیادت بود سے از ایجار با جاره دادن و محفوظ است که پیش از بیعت خود را با جاره داد براسے
گو سفند چرانیدن و در حدیث آمده است که هیچ پیغمبر سے نیست که گو سفند بخرانیده و آن از حق سبحانه تعالی
تعلیم تربیت و اصلاح امت است زیرا که ریاست در ستم جو پانی است و نیز آمده است که اصحاب غنم اهل تواضع
و مسکینیت باشند و اصحاب اهل و فرس اهل تکبر و خیل و کبیر دیگر خود را با جارت داد بخند بجه تابرای وی تجارت کنند
و در صحیح حاکم است که دوبار خود را با جارت داد بخند بجه در و سفر بر نو ستم یک شتر و شرکت کردی با کسان و آن
وکیل خود ساختی و خود و کالت ایشان قبول کرد سے اما تو کلیل زیاد از تو کل بود و بدید کسان فرستاد و اگر کسان
بدید قبول کرد و عوض داد عادت شریف بود که مکانات بدید و احسان کرد سے و بر خود منت کسان نه نهاد سے
و بخشید و بخشیده قبول کرد سلمة بن الکاکج را در بعض عزوات کثیر کے خبر دے نصیب شده بود ویرا گفت
این را بمن بخش سپهالی فوسهاله فرمود به بخش این کینه‌زک را بمن پس بخشید آن کینه‌زک را بوی آنرا بست و چنین
اسیر را از اسارهای که بان کینه‌زک فدا داد و خلاص کرد از اسر و قرض برین و بغیر برین کرد سے و استعاره کردی
و گاه بنقد و گاه بوسیله چیز سے خرید سے و ضمان شد سے از حق تعالی ضمانی خاص و حق کسی که فلان عمل کند
چنانکه فرمود بن منمن لی با من کعبیه و با من حلیه منمنت له بالجمعة هر که ضامن و متعهد شود مرا بنگاهدا شستن چیز سے
که میان دو کلمه اوست لینے زبان که از خوردن و گفتن حرام آنرا نگه دارد و هر که ضامن شود چیز سے را که میان
دو پاسے اوست لینے فرج را از وسط حرام نگه دارد و ضامن شوم مرا در این بهشت و مثل این ضمان و منت بسیار
واقع شده و گاه ضمان شده سے ضمان عام از براسے دیون بر که وفات کند و فائے گذارد مردین خود را و شفقت
کرد سے یکسان و کسان بوسے شفاعت کردند و یکبار بر اتمی مغیث شفاعت کرد و بن و سه بر بره و قبول
نکرد بر بره شفاعت ویرا از و سه نر بنجید و بر و سه عتاب نکرد و قصه بر بره آنست که و سه کینه‌زک غاکشه بود
و غاکشه ویرا اعتناق کرد و حکم امتیجین عتق کرد و آنست که و سه اختیار دارد که تحت شوهر خود که در حالت
نبدگی داشت باشد یا نکاح سابق را فسخ کند و از ملک وی بر آید نزد امام ابوحنیفه مطلق است خواه شوهر و سه
حر بود یا عبد و نزد امام شافعی اگر عبد بود کما تقر فی الفقه و مغیث شوهر و سه بود و چون بر بره آزاد شد
نخواست که در تحت و سه باشد و مغیث و عشق و سه و آله و حیران میگشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
شفاعت کرد و مغیث را نزد بر بره تا او را قبول کند و در نکاح و سه باشد بر بره شفاعت آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم قبول نکرد و فسخ کرد نکاح او را و چون مصاحبت دید بر بره این بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ویرا تکلیف نکرد و از و سه نر بنجید و سوگند بسیار خورد و سه بخدا سے تعالی و آنچه ثابت است در احادیث صحیح
زیاده بر پشتاد موضع است و باری تعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بسوگند خوردن اهل

قال الله تعالى + يستنبذونكم حتى يهلوا بكم + دوم قال الله تعالى + وقال الذين كفروا لا تأتينا
 الساعة قل بلى وربى انى تأتينا + سوم قال الله تعالى + زعم الذين كفروا ان لن يجتئنا اقل سبى وربى لعيقثن لهم
 لتنبذون باعتم + وذلك ما على الله ليسير منى آيت امر استمر آن حضرت را صلى الله عليه وآله وسلم كه سوگند
 بخورد پروردگار تعالى و تباكيد بگويد كه دين اسلام حق است و قيامت آمدنى است و حق سبحانه و تعالى خواهد شريف
 آدميان را و جزاى اعمال شان داد و مانا كه مقصود مصنف از ذكر آنكه آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم سوگند
 بسيار بخورد و ما مورست بسوگند خوردن اشارت است بآنكه سوگند خوردن بخداى رب العزت در آنچه حق
 است نيت چنانكه وصيت بعض مشايخ عظام است از باب طراقت قدس الله امر بريم مر طالبان را
 كه سوگند بخدا نخورند و ليكن پوشيده نماند كه مقصود ايشان منع است از آن بويجه كه مسقط تعظيم اسم الهى و
 درگاه عزت بود چنانكه در محاورات و مناظرات سخا و عموم ناس است و قسم حقيقت دين اسلام و تباكيد شرايع
 و احكام در مقام موعظت و ارشاد چنانكه در كلام نبوت و قرآن مجيد واقع است نه از اين قبيل است آن موضع
 ديگر است و اين مقام ديگر كمالا نفع و گاه در عين استنكار دوسه مراد باستناد در بخا انشا الله تعالى
 گفتن است و اين استثنا مانع است از انقضاء دين و لزوم حنث بر تقدير عدم وقوع امر كه بران عيني ياد
 كرده و همچنين در مواعيد و عقود و گاه سوگند را كفارت داده و آن كار بركردى و مفيد مود من سوگند بخيرى
 نخورم و غير آن چيز را نيكوتر بنيم الا آنچه نيكوتر است آنرا كنيم و سوگند را كفارت بدبىم و مزاح كردى اما در مزاج
 غير حق نكفتى چنانچه شخصه از حضرت و صلى الله عليه وآله وسلم شترى است و التماس كردن مود و شتر بجه بدبىم
 گفت يا رسول الله شتر بجه بكار من نه آيد مرا شتر ديكار است فرمود آيا بيع شترى هست كه بجه شتر نباشد و
 شتر آن را از اين چنانچه پيره زنه بجه شتر و صلى الله عليه وآله وسلم آمد و در خواست دعا كرد كه الله تعالى
 او را به بهشت در آرد گفت بجه پير زنى به بهشت نه در آيد پس آن زن انگين شد و گفت چه شد پيره زنان را كه به
 نه در آيد و بجه رفت فرمود و آه بگويد كه حق تعالى ميگويد + انا انشا نا هين انشا انجلنا هين ابكارا عربا
 انرا يا حق سبحانه زنان را بگرد و جوان سازد و در بهشت در آرد باین معنى درست است كه پيره زن و بهشت نه در آيد
 و توريه كردى توريه در لغت پوشيدن است و در سخن پوشيدن غرض در مضمون قلبى اظهار خلاص آن و در توريه
 غير حق نكفتى چنانكه اگر عزم جانى كردى خير راه جانى ديگر پيرسيده و آه و اعجى و منازل آن و انين باب
 آنچه روايت كرده اند كه چون آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم عزيمت فتح مكه كرد خيمه بجانب خيبر ز قبا بمحل اين خبر
 شائع نشود و سرفاش نگردد و دشمن خبردار شده در مقام تهيه اسباب بخار به نيابد و شال اين توريه در غر و
 جهاد بسيار كردى و مشورت كردى و مشورت دادى و بيار پيرسيده و جنازه را حاضر شدى و دعوت را اجابت
 كردى و با زنان بيوه و مسكينان و ضعيفان برائى قضاي حاجت ايشان همراه شدى و كار ايشان را كفايت
 كردى و از شعرا و اعيان شديده و ايشان را عطا دادى و خلعت بخشيده و مرويت كه آن حضرت را صلى الله
 عليه وآله وسلم مع ذوات شريف خود و بنات خوش آمدى زيرا كه آن علامت معرفت ايمان و دين خالص و ناسى
 از محبت حق و صدق محض است از آنكه هر چه مع دس كفتند و اقيامت خواهند گفت قطره است از بحر

پس عطاے دے ایشان را بر قول حق بود و اما بدیع غیر او از ملوک و امارا و اهل دنیا نوزد بتیان صریح است لاجرم
فرمود احتوائے وجوه المذاہین التراب بیند از بدو دعوے مع گونیدگان دروغ گو خاک را فصل در بعض

احسان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دیدن بیای مسالحت فرموده چنانچه
در حدیث عائشہ زیدت و باکان مصارعت کرده چنانکہ آورده اند کہ در یک مردے بود رکانه نام سخت قوی
و علم شتی را چون او کسے نمیدانست و مردم از بلاد مصارعت و سے آمدند و بہم را بر زمین می افتاد
و پیچ کس او را بر زمین نژدہ روزے در رہی از رہا ہما کے مکہ بان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش آمد
آن حضرت او را دعوت اسلام کرد و گفت یا رکانه حیرا از خدا نمی ترسے و دعوت مرا قبول نمیکنے رکانه گفت یا محمد
پیچ شاید سے بر صدق دعوے خود را سے فرمود اگر یا تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زنم ایان سے آرے بخدا
رسول خدا گفت نعم فرمود پس مقہی مشورائے مصارعت پس مصارعت درآمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم او را گرفت و بر زمین زد و رکانه ازین حال تعجب شد و گفت کیبار دیگر بار دیگر بر زمین نہ داسہ یا محمد بن کرد
پس گفت رکانه و اشتران شانک عجیب رواہ الحاکم نے المستدرک ابو داؤد و الترمذی و نیز آورده اند کہ مردی
بود کہ او را ابو الاسد حجبی میگفتند بغایت زورمند و قوت ناک تا آنکہ آورده اند کہ بر پوست گاوی می استاد و
جامعہ از ہر طرف آن پوست را از زیر پاے وی میکشیدند و سے از جای خود نمی جنبید و یا شیش نے لغزہ
تا پوست پارہ پارہ میشد روزے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را دعوت کرد باسلام گفت اگر با من
مصارعت کنی ایان بتوبایم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ مصارعت با وی درآمد و بر زمین زد و لیکن و
ایان نیاورد و فی القفۃ طول گذاشتے الموابہ و نعل خود را بدست مبارک خود پارہ زده و در جامہ خود بدست

خود رقعہ دوختہ و دو لوطاۃ خویش بدست مبارک خویش رقعہ زده و گوشت را بدست مبارک خود و شیدہ و جا
خویش را زنجال یا نور پاک کردہ لفظ حدیث نیست و کان یقلی ثوب و نعل و نعل کاوش و تفتیش پیش و مثال
اوست از جامہ و گفته اند کہ ہرگز در جامہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش نہفتادہ و اندک زہ و ازین
شریف وی چرکہ جامہ نشسته نقلہ فی الموابہ عن بعض اعلما و از امام فخر از سے نقل کردہ اند کہ گفت کہ ہرگز
بر جامہ و بدن شریف پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گس نہ نشسته و شیش نگزیدہ و لیکن لازم نقلی وجود چیزی مودی
نے اچکہ نقل یا بر غوث یا مانند آن و جواب دادہ اند ازین اشکال را آنکہ شاید کہ نقل از چیزے باشد کہ پیچہ یا
ثوب و سے از جامہ دیگر نہ آنکہ از بدن شریفش حادث شدہ و اللہ اعلم و اہل خانہ را بنفس خویش خدمت

کرده و در بنای مسجد باعمال و کارکنان موافقت نمودے و خشت کہ خود یا اصحاب رختہ بود و موضع معین
معلوم است در مدینہ مطہرہ کہ براسے بنایے مسجد شریف در اینجا خشت رختہ بود و در شیشی و گاہ خیابان گرسنہ شدہ
کہ از گرسنہ سنگ بر شکم مبارک استی جہ از بہن اساع و محکم شدن و ہر ہم پیچیدن آن قوی حاصل شود کہ حرکت بدن
میسر گردد و بضیافت زفتی و کسان را نژدہ خویش بضیافت آوردے و حجامت کردے و راست را بان
فرمودے و ثابت شدہ کہ حجامت میان سر مبارک کردہ و گاہ بر پشت پای و گاہ بر احد عین و گاہ بر کمال او اللہ اعلم
و در گشت ہر دو جانب کردن یکاہل عبارت است از مقدم ہر یعنی میان دو شانہ و شاوی کردے

و دیگران را وقت ضرورت دلخ کرده چنانچه ذکر آن بیاید و خوشی تن را دلخ نکر دی و رقیه بهاران کرده
اما طلب رقیه بر اے خوشی تن نکر دے و بهاران را با خمار فرمودے و بمعالجه امر کرده انا استعمال ادویه مرکبه که
در قزاقا دین نوشته اند و معاجین و مرکبات و اشغال آن معناد بنمودے بلکه تداوی بمفردات کرده و نادار
چیزے بیان اضافت کرده تا دفع سورت آن دار و کند و این کمال حکمت و عنایت معرفت اطباء است و خبر آن
گفت یا رسول الله را اینست که رقیهها دو دو انداخته اوے بها خبر ده مارا که این فسونها که میگویند و این داروها که بخورم
بل یزد من قدر الله شیا آ یا رقیه میکند و باز میگردد اند از تقدیر الهی چیزے را فقال ہی من قدر الله پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم این فسونها و داروها نیز از تقدیر الهی است یعنی وے تقدیر کرده است که این را بیان دارو
و این مرض باین وضو من دفع گردد و اگر تقدیر باین رفته است من دفع میگردد و الاخیر و از تخمه و بسیار خوردن
منع فرمودے و میگفت یا ایلا آدمے و عا و شر من بطنه بزرگد آدمے هیچ طرفے را بدتر از شکم خود بحسب ابن ارم
لقیمات پس ست آدمی زار و از چند لقمه معدود و غیر لقمین صلیبه که بر پا دارند استخوان پشت او را برای نماز و حرکات
ضرورے فان کان لا بد فاعلم انک اگر بجدست آدمے که پر خور و بسیار خورد و ثلث طعامه و ثلث شرابه
و ثلث لنفسه پس باید که شکم خود را سه حصه کند یک حصه برای طعام و حصه دیگر برای آب و دیگر برای نفس و دم زدن
یعنی اگر زیاده برین کند ضرر دارد و **فصل در علاج و امراض** بدانکه مرض و نوع ست قلبی و بدین
مرض قلبی عبارتست از ارتکاب ذنوب و معاصی و تراکم غلطات آن بر قلب که حکم سموم قاتله و امراض مهلکه
دارد و دل را از صحت که ثبات و استقامت او سست شد و بعد از غلبه و دوام از الحیات حقیقی که عبارت
از معرفت و ذوق ذکرست کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص ست بکثرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم و راه نیست تحصیل آن مگر از جانب و حے و آنچه آورده اند در گاه عزت از احکام دین و ملت و مقصود بالذات
از امتیان دین و شریعت معالجه قلوب و اصلاح بواطن ست از امراض و مفاسد معنوی و اما علاج بدن و طب
آن که از جانب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده از باب تکمیل و تهیم و تنج و تطفیل ست چه ضروریست
و مضرت او را کلی بخلاف ضرر امراض قلبیه که دائم و باقی ست و چون در فصول سابق علاج امراض قلبی ذکر نیست
خواست که درین چند فصل بیان علاج امراض بدنی که از قبل حضرت نبوت آمده تیر بیان کند و علاج امراض
حضرت نبوے صلی الله علیه و آله و سلم بر سه نوع کرده یکی با دویه طبیعی که عبارتست از اجزای جمادے
و نباتی و حیوانی دوم با دویه الهی که ادویه و افکار و آیات قرآنی ست سوم با دویه مرکب از دویه و قسم اما علاج با دویه
طبیعی از برای مرض تب که عبارتست از حرارت غریبه که غیبت میشود از قلب بسوے اعضا و ضارست
بافعالی که صادرست از قواے بدنیه در بیان آن مصنف گفت اما علاج تب را سیفر موداجی من فیج جسم
فابرد و یا بالماکیت از پراگنده گے گرچه دوزخ ست یعنی نشانی و نمونه از دست پس سر و کنید آنرا استعمال
آب چه سردے نشاند و کشته گے ست و در حدیث دیگر آمده اذ اجم احدکم فلیرش علیہ الماء البارد ثلث لیال
بین آخر چون تب زده شود یک از شما پس باید که رخنه نشود بر وے آب سرد را سه شب وقت سحر و حای دیگر
آمده در سنن امام احمد کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ اجم دعا یقرتہ من ماء فافرغها علی سیم غنسل بود

رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیمبر و مصلیٰ شدی را از آب پس میرخت آنرا بر سر خود و غسل میکرد
و در جامع ترند سے ثابت است اذا اصابت احدکم الحمی فامسحوا بجمیع ما علیکم من الماء البارد و یستقبل
نہر جاری یا غلیظ یقبل جریۃ الماء بعد الفجر قبل طلوع الشمس و یقبل بسم اللہ اللہم اشف عبدک صدق سوگات خمس مہ
ثلاث غمسات ثلثۃ ایام فان برأ والا فمسیا فان لم یبرأ فی خمس فمسیا فان لم یبرأ فی سبع فانما لا تکاد تجاوز تسع باذن اللہ
فرمود چون برسد یکے از شمار آب و پیمبر نیست مگر پاره از آتش پس باید کہ بکشد و از آب سرد و باید کہ استقبال کند
و پیشتر آن بد جوئے روان را و باید کہ استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از بر آمدن آفتاب کہ
وقت سرد سے است و باید کہ بگوید بسم اللہ خداوند اشفا دہ بندہ خود را و راست گوگردان پیغمبر خود را یعنی درین علاج
کہ او فرمودہ است و غوطہ زند در آن آب جاری سہ غوطہ تا سہ روز اگر بہ شد و پیمبر مفارقت کرد فیما والا غوطہ زند
در وقت مذکور در آب جاری پنج روز اگر در پنج روز بہتر نشود تا بہفت روز این عمل بکند اگر در بہفت روز بہتر نشود دیگر از
نہ روز نیکتر و باذن خدا و چون درین علاج اطباء طبیعے را استفاد می روی میدہد چہ معلومست کہ بعضیہ از اقسام
تب را استعمال آب سرد مضرت قطعاً مضرت در رفع این استبعاد گفت کہ اہل حدیث را اتفاق است کہ اگر خطاب
خاصست بابل حجاز کہ بلاد آن گرمست همچون خطاب حتی لا تستقبلوا القبلتہ ولا تستدبروها و لکن شرعوا و غروا
کہ در وقت نشستن در خلا فرمودہ و ذکر آن گذشت مخصوصست بابل مدینہ و میر کہ در آن بہتست و قبلاً ایشان
جنوبیہ است و چون اکثر حمیات کہ ایشان را عارض شد سے از نوع حمی یوئے بود سے کہ از شدت حرارت
آفتاب و اشغال آن بودند اندستمال دوا سے گرم یا حرکت مفراط یا غضب یا بیداری و نحوہا علاج آن آب سرد
فرمود شرابا و غنسا لا و چون تعرض و بیان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مر علاج امراض بدنی را بطریق
تبیح و طفیل بود در استقصا و تمہیم انواع آن نکوشید و ہمہ بآن نوع کہ غالب الوقوع در آن دیار بود اقتصار فرمود
و اللہ اعلم بمصالح و معطلات و بطین استطلاق بطین را چون از کثرت مادہ بودی علاج بتقویت
اطلاق کرد سے چنانچہ در صحیحین است ان رجلا من ابی بنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال ان اخی شکک بطنہ او استطلق
فقال اسقہ عسلا فذهب ثم رجع فقال قد سقیتہ فلم یغن عنہ شیئا و فی لفظ فلم یزدہ الا استطلاقا من متن او ثلثا ثلک فلما
یقول لہ اسقہ عسلا فقال لہ فی الثالثۃ او الرابعۃ صدق اللہ و کذب بطین انجیک و فی صحیح مسلم ان اخی عرب بطنہ
ای فسد مضہ و اعطیت معدۃ مردے بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت برادر مرا شکم و این است
علاج آن التماس دارم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بیاشامان او را غسل آن مرد برقت و باز آمد و
بیاشت ما شنیدم او را غسل پیچ فائدہ نکرد و بلکہ زیادہ شد روان شدن شکم دوبار شد این واقعہ یا سہ بار شک
راوی است و ہر بار امر یا شامیدن غسل میکرد و در بار سوم یا چارم فرمود رہت گفتہ است خدا می تعالی یعنی کہ
غسل را شفا سے امراض ساختہ بقول خود فیہ شفاء للناس یا راست گفتہ است در آنکہ وحی کردہ بین کہ علاج
استطلاق بطین و سے در آشامیدن غسل است و گفتہ اند کہ این معنی بہترست زیرا کہ آیت ولالت نذارد بران کہ
غسل شفا سے ہر مرض است و دروغ میگویی شکم برادر تو کہ قبول شفا نمیکند و عرب استعمال کذب در موضع خطا
چنانکہ کذب سمک دروغ گفت گوشت تو یعنی خطا کرد و در یافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کذب بطنہ یعنی

صلاحیت قبول شفا نکر دو خطا کرد از آن و امام فخر الدین رازے گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به نیت
در یافتن کشف غسل در استطلاق بطن سے آخر ظاہر شدہ ہے ست و چون در حال ظاہر نشد گو یا گفت شکم یا صاحب شکم
کہ اورا نفی نیست دروغ گفت از نیت اطلاق کذب بران کرد و دیگر را رازے با شامیدن غسل نکتہ لطیف است
چہ دوائے باید کہ از مقدار سے و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن قاصر آید بجای مرض رازائل نکند و اگر از آن
زیادہ آید تو سے راساً قطع کند و مرض را زیادہ کند و چون در ہر نوبت چند آن غسل ندادی کہ مقادیر مرض شدہ سے
لاجرم اطلاق زیادہ میشود و امر با عادتہ شرب غسل میفرمود تا بحد خوشی رسید لاجرم فرمود صدق الله و کذب بطن خبیث
و کذب بطن اخیث عبارت است از کثرت مادہ فاسدہ و چون در آخر آن قدر دادند کہ در اخراج مادہ و دفع مرض سے
کافی دوائی گرد و دفع آن ظاہر شد چنانکہ در آخر حدیث صحیحین آمدہ بران وجہ کہ در شکوہ و غیرہ آوردہ است فیرا یعنی
پس از آن بہ شد شکم وی و عجب کہ مصنف این روایت را بنیاد و ردیہ آنکہ طب بنوی طبیب طبیبان نسبت ندارد و طب بنوی
تقیقین النجاست قطعاً چہ صادر شدہ از روحی الکی و شکوہ بنوی و کمال عقل و اطیب غیر وی عالم با نغذہ است از مدفن بطن بخیر
کہ نشانی خطر است و ہر کس کہ طبیب بنوی منتفع نشود یقین باید دانست کہ از نقص ایمان وی است ہر کہ از قبول صدق
کند و با اعتقاد پاک فراگیر دالبثہ بان منتفع شود و لہذا کذب بطن اورا بعض بر عدم صدق نیت خلاص اعتقاد وی حمل کردہ اند
چنانکہ قرآن کریم کہ شفا می دهد و رقاب است ہر کہ از با خلاص قبول ملقی نکند زیادہ مرض و وبال می شود و بد آنکہ کثرت
ظاہر گشت اطلاق اعتراض ماحدہ کہ گویند غسل سہل است پس و صفت وی برای دفع ہمال چگونہ توان کرد و ندانند این
جاہلان کہ یک علت و وجہ و سبب دارد و اسہال گاہی ناشی از بد ہضمی و بقای مواد فاسدہ در مدہ و در مدہ و در مدہ
زیادہ جز استطلاق بطن کہ موجب دفع و اخراج آن مواد گردد و بنود و تناول غسل خصوصاً مغز و باب گرم بغایت
نافع است آنرا فصل در علاج طاعون و و یا در قاسوس و فصل طاعون و یا بنی می گویند طاعون ابویار
و در باب ہمزہ فصل و او سے آرد و ابویار طاعون او کل مرض عام و در نہایہ گفتہ طاعون مرض عام و و با سے کہ
از فساد ہوا خیزد و سبب فساد ہوا خیزد و ابویار گرد و قاضی ابوبکر بن العربی گفتہ کہ طاعون جمع غالبی اطفای روح
و تسمیہ سے بطاعون بحسب عموم اصابت و سرعت قتل و است و قاضی عیاض گفتہ طاعون قروچی کہ در جسد برآید
یعنی دعام گردد و و ہلاک کند تشبیہ کردند اورا بطعن رمح در ہلاک و نو سے در تندیہ گفتہ کہ طاعون تیر یعنی قروح
صغیر کہ از جہت حرارت از بدن برآید و ورم موہم در رعایت ایلام با سوزش و لب و سیاہ گرداند ماحول خود را و سوز
و تیر تیر سازد و و با سے خفقان دقتی بود و غالب در کلو و غل برآید و گاہی در دست و انگشتان و ہا و جسد نیز
حادث گردد و ابویار بن سینا گفتہ کہ طاعون مادہ سمیہ است کہ پیدا سے آرد و ورم کشندہ را و اکثر حادث گرد و زیر
پس گوشہا و سبب آن دم ردی است کہ سختیل میشود بجز ہر سے کہ فاسد میگردد اندہ عضو را و حادث میگردد و قلباً
کیفیت رویہ و پیدا میگردد از و سے غشے و خفقان و قبول نمیکند آنرا از اعضا مگر انچہ ضعف است با طبع و ردی بن
و سے چیزے است کہ واقع میشود در اعضای رئیسہ و اسود از و سے مہلک تر است و کمتر است در وی است و احمر و
نزدیک تر است بسلامت و بہار و سے صغیر و طاعون بسیار پیدا می شود و نزد و با از نیت اطلاق کردہ شدہ اسم یکے
بر دیگر سے و حقیقت و با فساد جو ہر ہوا نیست کہ مادہ روح است و حقیقت طاعون و و سے است کہ ناشی میشود

۴۵۵

از جان

از میان دم و انصابت و بعضی فساد و مراد و امراض دیگر که عام است و ناشی است از فساد هوا اطلاق طاعون
بر آنها بطریق مجاز است بعلت عموم مرض و کثرت موت که فانی الموابب الدنیه و نیز میگوید که دلیل بر آنکه طاعون مفسد
و با است آنست که طاعون در پیاد مدینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را و در احادیث نسبت آن باین مکان شریف
واقع نشده و حال آنکه نسبت و باجوسه وقوع یافته و بعضی تفسیر کرده اند طاعون را موت کثیر و لیکن پوشیده نماند
که مراد اینجا طاعون مرگ عام است که آنرا و با خوانند بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت
نبی صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود ان طاعون رجز ارسلی علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون غدا فی بیت که
فرستاده شاه است برگردی از بنی اسرائیل آن گروهی است که امر کرده شده بودند بخواب و بختیاری و بخت
کردند و فرستاده شد سر ایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار رس و علی من کان قبلکم و خصوص
بنی اسرائیل نیست بلکه بعضی اعم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنودید شما
طاعون و و بار از زمین و شهر که در نیاید آن زمین را و از وقوع بارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها فرارانه و چون
واقع شود در جائی و شما در آنجا باشید بیرون نیایید از آنجا از جهت گنجین ازان بملجاری و مسلم و موطا و ابو داود
از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المومنین عمر بن الخطاب شام و در راه بشنید که در شام و بانی واقع شده
پس طلبید مرا و گفت بخوان بر اسم من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام و بانی
واقع شده شما چه میگویید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعضی گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی بر کشتن
مناسب نبود و بعضی گفتند با تو صاحب رسول الله و مردم دیگر اند اقدام بر بلاد و بانی و بنا شد پس ازان بانصار
مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیت قریش را که از مهاجرین فتح اند و بانی ایشان
نیز مشاورت کرد ایشان همه باتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر و باد است نیست عمر بر قول ایشان فت راداد
درین میان ابوعبیده بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگریز عمر گفت اگر غیر تو کسی این سخن میگفت میگفتم
بوسه چیز که اے اباعبیده از قدر خدا میگریز بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر بود چون آمد گفت نزد من علی
درین باب از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اذا سمعتم به بارض فلا تقعدوا علیه احدیث پس حمد گفت عمر
مر خدا را و برگشت و در حدیثی دیگر ثابت است الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت است
مر هر مسلمان را یعنی اگر طاعون در جائی پیدا گردد و یکی صبر کند بر آن و راستی گردد بقضای الهی اگر بمیرد شهید
و در حدیث دیگر آمده الطاعون و خراج و خروطن غیر نافذ را گویند و این امر نیست که جز بخیر شارع نتوان دانست
و عقل را بد ریافت آن راه نیست و لهذا اطباء آنرا ذکر نموده اند و آنچه اطباء گفته اند که آن شره یا ورمی است یا ورمی
ست چپین و چنان در واقع اثر همان و خروطن جن است که محسوس میگردد و دلیل بر نیغی آنست که گاهی پیدا میگردد
در بلادی که صحیح است هوا و احوال طیب است مای و دمی و نیز اگر سبب فساد هوا بود یا بستی که هرگز از روی
زمین منقطع گشتی چه در هیچ زمانه بعضی بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعه را غرض شود که فراج آنها صحیح است از دیگر
و نیز اگر جهت فساد هوا بود و تمام بدن را در گرفته و دمی مختص بود بموضع از بدن و با جملة حدیث آن در
ضابطه و قیاس در نیاید و اگر جهت فساد هوا بود و آنرا ضابطه و قیاس بود و کذا قیل و اینها قرائن و

داراست بر استبعاد وجود و سبب از فساد و انحصار و سبب در آن نه دلائل قطعی بر آن و اصل دلیل خبر مغیر صادق است اگر بحسب روایت بصیحت رسد بعد از محتمل آن احتیاج بدلیل نباشد و هیچ چیز معارض آن نشود و در روایت دیگر اطاعون دعوت سین و وجود طاعون در حق قوتی بدعا نباشد و پیغمبر است که دعا کرد تا حق تعالی غذا را بر ایشان بفرستد عموماً یا خصوصاً و این حدیث منافی نیست آنرا که حدیث آن بفساد هوا بود و یا بطعن جن کمالاً بخف و درین حدیث که نبی فرمود از در آمدن در شهر که درو و بابا باشد و از بیرون رفتن از آنجا اشارت است بر تحریر و بر سر تمام از و با زینا که در آمدن در محل و با تعرض است بر ملا را و اتفاقاً نفس است در تنگه و این مخالفت شرعی است و منافی عقل و در حدیث دیگر ثابت شده ان من القوت التلفت بدستیکه پیدا میگردد از قوت تلف یعنی قوت سبب تلف و اتفاقاً نفس در تنگه است و قوت ممانعت مرض و مقارنت و یا است پس درین نهی تمام امر است بخدر و حمیت و نهی است از تعرض است بهای تلف و اما نهی از خروج از محله که و با در آمده باشد در آن دو معنی بیان کرده اند یکی حمل نفس بر توکل و اعتماد کلی بر حق تعالی و صبر بر قضا و رضا بآن و معنی دوم آنکه اطباء میگویند واجب است بر هر که خواهد که از و با احتراز کند تعلیل غذا و اخراج رطوبات فضیله از بدن بتدبیر لطیف در مواسات این کلام را نقل کرده و بجا سلف طبیعت محض آورده و این مناسب ترست بمقام و از ریاضت و حمام بر سرینه کند تا فضیلت را در که در قریب آن کامن است یعنی پوشیده بصیحت نگرند و واجب باشد که سکون و آسایش و آرام را اختیار کند تا از زیچان اخلاط سالم ماند و شک نیست که خروج از ارض و با سفر بارض دیگر غالباً بکثرت سخت ممکن شود و غیر آن ظاهر است و باین وجه ظاهر شد که نهی از خروج از جای که در و سبب و با باشد مقصود از آن علاج علالت و با است و درست آمدن ذکر آن در فصل علاج طاعون و و با که مصنف گفته و چنانکه علاج جسمانی بدست مفهوم شد علاج روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضا نسبت به ان شاء الله تعالی کلام النبوة و جمله و اکمله و بعضی از علما در نهی از خروج حکمتها را دیگر نیز ذکر کرده اند یکی آنکه طاعون و و با در غالب احوال عام میباشند در بلد که واقع شود شامل مرعاه اهل آنرا پس چون واقع شد ظاهر آنست که بسبب آن در نفوس تمهید اهل آن ناپدید راه یافته و در اخلاص نموده است پس از آنرا بیرون آمدن از آن بیفایده بود چه وجود سفست و علت چون متیقن شد و انفکاک از آن غیر متوقع اختراز و فرار عیث باشد و لایق بحال عاقل نبود و دیگر آنکه اگر مردم همه بر خروج و فرار متواتر و قوی شوند آنکه عاجز بود بر من ندکور یا بغیر آن ضائع و خراب گردد و جهت نقد کسی که تعهد و تقفند حال و سبب کند در حیات و بعد از حیات و نیز اگر خروج مشروع بود و مردم باعتماد و شریعت در بر آمدن با که و مبتالانند نداشتند می بے باک و بی اندیشه برآمدند و موجب کسر قلوب و خفا و بیدلی ایشان گشتی و بهین حکمت است در ورود و غیبه بر فرار از زحمت یعنی گر خنجر از معرکه جنگ کفار که باعث کسر قلب آنانکه ثابت مانده اند و احوال غیب بر آنانکه در دیگر آنکه بیرون آسیده و گزیده خواهد گفت اگر من آنجا بودم و مقیم ماندم مبتلا شدم ببلای و آنکه بیرون نیامده و نگر خنجر گوید اگر بیرون آمدم سلامت ماندم ازین بلا پس هر دو روایت افتاد و که از آن منع کرده اند و نیز نظر بحقیقت گر خنجر از بلا شود بنزد هر چه واقع شد فی سبب الله واقع شود و بر کس را اجل معین است قول تعالی ایها المومنون ایدرکم الموت الا تیه الا تیه اگر شایع این گر خنجر را سبب میساخت و بیان از آن میکرد

سبب العهد بتلج و بول جمال کبیر جمیع جل شتر از ادویه معتبره است درین مرض در شرح موجز میگویند که
لبن بلقح اغرابیه که سبب شیش و قیصوم را خصوصاً وقتیکه استعمال کنند آنرا در عوض غذا و آب نافع است و درین
مرض جدا و تحقیق افتادند جماعه ازین بیماران در بلاد عرب و مضطرب شدند بدان و صحت یافتند از آن و پین
الوال ابل و مغز اعرابیه انتهی و گفته اند که در لبن لقاح جلا و تلین و اورار است و تلطیف و تفتیح شده است
خصوصاً وقتیکه اکثر شیخ و قیصوم و بابونج و افخوان و اذخر باشد و غیر آن از ادویه که
نافع است در استسقا خصوصاً وقتی که استعمال کرده شود بجزارت و سکه که بیرون آید از پستان و بول فسیل
بهمان حرارت که بیرون می آید از درون زیرا که این بول زیاده میکند ملوحت لبن را و تقطیع میکند فضول را
و زیاده میکند اطلاق لبن را فصل در علاج جراحات بحصیر سوخته اشارت میفرمود
و در روز احد چون روئے مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مجروح شد
بجبهه آنکه اسپ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلغزید و در گوشت بیفتاد پس منج خود در رخساره مبارک
بنجلید و مضبوط شد حتی که صحابی بدان خود آن منج را بر آورد تا چند دندان آن صحابی از منج برآمد فاطمه
رضی الله عنها خون را می شست و امیر المومنین علی آب میرخت و خون منقطع نمی شد فاطمه باشارت
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر را بر جرح
نهاد و در حال خون باز ایستاد و آن حصیر از بروی بود و در آن بلاد بیشتر حصیر از بروی بود خاکستر بروی
قوت تمام است در بستن خون فی القاموس البر و سبب معروف و در حاشیه کتاب از مذهب شیعه
البر و سبب و فواید غسل و محج و داغ کردن سبب فرمود که شفاء در سه
چیز است شرب آب از غسل و بریدن مججم و داغ کردن با گلش مججم آلتی از حدید که بوسه حجامت کنند
و لفظ حدیث شرط مججم و شرطه بروزن طریقه زدن بمشروط یعنی بیشتر بر موضع حجامت تا بسیدون آید
از روی خون و مصنف تعبیر کرد از آن به بریدن مججم اما من امت خود را نمی میگم از داغ کردن با تیش بعض
گفته اند که نهی تنزیه است چه مشهور است که در جسم ماده درد میکند و نهی کرد تا اعتقاد کنند تا شری و متقلل
آنرا و اگر بکنند و امید شفا از جناب حق دارند جائز است و بعض گفته اند نهی از داغ در موضع خطر و تردید است
علما میگویند این حدیث اشارت است بهما لجمه جمیع امراض مادری چه امراض مادری یا دموئی است
یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی است اگر دموئی است علاج آن باخراج خون است و اگر آن سه قسم دیگر است
علاج آن باسهال است پس غسل تبخیر و بر مسهلات و مججم بر فصد و حجامت اشارت کرد بآنکه بریدن مججم
اینجا شامل فصد و حجامت هر دو است و تبخیر است بر آنکه اخراج دم کنند مطلقاً چنانچه ذکر غسل بر مطلق
است تا هر دو اشارت شود بهما لجمه جمیع امراض و در اینجا باید از احادیث بر فضیلت حجامت مقابل قصداً داده
نموده و تبخیر کردن با تیش بر حالتیکه طبیب از معالجه عاجز آید و در مانده و آخر الدوار الکی زیرا که مسدود
میشود بوسه خلط باغی و مجسم میگردد و ماده و سکه و چون ابو طیب که غلام جماعه بود او را حجامت کرد و اجرت
ویرا دو صاع طعام فرمود و اینچنین معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال است چه عطای اجرت بر عمل حرام

جائز نباشد و مساوات یعنی خواهی بود و اگر گفت تا از خراج دسکه که بر او نهاده بودند چنانچه در عرب رسم است که خواهی بر غلامان خراسانی و ولایت معین بنهند و قرار دهند تا اینکه پیشان پیدا کرده بپسند و باقی مری محبت خود کنند چیز که کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است از عمل دسکه که از خواهی دسکه و تخفیف و مسالمت و خواست کرد و دسکه فرمود خیر باشد او تیم به الحجا ستمین چیز که دسکه که در کینه شهادت است یعنی بر آنکه اعراف و دسکه چنانچه مصنف گفت و میفرمود در شب اسرار هیچ گروه از ملائکه نگذشتند الا گفتند یا محمد مرا تنگ با الحجا شتر امر کن است خود را بجا است روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود و ترمذی و ابن ماجه و ترمذی که گفتند این حدیث حسن و غریب و سبب فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحه جلد استخراج میکند و مجموع اطباء قائل اند بآنکه در بلاد گرم حجامت افضل است از فصد حیة خون ایشان رقیق است و بخت و بر سطح بدن می آید و بجا است بیرون می آید نه بفضد و فصد اعصاب بدن را نافع است و در بلاد بارده مناسب و در صحیحین است کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کتیم ثلاثا واحدة علی کاهله و اثنتین علی الاخذ عین یعنی حجامت میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سه حجامت یعنی در سه موضع یکجا است میان دو شانه و دو حجامت بر دور گه که بر دو جانب گردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین ابی داود و ترمذی که باین لفظ آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجامت میکرد در اذنین و کاهل و فی الصبح انه اکتیم و هو محرم فی راسه بعد اذ کان به و در حدیث صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حجامت کرد در حالت احرام و سر خود از جهت صلا که در سر داشت و در روایتی از جهت شقیقه که داشت و شقیقه صد است که در یک جانب سر بود و در نفع حجامت بر آنکه در سر احوال و همیشه آمده و اسباب صلع از تفلع انجروه یا اظلاط حاره یا بارده است بجانب دماغ اگر فصد نیافت که از آن بدرد و حار و خشک گردد و صلع پس اگر مائل شد بیک جانب شقیقه بود و اگر تمامه سر را در گیرد آنرا دوا البیضه گویند بجهت تشبیه سر به بیضه سلام که آنرا بیضه خوانند و گاهی به جهت بعضی حرکات نیز حادث گردد و مثل جماع و استفراغ و سهر و کثرت کلام و گاهی به از اعراض نفسانی مثل هم و حسدن و جموع نیز حادث گردد و گاهی به جهت حدیث ضربه در راس یا در دماغ یا برداشتن بار گر آن که زیر کتف سر را یا گرم کردن و یا سر در دن خارج از امتدال بود و غالباً نفع حجامت در بعضی از این اقسام خواهد بود از تاسیخ بخار و سنن ابوداؤد آورده اند که شکایت نمیکرد هیچ یک در سر را نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه میفرمود بجا است و تواند که مخصوص بان بلاد بود و الله اعلم و در سنن ابن ماجه مرسه است که جبیر بن عبد الله فرمود بجا است اخذ عین و کاهل و اطباء گفته اند که حجامت بر اخذ عین نافع است از اعراض راس و وجه و از بین و عینین و دندان و بنی و در سنن ابی داود است انه اکتیم فی ورکه من ولی کان به حجامت کرد و در سرین مبارک از جهت ولی که در آن داشت و دسکه و او دسکه شسته کوفته شدن بدن است از سقطة یا ضربه کوفته که جمیع کس در سر فصل در میان دماغ کردن هر چند دماغ کردن و بشت نمیداشت و است را میگردانان اما در وقت ضرورت دماغ فرمود که گردن یکبار طبعی را فرستاد تا ابی ابن کعب را گردن

دواغ کرد و چون سنگدین معاذ زخم خورد و بر اکل آنرا دواغ فرمود و دم کرد و بار دیگر دواغ فرمود و اکل رگی سست در
 وسط ذراع غالب سست فصد و س و او را عرق حیات نام سست در دست و در هر عضو س و از و س
 شعیبه است و در فخذ سیم بنیاست و ورید باکل و در پشت بابر و استخوان زراره را دواغ فرمود از مرض شوک
 و شوکه سرخ سست قوی که بر روی پیشانی مستولی شود و در قاعوس هی حمرة القلوب الحسید و جابر را دواغ کرد
 در اکل این مجموع احادیث صحیح است و پیش ازین بیان کردیم که نهی کرد امت را از دواغ کردن پس میان این
 نهی و فعل تعارض و تناقض بود جواب آنست که احادیث دواغ بر چهار نوع است بعضی دال است بر فعل آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی را بر بعضی اصحاب و بعضی دال است بر عدم محبت آن و بعضی دال است بر تشاؤ
 و رجحان ترک آن و بعضی شکی نیست بر نهی ازان اما فعل دال است بر جواز سیکند و عدم محبت دال است بر منع نمیکند
 و اما تشاؤ و رجحان ترک آنرا دال است بر افضلیت و اولویت ترک و اما نهی ازان محمول است بر آنکه بر سبیل
 اختیار بود بے باطنه و غیره و س از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکه بر چند مرض بود و لیکن احتیاج بان نبود
 و بعدا سبب دیگر دفع تکلیف میسر باشد اما فعل اگر از خوف حد و تشاؤ مرض بود یا از جهت بر در مرض روا بود
 پس میان احادیث تعارضی نبوده آنکه دواغ کردن از علل حاجات طبیعیه است که استعمال کرده می شود آنرا
 در فطرت باطنی که منقسم و منقطع نمی شود ماده او مگر بدان و احادیث و اخبار در بابی که مختلف آمده بعضی دال بر جواز
 چنانکه سبب از صحابه عظام را بدان فرموده و مصنف آنرا ذکر کرده و از انشیل نیز آمده که گفت دواغ کرد و اطعمه
 در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در موطا از ابن عمر آورده که وشی دواغ کرده از لقوه و رقیه کرده
 از عترت و بعضی دال بر نهی ازان و مسلم از عمران بن حصین آورده که گفت می شنیدم من سلام ملائکه را چون
 دواغ کردم ازان مجذوب شدم پس توبه کردم ازان و رجوع کرد آن حالت که داشتم و ترمذی و ابو داؤد و هم از
 عمران بن حصین آورده که گفت نهی میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دواغ کردن پس بیکلام شدیم
 و دواغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجات و گفته اند که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دواغ نزد فساد جرات
 و قطع عضو بود و بر وجهت در اینجا متیقن و نهی بجهت آنکه در س و الم شدید و خطر عظیم است و لهذا در زبان عرب
 امثال ایشان شائع شده که آخر الداء الکی پس نهی ازان محمول بر کراهت و ترک اولی و افضل باشد و نیز
 مردم و شیخ کردن را در حصول شفا عظیم می پنداشتند و بدان جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بر آن
 داشتند و میگفتند که اگر آنرا نکنند عضو فاسد گردد و بهلاک و موت انجامد پس نهی کرد ازان تا در و طرک ترک
 شیخی در زمانه و از دایره توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار بل برون نیامند و همچنین است حال در سارا و س
 و علل حاجات اگر اعتقاد جزم کنند و شفا راستند بدان دانند و آنرا مؤثر نیندازند حرام است بلا شبهه و لهذا
 در حدیث پیش از آن جماعه که افسون بخوانند و دواغ ننهند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شده و نیز گفته اند
 که دواغ کردن از اسباب و همیه است که مباشرت آن قاذر است در توکل بخلاف معالجه با دوی دیگر که نطفه
 است و اگر اینجا نیز نطفه غالب بر در حال شود و جائز است و در فتح الباری میگوید در سبب حدیث صحیح نیافتم
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را دواغ کرده باشد و بعضی توبه کرده اند که و س صلی الله علیه و آله

دست نوت بفتح سین وضم نون در آخر تا سے فوقانیہ زیر کہ درین دو شفا است از هر در دیگر موت و در تفسیر سنوت بهشت
قول است اول غسل است دوم رب است بضم راء و تشدید با سے مفتوحه دروسے روغن کہ از عکھ روغن بیرون
مے آرند آینه بر روغن عکھ بضم عین و تشدید کاف مفتوحه آوند روغن خرد تر از قره سوم دانہ است مانند زیرہ آواز
نیست چارم زیرہ کرمانے است پنجم رازیاج است دوا سے مشهور است نافع در قرح سرد و التهاب عده و غیر ذلک
و گفته اند کہ صحرائے او حار یا بس است در درجہ ثانی و لسانی در ثانیہ ششم شبت حار یا بس در درجہ ثانیہ در نضاج
و تبیین است نافع بفتح خاء هاء شتم عی است کہ درین طرقت روغن میباشند و این سنے اقرب است زیرا کہ سنای
کو فته آینه لب نوت کہ عی است مخلوط بروغن براسے اسهال املاح و اقوے باشد و در حدیثی دیگر آمده خبر
مانند و تیمم به السعوط واللہ و دوا الحامۃ و الحشۃ بفتح میم و کششین و تشدید یا سے تحتانیہ معوط دوائی است کہ از راه بینی
در و ملخ بچکانند و لد و دوا سے را گویند کہ از جانب دین در جلق ریزند و ششے داروسے مسهل نقل ابن حدیث
درین فصل بجهت همین نطف است کہ باسهال مناسبت دارد فصل در خارش بدن سبب حکه بخارات
خیزگر زده است آنکہ یا بس است مختلط صفرا سے مخرقه مختلط دم است و طبیبی مخالط بلغم باجم و حدیث
آن غالباً از کثرت اکل طعامها سے ملخ حریف و حلو و توابل حاره و علاج آن در کتب طب مذکور است مصنف در اینجا
علاج خارش کہ از غلبه قمل یعنی پیش پیدا شود بیان کرد و گفت و خارش غلبه قمل امواج پوشیدن پیرین ابرین
فرمودے در صحیحین آمده کہ انس بن مالک گفت عبد الرحمن بن عوف و زبیر ابن العوام را خارش بدن پیدا آمد
و زمان مشقت میدیدند ایشان را رخصت فرمود کہ پیرا بن ابرشمن پوشند و در بعض روایات صحیح مسلم آمده
کہ ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از کثرت قمل پس ایشان رخصت
داد و پوشیدن پیرا بن با سے ابرشمن و بدین حدیث دو امر متعلق است یکی فقهی و دیگر بے طبی اما فقهی حرمت
حریر بر ذکر است کہ از لفظ رخصت مفهوم شده یا آن از احادیث دیگر مفهوم و مقرر است و استفاد ازین حدیث
این استثنای ذکر کرد بقول خود الا براسے حاجت یا مصلحتی راجح و این مذہب شافعی است و نزد مالک جائز است
و در ہم ایہ میگوید لا باس است بلبس حریر و دیبا در حرب عندہما و روایت کرد شعبے کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
رخصت کرد و بلبس حریر و دیبا در حرب زیرا کہ دیبا سے خالص و نفع تر است مرنخی سلاح را و میب ترست در شیم
حد و نزد امام ابو حنیفہ مکروه است از جهت اطلاق نئی و ضرورت مندفع شت بخلاوط انتہی و اما امر طبی تلاوے
با بس حریر از امراض یا بس سواد و سے زیرا کہ حریر از ادویہ حیوانی است و از حاصل آن تقویت قلب و تقویت و
دفع غلبه سودا و امراض سنے است کہ از آن پیدا مے آید و آن گرم و ترست و بعض گویند معتدل دکان اصلاً حیث سے
از میس و خشونت نیست لاجرم از حکم و جری و مثال آن نافع بود و بسبب ملاست قمل در آن جا نگیرد و در موجز
گفته کہ ابرشمن حار مفرج است و پوشیدن آن منع میکند قمل را و در شرح و سے آورده کہ ابو علی بن سینا ابرشمن را
در ادویہ قلبیہ آورده و گفته کہ حار یا بس است در درجہ اولے و از پنجمت دروسے تلطیف و تشبیت است و تلطیف
بحرارت و تشبیت بپیوستہ صاحب تقویم گفته کہ حار و لب است و گمان آنست کہ معتدل است در طبیعت و پیوستہ و از تقویم
قویہ است و مخصوص نیست تفریح و سے بعض ارجوح بلکه ملائم است مر جبر روح را مطلقاً و سہ بے گمردانہ

نه از جهت اعتداس بدن از وسع بلکه از جهت تقویت روح طبع بر تصرف در غذا و در شج دیگر میگوید که منع لیس
 اواز قملی است که حدوث آن بر سبیل تولد است زیرا که اگر بشیم فاسد میگردد آنرا که حادث میشود از بیضه با پس
 مستولد نمیشود از آن قمل فصلی در ذوات الجنین در رحم حارست و در ناحی صدر و در عضلات
 باطنه و حجاب داخل با حجاب حاجز میان آلات غذا و آلات نفس و این را خالص نامست و این عظیم و خفیه تمام
 اوست و در عضلات خارج ظاهره یا حجاب خارج بشارت جلد و ان عراض ذوات الجنین همی حادثه و سعال نفوس
 و وجع ناخوس و غش و اختلاط و بین است و با بطن آن از امر اعراض شده دیده مملکه است زیرا که حادث است میان دل
 و جگر و علاج آن خالی از اعسر نیست و آن حضرت علیه السلام در علاج و سلم در مودعی آتال
 قسط بحرے و آن بضم قاف و سکون سین دوائی است خشبی معروف بعینه از آن شیرین است و بعضی تخ و شیرین
 روست است و سفید که پوسته دارد و قلع سفیدی و سیاه که پوسته صبر دارد و در علاج ترندی است عن زید
 بن ارقم ان البنی علیه السلام قال تداووا من ذوات الجنین بالقسط البحرینی و الزیت فرمود و دوا است که
 از ذوات الجنین بقسط بحرے در وقت زمستان و فی حدیث آخر القسط البحرینی و در صبح بخارے آید که
 لازم گیرید این عود سفیدی را که داروے شفاست از هفت علت یکی از آن ذوات الجنین است و ذوات الجنین برود
 نوع است حقیقه و غیر حقیقه حقیقه و رسته است که در خستالی که در میان ضلایع است پیدا میشود و غیر حقیقه الم جانب
 پلوست که از احتقان یا دماغ غلیظ پیدا آید یعنی ذوات الجنین بحقیقت نام نوع اول است و کلمه اطلبایم بر روی و گاهی
 برین نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این مجاز است و این دو ابرام که این نوع است زیرا که قسط سفید است را چون
 نیک آس کنند و بریت آمیخته کنند و بر آن مکان بمانند یا چند انگشت از آن تناول کنند خلیل آن ماده کثیفه اعضا
 باطن را تقویت کند و سد را فتح کند و انواع حقیقه اگر ماده آن بلغمی باشد هم بدین دوا علاج پذیر بود و در تخصیص
 در وقت انحطاط مرض و اگر دوسوسه و هضم او و سلم بود علاج آن سخت تر ازین یا بیکر و چنانکه در کتب طب مذکور است
 و گویا مقصود معذرت ازین کلام رفع استبعاد مواجه ذوات الجنین است بقسط و زیت پس گفت مراد از این ذوات الجنین
 معنی حقیقه نیست بلکه معنی دیگر است که بر وسع نیز اطلاق ذوات الجنین میکنند و اگر معنی حقیقه نیز مراد دارند و بیک
 قسم و سلم که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز ضرورت دارد و این کلام را بن قیام از مسیحی نقل کرده که دانی الحجاب
 و چون پیغمبر علیه السلام بهار شد اهل حرم و خدام و مهران یعنی آنها که بیمار داره آن حضرت علیه السلام
 علیه و سلم میگردد و بنید اشتند که خشک و س از ذوات الجنین است و او را شش حاصل شده بود و در دوران
 مبارک و سلم ریخته چند آنکه اشارت کرد که بکنید تصور کرد که بر عادت بیمار آن که دارو نخورده است منع میفرماید
 چون از آن غشی باز آمد بفرمود تا آن جمع را بیکه همان دارو در حلق ریخته گفتند ما بنید اشتیم که بنی اواز برای است
 دواست و از ذوات الجنین ترسیم فرمود که با دای قالی مرایان ریخته که قاز کنند و سیاق الحارثه است و بر صه
 و کان عنده نسائه و العباس و ام الفضل بنت الحارث و اسماء بنت عیس فقتل و روانی لده فلذره و بنو حمز و فلما
 افاق قال من فعل بے بیا من عمل نسائه و من هندا و اشار بیده الی ارض الجنین و شیر الی اسم الله و اسماء و فوقها
 یا رسول الله خشیا یک ان کیون یک ذوات الجنین قال فیم لده و تموتی قالوا یا عودا الهندی و نخی من و سمن قطرات

من زیت فقال ما كان الشريعة فني بذلك الدائم قال عرفت عليك لا يتبع احد في البيت الا لارائه على العكس
فانه لم يشهدكم محال معني حديثه فيست که این جماعه دارود حلق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخند و کلماتی را
صلى الله عليه وآله وسلم ناخوش آمد و فرمود در حلق همه اینها که این فعل کردن آن دارود را بریزند و این عمل شریعت
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قصاص گرفت از ایشان و انداخته بود عباس را بریزند که و سب
شرکی بنود و هر که سیرضا سب کسی بگمان خطا بود که عکس کند خصوصاً عباس که بنا دانسته قصاص آن
برو سب ثابت گردد و دیگر و یا عکس کند و خنجر یا دیگر که اگر کسی طب نداند و جاهل بود و دیگر را بخیل خود علاج کند
و ضرر آن بد و برسد قصاص و ضمان برو سب ثابت گردد و الله اعلم **فصل در علاج دروس**
حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون در دوسر حادث شد که جناب رسو مبارک نهادی و فرمود که
صداع را این سودمندست نه سنن ابن ماجه ان البني صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا صدع غلف راسه بالحناء
و يقول انه نافع باذن الله من الصداع چون در دوسر مشه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را غلاف سب کرد
و سب پوشید سر مبارک را بحناء و میفرمود که این نفع کننده است باذن خدا از در دوسر مراد بان نوعی است
از انواع صداع و آن صداعی است که مادی نباشد بلکه از حرارتی باشد ملتهب و این نوع را حنا نافع است الا سیما
چون گویند و با سب که آمیخته کنند و بر پیشانی ضا کنند و اگر مادی باشد از خون علاج و سب بجماعت فرمودی
چنانکه گفت و در سنن ابی داود و سنن ابی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ماسک الیه احد و جانی راسه الا قال له
اجتمع و لا تشک احد و جانی لبطنه الا قال له خضب بالحناء اگر کسی شکایت از در دوسر کردی امر بجماعت نمودی
و اگر شکایت از در شکم آوردی خضاب کردن بحناء فرمودی و این نیز در نوع خاص از در شکم بودی
که از حرارت و مانند آن بودی و غالب علاج مخصوص بابل آن دیار فرمودی که وقوع آن در ایشان غالب
بودی و کلام متعلق بصداع سابقاً در بعض فصول نیز گذشته است قندکر و در جامع ترمذی است عن ام رافع
قالت کان لایصیب البني صلی الله علیه وآله وسلم قرحة ولا شوكه الا وضع عليه الحناء نه برآمد مر آن حضرت را
صلى الله عليه وآله وسلم قرحة در بدن و نه در آید خدای و جراحتی مگر آنکه نه نهاد برو سب **خاف فصل**
در بیان طعام و شراب بهیار میفرمود که بیاران را اگر آه نکیند بر طعام و شراب چه خادما ایشان را
طعام و شراب میدهند یعنی تقویت و تربیت و جود ایشان میکنند با خال طبیعت و این مضمون این حدیث
ست که گفت عن عقیة بن عامر الجهنی یرفعه لا تکرهوا من ضاکم علی الطعام و الشراب فان الله یطعمهم و یسقیم و حکمت
این حدیث ظاهرست چه طبیعت مریض با نضاج مادی و اخراج آن مشغول است و چون اگر مریض کنند بر طعام
و شراب طبیعت از فعل خود باز ماند و بهضم طعام و شراب مشغول شود و مادی خام ماند و مرض قوت گیرد پس دان
قوت نباید داد الا چیزهای لطیف از شراب و اغذیه که بان تقویت حاصل شود و طبیعت بان شغول نشود
چون شرابها سب لطیف و امراق فرا رنج بشر طآن که آن نیز بان مرض سانی بنود و الخاش قوت ببوهای
عطر و اخبار شاد بے بخش و بیاد است و تفقد احوال خصوصاً از اکابر و عظام که مریض تابع و خادم و محب و متقد ایشان
بود و امثال آن **فصل در علاج نذر طفسان را در حلق زخمی پنداری آمد از نوران خون که آنرا نذر**

سنجو اند بغم عین ممله و سکون ذال معجزه معالجه آن بقسط هندی میفرمود و بعض واریا کام کودک را با انگشت ابرام
 عصر می کنند و خون ازان بیرون می آرند آنرا نمی کرد و گفت خیر مانتا و نیم با لچما مته و القسط الهجری و لا تغذوا
 مصبیا لکم بالغز فی العذرة بهترین چیز می که مداوات کنید شما بدان چیز یعنی عذره را حجامت است و قسط هجری
 که دارو می مشهور است خوشبو و گسست نیز گویند و عذاب نکنند خرد آن خود را نیز بر گردن با انگشت در عذره و در
 امام احمد است و حل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی عائشه بر عاتشه و عشد با صبی و نزد
 عائشه خرد می بود که سیل منخران و اما که از دو سو راخ بینی و می فرست غایبا علاج بعض و غمز کام
 با انگشت کرده بودند یا بسبب علتهی که داشت خون میرفت فقال ما هذا پس پرسید آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم چه شده است بر این کودک را که از بینی او خون می رود فقالوا بالعدرة پس گفتند عذره دارد
 او و حج فی راسه یاد در دست در سرو می فقال ولیکن لا تقتلن اولاد کن پس فرمود و اسے بر شما سے
 زنان نکشید اولاد خود را بعض عذره یا بعلاج بد انچه جا بلاید بدان یا تبرک علاج و الله اعلم ایما امراة اصواب
 ولد با عذرة او و حج فی راسه و فرمود هر زنیکه برسد ولد او را عذره یاد در دست در سر فلانها خذ قسطا هندی یا پس
 گو که بگیر و قسط هندی را فتحه بمای پس باید که حل کند باب و بعض روایات فالتحک یعنی حک کند آنرا باب ثم
 قسطه یا به پستری بچکاند و در راقسط در بینی فامرت عائشه فصنع ذلک بالصبی فبرایس فرمود عائشه تا کرده شد
 این علاج بان صبی پس بر شد و چون عذره ماده آن خونی است که بغم برو غالب بود معالجه بقسط موافق بود و قسط
 مجفف است و مقوس عضو درین کلام اشارت است بدفع اشکالی که کرده اند که قسط ما راست و عذره که عارضه
 می شود و صبیان را از حرارت می شود و فراج ایشان نیز حار است لیسما که قطره از نیز خارج می شود جواب آنکه
 ماده عذره غالب است برو می بغم و قسط تخفیف است که رطوبت را خشک میگرداند و گاهی نفع دو انچه است
 نیز می باشد یا آنکه تواند که آن از معجزات و صلی الله علیه و آله و سلم بود و قسط که فرمود آنست که دارو را
 کرده بدماغ فروریزند و سرو می محض باشد و حالت استسقا و چون دارو بدماغ برسد ریخار را بقطعه برین آورد
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود تا او را سبوط را و خود استعاط فرمودی و حاصل در علاج و در دل
 کسی که از درد دل شکایت کند و را مفود خوانند زیرا که فواد او و حج یافته است چنانکه سبطون میگیند کسی که
 بطون و در دناک است انجین کس را دوا بخورای مدینه کرده و در متن ابی داود ثابت است عن محمد قال
 گفت سعد مرضت مرضا بیمار شد من بیمار شد فی قاتاسه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد و پس از رسول خدا
 بعیادت من فوضع یدیه من ثدی پس نهاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی و قد برک علی فواد
 تا آنکه یافتم سروی و راحت آنرا بر دل خود و قال انک رجل مفود و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سبطیکه
 تو مردی که دل تو در دوا فأت حارث بن کلهده من ثقیف پس بنی حارث بن کلهده را که از قبیله ثقیف است فانه
 رجل یتقلب پس بر سبطیکه و می مرد است که خود را طبیب میگید و علاج میکند بایران را فلما أخذ بسیج ثم انشأ من
 عجوة المدینه فقیلها هن بنوا هن ثم لیلیدک بهن پس باید که بگید حارث هفت خوراک را از خمای مدینه ازین نوع خوراک
 او را عجوه میگیند و باید که بگوید آنها را با خستهای شان پستری دهد و کند و بنوشاند تا ولد و در دارو را گویند که در دین

علیه وآلہ وسلم علی را از خوردن خرا در ایام نقاحت منع فرمود معلوم شد که احتیاط و پرهیز در کار است و حق صییب
و مردی است از صهییب رومی قال گفت قدمت علی ابی قدوم آوردم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بین پیر
خیز و تمر و حال آنکه پیش آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نان و خرمای حاضر بود فقال اذن کل پس فرمود نزدیک بیا
و بخور تا خدشت ترفا گشت پس گرفتیم من خرا را و خوردم فقال انا کل تمرا و یک ربو پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بطریق انکار و تعجب آیا میخوری خرا را و حال آنکه تو مرد داری و خرا را خوردن کسی را که مرد دارد و نیکو نباشد
نقلت پس گفتیم یا رسول اللہ! مضغ من الناحیة الاخری منی جایم خرا از جانب دیگر که نه در آن جانب رست
فتبسم رسول اللہ پس خنده کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین سخن و این سخن از صهییب بطریق مزاح
م شروع بود که در واقع حق است و در ظاهر مینماید از سادگی و سستی و میخوایست که خرا را بخورد و نگذارد یا ناشی
از حقیقت سادگی و غفلت از کار و بار دنیا است و اللہ اعلم و قال ان اللہ اذا احب عبده حماه اللہ دنیا کلما
یکمى احدکم مریضه عن الطعام و الشراب پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تقریب ذکر پرهیز و اتقاف فرمود
چون بخت دارد حق جل و علا بنده خود را نگاه دارد و پرهیز فرماید او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پرهیز فرماید
یکی از شما بیمار خود را از طعام و شراب مخالفت و مضر و احتمال دارد که این را تقریب سادگی صهییب و نارسائی
و بی کار و بار دنیا و ممالک آن و غفلت و فراع و بی ازان فرموده باشد و تشبیه آن بحال مریض بموافقت
بمقام که سخن در مرض و احتیاط میرفت کرده باشد و چون تقریباً حتم باشد شیخ اشارت کرد به بعضی احادیث که
درین باب مذکور است براسنہ و حکم کرد بعد صحت آن و گفت و اما احادیث مشهوره که بر زبان عوام جاریست
و یکی از این حدیث است الحیثه راس کل دواء و المدهة لفتح میم و کسرین و کسر میم و سکون عین نیز آمده
بیت کل دار و عود و اکل جسد ما اعتاد میگوید پرهیز اصل هر دواست و معده خانه و منزل هر دروست و معتاد
گردانید هر جسد را با آنچه معتاد است یعنی عادت را در طعام و شراب خل تمام است طعامی است که کمی را خوردن
آن عادت شده با وجود مخالفت و دیگر بر اعتقاد نیست با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد و گوارا بود و این
و دیگر بر عکس آن چنانکه می گویند العاده طبعیه ثانیه و میگویند که این حدیث از منقریات و موضوعات است
و صحیح شده که از کلام حارث بن کلهه است که مردی شطیب بود چنانکه مذکور شد سخاو و در مقاصد حسنه
حدیث المدهة بیت الداء آورده و گفته که صحیح نشد رفع و بی حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلکه وی از کلام
حارث بن کلهه است که طبیب عرب بود یا غیر و گفته که غزالے در احیا مرفوعاً آورده که البطنه اصل الداء
والحمیه اصل الداء و عود و اکل بدن بما اعتاد و مخرج احیا گفته که نیا فتم من این را اصل و در حدیث دیگر آمده که
نیز ازین قبیل یعنی مشهور و مذکور است بر زبان مردم و صحیح نشده ان المدهة عوض البدن و العروق الیه و اورد
فاذا صحت المدهة صدرت العروق بالصحة و اذا سقمت المدهة صدرت العروق بالسقم گفت معده عوض بدن است
و رگها بسوی و بی آئینه و مجتمع شوند اند چنانکه جماعه براسه آب خوردن بر عوض فرد آئینه و مجتمع شوند و چون
صحیح و بی علت است معده باز میگردد رگها از و بی سو و اعضا و میبرند بطوایات جیده که صحت بخشد و چون
بیمار و مغلول است معده باز میگردد و بیمار را از و بی سو و بطوایات رومی را از و بی سو و میبندد که بیمار میبازد و بد آنکه

انجیدیش را در شکوفه از بهیشتی در شعب الایمان آورده و در تنزیه اکثر رقیه میگوید که این حدیث باطل است و معنی ندارد
و بهیشتی در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و همی در میزان گفته که منکر است و ابراهیم که راوے است و دست
معهده نه و حافظ ابن حجر درسان میزان گفته که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را
در اوسط آورده و معنی ساخته انتہی و در مقاصد حسنہ گفته که طبرانی در اوسط این حدیث را از راوے از هر سه
از ابی هریره آورده و گفته که روایت نکرده این را از هر سه مگر زید ابن ابی انیسہ و منفرد است راوے بروایت
از وے و ذکر کرد در قطعی دلیل ازین طریق و گفته که صحیح نیست و شناخته نشده است از کلام نبوے و وی
کلام عبد الملک بن سعد بن ابجر است انتہی فصل در بیان علاج در چشم حضرت رسالت پناه

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در چشم را دو اسبکون و آسایش و راحت فرمودی را میر المومنین علی را در حالت
در چشم از طب منع فرمود و هرگاه که یکے از اجزای مؤننین چشم در کردے با وے نزدیک نشدی
تا شفا یافتی اجتناب و احتیاطی مرد صاحب را در جماع را امر بے مقررست نزد اطباء و مضرست بان زیرا که
سبب آثار تنجارت و موجب ضعف اعصاب و دماغ است اما زن را شاید که بجهت تعب و حرکت بود که مناسبت
سکون و آسایش و راحت است یا بجهت دیگر این بر تقدیر است که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر
مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت خف و وجود حرکات بود و با بحکم عادت شریف نجین بود و طباء
طبعا و اللہ اعلم فصل در علاج خدر و دوائے خدر که بای سر و فرمودے خدر نفعی خاص بجمعه

و دال مملعه علیست که حادث میشود در حس من موجب نقصان وے میگردد یا از جهت بر روی که حادث
میکنند غلظت را در روح یا از جهت کیفیت سمیه که حادث می شود در عضو چنانکه درگزیدن ما و مشک یا از جهت
غلظت جوهر عصب یا از جهت سده از هر خلطی که باشد یا سبب انضغاط عضو و زیر شدن و مالیده شدن آن
چنانچه حادث میگردد و نزد جلوس بر قدم و علاج خدر و فلج و لقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج عضو است
با دمان و اضمه و احتمال تریاق و مشرد و لیطوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکور است و مراد در اینجا بعضی انواع
وی خواهد بود چنانکه در حدیث آمده است که جمعه در راه بدر ختم رسیدند و نادانسته از آن درخت تناول کردند

بر جای خمره شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود فرشتو الماء فی ایشان
و صبوا علیهم فیما بین الاذانین یعنی سرد کنند آب را در خنکها و بر ایشان بریزند در میان دو بانگ نماز یعنی بانگ فجر
و اقامت یعنی مراد باذانین اینجا اذان و اقامت است بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده است
و تعیین وقت فجر غالباً بقریه تبرید است و اللہ اعلم و این از افضل معالجات است و ظاهر حکمت در آن آنست
که بر خنق آب سرد بانساند مساوات حرارت در درون محقق گردد و سبب حدوث حس وجود آن شود و اللہ اعلم

فصل در اصلاح طعام و شراب که گس دران افتد میفرمود گس را تمام دران طعام و شراب نبرد و بریده
در یک پروے زهر است و در یک شریک و گس بر زهر آلوده را مقدم میدارد و آنست مضمون حدیثی که
البریره روایت میکند اذ وقع الذباب فی انا واحدکم فامقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الآخر شفاء
ازین حدیث همین قدر معلوم شد که در یک پروے در حاست و در پر دیگر شفاء و تقدیم بر زهر بر شفاء حدیثی است

معاوم گردد چنانچه گفت و در روایت ابی سعید خدری میگوید تا سفلوه فانه یقدم اسم او یوحنا الشفاء و درین حدیث
دو امرست یکی نقی و یکی طبع اما نقی دال است بر آنکه اگر گرس در آبی یا در مائے یغنی امرے سیال مثل سرکه شور یا و جزو آن
افتد و بمیرد آن را بنحس نکتہ داین قول همیور علماست و ندیب امام ابوحنیفه نیز همین است و اما امر طبع دفع ضرر
اشیا است باغداد و در آنکه گرس چون طعام یا شراب افتاد و خواهد که دفع ضرر آنرا بسلاسه که دارد که آن پر زهر آلود
بکشد آنرا مقدم دارد لاجرم فرموده تا ماده سمیت او را ماده تریاقیت مقابل کند تا ضرر و دفع شود **فصل**
در ثبات پذیریزه علل میفرمود بشره جبارت است از خرابی که کوچک که از ماده تیز بر طاهر بن خروج میکند و ذریه
دوائے است پسندی که از قصب الزریه بیرون می آید عن بعض از و اج البنی **صلی الله علیه وآله وسلم** قال
دخل علی البنی **صلی الله علیه وآله وسلم** وقد خرج فی اصبعه شربة فقال عندک فی بريرة قلت نعم قال ضعیف بعضه
از از و اج مطهر گفته که در آمد پیغمبر **صلی الله علیه وآله وسلم** بر من و بر آمده بود در انگشت من شربه پس فرمود و انحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بن نزد تو و ذریه است گفتم آری هست فرمود نه آنرا برین شربه و تو را بخوان این یا
اللهم صخر الکبیر و کبر الصخر ما سجد و اگر بر کسی در می بودی امر کردی بشکافتن آن عن علی قال دخلت
مع رسول الله **صلی الله علیه وآله وسلم** علی رجل یعوده بطهره و رم فقالوا یا رسول الله نه غده قال بطهره قال
و ما برحت عنه حتی بطلت و البنی **صلی الله علیه وآله وسلم** شاید امیر المؤمنین **علیه السلام** گفت در آمد من با پیغمبر خدا **صلی الله**
علیه وآله وسلم بر مردی که آن حضرت **صلی الله علیه وآله وسلم** بعیا دت و می آمده بود در شیت آن مرد و می بود
گفتند یا رسول الله این غده است و غده بضم غین عقده که در جبار باشد که ماده و می شخم است و قطعه سخت
که میان عصب افتد فرمود بشکافتن آنرا و گفت **علیه السلام** من از آنجا تا آنکه شکافته شد آن غده و رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم حاضر بود و یکبار دیگر طبعی را فرمود تا شکم کسی را که در او بود بطردی یعنی شکافت
گفتند یا رسول الله **صلی الله علیه وآله وسلم** بل تنفع الطب آیا فائده میکند طبیعی کردن و علاج نمودن فرمود
الذی انزل الی انزل الشفاء فیما شاء آن کسی که فرستاده است در درافراستاده است شفا را و را نخبه
خواسته است یعنی من سبحانہ تعالی هر در در او دوائے پیدا کرده و همه بتقدیر او است و شیت می **فصل در بیان**
شاد و نمودن مریض و گاه مریض را فرمودی که بسخنان خوش شاد کنید و اندوه از وی دفع کنید
ابو سعید خدری روایت کرد اذ دخلت علی المریض ففسوا فی الاجل فان ذلک لا یرد شیئا و هو طبیع نفس
المریض چون در آئید بر بیمار تنفس تا خیر کنید در مدت عمر و می یعنی بگوئید که انشاء الله تعالی عمر تو
سبارست و اجل تو تمتد اندوه مخور زیرا که این گفتن رو نمیکند چیزی را از تقدیر الهی و خوش میکند نفس بیمار را
و تفریح میکند کربت و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلیج میست مود و آن طعامی رقیق که از دقیق شعیب
غیر منخول یعنی ناخیخته سازند و گاه به قدری از غسل نیز بآن همراه کنند بشرط آنکه تمام نخیته باشد و در
توام در وقت مثل شیر باشد از نخیته آنرا تابینند که از لبن مانده است خوانند و آنرا حکم مادر الشعیب است که غده
اطباست در معالجه اکثر امراض عن عائشه انها کانت اذا مات المیت من اهلها اجتمع لذلک النساء از عائشه
آمده است که چون میمروا از خوشان او کسی جمع می شدند بجهت آن زنان ثم یفرقن الی البنین پس تر متفرق

ششده و میرفتند بجا نهادن اینها را خود امرت بر منته تلبینه فطیخت حکم میکرد عاکنه به بختن و سیک از تلبینه
 پس بختید تلبینه و صنعت خرید اتم صبت التلبینه علیه و میساخت عاکنه اشکنه پستیر سیرخت تلبینه را بر
 اشکنه تم قالت کله اینها پستیر سود بخورید ازین تلبینه که رنجته شده است بر اشکنه فانه سمعت رسول الله
 صلی الله علیه وآله وسلم یقول التلبینه محبته لقواد المرصین و تذهب بعض الحزن زیرا که من ششده ام رسول خدا
 صلی الله علیه وآله وسلم را که میفرمود خوردن تلبینه راحت و بند است مردل بیمار را و میبرد از دل غم و
 اندوه را و در حدیث دیگر آمده علیکم بالبخض النافع التلبین لازم گیرید بر خود و شستن نفع کننده را که تلبین
 و شستن یا با عتبار آنکه دوا مفعول و مکره است نزع طبع و شست نفس در آن نه و لیکن نافع است در دفع مرض
 و اندوه و دوست داشته شده است از نهجست یا باعتبار آنکه این طعام در مذاق طبع حسد ان خوش آید
 نیست و طویث و لذیذ نه اما باید خورد برای نفع و دفع که است مرض را و هم در حدیث عاکنه ثابت شده که
 گفت کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذ قیل له ان فلانا وجع لا یطعم الطعام و یتیکه
 گفته میشد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که فلان کس در ذاک است نه بخورد طعام را فقال علیکم
 بالتلبینه فحسوه یا ایها لازم گیرید تلبینه و بنوشانید و او کان یقول والدی نفسی بیده انها یغسل بطن احدی
 کما تغسل احدی و جها من التوبخ و میفرمود سوگند پروردگار که تلبینه میشود و صاف میگردد اند از آرایش
 شکم یک از شمارا حیا نچه می شوید یک از زنان شمار و س خود را از چرک و تخصیص شستن رو س زنان بخت
 آن خواهد بود که مبالغه زنان در شست و شو س رو س از چرک بیشتر از مردان است **فصل در علاج**
زهر در خیم زنه گو سفند بریان زهر آلوده کرد و پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورد و از آن
 تناول فرمود گو سفند بریان بنطق آنکه زیاده ازین از من مخور که زهر آلوده ام آن زن را طلب کرد
 و گفت چرا چنین کردی گفت اگر پیغمبر س ترا زیان نرسد و آنکه چند لقمه بخورد و بعد از آن خبردار شد
 براسه ظهور معجزه بود و یک از صحابه که خورده بود و درین نیز ظهور امتیاز و اعجاز بود و در روایت آمده که
 آن زن را بقصاص آن صحابی بگشتند و در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زهر آن گو سفند کارگر بنقباد
 و اناسی تاثیر س نبود پس حجامت کردین لگتفین در سه موضع و امر کرد دیگران را تا حجامت کنند و
 بعد از آن سه سال یزیت زیرا که غزوه خیم در سال هفتم بود و هر سال فرمود س که همیشه الم لقمه که در خیم
 خوردم س یا هم تا سال وفات رسید فرمود ما زلت اجد من الاکله استی اکلت من الشاة یوم خیم حتی کان بنا
 او ان انقطع الابر منی فتوفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شهید و فرمود همیشه س یا فتم از آن لقمه که
 خورده بودم از گو سفند زهر آلوده روز خیم ترا شد اکنون وقت گسستن رگ سینه من از آن پس وفات یافت
 رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شهید و حکمت الهی در بقا س اثران تا وقت موت شریف این بود و آنچه
 بر دو نوع است سیک با استفراغات که محبوبه آن پنج قسم است چنانکه بیاید دوم با دویه که معارض زهر باشد
 کیفیت یا بجا صیت تاثیر دوا در دفع مرض و دوا س یا کیفیت چنانکه دارو س گرم در دفع برودت
 و سرد در دفع حرارت مثلاً یا بجا صیت است چنانکه بعضی تر یا قها که اصل کیفیت آنها معلوم نیست و لیکن

خاصیت دے چہنیں واقع شدہ است کہ دفع نہر میکنند و تاثیر آن در آن معلوم است قطعی و لیکن علت آن معلوم نہ
چنانکہ نہر مہرہ کہ میباشند و در او دیشل این بسیار است و بہرکہ دوا نیاید باید کہ مبادرت نماید بہ تفرغ و اتع النواع
استفراغ جماعت سنت دارند آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اختیار کرد و اللہ اعلم **فصل در علاج سحر**
سحر چون میبود سحر کردہ و ذرات مقدس بنوعی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار شدہ گفتہ اند کہ حکمت و تاثیر سحر در آن
حضرت مقدس آن بود کہ مقرر است کہ سحر در ساحر تصرف و تاثیر نکند و چون یہود ناہبود و دیگر مشرکان آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را نسبت بہر میکردند حق سبحانہ و تعالیٰ بتاثير سحر در دے نہراست ساخت غرت و کمال دیرا
ازین نسبت اظہار کرد و کذب و دعوی و لطلان اتهام ایشان را و نمود و با کجای چون ذات مقدس سحر بہر و دیگر
فرمود تا بر سر مبارک وی جماعت کردند و سیکہ از دین و ایمان خطہ اندا و ہر آئینہ این علاج را از کار میکنند و میگویند کہ
جماعت قسمی از استفراغ است بجلال سحر چہ مناسبت دارد و دفع دے حکمت کند و اگر از کفار اطبا چون جالینوس
و ارسطاطالین نقل کردند سے البتہ آنکس حکمت زلیخہ کہ در باطن دارد از کار نارد سے و گفتی چون ایشان
چہنیں حکم کردہ اند لابد بویجہ و حکمتی نخواہد بود و بعد از ان اشارت کرد بہ قبولیت حکمت در دفع جماعت مرد
سحر بقول خود کہ گفت و چون مادہ سحر بہر مبارک رسیدہ بود و در قواسے دماغیہ تاثیر کردہ چنان تحلیل میکرد کہ
چیزی کہ نگردہ است کردہ میشود و این تصرف سنت از ساحر و طبیعت و مادہ و سوس تا آن مادہ بر طبق مقدم دماغ
غلبہ کرد و مزاج آن از طبیعت اصل برگشت زیرا کہ سحر مرکب است از تاثیرات ارواح خبیثہ از جن و شیاطین
و خباثت نفوس شرے و افعال قواسے طبیعیہ بدینہ از ان تاثیرات و با کجای چون تاثیر سحر در بدن روح سحر
ست کہ مادہ آن دمی است کہ بعد از انضمام آن در تجوین قلب بخار سے لطیف بیطون دماغ متصاعد شدہ
حامل قواسے دماغیہ میگردد و بتاثير و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و احتمال جماعت
در محل کہ سحر متضرر شدہ باشد غایت حکمت و نہایت تسہیل معالجت است و امتیاد و انکار آن از جہل و بیساعت
طب و عدم درک حکمت و خاصرشیاست و از جملہ علامات عظیمہ النفع در سحر ادویہ ریائی الکی است از آیات و
دعوات کہ ابطال آن میکنند و چند آنکہ تاثیرات بقوت ہیبت و تعریف و توبہ و طہارت و یقین ایمانی اقوی بود
ابطال سحر زد و تر حال شود لاجرم چون معوذتین منزل شدہ فی الحال سحر کیک باطل شدہ بد آنکہ در احادیث صحیحہ
ثابت شدہ کہ آن حضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سحر کردند و تاثیر آن در ذرات شریفی وی ظاہر شدہ از عروضا
نسیان و تحلیل وضعوت قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثہ بعد از رجوع از حدیبیہ بود و در ذی الحجہ در آخر
سند سال دومت بقای سے این عارضہ بقولے چہل روز و در و ایستاد شش ماہ و در روایتی یکسال بودہ عیال
نور و موت آن چہل روز بودہ و وجود آثار و بقای سے آن از اول تا آخر مدت مدیدہ باشد و کشیدہ و اللہ اعلم
تا شبے نزو عائنہ بود دعا کرد و بسیار کرد پسر گفت یا عائنہ آیا آگاہ هستی تو بانکہ آگاہانیدہ شرمین بانکہ
حق تعالیٰ فتوے داد مرا در اینچہ استفتا کردم از سے اجابت کرد و اینچہ سوال کردم اندمہ مراد مرد و شست
یکے ازان و دوز دسین و دیگرے نزدیک پایہا سے من و گفت یکے ازان دومر دصاحب خود را چہ حال است
این مرد را و وجہ سے از حیث گفت مطہوب است یعنی مسحور و طہیب یعنی سحر آید گفت کہ سحر کردہ است اورا

گفت ابید بن احم بودی گفت در چه چیز کرده گفت در مشط و مشاط مشط یعنی می شانه و مشاط یعنی میو یا سکه که
می افتد از سر بریش بشانه کردن و در دمای شکوفه نخل گرفت آنرا کجا پنجهان کرده اند گفت در بریز روان نام چایست
که در آنجا بود و در روایتی اروان یافت و گفته اند که این صحیح ترست پس رفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
با چند سوار از صحابه بران چاه و فرمود همین چاه است که نموده بودند مرا و آب و سکه سیخ بود گو یا خناب آب تر کرده اند
و نخلها سکه و گو یا روی سبب شیطانی پس بر آوردند از و س آن سحر را نینین آمده در محبین و در روایتی
از بخاری آمده که عائشه گفت چرا فاش نمیکنی یا رسول الله این را گفت خوش نزارم که بر آگنده کنم بر مردم
شهر را و در حدیث ابن عباس نزد بقی بسند ضعیف آمده که در آنجا و ترسے یعنی زه کمان را یافتند که
در و س یازده کره بود و فرود آمد سوره الفلق و الناس بر آیت که میخواندند گرچه ازان تشاده می شد
و نیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی و عمار را برای استخراج سحر از آن
چاه پس یافتند یازده گره را و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردی پس یافت طلحه نخل را
در و س تمثال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سوم ساخته در آن تمثال سوزنها خلاصیده و رشته
در و س یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل بمغزو نین بر آیت که میخواندند گرچه تشاده می گشت و هر سوز
که میکشیدند المی تسکین می یافت بعد از بر آمدن آن راحته پیدا میشد و الله اعلم **فصل در معالجه**
بدن گاه معالجه بدن بقی فرموده عن سعدان عن ابی الدرداء ان ابی لیس صلی الله علیه و آله و سلم
قال قمتوننا فاقیت ثوبان فذکرت له فقال صدق انه صبت له وضوء سعدان ابن طلحه که از کبار تابعین است
از ابی الدرداء روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پس ازان وضوء ساخت گفت سعدان
بعد ازان ملاقات کردم ثعبان را که مولاے آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و در سفر و حضر تا آخر عمر
در خدمت بود و ذکر کردم با و س آنچه ابوالدرداء گفته بود ثوبان گفت راست گفت ابوالدرداء من بختی بودم
آب وضوء را بر آس و س و قی یک از استغراغات پنجگانه است که آن پنج اصل النوع استغراغات
و آن پنج اسهال است و قی و اخراج دم و خروج ابخره و عرق دست بر هر پنج وارد شده چنانچه یاد
کردیم پوشیده نماند که خروج ابخره و عرق را هیچ ذکر نگرده است مگر آنکه آن لازم بعضی معالجات که مذکور شده
بوده باشد **فصل** اگر کسی معالجه کرد و طب ندانسته او را تضمین فرموده عن عمرو بن العاص
یرفعه من طبیب ولم یعلم منه الطب قبل ذلک فهو ضامن کسیکه علاج کند کسی را بے آنکه طبیب باشد
و دانا طبیب و س ضامن است و علم را خداست نیست که هر که بنا دانی طبیبی کند و مرض را بکشد یا عضو یا
از اعضاے او را یا مال او را تلف کند برو س ضمان لازم آید و اگر د و طبیب بود و س ارشاد نمود و س بآنکه
در طب حاذق ترست امام مالک رحمه الله در موطا روایت کرده از زید بن اسلم ان رجلا من زمن رسول الله
مردی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جرح فاحش قن الدم جرح شد پس محتسب شد خون در جراحت
و س و ان الرجل و عارجلین من بنی انار فنظرا الیه و ان مرد و مرد را از قبیلہ که نام آن بنی انارست از برای
علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در حال آن جرح تا علاج کنند فرغم آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

قال لها ايها الطب كذا زيد بن اسلم كذا فرمود آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم مر آن دو مرد را كه دام سگ از شما
طبيب ترو حاذق ترست يعني هر کدام كه عاذق ترست و دانا تر علاج كنند بقالا اولى الطب خير يا رسول الله
پس آن دو مرد چون از قول آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم تفاوت و تفاضل در طب و بدون يك بهتر و
نافع تر از ديگرى فهميدند پرسيدند آيا در طب نفع و خيريته هست نفس الامر و امرى صحيح و مفيد هست
وقال انزل الله و انزل الله انزل الله پس فرمود آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم هر كه فرستاده است
همان كس فرستاده است و او را لعنه بر او بتقدير الهى است و سپيد كننده دانا خير خشنده حق است بجهان و تعالى
فصل در پيرى پيرى بنو س حضرت بنو س صلي الله عليه وآله وسلم از معاشرت اربابى كه
كه از مصاحبت بديگر تجاوز كنند و برسد چنانكه جذام و جرب و مانند آن و چون بحكم خاصيت احتمال عدو و تجاوز
و از مزاج معاشرت و مخالفت ارباب آن پيرى كردن فرمود چنانچه در حديث ابى هريره مرفوع است كه آن حضرت
صلي الله عليه وآله وسلم فرمود من المجذوم كما تفر من الاسد بغير نير صاحب جذام چنانچه ميگريرد از
تا بفرسد و ترا بلك نكند و در حديث جابر صحيح است كه آن كسانى كه وفد ثقيف حبل مجذوم فقال انا يا اينها
فارجع مردى از ثقيف براى بيعت اسلام حضرت آمده بود كه مجذوم بود پس آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم
او را بخود نه طلبيد و دست و پير او در دست خود گرفت و فرمود بيعت كرديم با تو در قصد و نيت دست گرفتن حا
نيست برگرد و نزد ما مباش و در حديث ابن عباس مرفوع است كه آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم فرمود لا تبا
النظر الى المجذومين بسيار نظر نكنيد بجانب مجذومان كه مكره است و ناخوش آينده و احتمال ضرر زياد و احتمال
دارد كه ناظر بدين آن ثقفه مجذوم در حضور و مجنين نهي از ادمت نظر بجهت آن بود تا او را محجوب و محقر نمايد
و ايند انكشده و الله اعلم و ليكن سوق كلام مصنف در آنست كه مراد همان معنى اول كه ناظر در اتفاقا و اجتناب است
و در حديث ديگر آمده كه المجذوم و ميكن و بينه قيد رنج او مجنين سخن كن با مجذوم از دور اقل آنكه ميان تو و
ميان و مسافت يك نيزه دارى بود يا دو نيزه دارى و جذام مرصه حديث است باعتبار اهلاك و تخيير و تفريق
سيات و صورت و احتمال تجاوز و رسيدن بغير كه از انتشار سودا كه متولد از خون فاسد و احتراق است و بهر بدن
پيدا مى آيد و مزاج اعضا تباه ميشود و شكل اعضا و سيات آن متغير ميگردد اين احاديث و مانند آن ناظر
در جانب اتفاقا و پيرى است از مجذوم و در احاديث ديگر آمده كه آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم با مجذوم
طعام خورد و دست و پير او را كاسه خويش نهاد و گفت كل بسم الله ثقه بالله و تو كذا عليه بخور يا م خدا و تو كل من
من و خوردن با تو بخدا و حديث لا عدو و لا طيرة نيز ناظر در عدم اجتناب و احتراز است چه پيرايه كه تجاوز مرض و
رسيدن آن از يكى بديگرى نمى باشد و قال بذكره از طريق و مانند آن ميگيرند و شوم مى نيد اين چيزى نيست و باطل است
و در حديث ديگر آمده كه شترى بود در گوين در ميان شتران عرض كردند حضرت صلي الله عليه وآله وسلم كه اين
در ميان نه بخندم كه جرب از او بديگر ان سريت خواهد كرد فرمود اين را كه جرب حديد است از جارسيد
يعني اين چيزى نيست همه بتقدير پروردگار تعالى است پس ميان اين احاديث كه ناظر در عدم اجتناب است
و احاديث ديگر كه برخلاف آن دلالت دارند منافات و معارضه نمائيد جواب از اين ميگويند كه اصل عدم عدو

وعدم اجتناب و احتراز مست و همه بتقدیر است و لیکن امر با احتراز از ایشان بر آن فرمود تا اگر کسی را این حق
بتقدیر آنگهی برسد مبادا تصور آن کند که حدیث حق است و در دام شرک نخطی بیند پس امر فرمود از مجذوم و سنی
از قرب و مصاحبت او از نجسیت مست نه از جهت احتمال عدوئی در سیدن آن بعادت مصاحبت و اگر کسی را
یقین بتقدیر آنگهی کامل بود و این تصور توهم نبود اجتناب در حق و سنی لازم نبود ویرین جواب راجح
و معمول حدیث لا عدد و سنی بود و حدیث فرار غیر معمول و بعض حدیث فرار و اجتناب را ترجیح کرده و امر بدان
برای اجتناب داشته چنانکه گفت و بعض جواب میگویند که امر با اجتناب از مجذوم بطریق استحباب است
و اختیار و ارشاد نه برای اجتناب و الزام و موافقانه مجذوم از برای بیان جواز فعل و اعلام بآنکه این حرام
نیست و امر با اجتناب برای وجوب و بعض میگویند که حدیث لا عددی حق است و لیکن کلیه نیست مخصوص
بغیر خدام و امثال آن و اینها مستثنی و خارج اند از آن کلیه و شاید که حق تعالی در دنیا خاصیت و تائیدی بنا نهاده باشد
در عدوئی چنانکه از حدیث نفی تشاؤم امرأه و فرس و دار مستثنی است نزد بعض جواب تحقیق این است که
بدان اشارت کرد و قبول خود که گفت و بعض در جواب میگویند که این خطاب کلی نیست بلکه هر قومی را خطاب کرد
باینجه لائق و فراخ حال و سنی بود پس بکسی که قوت ایمان و توکل و سنی بغایت بود او را از غفلت و معاشرت
ایشان ضرر نیست و سنی مامور و مخاطب نیست بفرار و اجتناب زیرا که قوت ایمان و سنی قوت عدوی
و افغ است و اما ضعیف را با احتیاط و احتراز فرمود و خود هر دو صورت را مباهات کرد تا اقتدا کنند بوی و قوی
بطریق توکل اخذ کند و ضعیف بطریق تحفظ و فصل در دنیا و سنی بکلمات منع
فرمود سنی ابو در داور و روایت کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ان الله انزل لدار و الدار
و جعل لكل دار و دار افتد او و اولاد او و ابالحرم حنا سنی نقال فرستاد در در و دار و او را و او را و او را
سید کرد پس دو یکیند و لیکن بامر سنی که آنرا حرام گردانیده است نکیند و این مستعد روایت کرد ان الله
انجیل شفا که نمایا حرم علیکم و طارقی جعفی سوال کرد از عمر ساختن نهی فرمود گفت برای دوا می سازم فرمود پس و او
و لکنه دوا یعنی خمر خوردن برای دوا سنی بدن می سازی و لیکن وی حقیقت در دست که بدین تو ضرر دارد
و طاهر است که مراد در بدن است و سبب شفا سنی آن نیست چنانچه از احادیث دیگر طاهر است و محققین
اطباء سنی اسلامیه میگویند که در قول حق تعالی که در شان عمر فرمود و منافع للناس مراد منفعت بدن و
و سنی نیست بلکه انتعاش و نشاط طبیعت است که بتناول آن پیدا میشود و در آخر مضر است بدن و مملک
است چنانکه از حال ابل و امان ظاهر میگردد و در لفظ دیگر در سخن ابی داود و در ترمذی است عن طارقی ثلث
یا رسول الله ان بارضنا بعنا یا لعنصرنا و نشر بننا قال لا طارقی بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض داشت
که در زمین ما انگور بسیار است عصر میکنیم آخر یعنی خمر می سازیم و می نوشیم آنرا فرمود نوشید که حرام است
فراجعته قلت اننا نستشفی للمریضین پس باز گفتم که ما بدان طلب شفا سنی مریض میکنیم و این قصه میگوید که قال فی الک
لیس شفا و لکنه دوا فرمود این شفا نیست و لیکن علت و درست این پرسیدن طارقی اگر پیش از علم تو خمر
خود درست است و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثبیه کرد بر خمر آن که موجب نص قرآن است

و اگر بعد از تحریم بود بحیث تو هم حل آن باشد بر آن شفا فرمود آن نیز جائز نیست قانهم و در سنن نسائی مروی
 که طبعی ذکر کرد که درین دار و صفیعی بکار سے آید و اورانی فرمود از قتل متفق و بکار بردن آن در دار و در حدیث
 دیگر ثابت شده پس تد او کے باختر فلا شفاہ اللہ کی تہ او سے کند بخیر شفا نہ بد اور اعدا سے تعالی دعاست
 یا خبر و اللہ اعلم **فصل در علاج قتل تراشیدن سر فرمود سے تا سبام** یا خبره منفتح شود و نقصا عد کند و ماده
 که قتل ازان متولد می شود ضعیف گردد و پوشیدن حریر را نیز در علاج قتل فرمود و از بعض شروح مؤید
 تخصیص آن بنوع خاص نیز نقل کردیم چنانچه گذشت **فصل در معالجه باؤیہ و وجائیه ربانیہ و ادویہ مرکبہ**
 ازان و از طبیعیہ بدان که شفا سے اعم و اقلع و انظم از قرآن فرمود و نیامده چنانچه فرمود و نزل من القرآن
 ما هو شفاء و رحمت الیہ منین + و کلمہ رسن درینجا بیانیه است نہ تبعضیہ و قرآن شفاست از امراض روحانیہ
 و جسمانیہ چه امراض روحانی اعتقادات فاسدہ و اخلاق ذمیمہ و اعمال قبیحہ است و قرآن مثل است بر میان
 معالجات و ارشاد بطریق از الہ آنها برویہ اتم و اکمل و انابودن او شفا از امراض جسمانیہ بحسب آنست که تبرک
 و تمین بقرات و بی نافع است در سبک از امراض بلایا و غریل و دفع است از آنها را چنانچه در احادیث آمده کہ من استشف
 بالقرآن فلا شفاہ اللہ و فاتحہ الکتاب و ازل کل دار و شمال ذلکما یجبین رقیۃ لدیغ بفا تہ الکتاب مجربا کابر است
 و نیز در بعض ادعیہ ماثورہ آمده است و ان یجعل القرآن ربع قلبی و شفا بر صدر سے و باید دانست کہ آیات اذکار
 و ادعیہ کہ استشفا و رقیہ کردہ میشود بدان نفع و شفا در ذات آنهاست ولیکن صلاحیت و قبول محل و وقت و محبت
 فاعل و تاثیر و شرط است و اگر تخلف کند شفا یا از جهت ضعف تاثیر و محبت فاعل است یا از عدم قبول محلی
 منفعل یا از بیجا ماننے قوے است کہ با وجود قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر
 آمد و این در ادویہ حسیہ نیز پیدا است و عدم تاثیر آن گاہیست از جهت عدم قبول طبیعت است مردوار و گاهی
 از جهت وجود مانع از رسیدن اثر و است بوی زیرا کہ طبیعت چون بگیرد و در قبول تمام انتقال بدن نیز بر حسب
 قبول بود و همچنین قاب چون رقی و تعا و نیز را بگیرد و قبول تمام و محبت قوی تاثیر کند در ازالہ علت و همچنین دعا کہ
 صدق توجه و حضور قلب دروے نیز مقبر است و عدم اجابت و سے گاہیست بحسب ضعف نفس و دعا کہ مرخص
 و محبوب الہی تعالی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر خباب عزت در وقت دعا و حضور
 و توجه کمال و گاہیست از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و از کتاب ظلم و مانند آن و رقیہ معوذات
 غیر آن از اسمائے الہی طیب روحانی است اگر جاری شود بزرسان ابرار و اقویا توجه تمام و محبت تمام و لیکن
 چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطب جسمانی زده ازان خارج و غافل شستہ و بی تحقیق جماع
 کرده اند علما بر جواز رقیہ نزد جماع ستہ شرطی آنکہ کلام خدا و سما و فضا شایع و مقالے باشد و زبان عربی
 باشد یا زبان دیگر کہ معنی آن معلوم بود یا اعتقاد آنکہ مؤثر حقیقی است تعالی شایع و در صحیح مسلم از حدیث
 عوف بن مالک آمده کہ گفت رقیہ سیکردیم ما در زمان جالبیت پس گفتیم یا رسول اللہ چه میفرمائی درین باب
 فرمود عرض کنید رقیہا سے خود را برین اگر در ان شرکے نمود یا بنید یا کی نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر
 آمده کہ نبی کرد آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم از رقیہ پس بعض صحابہ آرند و گفتند نزد رقیہ بود کہ بر آن

عقرب میگردیم و آن رقیه را بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند فرمود ما نمی نیست بکنید و تا تو این دفعه را نبین
برادر خود را و تسک کردی و قوی باین عموم و تجویز کردی هر رقیه را که مجرب شده است منفعت و س که اگر چه معنی
آن معلوم نباشد و لیکن احتیاط در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند بسیار متضمن شرکی بود و در حدیث ابی داؤد
و ابن ماجه آمده و صحیح کرده آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که رقی و تمام
و توله شرک است و تمام حج تیمم است و آن حرزه یا قلأوه که در گردن بیاورند و آن را در جابلیت براسه دفع
آفات میگردند و توله یکسر شناه و بفتح و او و لام حیرے است که زنان براسه جلب محبت مردان میکردند و این نوع
از سحر است و از زینب امراة عبداللہ بن مسعود آورده اند که گفت دیدم عبداللہ در گردن من رشته را گفت این
چسیت گفتم خیطے است که افسون کرده شده است براسه من دروے پس بگرفت آنرا و پاره کرد و گفت
شما ای آل عبداللہ بی نیازید از شرک و محتاج ناید بان شیندم من رسول اللہ صلی الله علیه و آله وسلم
که گفت رقی و تمام و توله شرک است گفتم چرا اینچنین گوئی بود چشم من که بیرون می افتاد از رغایت و حج
و می انداخت چرک را و اشک را پس بفلان یهودی رفتم و اوے افسون بخواند و بهم در دما برفت و آرام
یافتم گفت عبداللہ این دروے که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون
باز داشت آنرا و لازم بود ترا که میگفتی چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میگفت اذیبا لباس بالک
و اشد انت اشافی الا شفاء الا شفاء و کشفاء لا یغادر سقما رواه ابوداؤد و ابنه را از شرک بجهت آن داشت
که اهل جابلیت اعتقاد موثریت بان داشتند و بغیر نام خدا و تدتعالی میکردند پس انچه بنام خدا و کلام و س باشد
در حکم و س داخل نباشد و چگونه داخل بود که وارد شده در آن احادیث و اخبار صحیحہ چنانکه باید و بعض گفته اند
که نهی از آن رقی است که استعمال میکنند اهل عزائم و مدعیان تسخیر جن و س آرنده با موثریت مکره از حق و باطل و
جمع میکنند با ذکر خدا و اسماء و س تعالی اسماء شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و
گفته اند که جن از جهت عداوتی که بالطبع با انسان دارند باین علاقه با شیاطین دوستند و چون خوانده شود
عزائم با اسماء شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین در بیچ چون آن نیز گاه
اثر جن میباشد تمثیل و س بصورت مار هر گاه رقیه خوانده شود با اسماء شیاطین سیلان میکند سموم آن از
بدن انسان از بخت مکره است رقیه که مذکور شد و اسماء صفات وی خاصه نبود و با بجملة اجماع دارند علمای است
بر کر است رقیه بغیر کتاب اللہ و اسماء صفات و س و این و سب از امام مالک نقل کرده است که است رقیه
بحدید و ملح و عقد خیط و خاتم سلیمان که مینویسند و گفت که بنود اینها امر قدما در اسلام و اللہ اعلم و آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم میفرمود که العین حق و لو کان تنسے سابق القدر سبقته العین تاثیر عین یعنی چشم از خم و کار کردن آن
حق و ثابت است و نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر چه بود چیز
که پیش دستی و غلبه میکرد و قضا و قدر را بر آئنه سبقت میکرد آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر عین و حجت
میفرمود که افسون کنند از چشم زخم و از حمله یعنی نشی عقرب و از ناله ریشها که بر بیلو با ظاهر شود چنانکه بسیار
مالک روایت کرده که عامر بن ربیع سہل بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او مائل کرد و گفت و اللہ

لا رقیة الا فی نفس او حمة اوله غنة و انفس العین و الحمة کل ذی سم فرمود صلوات و ارد و لیکن اینون نیست مگر
 در نفس که مراد بان عین چشم نهم است و این تبیهل پنج حقیقت از عین بود و در حمة که مراد بان نیش زهر درست
 از غریب و مانند آن و در ردة که گزیدین است بدان چنانچه مار و مانند آن و حال حصر بعد ازین معلوم گردد که
 صنعت خواست که بعضی رقیه که ثور است ذکر کند پس گفت و بزرگترین رقیه قرأت فاتحه است و قرأة معوذتین
 در آیة الکرسی و تعویذات بنو سعلی و صلوات علیہ و آله و سلم که در احادیث صحیحه ثابت شده از انجمله اعوذ بکلمات الله
 التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر و باسماء الله الحسنى ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرا و برأ و
 من شر ما ينزل من السماء و من شر ما يعرج فيها و من شر ما ذرأ في الارض و من شر ما يخرج منها و من شر
 الليل و النهار و من شر طوارق الليل الا طارقا ليترك نجيير يا رحمن و از ان جمله اعوذ بکلمات الله التامات
 من عصبية و عقاب و شر عبادة و من سموات الشياطين و ان يحضرون و از ان جمله اللهم اني اعوذ بوجاهتك الکریم و
 بکلمات التامات من شر ما انت آخذ بناصيته اللهم انت تكتشف الماثم و المعزم اللهم انه لا يرمي جندك الا بخلق
 و عدك سبحانه و بحدک و از انجمله اعوذ بوجه الله العظيم الذی ليس شئ عظم منه و بکلمات الله التامات التي
 لا يجاوزهن بر ولا فاجر و باسماء الله الحسنى ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرا و برأ و من شر کل ذی شر
 لا اطيع شره و من شر کل ذی شر انت آخذ بناصيته ان ربي علي صراط مستقيم و از انجمله اللهم انت ربی لا اله الا
 انت عليك توكلت و انت رب العرش العظيم ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن و لا حول لا قوة الا بالله علم ان الله
 على كل شئ قدير و ان الله قد احاط بكل شئ علما و احصى كل شئ عددا اللهم اني اعوذ بک من شر نفسي و من الشيطان
 و شره و من شر کل ردة انت آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم و از انجمله اخصمت بالذی لا اله الا هو الحي اله
 کل شئ و اخصمت بری و بر کل شئ و توکلت علی الهی الذی لا يموت و استدفعت اشر بلا حول لا قوة الا بالله العلی
 و نعم الوکیل حسبي الرب من العباد حسبي الخالق من المخلوق حسبي الرازق من المرزوق حسبي الذی هو حسبی سیده ملکوت
 کل شئ و هو کبر و لا یجار علیه حسبی الله و کفی سمح الله لمن و عالیس و را و الله مره حسبی الله لا اله الا هو
 علیه توکلت و هو رب العرش العظيم بر که این دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن بدارد و از ان جمله خبر بیل
 است که پیغمبر را صلوات الله علیه و آله و سلم رقیه کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شئ یؤذک
 و من کل نفس او عین حاسد الله شفیقک بسم الله ارقیک و از جمله کلماتیک دفع چشم زخم بآن شود گفتن یا الله لا اله الا
 الله یا الله است و اگر عاین بگوید اللهم بارک علیه دفع چشم زخم کند و جماعتی از سلف روایت کرده اند که آیات قرآن
 بنویسند و میون بیاشامد حجامد گوید لا باس ان یتب القرآن و یفسله و یسقیه المر یض باکی نیست که کسی
 بنویسد قرآن را و بشوید آنرا و بنوشاند بجا بر اصطلاح قرآن را یا آیات که مناسب شفا یا شمل بزرگوار و اسما و صفا
 فلا باشد فهو الا نسب ان ابن عباس مرویست که زنی در طلق مانده بود آیتی را یاد و آیت را از قرآن فرمود که بنویسد
 بشوید و بخورانش بقل است از شیخ امام ابو القاسم شمس گفت که بیمار شد و لدین بیماری سخت تا آنکه مشرف
 بر موت و سخت شد بر من کار و من پس دیدم پیغمبر را صلوات الله علیه و آله و سلم در خواب پس شکایت کردم و حضرت و
 صلوات الله علیه و آله و سلم قصه را فرمود بجای تو از آیات شفا پس بیدار شدم و شخص کردم در قرآن آیات شفا را

و یافتیم در شمش موضع قوله تعالی + و کشف صدور قوم مؤمنین + و شفا المانی الصدور و یخرج من بطونهم اشباح مختلفه الا انه فی شفاء للناس + و نزل من القرآن ما هو شفا و رحمة للمؤمنین + و اذا مرضت فوشین قلب و المانی
استعداد به و شفا پس نوشتیم این آیات را و حل کردم آب و بنوشانیدم او را آن آب را پس شفا یافت و ای
گویا که بند از پای او کشاده شد کذا فی المصابیح الدنیه و قاضی بیضاوی نیز در تفسیر کریمیه + و نزل من القرآن
ما هو شفا و رحمة للمؤمنین + اشارت بآیات شفا کرده و سعد چلبی در حاشیه آیات مذکوره را تعبیر نموده و حقا
استناد ابو القاسم قشیرے را نقل کرده است و روایت وی حق سبحانه را در تمام ذکر کرده و قرأت آیات مذکوره را
بر بریض و کتابت آنها را در ظرف چینی و شستن آنها را با آب و نوشانیدن به بیمار آورده و از شیخ تاج الدین سبکی
نقل کرده است گفت دیدم بسیاری از مشایخ را که می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کاتب
حروف از شیخ عبد الوهاب شفیعی که قدس سره نیز این عمل را بر آب بیماران مشاهد نموده است و یکی از فقیرا
چشم زخم آنست که از ابو عبد الله بنیامی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در میان بهرامان شخصی
منسوب بود بحشیم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداخته تلف شد و کسی که ابو عبد الله بنیامی را گفت شتر خود
از شتر او نگاه دار بنیامی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست مالم این خبر معلوم شد مگر بهمان شد تا بنیامی
از منزل غائب شد بنزل وی آمد و در شتر و سگ نگاه کرد شتر مضطرب شد و میخا چون بخلی که از پنج پر کنند چون
بنیامی آمد او را خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد و گفت مرا برو برید بیا چون عاین را بدید گفت بسم الله بحس
حالبس و شجر یا بس و شهاب قابلس ردوت عین العاین علیه و علی حب الناس لیه فارح بهر تل تری من محو
ثم ارجع البصر کرین نیقلب الیک البصر خاسا و هو حسیر فخر خبت حدقه العاین قامت الناقه لا یأس بها چون بنیامی
این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد بیرون آمد از محل خود و شتر نیز درست بر خاست بدانکه اصابت با عین و تازی
چشم زخم امری ثابت و محقق است نزد جمیع علما از اهل حق و حدیث العین حق محبت آنست اگر چه جائه مبتدعه از اهل
اعتزال و من یخذ و حذویم آنرا شکر ندیم هر چه محال نبود و نزد عقل جائز باشد و خبر صادق بدان خبر داده و رحبت
اعتقاد آن چنانچه سائر امور از امور آخرت و مراد تاثیر آن معنیست که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقلا بلکه
مراد سبب عاده است که حق سبحانه و تعالی نظر عائن را سبب ساخته و ضرر عین را بدان مربوط گردانیده است
و تاثیر و ترتب ضرر یا رادت و خلق اوست تعالی چنانچه در سائر اسباب عاده و حکم کرده اند و کیفیت اصابت عین که
حکونه است و نقل کرده اند از بعضی ازان جامع که این صفت را داشته اند که گفت هرگاه که نفس کرم بخیزد بر وجه
استحسان و راترے را احساس کنم که از چشم من بر آید و بعضی گفته اند که از چشم عاین قوت سمیه منعش گردد که
مستعمل گردد و معیون که باعث هلاک یا فساد گردد و مثل زهر که از اسفنج بلبل برسد و از بعضی فاسی بواسطه
نظر نیز زهر میرسد و با جمله بر مثال تیر خیز از جانب عاین بجانب معیون روانه گردد اگر مالمی که حفظ و قایم
کنند در میان بود و برسد و کارگزار نشد و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تعویذ و دعا است و حصول لغو و نیا
و اگر سپر سخت و قوی بود تواند که بیم بجانب و بر گردد و بر مثال تیر محسوس و هو کفینة فصل در مجموع امراض
و الام باین دعا علاج فرموده که ابو دهر روایت میکند سمعت رسول الله علیه و سلم من اشتک منکم

علیقل کسیکه مریض شود از شما باید که بگوید این دعا را بر بنای الشهد الذی بی فی السماء تقدس اسمک امرک فی الزمان
والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض وغفر لنا عونا انت رب العالمین انزل برحمته من جنتک
وشفا من شفاک علی هذا الوج چون این دعا را بخواند فیروز آبادن الله پس به شود باذن خدا و در صحیح مسلم
ثابت است که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آن حضرت خسته داشت جبرئیل گفت
علیه السلام بسم الله ارقیک من کل داء یؤذیک و من کل نفس و عین لیسع الله ارقیک الله یشفیک و آنچه روایت
کریم که لاریقته الاله عین او حتمه مراد آنست که لاریقته او بی و نفع منها فی ذلک یعنی مراد اینجا حاضر عوا و غیرت
رقیه نیست در عین و حتمه زیرا که رقیه در جمیع امراض و الایام مشروع و مصلوب است و در خصوص امراض دیگر
غیر عین و حتمه نیز آمده است چنانچه در حتمه و صداع و درد دندان و امثال آن بلکه مراد آنست که درین دو چیز
او بی و نفع است از دیگر امراض و علل و پوشیده نماند که آنچه سابقا روایت کرد نفس و حتمه و لدغه است و چون
مراد نفس عین است و حتمه و لدغه نزدیک بهم اند و در معنی یک چیز اند مال معنی رقیه در عین و حتمه باشد پس
و بزرگترین رقیه فاتحه الکتاب است پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خیر الداء القرآن و فاتحه از اهل سوره
قرآن است و مشتمل بر بیانی آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حدیث ابی سعید خدری در صحیح مسلم ثابت است
که جمیع از صحابه در سفر قوسه را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند تا گاه بزرگ ایشان را برآید
بگزید ایشان از آن نفر یعنی از آن جمع صحابه و نفر نام جماعه است از ستاد و از ده رقیه خواسته گفتند چون ما را
ضیافت نکردید ما شما را رقیه نگیریم تا ما را اجر نماند نیکو ندیدیم هر یک گله گو سفند قرار دادند و در روایتی آمده که مجموع سی
گو سفند بود یکی از آن جماعه برفت و بروی فاتحه الکتاب خواند در ساعت نیکو شد چون پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله
و سلم آمدند و او را از آن حال خبر کردند آن شخص رقیه کننده بفاطمه فرمود که ترا اعلام کرد که فاتحه الکتاب بقیه است
نیکو کردید گو سفندان را قسمت کنید و از آن مرا نصیب دهید درین قول تأکید و سبانه است در بودن وی حلال
طیب و در روایتی آمده و بخندید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ازین حدیث معلوم شود که گرفتن اجرت
و اشتراط آن بر رقیه جائز است اما بشهر طبعه لقرآن و دعا بود و در وی فریب خداع نباشد چنانکه بخار
از حدیث عائشه آورده که گفت ابو بکر را غلامی بود که بروی خرابی نهاده بود و وی از خراج دس میخورد
روزی آن غلام خیر دس آورد و ابو بکر از آن بخور پس گفت آن غلام میداند که این چیز از کجا بود فرمود
چیت گفت که گمانت کرده بودم در جاهلیت مرا نسانی را و بنود مرا علم که گمانت و بیک خداع کردم با وی آلا آن
علاقات کرد مرا و بداد چیز دس در اجرت آن و آنرا در خدمت تو آوردم پس در آورد و دس دست خود را در حلق
خود و دس کرد هر چه در شکم و دس بود و حکم تطیب نیز همین خواهد بود و درگزیدن عقرب و مرسیه ابی بکر بن ابی شیب
مریست از عبد الله بن مسعود که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز سیکه از عقرب بزد و انگشت مبارک در نماز
بگزید چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله العقرب لا تدع نبیا ولا غیره تعبت کند خدا تعالی عقرب را نیکو دارد
پیغمبر را و نه غیر پیغمبر را بعد از آن طرف آب و نمک را طلب کرد و آن انگشت را در آب نمک نهاد و قل هو الله و فرمود
میخواند تا عالم آن زائل شد و در سنن ابی داود و از شفاء ثبت عبد الله مریست که گفت دخل علی رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم وانا عند حفصة فقال الا تعالین بقرقة انما کما علمتها الکتابه وراکب بر من رسول خدا صلی الله علیه
 وآله وسلم ومن نزل حفصه بود پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا تعلیم میکنی این را یعنی حفصه را
 افسون نموده را چنانکه تعلیم کرده تو او را خط و کتابت را غایب این زن بحفصه تعلیم کنایت کرده بود و ازین حدیث
 معلوم شود که تعلیم کتابت در ساراکم و نه نیست و بعضی گفته اند که این از خصایص ازواج مطهره است بحکم استن
 کا حد من النساء و خبر لا تعلوین الکتابه محمول بر ساسه عامه است از جهت خوف ابتلا و افتنان بر بنیان و نماز و ریتها
 که بر سبیلها ظاهر میشود و بغایت مومن است و مرضی احساس حرکت کل میکنند و شفا بنبت عبد الله و انما در که رقیه
 میکرد این رنج را چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حضرت کرد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد
 و گفت یا رسول الله من در جاهلیت افسون نموده میکردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد و گفت بسم الله قلت
 خیر تعوذ من افواها و لا تضر احد اللهم کشف الباس رب الناس فی عمار ابرو بوی خوانده و آنرا بسبب حکم کند
 بسر که تیز خازق و بر ریش طلا کند و اما در سائر جراحت و قروح مانده روایت میکنند کان رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم اذا اشتکى الانسان و کان له به قرحة او جرح قال باصبه هكذا و وضع سفیان سبابة علی الارض
 ثم رفعها ثم قال چون شکایت میکرد انسانی یعنی بیمار میشد و شکایت گاهی بپایه یعنی در شکم آید یا حی بود یا نکس
 بر پیشانی یا جراحته میگرد یا نگشت مبارک خود چمنین و سفیان ثور که که راوی این حدیث است
 برای نمودن کیفیت این اشارت بنهاد انگشت سبابه خود را بر زمین پستر برداشت انگشت راسفیان
 پست گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را بسم الله تترتبه ارضنا بر رقیه بعضنا لیسف سقیمنا باذن
 ربنا و این علامه است سهل و آسان و نافع مرکب از طبیعی و الهی چه خاک سر و خشک است و محففت و جویات
 قروح و جراحات علی الخصوص در بلاد حاره لاسیما تراب زمین مدینه که برکت خاص و تاثیر مخصوص در آن
 نهاده اند و سابقا در باب اذکار کلام درین حدیث کرده ایم فتذکر که کسی آمد و گفت یا رسول مراد در بدن و حی
 عظیم است و از اول اسلام من تا این زمان بابتی است فرمود که دست بر موضع الم نه و سینه باریک و بسم الله و بوقت باز
 بگو اعوذ بعزّة الله و قدرته من شر ما اجد و اذ و در الم مصاب و دفع آن میفرمود هر که میگویی اللهم ارحم سفتی
 نه مصیبتی و اخلافت من خیر منها بعد از قول انا لله و انا الیه راجعون باریتعالی و او را بدل و اجر خیر است کنند
 چون ابوسلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است فوت کرد و بنیاست مردی نیکو خوش موالد بود و بزرگ بود
 آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را این دعا تلقین فرمود و او را بخواند فرمود و گفت هر که این دعا در
 مصیبت بخواند حق تعالی جبر نقصان او بهتر از آن که داشت بکند ام سلمه گفت یا رسول الله بهتر از ابوسلمه که خواهر بود
 که بدان جبر کسر من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر سعادت تزویج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد
فصل در علاج غم و اندوه و هم این هر دو لفظ در اطلاقات نزدیک بهم واقع شوند و هم عبارت است
 از آن تنگی و تیرگی که از طریقان قبض و اندوه بردل نشد ششوق از غم بپایه ابر که عارض گردد و هم مخفی
 که از قصد کردن بجزیره و توجهدل و اراده بدست آوردن آن پیش آید و اندوه بکین و ریشان گرداند و آنحضرت
 صلی الله علیه وآله وسلم در دفع اینها میگفت لا اله الا الله العظیم الحکیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله

رب السموات والارض ورب العرش الكريم ودر جامع ترمذ سے سنت کہ چون کار سے سخت پیش آمد سے فرمودے
 یا سے یا قیوم بر جنتک استغیث و در حدیث دیگر از ترمذ سے آمدہ کہ چون کار سے ویرا اندو گدین کردی نظر سو سے
 آسمان کردے و گفتے سبحان اللہ العظیم و چون در دعا اجتہاد نمودے فرمودے یا سے یا قیوم و میفرمودے دعا
 اندو گدین نیست اللهم جنتک ارجو فلا تکلنی الے نفسی طرقتہ عین واصلح لی شائی کلہ لا الہ الا انت و ہما برکت ہیں
 گفتہ ترا یا موزم کہ کہینہ کہ در وقت اندوہ گوی گفت آرسے گفت بگو اللہ رب لا اشکر بہ شیئ سفت ہار و فرمودے
 بیچ آئندہ را بھی و جزئی نرسد و این بگوید الا کہ از ان خلاص باید اللهم انی عبدک و این عبدک و این استکنا صیتی
 بیدک یا من فی جہنک عدل فی قضائک اسالک بكل اسم ہو لک سمیت بہ نفسک او از لہ فی کتاب او علمہ احد
 من مخلقک او استاشرت بہ فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ریح قلابی و نور صدری و جلا جزئی و ذہابی
 و فرمودے دعا سے ذی النون در شکم با ہی این بود کہ لا الہ الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین بیچ مسلمان
 بگوید الا کہ مستجاب شود کی از انصار را ابو امامہ بخواند پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا دید در مسجد در غیر وقت
 نماز گفت در مسجد چہ میکنے درین وقت گفت اندوہ بسیار و دین بسیار مرا اینجا اور فرمودے ترا کلماتی بسیار موزم کہ چون
 آنرا بخوانی اندوہ تو برو و در دین تو وفا شود گفت بیا یا رسول اللہ گفت چون با ما آید و شاہ گاہ کنی بگو اللهم انی
 اعوذ بک من الہم و اخرہن و اعوذ بک من العجز و کسل و اعوذ بک من الجبن و الخجل و اعوذ بک من غلبۃ الدین و قہر الہم
 گفت چنین کردم اندوہ من برفت و دین من وفا شد و فرمودے انتم الاستغفار جعل اللہ من کل تم فرجا
 و من کل ضیق مخرجا و رزقہ من حیث یشاء سابقا فی فصل از کار کلام سے متعلق بہ تنفیر گذشتہ است و در
 مستند امام احمد سے کہ چون کار سے ویرا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تنگ آورد سے پناہ بنماز بردے و میفرمودے
 کہ در جہا کو شہید کہ در سے سنت از دعا سے بہشت و دفع اندوہ و غم و ہم میکنے و گاہ سے میفرمودے کہ ہر گاہ ہجوم و
 غنوم بسیار شود و باید کہ بسیار بگوید لا حول و لا قوۃ الا باللہ و این کنز سے است از کنوز بہشت و در صحیح ابن حبان سے کہ
 کسی دعا کرد و در دعا گفت اللهم انے اسالک بان تک الحمد لا الہ الا انت سبحان المنان بدیع السموات والارض
 یا ذا الجلال والاكرام یا حے اقیوم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودے دعا اللہ باسمہ الاعظم الذی اذا دعے
 بہ اجاب و اذا سئل بہ اعطے و در علاج خور و بیخوابی میفرمودے بگوید اللهم رب السموات السبع و ما ظلت رب الارض
 و ما اقلت و رب السحاب طین و ما اقلت من لی جبار من شئ خلقک کلہم اجمعین ان یفرط علی احمد من اوان فی غراب
 و حل شنائک و لا الہ غیرک و در علاج حرقت امر تبکیہ فرمودے و حکمت در اظہار سے حرقت تبکیہ ان گفتہ اند کہ حرقت
 سبب سے ماست کہ ماہ شیطان است کہ مخلوق است و سے از و در سے فساد عام است کہ مناب و شیطان
 و ماہ اوست و آتش بہ طبع طالب علو و فساد کہ سیرت شیطان و دعوت او بدان است و کبر باری حق قمع میکنے
 شیطان و فعل اور انہی ایستہ نزد کبر یا سے و تیغائے شام بیچ چیز پس چون یاد کردے مؤمن کبر باری حق خاند
 بوسے تاکہ ماہ شیطان است و اظہار سے تاریکیہ محراب بہت نزد اکثر علما و نقد صدقوانے ذلک فصل در
 عادت حضرت بنو سے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در طعام و شراب پوشیدہ ماند کہ سابقا ذکر طعام و شراب ان حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردہ و بعضے از احوال درین فصل مکرر آید و لے آن بود کہ ہمہ را در محل واحد در یک

ذکر میکرد و وجه تفریق این فصول و تکریر احکام و احوال ظاهر نیست فی مود لا اکل شکبیا انا مجلس کما
 مجلس العبد و اکل کما یا کل العبد نخورم تکبیه زده و نه نشینم مگر چنانچه نشیند بنده و نخورم مگر چنانچه بخورد بنده
 این حدیث سابقا ذکر شده است و معنی آنکاین معلوم شده گفتند که زنی فرمود از آن که کسی بر روی
 افتاده طعام خورد و مطلق افتاده خوردن اگر چه بر روی نیفتاده باشد هم مکروه است مگر مثل تروکاک شکب
 و مانند آن که در بعضی آثار آمده است و طعام لبسه انگشت خوردن و این غایت اعتدال و توسط است چه بهتر از
 خوردن صورت شکب دارد و تفریط و تقلیل در طعام آورد و زیاده بر آن علامت حرص شره و تکبر است و هرگز تنها
 نخورد و هرگز هیچ نکردن میان لب و سبک و نه میان لب و حواض و نه میان دو غذای گرم و نه دو غذا
 سرد و نه میان دو لیس و نه میان دو قابض و نه میان دو مصل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مرغی معنی هیچ خلع
 آنهاست در سعه نه اکل معانی یک را پیش از بهضم شدن دیگر خورد و علت در عدم جمع و غذای متفی که کیفیت
 خوف غلبه و افراط آن کیفیت خواهد بود و اما عدم جمع میان مختلفین خوف حدوث دو کیفیت متضاد است که موجب
 تشنج و تخالف است چنانکه گفته اند و نه میان دو مختلف چون قابض و مصل یا سراج العظم و سبط اللحم و نه میان
 مشو و مطبوخ و نه میان قریب و قار و نه جمع سبک و میان شیر و بقیه و نه میان گوشت و شیر و نه آن
 شیر احداث کیفیت روی میکند چنانکه میان سبک و لب و طعام در حالت شدت گرمی نخوردی تا سرد نشود اشارت
 کرد بانکه مراد از آنچه در حدیث واقع شده است که طعام هر نخورد که طعام شدید الحار است بطرانی در صغیر و اوسط
 از حدیث بلال بن ابی هریره از پدرش آورده که آورده شد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طبقه از طعام
 که میخورد فرمود خدا سگهای آتش خوردن فرموده است و در حدیث دیگر آمده که طعام سرد بخورد که در دو سه
 برکت است و در طعام مایه برکت نیست و طعام شبانه را صبح نخوردی و از طعام که عفو است یافته باشد بخوردی که با
 و علامات و طوحات ثابت نشده که هرگز چیزی را تناول کرده و ضرر بعضی از اغذیه یا بعد از آن ناکل کرد و چنانچه
 خرابا بر وزن و طب را با قضا خرابا چون عفو صفت و حرارتی دارد و روغن مصلح آن باشد و در حدیث ترمذی که واقع
 شده و آمده که دوست میداشت ترمز پدر او لب و ترمز را طبیبین نام کردند و همچنین حرارت طب را بر دوست
 قضا ناکل کردند و در حدیث ابی داود آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطبخ را بر طبیب خورد و
 نه شکست گزیند یک را بر دوست دیگر و بعضی گفته اند که مراد از طبخ در حدیث اخضر است زیرا که اخضر عبارت است
 و جواب داده اند که اخضر اگر چه بجهت خلالت نوعی از گرمی دارد و لیکن نسبت بر طبیب بر دوست و بر اخضر
 خربز که بر خاصه معجمه و سکون را و کسی موجود نیز آمده و گفته اند که آن نوعی از طبخ مندرست و در بعضی روایات
 طبخ بتقدیم طایر با واقع شده مکان طبخ و گفته اند که آن لغت است در طبخ و در فضائل طبخ احادیث آورده اند
 که مویع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید آن را الله تعالی و از محمد بن مسلم آورده که در طبخ نخورد از عجم
 کیفیت اکل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مراکز آنکه آن فی الموابی و آب خرابا منقوع که در آب تر که با
 و شیرین از دست جدا شده را بر آن بهضم طعام آشامید و از فرموده که طعام شب خوردن و اگر چه یک
 کف از خرابا باشد گویند که سینه خفتن مضغ بدن است اما بر آن صاحب رده مضغ و نهی کرد که از خربز

بعد از اکل که باعث مدوش بخارات و صعود اوست بدماغ و نیز حرکت او خل است و در فهم و نیز علامت غفلت و شیوه غافلان است که خوردن و خفتن کار ایشان است و موجب قسارت قلب است چنانکه فرمود چون طعام خورید گداخته گردانید آنرا بگردن و در عقب طعام در خواب مشوید که دلهای شما سخت گردد چنانکه سابقا گذشت و در مورد سبب لدینه از کتاب هدیه نقل کرده که اطباء گفته اند هر که حفظ صحت خواهد باید که بعد از عشاء مشی کند اگر چه صده خطوه بید و خواب نکند بعد از طعام که بیهوشی مفرست و اما در شرب شهر را بآب سرد آمیخته کرد و در آسایش میدی سابقا گفته که هر روز بمحسین کردن معهود شد که آنرا فوائد بسیار است و بعضی آب شیرین را که در دیشکان احب اشرب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اما الحلو البارد واقع شده بر همین آب است و معز و ج بعسل عمل کرده اند و ظاهر و مختار آنست که مراد بان ماء عذیب است و چون افضل شیرین با جماع اهل علم عمل است که نتیجه و حسن است که عین سبحانی و تعالی بخل کرد چنانچه فرمود و او را در یک لیوانی خنک لایه و حمل این عصاره بر کوه در و در حوض آسمانی و آیت قرآنی بعید است و مناسب نیست بلفظ نتیجه کما لا یخفی آنرا از همه شیرینیا و ستر و شتی و آب بایت یعنی آنکه شب گذشت بروی دست و شتی از آب تازه از خجسته چون درستان ابن القیثان در آمد گفت آنکان عند کم ما و بات فی شتة و الا کرعنا اگر آب است که شب در خجسته است بسیارید و اگر نه بدین از جوایب خوریم و اصل معنی تکرع نیست ولیکن مراد بکرع اینجا اختراعات است بر دو دست نه حقیقت معنی او که آب بدین خوردن است از جوایب با شرب بدست در آن حالت متعذر بود و ضرورت مودع شد بکرع و الا بی ضرورت اختیار تکرع بعید است و الله اعلم و شسته آب خورده و منع کرده که کسی ایستاده آب خورد و میفرمود که هر که فراموش کند و آب ایستاده خورد باید که می کند اما در صحیح ثابت شده چنانچه در حج یاد کردیم که ایستاده آب از غزم خورد بعضی میگویند که این ناسخ نمی است و بعضی میگویند بهین است که نبی براسی حکم نیست بلکه براسی ارشاد است و تنزیه این بحث نیز سابقا گذشت است و در اینجا گفته که بعضی میگویند که نبی ناسخ نیست و بعضی میگویند که میان حدیث شرب قائما نبی از ان تعارض نیست زیرا که ایستاده از روزه ضرورت خورد از جهت تنگی حمال نشستن ابائی ضرورت عادت شریفانه بر ایستاده خوردن بود و در شرح ابن الهمام مذکور است که از اول است که لقیه آب و ضرورت مستقل قبله بخورد و اگر خوابد شسته بخورد و در آن وقت که بارت نفس کرد و بی فرمودانه از وی و امرای عینی سیراب کننده ترست و گویا تر و شفا دهنده تر و مراقب نفس و در شرب جدا کرد و قیاح است از دهن و نفس فردن بیرون آن و در حدیث آمده است که آب در سه نفس خورده در اول هر نفس بسم الله گفته و در آخر الحمد و آنکه در بعضی احادیث نبی از تنفس در شرب وارد شده مراد بان تنفس در داخل ظرف است تا موجب تغییر آب نگردد و بجهت بودن تنفس متغیر بفرم سبب اکل طعام کریمه الراحیه یا بعد عهد از مسواک و مضغه شمله و میفرمود غطوا الانا و اولیاءکم فان فی السنه لیلة یزل فیها و باء لا تقرأ باء یس علیهم عطا و سقا و یس علیهم اکا و الا وقع حیه من ذکاب الاء یعنی سر طرفها پویشید و سرشکها بنیدید که در هر سال یک شبی است که

در آن شب دبا می افتد بنظر آن که گمشوئی باشد یا بر مشک که گشاده ماند از آن و با بوی بهره نمی ماند و در و
 دخول میکند و می افتد در آن خوف یا مشک چیز که از آن و با و نمی میفرمود که آب از نمکه قیج خوردن یعنی از نمکه
 شکسته و سبب نمی گفته اند آنست که موضع شکسته بلب خوب نمی چسبد و آب بر روی و جهان میسر نبرد و نیز آن
 موضع در غالب چرکین و ناشسته میباشد و شیر خالص را آشامیده و گاه باب اینجه آشامیده میزیر که
 شیر در وقت روشیدن گرم میباشد و در بلاد خالی از ضرر می نمود پس می شکست گرمی و آب سردی آب
 و در حدیث ابن ابی تیمه که مذکور شده آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب سرد که شب کرده باشد
 در شستن طلب داشت و آب سرد در قدح ریخت و گو سفند می داد و می نوشید و بخندست و در پس نوشید
 الحدیث و روایت از انس در صحیحین آمده که گفت دو ششیده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شانی و آن
 شد با آب پس نوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باقی ماند از آن چیز که بر دست چپ وی ابو بکر
 بود و بر دست راست اعراسه عمر التماس کرد تا آنرا بای بگر و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا با عرابی
 داد که بر دست راست و سب بود و فرمود الا یمن فالایمن و میفرمود چیزی نیست که قائم مقام طعام و شراب
 تواند شد جز شیر رواه الترمذی و نیز روایت کرده که سه چیز نمی باید رد کرد لیم و وساده و دهن و در روایت
 طیب مکان دهن آمده و خمار را در آب می انداختند یک شب و گاهی دو شب و گاهی سه شب می کنند
 روز دیگر می آشامید و هر چه باقی ماند می از آنچه سه شب یا نوزده بران گذشته بود می غلای دادی و گاه
 فرمود می تا بریزند غالباً اگر از حد اعتدال بیرون نرفته بخلای داد و اگر تند و سخت شدی امر بر خفتن
 فرمود می و این میجست در خاتمه تفصیل بیاید ان شاء الله تعالی **فصل** در امر مسکن و منزل التفاتی نبودی
 نه و می را و نه اصحاب و می را چه ایشان را معلوم بود که بنظر سفر اند لاجرم از منازل بآن مقدار
 گفتار کردند که دفع حر و بر کنند و از دل و ج و در آمدن از آب و بهائیم مانع آید و استتار از عیون بنی آدم
 حاصل شود و اگر حیائیکه از ایشان زعمارت خانه حکم و مرصص بود می اما زخرفه یعنی نقش کردن و
 تزئین و تحسین باب طلا و الوان و تعلیه باندگروانیدین خانها و توسعه فراخ گردانیدن خانه اصلاً نبوده
 گفته اند که باند می خانه تا سیقت هفت دست باید **فصل** در تدبیر نوم و لقیطه اما تدبیر نوم
 و لقیطه بر اعدا و نحوه بود اول شب در خواب شد می و در اول نیمه آخر شب بیدار شد می و مسواک
 کرد می و وضو ساخت می و بعد از وضو می که بیان کردیم بگذارد می لاجرم بدن و اعضا از خواب و از راحت و از
 ریاضت خفته تمام داشته با وضو و کمال عبادت و رعایت توسط اعتدال و او می حقوق نفس و اعمال
 و گاهی تمام شب در خواب و بیدار می و وضو نماز گذشت بیدار میشد و وضو میکرد و نماز میگذاشت و در خواب میرفت
 باز بیدار میشد و خواب میرفت بکند و زیادت از قدر محتاج الیه خواب نکرد می و نفس را از قدر محتاج الیه منع نکردی
 و چون قصد خواب کرد می بر دست راست خمید می و لایزال بکر مشغول بود می تا چشمان مبارک در خواب
 شد می قید چشمان بجهت آن کرد که دل شریف هرگز در خواب نشد می تا عینا می و لاینا می قلبی و برینا می
 باند نرم بر هم نهاده می خفتند می و بر زمین مجرد می نوت کرد می و گاه سر برایش که از چرم بود می جوشو بلیف خسرا

نهاده و گاه سپید بر ساعد مبارک که داخل است در بیدار خوانی و تفسیر قیام صلی الله علیه و آله و سلم فصل در حفظ
صحت باستعمال بوسه خوش امر فرمود که بیدار بگرداشتی اشارت است بآنکه استعمال بوسه خوش سبب
خوبی و صحت و انتعاش طبع و تفریح خاطر و تقویت قلب و محبت بدن است و نظریه خاص داشت برای عطری بوی خوش
و لطیف از انجا بکار رسید اشتیاق و هرگز بوسه خوش روزی که بوسه خوش بوی خوش بروی عرض کنند
باید که روزی که بوسه خوش بوی خوش است پس روان که ناظر در نفرت و کراهت است خوش نباشد و در آن اگر آن بوی
سبب است از جهت سست و نداشتن محل و برداشتن و در مسند بزار ثابت است که فرمود آن الله طیب یک لطیف
نظیف یکب النظافته کرم یکب الکرم جوا یکب الجود و فطفا الفنا کرم و ساقا کرم و لا تشربوا بالیوم و کرم و لا تشربوا
سعد و در هم یعنی خداست تعالی طیب است و دوست میدارد طیب را و لذت است دوست میدارد نظافت را
و کرم است و دوست میدارد کرم را و جواد است دوست میدارد جواد را پس طیب نظافت را بکار برید و خانه ها و پیش دریا و ام
یا که بوی خاشاک دارد و مانند گی تندی به بود که در خانه ها آنگاه جمع می کنند و آنگاه سکن است و زیاده و نایب
شده که فرمود آن شریف علی کل مسلم ان تغسل فی کل سبعة ایام و انکان له طیب ان یس من مخرج خدایتی را
یعنی است ثابت بر ذمه هر مسلمان که غسل کند در هر سفت روز یعنی در روز جمعه و اگر باشد او را بوی خوش
پس کند باری از وی و استعمال کند آنرا و در قول و کان اشارت است بمنع سوال از غیر نهائش
اگر کسی بدیده روزی که در دهن بخند نزد امام ابو حنیفه داخل طیب است و لهذا با استعمالی در احرام حیاتی
شود و تسمیه استعمال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طیب را حکم نور علی نور داشت و محبت و سحر آنرا
در حقیقت حکم نماز است و مناسبت ذاتی بود که الطیب یکب الطیب مصداق آنست و الطیب یکب ذاتی
صلی الله علیه و آله و سلم مجده بود که تمام روح طیب عالم بشیء از آن نرسد آنرا گویند بنویسم هرگز
بیچ ریحی را و نه شکر را و نه عنبر و در روایتی و نه عطری را و شبنم از عرق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز
از انش آمده که گفت چون میگذشت آن حضرت بر ای از راههای مدینه می یافتند بوی خوش از آن و میگفتند
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازین راه گذشت است ربه ابو یعلی و انبرار با سناد صحیح و مرویست
از عائشه که گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خوبترین مردم و روشن ترین مردم مثل ماه
شب چهار و نیم بود عرق در رو صبار که می مانند کوب و خوشبو تر از مشک و از فروجا برین عبد الله سگوید که می گذشت
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ای مگر آنکه شناخته میشد از طیب عرق و مشک و شبنم بر هیچ شکر مگر آنکه سجد میکرد
مر او را رواه البیهقی و الدارمی و ابو نعیم و مسلم روایت کرده از انش که گفت در آمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ما
و تمایز کرد در خانه ما و عرق کرد و آورد ما درین ام سلمه غشیه را پس سجده عرق را از بدن مبارک و گرفت در آن
شیشه پس پدیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت چکار میکنی ما سلم گفت این عرق است
یا رسول الله و طیب خود می اندازیم و هو الطیب الطیب طبرانی و در معنی آورده که ام عاصم ام آة عقبه بن فرقه سلمی
گفت که در چهار روز داشت و هر کدام تقصیب و کوشش میبانه و طیب میکرد تا از دیگر بوی خوش تر باشد
نزد و بوسه یعنی عقبه هیچ استعمال طیب نمیکرد و فر آنکه گاهی مسیح میکرد بدین لحظه خود را و ده ال آنکه و

در معنی

خوشبو تر میبود از ما و با هر چند که شمشیر میکردیم در استحالت طیب بوسه نمیرسیدیم روزی از بوسه پرسیدیم
 که سبب آن چیست گفت رسیده بود مراد زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علت شری که شور صغار
 سرخ است که جوش میزند بدان بدن یکایک و غارش می آرد و اینداسی کنند در شب بیشتر پس ختم نزد آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و علاج طلبیدیم پس برینته کرد بدن مراد دم کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دست
 مبارک خود بردارد و بر پشت و شکم من پس پیدا شد از آن روز این بوسه خوش درین و مراد بحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم آمد و گفت که تزدیج و تخنیر دختر میگویم و چیزهای ندام که ویرا بدان مطیب بگویم پس آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم از عرق خود بوی عطار کرد و فرمود طیب کن او را باین دیگر تا بود از وی رایحه طیب می یافتند و خانه ایشان را
 عیسای طیبین نام کردند و در بعضی احادیث آمده که گل سرخ از عرق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شده و چون
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از معراج باز آمد قطره از عرق وی بر زمین چکید و از آن گل سرخ روئید و از اینجا
 فرموده است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که هر که بوی مراد را بدو که بو کند گل سرخ را لیکن این احادیث نزد
 محدثین مصطلحی که ایشان دارند بصحت نرسیده است و حدیث من شتم الورد ولم یصل علی نقد جفائی را نیز از موضوعات
 میسازند و احادیث دیگر آمده و طیب رایحه فضیلت است و صلی الله علیه و آله و سلم و انما نیر همین حکم دارند و این بحث در حقیقت
 تفصیل بایده و الله اعلم فیصل در حفظ صحت چشم ام فرمودی بعد از استراحت بر استحالت در وقت خواب و غیره و در بعضی خوشبوی
 بر شب چشم کنید در سنن ابی داود و ثابت شده است امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالا شد المروح عند النوم
 و قال للقیقه الصائم امرک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر شب چشم بزن و خواب فرمود باید که بر سینه کند از سر
 کسیکه روزه دار است و محرم را نیز نهی کرده اند و این بحسب طیب رایحه است نه داشت و بوسه و مروج است
 که بشک آنرا خوشبوی کنند باین طریق که آنرا در مشک به پروند یا خیره از مشک در وی بنیدازند و طایفه
 همین است و در سنن ابن ماجه آورده است خیر اکمالکم الا ان یحلبوا لبصر و نیت اشعر به بنی اسرائیل که شما اندست بکسر
 سبزه که شکست مشهور روشن میگردد لبصر را و میروید بپاک چشم رایحه همین معنی در روایت دیگر آمده و علیه السلام
 بالا شد فانه منبیه للشعر نه بته للقهقهه مصفاة للبصر حضرت بنوے را صلی الله علیه و آله و سلم سرمه دانه بود
 خاص بنی مخصوص بوسه که دیگر کسی در آن شریک نبود و در سفر همراه بودی و تخنیر آئینه همسرا
 داشتی و در آن جمال شریف را بعد از ادا آن و غیره دیدی و آیات کمال صنع الهی را در آن مشاهده فرمودی
 و الحق آئینه دیدن او را سزد که منظر جمال و کمال حق بود و تقالی شأنه بیست و می نه آئینه حسن ترا جداست
 نیست و غرض تجلی حسن است خودمانی نیست و چون سرمه کشیدی سه بار در چشم راست کشیدی و سه بار
 در چشم چپ و گاهی در چشم راست سه بار کشیدی و در چشم چپ دو بار ابتدا بر راست کردی و ختم هم بر راست کردی
 اول دو میل در چشم راست کردی دیگر دو میل در چشم چپ دیگر یک میل در چشم راست و میفرمود من آن تجلی فلیو تر
 و در اتیان و قول است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد تا هر یک و تر باشد دوم آنکه در چشم راست سه میل کشد و
 در چشم چپ دو ابتدا و انتها بر است باشد تا مجموع و تر باشد که پنج بار است تفصیل بینی را که در بوسه سه بار
 کرده شد و ابتدا از بوسه نموده گویا که این اشارت است تبرجج این طریق و لیکن اول مشهور تر است و الله اعلم

فصل در قرین و سلف عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که نیکو تر دافتر از آنچه شده بود و
 و فکر دے و ویرا دنا کردے و گفتے تبارک الله فی اہلک و مالک انا جزاؤہ سلف الحمد والاداء این کلام داخل دعاست
 بلکه ے فرماید جزا ے قرین و سلف ادا کردن است و شکر گفتن بر توفیق ادا کینو سبت مقدار چهل صاع قوت
 از انصار ے سلف بخیرید انصار ے محتاج شد بسیار و مطالبه نمود فرمود کہ چتر ے حاضر نیست انصار
 خواست تا سخنے گوید فرمود کہ زبان را بکا پدار و مگو ے الاخیر کہ بہترین کسی کہ سلف گرفتہ شمس چهل صاع قوت
 ویرا بانعام داد و چهل صاع دیگر حق ویرا ادا کرد مجموع ہشتاد صاع شد روز ے غریبے بیاد و اتفاقا ضای سخت کرد
 عمر بن الخطاب خواست تا ویرا تادیب کند فرمود کہ مہیاء کنت اوج الی ان تاملے بالوفاء و کان اوج الے
 ان تاملے بالصبر لیجے بازمان اے عمر از زجر و تادیب و ے من محتاج ترم بانکہ مرا بوفائے دین فرمائی از انکہ
 مرا تعصب کنے و و ے محتاج تر بود بانکہ ویرا بصبر فرمائے از انکہ ویرا زجر و تادیب کنے یعنی مناسب برین مقام
 آن بود کہ مرا باعث بروفائے دین شوے و اگر از من تاخیر ے در ادا ے آن مشاہدہ کنی اورا امر بصبر و ترک
 سخنے کنے اما انیکہ بہت من تعصب و رز ے و اورا اذیتا دیب کنے چیز ے نیست و از مکارم اخلاق نہ بیکبار
 یهود ے بیاد و دینے را اتفاقا کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کہ ہنوز اجل من تو نہ رسیدہ صبر کن تا دین تو
 حال شود و آن وقت اجل کہ براسے تو ادا ے آن قرار یافتہ است برسد یودی گفت شہابی عبدالمطلب ایہ
 وعدہ بدروع پیشہ دارید صحابہ بر جو شہیدند خواستند تا ویرا ہلاک کنند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را
 تسکین فرمود و بچشم دعوت کرد و یهود ے گفت مجموع علامات پیغمبر ے در تو مشاہدہ کردہ بودم سیکے باقی بود
 و آن این بود کہ چند انکہ بر بنہ چہل و بے ادبے زیادہ کنے و ے و علم و عفو و فراہ و استقامت و انیز بدانم اکنون
 دستم کہ تو بیشک پیغمبر ے در زمان مسلمان شد فصل در رفتن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون
 در راہ رفتی روان رفتے چنانچہ کسی از بلند ے فرو داید و گاہ چنان رفتے کہ کسی خود را بجلگی از زمین بردارد
 و آن روش دلیران و صاحب ہمتان و زنہ دلان است و معتدل ترین روش شہاست چہ رونہ یا مردگانہ و
 فسر و گانہ چون چوبے خشک رود یا بطیش یعنی نجف و سبکسار ے و از علاج و قلق و اضطراب رود
 این ہر دو نوع مذموم و مستقیم است و دلیل است بر سبک سر ے و بے عقل یا خمول و مردہ دلی یا ہستہ با حرت
 تمام و سرخت اندک و این نوع راستہ ہوں خوانند بفتح ہا و سکون و او قال الله تعالی و عباد الرحمن الذین ہمیشون
 علی الارض ہوناعن سبحانہ و تعالی نشان میدہد و مدح میکند بندگان خواص خود را بان کہ میروند بر زمین رفتن
 بطریق ہوں مفسر ان گفتہ اند یعنی سکینہ و وقار اسن غیر کبر و لاتماوت میروند بآرام و گراںبار ے بے تعظیم و تکبر
 و بے مردگے و فسر و گے و این نوع رفتن از ان حضرت رسالت بود صلی الله علیه وآله وسلم و با وجود آن روش
 چنان نمود ے کہ از بالا فرو دے آید و گویا زمین ویرا طے و در نور دیدہ میشود چنانکہ ترند ے در شمال آوردہ
 از حدیث ابی ہریرہ کہ گفت ندیم پیچے کہ را تیز تر در رفتن از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گویا کہ زمین پیچیدہ
 میشد براے او و در مشقت ے انداختیم ما خود را در رفتن و ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میرفت
 بے تکلف و بطریق خود و در حدیث دیگر آمدہ کہ سید و دیدند مردم و بوسے نمیرسیدند و نیز آمدہ کہ شے سیکر جمعاً یعنی

تو کے الاعضا و بے حسستی و فروانراختن اعضا و غیر آیدہ کہ مشے میگرد و متعلقا یعنی بردارندہ پای را از زمین تمام بے کشان و انواع روش ده است این سه یعنی تادیت و انزعاج و ہون چہارم سے مشے با سرعت و جسم رمل بفتح سیم مشے با برداشتن پایا و جنبانیدن کتفها چنانچہ در طواف ششم سلمان کہ عدد سے است سبک روی و سبک رفتن و از سے سر لغیر سے ہفتم عوز سے کہ رفتنی سے با تامل و فی القاموس الحوزا سیر اللین ہشتم قہقرے کہ رفتنی سے ماورای یعنی پس پارفتن نهم جزے کہ جہت سے در راہ و ناقہ را کہ حمازہ گویند باین معنی سے و ہم بخیر کہ روش شکبران سے یعنی حواسیدان و گردن افراختن و ازینجملہ اکمل و افضل ہون سے

کہ مشے حضرت نبوی بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واعدل و اوسطا نوع مشے سے در چون با صحابہ ہمراہ بود ایشان را پیش کردے و خود در عقب ایشان رفتی لیوق اصحابہ کہ در حدیث واقع شدہ است این سے و فرمود کہ پشت مرا برائے ملائکہ بگذارید و عواظ کے للملائکہ ہمین معنی سے گویا کہ ملائکہ نگاہیان آن حضرت اند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و وے نگاہیان صحابہ و گاہ لعل رفتی و گاہ بے نعل یعنی حق پاسے رفتے از جہت غایت بے تکلفی و تواضع اما از رفتن در یک فعل نمی کردہ از جہت ہم لغزین باحد و بعض امراض کما قالوا

و در بعضی از غزوات انگشت پاسے مبارکش را سنگ رسید و خون روان شد و فرمود ہل انت الا اصبع و سبقت بافتح وال و کسر سیم و تا پر لفظ مانع معلوم بصیغۃ خطاب مونث و فی سبیل اللہ مالقیۃ خطاب با انگشت مبارک خود میکند و میفرماید آیا نیستی تو گمراہ گشتی کہ خون آلودہ شدہ و در راہ خداست آنچه یافتی تو در رسیدتو یعنی ضلالت نیست و اجر آن ثابت سے کہ اقال الطیبی و بعضی گفتہ اند کہ مانا فیہ است یعنی این خون آلودہ شدن تو چیز بی شیت و در شمار نیست و مشقت درین راہ زیادہ برین کشیدنی سے و این کلام را در باب شعر آورده اند کہ ازان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صدور یافتہ و لیکن چون قصد سوز و نیت نکردہ شعر نباشد و نیز اختلاف کردہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این لائشا کردہ یا انشا و فرمودہ طبری و غیر وی جزم کردہ اند بشارتی و گفتہ کہ نشی این لیدین ابوسبت و بعضی گفتہ مرعبد اللہ بن رواحہ را سے کہ در غزوہ موتہ گفتہ در آنچه اصبح او ماجراحتی رسیدہ بود کہ انقل السیوطی و اللہ اعلم و نیز گفتہ کہ بعض ثانی و مہبت و اہتیت را ساکن خواندہ اند بصیغۃ غیبیت تا از وزن براید و گفتہ اند کہ این نیز موزون سے از بحر کامل و بعضی گفتہ کہ این از باب رجز سے و مثل این را شعر نگویند مانند این کیتر سے در قرآن و در سفر بعد از جھوج

صحابہ رفتی یعنی اول صحابہ را امر کردے کہ برآئید و بروند بعد از ایشان خود میر و ان آمدے و رفتی و ضعفا را تقویت داد بہ بشارت و ہمت فرمائی و غمزدائی و اعانت و امداد و دعا کردے بتوفیق و تثبت و خیر دنیا و آخرت و مانہ گان را سوار کردے و گاہی ردیف خود ساختہ فصل در کلام و سکوت و شجک و کجای حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اما کلام

او ہمہ فصل بود و روشن یعنی مفصل و سبب تا اگر کسی خواستہ کہ کلمات آنرا بشمار و ممکن بودے نہ چنان سہو سے بودے کہ حفظ نتوانستہ کہ در نہ چنان گنستہ بودے کہ میان افراد کلمات انقطاع پیدا آیدے چنانکہ عالیشان

گفت ما کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سیر و سر و کم ہذا و لکن کان نیکلم بکلام نبیہ فصل حفظ من جلس الیہ بنو در رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہے یا مت کلام و یہیم میگفت کلمات را چنانچہ شما میکنید و لیکن نیکلم میگفت بکلاسے کہ کلمات آن جدا جدا سے بود و یاد میگرفت آنها را کہے کہے نشست باو سے و گاہ یک کلمہ را سہ بار اعادہ

فرموده تا کسی را حفظ آن فوت نشود و غالب احوال و حس خاموشی بود سخن گفتن را بوقت
 ضرورت برآید دعوت و تذکیر و معظمت سخن را بهمه دهن و برآید اشراق گفته جمع شد و بکسرین
 و بفتح نیز آمده و سکون دال مملکه که دهن و باطن خدین اکثر بلفظ تشبیه آید و جمع باعتبار اجزای آنهاست
 و غمغمه و همهمه نمودن غمغمه و همهمه که ظاهر نشود بر سماع اگر چه بلند بود و همهمه کلامی خفه و آواز پنهان
 و اکثر سخن و حس جامع الکلم بود و چنانکه فرمود او تیت جامع الکلم و اختصار الکلام جامع الکلم آن سخن
 که بلفظ اندک بر معنی بسیار دلالت کند و در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ازین قبیل بسیارست مثل
 الدین النصیحة من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعینه و اشال آن و علما آنها را جدا جدا در کتابها نوشته و جمع کرده اند
 جزایم اندر خیر او یا لا یعنی زبان نکشود و چون امری را که است و دشمنی اثر آن بر روی مبارک و ظاهر شد
 و هرگز سخن فحش نگفتی و خنده بسیار نکردی و بیشتر خنده و تبسم بودی غایت خنده وی آن بود که نوازد و
 پیدا شد و نوازد آن دندانهاست که بعد از این پست و دندانها را نوازد آنهاست ثنایا گویند و دندان پیش را و
 دو دندان دیگر را که در وسط ثنایاست را با عیاری که گویند بفتح را و تخفیف باد و دوسه دیگر را اینیاب و بفارسی
 دندان پیشک آنکه در حیوانات که شاخ ندارند دراز می باشند و دندان دیگر را که در وسط آنها اند و نوازد
 اینها را اسفهان گویند بعد از آنها اخر اسست چهار از هر طرف و آخرها که دندانها را اخر اسس لعقل
 و اخر اسس حکم گویند که در وقت عقل و بلوغ برآید و از هر چه محل خندیدن بود و بچندید و بچندید و بچندید
 محل تعجب خندید و از محل تعجب بچندید و از محل تعجب بچندید و از محل تعجب بچندید و از محل تعجب بچندید
 نه بفریاد و ناله گریستی و نه بجد اشک بود بلکه اشک روان شد و از سینه مبارکش آوازی شنیده شد
 و گریستن و گاه برآید میت بود و گاه برآید شفقت بر امت و گاه از خوف حق تعالی و گاه وقت سماع
 قرآن و آن گریه اشتیاق و محبت و اجلال است اگر چه گریه نزد استماع قرآن از خون هم تواند بود بحسب استماع
 و عید و انداز بلکه برآید شفقت بر امت نیز و لیکن مقصود آنست که درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر نیزست
 از اشتیاق تقاضای الهی تقاضای محبت و تعظیم و اجلال و سبب جل و گاه در نماز تنجی گریست و یکبار در نماز مبارکیت
 و میگفت رب الم تعذنی ان لا تعذبهم و انما یتفکرون و نحن یتفکرون خداوند آخسته نه تو وعده کرده مرا که
 عذاب منم این است رافعه الیک من در ایشان با ششم و ایشان آمرزش خواهند اکنون آمرزش منم منم
 ایشان و امتیاز این ششم از گریه باعتبار وقت است و در حقیقت یکی از این اقسام مذکوره خواهد بود و علما میگویند
 که گریه برده نوع است گریه شادمانی و مسرتا گریه جزع و حیرت گریه رحمت و رحمت گریه خوف و خشیت
 گریه دوستی و محبت گریه اندوه و مصیبت گریه سستی و ضعف و حیرت گریه نفاق و دغا است گریه ذر و
 عاریت چون گریه که با جبرت گریه موافقت و موافقت چنانکه جمعی را بینند در گریه و سبب نماند موافقت را
 گریه کنند و بعضی در فطرت و قوای آن قاطعه معنی شوق و ابتداء و اختراع و خلق است و فطرت بمعنی
 خلقت آید و بمعنی دین اسلام آید چنانکه در حدیث ما من مولود الا و یولد علی الفطرة و کما هی بمعنی سنت
 و بطریق مسلوكه مقتضا خلقت و سلام فطرت حسن عادت را در آن مدخل است نیز آمد چنانکه

و در حدیث عائشه آمده عشر من الفطمة قص الشارب واعفاء اللحية والسواك و استنشاق الماء و قص الاظفار
 و غسل البراجم و تقف الابط و حلق العانة و انتقا ص الماء یعنی استنجاء و الحضمه و سه روایه البخاری بدل
 اعفاء اللحية و مراد اینجا این معنی اخیرست و یکی از جمله فطرت خاتمست و تحقیق احکام و تصحیح سیغ یعنی لفظ
 آن در فصل عقیقه در آخر کتاب حج مذکور شد و مشهور است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخنون و سرور
 متولد شده یعنی هم بر سیات مخنون بود که احتیاج بقطع قلعه نباشد و سرور یعنی ناف بریده که بر بدن آن
 بعد از تولد چنانکه در ولدان کنند حاجت نبود چنانکه ابن عساکر از حدیث ابی هریره و ابن عمر آورده و طبرانی
 و ابونعیم و خطیب و ابن عساکر آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از کرامت من نزد پروردگار
 آنست که زائیده هاشم مخنون و ندید هیچکس عورت مرا و ضیاء در مختاره اینی بیش را تصحیح کرده نقل احادیث
 و اخبار در نیاب بسیار است و زین الدین عراقی این احادیث را تصنیف نموده و گفته که در نیاب چیزی
 بصحت نرسیده و ابن قیم نیز موافق این رفته و گفته که این از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 نیست و بسیار است از مردم بر سیات مخنون متولد شوند و ابن زبیر و وروشلح از ابن کلبی آورده که گفته رسیده است
 باینکه آدم مخنون مخلوق شده و دوازده پیغمبر دیگر بعد از او که آخر ایشان محمد رسول است شریف و ادیب
 و نوح و سام و لوط و یوسف و موسی و سلیمان و عیسی و هود و صلوات الله علیهم همین کذا فی الجوهر اللدنی
 و فی الحکم در حق حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اقوال است یکی آنکه مخنون زائیده یعنی بر سیات مخنون چنانکه در اکثر
 احادیث آمده و ولد مخنون و سرور آدم آنکه با آنکه در آن روز که پس طیمه حلیمه سینه او را بشکافتند و بر علم و حکمت
 کردند هم در آن روز و بر آفتاب کردند ذکر کرده این قول را ابن تیم و روایت کرد طبرانی و ابونعیم در حدیث
 ابی بکره و ذهبی گفته که این حدیث منکر است سوم آنکه جد و سکه عبدالمطلب را روز هفتم خفته کرد و نام نهاد
 و ضیافت کرد و روایت کرد این حدیث را ولید بن مسلم از ابن عباس ابن عبدالمبر و تمهید الله اعلم
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جانب راست را دوست داشتی که بکار برود و در فعل پوشیدن و پوشیدن
 و در بستن و دادن و سرغانه کردن و کشی شان کردن و خوردن و آشامیدن و وضو ساختن و دست چپ را
 برای از آله اذی و قدی یعنی چپ چشم و استخار و استیرا و مانند آن بکار بر روی و سر را همه تراشیدی و بعض
 نسخ اینچنین است که هرگاه سر را تراشیدی همه سر تراشیدن فرمودی و موی نیست که غیر حج و عمره سر تراشیدی
 تراشیدن موی سر مردان را با اتفاق جائز است و آنرا که تعدی موی و ابدان و تسریح آن کند نگاهداشتن
 آن حسن و خلق بعضی را سر آلوده است مگر بجهت علاج و تراشیدن موی عانه واجب ترک آن تا چهل روز
 مکروه و در تراشیدن موی سینه و پایی و دست اختلاف است و از حج ترک آنست و سخن در قص شارش نماید
 و مسواک را دوست داشتی و در فضیلت آن چهل حدیث وارد است و از گوشتن و مستحبات است و در حال
 فطر و صیام مسواک کردی و در عقب نوم و وقت وضو و وقت نماز و وقت درآمدن در خانه و بعد از تغیر
 نم بکثرت کلام و نزد تلاوت قرآن و خلوص عده از طعام و سفر از مسکن و دخول مسجد نیز کردی ذکر الزکشی
 فی شرح الخرقه و مسواک در وقت نماز و امام شافعی است و قدم ذکره و آن از چوب ارک بود که

و بوسے خوش بسیار بکار داشتی این خود غمگین گزشتہ است احتیاج تکرار آن نیست و در بعض روایات آمده که گاه نور و بکار داشتی و اول موسی مبارک فرو گزشتہ بود مجموع از پس تفاباز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت هر یک فرقه از یک جانب ترمزے از حدیث ابن عباس در شمائل آورده که مشرکان موسی سر را فرق میکردند و اہل کتاب سدل میکردند یعنی فرو میگذاشتند و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم موافقت اہل کتاب را در آنچه مامود بنودے دوست داشتی بعد از آن فرق کرد از اینجا بعضی گفته اند کہ فرق سنت است زیرا کہ در آخر بیان رجوع فرمود و ظاہر آنست کہ آن بوسے است والا در غیر ما سورہ با اہل کتاب موافقت نمود پس سدل منسوخ بود و مختار آنست کہ مویار را بطور خود میگذاشت نہ بسدل معین بودے و نہ لفرق و سدل و فرق ہر دو جائز است و فرق افضل لذاتیل و ہرگز در حمام نہ رفتہ بلکہ حمام را ندیدہ و حمامے کہ مشہور است در مکہ بحمام بنی عمان کہ در محلے کہوے در آن یکبار غسل کرد بناے ساخته اند و احتمال دارد کہ تسمیہ او بحمام بنی حبت آن زبان زدہ شدہ کہ در جانب مولد بنی و نواسے آن محل واقع است و اسد اعلم بدانکہ در آمدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حمام را در بعضی کتب فقہیہ آمدہ و لیکن آن نزد اہل حدیث صحیح نیست بلکہ منسوب بوضع ست انا ذکر حمام در احادیث آمدہ است سیوطی در مجمع البحار مع از طائوس در مصنف ابن شیبہ آورده کہ رسول خدا فرمودہ است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خدر کیند خانہ را کہ اورا حمام گویند گفتند یا رسول اللہ وے تنقیہ میکند از وسخ و اذے فرمود پس ہر کہ در آید اورا از شما باید کہ ہستار کند و از عا کشتہ آورده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی کردہ بود از درآمدن حمام مردان را و زنان را پیتر رخصت کرد و مردان البشیر طیکہ کشف عورت نکنند و در حدیث دیگر آمدہ کہ بدخانہ است حمام کہ رفع کردہ میشود در وے اصوات و کشف کردہ میشود عورات و نیز آمدہ است کہ نزدیک است کہ فتح کردہ شود مرثما را زمین عجم و بیا بید در اینجا بیوت را کہ خواندہ شود آنرا حمامات پس باید کہ در نیانیدہ آنرا مردان بکر باز را ہا و منع کنید از آن زنان را اگر بہار و نفسا و در مقاصد حسنہ آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودنیک خواندہ است حمام کہ دور میکند چرک را و یاد میدهد آخرت را و گفته کہ این حدیث را روایت کردہ ابن منیع در مسند خود از عمار بن محمد از یحیی بن عبید اللہ بن مویب از پدرش از ابی ہریرہ فرمود و لیکن یحیی ضعیف است و از غیر بن الخطاب آورده کہ نوشت با بوموشے اشعرے کہ بمن رسیدہ است کہ اہل مصار حمامات را پیدا کردہ اند و باید کہ نہ در آید در وے ہیچ یکے بمیز و ذر کنند خدا یتعالے را و در وے تا بیرون آید و غسل کنند و کس از انامی واحد از ابن عساکر و ابن سعد و بیہقی و ابن ابی شیبہ آورده کہ امیر المومنین عمر بن الخطاب بن خالد بن الولید کہ امیر شام بود نوشت کہ من شیندہ ام کہ تو در حمام درآمدہ و دلوکی کہ خمیر وے بنجر ساخته استعمال کردہ زہار نکتے کہ حق تعالی چنانچہ شرب خمر احرام گردانیدہ مساس آنرا نیز حرام ساخته و و نجس است و در روایتے آمدہ کہ حق تعالی حرام گردانید خمر را بر بطون شما و شعار شما و ابشار شما و در وے از ابن عساکر آمدہ کہ خالد بن عمر نوشت کہ ما کشتہ ایم در وے خمر را و اثرے از وے نماندہ و وے غسولی شدہ و خمری نماندہ گشتہ پس عمر بوسے نوشت کہ من گمان میکنم شما را اسے آل مغیرہ کہ مبتلا شدہ اید بچغامیرانہ شما را خدای تعالی

بران دیگر خالده باز آمد و گرد آن نگشت و از در آمدن زنان در حمام منع کرده اند مگر آنکه بیمار باشند و وجود مرد در آنجا باشد
 و هرگز موسی مبارک را رنگ نکرده یعنی خضاب نفس نموده و اکثر احادیث صحیحہ ناظر درین است و آنجا که
 روایت خضاب آمده و ہمست چنانچه مصنف اشارت بآن کرد و گفت و چون طیب را بسیار بکار می برد
 بعضی مخضوب پسنداشته اند و در مواهب الدینیہ میگوید کہ اختلاف کرده اند علما در آنکه آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم خضاب کرده یا نہ اکثر بر آنند کہ نکرده و نووسے گفته کہ مختار آنست کہ در وقتے کرده و در اکثر اوقات
 نکرده و ہر یکے روایت کرد انچہ دید و ہمین است و وجہ تطبیق میان احادیث و اللہ اعلم و روغن را بسیار
 و محاسن مالیدے و سر را گاہ گاہ شانه کردے بنفس مبارک و گاہ عالتہ را فرمودے تا شانه کردے
 نطفہ حدیث نخبین است کہ نبی عن الترمذی الاغباء و غب در اصل بمعنی گاہ گاہ است و لیکن در ہر چیز مدتی
 معین دارد و در آب دادن شتران یک روز در میان و در زیارت مردم چند روز در میان و نزد بعضی ہفت
 روز گذارنے القاموس و در عبادت مرتضی و کل لحم بمعنی گاہ گاہ بے تعیین مدتی و مصنف در شانه کردن
 نیز بمعنی گاہ گاہ گفته و مشہور تفسیر اوست بر روز در میان و آنکہ بعد از ہر وضو شیش را شانه کنند اصل صحیح ندارد
 جز آنکہ در بعض کتب از بعض سلف آورده اند کہ آن در نفی فقر خاصیتے دارد و اللہ اعلم و گاہ جبہ موسے
 تا کنار گوش بودے موسے شریفی گاہے تا دوش بودے و آنرا جبہ گویند بضم جیم و تشدید میم و گاہے
 تا نرگہ گوش و آنرا و فرہ خوانند بفتح واو و سکون فاو گاہے بین بین و آنرا المہ نام است از جہت امام
 و قرب او بمیکین گذارنے المشارق للقاظمی عیاض و در تفسیر این الفاظ از بعض عبارات قوم خلائے
 ظاہر شود و گاہے جبہ بمعنی مطلق موسے واقع شود از آنجا کہ واقع شد کہ جبہ موسے تا نرگہ گوش بود
 و در قاموس گفتہ المجتہ بالضم مجتمع شجر الراس فتر بر و چون دراز شدے آنرا چهار گیسو ساحتے قالت
 ام ہانے قدم علیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قدیمہ و لارج عدا لرام ہانی گفت قدوم آورد و ہر رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکبارے و از آن روز فتح مکہ فرا دست و بود مر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را چهار
 گیسو دو در جانب یمن و دو در جانب شمال و بوسے خوش ترار و نکر دے و از در کردن آن منع فرمودے
 چنانکہ گذشت و میگفت الطیب الطیب المسک خوشترین خوشبو یا مشک است و شکوفہ را دوشست و آشتی
 و بوسے آنرا خوش کردے و ذکر آن و کلامے کہ در دستہ در خاتمہ باید اثبات اللہ تعالی و از جملہ فطرت گرفتن
 بروت و گذارشتن ریش است و مصنف فصلے جدا بر اے وے نہاد و گفت فصل شارب مبارک را قص
 کردے و فرمودے من لم یاخذ شارب فانیس منابر کہ نگیرد و قص نکند و پست نسازد بروت خود را پس و
 از ما و بر طریقہ مانیت و ہر فرمودے جزو الشوارب و ارجو اللہی خالفوا الخجوس بریدہ بر و تہار و فرمودہ لشہار
 مخالفت کنند درین آتش پرستان را کہ بر و تہار را بگذارند و فرو باند و ریشہا را ببرند و تہار شدہ و در مجہین است
 خالفوا المشرکین اوفوا للہی و احيوا الشوارب و در صحیح مسلم است کہ ریش گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنی بریدن آن تعیین فرمود کہ زیادہ از چہل روز نگذاردیم
 و در قص شارب علما را اختلاف است امام مالک میگوید چندان قص کنند کہ طر فہاے لب پیدا آید

و چند آن نبرد که مشبه شود و خلق شارب شراب نبرد و فاعل آنرا تقریر و تادیب کنند طحاوی
میگوید درین باب نصیحتی از شافعی نیا فتم انا اصحاب ویرادیدم مثل مرنی و ربع که احفای میگردند و این
وال است بر آنکه از و سبب اخذ کرده اند احفای در لغت بمعنی مبالغه و استقصا در فعل است چنانچه احفای سوال
بمعنی تردد و تکرار و الحاح اوست و نیز بمعنی مبالغه در شکی کردن و تفقد حال آمده پس احفای شوارب
افحص از جزو قص و سبب بود و لهذا تفسیر کرده اند آنرا بمبالغه و استقصا در قص و استیصال آن و نود سبب
گفته که بسیاری از سبب با استیصال شوارب رفته اند و جماعه برخلاف آن رفته و تاویل کرده اند احفای را بگفتن
آنقدر که اطراف شگفت ظاهر گردد و مذہب را که این است که خلق آنرا مشبه اند و فاعل آنرا تادیب کنند و
بعضی بخیر گردانند درین دو گویند که احادیث نص در استیصال نیست و بجز قص نیز واقع شده پس بهم
جائز بود در مشترک میان جمیع اقسام تخفیف است و این عامتر از گرفتن از طول شوارب از مساحت آن و
ظاہر الفاظ گرفتن است از طول و مساحت حیواتا ظاهر شود اظاہر یعنی گرد و گرد لب و مصنف میگوید انا
مذہب امام ابو حنیفه و زفر و ابی یوسف و محمد رحم احفای است و احفای آنست که از پنج بردارند انا در حدیث
ثابت شده که اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من شارب علی سواک در حدیث مخیره بن تعبیه آمده
و کان شارب قد و فی فقال له اقصه ک علی سواک یعنی خیر شارب را عائد بان حضرت صلی الله علیه و سلم
داشته و معنی اقصه ک آن داشته که تا تو تبرک جوی بمویها سے زیادتی که جدا گردان و از آن بعضی بخیر بر سر تقدیر
سنیت آن ثابت گرد و این با حفا مقصور نیست چه از قص بر سواک از پنج برگزیده نشود و حدیث متفق علیہ
که عشرة من الفطرة قص الشارب الی آخره صریح است در قص و قص با احفا مقصور نیست پوشیده نماند که حفا
نیز در حدیث متفق علیہ آمده چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص یا محمول بود بر احفا بطریق عمل مطلق بر تقید
یا خصصت بود و تخفیر ثابت شود میان احفا و سبب چنانکه بعضی بران رفته اند و از کلام مصنف چنان معلوم شد
که مذہب حنفیه خلق است و از طحاوی که قد و علماء متقدمین است این مذہب نیز ظاهر شود چنانکه
گفت طحاوی میگوید چون استحباب بقص مجمع علیہ است خلق افضل بود قیاسا علی الراس
و مصنف میگوید اما درین قیاس نظر است چه در احفا شارب پنج ظاهر است و نوعی است از مشبه
و الله اعلم و نیز افضلیت خلق راس غیر مسلم است مطلقا چنانکه معلوم شد تا افضلیت خلق شارب را بران
قیاس کنند بذا و لیکن بودن مذہب حنفی افضلیت خلق شارب محل تردد است بآنکه ظاہر از کتب ایشان نیست
که سنت قص اوست و ساختن او مثل حاجت گرفته اند که بر ناخذ و علیہ الفتوے و این در غیر نماز است
اما در حق نماز مذہب تطہیل شارب سنت مادر شیم دشمنان مہیب نماید که آن سطالب المؤمنین نفتا
عن الذخیره و نیز از سراجیه نقل کرده که سنت قص شارب است تا ظاهر گردد و گرد گرد لب و خلق شارب بعت
و قبل سنته و باک نیست تبرک سببها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیر و سبب تخفیر میکردند
زیرا که و سبب دین را نمی پوشد و در و سبب طعام بنیاند و در خلق و ترک موسی زیر لب که آنرا عنقه گویند
نیز اختلاف است و افضل ترک آنست تا آنکه در بعضی روایات آمده که امیر المؤمنین عمر قبول نمیکرد

شهادت کسی را که خلق میکرد آنرا و اما خلق طرفین عنقه لایس بهست و تفصیل این مسائل از کتب فقه با حیت
فصل در جهاد و آداب آن جهاد ذروه ستانم سلام است و اهل اثر در دنیا و عقبی در اعدائش از تمام لاجرم
 ختم حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از آن او فرخطوط بود و عادت و سعه در سلوک طرق آن اهل عبادت
 و سعادت و اوقات و سعه بر جهاد و وقوف و مختصر بودیم بزبان و هم بجهان و هم بدعوت و بیان هم بیعت و ستان
 یا ایها الینبی جا بد الکفار و المنافقین اعلم علیهم و قال الله تعالی فلا تلحقوا فی الحرب الذین ینقضوا بیعتهم
 اشارت است به جمیع اقسام مذکوره جهاد و الله علیه و آله گفته اند مراتب جهاد چهارست جهاد نفسی و جهاد شیطان و جهاد کفار
 و جهاد منافقان اما جهاد نفس را چهار مرتبه است سیکه جهاد بر قلم دین حق دوم جهاد بر صبر و احتمال مشقات دعوت و ادای
 از خلق و هر که این مراتب چهارگانه را بعمل آرد او را در ملکوت آسمان عظیم خوانند و اما جهاد شیطان را دو مرتبه است یکی جهاد
 بر دفع آنچه القا میکنند از شهوات و شکوک در اعتقالات مسلمانی و دوم جهاد بر دفع آنچه القا میکنند از ارادات و شهوات
 در عمل بخلاف احکام شرعی و سلاح اول یقین است و سوخ ایمان و قوت تصدیق و ثبات حجت و سلاح دوم
 صبر است و ثبات بردامیه عمل و امثال او امر و احکام دین و اما جهاد کافران و منافقان بر چهار مرتبه است بدل زبانی
 و مال و نفس یعنی با نکار کفر و نفاق و موعظه و انداز و صرف اموال و اسباب در تنبیه امر جهاد و قتال و بذل نفس و ارواح در آن
 اما جهاد را باب ظلم و منکرات و بدع ظهران بود که این را اول در اجمال ذکر میکرد و مراتب جهاد پنج عیاست بعد از آن
 در مقام تفصیل می آورد چنانچه در قرآن آن و وجه جدا آوردن این قسم ظاهر نیست یا رب مگر اشارت باشند بآنکه آنچه
 در کلام علما مذکور شده همین چهارست گو یا تفریق فیض فضا است بر ایشان بعد از ذکر این قسم و مانا که عدم ذکر ایشان را
 اکتفا بذکر اصول اقسام است و الله اعلم و باجمعه جهاد بر منکرات و بدع که بمنی امر معروف و نهی منکر است بر سه مرتبه است
 اول بدست بدع و ضرب قتل و اگر عاجز شود بزبان بمنی و سب و شتم و مانند آن و اگر عاجز شود بدل با نکار و عداوت
 و قصد دفع این سه مرتبه جهاد است که هر که از آن بی بهره بود علامت نفاق وی بود چنانکه در حدیث آمده است
 سن مات ولم یحیث لنفسه بغیر عوام علی شعبة من النفاق هر که بمیرد و حکایت نکند نفس خود را بغیر و جهاد و قصد نکند
 و بهت بر تحصیل آن نگمار بمیرد و بشعبه و نوع از نفاق و کفر و اکمل خلق در مجموع این مراتب حضرت رسالت بود صلی الله
 علیه و آله و سلم چه از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد بود و چون و اس و عرب و کجاک و بزرگ و آزاد
 و بنده و ثروتمند و راجح دعوت میکرد و راه راست می نمود و از شرک کفر و ضلال منع میکرد و چون زبان مبارک بسب و شتم
 اقسام بکشید کفار قریش عداوت برخاستند و چون اذی و عداوت ایشان لغایت رسیدن زمان هجرت شد جماعه
 برین جنبه هجرت کردند عثمان ابن عفان با رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پادیه تفریق شدند و تا کنار دریا
 پیاده بودند بعد از آن بنصف دنیا گشتی کردند و اول کسیکه پیروزان آمد به هجرت عثمان بود چون خیر وصول او رسید
 پیغمبر خدا نگران آن بود تا یکی از زنان قدوم کرد و گفت دیدم او را که برشته بود در قریه را بر حماری و خود پیاده می رفت پس
 فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عثمان اول کسی است که مهاجرت کرد با اهل خود بعد لوط علیه السلام و چون توفیق
 استقرار صحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مکن و این ایشان را در جنبه در یافتند عمر بن العاص و عبد الله
 بن ابی بنیعه را بیدار و تحت بچشمه نزد بخاشته فرستادند تا این جماعه را از ملک خود بدر کنند و بدیار ایشان

باز فرستد بخاشته بسیار بقیه سعادت که در قبول بنی آخر از زمان داشت سخن ایشان گوش نکرد آن دو کس را
 خائب و خاسر بیاورید و تحت ایشان باز گردانید تا حمزه بن عبد المطلب که از فقیهان و شیخان قریش بنی هاشم بود
 و نیز تتر و مردانه تر از و س که سیر بنو در آخر سال پنجم از نبوت مسلمان شد و اسلام اشکارا گشت تتر اید و فتنه
 و اجبار از و س که اسلام بنی الخطاب بعد از سه روز که اثر اجابت دعای آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
 سبب غریب قوت و شوکت و عزت گشت و عدد اهل اسلام در آن وقت چهل و چند مرد و یازده زن بود لکن آن
 بنی المواله سبب و مشهور آنست که کمال و تمام عدد اربعین نفر بنی الخطاب بود کفار در اضطراب اند با یکدیگر معاودت
 کردند که بانی المطلب و بانی بنی عبد مناف مبايعت و مناکحت نکنند و از مکالمه و مجالست تمتنع باشند تا بنی هاشم
 صلی الله علیه و سلم تسلیم ایشان کنند باینکه عبد مناف عبد کلان حضرت سید الانبیاست و و س صلی الله علیه و آله
 و سلم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بنی هاشم بن عبد مناف است و عبد مناف را چهار پسر بود یکی هاشم بن عبد مناف
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر عبد شمس که پسر او امیه است و سیرامیه حرب پسر وی ابو سفیان
 پسر معاویه و بنو هاشم و بنو امیه همه بنی عبد مناف اند و دو پسر دیگر مطلب و نوفل مطلب برادر هاشم است و عم
 عبد المطلب و وجه تشبیه عبد المطلب باین نام بجهت اضافت به بنی مطلب است و آنچنان است که هاشم در قبیله
 بنده نینه رفته بود و در اینجا زنی خواسته و پسر که گذاشته آمد چون مطلب بعد از وی آنجا رفته پسر را دید بصفاتی
 پسندیده آراسته بچشمه مردانگی و فرزندی پیراسته گفت این پسر چنان نمایه که گویا از قوم ما است گفتند بل این پسر
 هاشم بن عبد مناف است که اینجا آمده بود و زنی خواسته و از و س این پسر مانده است مطلب برادر زاده خود را
 ردین خود ساخته بکمر آرد و در راه هر که از و س می پرسید که این کیست می گفت که بنده من است از آن باز
 و س عبد المطلب گفتند و نام اصل و س شبیه است و بنو مطلب بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر متحد
 و خلیل و ششک و یکپارچه بودند بخلایف اولاد عبد شمس بن عبد مناف که همیشه بر اه محالفت و میاوست بنی هاشم
 می رفتند و در کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور است که چون قریش عزت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 و آن کسانیکه با و س پیوسته بودند دیدند و عزت اصحابی که بجهت رفته بودند و شیخ اسلام در قبایل مشایخه
 کردند تا کره حسد و عداوت ایشان تیز شد و اتفاق کردند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را ملاک کنند و بشنودند
 و چون این خبر بابوطالب که معاون آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم رسید بنی هاشم و بنی عبد المطلب را
 جمع گرد و امر کردند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در شعب خود آورده و حمایت نموده از شر و کید اعدا نگذارند
 همه کید و یکپارگی شده بدان را ضی گشتند مسلمانان بخلایف دینت و محبت و کافران بعلت حمیت و عصیت
 و چون قریش اتفاق بنی هاشم و بنی عبد المطلب بر حائنه نمودند با یکدیگر عهد کردند که بانی هاشم و بنی عبد المطلب مراعات
 صلح رحم نکنند و با ایشان مناکحت و مبايعت ننمایند و در بعض کتب بجای بنی المطلب بنی عبد المطلب واقع
 شده و اول اصح و اخطر است چون این معلوم شد پس آنچه در عبارت مصنف واقع شده که کفار معاودت کردند
 که بانی المطلب و بانی عبد مناف مبايعت و مناکحت نکنند خلاف منقول و معقول است اما منقول چنانچه نقل
 کردیم که واقع در کتب بنی هاشم و بنی عبد المطلب است و معقول از جهت آنکه حامی و معاون بنی هاشم

و بنو المطلب بوده اند نه بنی عبد مناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبد شمس از مخالفان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و معاقبت آن کفار بودند مگر کسی که ازینها بسعادت اسلام و محبت رسید بود مثل عثمان بن عفان بن ابی طالب بن امیه بن عبد شمس که از بنی امیه است و ابولهب بن عبد المطلب که عم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم است نیز موافق کفار بود مگر آنکه گفته شود که کفار دیگر از قریش هر چند بنو عبد شمس موافق ایشان بودند و لیکن با ایشان نیز ترک مناکحت و مبايعت نمودند تا سه درگرفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و تسلیم کردن کنند اما چون در جمیع کتب بنو هاشم بنو المطلب مذکور است نه بنی عبد مناف و ثابت شده است که بنو عبد شمس در معاقبت بجای کفار بودند این توضیح و تاویل باطل باشد متعین بود که ذکر عبد مناف بجای بنی هاشم از سهو قلم کاتب است و در آخر باب ج از صفت نیز گذشت که گفت محمد بستند بانی هاشم و بانی المطلب برین که تعاقب و تقاطع است بر ترک مبايعت و مناکحت و مکالمت و مجامعت بانی هاشم و بنی المطلب نامه نوشته و در سقفت کعبه آویختند دست کاتب نامه که منصور بن عکرمه و بعضی گفته اند عیص بن عامر بود مثل شد و این قصیه در پهل محرم سال هفتم از نبوت بود و درین سال چندی از مهاجران حبشه قدم آوردند و باز بنی ثمود و سوس و شیره زن بجیشم هجرت کردند و ابو بکر صدیق نیز غزمت آن کرد پس او را کفار مکه باز آوردند و گفتند این مرد اگر از شهر بیرون رود حال آن شهر چه بود و ابو بکر صدیق در خانه خود مسجری بنا کرده بود و قرآن میخواند و میگفت و نسوا و غلمان و رجال مکه بوسه میزدند و باجمه نامه که در تعاقب و تقاطع نوشته بودند آن نامه را کم بخورد مگر حالی که نام خدا و رسول خدا بود و بنو هاشم و بنو المطلب در میان شعب محصور می بودند مدت سه سال و بر وایتی دو سال تا جبرئیل علیه السلام خبر کرد که صحیفه را کرم خورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با ابوطالب گفت او کفار میگفت که وی چنین میگوید که نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم شما کنیم و اگر راست میگوید شما ازین حال بگریزید گفتند انصاف دادی چون صحیفه را فرو داد و آوردند دیدند که همه صحیفه کرم خورده بود مگر جای که نام خدا و تبارک و تعالی و نام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود چون چنین بدیدند در کفر و طغیان افتز و دند بعد از شش ماه ابوطالب وفات کرد و بعد از وی امیه روزی پنجم روز یکشنبه و زخمی نیز وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این سال را عام الحزن نام میکرد و بلا و اذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال هفتم از نبوت پیاده از مکه بطائف رفت که بر سه مرخله از مکه است و زید بن حارثه با وی بود و اشرف ثقیف را دعوت کرد و دوه روز در میان ایشان بود از اهل طائف مساعدتی و موافقتی نیافت بلکه غلامان و یزدان خود را خوا کردند تا آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را دشنام میکردند و پاشنه های مبارک او را سنگها زدند و خلیج و را خون آلود ساختند تا خون از زخمهای سنگ بر زمین می افتاد هر دو یازوی او را گرفته بر میخ میزدند و چون میرفت باز سنگ بریز میکردند و خنده میکردند و زید بن حارثه خود را سیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میساخت تا سر وی تمام گشت و مجروح شد و این واقعه در روضه الاحیاء در ذکر وقایع سال دوم از نبوت تفصیل مذکور است در همین از حدیث عائشه آمده که گفت مر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را آیا آمده بر تو روزی سخت تر از روز احد و نه مود سخت ترین روزها که پیش آمد مر آن روز بود که عرض کردم نفس خود را بر این عبد ثمالیل ابن کلال که از انبیا کاکم

اهل طائف بود از تحقیق و اجابت نکرد و مرا بدعوته که او را کردم پس برگشتم سر فرودانگنده موم و محزون رسیدیم بقرن
 ثعالی که آنرا قرن المنازل نیز گویند و میقات اهل نجد است ناگاه سر برداشتم و ابر پاره را دیدم که مرا سایه کرد
 و درو س جبرئیل است و ندا کرد مرا و گفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا آنچه رو کردند بر تو اکنون ملک جبال را
 بر تو فرستاده که اگر فرمانی خشن بین را که نام دو کوه است که در آن میان آبادان است بر ایشان بهم برزیم و
 یکبار سگه ایشان را بکشم فرمود و امیدوارم که از اصلاص ایشان کسی بر آید که خدا را بوجدانیت پیشت پس
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از طائف بازگشت و در وقت بازگشتن بقیه و شیب که از شقیای قریش بودند
 بگذاشت و ایشان در بوستان خود بودند و انگور میچیدند چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را با این حال
 دیدند رگ صدمه رحم ایشان جنبید و مهربان گشتند و بدست عداس نصرانی که غلام ایشان بود خوشه انگور س
 بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوشه را در دست مبارک خود
 گرفت و گفت بسم الله و بنیاد خوردن اذان کرد عداس بجانب وی نگاه کرد و گفت و الله این کلام از هیچ کس
 از اهل این بلده نشنیدم فرمود از کدام بلده تو گفت از نینوی فرمود آن قریه مردی صالح است که پوئس ابن مثنی باشد
 عداس گفت تو او را از کجا دانی فرمود دوسه برادر من است و وی پیغمبر خداست و من نیز پیغمبرم پس عداس
 بر دست و پای مبارک وی بروی افتاد و پوئس کرد و مسلمانان شدند و در بازگشتن بخلمه رسید و آن موضعی است
 یکشب در میان آنکه آنجا دیوان یعنی جنبان بیا میدند و اسلام عرض کردند و گفته اند که آن هفت نفر بودند
 از جن یسین که شهرست از شام و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد و شب سوره جن میخواند و ایشان
 استماع نموده بودند و گفته اند که نامهای این هفت جن ناشی دانشته و شاصروا صراحقب چون بکند بمعراج
 رفت و کفار را خبر کرد با سواد آنچه در آن شب دیده بود و مشاهده کرده از رویت انبیاء و فرض صلوات و از وی
 کیفیت مسجد اقصی را پرسیدند همه را بیان کرد چون این شنیدند در کندیب افزودند و این از یادست که دند و
 آن در شب بیست و هفتم بود از رجب بر قول مشهور و در شب جمعه بود یا شب شنبه و صبح آنست که در شب
 دو شنبه بود موافق مولد و مبعث و هجرت و وفات و الله اعلم و معراج یکبار بود و بدن در سید اری و بعضی گویند
 دو بار بود یکبار پیش از و حه و یکبار بعد از وی و بعضی گویند سه بار بود و بعضی گویند چهار بار بود و بعضی بیشتر
 ازان گویند و تحقیق آنست که اسرار بدن و روح در لفظ که کلام مجید ازان خبر داده یکبار بود و بدن و روح در نام
 و روح در لفظ یکبار بود و هر حصر آن در عدد سه معین دلیل قطعی نیست و تحقیق معراج روح از کلام سعادت
 او ایما و الله معلوم کرد و الله اعلم و بعد از اسرا یکسال و دو ماه فرمان هجرت شد ابو بکر را استحباب کرد با مر بار تبا
 و سفر کرد چون مدینه رسید انصار بقدم و سه شاد شدند و محبت ویرایر محبت آبادانیا مقدم داشتند پس
 عرب بعد از آن ایشان برخاستند و هر جانب بر ایشان تا خند آیت قتال نازل شد و از آن اقیال احاطت
 بعد از حرمت آن یعنی در اول قتال حرام بود بعد از آن شخصیت شد که اگر قتال کنند جائز است باز قتال فرض شد
 و احادیث در فضل جهاد زیاده بر چهار صد ثابت شده و باصحاب مبايعت میکرد در جنگ که نکر میزند و گاه
 مبايعت میکرد بر موت و در امر جهاد باصحاب مشورت کردی ابو هریره گفت ما رأیت احدا کثر مشورته لاصحابه

من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ندیم من صبح کیسے راہبیشتر مشورت کنندہ مرا صاحب خود را از رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در راه بعد از ہمہ کن کر رفتی و مانند گمان را بر داشتی و در سیر رفیق تمام کردی و جاسوسان
 سوی شکر دشمن فرستادی و مقدمات و طلائع را پیش کردی و پاسبانان را بر اطراف لشکر تفرقه کردی
 و چون باد دشمن برابر شدی بایستادی و دعا کردی و از حق تعالی نصرت خواستی و با حمله صحابہ بکرا تیر
 مشغول شدی و لشکر خود را ترتیب دادی و مقابلان را مین کردی و در حضرت دی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بفرمان و کے مقابلہ کردند و در جنگ آلت جنگ پوشیدی و میان دوزخ و مطہرت کردی و در لشکر
 و کے زبانت و اعلام بودی چون بر قوسے غالب شدی و فتح کردی در آن غرہ سہ روز مقیم شدی
 آنگاہ باز گشتی و چون خواستی کہ بر قوسے تاخت آورد انتظار کردی اگر از میان ایشان آواز بانگ نماز
 بشنیدی تاخت نکردی و گاہ بر دشمن شجون آوردی و گاہ در روز تاخت کردی و سفر خصوصاً بر
 غزادر روز پنجشنبہ دوست داشتی چون لشکر فرود آمدی ایشان را چنان جمع کردی و بر ہم پیوستی کہ اگر جانہ
 بر ایشان گستردهی ہمراہ پیوستیدی و ہفت را خود مر تبہ کردی و در وقت قتال شجاعان را بری قدم
 بدست خود تعیین کردی و پیغمبر و فلان تو پیش رو و فلان تو پس رو و گاہ در وقت قتال دشمنان دعا خواند
 اللہ منزل الکتاب و میرے اسحاب و ہارم الا خراب انہم و انصرنا علیہم سیزم الجمع دیون الدبر بل الساعۃ
 سوعدم و الساعۃ اوہی و امر اللہ انزل نصرک اللہ انت عضدے و انت نصیرے و کلب اقل و چون جنگ
 سخت در پیوستی و نور قتال گرم گشتی و دشمن تھمد و کے کردی با دوز بلند گفتی انا البنی لا کذبنا ابن
 عبد المطلب و چون کار سختی رسیدی و لیان پناہ بوی آوردند و از ہمہ نزدیکتر بدشمن بوی بودی
 اصحاب خود را جنگ شجاری تعیین فرمودی کہ یکدیگر را بان شتاب کنند یکبار شجاری ایشان دین بود امت امت
 یعنی بیزان پیران و گاہی شجاری تصور بوی و گاہ حم لا بیرون و گاہی ازہ پوشیدی و خود پیر مبارک نهادی
 و شمشیر حاصل کردی و نیزہ برداشتی و گمان در باز و انداختی و گاہ سپر برداشتی و خرامیدن در وقت جنگ دوست
 داشتی و بر دشمن متوجہ گشتی و چنانچہ در غزوہ طائف کردی کہ بعد از فتح مکہ و غزوہ خیبر ہست و شوال شہان
 و خاندین اولیہ بر مقدمہ و سہ بود و چون ثقیف منہزم شدہ در حصنہ کہ بلاف داشتند بعد از ہشہ سازیکسا
 در آمدند و بنیاد قتال نہادند آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را تا ہر روز و روز محشر تا و پنجشنبہ نہاد و آن
 اول متحقی بود کہ در اسلام نہادہ شد و مردم بسیار از ایشان گشتہ شد پس صحابہ ببلادہ رحم و قرابتی با ایشان
 داشتند در خواست کہ بندگان ایشان را بکند و پس بفرمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہاد و اند کہ ہر کہ
 از حصن فرود آید آزاد بود پس وہ نفر و بر و اسیت بیست و نہ نفر از ایشان فرود آمدند و ابوبکرہ تغیب بن الحارث
 التقی کہ از متابع صحابہ بہت از ایشان بود و از قبل طفلان و زنان نمی فرمودی و جنگیان را حکم کردی کہ
 بہ بینند ہر کہ موسے عائدہ آوردہ اورا قتل کنند و اگر نہ اسیر کردی و چون طائفہ را بفرمودی ایشان را
 تہقوسے و نیزہ کار سے فرمودی و گفتی پیرو اسم اللہ و سبیل اللہ قاتلوا من کفر باللہ و لا تملکوا و لا تملکوا
 و لا تقتلوا و لیکن سیر کنید بنام خدا و در راه خدا جنگ کنید با کسی کہ فرست با خدا و مثلہ کنید یعنی کشتن و سیر

وعمدی کہ باغیتیم کیند نکیند و طفلان را کشید و بنی فرمودی از برون قرآن مدیاری کفار و چون سر یہ بفرستاد و سر یہ فوجی کہ بجائے فرستند و در اصطلاح اہل سیر غزوہ آنرا گویند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس شریف آنجا حاضرے بود و سر یہ آنکہ خود حاضر بنی شد و جامعہ را بفرستاد امیر ایشان را فرمودی کہ پیش از قتال دشمن را دعوت کند باسلام و ہجرت از وطن کفر بدیاری اسلام یا اسلام فقط بی ہجرت اگر اسلام و ہجرت ہر دو قبول نکنند و حکم ایشان لینے آتھانے کہ اسلام بیارند و ہجرت از وطن نکنند حکم اعراب مسلمانان باشد کہ ایشان را از مال فی نصیبہ نبود و یا بذل جزئہ کنند اگر اسلام را ہم قبول نکنند و اگر ازین مجموعہ ابا کنند بخدا تعالی استعانت بکنند و قتال کن و چون بر قوے ظفر یافتی بفرمودے تا نذا کنند جمع عنانم و ہمہ را گرد آرند پس ابتدا فرمودے کہ بسلک شنگان لینے جامہ و رخت ایشان را بقایان ایشان دادے کہ تفسیر سلب در ہایہ بجایہ سلاح و مرکب و انچہ بر مرکب است از زمین و آلت و انچہ با دست بردار از مال در توشہ دان و در کر کردہ و انچہ با غلام و ایدر اید دیگرست داخل سلب نیست و استحقاق قاتل سلب قتیل را نزد امام ابو حنیفہ بشرط تنفیل امام شافعی و توفیل آن بود کہ امام یغویہ و تحریریں مقاتلان کنند کہ ہر کہ انجین کاری کند اورا چنین و چنان بدہم و یکہ صورت تنفیل نیست کہ ہر کہ یکے را از کافران بکشد مراد است جامہ و رخت او برین تقدیر جامہ و رخت مقتول بر قاتل وی باشد و نزد امام شافعی این شریعت است بے آنکہ امام شرط کند و یگوید و قول حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود من قتل قتیلان فله سلبہ نزد ایشان محمول بر شریعت است و نزد ما بر تنفیل است بدلیل آنکہ مر جیب بن ابی سلمہ فرمود کہ نیست مر تر از سلب قتیل مگر انچہ فوسن گرد بدان نفس نام تو و حدیث مذکور محتمل است تشریح را و تنفیل را پس حمل کردیم بر تنفیل بقریئہ حدیث جنیب و باجماع بعد از سلب انچہ باندی جنس آن بیرون کردی در مصاحح اسلام کہ حق تعالی در قول خود و علموا انما غنمتم من شئ فان شئتم و للرسول و لذی القربی و للیتامی و المساکین و ابن السبیل تعیین فرمودہ صرف کردی و در میان فقہاء اہل سنت خلا فی است کہ در کتب فقہ مذکور است و انچہ باندے نصیبے اندک اذان و زمان را و کوکان را و بندگان را بدادے و انچہ باندی سیار شکر قسمت کردی سوار را سہم و پیادہ را یک سہم و ابن مذہب امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد است و منقول است از ابن عمر از فعلی حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نزد امام ابی حنیفہ سوار را دو سہم و پیادہ را یک سہم و از ابن عباس از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انجین منقول است و چون حدیثین فعل شافعی اند اخذ کردند بقول آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم للفراس سہمان و للراجل سہم واحد و انچہ صحیح شدہ نیست کہ انفال از سلب غنیمت بودی چنانچہ مصلحت دیدے کہ بعض گویند انفال از حلیہ خمس بود و بعض گویند از خمس الخمس بود و ابن الضیف اقوال است انفال جمع نفل است بمعنی غنیمت زیرا کہ عطیہ و زیادت فضل الہی است بر مجاہدان و بمعنی تنفیل کہ شرط کردن امام است مگر کسی را کہ کاری زیادت از دیگران کند بجزئی زیادہ از غنیمت چنان کہ گذشت و مراد اینجا این معنی است و مختار نیست کہ این از نفس غنیمت است نہ از خمس الخمس خمس در بعضی از غزوا ستمہ بن الاکوع را پنج سہم داد و پیادہ ویرادران جنگ توفیق عظیم رفیق شد و دست بردہای عجیب نمود و در ہایہ میگویی کہ یکبارے اورا دو سہم داد و پیادہ بود و ابن محمول بر تنفیل است و بر مصلحت دیدہ امام و بیان

و قوسے مساوات کروے و قسمت چہ ہمہ سپاہی لشکر و سبب قوت و شوکت اسلام اند و چون قصد دیار دشمنان
 کردے گاہ سہریہ را پیشتر فرستادے اگر ایشان را غنیمت بدست آمدے از انجمله خمس بیرون کردے انچہ باندے
 از ان ربعے جدا کردے و باہل سہریہ دادے انچہ باندے میان ایشان و سایر لشکر بیسویت قسمت کردے
 و مع ذلک نفل را اگر اسبت سیداشت کہ بردارند و میفرمود اوقیاریا بایکہ رو کنند بر صغفا و اورا یعنی حضرت پیغمبر را
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از غنیمت سہمی خاص بود کہ آرا صفتے میخواندند از جہت برگزیدن و اختیار کردن وی آرا اگر
 خواستی بندہ یا کنیز کی یا اسبی یا انچہ خوش آمدے آنرا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بان حضرت صلی اللہ علیہ
 علیہ وآلہ وسلم و بعد از دے کسی را از انکہ رسد و خلایق را شدین نیز نمیکردند و صفیہ و ذوالفقار از انجمله بود اما صفیہ
 از غنائم غزوہ خیبر بود و از اولاد دیارون پیغمبر علیہ السلام بود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا آزاد کرد و عقد نکاح
 بر سبت و ذوالفقار از غزوہ بدر بود آن شریف منہ بن الحجاج سہمی بود و روز بدر سپر عامل بن منہ دشت علی بن ابی طالب
 اورا گشت و شمشیر را بنظر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برای خود اختیار کرد
 بعد از ان بعلی بخشید و نسبت وی بان شمشیر مشہور و مذکورست و ذوالفقار از ان جہت گویند کہ در وسط وی مثل نقار طہری
 مہر ای استخوان پشت بود و در فاسے نقار فتح و کسر و دو جائزست و فتح افسحست و این شمشیر را ہرگز از خود جدا کردی
 و در ہر معرکہ و جنگ با وی بودے و حدیث وی از فقرہ بود و اگر کسی از برای مصلحت مسلمانان غائب بود و اورا سہمی
 بدادی چنانچہ عثمان داد و در روز بدر چہ و سے تبر یعنی و دختر پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم رقیہ مشغول بود و فرمود عثمان
 انطلق فی حاجۃ اللہ و حاجۃ رسولہ فغضب لہ بسببہ و اجرة عثمان رفته است در کار خدا و رسول وی پس تمین کرد و آنحضرت
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برای وی بہیم وی و اجروی و در روایت ابی داؤد و ابن عمر آمدہ و مباہت کرد آن حضرت صلے اللہ
 علیہ وآلہ وسلم عثمان را و بر دست چپ خود را بر دست راست خود فرمود و این دست عثمان است و بہیم وی تقریبا کہ
 در نص ۱۰ فان بعد خمسہ و للرسول و لذے القربی و ثابتست و بنی ہاشم و بنی المطلب قسمت میکرد و برادران
 ایشان بنی عبد شمس و بنی نوفل را نمیداد و میگفت انما بنو المطلب و بنو ہاشم ثمنے واحد ثمنے در روایت مشہورہ بین مجہ
 یعنی مشہور و بعض سی سین مہلہ بمعنی مثل روایت کردہ اندای مثل واحد بانکہ در اخبار آمدہ است کہ چون آنحضرت
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سہم دے القربی را از خمس غنائم خیر و بنی ہاشم و بنی المطلب قسمت کرد عثمان کہ اولاد
 خمسست و جبرین طعم از اولاد نوفل حضرت آمدند و عرض کردند کہ ما منکر نیستیم کہ بنی ہاشم را برورد و کار تعالی شرفے
 و فضیلت داد کہ غیر ایشان را نیست زیرا کہ ترا از ایشان پیدا کرد اما بنی المطلب ما و ایشان برادرانیم مساوی در نسبت
 قرابت چرا ایشان را برگزیدے و مخصوص کردے بہیم دوی القربی و ما را ندادے فرمود بنی المطلب با بنی ہاشم
 ہمیشہ متحد و مشتک بودند و در جاہلیت و اسلام و در آمدن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برای تصویر و تمثیل شہادت
 اتصال انگشتان مبارک خود را در یکدیگر و اگر در مغازے طعام می یافتند مثل عسل و جوز و غیر ان میخوردند و
 بر نمیداشتند چنانچہ بخارے از این عمر آوردہ کہ گفت می یافتیم مادر مغازے خود عسل را و عجب اینجور دیم و بر نمیداشتیم
 عبد اللہ بن معقل یکاب جراب شحم یافته بود و میگفت من این جراب کسے را نخواہم داد آنرا بروے مقرر فرمود و در
 صحیحین آمدہ کہ تبسم کرد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برین قول وی و در غیول خیانت از غنیمت تاکید و تذکرہ

عظیم بنمود و میگفت هزار ذعار و شمار علی ابد الی یوم القیامت در مذهب و دشمن مفتوحه گفت اشعار حبیب فی القاسوس
 اشعار کسحاب فتح العیب والعار والامر المشهور بالشفقة و کس غلول کرده بود و فرمود که کالایا س ویرا بالتش لبوزند
 و ابو بکر و عمر و عثمان کردند و این از باب تعزیری است و اکثر علما بر آنند که در و این بر سبیل تعلیل است و امام احمد آنرا
 بر ظاهر عمل کرده و اشعار علم خاتمه الکتاب در اشارت بایو ابی که در آن احادیث مرویست و هیچ از آن صحیح
 نشده و نزد جهاند علماء حدیث ثابت نگشته و هر چند این جردت در غایت اختصار است اما متشکل بر علوم پیشمار
 بد آنکه شیخ مصنف ساجده اشرف تعالی و تقدس درین خاتمه بسیار توغل نموده و مبالغه کار فرموده است و در مقام
 انتقاد آمده و تقلید بعضی ازین قوم که متوغل اند درین باب کرده بر جمله از احادیث جرح و طعن نموده است بعضی
 حکم بعدم صحت کرده و بر بعضی بعدم ثبوت و بر بعضی حکم بوضع و افترا نموده و بر بعضی خطارد و لطلان کشیده و
 حال آنکه در آن میان احادیث است که در کتب معتبره مذکور است و نزد کبرائے علمای دین از فقها و محدثین مقبول
 و ائمه فقه تمسک و احتیاج بدان نموده اند مطالعه این باب طالب را در وادای حیرت و وحشت اندازد اما
 حکم بعدم صحت بحسب اصطلاح محدثین چندان غرابت ندارد و چه صحت در حدیث چنانچه در مقدمه معلوم شد
 درجه اعلاست و در آنکه آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکور است حتی درین شش کتاب که آنرا صحاح سته
 گویند همی با مصطلح ایشان صحیح است بلکه تشبیه آنها بصحاح باعتبار تغلیب است و نیز معلوم شد که حدیث صحیح سست
 و حسن و ضعیف و هر یکی از صحیح حسن لذاته و غیره و تقریف هر یکی ازین اقسام سابقا معلوم شده احتیاج با عاده و
 تکرار آن نیست اکنون که شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکند و میگوید که این حدیث صحیح نیست یا نفی درجه اول
 میکند که صحیح انداته است یا احتمال آنکه بدیهه تصنیف و تشدید که در شرط صحیح کرده اند رفته باشد موافق آنچه از بعضی
 مردم در بنیاب نقل کردیم و قول وے که گفته بصحت نرسیده نفی صحیح لغیره بود یعنی در حد ذات صحیح نه و کثرت طرق
 و تعدد روایات نیز بدرجه صحت نرسیده پس نفی هر دو قسم صحیح نموده باشد یا این هر دو عبارت که صحیح نشده بصحت
 نرسیده یکا معنی بود بر هر تقدیر در صحت چند ان موجب حیرت و وحشت بنود اما آنکه میگوید ثابت نشده و بر ثبوت
 نرسیده ظاهر در نفی درجه دوم است که حسن است لذاته و غیره و نفی مرتبه ضعیف نیز احتمال دارد و بر جمیع تقادیر تواند
 که مراد وے نفی لفظ حدیث بود یعنی در حدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشده و بر ثبوت نرسیده بلکه آنچه بر ثبوت
 رسیده لفظ دیگر است مضائقه محدثین در بنیاب بسیار رود و باینکه تغییر وے که در لفظ رود و در احادیث دیگر خوانند
 اما این مضائقه سهل است چه متبادر با فہام نفی صحت و ثبوت معنی و مضمون آن گردد درین صورت باید که تصریح کنند
 که این لفظ صحیح و ثابت نشده و آنجا که گوید درین باب چیزیست بصحت نرسیده و بر ثبوت نرسیده ظاهر مراد نفی
 مطلق مضمون است بهر لفظ که باشد و آنجا که گفته موطوع است و مفتر و باطل بدانکه معنی حدیث موضوع و قسم
 و مراتب آن سابقا در مقدمه معلوم شد و نیز معلوم شد که حکم بوضع و افترا نیست مگر بظن غالب و تخمین و جنم
 و یقین در بنیاب صورت نه بند و چگونه صورت بنید و فان الکتوب قد یصدق یعنی گاهی بود که دروغ گو است
 نیز گوید پس احتمال دارد که در خصوص این حدیث صادق آمده باشد هر چند دروغ گو باشد همچنان که راست گویند
 با سکان عقل متحمل است که دروغ گوید بنای این باب و در این کار بر ظن غالب است و میگویند که مراد اهل مدینه را

و کمره این شان را کلمه خاص و تمیز مخصوص و آشنائی تمام کلام نبوت علی مصدره الصلوٰۃ و التمجید پیدا میشود
 که بدان صحیح را از سقیم می شناسند و جدا میکنند هر چند بسبب آنرا تعیین و تشخیص نتوانند نمود و این کار کسی
 از میان ایشان که اطلاع و سلیقه و مهارت و سواد و فهم و ذوق و قریحه و سلیقه و درک و فهم
 و سلیقه و معرفت و خدایت و سلیقه و ذوق و قریحه و سواد و فهم و ذوق و قریحه و سلیقه و درک و فهم
 آثار و وضع لایح و دین باشد مثل رکاکت الفاظ و سخاوت معنی چنانچه روایت کرده میشود لا تا کلاو البقرة حتی
 ته بجز و امثال این درین خاتمه بیاید انشاء الله تعالی درین صورت و معرفت و وضع آن خاص عام مساوی باشد
 حکایتی درین باب نقل کنند که شخصی حدیثی را نزد یکی از حذائق فن حدیث بر خواند فرمود این حدیث معلول
 بینما میگفت بچه علت فرمود علت بیان نتوانم کرد و تشخیص نتوانم نمود الا آنکه بر ذائقه طبع من بهتر است و کلام نبوت
 بینما پس بر محمدی دیگر رفت و این حدیث بر خواند و سلیقه و ذوق و قریحه و سواد و فهم و ذوق و قریحه و سلیقه و درک و فهم
 دیگری و دیگری رفت و پرسید همچنان جواب شنید پستری آنها باین شخص حدیث آورده درمی داد که نزد صراف برو
 صرف کن صراف بجز و دیدن گفت این درهم بے عیار است بچه دانی علت آنرا بیان کن گفت چنین دانه
 ولی علت آنرا بیان نتوانم کرد نزد صراف دیگر و دیگر بر دهم بر یک کلمه بود پس دهم بر شمع آورد و حقیقت حال
 بیان نمود فرمود حال مانیز بر همین منطدان که دیدی و شک نیست که اینها نیز نظریه است دعوی قطع و تعیین درین
 نتوان کرد و نیز معرفت وضع احادیث را قرائن داشته اند مثل روایت شیعی غالی حدیث را و فضائل اهل بیت
 سلام الله علیهم اجمعین و روایت متبع داعی به بدعت حدیثی را در ترویج مذہب خود و این نیز نظریه بود
 و یقین نتوان دانست که موضوع است و گاهی کذب واضح با قرار و معلوم گردد و اینها نیز وارد شود که چرا
 درین اقرار کاذب نباشد مصلحتی و غیره را اینها نیز قریب شرط است که جانب کذب خبر و صدق اقرار را راجح
 سازد و گاهی قرائن صدق و سلیقه و ذوق و قریحه و سواد و فهم و ذوق و قریحه و سلیقه و درک و فهم
 توبه و بعضی چیزهاست که در حکم اقرار بوضع است چنانکه علم بتاریخ و ولادت را و سلیقه و ذوق و قریحه و سواد و فهم
 اجتماع را و سلیقه و ذوق و قریحه و سواد و فهم و ذوق و قریحه و سواد و فهم و ذوق و قریحه و سواد و فهم
 یقینی بود حکم بوضع نیز قطع گردد و گاهی قریبه و واضح در حال را و سلیقه و ذوق و قریحه و سواد و فهم
 غیاث با حمد و سلیقه و ذوق و قریحه و سواد و فهم و ذوق و قریحه و سواد و فهم و ذوق و قریحه و سواد و فهم
 چنانکه هر که این فعل کند او را ثواب جمیع انبیاء یا ثواب هزار هزار حج بود یا هر که نخمین کند گویا زنا کرده باشد یا حجام
 در خانه کعبه نیز از قرائن وضع داشته اند نعم قرائن دیگر مثل مخالفت نص قرآن و سنت متواتره و اجماع قطعی
 و صریح عقل که در اینجا تاویل و توجیه و تطبیق راه نبود قوتی از انبساط و تصریح جماعه که بعد دو تواتر برسد بکذب را و
 از همه قوتی است اما وجود این محل تردد است و بر هر تقدیر بر فطن خیر روشن است که از لفه حدیثی لفه آن معما
 و مطلب که حدیث را بران دلیل ساخته و در اثبات آن مدعا تمسک بدان نموده اند لازم نیاید شاید دلیل دیگر و
 حدیث دیگر اثبات کرده باشد در مباحث علمیه ثابت شده است که از لفی دلیل نفی مدعا و انقضای لازم نیست
 و عدم لزوم اقتضا سعدم لازم نکند چنانکه یک دعوی کند که این خانه گرم است و وجود آتش را پس آن را در آن

گوید که اینجا خود آتش نیست از اینجا لازم نیاید که دعوی گرسنه خانه باطل گردد شاید که اثبات گرسنه آن بوجود
 آفتاب کند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگر چه مقصود صنعت و خلقی ندارد و چنین
 و س در ترتیب حدیث است و باطل است با عاقلانیش نه بجهت تسلی خاطر طالب گفتیم که در شش نکند که چون این
 احادیث که اکابر بدان چنگ در زده اند صحیح و ثابت بنود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد
 این لازم نیاید و اینجا سخن دیگر است که گویند انصاف بران باید داشت که چون بنای حکم علما به صحیح
 و تحسین و تضعیف و بوضع و بطلان آن بطلب فن و ظاهر حال است لاجرم محل وقوع اختلاف بوده این باب
 در وقوع اختلاف آرا و مذاهبات کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات است که یکی بوجوب
 رفته و دیگری بحرمت و یکی مستحب و دیگری مکروه و پنداشته است با جهاد و س که کرده و دیگری که او را
 دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه وارد و بوقوع می آید شخصی یا جامعه حدیثی را تضعیف
 نموده یا نسبت بوضع کرده اند قوی دیگر آنرا به تصحیح رسانیده و اثبات نموده این معنی بر متبع و متفحص فن
 حدیث روشن است و نیز باید دانست که از باب انتقاد احادیث جامعه اند که در بنیاب غلو و افراط و تفریط
 و براه تعصب و تحمیل روند باندک توهمی و شائبه کوچکی نسبت بوضع کنند و بدان سبب درستی نمایند مثل ابن جوزی
 و امثال و س بجهت آنکه بعضی مردم در بعضی روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا بیس
 یقوی یا مترک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث از ان قبیل نیست که قلوب
 بطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب و اجماع است و منکر نیست و اراعتل و نقل و دلیل نیست بوضع
 آن مگر تکلم بهمان بعضی در او س آن و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حدست غایت آنکه او را صحیح نگویند
 و حکم بضعف و دهن و س کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قوی دیگر
 از مذهب این شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر اشیاء آنرا بیاریم سخن دراز کرد و جمله از ان
 در ضمن احادیث که صنعت درین خانه آورده بیاید و صنعت خود در رساله نقد تصحیح لما عثر علیها من احادیث
 المصالح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بنیاست عسیر است زیرا که آن صورت نه بیند و مگر بعد از جمیع طرق
 و کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که برو س طعن کرده شد طریق دیگر نبود و
 وجود قراین کثیره که باعث شود حافظ متحر را بر خرم بگذرد حدیث و این در نهایت تعسر و اشکال است و لهذا
 اعتراض کرده شده است بر ابوالفرج ابن جوزی که کتاب موضوعاتش که توسع کرده است در ان حکم بوضع بسیار
 از احادیث که باین شا بنیست چه در ان میان احادیث ضعیف است که محتمل است و ممکن است تسک بدان
 در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن است و احادیث ضعیف است که بعضی آنرا تصحیح کرده اند چنانچه حدیث
 صلیوات بیج مثلاً و احادیث ضعیف است که مرآت طرق دیگر است که قوت میگیرد و حدیث بدان و مطلع نشد ابن جوزی
 بر ان پس در آمده است برو س باین وجه و تقلید کرد او را و حکم بوضع بر ان احادیث هر که بخواهد از وی
 آمده از آنکه قدرت و مهارت ندارند در علم حدیث اشکال آنکه متقدمین این شان است که کمال تبحر و توسع
 داشتند در فقه احادیث و طرق آن مثل شایبه و سید بن الطائف و عبد الرحمن بن مهدی و امثال

الایشان بعد از آن اصحاب ایشان مثل احمد بن حنبل و علی بن المدینی و یحییٰ بن معین و اسمعیل بن راهبویه و اهل طایفه ایشان بعد از آن اصحاب این جماعه مثل بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و مثالی ایشان تا زمان دار قطنی و بقیه که بعد از ایشان کسینه نیامده که مساوی باشد ایشان را و مرتبه در قریب در آن پس اگر یافته شود در کلام یکی از متقدمین حکم بر حدیث بعضی از صفات صحت حسن و ضعف و وضع اعتماد توان کرد بر آن بحسب آنچه داده است پروردگار تعالی ایشان را از حفظ عظیم و اطلاع تمام و اگر مختلف آید قتل ازین ائمه سبیل در آن ترمذی و بخاری بود و این در آن احادیث است که تمهیل و متر و دست در آن و الا بسیار است از احادیث بود که بشهادت قلب مسلم بوضع آن توان کرد و آسان است این حکم کردن در آن از هر که موصوف بود بکثرت عمارت درین فن و غالب کتاب این جزو است ازین قبیل است و ان شاء الله علم این ترجمه کلام مصنف است در رساله مذکوره و از اینجا ظاهر شده که حکم بر حدیث بعضی و وضع و مثال آن فایده تعمید و دعوت دارد و این امر منحصر است در ائمه متقدمین از متاخرین هر که درین ورطه افتاده خطا کرده بر بسیاری از احادیث که نه باین مشابه اند حکم بدان کرده اکنون آنچه درین رساله بر جمله از احادیث حکم بصفات مذکوره کرده معلوم نیست که از کدام قبیل است آیا منقول است از ائمه متقدمین و بر تقدیر نقل از ایشان آیا متفق علیه است میان ایشان یا مختلف فیہ این را بیان باید کرد تا حقیقت حاصل شود گویا غلبه از آن باب است که این جزو است و امثال وی بدان حکم کرده و بعضی از آن قبیل که لایح است آثار وضع بر آن و اهل عمارت بشهادت قلبی حکم بوضع آن توانند کرد و بعضی از آن در کتب معتبره مذکور است و ائمه فن آنرا روایت ننموده اند و حکم بصحت یا بحسن یا بضعف کرده و بعضی را مطلق آورده اند بے تعرض بیک ازین صفات آن خود محکوم بوضع نخواهد بود و اگر کسی بدان حکم کرده باشد مختلف فیہ باشد پس حکم بدان محکوم علی الاطلاق چنانچه مصنف کرده درست بنویسد بعضی چنان اند که مصنف آنها را سابقاً در ابواب و فصول گذشته ذکر کرده و چون در دیباچه کتاب قرار داده که این چند باب بر وجهیک در صحاح اخبار ثابت شده در قلم آورده گویا حکم بصحت و ثبوت آن کرده و درین خاتمه بعدم صحت و ثبوت آن حکم میکنند و بل نه الا تناقض و تشکیان و ما هر جا که سخنی روی دهد و حدیثی که در کتب بیایم از هر قسم و هر قبیل که باشد نقل کنیم خواه موافق مصنف خواه مخالف آن اگر موافق است تمهیل و تأیید کلام و سبب شود و اگر مخالف رود جواب و سبب گردد و سن الله الا عانة والامان فی البقاء و الامان قال المصنف به ان وفقا الله تعالی در باب ایمان و آنچه مشهور است که الا ایمان قول و عمل یزید و ینقص و الا ایمان لا یزید و لا ینقص از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین معنی چیزی صحیح نشده و آن از اقوال صحابه و تابعین است بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و قول ابنی صلی الله علیه و آله و سلم بنی الاسلام علی خمس و هو قول فقل و در روایتی قول و عمل یزید و ینقص و طاهر این عبارت نیست که این مجموع قول بنی باشد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه بعضی شرح هم برین معنی حمل کرده اند و در فتح الباری گفته که این لفظ وارد است از سلف و گردانیدن و سبب از قول بنی و هم است و مراد بخاری است نه انشیت و سبب منطوق است در عبارت و سبب بر قول ابنی نه بر بنی اگر چه آن وارد شده است پس بنا بر ضعیف انتهی و سیوطی و شرح صحیح بخاری گفته که این لفظ حدیث است که روایت کرده ابن ابی عمیر و سلمه الفردوس از حدیث ابی هریره و روایت کرده است

ابن ماجہ باشد و ضعیف باین لفظ کہ الایمان عقد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و روایت کردہ امام احمد از حدیث سنان بن جہل کہ الایمان یزید و ینقص و در جمیع الجوامع از طبرانی از حدیث امیر المؤمنین علیؑ آورده باین لفظ الایمان معرفۃ بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان و از شیرازی از حدیث عائشہؓ آورده باین عبارت الایمان بالشر اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و عمل بالارکان انتہی و سخاوے در مقاصد حسنہ از حدیث ابن ماجہ از حدیث ابی الصلیت عبدالسلام بن صالح الہروے از امام علیؑ رضا از آبائے کرام خود سلام اللہ علیہم اجمعین آورده کہ الایمان عقد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و گفته کہ ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کردہ و دلیلی آورده کہ چون حضرت امام رضا بنیسا پور آمد بر استراشد شب سوار شدہ و پردہ از جزو دیار بر روستے مبارک فکندہ درون در آمدہ و علمائے شہر در طلب ثقائے شریعتی وی رسیدند از ایشان یکچہ ابن یحییٰ و احمد بن حرب و اسحق ابن راہویہ و محمد بن رافع کہ از اکابر و اعانتی علماد حدیث و فقه بودہ اند در رکاب شریف آردہ دست بلجام آید نروند و اسحاق بن راہویہ گفت بحق آما کے کہ ام خود کہ حدیثی از انچہ بتوا از آبائے طاہرین تو بتور رسیدہ برابرخوان پس امام باسنادی کہ از آبائے کرام خود داشتہ این حدیث را و حدیثی دیگر در فضل کلمہ توحید کہ لا الہ الا اللہ حصتے الحدیث بر خواند انتہی و ابوالصلت شیعہ است و لیکن صدوق است و ابن معین توثیق او نمودہ است و باسفیان ابن عیینہ و اشال و یحییٰ بن حمزہ داشتہ و نیزہ و نقشت موصوف بودہ و در دیگر ذہنہ باطلہ از قدیریہ و مرجیہ و غیر آن و تقدیم میکرد ذکر ابو بکر و عمر را و یاد نمیکرد اصحاب پیغمبر را صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مگر بخیر و در کتاب تفسیر الشریعۃ باین لفظ آورده کہ الایمان قول و عمل یزید و ینقص و غلبہ بالکتاب است و در روایت ہمین مقدار آورده کہ الایمان یزید و ینقص و گفته کہ این سہ حدیث را شواہد است و جزو قانی اخراج آن کردہ و گفته ہذا حسن غریب و حدیث اخیر ابو داؤد و آورده و بران سکوت کردہ و مقرر شدہ است کہ ہر چہ ابو داؤد و در کتاب خود آورده و بران سکوت کردہ و اصل بحجت است و اما این قول را کہ الایمان لا یزید و لا ینقص صلے در کتاب احادیث اگر چہ ضعیف نیز باشد پیدائشہ غیر آنکہ در کتاب تفسیر الشریعۃ از کتاب موضوعات ابن جوزی نقل کردہ کہ ابو ہریرہ گفت کہ وہ ثقیف از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسیدند کہ آیا ایمان زیادت و نقصان میشود فرمود لا زیادتہ و نقصانہ شرک و نیز از حدیث ابن جردے فی الکمال آورده کہ الایمان لا یزید و لا ینقص و گفته کہ سیکہ در اسناد و سہ احمد بن عبداللہ جوہار کے است و دی کہ اب و دجال است و وضع کردہ احادیث کثیرہ و نیز از احادیث ابن حبان آورده کہ ہر کہ بگوید ایمان زیادت و نقصان نمی پذیرد کافر شود اگر توبہ کرد فہما والا گردنش بزنند و وے دشمن خداست نہ نماز است و نہ زکوۃ و نہ صوم و نہ حج و نہ دین با تشدید است دیگر و در اسناد ابن حدیث محمد بن القاسم طابکانے است و ضاع است مرا حدیث را انتہی و بالجملہ تحقیق آنست کہ این اقوال از ان حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بصحت نرسیدہ خصوصاً حدیث زیادت و نقصان بلکہ از اقوال اکابر سلف است چنانکہ مصنف گفت و اللہ اعلم تعنی مشہور نزد جہا پیر اہل سنت و جماعت آنست کہ ایمان عبارت از تصدیق بالقلب و اقرار باللسان تا اگر شخصی را تصدیق قلب حاصل شد بے وجود عذر و ضرورت چنان کہ یکم و اگر اہ اقرار بوجد نیامد عند اللہ مؤمن نباشد و تحقیق آنست کہ حقیقت ایمان ہمان تصدیق قلبی است و شرط

اقرار بر اے صحت اجرا سے احکام در دنیا است و شخص مذکور مؤمن است عند الله اگر چه باجهت عدم اطلاع بر حقیقت حال
 حکم بدان نتوانیم کرد اما عمل و حقیقت اصل ایمان داخل نبود الا در ایمان کامل و حسب تصدیق و اقرار بعمل بموجب
 ایمان مؤمن است ولی ناقص الایمان و او را مؤمن فاسق خوانند بخلاف فرقه مستخر که عمل را جزو ایمان دارند
 و شخص بعمل نزد این فرقه خارج از ایمان بود اگر چه داخل در کفر نیز نبود و فاسقی نزد ایشان نه مؤمن است و
 نه کافر و خارج فرقه اند که محصیت را کفر دانند و آنکه از علمای محمدین مشهور شده است که الایمان تصدیق باقلی
 اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد بیان ایمان کامل است و عمل نزد ایشان شرط کمال بیان است چنانکه مذکور
 حق است نه اصل ایمان چنانکه مذکور است و بعضی مردم چون دیدند که ایشان بظاهر ایمان عبارت از تصدیق
 و اقرار و عمل میدارند و اثبات آن با حادیت میکنند چنانچه بخاری در صحیح خود ذکر کرده توهم بردند که مگر مذکور
 ایشان مخالفت مذکور است و موافق طریقه اعتزال حاشا و کلا و این توهم خطای محض و غلط صریح است
 کما صریحاً و بر تو لیکه ایمان را عبارت از قول و عمل دارند مراد بعمل امتناع از عمل قلبی و اقرار خواهد بود تا تصدیق
 نیز داخل گردد اما زیادت و نقصان ایمان مذکور است از فقها و محدثین آنست که الایمان نیز بدین نقصان اکثرین
 انکار آن کنند و گویند که چون قبول زیادت و نقصان کرد آن شک بود نه یقین و پوشیده نیست که زیادت و نقصان
 باعتبار عمل ظاهر است و آن راجع بمعنی کمال و عدل کمال است و نزاع باعتبار تصدیق است شیخ محی الدین نووی
 میگوید که اظهر و مختار آنست که تصدیق زائد و ناقص میباشد بکثرت بر این و وضع اوله و لهذا ایمان و تصدیق
 صدیقان اقوی و اکمل است از ایمان غیر ایشان و آدمی آنرا در نفس خود می یابد که در بعضی احوال یقین و خلاص
 و توکل وی عظم و اقوی است بخلاف بعضی احوال دیگر و این قول منقول است از سفیان ثوری و مالک بن انس شافعی
 و احمد بن حنبل و او را عی و ابن جریر و معمر و غیر ایشان از آنکه و بسند صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات
 کردم زیاده از هزار مرد را از علمای اصحاب و ندیدیم هیچ یک از ایشان را که اختلاف کنند درین که الایمان قول و عمل
 و نیز بدین نقصان از جمعی کثیر از صحابه و تابعین نیز انجمن نقل کنند و فضیل بن عیاض و کعب انزال اهل سنت و عجمت
 آورده کذا فی فتح الباری و از امام عظم ابو حنیفه چنان نقل میکنند و الله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لا ینقص
 و از بعضی دیگر از علمای سلف نیز انجمن آورده و مراد ایشان عدم قبول تصدیق است زیادت و نقصان را بحسب
 ذات چه مرتبه یقین کیست و حالتی است که شک و شبهه را بدان راه نبود و تفاوت در جلا و خفا و ظهور و کمال و انوار است
 که آن باعتبار علم و خارج از ذات است و برین وجه نزاع فطری است و تحقیق این مقامات در علم کلام است و الله اعلم
 و در باب مرجیه و قدریه و جمعیه و شریعه حدیثی صحیح نشده مرجیه فرقه است که قائلند بآنکه هیچ معصیتی باوجود ایمان
 ضرر نکند چنانکه هیچ طاعت یا کفر سود ندارد و لفظ مرجیه مشتق از ارجاء است بمعنی تاخیر و ترک و ایهال و این فرقه تاخیر
 میکنند عمل را بر نیست و اعتقاد در ربه و میگویند که نیست و اعتقاد میباید عمل اگر نباشد گو میباش و بعضی از رجا دارند
 لفظ مرجیه را بهر نحوه خوانند زیرا که ایشان راجی و امیدوار میسازند بے شرط و قید عمل و بعضی از علمای اهل اعتزال
 از بار ابا بل سنت و جماعت نسبت کنند که جانب مغفرت و امید داری را رعایت مینمایند و میگویند اگر خدا خواهد
 همه گناهان را بخشد اگر چه مشرک و بتوبه نبود و فاسق مخلد در نار نبود و این محض تعصب و مکابره است چه ارجاء

آنست که مواخذة و عقاب را اعلام راه ندهند و بدان قائل نباشند و گویند که نصیحت با وجود ایمان اصلاً ضرر ندارد
و آنچه اهل سنت و جماعت بگویند نظر به طبیعت و ارادت حق است تعالی که بفرمان یثا و یغیث یمن یثا و یغیث یمن یثا و یغیث یمن
برای عصاة ثبات میکنند و از ضرر آن غافل میباشند و لیکن الایمان بین الخوف و الرجاء و قدیر به تحرک مقابل
جبریه بسکون و گاهی به تحرک نیز خوانند بجهت مشکاکه لقب معتزله است که قائل اند بآنکه افعال عباد مستند بقدرت
عباد است و ایشان غافل افعال خود اند و اگر تقدیر از رزقی پروردگار تعالی کنند و گویند که کفر و معاصی از بندگان
بر خلاف ارادت حق آید و اول کسیکه مخالفت بذهب صحابه و تابعین احداث کرد این فرقه اند و فاسق نزد ایشان
نه مؤمن است و نه کافر و مخلص است در نار و مفاسد عقاید ایشان بسیار است چنانکه در علم کلام مبین است و تسمیه
ایشان بقدریه بجهت انکار قضا و قدر الهی است و ایشان گویند که مستحق این اسم آنها اند که اثبات قدر کنند و قائل
بآن باشند یعنی اهل سنت و جماعت چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است و این غلط است زیرا که در اثبات قدر احادیث
صحیح و روایات و بران اجماع صحابه و تابعین است پیش از ظهور فساد و بدعت و نیز از احادیثی که در مذمت قدریه
واقع شده و مذکور گرد ظاهر شود که مستحق این اسم منکر قدر باشند نه مثبت آن و نسبت بقدر برابریست که بجهت
نفسی باشد یا اثبات و جمیع اصحاب بهمین صفت خوان ترند و نام فرقه جبریه است که گویند قدرت نیست مگر عباد
اصلاً نه موشره و نه کاسبه بلکه بمنزله عبادات است و حرکات او بشارت آن و مذمت قدریه و جبریه در قرن فراط
و تقریب طوق است و توسط اعتدال در مذمت انحراف است که خلق از خدا است و کسب از بند و بنده را قدرت کاسبه
نه موشره چنانکه گفته اند که لا جبر و لا قدر و لیکن امر بین امرین و تحقیق فی علم الکلام و شعریه تابعان شیخ ابوالحسن علی بن
اند و در جمیع اشعار از اولاد ابو موسی اشعری است که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و اسم
ابی موسی عبد الله بن قیس است و شعر قبیل است از زمین و وی با از بشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با پنجاه
چند نفر از قوم خود و هجرت کرده بکلبه و از حبشه با جعفر بن ابی طالب که وی نیز در اینجا بود بدینیه و حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم آمدند در وقت پنج خیر و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بجزایان شما را ای قوم و هجرت است یعنی هجرتی
از زمین بسوی ارض حبشه و هجرتی از ارض حبشه بدینیه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدح کرد او را و صحابه و را
و بشارت داد بخیر در دنیا و آخرت و وصف کرد بایمان و حکمت بقول خود لا ایمان یان و حکمت باینیه و دعا کرد برای او
و اخاصه و بشارت داد بوفور و خیر و بایمان و اناست و فرمود موسی بنیبت عبد الله بن قیس ویرا همین فرستاد
تا دعوت کند ایشان را و حکم در اصول دین و علم عقاید اسلام میراث است مرا این قوم را و دست که چون ابو موسی با تو
خود بجهت رسالت آمد صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را از اول این امر که چگونه بود فرمود
که آن الله در علم بکین همه شئی تم کتب فی الذکر کل شئی ثم خلق السموات و الارض و حدیث حق تعالی روزی کرد او را از
اولاد و اطفال با درایت و روایت و رعایت و مناقب ایشان در سینه و کتب منشور و مذکور است تا نوبت به شیخ
ابو الحسن اشعری رسید و توفیق داد او را حضرت سبحان و تعالی تفریع آثار بدعت و توحید انوار سنت و اعتقادات
پس تائید کرد مذمت صحابه و اقرال صحابه و سلف را که اکابر محدثین و فقهای متقدمین از تابعین و اتباع ایشان بران
بوده اند و اثبات کرد و تقریر نمود آنچه موافق کتاب و سنت و اجماع سلف بران بود تا مصدوق حدیث ان الله یحب

لہذا الامتہ علیہم السلام کل مائتہ سنتہ من یجدوا مردینا آندو کشتند و سے و تابان وی مراد بفرقہ ناجیہ کہ صفت ایشان
الذین ہم علیہم السلام علیہ و اصحابہ ست و شیخ ابو الحسن شعرے در فرقہ بزرگ سب شافعی بود و دیگر از مؤیدان مذہب
سنت و جماعت شیخ ابو منصور را تریزے بود و مناقب و مفاخر و سے بیرون از حد جبر و احصاست و وی خفی المذہب
از نجاست کہ جانب شافعیہ را اشاعہ خوانند و خفیہ را ماتریدیہ و ہر دو متفق اند و عقاید اہل سنت و جماعت کہ
گویند تابان ایشان اند اکنون بدانکہ در شان جامعہ شعریہ و ذم فرقیہ کے دیگر از مرجیہ و قدریہ و جہلیہ حادث نقل
کردہ اند و ما احادیث شعریہ خود نیافتیم اما در ذم قدریہ و مرجیہ احادیث بسیار بطرق متعددہ آندہ و در ذم جہلیہ نیز
بعض احادیث آندہ و در جامع الاصول از ابی داؤد و از حدیث حدیثہ آورده کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
مرہمست را محسوسست و محسوس این امت آنانند کہ نفی قدر کنند ہر کہ بمیرد از ایشان حاضر نشود جنازہ او را و ہر کہ
بیمار گردد از ایشان عیادت نکند و را و ایشان شیخ و جہال اند و حقست بر اللہ تعالی کہ لاحق گردانند ایشان را
بد جہال و ہم در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوٰۃ از احمد و ابی داؤد و ابن عمر آورده اند کہ فرمود آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قدریہ محسوس این امت اند چون مریض شوند عیادت نکند مرا ایشان را و اگر بمیرد حاضر نشود
جنازہ ایشان را و نیز از ابن عمر آورده اند کہ مردے نزد و سے آمد و گفت فلانی یکی از دوستان و سے بود
از اہل شام سلام بخواند بر تو فرمود مرا چنین رسیدہ است کہ وی احداث کردہ است تکیہ ب قدر اگر حال چنینست
مخوان اورا از من سلام زیرا کہ من شنیدہ ام رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت بیباید در امت
من خست و منخ و آن در تکیہ ب کنندگان قدرست رواہ مسلم و ابو داؤد و الترمذی و نیز در حدیث ابو داؤد
از عمر آورده کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجاہدست تکیہ اہل قدر را و منافقت نکند ایشان را بکلام
یعنی ابتدائے سخن نکند با ایشان یا مجاہدہ نکند و در گفت و گو نکند با ایشان و ترمذی سے از ابن عباس آورده
کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو صنف اند از امت من کہ نیست ایشان را در اسلام نصیب
مرجیہ و قدریہ و گفتہ ہذا حدیث غریب و شیخ جلال الدین سیوطی در جمیع الجوامع در ذم این فرقہ احادیث بسیار
از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل آورده کہ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لعنت کردہ شد پیش از
من پیغمبرے را اگر آنکہ در امت و سے مرجیہ و قدریہ بودند کہ نشویند پیساختند بروئے امر امت و سے را
بعد از و سے و حق تعالی لعنت کردہ مرجیہ و قدریہ را بر زبان ہفتاد پیغمبر و این امت من امت مدعوست کہ عذاب
نیست بروئے در آخرت و عذاب و سے نیست مگر در دنیا بگرد و صنف از امت کہ در بے آیند بہشت را و
آن دو صنف مرجیہ و قدریہ اند و طبرانی نیز از معاذ و ابن عمر سے از ابن مسعود و دہلی نیز بعض آثار از حدیثہ
و در بعض طرق ابن عمر سے از انس ذکر حروریہ نیز آندہ و حروریہ نام خوارج سنت و حاکم و تاریخ خود از ابی امامہ
کہ لعنت کرد خداے تعالی مرجیہ را بر زبان ہفتاد پیغمبر کہ میگویند ایمان تو سے ست بے عمل و دلیلی از حدیث انس
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود چار صنف اند از امت من کہ نیست ایشان را در اسلام نصیب نہ در
نصیب و ہمیرست ایشان را شفاعت و نظر نکند با ایشان پروردگار تعالی و مرا ایشان راست عذاب الیم مرجیہ و
قدریہ و جہلیہ در اقصیہ و از اسے سعید خدری سے نیز مثل این آورده داکین این حدیث مطعونست و گفتہ اند کہ

در اسناد و سماعی بنیج ملطی است و و سبب بکذب وضع است و الله اعلم و در مذمت روافض احادیث دیگر نیز آمده مخصوص چنانچه ابو نعیم در صلیه از امیر المؤمنین علی و طبرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا علی تو و شیعه تو در بهشت اند و نزدیک است که بیایند تو س که گفته شود ایشان را رافضه چون بیایند ایشان را بکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبد الله بن احمد در رویه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بیایند تو س در آخر زمان که نام ایشان رافضه است رفض کنند یعنی ترک دهند اسلام را و احادیث در ذم روافض بسیار است و ابن عدی از معاذ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وصفت انداز است من که نصیب نیست ایشان را در اسلام اهل قدر و اهل ارعاج و همچنین از ابن عباس ابی سعید نیز آمده و در حدیث ابی سعید آمده که جواد با ایشان محبوبتر است نزد من از جواد با فارس و وکیل و روم و طبرانی و خطیب از ابن عباس آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم من که شاید اگر تو باقی مانی بعد از من در یابی تو س را که تکیه می کنند بقضا و قدر الهی تعالی و عمل میکنند ذنوب را بر عباد و شق کرده اند این کلام را از نصرانیت و چون در یابی ایشان را بیزار نشو از ایشان انتہی و غیر این احادیث و طرق بسیار است و با جمله احادیث در نیاب بسیار است بطرق متعدد و اکثر آنها ضعیف و بعضی تو س و در باب قدریه خود حدیث مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نیز آمده و اگر تعد و طرق جبر و نقصان آن کرده بصحت لغیره رساند دور نباشد و مصنف میگویی صحیح حدیثی صحیح نشده و الله اعلم

و در باب کلام الله قدیم غیر مخلوق و درین معنی احادیث با الفاظ مختلف وارد شده اما از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیز صحیح نشده و هر چه ثابت شده از مقالات صحابه و تابعین است سخاوی و در مقاصد سنده آورده بلفظ القرآن کلام الله غیر مخلوق فمن قال غیر ذلک کفر و گفت که روایت کرد این حدیث را دلمی مرفوعاً از نافع بن خدیج و حذیفه بن الیمان و عمران ابن حصین و از انس بن زیاد و نافع بن خدیج و گفت که در نیاب احادیث دیگر نیز آمده و در ترمذی و ابی سعید از خطیب از حدیث جابر آورده من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی آورده القرآن کلام لا خلق و لا مخلوق و من قال غیر ذلک فهو کافر و در لفظ القرآن کلام الله عز و جل لیس بخالق و لا مخلوق فمن زعم غیر ذلک فقد کفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نیز آمده من مات و هو یقول القرآن مخلوق لقی الله یوم البقیمة و وجهه الی الله و از امیر المؤمنین علی آورده که گفت پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله غیر مخلوق و گفته این حدیث و مانند آن در کتب احادیث مرفوع آمده و محققین ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت نرسیده و آثار صحابه و تابعین نیز آمده از عمر بن دینار آورده اند که گفت نه نفر از صحابه را دریافتم که میگفتند هر که بگوید قرآن مخلوق است کافر است و عثمان دارمی هم از عمر بن دینار روایت کرد که میگفت دریافتم اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان را تا مدت هفتاد سال میگفتند الله الخالق و ما سواه مخلوق و القرآن کلام الله منزه خراج و الیه یعود و این دو اثر صحیح است انتہی و در باب آفرینش ملائکه و حدیث ابی هریره که روایت میکنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بام الله عز و جل جبرئیل کل غداة ان یدخل بحر النور فینفس فیہ الغمام ستم نخرج فینقض انتفاضة یخرج منه سبعون الف قطرة و یخلق الله عز و جل من کل قطرة لکامین حدیث را طرق بسیار است و صحیح میگویی صحیح نشده و درین معنی حدیثی ثابت ترجمه میکنند پروردگار تعالی

جبرئیل را پس بامداد برآمدن در دریا سے نور پس غوطہ میخیزد جبرئیل دروے و بیرون سے آید و می نشاند خود را
 بیرون سے آید از وے بنفقا در هر قطره و پیدا میکند الله تعالی از هر قطره فرشته را و در کتاب العظمی الابی بن
 سمنون این حدیث را باین لفظ آورده کہ در بهشت نہرے ست کہ در سے آید اورا جبرئیل و بیرون سے آید و
 می افشاند آب را پیدا میکند حق عزوجل از هر قطره فرشته را و در روایت دیگر آورده کہ خداے تبارک تعالی را
 نہرے ست در سو اہفت مقدار زمین نزول میکند فرشته از آسمان و میدر آید در آن نہر و غسل میکند و چون بیرون
 سے آید پیدا میکند حق تعالی از هر قطره فرشته کہ تسبیح میکند خداے تعالی را عزوجل تا تسبیح خلایق و مثال این حادثہ
 در بیان عظمت قدرت و وسعت ملک الہی بسیار آید و در صحت آنہا نزد محدثین سخن مست و الله اعلم و در باب فضیلت
 تسمیہ بمحمد و احمد و منع از ان چیز کے صحیح نشدہ تحقیق این بحث در آخر کتاب حج در باب عقیقہ سابقا گذشتہ است
 از آنجا معلوم شد کہ تسمیہ باسم آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم بمقتضای ظاہر حدیث تسموا باسمی کہ صحیح است
 مستحب است یا مباح و الجمع بین التسمیہ و الکفایت ممنوع بقول مختار و احادیث دیگر و فضیلت تسمیہ بمحمد و احمد آید
 کہ موسوم بوضع اند چنانچہ آید کہ دو کس را بدرگاہ عزت بیارند و حکم شود کہ ایشان را بہشت برین پس گویند
 آن دو کس خداوندان را اعلیٰ بنود کہ خیراے آن بہشت بود ما بچہ خیر ازل آن شدیم فرماید ای بنندگان من سو گند
 خورده ام بر خود کہ در نیارم در دوزخ کسے را کہ نام وے احمد یا محمد است و نیز آید کہ لا بد خل الفقر بتیافیه اسمے
 و نیز آید کہ ہر قومے کہ مجتمع شوند براے مشورت و در ایشان کسے بود کہ نام او محمد است البتہ برکتا کردہ شود
 در ان مشورت و در لفظی آید کہ نام وی محمد است یا احمد و نیز آید ہر مسلمانیکہ قربان کند بر وچہ خود و نیت کند کہ اگر
 حاملہ شود نام وے محمد کہم البتہ حق تعالی سپرزوی گرداند و پیچ خانہ بنود کہ در وی نام محمد بود مگر آنکہ برکت و بہ
 حق تعالی در ان و آید کہ چون حاملہ شود زن یکی از شما دست خود را بر شکم زن ہند و محمد نام نہد سپرزوی گرد و آید کہ
 اگر دختر بود دیگر داند او را پروردگار تعالی سپر و آید ہر کس را سپر بود و پیچ سیکے را نام محمد نکند پس تحقیق جفا کردہ بر خود
 و چون محمد نام کرد باید کہ او را دشنام و شدت نکند و نزد بلکہ تعظیم کند و با کرام و تشریف مخصوص دارد و میگویند
 کہ اینہا منہ موضوعات اند و الله اعلم و از عبارت مصنف ظاہر میشود کہ اسم آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم
 درین حکم شامل احمد نیز ہست و مخصوص بمحمد و الله اعلم و در باب عقل و فضل آن حدیث نبوی صحیح نشدہ و در مجمع البحار
 از کتاب الذیل آورده کہ حادث ابن اسامہ در سند خود از داؤد بن جبر سے و چند حدیث در باب عقل آورده است
 و ابن حجر گفتہ کہ ہمہ آن احادیث موضوع اند و ہم در مجمع البحار نقل میکند کہ گفتہ اند کہ ہر حدیثی کہ وارد شدہ و در وی
 ذکر عقل است غیر ثابت است انتہی و در تنزیہ اشتریجہ از ہمین داؤد بن جبر کہ یکی از واضعان حدیث است پنجاہ و چند
 حدیث در فضیلت عقل آورده و گفتہ کہ ابن حجر در مطالب عالیہ ہمہ را موسوم بوضع واقع شدہ و مذکور درین احادیث
 عقل بمعنی معرفت ہشیاست و دریافت صلاح مبدا و معاد و تمیز میان خیر و شر و احتراز و احتراس از غوائل و
 آفات نفس و اشتداد و ضول بمعرفت حق است چنانچہ از حدیث انس آورده اند کہ تو سے در حضرت رسالت
 صلی الله علیہ وآلہ وسلم شاکر زند ہر مردے و مبالغہ نمودند در ان آن حضرت صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود عقلش
 عجبتر است گفتند یا رسول الله از اجتناب وے در عبادت و امناف خیرات میگوئیم و تو از عقل فی حق پرسی

فرمودا حق بجز خود میرسد و از تکیا بیکند عظیم تر از فخر و فاجرو بندگان که ترستی در درجات بنمایند و قرب الهی حاصل میکنند بر قدر عقول خود میکنند و در حدیث دیگر از ابن عمر آورده که درستی باید مردی حسن خلق خود در جلا صائم قائم را تمام نشود و در حسن خلق تا تمام نشود عقل او و باین مرتبه تمام شود ایمان وی و طاعت و کمرب و دیگر کار را و عصیان و ستم و دشمنی حق را که ابلیس است و از حدیثی دیگر آورده اند که موت بنابر عابد قائم اللیل صائم النهار تاسان بر از موت یک مرد عاقل و امثال آن از احادیث و اما عقل بمعنی مخلوق اول که اول ماخلق الله العقل از ان نشان میدهد و اصل این احادیث بنود و نزد محدثین در ان بهم سخن است و عبارت مجمع البحار که نقل کرده شد که هر حدیثی که وارد شود در وی ذکر عقل غیر ثابت است شامل آنست و الله اعلم و در مقام حدیثی گفته است که حدیثی ان الله لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ابرفا و بر فقال و عزت و جلای ما خلقت شرف منک فیکلک فکلک ان الله اعلم ابن تیمیہ گفته و غیر او تبعیت او کرده که این حدیث کذب است موضوع باتفاق و در زوائد عبد الله بن امام احمد از تضعیف کرده و مالک ابن دینار از حسن بصری آنرا بطریق ارسال روایت نمود و داود بن الجهم از حسن بن باریست و لا اکر علی منک لانی کاب اعرف و یکا عبید آورده و حدیث اول ماخلق الله العقل نیز آورده و گفته اند که این خبر کذاب است و ابن حجر گفته که حدیث اول ماخلق الله العقل ثابت تر از حدیث عقل است انتهای و سیوطی در دربر منشره در احادیث مشتهر گفته که هر حدیث عقل را اصل صالح است که عبد الله بن امام احمد در زوائد زهد از حسن بطریق ارسال آورده و اسناد و سبب و سبب و در معجم اوسط طبرانی موصول نیز آورده از حدیث ابی امامه و حدیث ابی هریره با سند ضعیف و در تمیز الطیب من انجبت آورده که عراقی آنرا در تخریج احادیث اجماع گفته که طبرانی در معجم کبیر و اوسط و البغیم و حلیه آنرا بدو اسناد ضعیف آورده و الله اعلم و در باب عمر خضر و الیاس و رازی آن و بقای حدیثی صحیح نشده شک نیست که وجود خضر در زمان موسی علیه السلام و صحبت وی با وی بوده بخار و مسلم و ترمذی که در تفسیر کریمیه + فوجا عبد امن عبادنا + واقع شده ثابت است و بعضی قائل اند که بعثت ویرا علیه السلام در زمان ابراهیم خلیل الله علیه الصلوٰۃ و السلام و الی العیاذ بنفوت وی ذکر کرده و در وجود در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از ان در زمان صحابه و تابعین و مشایخ طریقت نیز اخبار و آثار و روایات اگر در صحبت آنها بر اصطلاح محدثین سخن باشد و نیست اگر چه کثرت طرق آن بجائی رسیده است که نزدیک است که خبر و تلافی آن کنند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین محی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی بسیار است و مقصود شیخ مصنف عدم ورود حدیث صحیح است از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در اینجا حال منتهی تنگ است و الله اعلم و آنچه مشهور است از احادیث در نفع حیات خضر در زمان شریف بنو موسی علیه السلام و الله و سلم این قول است که نوکان ان خضر حیا لزارنی و در مجمع البحار از مقاصد حسنه نقل میکنند که گفته این قول مرفوع ثابت نشده بلکه از کلام کسی است که منکر است حیات او را از سلف انتہی و بعضی گویند که صد و این کلام از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وقوع ملاقات بود و این سخن چیز نیست چه این ترکیب بقضیه لونی حیات است پس وقوع ملاقات بعد از ان صورت نمید و بگر آنکه گویند که بناس ملازمت بر عرف و عادت و عین غالب است کما قبل و آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف فرموده که هیچ جائزای که بر روی زمین است

بقای وی از صد سال نگذرد و باین حدیث جماعتی که انکار بقای وی کنند متسک نمایند باعتبار اکثر و غلبه خواهد بود
و مخصوص بوجوهی که خضر از آن بیرون آید و الله اعلم و در بعض کتب نیز روایت خضر و الیاس علیهما السلام از
حضرت بنو نوح صلی الله علیه و آله و سلم احادیث ذکر یافته چنانکه در کتابی که شیخ احمد ابن ابی بکر بن محمد را در تصوف
المحدث از شیخ مصنف با سند وی که وارد جمیع کرده جمله از آن آورده است و جزرے در حصین از مستند
حاکم آورده که بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی به اسم جیم صبیح سفید ریش و آمد و بگریست
و صحابه را تشریف کرد و برگشت پس ابو بکر و علی فرمودند که این خضر بود علیهم السلام و سیوطی در جمیع الجوامع از
ابن عساکر آورده که محمد بن المسکدر گفت نماز میکرد و عمر بن الخطاب روزی بر چنانچه مردی ناگاه پادشاهی
آواز داد که شتابی بکنید بنماز رحمت کند شمارا خدا تعالی پس انتظار کرد و عمر تا لاحق شد نصف مردی پس تکبیر
بر آورد و تکبیر گفتند باو سه مردم پس گفت آن مرد خداوند اگر عذابش کنی مصیبت کرده است ترا بساید
و اگر بیامرزے محتاج ست وی بر حمت تو و دیدند عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کرده شد میت
و بر نیتند بروی خاک گفت آن مرد خوشی و خشنی با ترا ای صاحب قبر اگر عریف و جان و غارن کاتب شرعی
بنوده پس گفت عمر بگیرد آن مرد را تا به پرسم او را از نماز و کلام وی و پرسم از وی که گیت پس غائب شد از
نظر ما و دیدیم نشان قدم ویرا که یکدفعه بود پس فرمود و عمر و الله که این خضر است که خبر داده است ما را از وی
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتقمی و در تشریف از ابراهیم بن عبیده آورده که گفت دیدم مردی را با عمر
بن عبد العزیز که تکبیر بردست وی از ده استاده است گفتقم بادل خود که این مرد عجب جانی است که نهمین استاده
پس پرسم از عمر که اینک بود که تکبیر بردست نموده استاده بود گفت آیا دیدی که تو او را یا راج گفتشم نفسم
گفت راست میگوئی من ترا بیه مردی صالح میدانم یا راج این برادرم خضر بود و این حدیث را تضعیف
کرده اند و این حجر گفته که این حدیث صحیح ترین چیز است که در باب خضر آمده و گفته که راج اگر چه مردم در وی
سخن دارند ولیکن ابن معین و غیره و در ائمه میبایند و از حدیث عمر بن عوف آورده که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نماز میکرد پس شنید کلامی را از درای جد ار که قائل میگویی اللهم اعنی علی ما یحیی
ما یخوننی پس رفتند صحابه تا به بیفتند که وی کیست ناگاه دیدند که خضر است و از آنس نیز مانند این آورده
و در حدیث و سے در آخر دعا آورده که میگویی اللهم اجعلنی من هذه الامة المرسدة المرحومة المشابهة لعلها و از
امیر المؤمنین علی آورده که گفت طواف میکردم خانه کعبه را ناگاه مردی را دیدم متعلق بشمار کعبه میگویی یا من لا یستغفر
سمع عن سمع یا من لا یسأل المسائل یا من لا یسأل الحاج المکین اذ قتی بر عفو که عداوتی است پس گفتقم باز بخوان
یا عبد الله این کلام را باز بخواند و گفت بگوئید بخدا ای که ذات خضر و دست قدرت او است و او خود خضر بود که
این کلمات را بعد از هر نماز فرضه بگوید امری به شود گنایان وی اگر چه مثل مل عاج و عدد قطرات طوفان و ترقی بشود
انتمی و سبب آن عشره را که در وی مشهور است نیز روایت خضر می گویند ولیکن محدثین را در صحت تمام این
و روایات سخن است و الله اعلم و اما الیاس می نیز حکم کلام مجید از انبیای مزل است و نام پدرش بقول بعض
یا سین است و بقول بعضی از اولاد مارون و بعضی از اولاد سام بن نوح و الله و بعضی عم خضر گفته و گفته اند

این حدیث است ضعیف است جدا بلکه تمت کرده اند اورا بعضی بکذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که
 و سعه صالح احتجاج است و اگر چه این حدیث باین اسناد ضعیف است و لیکن آنرا شواهد است از حدیث از این باب
 از حماد بن سلمه از قتاده از انس گفته که و سعه غریب است و گفته اند که رجال وی ثقات اند و ابیثا کرده شده است
 از مانند بیت تابع از انس مثل ابراهیم نخعی و سحی بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی و اورا طرق متعدد است
 و جید و لفظ وی نیست طلب الفقه حتم واجب علی کل مسلم و ابی عاتکه و در اول می نیست که طلبوا العلم ولو باین
 و غیر این مذکورین و لیکن در هر طریق و سعه سخن است و لهذا ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود از
 انس بوجه کثیره و همه آن و جود معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و نیز گفته که حسن است و سعه
 روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس است مرفوعاً و گفته که نمیدانم سندی نخعی را
 از انس سوا که این و ابوبکر بن ابی داؤد سجستانی آورده اورا از ثابت بنانی از انس گفته که پدر من گفته است
 که نیست درین حدیث اسنادی صحیح ترازین و همچنین روایت کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و در نیاب از
 جماعه صحابه حدیث آمده مثل ابی و جابر و عذابه و امام حسین بن علی و سلیمان و سهره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود
 و علی و ابی ایوب و ابی سعید و ابی هریره و عائشه و ام هانئ و غیر ایشان و بسط کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج
 کبیر خود مر احیاء العلوم را و با وجود این بهیچ گفته است ثنین این حدیث مشهور است و اسناد وی ضعیف و روایت
 کرده شده است از و جود مشدده که هر یک از ان ضعیف است و پیش از بهیچ امام احمد نیز چنین گفته است
 چنانچه نقل کرده اند از و سعه که ثابت نشده نزد ما درین باب چیزی و سحی بن ابراهیم گفته است که لفظ وی صحیح
 اما معنی وی صحیح است و همچنین گفته است ابن عبد البر از جهت ایضاح و بیان و تیشیل کرده است باین حدیث
 این صلاح مر حدیث مشهور را که صحیح نیست و حاکم نیز چنین گفته است و لیکن عراقی گفته است که بعضی از بعضی طرق
 آنرا تصحیح نموده اند و بعضی گفته اند که تعدد طرق وی آنرا بر تیره حسن رسانیده و احوط طرق وی طریق قتاده و ثابت
 است از انس و طرق مجاب از ابن عمر انتهی کلام السخا و سعه و از اینجا معلوم شد که بعضی طرق این حدیث صحیح است و بعضی
 حسن و اگر نه باشد بهم کثرت طرق جبر نقصان کرده است و الله اعلم باقی ماند کلام در آنکه مراد از علم طلب و سعه
 فزیه است چیست بر طائفه آنرا بجای آورده بعضی گویند مراد بدان علم فقه است بعضی علم کلام بعضی علم تهوفا که علم
 تهذیب اخلاق و تصفیه باطن است بعضی گویند علم خاطره و فاش نفس مانند آن و در مقاصد سنده از بهیچ نقل کرده
 که در دخل گفته که مراد از الله اعلم علمی است که گنجایش ندارد ببلوغ عاقل را چهل آن یا علم است چیزی که عارض شود
 مراد را خاصه با تمام علم دین مگر آنکه قائم شود در و سعه کفایت و دیگری بجای وی بایستد و حق آنست که مراد
 بدان علمی است که تحصیل آن ضروریست مثلاً اول واجبات در وقت ایمان علم شهادتین است پس از آن
 علم فرائض و واجبات باین ترتیب که یکایک ایمان آورد بعد از آن وقت نماز رسید علم نماز را یا طلبید بلکه باین
 نماز که وقتش در رسیده مثلاً فجر یا ظهر یا مغرب پس از آن اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید
 و هنوز اگر فقیر است طلب علم زکوة واجب بنود و چون غنی شد و شرائط و جوب زکوة بهم رسید علم زکوة
 واجب شد و چون استطاعت حج یافت علم حج واجب گشت و اگر حجر دست و زن نخواسه طلب علم حلض

و نفاس واجب بنود و چون زن خواست واجب گشت تریب و اگر تاجرست علم بیع و شرا واجب بود و اگر نه واجب نبود و اگر آنچه ضروری است از آن و علی هذا القیاس تعلیم علم فقه پیش از ابتلا واجب نبود و اگر بکشد او را و انسب باشد و بالله التوفیق و در باب حسن سئل عن علم فکلمته حدیث صحیح نشد در جامع الاصول آنچه حدیث را از ابی داؤد و ترمذی و در مشکوٰۃ از ایشان و از احمد از ابی هریره و از ابن ماجه از انس آورده باین لفظ حسن سئل عن علم علمه ثم کتمه الحکم یوم القیمه بلجام من نار و در مقاصد حسن از ابن جماعه و ابویعلی و حاکم نیز آورده و تصحیح کرده وی آنرا از بیہقی از حدیث ابی هریره مرفوعاً و گفت کہ آن نزد حاکم و نزد غیر و سے از ابن عمر و نزد ابن ماجه از انس و ابی سعید و نزد طبرانی از حدیث ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود نیز آورده و ہم در مقاصد لفظ حسن کتم علمها یعلمه الحکم حدیث از ابی داؤد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم آورده و گفته کہ تصحیح کرده اند این دو کس آنرا از حدیث ابی هریره و گفته است ترمذی حسن صحیح انتہی و در باب فضائل قرآن کہ من قرأ سورة کذا فله کذا از اول قرآن تا آخر سورة را ذکر کرده و فضیلت قرأت ہر سورة را روایت کرده و اسناد بابی بن کعب بنودہ مجموع آن احادیث منقرعے و موضوع است باجماع اہل حدیث و از باب فضائل قرآن آنچه صحیح شدہ حدیث ابی است کہ اورا فرمود الا علیک سورة ہی عظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین و در حدیث البقرة و آل عمران عثمان حدیث آتیه الکری کہ ابی بن کعب را گفت اندری ای آتیه فی کتاب اللہ تعالیٰ موکل عظم و حدیث یوتی یوم القیامة بالقرآن و ابلہ الذین کانوا یعملون بہ فی الدنیا لقد ہمم البقرة و آل عمران حدیث من قرأ آیتین من سورة البقرة فی لیلة کفتاہ و حدیث لقد صدق لک لک و فضل آتیه الکری و حدیث قل یواھدہ احد بعدل ثلث القرآن و حدیث و فضل معوذتین انزل علی آیات لم یرسل قط المعوذتین و حدیث کہ من قرأ ہما عشر آیات عصم من الوبال حکم موضع احادیث کہ در فضائل و در قرآنی از اول تا آخر سورة سورة لعنوان من قرأ سورة کذا ذکر کرده مجموع علیہ است بیان محدثین و پیشین حدیثی از ابن حاکم نکرده و واضح آن کہ ابو عصم نوح بن ابی مریم است اقرار بوضع آن کرده و ما نا کہ مذہب وی بخار و وضع حدیث بود و در غیب ترمذی چنانکہ مذہب کرامیہ و بعض متبعہ و گفته کہ چون مردم را دیدیم کہ ہمہ بفقہ دی حنیفہ و مغازی محمد بن یحیی مشغول شدہ و تلاوت قرآن را ترک دادند حبیبتہ شد این احادیث را وضع کردہ تا مردم را با عتہ تلاوت و رغبت در آن پیدا آید و بسیاری از ہذا در ابداع آن احادیث در تفسیر خود خطا کردہ مثل ثعلبی و واحدی و گفته اند کہ از ہذا عجیب نیست زیرا کہ ایشان محدث بنودہ اند عجیب از صاحب کشاوت است کہ نسبتی باین علم شریف داشته و مثل فائز کتابی در غریب حدیث تصنیف کردہ و از قاضی بیضاوی عجیب تر است کہ در زبیر و آہنا در تفسیر خود جمعیت صاحب کشاوت نمودہ است با تخالف و تقاضی کہ بوسے دارد و وی نیز نسبتی تمام بدین علم دارد چنانکہ مصباح را شرح کرده و گفته اند اورا سند عالی است از ابی خود و ہما سے اسناد آن احادیث ابی بن کعب است و وی بری است از آن کذا قوال و لیکن در مختصر طبری آنہا را نسبت باین صاحب داده و گفته کہ گفته شد مرا بے مصمم نوح بن ابی مریم را کہ از کجا رسیدہ است بتو این احادیث در فضائل قرآن سورة سورة گفتہ اند حکمہ از ابن عباس و دیگر دی و غیر ذکر را بیان کرد و در شرح آن

از خلاصه نقل کرده و گفته که مخمبین ست حال حدیث نبوی که روایت کرده سنی شد از ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در فضائل قرآن سوره فصوره زیرا که بحث کرده شد و تفتیش نمود از غرض آن تا شش شصت که اعتراض کرده و بجا حمله دیگر وضع کردند آخر او اثر وضع بر وی بین ست فتد بر و غیسر این از احادیث در فضائل قرآن و بعضی سوره آن در کتب آمده اند که در دست و بصحت رسیده و مصنف میگوید که در باب فضائل قرآن آنچه صحیح شده این چند حدیث است یکی حدیث ابی بن کعب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را فرمود آید انانم ترا سورتی که عظیمتر سورتی است در قرآن و آن سوره فاتحه است الحمد لله رب العالمین و این حدیث را در جامع الاحول از موطا آورده که ابو سعید بن ابی حنیفه گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد و چون فارغ شد بخندد دست آمد و بنهاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر دوش و میفرمود ای سعید میبارم که بیرون نیایی تا از مسجد تا بدانی سوره را که فرستاده نشده است نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرآن مثل و میگوید ای سب که درنگ کردم من در پیش مسجد بایستادم آنکه این سوره را بدانم و چون نزدیک رسیدم بایستادم سوره را که وعده کرده بودی قرات نما فرمود و چگونه قرات میکنی و قتی که افتتاح میکنی نماز را پس بخوانم الحمد لله رب العالمین تا آخر فرمود این سوره است آن سوره موعده و این ست سبع مثانی و قرآن عظیم که داده شده است مراد از حدیث تری که حکم بحسن محبت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ابی بن کعب و وی نماز میگذارد پس گفت مرا در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا ابی پس ابی التذات بجانب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرد اما جواب نداد و نماز را تخفیف کرد و برگشت و بخضر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله فرمود که چه منع کرد ترا ای ابی از جواب دادن من و قتی که ندا کردم ترا گفتی در نماز بودم یا رسول الله فرمود آید نیافتی تو در آنچه فرستاده شده است بر من این را که استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم بما یکلمکم اجابت کنید و جواب گوید و قتی که بخواند شمار خدا و رسول خدا را بر ای چیز که که زنده میگرداند مثل ابراهیم و اسماعیل و یوسف و یونس و غیره از اینچنین نگویم انشاء الله فرمود دوست میبارم که بدانانم ترا سورتی که فرستاده نشده است نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرآن ای آخر الحدیث و از تری که و نسائی از ابی بن کعب آورده همین مقدار که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است خدای تعالی فرستاده نشده است در تورات و انجیل مثل ام القرآن و اوست سبع مثانی و اوست مقسوم ست بیان من و میان بنده من و مرجهه راست آنچه سوال کرده و درین احادیث این لفظ که وی اعظم سورتی است بصریح مذکور نیست مگر معنی او شاید که در بعضی طرق که در نظر شیخ مضاف در آمده مذکور باشد و لیکن در حدیث ابی سعید این لفظ که از حال خبر داد آن حدیث در صحیح بخاری آمده مذکور است که گفت نماز میگردم در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و براب ندادم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بعد از آن بخدمت آمدم و گفتم یا رسول الله من نماز میگردم از آن رو جواب ندادم فرمود آید گفت خداست تعالی استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم و فرمود آید انانم ترا عظیم

سورۃ را در قرآن پیش از آنچه بیرون آئی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مرا
و چون خواستم کہ بگردان آیم از مسجد گفتم یا رسول اللہ منہ مودہ بود سے کہ یہ انام نہ ا عظم سورۃ
از قرآن نہ مودہ الحمد شرب العالمین میں سنت سبع مثانی و قرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مرا از
صحیح مسلم و سنن نسائی و ابن عباس آمدہ کہ نشستہ بود جبریل علیہ السلام نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم ناگاہ شنید جبریل آواز سے مثل آواز کثادہ شدن در پس بہداشت جبریل سر خود را و فرمود
امروز در سے از آسمان کشادہ شد کہ ہرگز کشادہ نشدہ بود و فرود آمدہ از دوسے فرشتہ ہرین کہ ہرگز
فرود نیامدہ بود پس سلام داد آن فرشتہ بر حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت بشارت باد ترا بدو
نور سے کہ دادہ شد سے تو آنرا و دادہ شدہ آنرا ہیچ پیغمبر سے پیش از تو فاتحہ کتاب و خواتیم سورہ بقرہ
الحدیث دیگر از ان احادیث کہ مصنف سگیوید کہ در باب فضائل قرآن صحیح شدہ است این حدیث است کہ
در باب سورہ بقرہ و سورہ آل عمران و روایاتہ است کہ این دو سورہ غماتان اند یعنی دوا براندہ این حدیث
مسلم سنن از ابی امامہ باہلی کہ گفت شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود بخوانید قرآن را کہ
و سے نے آید روز قیامت شفیع مرا صاحب خود را و بخوانید نہرا وین را کہ بقرہ و آل عمران است زیرا کہ این دو سورہ
نے آنید روز قیامت گویا کہ غماتان اند یعنی دوا براندہ یا غماتیان یعنی دوسا ثیان غیایہ انجہ سایہ کند
بالا سے سر از ابر و غیر آن یاد گوہ اند از طیور صحت زدہ و حجت و مجاہدہ میکنند از اصحاب خود بخوانید سورہ
بقرہ را کہ اخذ و سے برکت است و ترک و سے شہرت و نتوانند خواندہ اورا بطل یعنی بیکاران و ارباب کسل
کہ اتقال الطیبی و ہم در حدیث مسلم آمدہ است کہ معاویہ بن سلام کہ یکی از رواۃ این حدیث است گفتہ کہ بن حسین
رسیدہ کہ مراد بہ بطلہ سحرہ است و از حدیث ترمذی سے نیز مانند این آوردہ و از مسلم و ترمذی از ابی ہریرہ
آوردہ کہ گفت گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگردد شب بیلان از خانہ کہ خواندہ شود در وی سورہ
بقرہ دیگر از ان احادیث حدیث آیتہ الکرسی کہ در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد از ابی بن کعب آمدہ کہ گفت گفتنا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابا لہندز آیا میدانی کہ کدام آیت حدیث از کتاب خدا کہ با تست اعظم گفتم
اللہ لا الہ الا ہو اسکے القیوم پس نزد دست مبارک بر سینہ من و فرمود گویا یا ابا لہندز این روایت
مسلم است و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ چون اول بار پرسیدہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از دوسے
گفت خدا و رسول خدا را تا ترست یا ان باز پرسید پس گفت لا الہ الا ہو اسکے القیوم حدیث از ابی ہریرہ
آمدہ کہ سید آیتہا سے قرآن آیتہ الکرسی است رواہ الترمذی سے و دیگر حدیث کہ ہم در فضل سورہ بقرہ
و آل عمران واقع شدہ است و مسلم و ترمذی سے از ثواس بن معان آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
و سلم آوردہ میشود روز قیامت قرآن و اہل قرآن را کہ عمل میکردند بیان در دنیا و پیش پیش ایشان بیرون
بقرہ و آل عمران و این جزو حدیثی سے کہ مصنف آوردہ و آنرا حدیث پیدا ساختہ غیر حدیث غماتان انا
درہ اسع الاصول و شکوۃ در آخر این حدیث نیز آوردہ کہ انما غماتان اولتاتان سورہ او ان بنیہا شرفی
او کا تھا فرقان من طیر الحدیث گویا کہ این دو سورہ دوا براندہ یا دوسا ثیان کہ میان ایشان شرف است

که آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آیا عاجز می آید یکے از شما که بخواند هر شب ثلث قرآن گفتند
 چگونه خواند آنرا یا رسول اللہ فرمود قل هو اللہ احد باین ثلث قرآن است و بخارے وسلم از عائشہ آورده اند کہ
 رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مروی را بالشکرے امیر ساخته بود و وکے در نماز قرات خود قل هو اللہ احد
 ختم میکرد یعنی بعد از فاتحه قل هو اللہ احد میخواند کذا قال بطبعی و از حدیث بخاری معلوم میشود کہ اگر سوره های
 دیگر هم میخواند البته قل هو اللہ احد بخواند صحابه چون باز آمدند این فعل آن مرد را بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 ذکر کردند فرمود پس پدید آوے کہ چرا اینچنین میکردے پس پرسیدند از وی گفت کہ این سوره صفت رحمت
 من دوست میدارم کہ بخوانم آنرا فرمود خیر و بیدار که خدا کے تقاسے دوست میدارد او را و بخاری و
 ترمذی سے از انس نقل آورده اند کہ مروی گفت یا رسول اللہ من دوست میدارم این سوره را یعنی قل هو اللہ احد
 فرمود حاکم ایما و خلک ایجتہ دوست داشتی تو این سوره را آورده ترا بیش از دیگر حدیث در فضل و ترندی
 قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس کہ مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی با اختلاف الفاظ بطریق متعدد
 از عقبه بن عامر آورده کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خطاب بیکے کرد و گفت آیا نمی آیتی بدان کہ
 فرستاده شدہ است بمن شب کہ برگزیده شدہ است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس در
 روایتی آمده کہ فرمود آیا بدانم ترا بهترین دو سوره کے کہ خوانده شوند پس تعلیم کرد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
 برب الناس را و چون دیدم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ باین تمویل چند ان سوره نشد معنی سجد
 انان در باطن من احساس فرمود چون بر آن نماز صحیح فرود آمد چہین دو سوره را بعد از فاتحه بخواند و بجانب من
 التفات نمود و فرمود دیدے یا عقبه بن عامر یعنی فضل این دو سوره باین حدیث کہ آنرا در نماز صبح بخواند
 و خواندن این دو سوره در فرض نماز صبح در سفر مستحسن است و این قضیہ از آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 نیز در سفر بود و گفته اند کہ مراد بخیریت و افضلیت آنها در باب تہود است چنانچہ در حدیث ابی داؤد آمده یا عقبه
 تعوذ بها فما تعوذت عوذ بشلھا و حدیث خواندن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم هر شب این دو سوره را
 با قل هو اللہ احد و صدیدن در هر دو دست و مسح کردن جبهہ و رقیہ را بدان سہ بار نیز شقوق علیہ است چنانچہ سابقاً
 گذشت دیگر حدیثی است کہ در باب سوره کہت مسلم و ابوداؤد و ابی الدرداء آورده اند کہ گفت گفت رسول خدا
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم من حفظ عشر آيات من اول سورة الکہف عصم من الدجال ہر کہ یادگیرد وہ آیت را از اول
 سوره کہت در پناہ دہشتہ شود از فتنہ دجال اینچنین است و مشکوٰۃ کہ از اول سوره کہت گفته و در جامع الاصول نیز
 اینچنین آورده در روایتی از آخر سوره کہت آمده و گفته کہ در روایت ترمذی سہ آیت از اول سوره کہت آمده و
 ترمذی سے در جامع خود گفته است ہذا حدیث حسن صحیح و مصنف مطلق آورده بی تعیین اولی یا آخری و بجا من حفظ من
 گفته است تمثیل ہر کلام مصنف نیست کہ در روایات صحیحہ مخصوص است باین سوره و آیات مذکورہ و باین سوره و آیات نیز
 منحصر است و چہین احادیث کہ مبنی ذکر کردہ و ہر دو مقام محل کلام است اما در ثانی خود ضمیر بیان اشارت بدان کردیم و چنان
 احادیث کہ مصنف ذکر کردہ حدیث صحیحہ در ہر جا کہ روید یافتہ آوردیم و اما در اول کہ در روایات صحیحہ مخصوص است باین
 مذکورہ جزئی از حسن حصین و فضیلت سوره فتح از بخاری آورده کہ ہی احب الی ما طلعت علیہ الشمس و چنانکہ ہم در حسن

و فضیلت سوره انفصام از صحیح مستدرک آورده که چون نزول کرد تسبیح گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
و فرمود تحقیق مشایخت کردند و همراه آمدند این سوره را از ملائکه آنقدر که بستانند تمام افق را و هم از مستدرک
در سوره که گفت آورده که هر که بخواند او را روز جمعه روشن شود برای او نور ما بین جمعیتش و در روایتی شهادت او
نور از آنجا که اوست تا مکه و هم از وسع آورده که داده شده ام من طه و طه سین و حواهم انما لوح موسی و در
سین از صحیح ابن حبان و غیره آورده که قلب القرآن پس بخواند او را مردی که میخواهد بدان خدا را و در آخرت را مگر
آنکه آمرزیده شود مرا و او بخواند آنرا بر موتاے خود و از وسع آورده که شاکر ملک است
آیت است شفاعت کرد برای مردی تا آمرزیده شود و در روایتی استغفار میکنند مرخص خود را تا آمرزیده
شدن وی و از مستدرک آورده که فرمود دوست میدارم که این سوره در دل سه مرتبه بخواند و نیز از وی آورده
که می آیند مرده را با ملائکه بذاست در قبر از جانب پای او پس میگردد راه نیست شمار این وی بخواند و در حق یعنی
روح من سوره ملک پیش می آیند از جانب سینه وی و طبق وی و مردی و میگوید هر یکی از این اعضا همین نعمت را
پس این سوره باز میدارد مرده را از عذاب و این سوره ثابت است در تورات و هر که بخواند او را در شب
پس تحقیق بسیار کرد عمل را و نیک کرد و هم از وی آورده که اذان از لث الارض برابر نعت قرآن است و در روایتی
از ترمذی راجع قرآن آمده و از وسع و از صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت
یا رسول الله بخوانان مرا سوره جاسم پس بخوانا شیدان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را اذان از لث الارض
تا فایض شد از وی پس گفت آن مرد سوگند بان خدا که بر این گنجینه است تراختی که زیاده نگویم برین سوره هرگز
و برقت پس آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم فلاح یافت این مرد و مگر فرمود و هم از مستدرک آورده که
سوره کافرون برابر راجع قرآن است و از صحیح ابن حبان آورده نیکو و سوره است که خوانده شود در سنت
نحر لکافرون و الا خلاص و این کتب مذکور همه صحاح اند و صحیح منحصرت در همین چنانکه در محل خود تحقیق یافته
و از کتب اربعه جزمین و کتب دیگر نیز احادیث آمده بعضی موسوم بحسن و بعضی بصفت و بعضی علی الاطلاق و بعضی
محکم بوضع و مصنف همه را موسوم بعدم صحت کرده و محبت را مخصوص بهمان سوره ساخت و الله اعلم و در باب
فضائل ابی بکر صدیق انچه مشهور تر است از موضوعات حدیث ان الله تعالی لیوم القیامه للناس اعانیه و لا لی بکر
خاتم و حدیث ماضی صدری شیخ الا و صحنه فی صدر ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم اذا اشتاق الی الخیمه قبل شیبه و حدیث انا و ابوبکر کفر سے رمان و حدیث ان الله تعالی لما اختار الارواح
اختار روح ابی بکر و امثال این از سلف پانصد است که باطلان آن بجهت عقل معلوم است احادیث صحیح و در روایتی
بسیار آمده و اقسام دیگر از حسان و ضعیفات نیز بشمار و احادیث که بوضع آن نیز حکم کرده اند و مصنف میگوید که
امثال این احادیث که از انجا فضل بر تمامه خلق از انبیا و غیر هم لازم آید یا مساوات در رتبه باید اکثریت
سفهم گردد یا از اولیای علم عقل و عبادت بیرون بود همه موضوعات حدیث ان الله تعالی للناس رتبه تیره و تیره
از حدیث انسانی آورده و گفته که خطیب ابونعیم و ابن حبان وضعها آورده و در بعضی حکم بوضع آن کرده و بعضی هم آن را
ثابت و در بعضی همین آن تأمل شده و حاکم آنرا در مستدرک خود خارج نموده و حدیث ان الله خلق الارواح

و اختار روح ابی بکر من بین الارواح فجعل ترابها من الخبثه وادخلها من الحيوان انما نشأه آورده و گفته که خطیب این را
 آورده و نمی ثبوت آن کرده و حکم سبطان اسناد آن نموده و گفته که در تخیل موضوعات گفته که این هیچ کذب است
 و الله اعلم و در باب فضیل علی ابن ابی طالب احادیث بسیار وضع کرده اند و واضح تر آن احادیثی است که در کتابی جمع کرده
 در اثر او صایمی نبوی نام نهاده اول هر حدیث یا علی و از آن جمله شک حدیث ثابت است یا علی انت من
 بمنزله هارون من موسی اجادیت در فضائل و کرم الله وجهه بسیار است و بیشتر از احادیث آورده در سایر
 صحابه است و از امام احمد بن حنبل رحمه الله رسیدند که سبب چیست که در فضائل و سبب یک از صحابه آنقدر احادیث
 نیامده که در فضائل علی گفت که احادیث در شان همه خلفا بسیار است و لیکن چون جامعه مخالفان از نبی میوه غیر هم
 در شان نبی تقصیر کرده و در اداسه حق و اعتراض آن احتساب نمودند علمای امت در اظهار فضل و در روایت
 ایشان وارد شده در شان وی به قصد و در جزا بنجامه بیشتر کوشیدند و با جمله در وقوع وضع احادیث از طرفین
 بجهت تعصب و غلو که در میان ایشان است شکی نیست و در نسبت آن احادیث بوضع و حکم بدان نیز از جانبین
 تعصب و مکابره راه یافته و الله اعلم بقیمة الحال و در و این حدیث انت منی بمنزله هارون من موسی در انجا
 که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنزوه بزرگ متوجه شد علی مرتضی را باینه بر اهل عیال بگذاشت
 حضرت امیر از بیخ حال متاثر شد و شکایتی کرد که یا رسول الله مرا با نساء و طفال بگذاشتی فرمود او ای یابی ان کون
 الخدیجه یا آری را خدیجه نستی تو ای علی که با نستی تو به نسبت من بمنزله هارون نسبت موسی علیه السلام که چون موسی
 علیه السلام به نود و یکار میرفت هارون را بر قوم خود خلیفه بگذاشت و در بعضی روایات این کلمه زیاد آمده
 الا انه لا نبی بعدی که از یادت دیگر که در لوکان بنیا بعدی گفت یعنی اگر من بودم پس پیغمبر من بعد از من
 تو می بودی این زیادت را گفته اند که موضوع است چنانکه حدیث تو لم ابعث فیکم لمبعث غیر من بعدی هم دارد
 و در باب فضائل خویه حدیث صحیح نشده و گفته اند آنچه ثابت شده است در باب وی کتابت او شهادت حضرت
 رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم و کتابت وحی نیز به ثبوت در سیره کذافی جامع الاصول غیره و دیگر آنچه حدیث
 است که احمد در سند خود از عراب بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 که فرمود اللهم علم سعاده و نجات الکتاب الحساب و قد اعد الله و دیگر آنچه حدیث نیز می آرند که فرمود یا معاویه اذ اوتیت
 یا اذا ملکنت فاحسن سلوکک و از آن روز و سعه در طبع ملک و امارت اقتاده بود و بالا تر از همه آنچه حدیث است
 که تردی از عبدالرحمن بن ابی عمره آورده که رسول خدا گفت صلی الله علیه و آله و سلم معاویه را اللهم اجعله
 با ویا و مهدیا و اهدیه و نیز آورده که چون عمر بن الخطاب عمیر بن سعد را از حصص عزل کرد معاویه را بجای وی
 نصب فرمود مردم تعجب کردند و گفتند یا عجبا عمیر را عزل کنند و معاویه را نصب نمایند پس عمر بن سعد گفت
 که معاویه باید بگویند زیرا که من شنیده ام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اللهم اهدیه و
 برتجیحی ازین احادیث بصحت نرسیده است و در شان معاویه نیز احادیث وضع کرده اند که نسبت وضع
 بآنها نیز داخل اعتبار کردن است آنها را چنانچه الامناء عند الله ثابته انا و جبرئیل و معاویه و دیگر معیت آنها
 يوم القيامة و علیه رواه من نور الانبان دیگر ببط علی جبرئیل و معه قلم من ذهب ابریر فقال ان اعلی

يقول لك السلام ويقول لك جيبني قد اهديت هذا القلم من فوق عشتي الى معاوية بن ابي سفيان فاجعله اليه وعمره
ان يكتب اليه الكبرية بخطه والتمثال ان يبار وضع كره اند گفته اند که در اسانيد آن جماعه اند که علم اند و در وضع و
افترا و در باب فضائل شافعي و ابی حنیفه و ارم و ارم النيان چيريه صحيح نشده و هر چه در آن باب است مجموع صفتي
و موضوع است و در تزيين الشريعه از انس في آرد که کيون في امتي رجل يقال له محمد بن ادريس اضر على امتي من ابليس
و کيون في امتي رجل يقال له ابو حنيفه و هو سراج امتي گفته که جوزقاني انخيريت را از انس آورده و در انس دوي
احمد جو باري است و راوي و راوي ماهون سلمی است و کي از بن در وضع کرده انخيريت را عليه من الله استحقه
و حديث ديگر آورده نيز از انس سياتي بعدی رجل يقال له النعمان بن ثابت و کيتي ابا حنيفه لينحس بن انس
و ستمتي علي يده و اين نيز از ان قبيل است و در باب فضائل بيت المقدس و صخره و عسقلان و قزوين و اندلس و دمشق

حدیث صحیح شدہ خبر حدیث لا تشدوا الرجال الا الى ثلثة مساجد و حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض
 فقال المسجد الحرام قبل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی و حدیث ان الصلوة فیہ تعدل خمس مائۃ صلواتہ و جمیع الامور
 از الی داؤد از حدیث میمونہ مولاۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردہ کہ گفت گفتم یا رسول اللہ فتویٰ بدہ
 مارا در بیت المقدس یعنی اجازت دہ تا آنجا بروم فرمود بیا میداورا و بگذار نماز را در و ک اگر نیامی بپذیر سید
 آنجا زیت را تا بسوزند در قنادیل آن و این حدیث را سیوطی در مجمع البحار مع از احمد و ابن زنجیہ نیز آورده و مزاد
 کرده در و کے کہ در من محشر و غمشر است و نماز در و کے برابر نماز است و از چند حدیث فضیلت افر و حقن
 چراغ در مسجد و ثواب آن معلوم گردد و سخا و سہ در مقاصد حسنہ و نیای حدیثی مستقل نیز آورده کہ ہر کہ بفرزند
 چراغ در مسجد کے از مساجد خدا ہمیشہ ملائکہ و جملہ عرش متغیر کنند و راتاً ملائکہ روشنی چراغ و ترا بجای بآئے بود و گفته
 کہ این حدیث را ہارث بن اسامہ در مسند خود آورده و ابوالشیخ در کتاب الثواب ہر دو از انس و سہند و کے
 ضعیف است و ہم در مجمع البحار مع از عمر بن الخطاب آورده کہ چون در آمد بیت المقدس را گفت لبیک اللہ لبیک
 و نیز آورده کہ چون دوشے بہ بیت المقدس رسید گفت مرکب احبار رہی میگوئی کہ کجا گذارم نماز را گفت اگر
 از من سے پرستے و از بن میگیر کے بگذار خلف محضرہ تا بیت المقدس ہم پیش تو باشد و در و استی آدہ
 کہ تا جمیع کتب قبلتین را قبلہ موسی علیہ السلام و قبلہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود و غیر متیر سم کہ مشابہت یہودیت
 شود و لیکن میگند ارم آنجا کہ پیغمبر گذارد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس پیشتر رفت بجانب قبلہ و بگذار نماز را و از آن
 حساباً آورده کہ چون عمر زیارت اہل شام کرد و این خبر باہل عراق رسید کہ توبے بجانب و سے نوشتند و التماس
 داشتند کہ چنانچہ اہل شام را زیارت کرد ایشان را نیز کنند پس چون عمر قصد زیارت اہل عراق نمود کہ بجناب
 گفت پناہ میجویم ترا یا امیر المؤمنین کہ لعراق در آئے گفت چرا گفت آنجا عصا ہ جن اند باروت و باروت
 کہ تسلیم میکنند در دم را سحر و در و کے نہ عشر شرست و در آن معضل است عمر گفت ہمہ سخن را فہمیدم غیر داو معضل
 کہ آنرا نہ فہمیدم کہ مراد بدان چیست گفت کثرت اموال کہ آن در و کے است کہ اورا بیج شفا لے بنود پس
 ز رفت عمر لعراق و نیز آورده کہ گفت دوشے مرکب را کہ چرا بدمیہ نیائے و آنجا نباشے کہ ہر تگاہ رسول است
 و جاسے قبر اوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت یا امیر المؤمنین لے یا جم در کتاب خدا یعنی تورات کہ شام

کنج خداست در زمین و در دوسه گنج است از بندگان او و نیز آورده که بعضی از صحابه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که یا رسول الله اگر ما مستلا شویم بعد از تو بقیه کجا میفرمائی که آنجا باشیم فرمود علیکم بیت المقدس الحدیث و در مناقب شام که بیت المقدس آنجا است نیز احادیث آورده و گفته که امیر المؤمنین علی مرتضیٰ فرمود یا اهل عراق و شام نمانید اهل شام را زیرا که ابدال در آنجا اند و از جابر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روزی بر منبر سوار بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللهم اقبل بقلوبهم اللهم اقبل بقلوبهم و نظر بجانب عراق کرد و همچنین فرمود و از زید بن ثابت آورده که بودیم با شسته نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم پس ذکر کردیم شام را فرمود طوبی للشام گفتیم چه جهت یا رسول الله فرمود پروردگار تعالی فرایح گردانیده رحمت خود را بر دوسه و از واثقه بن الاسقع آورده که مردی پرسید یا رسول الله چون متفرق شوند مردم مرا چه میفرمائی که با شام لازم گیر شام را زیرا که آن خلاصه زمین خداست میرانند بسوئی و دوسه خلاصه بندگان خود را و این ظاهر اشارت است بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا و احادیث در فضل شام بسیار آورده و همه آن ضعیف است و در فضل عسقلان از ابن عباس آورده که مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که بغزار و رم چه میفرمائی که با روم فرمود علیکم بالشام و ابله پست لازم گیر از شام عسقلان را زیرا که چون بگیرد آن سیاه را مت من یعنی پیش از بد تفرقه و پیرشانی اهل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجه و الدیلمی و ابن عساکر و از انس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که بعسقلان مرابط کند اگر چه دائم در خواب بود حق تعالی فرشتگان را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند و حشر کرده شود و بانه از کنندگان بجانب بهشت رواه ابن النجار و از عمر بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ذکر کرد روزی که مقبره را و دعا کرد مرا اهل آنرا پس پرسیدند که آن مقبره کدام است فرمود مقبره شهید عسقلان است که برود عیشوند به بهشت و این حدیث ضعیف است و ابن جوزی آنرا در موضوعات آورده و در فضیلت قزوین از ابن عمر آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا و فرشتگان و صلوة میفرستند بر موتای قزوینی و شهدای و قزوینی و موضوع و مفری است و میسر و شخصی بود از و اضعاف آن که آنرا اوضاع کرده و در باب اندلس نیز درین کتب یافتیم و در فضیلت و مشق آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من سکنت مشق نخجی و نیز آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مشق زائده پیر من که ابراهیم است علیه الصلوٰه و السلام و هر که آنجا برسد باید که تقصیر نکند در دعا و در آنجا چه بسیار قاصدین نام و فضیلت و دوسه نیز آمده که در آنجا زائده شده است ابراهیم و در آنجا پناه داد حق تعالی عیسی و مادر او را از یهود هر که آنجا دعا کند بزرگوار دانا مید و در جامع الاصول از حدیث ابی داود آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هر انجام است که بیاید ملکی از ملوک عجم و غالب گردد بر تمام دینان مگر بد مشق و این احادیث همه ضعیف اند و سیوطی گفته که من درین کتاب حدیثی نیافتم که آورده ام که موسوم

بوضع بود یا بحد در باب فضائل این اماکن چنانچه صنعت هست گوید احادیث صحیح نیامده مگر حدیث
 لا تشدوا الرمال الا على ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الرسول و مسجد الاقصی یعنی بستر نشو و بار بار
 سفر کرده نشو مگر بر سه مسجد یک مسجد حرام که مسجد کبر است دیگر مسجد رسول که مسجد مدینه است دیگر مسجد اقصی که
 در شام است یعنی بیت المقدس و او را اقصی از آن گویند که بنود در آن زمان مسجدی بعد از وی پس باقی
 مساجد باشند یا از جهت بعد و س از مسجد حرام در مسافت یا از جهت بعد و تنزه و س از اقدار و خیریت
 و بعضی گفته اند که از جهت آنکه و س اقصی است نسبت بمسجد مدینه زیرا که و س بعد است از مکه و بیت المقدس
 البعد است از و س و این معنی در تفسیر و س باین اسم در آیت قرآن سبحان الذی اسرى البعد لیل
 من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مناسب بنود زیرا که مسجد مدینه در آن زمان بنا یافته بود که لایحه و این حدیث
 لا تشدوا الرمال را بخار و س و مسلم روایت کرده و در روایتی از مسلم انالیس افرا لے ثلث مساجد لے لے لے لے لے لے لے
 و مسجد و مسجد الیها و مضمون این حدیث همان است که مذکور شد و الیها نام آن موضع است که بیت المقدس
 در اوست و در اینجا اشکال است و آن آنست که ازین حدیث لازم آید که سفر کردن جز باین سه مسجد و قصد
 کردن سائر بقاع خیر المشا و مزارات جائز نباشد و جواب ازین اشکال میگویند که مراد آنست که واجب
 نمیکرد و قصد ما سوا س ازین سه مسجد بنزد و منعقد نمیکرد و نذر در ما سوا س ازین اشکالات کرده شده است
 در شد رحال بسو قبور صالحین و مواضع فاضله بعض حرام گویند و بعض مباح چنین نقل کرده است و مجمع
 از نو و در شرح مسلم و در شرح جامع الاصول گفته شد رحال کنایت است از سفر یعنی قصد کرده نشو و بار بار
 به نیت تقرب الی الله الا این سه مسجد بجهت تعظیم شان اینها و طبیعت گفته زیرا که این سه مسجد از بنا پاسه انبیا
 صلوات الله و سلامه علیهم و مواضع تعبد ایشان است و ما سوا س ازین سه مسجد برابند و در فضل و تشریف
 گفته که اگر یک نذر کنند که نماز گذارد در مسجدی ازین مساجد ثلث لازم گردد که بیاید یک ازینها را اگر در مسجد
 دیگر گذارد از عمد نذر بر آید و اگر نذر کند که بگذارد در مسجدی غیر ازین مساجد چنین نشود و آن مسجد بر سه
 که بگذارد در مسجدی از مساجد هر مسجد که باشد و اگر نذر کرد که احکام کند یا نماز گذارد در مسجدی غیر ازین سه مسجد
 و اگر تعیین کرد مسجد مدینه را تعیین کرد و یک ازین دو مسجد و اگر تعیین کرد مسجد اقصی را تعیین کرد و
 یک ازین سه مسجد یا حتی و این راجع بذهب فقہ است تا مذہب ائمہ درینجا جمعیست و آنچه طبیعت ذکر کرده مذہب
 شافعی است تنهائاً ائمہ دیگر هم برین اندکخص باید کرد و الله اعلم اگر گویند پس سفر بقصد تجارت و تحصیل علم
 نیز جائز نبود و جانش آنکه مقصود در اینجا موضع و تعظیم آنها نیست و بعضی گفته اند که مراد نمی از شد رحال قصد
 سفر است بمساجد غیر ازین سه مسجد پس سائر بقیع و مواضع خارج از آن باشند و باقی بر ایاحت است
 این مبنی بر قاعده بخوبی است که مستثنی منه از جنس مستثنی باید پس تقدیر کلام چنین بود که لا تشدوا الرمال
 الی مسجد الا لے المسجد الا ثلثه فتدبر دیگر حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام
 ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی بخار و س و مسلم از ابی ذر غفاری که گفت پرسیدم من از آن حضرت
 علیه السلام و آله و سلم یا رسول الله کدام مسجد است که بنا نهاده شد اول پرده ازین فرمود مسجد حرام است

و در روایتی آمده که فرمود اول خانه که بنا نهاده شد مردوم را که مبارک است و گذارده میشود نماز در آن
خانه کعبه است ابو ذر میگویی گفتم پسر کدام است فرمود پسر مسجد اقصی است گفتم چند درخت فاصل است میان
بنای این دو مسجد فرمود هجده سال پسر فرمود تمام زمین مسجد است بر آن تو هر جا که دریافت ترانها را یعنی در آن
وقت آن گنبد نماز را و درین حدیث نیز اشکال آورده اند که بنای کعبه از ابراهیم است و بنای بیت المقدس
از سلیمان سلام الله و صلوة علیه و آله و علیهما و در آن فاعل میان ایشان بیشتر از هر سال است پس هجده سال
چون درست آید و دلیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بنای مسجد اقصی کرده حدیثیست که نسائی از عبد الله بن عمر
مرفوعاً با سند صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را در خواست از پدر و در کار تقاضای سه چیز را
الحمد لله و در جواب این اشکال گفته اند که ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث بادل بنا و وضع
اساس مسجدین کرده و نیست ابراهیم اول کسی که بنا کرد کعبه را و نه سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که
بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود و علیه السلام بعد از آن منتشر شد اولاد او
بر روی زمین و تواند که بعضی از اولاد او بنای بیت المقدس را نهاده باشد بعد از آن بنا کرد ابراهیم
خانه کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر و فتح الباری گفته یا فتم من چیز که گوای
سید بدیعت این قول زیرا که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد و ام کرد
او را پدر و در کار تقاضای سه چیز را و بنای بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را و
عبادت کرد و مواعظ را در آن و بنای آدم بیت را خود مشهور است که آنی بعضی شروح الحشواة
دیگر حدیث البصلوة فیہ تعدل الخمسة صلوة یک نماز در بیت المقدس که مسجد اقصی است برابرست با مسجد
نماز و آیات در تعیین عدد مضاعفت علی در آن مساجد مختلف آمده و بعضی علما بعد از تتبع احادیث
و تطبیق آنها اینچنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بعد از نماز برابرست و در مسجد مدینه بزرگ و در مسجد
اقصی با قصد و حدیثی نیز باین ترتیب روایت کنند و این بحث تمام در تاریخ مدینه مطهره مطبوعه ذکر کرده ایم
در اینجا باید جست **تنبیه** پوشیده نماند که در فضائل بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح
یا غیر صحیح و مختلف بدان تعرض نکرد مصر و روم و اسکندریه و فارس و مرو و بصره و جده و عدن و عمان و حضرت
خاندان علم و در باب اذائع الماء فالتین لم یجل غنبا جمیع میگویند حدیثی صحیح شده و جمیع میگویند این حدیث
صحیح است و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند فالتین تثبته قلعه است بضم قاف و تشدید لام
یعنی جرعه غنیمه یعنی کوزه کلان سفالین که در دوسه آب اندازند و تسمیه وی قلعه بجهت علو و ارتفاع او است
یا بجهت آنکه مردی غنیم او را بر سید اردو مرتفع میگردد و قلعه نام هر چیزی است که عالی و مرتفع باشد
و از اینجا است قلعه جبل و جمیع قلعه قلال است کبیر قاف و مراد در اینجا قلعه است هجرت نفع ما و حبیم بنا که در بعض
روایات حدیث بصریح آمده است اذاکان الماء فالتین من قبال هجر و نیز مشهور و معروف در آن وقت
آن بود پس ظاهر وقوع تحدید بوسیله باشد و هجر نام قریه است قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوسیله
قلعه و نام شهر که از شهرهای یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد که آنانی اقامت و مقداری

بقول مشهور در نیم قره است و بعض دو قره داشته و این جریج گفته است که دیدم قلال هجر را بر تکه از دو قره بود و قره
و چیزی در شامی گفته که آن چیز سهم بود و آنرا نصف گرفتیم احتیاطاً و بعض دو قره داشت آن داشته اند و بقول مختار
قلین پنج قره باشد و قره بحساب شرع پنجاه من آب است پس قلین دو لیست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند
که مقدار قره صدر ظل عراقی است و ظل عراقی صد و بیست و هشت دریم و در حدیث آمده از ابن عمر که گفت شنیدیم
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه سوال کرده شد از وی از آنجا که در صحرا می باشد و نوبت نبوت است
بر دس روای و سباع فرمود از اکان الماء قلین کم کل الخبث چون باشد آب مقدار دو قله بر بنیدار و پدید ی را
یعنی پدید نیگردد و دفع میکند پدید را از خود و از جبهه البوا و الشرنجی و النسائی و در روایتی از ابی داود
بجای کم کل خبثا فانه لا یخس آمده و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تا وی کم کل خبثا تا آنکه بنیدار و پدید
و بر نه تا بد آنرا یعنی پدید نیگردد از جهت ضعف بود طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح
و نیز تعلیق این معنی بشرب بودن آب قلین خالی از بعدی نیست اگر چه توجیه کرده اند این را که بلوغ گاهی از جاب
قلت معتبر بود به کثرت و گاهی از کثرت لقلیت و مراد اینجاست ثانی است فلیفهم و ترند که گفته که مذنب شامی
احمد و سحنی نیست که چون آب مقدار قلین بود و وقوع نجاست در وی نجس نگردد و مادام که تغییر ندهد لون یا طعم
یا رایح او را و در مشکوٰۃ از احمد و دارمی و ابن ماجه و سیوطی در جمع النجاسات از ابن حبان و حاکم و در قطبی و بیهقی
و غیر هم از ابن عمر و جابر ابی هرثمه نیز آورده و با وجود آن در صحت این حدیث اختلاف است چنانکه شیخ
مصنف گفت و این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالف جمیع صحابه است چنانکه میان کثرت
خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود است و لهذا علی ابن مدینی که از اقران امام احمد و حنبل از شیوخ نجاسه
و امام آنکه فن حدیث است گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته
که هیچ یکی از فریقین را حدیثی در تقدیر و تحدید آب از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نشده و لیکن در کثرت
در شرح خرقة که در مذنب امام احمد است گفته که تصحیح کرده است این حدیث را ابن خزمیه ابن حبان و در قطبی
و حاکم گفته است که بر شرط شیخین است و الله اعلم و چون تقریب تحدید و تقدیر آب در نجس و عدم نجس افتاد
تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نمود بد آنکه مذنب اصحاب ظاهر آن است که آب نجس نمی شود و وقوع
نجاست در وی اصلاً خواه آب روان باشد یا استاده قلیل باشد یا کثیر تغییر یابد لون یا طعم یا رایح وی یا تغییر
نیابد و عاقله علمای بر آنند که اگر قلیل بود نجس شود و اگر کثیر بود نجس نشود و لیکن اختلاف کرده اند در حدفاصل میان
قلیل و کثیر پس امام مالک گفته اگر تغییر یابد لون یا طعم یا رایح پس آن قلیل است و اگر تغییر نیابد کثیر پس معنی تغییر
و عدم تغییر را معیار قلّت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذنب امام احمد نیز همین است که چون آب مقدار قلین بود
کثیر است و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و الا قلیل بود و نجس گردد و اصحاب ما یعنی علمای حنفیه رحمه الله
گفته اند که اگر آب بحالی بود که بعض وی خالص جدا گردد از بعض قلیل است و اگر خالص نگردد کثیر اما اصحاب
طوایف احتجاج ایشان بظاهر قول آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم الماء بطور لا یخس یعنی آب را و مراد
پرسیدند یا رسول الله وضو کنیم از بیریضاعه و حال آنکه وی چاهبی است که انداخته می شود در وی حیض یعنی

خروجها بخون حیض آلوده و نجاستها و محوم کلافه مود آب پاک است نجس نمیکردانند و اگر چیزی و آنچه پیش از آن بود و اگر
وترند و روایت کرده و ترمذی گفته حدیث حسن و احمد صحیح آن نموده و این حدیث اگر چه مطلق است بحسب ظاهر
در آب قلیل و کثیر و غیر و غیر متغیر و لیکن بدالالت حال مخصوص است بکثیر و بدالالت احادیث دیگر مخصوص است
بغیر متغیر و تحقیق در روایت کرده است ابو امامه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم الماء لا نجسه شيء الا غلب
على ريحه ولو نه و طعمه رواه ابن ماجه و الدارقطني و لفظ و سه الامام غیر ریحه و طعمه است و احتیاج کرده امام مالک بحديث
خلق الماء بطور لا نجسه شيء الا ما غیر لونه او طعمه او ريحه و این تمامه حدیث اول است که ظاهر یہ آورده اند چنانکه بیان
کریم یا آنرا تخصیص کریم باین تا بهر دو دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی و احمد حدیث ثلثین است و ما را
دلیل حدیث صحیح است اذا استيقظ احدكم من منامه فلا يغسل يده في الاماء حتى يغسلها ثلاثا فانها لا يدرسه
این بابت یہ مفید باینکه چون بیدار گردی از خواب باید که در یار دست خود را در آب و ثلثین بشوید و
سه بار زیرا که و سه نمیدانند که کجا خواب کرده است دست و پا یعنی شاید که دست در موضع استنجاء افتاده باشد
و چیزی که متلوث گشته و باین حدیث اثبات کرده اند سنن غسل بدین در ابتدای وضو و این حدیث دلالت
دارد که آب نجس میشود و وقوع نجاست و الا نه از غسل بیداحتیاطا بحجت توهم نجاست معنی ندارد و همچنین احادیث
متفیض و مشهور است در غسل ظروف و اوانی از دلمان انداختن گدازان با وجود آنکه وی نه تغییر لون میکند
و نه طعم و نه ریح و نیز در حدیث صحیح که ابو هریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود باید که
پول نکند و ریج کی از شما در آب بسته غسل نکند در و از نجاست و این حدیث دلالت دارد که آب بپاوه
مطلقا متحل نجاست است و الا در نهی از تجنيس آن ببول و اغتسال فانه بنود و همچنین آبی که ممکن است
اغتسال در و سه اکثر از ثلثین میباشد و بول و اغتسال در وی تغییر لون و طعم و ریج دی نمیکند پس معلوم شد
که مجرد بول و ثلثین چنانچه مذکور است شافعی است و عدم تغییر لون و طعم و ریج چنانچه مالک گوید کفایت نمیکند در علم
تجسس آب که اقل و از ابن عباس و ابن الزبیر آورده اند که ایشان امر کردند در زنگی که در چاه زمزم افتاده بود
بکشیدن تمام آب و حال آنکه ظاهر نشاء و سه در آب و آب بیشک بیشتر از ثلثین بود و این امر کون ایشان
در محضر جماع از صحابه بود و ظاهر نشاء از هیچ کس انکار بر ایشان پس با جماع صحابه معلوم شد که مراد آنچه روایت
کرده است مالک آب کثیر و جابست و ظاهر نشاء که آنچه روایت کرده است شافعی از حدیث ثلثین غیر ثابت
است از جهت مخالفت او و مر اجمل صحابه را و خبر واحد چون مخالفت اجماع آید مردود است چنانچه گفتیم و چون
حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در تجدید و تقدیر آب ثابت نشده لاجرم رجوع کردند صحابه
ما در تقدیر آن به دلیل حسیه نه دلیل معنیه و معیار قلت و کثرت خلوص را و اشتند و گفتند که قدر عظیم که در حکم
جاریت آنست که خالص و جدا نشود اجزای آب و بی بعض از بعض بعد از آن اختلاف کرده اند و تفسیر خلوص
در اکثر روایات اعتبار خلوص است بتحریک و این مختار متقدمین است یعنی اگر خیال بود که بجنبه یک طرف دی
بجنبه باین طرف دیگر از قبیل خلوص است و اگر بجنبه غیر خلوص با تفاوت در جهت و سبب تحریک است
روایت کرده امام ابو یوسف از امام ابو حنیفه که معتبر است تحریک با غتسال بی شدت و عنف زیرا که حاجت

بجای آن در اعتسالی بیشتر است و امام محمد روایت کرده که معتبر است تحریک پوزنیر که وی وسط است و در روایت
بدست به اعتسالی و وضو و درین توسعه است و ظاهر روایت از ابی حنیفه آنست که معتبر غلبه طین است اگر کتاب
بر طین متوضی وصول نجاست است بطرف دیگر وضو نکند و الا وضو نکند و ابوسلیمان جز جانی اعتبار کرده بهست
و مختار متاخرین نیست پس قوس بهشت و بهشت کرده اند و قوس به یانزد در پانزده و اکثر به درده آورده اند
که عبد الله بن المبارک اول به درده قائل بود بعد از آن به پانزده در پانزده اعتبار کرد و ابو مطیع بهین جانب فتنه
و گفته که اگر پانزده در پانزده بود امید وارم که جایز باشد اگر نیست در نیست بود هیچ شبهه و خلجان رسول
من نمی ماند و عامه مشایخ برده درده قرار داده اند زیرا که عشره ادنی چیز است که فتنی است بوی نوع اعداد
و ابواللیث گفته که فتوسه بر نیست و در فتا و اسک و ابوالحی و مجتبه و هدایه معتبر ذراع کر باس است و آن بهشت
مشت است و درین توسعه است بر مردم و در فتا و ای خانیه گفته که معتبر ذراع مساحت است زیرا که آنست ابی
ست بمسوحات و آن بهشت مشت است بالاسه بر مشت اصبع قائم و در محیط گفته که صحیح آنست که معتبر در مکان
و زمان ذراع آن مکان و زمان است کذا قال ثنی و در شرح قایه تقدیر ده درده را استنباط کرده از حدیث
من حضر بر افله حریم اربعون ذراعاً پس از هر جانب ده گز بود چنانچه در اخبار بیان کرده است و در وی تکلفی است
که از عایشی آن معلوم گردد و بیشتر ثنی گفته که بودن هر یک بر از هر جانب ده گز قول بعضی است و صحیح آنست که از
هر جانب چهل گز معتبر است و از اعتبار ده درده در مربع ظاهر است اما در ده درده گفته اند که معتبر مساحت و در ده
چهل بهشت ذراع و بعضی چهل و چهار و شش و اول و حوط است و بعضی شش و شش نیز داشته و گفته اند که این قول
بقواعد حساب موافق تر است و این را مولانا علی بر جندی در شرح مختصر و قایه تفصیل تحقیق کرده است از اخبار
باید طلبید و فروع مسائل در نیاب بسیار است اگر آنها را ذکر کنیم سخن بطلویل کشد و الله اعلم و در باب سبک است
استمال آب گرم کرده در آفتاب بحدیته صحیح نشده یعنی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی در نیاب
صحیح نشده و لیکن سیوطی از حبان ابن منقذ انصار آورده که گفت عمر لا تقبلوا الماء الا بالمشمس فانه یبرئ
البرص رواه ابن حبان فی کتاب الثقات و الدارقطنی و دینوریه اشیر لیه از عائشه آورده که گفت گرم کردن
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب را در آفتاب پس فرمود لا تقبلوا یا حمیر ای فانه یورثه البرص گفته که این
این حدیث را در طب آورده و دارقطنی در افراد و در سنن و ابن حبان در ضعف و گفته که در جمیع این طریقین کذابان
و ضاعانند و گفته که عقلی و ضعف از حدیث انس نیز آورده و در سوره است که مجهول است و حدیثی
غیر محفوظ است و گفته که در آب گرم کرده در آفتاب حدیثی بسند صحیح نیامده و نیست در سوره مکرر ایسه از عمر
بن الخطاب و گفته اند که حدیث بر چند جمیع طرق و ابی و شست باشد قول عمر شایع آن پس سینه و شانه
قول عمر را بنده که ز حال و سنی ثقات اند آورده مگر ابیهم که و سنی مختلف فیه است و شیخ و جمیع قاضیه
و اخراج کرده او را دارقطنی و دیگر که مندرج و غیره که آنرا تحسین کرده اند این در آب گرم کرده و از آفتاب
ست اما در آب گرم کرده و باتش از اسلام آمده که عمر وضو میکرد و آن غسل میکرد و رواه ابن ابی شیبه و
و در باب تشییت از آب وضو حدیثی صحیح نشده در این سابقاً در باب طهارت رفته است متین است که از راه

و بعض روایات نیز از ان منی آمده چنانکه سیوطی از عبد الرزاق فی الجامع از جابر بن عبد الله مرغوا آورده
 که گفت اذا توضأت فلما تمتمل و از ابن عباس آورده که وے مکروه داشته مسح بمندیل از وضوء مکروه نداشته
 چون غسل میکرد از جنابت و در باب تخلیل بجه مسح ازین و رقبه حدیثی صحیح نشده این بحث سابقاً در باب
 طهارت گذشت است و ظاهر کلام مصنف آنجا و صریح کلام ائمہ آنست که در مسح ازین حدیث صحیح آمده و در مسح
 رقبه ضعیف است اما حدیثی که در تخلیل بجه آمده چنانچه مصنف آنجا گفته است بعضی از اہل حدیث قبول کرده
 و بعض رد کرده ولیکن حق آنست که حدیث وی صحیح است کما ذکرنا ثمہ و در باب وضوء بنید تمیم حدیثی صحیح نشده
 بنید تمیم آنچنان بود که خوار از آب بنید از دم و چند روز نگاہارند تا در وے شیرینی و تیز سہ ہار شاگرد و
 شہر ہی گرد و گوارا و نزد امام ابو حنیفہ وضوء بنید تمیم اگر آب خالص یافتہ نشود رواست و با وجود بنید تمیم کند
 و گویند کہ در وضوء بنید نزد وے نیت شرطست گویا کہ وے بدل آب است مثل خاک و نزد شافعی و احمد
 جائز نیست و باید کہ تمیم کند و قول ابو یوسف نیز مہین است و در روایتی از ابی حنیفہ نیز تمیمین آمده و گفته اند کہ
 وے در آخر رجوع کردہ باین قول و امام محمد گوید وضوء کند و تمیم نیز کند چنانچہ در آب مشکوٰۃ مثل سور حمار و از طحاوی
 نقل کردہ اند کہ اگر قادر گرد بر آب مکروه و بنید تم وضوء کند آب مکروه اجاماً و در اغتسال بنید نزد امام ابو حنیفہ
 دو قول است بقوی جائزست چنانکہ وضوء بقوی جائز نہ زیرا کہ غسل فوق وضوءست و اختلاف در بنید وے
 است کہ حل و رقیق بود و سیلان کند بر اعضا مثل آب و اگر سخت گرد و تند و تیز شود اگر بے آتش گرد و حرام است
 و جائز نیست بوسے وضوء اگر تغیر دہد اورا آتش اگر حل و ست نزد ابی حنیفہ جائزست و وضوء بوسے زیرا کہ حلال
 است شرب وے نزد محمد جائز نیست از جهت حرمت شرب آن نزد وے و جائز نیست وضوء بنید بوسے دیگر
 چنانکہ زہیب و مانند آن چنانکہ مقتضی قیاس است چه وضوء جائز نیست بگر آب مطلق کہ بنام دیگر مقید شدہ باشد
 و اندازہ جائز نیست بگل آب سکہ مثلاً و چون آب مطلق یافتہ نشد تمیم واجب گرد و حکم قول سحانہ بقلم محمد و امام تیمیہ
 و اینست دلیل ائمہ دیگر کہ وضوء بنید مطلقاً جائز نہ از تمیم واجب گردانند و متمسک امام ابو حنیفہ در بنیاب
 حدیثیست کہ احمد و ترمذی و ابوداؤد از ابی زید از عبد الله بن مسعود روایت کردہ اند کہ حضرت رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید از ابن مسعود سئلۃ ابنی یعنی شے کہ جنیان نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم آمدند و بیعت کردند و راؤاؤہ تو چیست گفت ابن مسعود گفتم بنیدست یا رسول اللہ فرمود ثمرة طیبہ و ما
 طور یعنی بنید چیست خبرای پاک و آب پاک کنندہ پس وضوء کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدان و این
 زیادت کہ وضوء کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدان در حدیث احمد و ترمذی وے مذکورست نہ در حدیث ابی داؤد
 و سیوطی این حدیث را از عبد الرزاق و بیہقی نیز آورده و ابن العمام از ابن ابی شیبہ و مردم کہ گفت ابن مسعود
 کہ پرسید از من آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہست با تو ابی کہ با وضوء توان کرد گفتم لا فرسو پس حدیث
 را رواؤہ تو گفتم بنیدست فرمود ثمرة حلوة و ما طیب پس ترمذی و دیگران در نماز را و ترمذی وے این حدیث را
 تضعیف کردہ و گفته کہ ابو زید کہ را وے ابن مسعودست مردی مجہولست نزد اہل حدیث نمیشناسم من اورا
 در روایت غیر این حدیث و از میزان الاعتدال نقل کردہ اند کہ بخاری نیز اورا تضعیف کردہ و گفته اند کہ ابو زید

که راوی این حدیث است از ابی زید نیز مجهول است و امام شافعی و امام ابی یوسف میگویند حال ابن عدیث
 نیست و اگر نیز صحیح باشد آیت قرآنی اقوی است از حدیث پس عمل بدان متعین بود و آنکه حدیث منسوخ است
 بآیت زیرا که آیت اندنیه است و قضیه لیلۃ الجن در آنکه بود و امام محمد میگوید که چون در حدیث اضطراب است و
 در تاریخ جهالت است واجب بود جمع بنیها احتیاطاً و از جانب امام ابو حنیفه میگویند که لیلۃ الجن متعدد است
 و همچنین که در آنکه بود در مدینه نیز بود شاید که این قضیه در مدینه باشد و میگویند که این حدیث مشهور است و عمل
 کرده اند بدان صحابه و مثل این زیاد بر کتاب توان کرد کثافت الدایه و در بعضی شروح وی مذکور است
 که از امیر المومنین علی مرویست که وضو بنیذ تمرو وضو کسے است که نیاید آبر و از ابن عباس آن آورده که
 گفت وضو کنید به بنیذ تمرو وضو نکنید بشیر و از ابن مسعود مرویست که وے رو امید داشت وضو بنیذ تمرو
 نایافتن آب انتی و سیوطی در جمع الجوامع آورده که در قطنی روایت کرده از ابن عباس که گفت وضو بنیذ
 وضو کسے است که نیاید آب را و بعضی تضعیف این حدیث گفته اند که بصحت رسیده است که علقه
 از ابن مسعود آورده که گفت بنو دم من در خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لیلۃ الجن رواه مسلم
 و تحقیق آنست که بطرق کثیره بصحت رسیده است که ابن مسعود در لیلۃ الجن در خدمت آن سرور صلی الله
 علیه و آله و سلم بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرد وے خط کشید و فرمود از این خط میرون
 سیاه و این قصه طویل است و در کتب سیر و احادیث مذکور و ابو نعیم آنرا در حلیه ذکر کرده و مانا که مراد بآنکه وے
 گفت که بنو دم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور است در وقت در آمدن ایشان بر آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و مفاد ضمه و مکالمه وے با ایشان و تورشیتی گفته که حدیثی تو ضمه بنیذ تمرو روایت کرده شده
 از ابن مسعود و بوجود متعدده و روایت کرده شده است از ابن عباس از ابن مسعود و از ابی زید از ابن مسعود
 و در سایر اسانید آن مقال است لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طرق شش غالب می آید بر ظن مجتهد
 حقیقت آن و آنچه ذکر کرده اند از صحت حدیث علقه از ابن مسعود که گفت بنو دم من لیلۃ الجن با حضرت مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم صحیح است که ذکر کرده اند و لیکن جمیع میان این دو حدیث ممکن است با احتمال آنکه
 مراد وے عدم حضور او باشد در مفاد ضمه جن و دعا کے رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را
 با سلام و انجنان باشد که وی برآمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشانده باشد چنانچه بصریح
 در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا آنجا که اراده کرد پس خط کشید
 برگرد من و نشاند مرا درون وے و فرمود که ازین خط میرون نیای پس شب کردم در آنجا تا آمد مرا آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم با طوع و سحر و احتمال دارد که ابن مسعود با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت
 بیرون آمدن همراه بوده باشد پس تلاحق شده باشد با وے در آخر شب و قتی که فارغ شد
 از دعوت جن و قضیه رسیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وے که در ادوّه توصیف است
 جواب دادن وے که بنیذ است این حدیث بوجود آمده پس ناچارون او با حضرت لیلۃ الجن و بودن هر دو در آن
 و این وجه او ثبوت است زیرا که در بعضی طرق حدیث علقه آمده که گفت مرا بن مسعود را که آیا صحبت داشت

هیچ یکی از شمار رسول خدا را صلوات الله علیه وآله وسلم لیلیه الحین گفته پس یکبار از نادین شب در صحبت دوسه بنو و یک
 کم کردیم آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم را درین شب و حیران گشته تم که بپارفت و چه شعله بود آن شب پیرما
 بدترین شبی که ما کرده است درین شب قوسه چون نزدیک سحر شد دیدیم که از جانب جبل حرا می آید
 بعد از آن سوز کرد حدیث را دین حدیث علقه حدیث صحیح است که روایت کرده است او را مسلم در کتاب
 خود و این منافات ندارد بقول او که گفت مرا رسول خدا لیلیه الحین چه سحر شب از آن شب است و تعلیل ترک
 عمل بحدیث ابی زید و غیره را از این مسعود و یابن و چه که این قضیه پیش از استقرار احکام پیش از نزول
 سوره مائده است بچند سال اوجه است از اقدام بر رد آن احادیث انتہی و در باب مقصدی جواب این سخن
 گفته و گفته است که لیلیه الحین منقذ دست پس یقین نشود که این قضیه در مکہ بود چنانکه گفته شد و شیخ کمال الدین
 بن الہام گفته که قاضی ابوبکر بن العربی در شرح ترمذی گفته است ابو زید مولا سے عمر و این حدیث است
 روایت کرده است از وے را شد بن کیسان العنسی الکوفی و ابو روق و ابن بیرون و غیره و او را از زینب
 و شیخ تقی الدین سبک گفته است که در تحمیل ابی فزاره نظرست زیرا که روایت کرده است این حدیث را از ابی فزاره
 جاعته از اہل علم مثل سفیان و شریک و جراح ابن ملیح و اسرار المل و قیس ابن الربیع و ابن عدسے گفته است
 کہ ابو فزاره را وے انجندیش مشہورست و اسم وے را شد بن کیسان و در قطع نیز انجمن گفته و اما آنچه
 روایت کرده شده است کہ پرسیده شد از ابن مسعود از لیلیه الحین گفت حاضر نشد آنرا از ما بیچ سیکے
 معارض است با آنچه در روایت ابن ابی شیبہ است کہ بود ابن مسعود بادی صلوات الله علیه وآله وسلم و نیز روایت
 کرده است حفص بن شامین از وے کہ گفت بود من با حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم ایامه الحین و نیز
 آندہ است از ابن مسعود کہ دید قوسے را از زلط پس گفت ابن جاعہ شبہ اند با نہالی کہ دیدیم من از جن لیلیه الحین
 و اثبات مقدم است بر نفی و اگر جمع کنیم میان ہر دو این اثر گوئیم کہ مراد نفعی کہ گفت بود و بیچ سیکے از ما حاضر
 صلوات الله علیه وآله وسلم لیلیه الحین آنست کہ نبود بیچ سیکے از ما غیر من پس مقصود نفعی مشارکت بود
 و اثبات اختصاص خود بحضور صاحب اکام المرہان فی احکام الحان گفته است کہ ظاہر احادیث واردہ در
 وفات جن در آن است کہ آن شش کرت بودہ یک کرت از آن در بقیع فرقدہ بودہ کہ حاضر شد آنرا ابن مسعود
 و دوبار دیگر حاضر شدہ در مکہ و کرت ہمام بیرون مدینہ بود کہ حاضر شد آنرا سیر ابن الکوام و باین وجه قطع بر شیخ
 نتوان کرد انہمہ کلام ابن الہام است در شرح ہادیہ و اللہ اعلم و در باب لمس النساء لا یغنی عن الوضوء حدیث
 صحیح شدہ بدانکہ نقض وضو لمس النساء مختلف فیہ است در میان ائمہ اربعہ امام ابو حنیفہ و اصحاب وی بر آن
 کہ نقض وضو نمیکند و سفیان ثوری نیز با ایشان است و نزد ائمہ ثلثہ لمس النساء ناقض وضو است و چنانہ
 اختلاف بر آنست کہ لمس کہ در آئینہ تقیم واقع شدہ نزد ایشان محمول است بر لمس عضو و نزد ما بر جمیع اشیان میگویند
 حمل بر لمس عضو اولی است بقریہ عطف بر جمیع اعضا و ما میگوئیم بکہ حمل بر جمیع اولی و حسن بیان رفع تقیم مرد
 اصغر و اکبر را بر و حمل گرد و اما احادیث واردہ در بیاب کہ در حقیقت دلیل و قریہ حمل لمس بر یکی ازین دو
 است شیخ مصنف میگوید کہ حدیثی در بیاب عدم نقض وضو لمس النساء صحیح شدہ و آن کہ در مجہد از حدیث عائشہ

آمده که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هر دو پاے من در جانب قبله
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و چون سجده میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیر میگردید و پاے مرا
بذست خود و گردے آوردم من پاهای خود را و چون برینجاست فرخ میکردم و شک نیست که غز جلیلی مستلزم
لمس آنهاست و در حدیث دیگر ابو داؤد و ابی و ترمذی هم از عاقله آورده که گفت بوس کرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم زانکه از زنان خود پست بر روی آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز به آنکه وضو کند ای حدیث
و در روایت آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بوس میکرد بعض ازواج خود را پست نماز میکردی آنکه
وضو سازد ترمذی گوید که روایت کرد این حدیث را غیر واحدی از اهل علم از صحابه و تابعین و سفیان ثوری
گفته که در بوسه وضو نیست و بسیارے از صحابه و تابعین بر آنکه هست و گفته که اسناد حدیث عاقله صحیح نیست
و یحیی بن سعید القطان و محمد بن اسماعیل بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را و گفته اند که حبیب بن ثابت که
راوے این حدیث است از عروه سلح ندارد و این حدیث از ابراهیم بن ابی اسحاق و این نیز صحیح نیست
و در جامع الاصول از موطا قول ابن عمر و ابن مسعود آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو مستحب
همچنانکه در لمس نسا اختلاف است و در سنن دیگر اختلاف آمده هم در احادیث و هم در اقوال علما امام محمد و موطا
خود میگوید که در مسنن ذکر وضو نبود و احادیث و آثار کثیره درین باب آمده در حدیث آمده است که وی گوشت پاره
از پشت و ابن عباس گفته که پاک ندارم که عباس بن کثیم ذکر خود را یا بنی خود را یعنی هر دو گوشت پاره زانکه است
میان اینها فرقی نه و شخصی از ابن عباس پرسید که آیا مساس میتوان کرد ذکر خود را بعد از وضو گفت اگر بخس
میدانی توانا بر و بنید از دشمنی از دار قطنی نقل میکنند که چاه از آنکه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن سعید
از ایشانند و مسجده خیف که در منی است جمع شدند و در نقض وضو همس ذکر اختلاف کردند و اخبار و آثار مختلفه روایت
نمودند پس یحیی بن سعید گفت که ابن عمر وضو کرد از منکر و ابن مدینی آورده که ابن مسعود وضو نمیکرد از آن
و میگفت که وے گوشت پاره است از تو پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود
اولی است باتباع و امام احمد حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح است و لیکن در اسناد این اثر ابو قیس است و احتجاج
بحدیث وے نتوان کرد پس ابن مدینی اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد
گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خوابد یا بن کند و هر که خوابد یا بن کند بانتهی قال العبد الضعیف عفا الله عنه
تواند که وضو بمس امرأه و ذکر واجب نبود و اینجا که گردیدیم فرمودند بحجت احتیاط و تکمیل بود که نطفه شهوت و مثوم
نجاست است و الله اعلم و در باب ام غنیمت حدیثی صحیح کشده آید بحجت سابقا در باب احوال میت
گفته است و حدیث ابی داؤد از عاقله که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم غسل میکرد از غسل میت نیز
گفته و حدیث دیگر از موطا که دلالت دارد بر عدم وجوب نیز گذشته و اقوال علما نیز مذکور شده و قد بر وظایف
آنست که مراد مصنف امرایابی است یعنی حدیثی که دلالت کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح کشده و اگر چه
در بعض احادیث امر بدان واقع شده چنانچه سیوطی از حدیث احمد از مغیره آورده که آن حضرت فرمود صلی الله
علیه وآله وسلم من غسل میتا فلیغسل یا آن حدیث صحیح نیست یا مراد امر استحباب است پس این حدیث دیگر که گفته

در باب آن کند چنانچه سیدنی از حاکم درست کرد از ابن عباس آورده پس علیکم فی غسل و تکبیر غسل در باب نبی از
 و نقل تمام نیز نسخ شده این بسند نیز در عادات آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در فصل فطرت و توابع آن
 گذشته است و معلوم شده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بنفس نفیس خود بجام نه در آورده و جام را نه دیده بود
 بعضی احادیث بعد از صحت آن اگر نبی از در آوردن جام و در دیافته از در آمدن بکثافت عورت است نه مطلقا بلکه در حقیقت
 حسنه حدیثی در مدح آن نقل کرده که نعم البیت اکرام بنسب النسخ و ذکر الآخرة و سبب آن ضعیف است
 چنانکه گذشته در باب بسم الله الرحمن الرحیم آیه من اول کل سوره حدیثی صحیح شده بکار در جمله اختلاف است
 قول امام ابو حنیفه آنست که و آیه است از قرآن منزل از برای فصل و فرق میان سوره و از پنج سوره جزو
 نیست نه از فاتحه و نه از غیر آن و بعضی بر آنند که دمی جزو است از فاتحه و از هر سوره و بعضی میگویند که جزو است از
 فاتحه نه از هر سوره و دلایل این اقوال در محل خود مذکور و مستور است و در باب هر در صلوٰه بسم الله الرحمن الرحیم
 حدیثی صحیح نشده این بحث سابقا در باب نماز مذکور شده است و معلوم شده که اگر چه روایات در باب هر در و در
 هر سوره و مصنف خود میگوید در باب هر در و حدیثی صحیح نیامده در باب الامام ضامن المودون مؤمن که بحدیث
 اسنادی و وی است چیز از آن ثابت نشده و این حدیث را در شکوة از ابی هریره از حدیث احمد و ابی داود
 و ترمذی و شافعی آورده و تلمذ حدیث نیست اللهم ارشد الائمة و اغفر لکم ذنوبکم و در روایتی از شافعی باین لفظ آمده
 الائمة فذلکم و المودون اسناد سیوطی در صحیح البخاری و ابی حنبله و ابی داود و ترمذی و ابن حبان فی صحیح و بیہقی و در سنن و عبد الرزاق
 و احمد و ابی حنبله فی مسنده و ضیاء مقدسی فی المختار از ابی هریره آورده و از احمد و ابی امامه و از احمد و ابی علی و سعید بن
 منصور فی مسنده از ابن عمر و ابی امامه و از احمد و طبرانی و ابن حبان و بیہقی از عائشة نیز آورده و جزو اخیر وی باین عبارت
 که انور ذنون اسناد المسلمین علی صلواتهم و تحریمهم و بطرانی از حدیث ابی مخذومه نیز روایت کرده و بیہقی نیز از وی بلفظ
 اسناد المسلمین علی صلواتهم و تحریمهم آورده و جزو اول آنرا سیوطی از بخاری از ابی هریره باین لفظ آورده که انکم سیکلنا
 براسه تا بانرا را اگر صواب کردند فائده آن مر شمار است و اگر خطا کردند فائده آن مر شمار است و ضرر آن بر ایشان
 و از ابی داود و ابن ماجه و حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان حسن فله و لم وان اساء فعليه و لا علیهم و بیہقی و بیہقی
 از احمد و ابی داود و ابن ماجه و حاکم از عقیبة بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابی هریره و از
 عائشة و سهل بن سعد و عقیبة بن عامر نیز آمده و گفته که حدیث ابی هریره را ابو سعید از عیسی از ابی صالح از ابی هریره
 روایت کرده و سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیره و احمد از عیسی از ابی صالح از ابی هریره عن ابی هریره عن ابی هریره
 و مسلم نیز روایت کرده و سیوطی از عیسی از ابی صالح از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلمان از محمد بن ابی صالح
 از پدرش از عائشة عن ابی هریره عن ابی هریره و سلم نیز روایت آمده و میگوید که شنیدم ابی هریره را که میگفت حدیث
 ابی صالح از ابی هریره صحیح است از حدیث ابی صالح از عائشة و شنیدم محمد را که میگفت حدیث ابی صالح از عائشة صحیح است
 و علی بن المدینه ذکر کرده که ثابت بن ثابت حدیث ابی صالح از ابی هریره و نه حدیث ابی صالح از عائشة از ابی هریره
 و باین نظر است که حدیث این حدیث مختلف نیست میان آنکه و اکثر طرق و صحیح پس حکم بعدم ثبوت آن مطلقا چنانچه
 مصنف کرده چنانچه باشد و معنی این حدیث آنست که امام ضامن و تکفل امور صلوٰه و نوم است و بر مبدء و قرات را از جانب

در باب

ایشان و محافظت میکنند براسی ایشان ارکان را و سنت را و اعداد رکعات را و متولی ست سفارت و میانجی شدن را میان ایشان و میان پروردگار در دعا و بطور امام ابو حنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است معنی ضمانت است و اتم و اظهر است و مؤلف این مسلمانان است در اوقات که اعتقاد میکنند در نماز و روزه و باقی وظائف موقته بر اخبار و اعلام و سبک و انجید میسر را و تحصیل اذان آورده اند و بعضی شرح ازینیه پیش تفصیل می برانماست و شرط کنند و آن محل نظر است و در باب لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد خیر صحیح نشده و در مقاصد حسنه میگوید که انجید پیش دار قطنی و حاکم و طبرانی در الامالی خود آورده و از طریق دیلمی از ابی هریره نیز آمده و دار قطنی و حاکم از جابر و از علی بن زید نیز آورده و ابن حبان در ضعف از عائشه آورده و اسانید این حدیث ضعیف است اگر چه مشهور است میان مردم و ابن حزم گفته که این حدیث ضعیف است صحیح است از قول علی و این حدیث از شافعی از طریق ابن حبان یحیی بن ابی اسبه عن علی آمده و ابن ابی شیبہ نیز موقوف بر علی آورده باین لفظ که لا تقبل صلوة لجار المسجد الا فی المسجد اذ کان فارغا و صحیح است که جابر مسجد کعبه است فرمود که یکشنبه و اذان را همچنین اخراج کرده او را سعید بن منصور در سنن انتهی و سیوطی این اثر را از علی از عبدالرزاق و یحیی نیز آورده و احادیث در وعید و ترسیب از غم ایشان مسجد احبار سلام اذان بسیار آورده و آمده است که نماز وی درست نیست و نوشته میشود وی از منافقان آورده و سیوطی فی جمع الجوامع و در باب صلوات خلف کل برد فاجر حدیث صحیح نشده و سخاوے در مقاصد حسنه آورده و گفته که روایت کرد این حدیث را ابو داود و دار قطنی و لفظ مرا و راست و روایت کرده یحیی بن زیاد و جابر و جامع کل امیر و در حدیث محمول است از ابی هریره و اسناد وی منقطع است و گفته که این حدیث را طبرانی و دیگر است و ضعف و امر بن حبان را و روایت کرده از دار قطنی از حدیث عمار بن علی و از حدیث علقمه و یحیی بن ابی اسبه و از ابی الدرداء و نیز آورده و همه این طرق و ابی است چنانچه تصریح کرده اند بدان غیر واحد از علماء و بعضی از ان طرق در کتاب علی بن جوز مذکور است و صحیح ترین آنچه واقع شده است در روایت حدیث محمول است از ابی هریره با وجود ارسال انتهی و علمای اهل سنت و جماعت بر این اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از علامات سنت و جماعت داشته اند بر خلاف آن فرقه که عصمت در امام شرط کنند و با جماع ایشان قطعی شده و تعیین پیوسته و با جمله و سبک از حیثیت حدیث قطعی است و از حیثیت اجماع قطع و امتداد علم و در باب لا صلوة لمن علیه صلوة چیز که ثابت نشده ظاهر است که مراد باین کلام نفی صحت حدیث در باب وجوب ترتیب نیای صلوة فائمه و وقتیه و عدم صحت و وقتیه با وجود وجوب فائمه است پس اگر مقصود عدم صحت حدیث است باین لفظ که لا صلوة لمن علیه صلوة مسلم و لیکن در باب وجوب ترتیب مذکور که مذکور است امام ابو حنیفه و مالک و احمد است احادیث صحیح و اربست یکی این حدیث که بروایت اشعری و یحیی بن آمده که من فی صلوة فلیصلها اذ ذکر لا کفارة لها الا ذلک فرمود هر که فراموش کند نماز یا بیکدیگر بگذارد در وقتیکه یا در آنرا کفارة نیست فراموش کردن نماز را مگر همین گذاردن وی در آن وقت امر کر و بگذاردن نماز فائمه در وقت یا در آن لا جرم چون پیش از گذاردن نماز وقتیه یا در آن واجب کر و گذاردن وی در آن وقت و در روایت مسلم و غیره از ابی هریره نیز انجین آمده و در آخر و قال الله تعالی اقم الصلوة لذكری و مراد از ذکر الله صلوة داشته و در لفظ آمده است که وقتها اذ ذکر را و در روایت ابن ابی شیبہ آمده که من نام

عن صلوة او نسه صلوة فليصلها اذا ذكرها او اذا استيقظ ودر ترتيب نواست بيان كيد غير روايت احمد
وترندے و نساى آمده كه گفت باز دوشته شد رسول خدا صله الله عليه وآله وسلم از چهار نماز روز خندق تا آنكه گذشت
از شب آنقدر كه خدا خواست پس امر كرد بلال را تا اذان گفت پستراقامت گفت و گذارد آن حضرت صله الله عليه
وآله وسلم ظهر را پستراقامت گفت و گذارد عصر را پستراقامت گفت و گذارد مغرب را پستراقامت گفت و
گذارد عشا را و فعل آن حضرت صله الله عليه وآله وسلم مبین کیفیت اداى صلوة است و امر نیز كرد بگذارن
باين کیفیت و فرمود صلوات كمار استيونى اصل بگذاريد چنانچه ویدیدم كه ميگذارم پس گذاردن به کیفیت ترتیب
واجب باشد و نیز در صحیحین و ترندے و نساى آمده از حدیث جابر كه آمد بخبرين الخطاب روز خندق بعد از
غروب آفتاب و بنیاد و شنام كرد كفار قریش را و گفت یا رسول الله نتوانستم گذارد نماز عصر را تا نزد يك سید
آفتاب بغروب پس رسول خدا صله الله عليه وآله وسلم فرمود من نیز نگذا رده ام اثر ايس فرمود و ما دیم
ما بطحان را پس وضو كرد رسول خدا صله الله عليه وآله وسلم و وضو كردیم ما پس بگذارویم عصر را بعد از غروب
و گذاردیم مغرب را بعد از وے و اگر ترتیب تحب میبوده واجب چنانكه امام شافعی میگوید تا خیر نسكرد
آن حضرت صله الله عليه وآله وسلم از جهت وے مغرب را كه تاخیر وے كرده است كذا قال الشافعی و نیز
در احادیث بطرق متعدد از دارقطنی و طبرانی و خطیب غیر هم از ابن عمر آمده كه هر كه فراموش كرد نماز وے را
پس یابد آورد و حال آنكه وے با امام است باید كه بگذارد نماز وے را كه شروع كرده است با امام چون فراغ
شود از ان نماز بگذارد نماز وے را كه فراموش كرده بود پسترا عاده كند نماز وے را كه با امام گذارده بود و چون امر كرد
با عادت معلوم شد كه ترتیب واجب است و در بعض روایات آمده چون فراموش كرد نماز را پس یابد آورد
آنرا در نماز مكتوب باید كه بدایت كند نماز وے كه وے در وقت و چون فراغ شود از ان نماز بگذارد آن نماز را
كه فراموش كرده بود در رواه الدارقطنی و برین روایت شروع در نماز و قیته نسیان فائمه و ذكر او در اثنا نماز
سقط ترتیب میشود چنانكه روایتیست در مذہب امام احمد و در باب اتم الاتمام و اتم الصیام فی السفر هیچ
حدیثی صحیح نشده و مراد با تمام اتمام صلوة و ترك قصر است در سفر و مراد بصیام ترك افطار است یعنی هیچ حدیثی
ثابت نشده در آنكه آن حضرت صله الله عليه وآله وسلم نمی كرد از اتمام صلوة و از وجوب صوم در سفر چنانكه سابقاً
در باب سفر گذشت و در باب قنوت فجر و قنوت و ترجیح حدیثی صحیح نشده بل فعل قنوت و ترا بعض صحابه
ثابت شده سابقاً در فصول نماز گفته است كه در نماز صحیح گاه قنوت بخواند و گاه ترك ميكرد و چون التزام كرده است
كه آنچه بیان كند از فعل رسول الله صله الله عليه وآله وسلم همان باشد كه در صحاح اخبار ثابت شده لاجرم اینجا
گفته صحیح باشد و انیز اخبار صحیح در اینجا نقل كردیم و اینجا میگوید كه در قنوت فجر هیچ حدیث صحیح نشده یارب كرم
نفس و وام و استمرار بود نه مطلق فعل یا مراد دعای معین بود در قنوت و بر سر تقدیر مذہب امام ابو حنیفه هم است
كه در نماز فجر قنوت نیست و ان حضرت صله الله عليه وآله وسلم چند گاه بر جماعه از كفار و عادیین نماز كرده بود و بزرگ
داد و هرگز نكرد و قنوت در فجر بدعت است كما ذكرنا ثم ابا در قنوت و تر در اینجا نیز موافق اینجا میگوید گفته و قد فصل
فتنكره و در باب نهي ان نماز جنازه در مسجد حدیثی صحیح نشده این نیز سابقاً فصل عادت نبوی صله الله عليه وآله وسلم

در احوال میت گذشتہ است فلینظر نشہ و در باب رفع یدین در تکبیر است نماز جنازہ چیزے صحیح شدہ و آنچه صحیح است
 مجموع در غیر نماز جنازہ است در تکبیر احرام و گاہ رکوع و گاہ اعتدال و گاہ قیام از تشہد اول و اخبار و آثار در شیخ
 زیادہ بر سہ صد حدیث است سابقاً در بیان نماز جنازہ گفتہ کہ دستہا در ہر تکبیر ہر ششہی و اینجا میفرماید کہ در باب
 رفع یدین در تکبیر است نماز جنازہ چیزے صحیح شدہ و اما بحث رفع یدین در گاہ رکوع و گاہ اعتدال و گاہ قیام از
 تشہد اول نیز سابقاً گفتہ و بیانہ در صحت و ثبوت آن و در وحا ابطال مخالفہ وی کردہ است اینجا نیز آنچه گفتنی است
 گفتہ شدہ است فلینظر کرد و در باب الصلوۃ لا یقطعہا شئے چیزے ثابت شدہ و این جزو حدیثی است کہ در باب
 در او دفع کسیکہ از سجده گاہ مصلی بگذرد و رو دیا فتہ و تمام حدیث نیست گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 لا یقطع الصلوۃ شئے و او را اما تطعمہ فاما ہوش شیطان قطع نمیکند نماز را و باطل نمیکرد اندازہ چیزی و دفع کنید
 و برانید چندانکہ توانید یعنی آنرا کہ بگذرد از پیش شما در نماز زیرا کہ وی شیطان است این حدیث را ابو داؤد
 از ابی سعید خدری روایت کردہ و طیبی ابن را دو معنی گفتہ یکے مراد بشئے دفع باشد یعنی قطع نمیکند نماز را
 دفع کردن شما آن گذرنندہ را و فعلی کہ در دفع کردن لازم آید پس دفع کنید بقصد استطاعت خود چندانکہ توانید
 و باک ندارید از آن دیگر آنکہ مراد بشئے مرور بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز ضرری بہ نماز شما ندارد
 ولیکن با وجود آن آنقدر کہ توانید دفع کنید تا قطع خشوع نکند و نیز برای نگاہداشت وی از اثم و معصیت و
 این حدیث متضمن دو حکم است یکی در او دفع مار بن یدے المصلی و بمعنی در احادیث صحیحہ از بخارے و مسلم
 و غیر الشیان و رو دیا فتہ یا مبالغہ و زجر ببلغ کہ در آن مذکور است و صحیحین از ابی ہریرہ آمدہ کہ گفت گفت رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر بہ اند گذرنندہ از پیش مصلی کہ چہ لازم مے آید برو سے ہر آنینہ باشند استادان
 او بہتر از گذشتن تا چہل راوی گوید معلوم شد کہ چہ مراد دوشستہ چہل روز یا چہل ماہ یا چہل سال چنانکہ از ابی سعید
 بروایت صحیحین آمدہ کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بگذارد سیکہ از شما نماز بسترہ پس خواہد
 یکے کیگذرد از پیش وی باید کہ دفع کند او را و اگر ابا آرد وی یعنی منہ دفع نکرد و خواہد کہ البتہ بگذرد و باید کہ بقیہ
 کند او را و در بعض روایات باید کہ قتل کند او را کہ وی شیطان است و مراد بقاتلہ دفع او است بہتر
 و عنف نہ حقیقت قتل و در روایت بخارے آمدہ کہ ابو سعید نماز میکرد و جوانی از بنی ابی معیط خواست کہ
 از پیش او بگذرد ابو سعید او را دفع کرد و دوشتی برسینہ وی زد آن جوان ابا آورد از آنکہ گذرد این بار سخت تر
 از بار اول زد پس وی شکایت ابی سعید بن مردوان رفت در دنبال وی ابو سعید نیز بر مردوان درآمد و
 گفت یا ابا سعید چرا این چنین کردی با بن عم خود پس ابو سعید این حدیث را بر خواند و مسلم ہمین حدیث را
 آوردہ نہ قصہ را و در روایتی آمدہ کہ آن گذرنندہ سیر مردوان بود کہ گرہ کنان پیش پدر رفت پدرش با ابی سعید
 گفت کہ چرا برادر زادہ خود را زدے پس ابو سعید گفت من او را نزدہ ام شیطان را زدہ ام و این حدیث
 بر خواند حکم دیگر آنکہ قطع نمیکند نماز را چیزیے یعنی گذشتن چیزے از پیش مصلی و ہمین است نہ چہ چہ عیال
 و در روایت خمسہ غیر ترمذی آمدہ کہ قطع نمیکند نماز را چہ چیزے ولیکن تا توانید دفع کنید آنرا کہ مرور کند
 زیرا کہ وی شیطان است و برخلاف ابن نیز حدیث از ابی ہریرہ در صحیح مسلم آمدہ کہ گفت گفت رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم قطع میکنند نماز را گذشتن امرأة و حمار و کلب و در بعض روایات تکلیف سود و حرم و علمای این
تاویل کرده اند که مراد قطع خشوع و تدبیر است که روح نماز و خلاصه آنست یا مرد یا زن احادیثی که دلالت دارند بر قطع
صلوة تا کلبه و مبالغه است در حد بر نصب ستره و لیکن این تخصیص بن امور ثلثه ایاگونه دارد مگر آنکه گویند منع و
اشغال اینها از خشوع بیشتر و سخت ترست اما امرأة خود طاهرست و اما حمار از جهت کثرت ملازمت و سه
شیاطین با چنانکه دلالت میکند بر آن امر بتعود نزد ذبیح وی که ناشی است از دیدن وی شیطان را و اما کلب
از جهت غلبه نجاست وی که ذائقا و نیز آمده است که عائشه انکار آورد برای هر سیه در روایت کردن وی آنچه شب را
و بر قومی که اخذ بدان کردند و گفت که حجج کرید و تشبیه دادید شما ما را ای قوم بچار و کلبه حال آنکه بود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که نماز میکرد و شب و من بارض افتاده بودم میان بی و میان قبا که مثل پیش افتادن خبازه رواه البخاری
و مسلم و این انکار از امام المصنف و حقیقت راجع است بجل این حدیث بطاهرش یعنی مراد باین آنست که شما فهمیده اند
که مراد قاطع صلوة است حقیقه و سطل است بلکه وی تا ویلی دیگر یعنی دیگر دارد چنانکه مذکور شد اکنون آیدیم
که شیخ مصنف که منع ثبوت حدیث الصلوة لا یقطعها شئ که روایت ابی داود است میکند مانا که ترجیح حدیث
قطع صلوة میکنند بر و شیایسه ثلثه مذکوره که روایت مسلم است اما معلوم شد که او را حرم و علمای تاویل کرده اند و حدیث
متفق علیه منافی آنست و هیچکس از علمای ابدان نرفته مگر بعضی و امام احمد رحمه الله گفته که من در کلبه سود شک ندارم
که قطع میکنند نماز را اما در نفس من از امرأة و حمار تردوی هست و بحق ابن راهب نیز گفته که قطع نمیکند مگر کلبه
که اقال الترمذی و حال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین است نیز آمده که گفت پیش از مردم بزرگوار
سوار و من در آن ایام بیلوغ نزدیک رسیده بودم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز میکرد و در میان
بجانب دیواری یعنی بستره میگذاشت پس گذشتم من از بعض صفت و گذشتم خرق را که میجوید یعنی پیش صفت من
در صفت در آدم صبح کس برین انکار نکرد و مانا که تنگ امام احمد و بحق تخصیص کلبه نجاست است که از حدیث عائشه
و ابن عباس عدم قطع امرأة و حمار معلوم گشت و طاهر مصنف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد و قدر و ترند که
و تخصیص کلبه با سود گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث است پرسیدند که چرا است که کلبه نجس و سفید قطع
نمیکند گفت که من نیز از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سوال کرده بودم فرمود کلبه سود و شیطان است تشبیه
فقهائ گفته اند اگر هر صفت ضرورتی دارد و گذرنده به ضرورت از پیش می بگذرد حکم نیست که تذکر شود اگر مصلی را
ضرورتی نیست و به ضرورتی بر سر راه مردم آمده نماز نمی گذارد اثم بر دست نه بر گذرنده و اگر هر دو به ضرورت کرده اثم
بر هر دو و اگر هر دو ضرورت داشته اند هر دو ساقط و الله اعلم و در باب صلوة تسبیح حدیثی صحیح شده این حدیث را در جامع الاصول
از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهائیا آنرا در سالی بسیار آورده و در شکوة از ابن ماجه و بیقی نیز گفته
و حسن حصین بر مزابی داود و ابن ماجه و صحیح مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و ترند که در جامع خود گفته
که درین باب حدیث از ابن عباس و عبد الله بن عمر و انس آمده و حدیث انس حسن غریب است و گفته که روایت
کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در صلوة تسبیح احادیث متعدده و صحیح نیست بسیاری از آن و اثبات
کرده آنرا ابن المبارک و غیره و سزاوار علم و ذکر کرده اند فضل آنرا انتقی و کلام شیخ درین باب آنست که در ترمذی و بیقی

گفتہ کہ دارقطنی نے گفتہ ابن حدیث از ابن عباس و ابی رافع مولا سے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطریق متعدد
کہ دروی منعفا و مجاہدین اند آمدہ و تعقب کردہ شدہ است برین سخن کہ حدیث ابن عباس را ابو داؤد و ابن ماجہ و
حاکم و حدیث ابی رافع را ترمذی سے و ابن ماجہ آورده اند و گفتہ کہ روکرده شدہ است بر این جزی سے در ایراد و
این حدیث را در موضوعات و آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الخصائص المکفرۃ للذنوب المتقہ
و المتأخرۃ و گفتہ کہ رجال اسناد وی لا بأس بہم و دیگر روکرده و خطا نموده ابن جوزی کہ این حدیث را در موضوعات آورده
و قول او کہ موسی بن عبد الغزیز مہول ست صواب نیست زیرا کہ ابن معین و نسائی و اوتوشین نموده اند پس نمکند
بہالت حال وی بر کسی کہ بعد از ایشان آمدہ و در امالی او کارگرفتہ کہ حدیث ابن عباس را بخاری در جزو الفرائد
خلعت الامام و ابو داؤد و ابن ماجہ و ابن خزیمہ در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بہقی و غیر ہم روایت کردہ اند و
ابن شہابین در ترغیب گفتہ کہ شنیدم ابابکر ابن ابی داؤد را کہ گفت شنیدم پدر خود را کہ میگفت صحیح ترین حدیث
در صلوۃ تسبیح انیسٹ و گفت کہ موسی ابن عبد الغزیز اتوشین کردہ ابن معین و نسائی و ابن حبان و روایت کردہ اند
از و سے خلقی و اخراج کردہ از وی بخاری در ثقات این حدیث را بعینہ و اخراج کردہ انووی در ادب المفرد حدیثی را در
وعدہ و بعض این امور ترفع میگردد و بہالت و از ان کسانیکہ تصحیح کردہ اند این حدیث را یا تحسین نموده ابن مندہ
و تالیف کردہ در تصحیح و سے کتابہ و اجر سے خطیب ابو سعید ابن سمعان و ابو موسی مدنی و ابو الحسن بن فضل
منذر سے و ابن صلاح و نوو سے در تہذیب لاسماء و سبک و غیر ہم و دیلمی در مسند الفردوس گفتہ کہ صلوۃ تسبیح اشہر
صلوات ست و اصح آنها از و سے اسناد و گفتہ کہ صحیح ترین چیز سے در فضائل سور حدیث قل ہو اللہ احد ست
و در فضل صلوات حدیث صلوۃ تسبیح ست و بہقی و غیر و سے از ابی حامد ابن اشرفی آورده کہ گفت نوشت مسلم
با ما حدیث صلوۃ تسبیح را از عبد الرحمن بن بشیر بعد از ان شنیدم مسلم را کہ میگفت روایت کردہ نشدہ است در و سے
اسنادی حسن از ابن ترمذی گفتہ کہ ثابت داشتہ است ابن المبارک و غیر و سے از اہل علم صلوۃ تسبیح را ذکر کردہ اند
فضل در و سے و حاکم گفتہ است کہ از انچہ استدلال توان کرد بوی بر صحت این صلوۃ عمل کردن النہ است مثل
ابن المبارک و بہقی بدان و تداول صاحبین مرآۃ از یکدیگر و درین تفویض ست مر حدیث مرفوع را و سیوطی این را
از بہقی نقل کردہ و حافظ ابن حجر گفتہ است سہم ترین کسی کہ روایت کردہ شدہ است عمل این نماز از و سے
ابو یحزنا اوس بن عبد اللہ بصری ست کہ از ثقات تابعین ست و ثابت شدہ انتہا عتیکہ بعد از و بنیہ و اثبات کردہ
آز انکہ طریقین از شافعیہ روایت کردہ این را از و سے بہقی سہم حسن عبد الغزیز ابن ابی داؤد کہ قدیم تر از ابن المبارک
ست گفتہ سن اراد الختہ فعلیہ بصلوۃ التسبیح و ابو عثمان حمیر سے زاہد گفتہ کہ ندیم برا سے رفع شدائد و بہم شمل صلوۃ
تسبیح و مر حدیث ابن عباس را طریقت ست کہ مجبور ع آن شش طریقت ست و بموافقت یکدیگر قوت یافته و تائید پذیرفتہ
است و النہ این شان و اکابر این فن از ان روایت نموده اند و ابن جوزی را در ان وہم شدہ است کہ حدیث کہ در ان
ذکور ست ابن یزید بن اسانی ست و انچنین نیست بلکہ وی ابن عبد اللہ دمشقی ست معروف بسیمین بوعین او را
از جهت حفظ تضعیف کردہ اند و جامعہ او را اتوشین نموده بخلاف خراسانی کہ وی مترکب ست این کلام تزلزلہ شدہ
است کہ نقل کردہ شد و مادرا کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار کردہ ایم و انقدر بس ست و سیوطی

در مرقاۃ الصعود الی بسنن ابی داؤد و نیز مثل کلام دسے آورده و رغایت استیفاء استحقاق و نیز در تفسیر شریعت گفته است
 کہ ابن حجر تاقصن زده است و در تخریج را فنی گفته است کہ حق آنست کہ ہمہ طرق وی ضعیف است و حدیث ابن
 عباس تخریب بشرط حسن است لیکن شاذ است از بہت شدت فردیت دروے و همچنین کلام نووی نیز درین باب
 مختلف آمده در تہذیب الاسماء از تحسین کردہ چنانکہ گذشت و در ذکر استحباب آنرا موکہ ساختہ و در شرح مہذب
 تضعیف نموده و اکثر علم انتہی و باجماع در شان این صلوۃ اختلاف گویند ہست و بنظر تتبع و تمسح کلام ائمہ صحت و حسن و
 غالب و جزم شیخ مصنف بعد مبحث احادیث و طرق دارده دروے محل نظر است الاقل اشارتی باختلاف بایست
 مصنف در نیاب بر طریقہ ابن جوزی سے میرود و در حکم بیک جانبی بی بی صرفہ و بی تحاشی است و تالی و توقف در محل تردد
 و خلاف شرط انصاف است و در باب صلوۃ رغائب صلوۃ نیمہ شعبان و صلوۃ نیمہ رجب و صلوۃ ایمان و صلوۃ لیلۃ النحر
 و صلوۃ لیلۃ القدر و صلوۃ کل لیلۃ من رجب شعبان و رمضان درین ابواب چیزے ثابت نشدہ این صلوۃ و مثال
 آن در اوراد بعضی مشائخ طریقت نوشتہ شدہ و بعضی ایشان منقون گشتہ است و نزد مشائخ حدیث بصحت نرسیدہ
 و بعضی از ایشان در انکار آنها با ائمہ عظیم نمایند و سبک احمد بن زروق کہ از مشایخ شیخ دیار مغرب است در وصایای
 خود گفته و الاقل بصلوۃ اللایم و الاصلایع و قول فضل بن یباب آنست کہ در رسالہ توصیل المرید الی المراد بیان حکام الانحراب
 و الاوراد گفته ایم و احادیث درین ابواب نیز آمدہ بعضی موسوم بوضع و بعضی بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوۃ
 رغائب کردہ و کیفیت آن بیان نموده باوجود آنکہ وضع کتاب برای حج احادیث صحیح مستکرہ و حدیثی درین باب
 از انس آورده و گفته کہ این حدیث در کتاب رزین است و در پیچ یکے از کتب سندہ آنرا نیا فہیم و الحدیث مطعون
 فیہ انتہی و در باب زکوۃ علی چیزے ثابت نشدہ بہ آنکہ در وجوب زکوۃ حلی از مذہب و فضا کہ زنان را بود
 آنکہ را اختلاف است امام ابو حنیفہ گوید کہ دروے زکوۃ ہست و امام مالک گوید در حلی کہ مباح است استعمال و
 زکوۃ بنود و این اطر قواہین است از امام شافعی و مختار در مذہب امام احمد نیز چنین است و در آنچه بنوشند و بپار
 کر و تجارت یا سرام بود یا براسے اتفاق عند الحاجة معد ساختہ نزد ایشان ہم ہست و امام محمد در موطا گفته کہ حلی کہ
 از جوہر و لالی بود نیست دروے زکوۃ در ہر حال دلیل این آنست کہ وی مستقل است در مباح پس مثلاً آمدہ ثیاب
 نبدہ و عبید خدمت و دور کئی و دلیل امام ابو حنیفہ و ابان و سے عموم قول حق سبحانہ و تعالی است والذین کینزون
 الذہب و الفضة ولا ینفقونہا فی سبیل اللہ الا بآیۃ و عموم قول پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی الورق ربع العشر یعنی در زکوۃ
 واجب است چل یکس و این امام است خواہ سکہ زردہ باشد یا غیر سکہ زردہ آئینہ باشد یا حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوۃ
 مال نامی ہست و دلیل ناموجود است و در مذہب و فضا از روے خلقت و تمیز درین باب دلیل است بخلاف ثیاب
 و امثال آن و احادیث و آثار در ہر دو جانب مختلف آمدہ اما در جانب وجوب کہ مذہب حنفیہ است البود و در مذہب
 و فائی از حدیث ابن عمر و ابن شعیب عن ابیہن جددہ آورده کہ زنی نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 آمد و باو دخترے بود مرا و در دست دخترے دو ستانہ بود از طلا فرمود آیا میدہی زکوۃ ابن را گفت
 لای رسول اللہ نمیدہم فرمود خوش مے آید ترا کہ پوشتا ند پر در کار تعالی روز قیامت و دو ستانہ از آتش است
 آن زن دستوانہا را و عینا خست بجانب حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت ہذا اللہ و رسولہ این لفظ ابی داؤد است

و سنائی گفته که زنی آمد از اهلی بپرسید و ذکر کرد باقی حدیث را و در روایت ترمذی آمده که دوزن آمدند نزد آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و در دست آنها دو سوار بود و حدیث و شنبلی گفته که ابن قحطان گفته است که اسناد ابن حدیث
صحیح است و نیز روایت کرد ابو داود و حاکم بر شرط شیعین از عائشه که گفت در آمد برین رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم پس دید در دست من انگشترهای بزرگ از نقره فرمود چیست اینها یا عائشه گفتم ساخته ام آنها را تا ببارا بیم
خود را برای تو فرمود آیا او سبکی زکوة این را گفت نه فرمود پس است اینها را برای اتش دوزخ و زکشتی در شرح منقول گفته
که در اسناد این دو حدیث سخن است و در روایت سوطی آمده که ام سلمه گفت که می پوشیدیم من حلی از ذبیب گفتم
یا رسول الله اینها و خجل کنز است فرمود هر چه زکوة او داد کند کنز بنو مادر جانب عدم و موجب احمد گفته است که
نیکس از صحابه اند که مذیب ایشان عدم و موجب زکوة است ابن عمر و عائشه و انس و جابر و اسما بنت ابی بکر و از جابر
مرفوعاً نیز آمده و آن ضعیف است انتقی و بیقی گفته که آنچه روایت کرده شده است از جابر مرفوعاً که لیس فی الحلی
زکوة باطل است و صلی ندارد و آنچه مرویست قول دوست و مرویست که ابن عمر می پوشانید نبات و جوی خود را
حلی ذبیب و بیرون نمی آورد زکوة آنرا و نیز آمده که عائشه می پرورد نبات برادر خود را که متیم بودند در کنار خود می پوشانید
ایشان را حلی و بیرون نمی آورد از آن زکوة و این احادیث در جامع الاصول مذکورند و اسما بنت ابی بکر
می پوشانید نبات خود را ذبیب مانند پنجاه هزار زکوة نمیداد و ترمذی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم و زیبا
بعض صحابه و تابعین گفته فی الحلی زکوة و سفیان ثوری و عبد الله ابن المبارک باین قائل اند بعض صحابه
که ابن عمر و عائشه و جابر ابن عبد الله و انس بن مالک از ایشانند گویند لیس فی الحلی زکوة و بعض فقهائى تابعین نیز
برین اند و مالک ابن انس و شافعی و احمد و اسحاق قائل اند باین و صحیح نشده از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
و سلم درین باب چیزی است انتقی و بعض گفته اند که مراد زکوة حلی بجا نیست و این آنهاست روایت کرده شده است
این تاویل از سعید ابن السیب و حسن بصری و غیر ایشان و در دو حدیث نیز که در ذبیب آمده است چنانکه قول
دی سبحانه تعالی و یمنعون الماعون و کذا قال از زکشتی و در مقاصد حسنه میگوید که این را بعضی از فقها بعنوان
حدیث نقل کنند و آن نزد حق از حدیث کامل بن العلاء از حدیب بن ثابت از قول ابن عمر ثابت است و از طریق
تتاوه و شعبی از سعید ابن السیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت لیس و بیا روی آنچه مذکور شد ظاهر گشت که مراد شیخ
محقق عدم صحت حدیث است در باب زکوة حلی نفیاً و اثباتاً بلکه نفی آن احادیث است باین و در اثبات خود احادیث
آمده که بعضی آنکه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه مذیب امام ابو حنیفه است و الله اعلم و در باب زکوة حلی با کثرت روایت
چیزی ثابت نشده و در باب زکوة خضر اذات چیزی ثابت نشده و در این هر دو باب سابقاً و در باب زکوة و صدقات
گذشته است و در باب سوال اطلبوا من حسن الوجوه و آنچه درین معنی مستحجج باطل است و در مقاصد
حسنة میگوید که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عن حسن الوجوه از حدیث یزید بن خصیفه بن اسیر بن جده مرفوعاً آورده
و همچنین آمده نزد ابی یعلی و این مشهور است و مراد از طرق است از انس و جابر و عائشه و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکر
و ابی هریره و لفظ اکثر ایشان نیست که اطلبوا الخیر عن حسن الوجوه و در لفظی اطلبوا الخیر عن حسن الوجوه و لفظی اطلبوا الخیر
حسن الوجوه و در لفظی اطلبوا الخیر و این هر دو لفظ نزد عسکری مستحجج و نزد بعضی این زیاده است

فان قضیه حاجتک قضا با بوجه طلق دان ردی بوجه طلق فرب حسن الوجوه و تمییز عند طلب الحاحه و ربنا ذمیم الوجوه
 حسنه عند طلب الحاحه یعنی طلب کینه خیر و حاجت نمودن از مروتی که شاده روئی خوش خلقی که اگر حاجت ترا
 قضا کند بروی که شاده کند و اگر رو کند بروی که شاده کند و بسا نیکو زو که زشت روستن و طلب حاجت
 و بسا زشت رو که نیکو روستن و آن گفته که تمامه طرق آن ضعیف است و بعضی سخت تر است و در ضعف از بعضی
 دیگر و حسن طرق چیز است که آورده است آنرا تمام و غیره و از طرق سفیان ثوری که با سند او
 از ابن عباس بلفظ التمسوا الخیر و آنچه آورده است بخارسی در تاریخ خود و بعضی بدل ابن عباس ابی هریره
 آورده و آن ثابت تر است و روایت کرده آنرا ابو یعلیٰ موصی در مسند خود و روایت کرده طبرانی از مجاهد از
 ابن عباس و گفته گمان میبرم که آنرا رفع کرده و گفته که رجال و گفته اند و با این همه طرق درست نباشد حکم برتن
 بوضع چنانکه شیخ ابن حجر بدان اشارت کرده و در بعضی اشعار ابن رواحه یا حسان بن ثابت چنانکه عسکری
 روایت کرده واقع شده که گفته قد سمعنا نبینا قال قولا یهملن یطلب الحوائج راعه + اعتدوا و اطلبوا الحوائج
 زین الله وجهه بصباحه + انتمی و در تفسیر اشتریقه بعضی طرق حدیث اطلبوا الخیر عن حسان الوجوه را ضعیف گفته
 و بعضی را حسن و آنرا متابعات آورده و از سیوطی نقل کرده که گفته که این حدیث نزد من حسن صحیح است و جمع
 کرده ام طرق آنرا در جزو و مفرد و با جمله حکم مصنف بطلان این حدیث که ظاهر در معنی وضع است درست نباشد
 و الله اعلم و در باب فضل معروف و محمد یزید بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل مرفوعا آورده که ما عظمیت نعمه الله
 و ابی یعلیٰ و عسکری از حدیث ثوری بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل مرفوعا آورده که ما عظمیت نعمه الله
 علی عبد الاعظمی سؤته الناس علیه فن لم یحتمل تلک المؤنه فقد عرض تلک النعمه للزوال ترجمه چون حق تعالی نعمت
 بر بنده از بندگان خود عظیم گرداند مؤنت و ماسات مردم را نیز بروی عظیم گرداند و اگر زوال آن بنده مؤنت
 مردم و غنچه را بے ایشان را پس تحقیق در آورد آن نعمت را در عرض زوال و بهیچ نیز آنرا بهمین سند روایت کرده
 الا انک مالک ابن یحیٰ امرامیان خالد و معاذ واسطه آورده و طبرانی و بهیچ از حدیث او را عی از ابن عمر نیز بلفظ دیگر
 مرفوعا روایت کرده و بهیچ از حدیث او را عی از ابی هریره نیز آورده بلفظ ما من عبد النعم الله علیه نعمه استغنی
 الا جعل الله شیئا من حوائج الناس فان تبرم بهم فقد عرض تلک النعمه للزوال و بعضی ازین طرق موکد بعضی است
 و این لفظ اخیر مناسب تر است بلفظیکه مصنف ترجمه آنرا ذکر کرده و از عبارات مقاصد ظاهر میشود که این حدیث در
 ذات ضعیف در دینیکن تعدد طرق جبر آن کرده و الله اعلم و در باب فضائل عاشورا و استحباب صیام آن ثابت شده
 و سایر احادیث در فضل آن و فضل صلوٰه و انفاق و خضاب و امان و احتیال و طبع خوب و غیر ذلک جمیع موضوع
 و منفردی است قال النعمه الحدیث الاکتحال فیها بدقه ابتداء قتله حسین سر مرگ شهیدین در روز عاشورا بهیچ است
 کشندگان حسین ابراهیم کرده اند احادیث که در فضل عظمت و زعناشورا و وقوع و قلع عظیمه در آن مثل قبول توبه آدم
 و رفع ادریس بر آسمان و نجات ابراهیم از آتش و بر آوردن نوح از سفینه و انزال تورات بر موسی و قدیر ایل از فح
 و بر آوردن یوسف از زندان و دیگر وقایع انبیا صلوات الله و سلامه علیهم و امثال آن آمده همه نزد خداوند
 و مغتر است و از افعال و خصال که در روز عاشورا از جمله استحباب صوم صحیح است حتی که بعضی از احوال و طبع

که سه خیر بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترک ننمیداد آنها را در سفر و حضر سنت فجر و روزه عاشورا و سه روزه در سمرماه و در تکثیر طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد شده که بتجدد طرق جبر آن نقصان شده و حافظ زین الدین عراقی در امالی خود از طریق بهیقی آورده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه و آله وسلم من وسع علی عیاله و ابله یوم عاشورا و وسع الله علیه سایر سنته و گفته که این حدیثیست که در وسع یعنی هست و لیکن حسن است بر آن ابن حبان مرآة طریق دیگریست که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد بن ناصر و در وی زیادات شکره است و ظاهر کلام بهیقی در آنست که حدیث توسعه حسن است برای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است او را از طریق معتدده از جامعه صحابه مرفوعاً و گفته که این اسانید اگر چه ضعیف است لیکن چون منم کرده شود بعضی بعضی قوتی پیدا کند و انکار این تمسک در توسعه چیز سه وارد نشده و هم است کذا فی الصواعق المحرقة و اما باقی اعمال که در بعضی کتب آنرا اخصال عشره گفته و بنظم در آورده است محدثان آنرا اصلاً قبول ندارند و موضوع و منقرع گویند چنانچه شیخ مصنف گفته و ابن قیم نیز بدان تصریح نموده است و احتمال سنت است علی الاطلاق و تخصیص آن بر روز عاشورا بدعت است اما آنکه شیخ گفته که سه کشیدن در روز عاشورا بدعت است که کشندگان امام حسین ابتداء کرده اند و به آن چه باب آیا مقصود آن جامعه مقهور زینت و زیب و سرور بود یا سرمه کشند و نیک نیک و در سربار کی نگاه کنند و در حکایات آمده است که بعضی از آن اشقیای بخون شریف وی سرمه کشیدند و عوذ بانند من ذاک و بعضی طرق آمده که من استحل بالاثم یوم عاشورا لم یرد عینه ابداد مقاصد گفته که حاکم بهیقی و دیلمی این را آورده اند و حاکم گفته که این بیست شکرست قلت بل موضوع آورده ابن الجوزی فی الموضوعات و مجمل آنکه در صواعق گفته که طریقه اهل سنت آنست که درین روز هم از منبذات فرقه افضیه مثل ندبه و نوحه و عز و امثال آن چنانکه کشند که آن نه از داب مومنان است و الا روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اولی و آخری سیودیدان هم از بدع ناصیه مقتضیه اهل بیعت نبوت سلام الله علیه همین از عید گرفتن آن روز باظهار فرح و سرور و زینت و خضاب و احتمال و لبس ثیاب جدید و توسعه نفقات و امثال آن که اینها از قبیل مقایله فاسد باسد و بدعت بدعت و بشریش است و وارد نشده در آن حدیث صحیح نه از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نه از پیغمبریک از اصحاب و نبی داشت آنرا پیچیک از آنکه مسلمین نه از آنکه از آنکه و نه غیر ایشان و وارد نشده درین باب در کتب معتدله چیزی نه شیخ گفته که ذکر فی الصواعق المحرقة و الله اعلم و در باب روزه و رجب و فضل آن چیزی ثابت شده بلکه گراست آن ثابت شده سابقاً در باب صیام ذکر و روزه این ماهها رفته است حاجت باعاده نیست و در باب الحجامه نفوذ اصحاب چیزی صحیح نشده در نیاب نیز در کتاب صیام شریع در کلام کرده شده است و در باب حج و قبل ان لا تنجو او حدیث ابن ابی کثیر و لم یصح فلیست ان شاء الله و یا و ان شاء الله فیما فی غیره ثابت شده مضمون این حدیث تا کید و سب و کفر در وجوب حج و بنا بر آنست که در ادای آن نیفر مایه حج کنند پیش از آنکه نتوانند کرد و آنرا و هر که را قدرت است استطاعت حج پیدا نشد و حج نکرد برابر است حازه یردین بود بمیرد یا بر دین نصاری و حدیث حج و قبل ان لا تنجو را سزاوی و تقاضا از عبد الرزاق آورده و گفته که ابو نعیم و دیلمی از طریق وی از ابی هریره مرفوعاً آورده اند و گفته که نزد قطنی در سنن نیز آمده و دو کس از رواة این طریق مجول اند و زخشره آنرا در کشف آورده و نزد ابن اسیر شیهه از ابن عمر مرفوعاً آمده

و ابن حبان و حاکم و بزار و طبرانی نیز آورده است و سیوطی از حدیث حاکم و سیوطی از علی و ابی هریره آورده و در بعض
 طرق این زیادت آمده که حج کنند پیش از آن که حج نتوانند کرد در آن وقت که نیشینند اعراب بر اطراف وادیهای
 خود و گمانند رند هیچ یک را که در آید آنرا بغیر مکه را و در روایتی آمده که من می بینم حیثی خرد گوش که دست و پا را
 که در دست وی کلندست و یران بیکند کعبه را سنگ سنگ و این خبر است از احوال آخر زمان و اما حدیث ثانی
 من اکنته الحج الحدیث ترمذی آنرا از امیر المومنین علی بن ابی طالب من مکناد و احواله سیلغه الی بیت الله و لم یحج فلما علیه
 ان میوت میو دیا او نصرانیا آورده و گفته اند حدیث غریب لا تعرفه الا من هذا الوجه و فی استاده مقال و هلال ابن
 عبد الله مجهول و الحارث لم یضعف فی الحدیث و در باب کل قرض جز شفعه فور و اجیزی ثابت نشد شیخ عبد الرحمن
 ابن ربیع که از متاخرین علما و محدثین دیار یمن است در کتاب تمیز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الله من الاحادیث
 این حدیث را از حارث ابن ابی اسامه و سندی از امیر المومنین علی مرفوعاً آورده و در معنی این حدیث احادیث
 در مشکوٰۃ از حدیث ابن ماجه و سیوطی در شعب الایمان از انس آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 چون قرض دیدگی از شما و هدیه بفرستد یعنی مستقرض بسوی وی یا سوار کند بر دایه خود باید که سوار نشود و دایه را قبول
 نکند بدید را اگر آنکه پیش از قرض میان ایشان چنین معامله میرفته باشد و هم از انس از حدیث بخاری در تاریخ
 آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون قرض دیدم و مردی را باید که بگیرد از وی بدید را و آنرا
 صحابه درین باب نیز آورده و در باب الانکاح الالبولی و شاید که عدل خیر که صحیح نشد حدیث الانکاح الالبولی را
 در جامع الاصول از ابی موسی اشعری از حدیث ابی داؤد و ترمذی آورده و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و دارمی
 نیز آورده و در کشفی در شرح خرقی گفته که رواه الخمسة الا النسائی و صححه ابن المذینی و غیره و سیوطی از احمد و ترمذی
 و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه از ابی موسی و ابن ماجه از ابن عباس از احمد و ابن ماجه از عائشه آورده و الانکاح
 الالبولی و السلطان ولی لمن لا ولی له و حدیث الانکاح الالبولی و شاید بن را از طبرانی از ابی موسی آورده و الانکاح
 الالبولی و شاید بن عدل را از بهیقی از عمران و از عائشه آورده و ترمذی در جامع خود حدیث الانکاح الالبولی را
 از ابی موسی بطرق متعدده آورده و گفته که درین باب از عائشه و ابی هریره و عمران بن حصین و انس بن مالک
 حدیث آمده و گفته که در حدیث ابی موسی اختلاف رواه است و آنرا بتفصیل بیان نموده و گفته که حدیث عائشه
 ترمذی حسن است و ترمذی حدیث الانکاح الالبولی را مانی خد و وضع کرده و از ابن عباس آورده که گفت گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زانیات آنرا نمیکند نکاح میکنند نفسهای خود را بغیر بنیه و گفته که رفع کرده انجیث را
 عبد الله علی در کتاب تغیر و موقوف آورده در کتاب طلاق و رفع نکرده و هذا صح و گفته که حدیث عبد الله مرفوعاً
 غیر محفوظ است و بنید انهم هیچ یک را که رفع کرده او را مگر انچه فرویت از عبد الله علی از سعید از قتاده صحیح است
 که روایت کرده شده است از قول ابن عباس الانکاح الالبولی و درین باب از عمران بن حصین نیز آورده است
 بدانکه در نکاح امرأة بالغه بی اذن ولی و تزویج وی نفس خود را اختلاف است میان ائمه امام شافعی و مالک
 و احمد برین اند که جائز نیست و تنسک ایشان بهین حدیث الانکاح الالبولی است که در وی مشایخ حدیث را
 سخن ست چنانکه معلوم شد و حدیث دیگر است که آنرا احمد و ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و دارمی از عائشه روایت

کرده اند که ایام را نکشت بخیر اذن و بیسافکا جا باطل سه مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب
 و علی ابن ابی طالب و عبداللہ ابن عباس از ایشانند و از تابعین و شیخ تابعین برین جانب اند و ندیدیم خفیه
 آنست که نکاح بالغه بے اذن و کئے جائزست و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است حتی تنکح زوجا غیره +
 اسناد نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جائزست و لابد این در بالغه خواهد بود و اصحاب کتب ستم
 غیر بخار سے روایت کرده اند از ابن عباس کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایچ یعنی زنی شب
 حق ستم نفس خود از وی خود و بیکراستیدان کرده میشود و اورا در نفس او اذن او خاموشی ست و در روایت
 بخار سے آمده کہ خنسا بن شد ام را پسرش تزویج کرد و وی شب بود پس ناغوش آمد و پیرا و نزد حضرت آمد
 پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رو کرد و نکاح او را و نیز اگر زن مکلفه اقرار کند بکناح صحیحست اقرار دے
 و اگر انشاء عقد از وی صحیح نباشد صحیح نشود اقرار چنانچه از رقیق و غیره اگر زن بالغه خود را بغیر کفو بد نکاح وی
 صحیحست ولیکن او لیارا اعتراض بدان میرسد کہ نزد حاکم بروند و طلب تفریق کنند و در روایت حسن از ابی حنیفہ
 باطلست و گفته اند کہ این اصح و احوطست و علیہ الفتوے فی زمانہ اذ قال الشمنی اما نکاح بغیر مینه و مشہود
 اتفاقست مراست را بر طبلان آن و ترمذی گفته مگر نزد قوے از متاخرین اہل علم انتہی و در بعض روایات
 نادرہ غیر معمول از بعض خفیه نیز سے آرند و ندیدیم صحیح مقرر نزد ما آنست کہ حضور پشاورین کہ مجتمع باشند در سماع
 قول زوج و زوجہ شرطست و اگر یکی بشنود و برود و باز دیگرے بیاید و بشنود جائز نیست و نزدیکی دودوزن
 نیز جائزست و ندیدیم احمد نیز یہینست و در باب امر با اتحاد سرار سے چیز سے ثابت نشدہ و در ترمذی اشعریہ
 از طبرانی در اوسط از ابی الدرداء آورده کہ علیکم بالسرار سے فان من مبارکات الارحام و در روایت عقیلہ فائز
 انجب اولاد او اگر چه در استناد اینہا کسانے اند کہ حدیث آنها صحیح نیست ولیکن طریق اول حاکم در مستدرک
 آورده و ثانی شاید اوست و او را شاید دیگرست کہ روایت کرده است او را ابو عمر در مسند خود و حافظ ابن حجر
 گفته کہ این مرسلست کہ لا باسست با سنا و سے و شاید دیگرست از مرسل مکتول کہ روایت کرده او را سعید بن
 منصور در سنن خود و شاید دیگر از مرسل علی ابن الحسین کہ روایت کرده آنرا ابو زکریا بخار سے در فوائد خود و از
 شواہد اوست آنچه احمد و ابویعلیٰ از ابن عمر آورده اند کہ انکما کما امہات الاولاد فانی ابایی کیم الامم یوم القیمۃ انتہی
 و ابن عدی از علی و ابن عباس و انس آورده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کسیکہ طویش دارد کہ ملاقات
 پیرو دگار تعالی را پاک باید کہ تزویج کند مرا بر او اگر چه در اسناد این جامعہ منکر و مجروح اند ولیکن روایت این
 ماجہ من اراد ان یلقی اللہ ظاہر او مطہر اقلیت تزویج الحرائر کہ اسناد و سے سالمست از ان شاید اوست و در مقاصد
 آورده کہ الحرائر صلاح البیت و الاماء فساد البیت او قال ہلاک البیت و حکم بنبعت او کرده و سیوطی در جمع الجوامع
 نیز آنرا آورده و در باب مدح غزوت چیز سے ثابت نشدہ احادیث صحیحہ در مدح و ترغیب نکاح حیدان واقع
 شدہ کہ از آنجا دم غزوت بر وجه اتم لازم آید و بصریج نیز احادیث و روایات چنانچہ گفته آید و مدح غزوت نیز
 در بعض احادیث کہ متضمن ترغیب از نکاح اند آمدہ و مصنف بر آنها حکم بقدم ثبوت میکند چنانکہ دلیلی در مسند خود
 از ابی مالک اشعر سے آورده کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بہترین دشمنان تو زوئہ ہست کہ

ہنجا گئے سیکند ترا و انہالی کہ ملک و کان تو اند و طبرانی از حدیث مذلیفہ آورده فتنہ مرد در مال اوست و در زو جہ و سے
 و دل و دی و این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حدیثیہ آورده کہ می آید بر مردم زمانے کہ فاضل ترین
 اہل آن زمان کسی بود کہ خفیف الحاد باشد گفتند یا رسول اللہ خفیف الحاد کیست فرمود قلیل العیال و در روایت ابوعلی آمدہ کہ خفیف
 کسی است کہ اوراد اہل است و نہ ولد و در مقام حدیث را از ابوعلی در سند خود از حدیثیہ مرفوعاً آورده و توضیح
 کردہ و گفتہ کہ اگر صحیح است محمول است بر ترتیب و تہجد و در ایام فتن و گفتہ کہ درین ہی احادیث بسیار است ہر ہی یکی از انہالی
 حدیث آنست کہ از ابن مسعود مرفوعاً آورده اند کہ پیادہ بر مردم زمانی کہ حلال شود و روی غروب و سلامت مانند مرغ پر دین
 را دین وی مگر آنکہ بگریزد از کوہی بکوہی الحدیث و از ابی امامہ نیز مرفوعاً آمدہ کہ مضبوط ترین دوستان من مومنہی است
 خفیف الحاد و عبادت میکند پروردگار خود را در سر و علانیہ و پوشیدہ است در مردم و اشارت کردہ نمیشود و پیوستہ
 با صلح و امثال آن انتہی و خطیب از سعاد بن جبل آورده کہ فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم رسید
 شما را فتنہ ضرا یعنی فقر و شدت و صبر کردید بدان و محو فترین آنچه میترسم بر شما فتنہ سداوست یعنی غنا
 و ثروت از جانب زنان و قتیکہ پیوستہ سوار زہیب و چادر شام را و عصب من را و در تعب و مشقت اندازند
 غنی را و تکلیف کنند فقیر را بچہ نیامہ و در احادیث کثیرہ بطرق متعددہ بالفاظ مختلفہ آمدہ کہ الولد محبہ نملہ مجاہد
 و آمدہ کہ کمترین ساکنان بہشت زنانند و این معنی در صحیح نیز آمدہ کہ ہلاک مردم در وقتی است کہ اطاعت کنند زنان را
 و آمدہ کہ پیچ صبا حے نیست کہ دو فرشتہ نہان کنند کہ واسع بر مردان از زنان و واسع بر زنان از مردان و آمدہ
 کہ اکبر گناہان نزد خدا نیست کہ ضائع کند مرد کسی را کہ قوت او بر دست و با جملہ احادیث و رفتنہ نسا و اولاد
 و قوت عیال در صحاح و غیر آن بسیار آمدہ و مفہوم آنہا ہمہ ناظر بحد غریب است مگر آنکہ مقصود شیخ عدم ثبوت
 این لفظ است و اللہ اعلم اما ذکر احادیث مدح و ترغیب نکاح کہ متضمن ذم غریب است اند احتیاج بذکر آنہا نیست لیکن
 احادیث مصرحہ بذم غریب سخاوے در مقابلہ از ابوعلی و طبرانی از ابی ہریرہ آورده کہ گفت اگر باقی ماند
 از اجل من مگر یکروز ہر آئینہ ملاقات نیکنم خداوند تعالی را اگر ہر دو چہ شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ
 وآلہ وسلم کہ گفت شرارکم عراکم بدترین شما مردمان عیالہ زندہ و در روایتی آمدہ ان من سئسا النکاح
 شرارکم عراکم و از اہل اسواتکم عراکم و از احمد از حدیث ابی ذر نیز آمدہ و احادیث دیگر نیز درین باب آمدہ
 و تمامہ آنہا ضعیف اند و خالی از اعتبار است و رجال آنہا مجهول و متبرک و لیکن بچاے ترسیدہ کہ حکم بوضع
 آن توان کرد انتہی و در باب مدح حسن خط و تحریرین براموختن آن چیزیست ثابت شدہ در مدح حسن خط
 قول مشہور است کہ علیکم بحسن الخط فان من مفاہج الرزق ادر جمع البہار فہل میکند کہ موضوع است انتہی و بعض
 گویند کہ این قول امیر المومنین علی است و سیوے در جمع الجوامع حدیثی ذکر کردہ بلطف الخط احسن نیز یاد الحق
 وضوحا و در تحریرین براموختن خط آورده من الصدقہ ان یعلم الرجل القلم فیعمل بہ و لعلہ و در رسائل خود از بہیقی
 آورده کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود نعم حق الولد علی الوالد ان یعلیہ الکتابۃ و اسباۃ و الرے و از
 عبد الرزاق در مصنف از عمر بن الخطاب آورده کہ وے بامراے شام نوشتہ کہ تعلیم کنید رے را و تعلیم کنید
 ضبیا را و در کتابت و سباحۃ و از ابن سعید در طبقات آورده کہ گفت بود اید بن الحفیر کہ رے نوشت

بجہت درجائیت و کتابت در عرب قلیل بود و نیک سید نشند سباحت را حرمی را در هر که در وی این خصائل می بود
درجائیت و اول اسلام او را کامل میگفتند و این صفات جمع بودند سید و میگفت حجاج مرعوم اولاد خود را که تعلیم
کن ایشان را سباحت پیش از کتابت زیرا که ایشان می یابند کسی را که می نویسد از جانب ایشان و
نمی یابند کسی را که سباحت کند از جانب ایشان و همه این احادیث ضعیف اند و از ابی نعیم در علمیه و از ویلمی در
مسند الفردوس از ابی ہریرہ آورده کہ حق ولد بر والدین است کہ نگاہ دارد او را نام نیک تر و بیچ کند چون بالغ شود
و تعلیم کند او را کتاب اگر مراد کتاب کتابت بود نہ قرآن و کتب دیگر و بعضی مفسران کتاب را در قول حق تعالی کہ در شان
علیہ السلام فرمود علیہ السلام و حکمت کتابت تفسیر کرده اند و گفته اند کہ وی علیہ السلام حسن الخط بود و تفسیر
و نیز فی الخلق ایشاء و نیز آنرا در اصل ساخته اند تعجبیه صحیح است کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حکم امتیت کہ
حکمت الہی اقتضا سے آن کرده بود خط و سواد نداشت و چون این حجت نبوت و دلیل کمال می بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
نسبت نقصان را بذات شریف دی راہ بنود و کریمہ و ما کنست تتلو اسن قبلہ من کتاب ولا تخط بینک اذا لا تارتاب لم یطلون
سبین است و فرمود وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نحن امیون لا نعلم الکتاب الا بحساب ایچہ نسبت کتابت منافیہ و مکاتیب
بحضرت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرده اند باعتبار مجاز مشہور است کہ نسبت فعل با مرست و بعضی گفته اند کہ چون تمام شد
معجزہ وی وثابیت شد نبوت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر عمر بدست مبارک خود چیزی سے نوشته است بحجت تسمیہ و فی الفضائل
و خواص نوعیہ و سخن درین باب زیادہ بر نیست و در شرح مشکوٰۃ آورده شدہ است و اللہ اعلم و در باب نبی از بریدین گذار
چیزی ثابت شدہ و در مشکوٰۃ از حدیث ابوداؤد مے آرد من قطع سدرۃ صوب اللہ را سہ فی النار کی کہ قطع کند درخت
کنار راستہ نگون گرداند او را ضای تعالی در آتش دوزخ و گفته کہ این حدیث مختصر است و تمام حدیث نیست کہ من قطع سدرۃ
نہ فلاحہ یستطل بہا ابن السبیل والیہا کم غمنا بغیر حق کیونکہ فیما صوب اللہ را سہ فی النار و در مجمع البحار گفته کہ پس بعض
میگویند کہ مراد بدان سدرہ مکہ است زیرا کہ دی حرام است یا سدرہ بدینہ و تنی از جہت آنکہ تا سبب انس و ظل گردد
مرکسے را کہ مهاجرت میکند بسوے و سے و بعضی گفته اند کہ مراد سدرہ صحرا است کہ راہیان و حیوانات در سائر
آن مے نشینند و بعضی گفته اند کہ مراد سدرہ مملوک غیر است کہ قطع میکند او را ظالمی بغیر حق یا آنکہ این حدیث
منضرب است زیرا کہ راوے عروہ است کہ قطع میکرد و از جوب او در ایسیاخت و اجماع است علماء را بر اہانت
قطع و سے انتہی پوشیدہ نماند کہ وجوب سے کہ برائے نبی از قطع آن مذکور شد عام است خصوصیتی بسدرہ ندارد و آنکہ
بجہت خصوص واقعہ بودہ باشد یا بجہت آنکہ وجود و سے در صحرا سے عرب کثیر است چنانکہ ام غیلان و مانند آن
و اگر کراہت قطع آن بجہت میوہ و سایہ دار سے دی باشد و تعلق بعضی از مصالح دینیہ بدان چنانکہ شستن دست
بآب جو شامندہ برگ و سے یا بودن و سے از درخت بہشت و نمونہ از سدرۃ المنتہی کہ مقام شہادے علوم خلافت
و ملائکہ مقربین است دور نباشد و در فضل میوہ این درخت کہ او را بنی میگویند یکسرتون نیز در مجمع البحار مع آورده
کہ چون اللہ تعالی آدم صلی علیہ السلام را بر زمین آفاند اولی چیز سے کہ از میوہ ہاسے زمین خورد و بنی بود و در سہ خطیب
عن ابن عباس و در باب فضل و ذم عدس چیزی سے ثابت نشدہ و همچنین در باقلا و حبین و جز و باد و نخان و انار و موثر
بلکہ زما و قہ درین باب وضع احادیث کرده اند و در برنامہ محمد ثمان در آورده شیعہ اسلام را محمد لعم اللہ اعدس و در حدیث

از حدیث طبرانی از واثقه مرفوعاً آورده که قدس علی لسان سبعین نبیا آخرهم عیسی بن مریم میگویی که بپا که
یا کرده شده است عدس بر زبان هفتاد و پنجمی که آخر ایشان عیسی بن مریم معلوم است و سلامه علیهم اجمعین میگویند
که اسناد کرده است این حدیث را ابو نعیم در معرفت و از طریق دیگری آورده است دلمی از حدیث عبد الرحمن ابن ادهم
بزیادت آن یزق قلب و سرخ الدمع یعنی وی رقیق و نرم میکند دل را و زود می آرد اشک او در روایتی فانه میگوید
و آن یزق الحدیث و درین حدیث این زیادت نیز آمده و علیکم بالقروح فانه میسدد الفواد و یزید فی الدماغ یعنی
لازم گیرید خوردن که و را که و س قوت میدهد دل را و زیادت میکند دماغ را و گفته که عبد الرحمن بن کور مجوس
و معلوم نشده است صحبت و س مرتضی بن پیغمبر را صلوات الله علیه و آله و سلم و گفته که درین باب چیزی از علی ابن ابی طالب
نیز آمده و حکایت کرده است خطیب در ترجمه سلم ابن سالم در تاریخ خود که ابن المبارک پسر سید شاذان حدیث
که تقدیس کرده شده است عدس بر زبان هفتاد و پنجمی گفت که بر زبان یک پیغمبر هم تقدیس کرده نشده است یعنی
چه جاس هفتاد و پنجمی و گفت که و س موزی است و منفخ و گفت که حدیث کرده است شمارا این حدیث گفتند
سلم ابن سالم گفت از که گفتند از تو پس تعجب کردان و این صلاح نیز نقل کرده است از ابن المبارک الطالان از
و حافظ ابو موسی مدنی نیز ابطال آن کرده و این جوی این را در موضوعات ذکر کرده و در تزییه الشریع حدیث
علیه را آورده و در اسناد و س طعن کرده و از ابن حجر نفی صحبت عبد الرحمن بن دلم را نقل نموده و قصه
ابن المبارک را نیز آورده و لیکن گفته که بهیچ این حدیث را در شیب الایمان روایت کرده و لیکن شقطع و در اسناد
وی کسی است که توشیح کرده و از ابن حبان و گفته که گاهی خطائز میکنند و روایت کرده است ابن اسحاق در کتاب
طب که پیغمبر از پیغمبران خدا علیهم السلام شکایت کرد و درگاه خداوند س قساوت قلوب خود را حکم شد
بخیر و عدس که وی نرم میکند دل را و اشک ساجی آرد چشم را و می برد کیر او وی طعام ابرار است و این حدیث نیز
منکر است و الله اعلم و اما با قلام در مقاصد حسنیه همین قدر گفته که حدیث الباقلاء لیس ثابت اما معلوم نشده مخصوص
که آن حدیث کدام است و اما جین یعنی پیغمبر در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد و از ابن عمر آورده است که گفت آورده
نزد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم کاه پیغمبر در تنگ از عمل نصاری پس طلبید آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم
کار در او بسم الله گفت و برید و بخورد و سیوطی مثل این از ابن عباس و در غزوه طائف آورده و ابی نعیم و بهیچ از پیغمبر
آورده که گفت پسر سید شاذان رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم از جین فرمود و قطع با سبکین و از کرام اسم الله تعالی
علیه و از ابی داؤد و طیا السی و احمد و طبرانی باین لفظ آورده که نهید و روی کار در او بر بدینام خدا بخورد و از پیغمبر
شهاب آورده که گفت پسر سید عمر بن الخطاب را از پیغمبر گفت پیغمبر ساخته میشود از شیر و آب و لباس بخورد و از پیغمبر
گنبد نام خدا را و باید که فریب ندهند شمارا دشمنان خدا و از حمزه زیادت آورده که گفت نوشت عمر بن الخطاب بجا
کثیر بن شهاب که اگر کن کسی را که با نسبت که بخورد نان قطیر را به پیغمبر که باقی ترست درم و اوها ابن عساکر فی تاریخ و از
فوز بن قدامه آورده که گفت آمد ما کتاب عمر بن الخطاب که بخورد از پیغمبر که آنرا ساخته اند مسلمانان اهل کتاب رواه
البیهقی و از شقیق آورده که گفته شد عمر را که قوی است میکند جین را و س اندازند روی ناخ فسه مود نام خدا برید
بخورد و رواه عبد الرزاق فی المجامع و ابن ابی شیبه از علی آورده که بگذاشت پیغمبر در دست و فرمود که میدانی که چگونه

عبد الغنی بن سعید فی ایضاح الاشکال وابن الجوزی فی الواہیات نیز آورده و با وجود آن صحیح نیست و الله اعلم و انکراش
در بعض احادیث غیر ثابتہ آمدہ کہ انکراش فی البقل بمنزلۃ الخبز فی الطعام و در لفظ فضل انکراش علی سائر البقول کفضل
الخبز علی سائر الاشیاء و لیکن صحیح آنست کہ حکم او حکم بصل است و اما بقل در تنزیہ الشریعہ از ابن مسعود آورده کہ گفت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بخورد بقل را و خاہید کہ بوی دی نیاید یا دکنید مرا و در روایتی درود فرستید
بر من و گفته کہ این حدیث منقطع است و در روایت دی عجاہیل اند و سخاوی در قول بدرجہ گفته است کہ صحیح نیست این حدیث
انتہی و بعضی از علمائے متاخرین ابن را و فضائل صلوٰۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده اند و الله اعلم
و در باب فضل لحم و آنکہ افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم خیر سے ثابت شدہ احادیث در فضل لحم با الفاظ مختلفہ آمدہ
ولیکن سخن در صحت و ثبوت آنہاست و در مشکوٰۃ از ابن ماجہ از حدیث انس آورده کہ سید اکلم اللحم و در ترقا صد سنہ
از ابن ماجہ و از ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء آورده بلفظ سید طعام الدنیا و الآخرة اللحم و گفته کہ در روایتی بدل الآخرة
و اہل الخیر آمدہ و گفته کہ سند وی ضعیف است و لیکن اورا شواہد است از حدیث علی مرفوعا کہ سید طعام الدنیا اللحم
ثم الارز اخرہ ابو نعیم فی الطب النبوی و از صہیب بلفظ سید طعام فی الدنیا و الآخرة اللحم ثم الارز و سید شراب
فی الدنیا و الآخرة الماء و رواہ الدیلمی و از بریدہ بلفظ سید الادام فی الدنیا و الآخرة اللحم رواہ البیہقی و کذا ابو نعیم فی الطب
لیکن بلفظ خیر و ابو عثمان صابون نے بلفظ سید الادام اللحم و از بریدہ بن کعب بلفظ افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم
آخرہ ابو نعیم فی الحلیہ و ابن ضعیف است و رواہ عقیلہ گفته لا یصح فیہ شئ و در آورده اورا ابن جوزی در موضوعات و شیخ
ابن حجر گفته ظاہر شدہ بر من حکم وضع برین متن و ابو الشیخ از روایت ابن سہمان آورده کہ گفت شنیدم از علمائے
خود کہ میگفتند بود محبوبترین طعام ما نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لحم کہ زیادہ میکند رقت مشنوائی و وی
بہترین طعامہاست در دنیا و آخرت و اگر سوال کنم پروردگار خود را کہ بخوراند مرا سر از سر راستہ میکند آنرا پروردگار من
و تنزیذی در شمل از حدیث جابر آورده کہ گفت آمد ما را رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در منزل ما پس بیخ کردیم
ما شاتی فرمود گویا کہ ایشان دانستند کہ ما دوست میداریم لحم را و صحیح تر از ہمہ قول است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فضل ما تشہ علی سائر الناس کفضل الشرب علی سائر الطعام و گفته است امام شافعی کہ اکل لحم زیادہ میکند عقل را
انتہی کلام المقاصد و اما کہ تسک بحدیث ثرید نیاید آنست کہ ثرید در غالب احوال غنیان شدہ گرام لحم و در نہایہ گفته کہ ارد
نداشتہ عین ثرید بلکہ طعام متخذ از لحم و ثرید و گفته اند کہ فضل طعام عرب ثرید با لحم است و لابد در مقام بیان فضل عیشہ
اسرا ارادہ کردہ باشد نہ مطلق ثرید را فتم المراد و سیوطی ابن احادیث مذکورہ را بطریق دیگر نیز آورده و از ابن حباب
نیز آورده اکل اللحم بحسن الوجہ و بحسن الخلق رواہ ابن عساکر و از سلمان آورده ان للقلب فرحہ عند اکل اللحم و رواہ ابو نعیم
و یقے و ابن عدی و ابن جہان از ابی ہریرہ آورده کہ دل را فرحتی است نزد اکل لحم و ہر چہ دروے فرحت است دل را
النبۃ دروے بہیم تکبر و اسراف است پس گاہ گاہی بخورد آنرا و از امیر المومنین علی آورده کہ گفت گوشت از گوشت
بنیادہ سگردد و ہر کہ بخورد گوشت را تا چل روز پیر گردد خلق و سے رواہ البیہقی و ابو نعیم فی الطب در موطا از امیر المومنین
عمر آورده کہ گفت دور دارید خود را از گوشت زیرا کہ اورا بہت و فرحت است مثل فرحت شراب و ہم در موطا آورده
کہ عمر مرے را دید کہ میخورد گوشت پس خواند این آیت را و اذ ہم طیباتکم فی حیواتکم الدنیا و استمتعتم بہا و در سبھی

و از فضائل

از بریدن گوشت بیکار و چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابی داود و مشکوٰۃ از بیہقی نیز از عائشہ آورده
 کہ گفت گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبرد گوشت را بیکار و بیکار کہ آن از صبح تا جمست و بخورد آنرا
 بدندان زیرا کہ این گوارا تر و سبکتر است و صاحب مشکوٰۃ گفته کہ ابو داود و بیہقی گفته اند کہ این حدیث قویست
 و در ترمذیہ اشہر لایہ میگوید کہ بیہقی گفته کہ حدیثی معارض این حدیث نیز وارد شدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 سیر یک شاة را بیکار و پس اگر حدیثی صحیح است در گوشتی باشد کہ نیک نفع یافته و احتیاج بہ بریدن ندارد و آنچه
 در بریدن آمد در آنچه نفع نیافتہ و حدیثی بنی طبرانی از ام سلمہ نیز آورده لیکن بعضی روایہ وی ضعیف بلکہ متروک و متناہی
 انتہی اما آنچه در جواز قطع لحم بکین آورده حدیث عمرو بن امیہ است کہ گفت دیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میتر
 از کتف شاة کہ در دست وی بود پس خواندہ شد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را نماز پس بنیخت آن گوشت
 پارہ را و کار داد کہ بدان سیر برید و برخاست و بگزارد نماز را و کرد و حضور و اوہ البخاری و سلم و دیگر حدیث مغیر بن شعبہ است
 کہ گفت همان شدم ہمراہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یک شبی در خانہ مردی فرمود تا پیلوس شاة را بریان
 کردند پس برگرفت کار را و تعجب کرد از خبر کردن بلال درین وقت الحدیث را و ابی التمرندی فی الشامل تبیین میکند کہ
 نہی از بریدن گوشت بیکار و در ویافتنہ از گرفتن گوشت از استخوان بدست نیز منع گونہ واقع شدہ و در جامع الاصول
 از صفوان بن امیہ آورده کہ گفت بودم من کہ میخوردم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و میگرفتم گوشت را بدست خود
 از استخوان فرمود نزد یک بگردان گوشت را از دین خود کہ وے گوارا تر و سبکتر است رواہ ابو داود و روی الترمذی
 نحوه و در باب فضل ہر سبب چیزے ثابت شدہ و مجموع احادیث آن مفترے است و در ترمذیہ اشہر لایہ ہے آرد کہ معاذ
 پرسید از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از بہشت بر تو آمدہ فرمود آری و در ترمذیہ اشہر لایہ
 و خودم آنرا پس زیادت کرد در قوت من قوت چیل مرد را و در جامع من جمیع چیل مرد را عقیلہ این حدیث را
 آورده و در سند و حسن محمد بن حجاج است و وے واضح این است و غالب طرق دائر بر دست خطیب و بیہقی از خلفہ
 و خطیب از عیال ابن مرۃ و عقیلہ از جابر بن عبد اللہ بن عباس نیز آورده و بالجملہ این حدیث را طرق متعددہ است و در بعضی
 رجال آنہا اختلاف است و حدیث صحیح نیست و در باب نہی از اکل طین چیزے ثابت شدہ در جمیع احوال حدیث
 از سلمان آورده کہ ہر کہ بخورد طین گویا کہ امانت کرد بر قتل نفس خود را رواہ الطبرانی و از انس آورده اکل الطین حرام
 علی کل مسلم رواہ ابی الدلیلی فی مسند الفردوس و از ابی امامہ من اکل الطین حوسب علی ناقص من لونه و ناقص من جسمہ ہر کہ
 بخورد اکل حساب کردہ شود بر اینچہ نقصان شدہ از رنگ و وی و جسمانیت وی و در روایتی زیادہ برین آورده ہر کہ
 بخورد کل را پر کند خداے تعالی شکم او را روز قیامت باتش ہر قدر کہ خورده است از کل فادہ این عیال در مقام حد
 حدیث اکل الطین حرام علی کل مسلم را از دلیلی از انس مرفوعاً آورده و گفته کہ بی سند از جابر بن ربیع است کہ کہ اکل الطین
 یورث الشقاق و از علی آورده کہ خوردن کل و بریدن ناخن بدندان و قطع کبیر از دوسو است و گفته کہ دین باب تصنیف است
 مرالی القاسم ابن مندہ را و لیکن بیہقی گفته کہ روایت کردہ شدہ است در تحریم طین حدیث صحیح نیست بلکہ آنہا
 و در ترمذیہ اشہر لایہ آورده حدیث ان اللہ خلق آدم من اطنین فخرم اکل الطین علی ذریتہ و نیز آورده کہ ہر کہ بخورد کل را و
 اغتسال کند بوی پس تحقیق بخورد گوشت پدر خود را کہ آدم است و غسل کرد بچون وی و نیز آورده ہر کہ بخورد کل را گو یا خورد و ہم خبر را

در ترمذیہ اشہر لایہ

بر احببت كلام و سے معلوم میگردد و سیوطی در فضائل بنفشه در جمع الجوامع آورده که آن فضل البنفشج علی سائر الابدان
 کفیل علی سائر الناس یعنی فضل دهن بنفشه بر دیگر ابدان همچو فضل من ست بر دیگر مردان رواه الخطیب عن ابی هریره
 و انس قال منکر و نیز آورده که فضل بنفشه بر سائر ابدان مثل فضل دین اسلام ست بر سائر ابدان رواه الطبرانی عن محمد
 ابن علی بن الحسین بن علی عن ابیه و حیده و ابن کثیر این را گفته که منکر ست جدا و ابن و حیده گفته که موضوع ست بحقیق
 خود و نیز آورده که فضل دهن بنفشه بر سائر ابدان همچو فضل من ست بر سائر خلق بار و ست و حیده و حیده و حیده و حیده
 ابن حبان فی الضعفاء عن ابی سعید و ابن جوزی این سر سه حدیث را در موضوعات آورده و نیز در تفسیر شریعیه از امیر المؤمنین
 علی می آر که گفت بودم نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر کرده شد نزد وی ابدان فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فضل دهن بنفشه بر سائر ابدان همچو فضل اهل بیت ست بر سائر خلق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ابدان میگردد
 بدان و صعوطی نمود و بوی و در مواهب لایه گفته که آنچه روایت کرده شده است که در پیا کرده شده است از عرق آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم یا از عرق براق و شنج ما در احادیث مستخره گفته که نوی گفته است که صحیح نیست و شیخ الاسلام ابن حجر گفته
 که موضوع ست و پیش از و سے ابن عباس که نیز حکم بوضع آن کرده و در مسند الفردوس باین لفظ آورده که الوالد ابی بن خلق من
 عرقه یساره المعراج و الوالد الاحمر خلق من عرق جبریل و الوالد الاصفر خلق من عرق ابرق رواه من طریق المکی ابن بشار
 الزنجانی و این مردیست که شتم دارد و در ادقطنی بوضع و ما این را طریقی دیگرست که روایت کرده بدان طریق ابو الفرح نهواتی
 از حدیث انس که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بر زمین را با سمان بگریست زمین بعد از من و
 بر و یکداز وی کبر چون باز آمد افتاد قطره از عرق من بر زمین و بر و یکداز سرخ و سرخ و یکداز که بویید را حیه من باید که
 بویید کل سرخ را و انتی و در تفسیر شریعیه نیز این حدیث آورده و تفسیر و ابطال کرده است و درین حدیث آخر
 آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین بخندید زمین و بر و یکداز وی گل و اما مرزنگوش در تفسیر شریعیه از
 ابن عباس می آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته ناگاه مردی آمد و در دست وی دست
 از ریحان پس مساس نکرد آنرا مردی دیگر آمد دسته مرزنگوش در دست وی و بگذاشت آنرا پیش آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم پس در از کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بجانب می و گرفت و بوی کرد
 و فرمود نیکو ریحانی ست این درختی ست که میر و دید زیر عرش و آب او شفاست هر چشم را رواه العقیله و در سنن او
 یحیی ابن عباد ست و از انس می آر که فرستاده شد برای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ریاحین مختلف پس
 بر کرد و همه را و اختیار کرد مرزنگوش را گفتند یا رسول الله رد کردی سائر ریاحین را و اختیار کردی مرزنگوش را
 فرمود در شیب سراج دیدم که مرزنگوش از زیر عرش روئیده است و نیز از انس آورده مرزنگوش که گفت در پشت
 خانه است که سقف و سے از مرزنگوش ست و نیز آورده که علیکم بالمرزنگوش فانه جید الخشام و نیز آمده که
 منع میکنند مرزنگوش از درآمدن جن و شیطان و اما حدیث من شمس الوالد الاحمر و لم یصل علی نقد جفانی و نیز از انس
 ابن حدیث را از معریات شمرده و معرخصه بود از عرب که در حدود سبته و سبته یا بعد از آن برآمد و دعوی کرد
 که و سے از صوابه است و مصافحه کرده است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را
 دعا کرده و منموده یا معمر عمرک الله و برکت دعا سے آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا حدیث

از سیرت باقی ماند و حدیث کرد و روایت کرد که شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت من ششم انور و
 ولم یصل علی فقد جفانی و درین لفظ قید احقر نیست انتهی و با وجود آن قطع نظر از محبت این حدیث اگر نزد ششم راجحه
 طیبه و استحضار و تذکار طیب راجحه طیبه مصطفوے و محبت و سے صلی الله علیه و آله و سلم مرطوب را با دانه بر حیثه
 مشرف و مخطوط گرد و مستحسن است چنانکه به شایده و معاشقه آثار و صفات و سے صلی الله علیه و آله و سلم که از گفته
 بعض العلماء المتأخرین یکمکه در باب فضائل خروس سفید چیزی ثابت نشده و این حدیث مشهور مسلسل
 الدیک الابیض صدیقی باطل و موضوع است احادیث که در فضل مطلق خروس سفید یا غیر سفید آمده چیزی
 ثابت نشده چنانکه سیوطی در مجمع البحار مع بروایت ابی داؤد و از زید بن خالد آورده لا تسبوا الدیک فان یؤتظ
 للصلوة از ابن بخار و بهیقه از ابن مسعود آورده که آواز کرد خروس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و نزد و سے مردم بودند پس گفت مرد سے اللهم العنه فرمود دشنام مکن او را که و سے میخواند بنماز و از طبرانی و بهیقه
 و غیرها از ابن مسعود ابی هریره و بروایت احمد و ابی داؤد و ترمذی و بهیقه از ابی هریره آورده که چون بشنود
 آواز خروس را سوال کند خدای تعالی را از فضل وی زیرا که وی می بیند فرشته را و چون بشنود آواز خراپناه
 جوید بخدا از شیطان رحیم زیرا که و سے می بیند شیطان را و از ابوالشیخ از ابی هریره و ابن مردویه از عائشه آمده
 که آواز خروس نماز اوست و زدن او به و باز و سے خود رکوع و سجود او و در خصوص خروس سفید نیز احادیث
 آمده و بسیار آمده چنانکه هم سیوطی از ابن قانع از ایوب بن عتبیه آورده که الدیک الابیض صدیقی خروس سفید
 دوست من است و از ابی بکر برقی از ابی زید انصاری آورده که خروس سفید دوست من است
 و دوست دوست من و دشمن دشمن خدا و در حدیث عائشه و انس آمده دشمن دشمن من و از یحیی ز
 ابن معمر آورده که خروس سفید دوست من و دشمن دشمن خدا است پاسبانی میکند صاحب خود را و فرشته
 دیگر را و در حدیث عقیله و ابوالشیخ از انس آمده که خروس سفید حبیب من و حبیب حبیب من که هر یک است
 پاسبانی میکند خانه خود را و شازده خانه را از همسایه چهار از زمین و چهار از شمال و چهار از پیش و چهار از پس از بهیقه
 از ابن عمر آمده که خروس اعلام میکند نماز و هر که نگاهدارد خروس سفید را نگا داشته می شود از سه چیز از شر
 بر شیطان و ساحر و کاهن و از ابی الشیخ از ثوبان آورده که مر خدا سے تقاے را خروسی است که جنگهای و
 در زمین است و گردن و سے زیر عرش و باز و سے او در هوا میزند و باز و سے خود را هر شب وقت سحر
 و میگوید سبحان الله و ربنا الرحمن لا اله غیره هم از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که خدا سے تقاے را خروسی است
 که هر دو بار و سے وی نقش است بر بر جبه و کوک و یاقوت و یک باز و سے و سے در مشرق است و باز وی دیگر
 در مغرب و یا بهای او در زمین و سروس در زیر عرش چون وقت سحر آید شود بزند باز و سے خود را و میگوید
 سبحان الله و ربنا الرحمن لا اله غیره همه خروسان باز و سے خود را بزند و آواز کنند و چون روز قیامت برسد
 روان شود که باز و سے خود را بزند و آواز خود را بپست کن پس بداند اهل آسمان و زمین که قیامت نزدیک است
 رسید و از طبرانی از صفوان نیز مانند این آورده و از ابن عمر و بهیقه از جابر نیز آورده و تصنیف کرده
 و از زید بن ارم محمد بن زید بن ثابت آورده که سه آواز است که دوست میدارد آخر خدا سے تقاے

آواز خروس و آواز خواننده قرآن و آواز کسیکه استغفار میکنند در وقت سحر و از ابی اسحاق از ابن عمر آورده که
 دشنام نگویند خروس سفید را زیرا که وی دوست من است و من دوست وی و دشمن دشمن من است گویند
 بخدا ای که فرستاده است مرا بحق اگر بداند منی آدم چیزے کہ در قرب اوست ہر آنکہ بخندد پر ہا سے و ہرا
 و لحم اورا بزر و نفقہ و بدرستی کہ میرا ندجن را تا جائیکہ میرسد آواز سے این روایات سیوطی است جمع پرست
 و سخاوی نیز در مقام صداین احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده و بعضی از آنها را نسبت بضعف کرده و
 میگوید کہ شیخ ابن حجر بر این جزی سے در آوردن او این احادیث را در موضوعات انکار کرده و گفته کہ ظاہر
 نمیشود بر من حکم کردن برین متن بوضع و سخاوی میگوید و لیکن در اکثر الفاظ ان کلمتے است کہ اصلاً رونق
 ندارد و حافظ ابو نعیم اخبار و یک را در جزی سے علیحدہ افراد و نوہ است انتہی واللہ اعلم و در باب فضائل حنا
 چیز سے ثابت نشدہ سیوطی از طبرانی از ابن عباس آورده کہ گفت آورده شد نزد رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم گل حنا را فرمود الفاغیۃ تشبہ ریحان الجنة فاغیۃ مشابہ ریحان بہشت است و در قاموس میگوید
 فاغیۃ شگوفہ حنا است و در مجمع البحار در مادہ فحائے آر و حدیث سید ریاحین الجنة الفاغیۃ و میگوید کہ
 فاغیۃ شگوفہ حنا را گویند و بعضی گفته شگوفہ ریحان و بعضی گفته اند شگوفہ ہر نبات صحرائی کہ آزار کسی نشاندہ
 و گفته اند فاغیۃ از بہشت نور را گویند از نیجات حدیث کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عجیب الفاغیۃ
 انتہی و در تنزیہ الشریعۃ بصری در فضائل حنا نیز آورده کہ سید ریاحین الجنة الحنا و این را خطیب از ابن
 عمر آورده و در وسیع بکر ابن بکر قیسی است و وی لیس لثنی است و بعضی گفته اند کہ توشیح کردہ است اورا
 ابن حبان و غیرہ سے و این حدیث را متابعت است کہ روایت کردہ است آنرا طبرانی و از بریدہ آمدہ است
 بلفظ سید ریحان اہل الجنة الفاغیۃ رواہ البیہقی فی الشعب و نیز از انس آورده کان احب الیہ احین
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الفاغیۃ انتہی و از نیجات معلوم شود کہ مراد بفاغیۃ حنا است و نیز آورده
 کہ حنا سنت خدا و سنت رسول است بتبع میکند ہر مرد و زن و صبی و دور گفت در حساب اہرست با بیست و چہار
 رکعت و چون در آورده میشود مرد در قبر در سے آید برو سے منکر و نکیر پس میگوید کی از ایشان مرد دیگری را
 پس او را میگوید چگونہ پرسم او را و حال آنکہ با وی حجت اسلام است یعنی خطاب بچا و در روایتی آمدہ چگونہ
 پرسم او را و برو سے نور اسلام است ابن جزی سے این احادیث را آورده و طعن کردہ و گفته احادیث
 در فضل حنا آمدہ هیچ یک از آنها صحیح نیست و نیز آورده کہ نفقہ در سبی ذراہ خدا بر ہفصد و ہفتم است و نفقہ در سبی
 در حنا با بہشت ہزار درہم رواہ الدارمی عن ابی طیہ و در وسیع الیسع بن عیسے مخزومی سے است و وی کہ در
 و نیز آورده کہ خطاب کنند کہ خدا یتعالی و فرشتگان او و انبیاء و رسل او و ہر چہ پیدا کردہ است خلق نمود
 خیر ما حیوان در دریا و طیور در آشیانہا و عابر حمت میکنند بر صاحب خطاب و آثار وضع برین لایح است در
 جمع الجوامع آورده کہ خطاب کنند بچنا کہ وی خوشیوست و تسکین میکند ترس را و زیادہ میکند شبانہ را و حال آنکہ
 شمارا و اینہا ہمہ در خطاب بچنا است نہ خطاب بسواد و ہر دین کتاب حدیث آورده است کہ میباشند در آخر زمان قومی
 کہ خطاب کنند باین سیاہی مثل حمال جام در میانہ ایشان بو سے بہشت را روایت کرد این حدیث را ابو نعیم

در بیان فضائل حنا

از ابن حبان

از ابن عباس و گفته اند که این حدیث صحیح نیست و در سنن او و عبد الکریم است و وی ابن ابی الحارث است و ابو اسیر
بصری و گفته اند که جماعه از صحابه خضاب سیاه کرده اند مثل امام حسن و امام حسین و سعد بن ابی وقاص و جماعه از
تابعین و بر تقدیر محکم حدیث مراد آن خواهد بود که در نوبت یا بند بوسه بهشت را از جهت فعل اعتقاد می که صادر شد است
از ایشان در جهت خضاب چنانکه در شان خوارج آمده است که سیاه سیاه ایشان تخلیق را سست و حال آنکه
تخلیق را سست حرام نیست و شیخ ابن حجر گفته است که خطا کرده است ابن جوزی که طعن در عبد الکریم کرده است زیرا که
ابن عبد الکریم ابن ابی الکلب جزیری است ثقة است و روایت او در صحیح آمده و این حدیث را احمد در سنن خود و ابو داود
و نسائی و دیگران در مستدرک خود و ابن حبان و صحیح خود و بیہقی و در سنن و شعب و صحیح در مختار و حافظ ابن العلاء آورده اند
و ابن جوزی در عدم تصحیح این حدیث تخطئه کرده و گفته که اگر تسلیم کنیم که ابن عبد الکریم ابن ابی الحارث است احمد از
روایت دارد و دو روایت نیکند مگر از کسی که ثقه است نزد دو روایت و بخاری نیز این حدیث را بطریق تخلیق و
مسلم در مشاہدات آورده و ذہبی گفته که و ابن ابی الحارث نیست و حدیث صحیح است انتہی و ازین تحقیق ظاهر شد
که حدیث و عید بر خضاب سیاه صحیح است و هر چه بر خلاف آن مرویست غیر صحیح و مختار نیز در مذہب فقہاء است
و در مطالب المؤمنین میگوید کہ اتفاق کرده اند مشایخ کہ خضاب بہ جنادر حق مردان سنت است و از سیاه مومنان است
اما خضاب بسواد بر کمر از غازیان سنت برای ہیبت در چشم اعداے دین کند درست است و ہر کہ بر کمر زینت
نفس خود و دوستداری زنان مراوراکم و ہر روز در اکثر مشایخ و بعضی تجویز کرده اند بیکراہت کذا فی محیط و سلف
خلاف کرده اند در آن بعضی مکروہ میدانند زیرا کہ پیری نورانی است و تغیر نورانی مکروہ و از ابن عباس آورده اند
کہ فرمود چنانچہ خوش دارم کہ زینت کند برای من امرأۃ من خوش دارد وی کہ زینت کنم من بر کمر وی از امام ابی یوسف
دور روایت است یکے آنکہ اگر در حالت قتال کند لباس بہ است و اگر برای تزئین وزن خود کند نیز لباس بہ است
کذا فی شرح ادب القاضی و بصحت رسیده است کہ امیر المؤمنین ابو بکر صدیق خضاب میکرد و چنانکہ کہ گیاہی است
ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکہ سرخ مال سیاہی کہ اقا و امانا کہ انچہ منقول از صحابہ مذکورین است نیز بہین است
و اندر علم و خضاب زن دست و پاے را بجناب برای تزئین مرز و ج خود را با دام کہ در آن حضور و تماثل نباشد لباس
و جاریہ صغیرہ را نیز لباس بہ است و مرد را و صبی را نمی باید کرد مگر آنکہ عذر سے داشته باشد و مکروہ است خضاب بسواد
و با بکل خضاب بجناب بہ است باتفاق اما در خضاب بسواد خلافی بہ است ولیکن مختار در مذہب حرمت و کراہت بہ است
و در باب نبی از شرف شعیب چیز سے ثابت نشدہ در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی و نسائی از عمرو
ابن شعیب عن ابیہ عن جدہ آورده کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تنق نکینہ شعیب یعنی بچینید
سوی سفید را زیرا کہ نیست هیچ مسلمانی کہ پیر شود در اسلام مگر آنکہ باشد اورا نوروی روز قیامت و در روایتی آمده کہ نبوسید
اورا خدای تعالی بدان حسد و کم کند بدان خطیہ این روایت ابی داود و ترمذی آورده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم نمی کرده از شرف شعیب و گفته کہ وی نور مسلمان بہ است انتہی و سیوطی در جمع الجوامع آورده کہ یکہ رنگ کند سیاہی
نظر کند خدای تعالی بسوے وی روز قیامت و یکہ تنق کند شعیب را تنق کند پوست اورا خدای تعالی بمقام از آتش
روز قیامت برداہ ابن ہشاک عن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ و تنق شعیب نزد امام ابو حنیفہ مکروہ است اگر

بجست ترین باشد و امام محمد گفته لا باس به کذا فی مطالب المؤمنین نقل عن الخلاصة و مختار آنست که کرده است
 بجست در دینی ازان در احادیث و شاید که وجه عدم کراست بجست کلامی که رجعت و بثوت این احادیث است و مانا که
 حکم مصنف بعدم بثوت اینها بجست این اسناد است که عمر و ابن شعیب عن ابی عن جده زید که گفته که اگر ضمیر عن جده
 بعمر و راجع است این حدیث مرسل است و اگر باب هاید بود و منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین است عمر و ابن شعیب
 بن محمد بن عبد الله بن عمر و ابن العاص و چون ضمیر جده بعمر بود و این حدیث از محمد بود و وی تابعی است تا بجای
 چون رفع کند حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبد الله بن عمر و بود و دوسه صحابی است و لیکن شعیب از وی
 سیاح ندارد پس حدیث منقطع باشد و لهذا این اسناد در صحیحین نیست و الله اعلم و در باب تختم بنجام عقیق و تختم در
 راست چیزے ثابت نشده و در تختم بنجام عقیق احادیث آمده که وی مبارک است و نفی فقر میکند و نیز آمده که هر که
 تختم کند عقیق و نقش کند بروی و ما توفیق الی الله توفیق دهد خدای تعالی او را برای هر چیزی و دوست دارند او را
 هر دو فرشته و نیز آمده که اکثر حرز اهل جنت عقیق است و آمده که هر که تختم کند بعقیق همیشه بنید چیز را که دوست
 سیدار و آنرا و قضا کرده نشود و او را اگر آنچه نیک است و سعادت است و این احادیث بصحت نرسیده چنانچه
 شیخ مصنف گفته و اما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزے ثابت نشده محل بحث است از جهت ورود
 احادیث صحیح درین باب و خود نیز سابقاً در باب پوشش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته که انگشتری در دست
 کرده اما روایات مختلف است و بعضی احادیث آنکه درست است و بعضی در بعضی درست است و بعضی در بعضی
 احادیث صحیح است و ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بوده و این عبارت مصنف است
 درین باب و در اینجا میگوید که چیزے ثابت نشده و در باب نبی از عرض خواب بر زنان چیزی ثابت نشده آنچه صحیح
 شده درین باب آنست که خواب را عرض نکنند مگر بلیب عاقل و بعضی روایات بعالم ناصح و بعضی روایات
 بلیب حبیب و نیز آمده که اگر خواب بد به بنید نقل کند در جانب دست چپ و نگوید آنرا بکسی اینی نبی از عرض خواب
 بر جاهل و کول و دشمن مفهوم شد اما در خصوص نبی عرض آن بر زنان چیزی صحیح نشده و در تنزیه اشریع آورده است
 که نبی ان یقص الروایة عن النساء و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیله از عائشة و گفته که لا اصل له و در میزان گفته که
 عبد الملک ابن مهران تحدیث کرده بخدشی باطل که لا یقص الروایة عن النساء انتهى و در مواهب لدینه از عبد الرزاق از
 سعید ابن عبد الرحمن نیز روایت کرده و از عائشة آورده است که زنی بود از اهل مدینه حامله که شوهر و سه تجارت
 رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته و پسری اعوز زائیده نزد عائشة آمد و خواب خود را عرض کرد فرمود
 اگر این خواب تو صادق است شوهر تو بمیرد و بزالی تو پسری فاجر پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگذر یا عائشة چون تعبیر کنند شما سلماتی را خواب او را تعبیر کنید بخیر زیرا که خواب موافق
 تعبیر آید پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر آن زن را خیر است ان شاء الله تعالی می آید شوهر تو
 سلامت و میزانی پس نیکو کار و الله اعلم و در باب تکلم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفارسی مثل ائنب و دود و سلمان
 شکست در چیزے ثابت نشده و صحیح گفته و بعضی الفاظ ائنب و دود و التبریک نیز آمده و در مقاصد میگوید
 که این مشهور است میان اصحاب ما اصل ندارد و تخم از جمع میان دو عمر کسی را که با خود شریک بود و در خون نبی وارد شده

این تختم عقیق

در بیان نبی از عرض خواب بر زنان

در بیان تکلم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفارسی

گفت آنکه اذن بگیرد از صاحب خود انتهی و این نهی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابوداؤد واقع شده و این کلمه که
 سلمان فارسی فرموده یا سلمان شکستب در و در بعضی نسخ شکست تا بهاسی خطاب نیز می آید اما علی بن ادریس در
 در صحیح خود باین عقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیه و الروانیه و حدیث جابر آورده که روز خندق از آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم التماس حضورش بهینجا آمد وی ننوده پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صاحب ادریس
 که در خانه جابر سوزست نزد با شید و آنجا حاضر آمد و هر کلمه فارسی است و دیگر حدیث ام خالد آورده که خرد بود و همراه
 پدر خود پیرانی نزد پو شیده نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
 سنده که کلمه حبشیه است بهینی حسنه و دیگر کلمه کنج که موضوع است برای زجر حبیبیان از مستقد رات نیز کلمه فارسی است
 و در صحیحین از حدیث ابی هریره آمده که حسن ابن علی خرد بود و قمره از تره صدقه که نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 آورده بودند برگرفت و در دهن نهاد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کنج خرد جز کر و تابند از آنرا از دهن و
 فرمود که آیا نمیدانی که ما صدقه نمیخویم و کذا قال الطیبی لیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور محل بحث است و آنکه
 مشترک بود میان لغت عرب و فرس چنانکه صابون و اشال آن گفته اند و سنده تواند که اختصار حسنه بود و کنج
 صوت است نه لفظ موضوع عربی یا فارسی که اقا و ادرباب که است سخن فارسی گفتن چیزی ثابت نشده و حدیث
 کلمه فارسیه بمن بحسن العربیه نام بحینها خطیته خطاست و ترمذی و الشریعه آورده که الغض الکلام الی الله الفارسیه
 و کلام الشیاطین الخ و ترمذی و کلام اهل النار النجاریه و کلام اهل الجنة العربیه و گفته که جوز قانی این حدیث را آورده در
 اسناد وی اسمعیل ابن زیاد بلخی است و وی تهم است بوضع این حدیث و حافظ ابن حجر گفته که این اسمعیل از شیوخ نجاشی
 در غیر صحیح و گویا که آفت در بخدیث از پایان اوست انتهی و نیز آورده که من تکلم بالفارسیه زادت فی حبه و نقصت
 من مروته و گفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس در وی طلحه بن زید است تعجب کرده شده است بان که روایت
 کرده است آنرا حاکم درست کرد لیکن زهی گفته که لیسین صحیح و سنده و او را و اشاهد است از حدیث ابن عباس که
 روایت کرده او را حاکم که گفت من حسن بنکم ان تکلم بالعربیه فتکلم بالفارسیه فانه یورث النفاق و از امیر المومنین ع آورده که
 گفت لا تعلموا رطانه الا حاکم و بهم از وی آمده که شنیدم مردی را که تکلم میکند بفارسی و بطواف پس بگیرت هر دو باز وی او را و
 بگیر لبوس عربیت راه را و او را بهما البقیه الاول فی السنن و الثانی فی الشعب انتهی و نیز آورده است که نفرستاد حق تعالی هیچ و
 هرگز بر هیچ بنمیر مگر بعربیت بعد از آن وی میسارند بقوم خود بزبان ایشان و از ابن مردویه و تفسیر ابن عباس آورده که
 گفت وحی کرده میشود بر جبرئیل بزبان عربی و می آرد و بر هر بنمیر بر زبان وی هیچ کی ازینها صحیح نیست و عجب آنکه
 حدیث دیگری آرد که ناظر در مدح زبان فارسی است که میگوید کلام آن کس نیکو گردد عرش اند فارسی است و حق تعالی چون
 خواهد وحی کند یعنی بآن کسانی که گرد عرش اند امری که در وی نرمی و آسانی است وحی میکند بفارسی و اگر خواهد وحی کند
 امری که در وی سختی است وحی میکند بعربی و بلفظ دیگر آمده که چون غضب کند و وحی بعربی بفرستد و چون راضی
 بفارسی وحی کند و اینها نیز از موضوعات اند و در باب ولدا لزنای آنکه مشهور شده که ولدا لزنای لای دخل الخ و حدیث
 ثابت نیست و باطل است در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث ابو نعیم در حلیه از مجاهد از ابی هریره مرفوعاً آورده و او را
 کرده آنرا از طهانی بآنکه مجاهد از ابی هریره سماع ندارد و با ثبات واسطه میان مجاهد و ابی هریره نیز طهانی و ابو نعیم و نسائی

در بیان سخن فارسی گفتن

در باب ولدا لزنای

روایت کرده لیکن در تعین واسطه مضطرب اند و از نجای از ابی سعید جذری و عبد الله بن عمر و ابن العاصی نیز آورده
 و زعم کرده ابن طاہر و ابن جوزی که این حدیث موضوع است و زانی بلفظ لا یرث فی دار زانیة الحقیقة از روایت شعبه
 سفیان ثوری از عبد الله بن عمر آورده و ابن جبان از هر دو وجه روایت کرده و هر دو طریق محکمند و شیخ
 ابن حجر گفته که بر تقدیر صحت تفسیر کرده اند آنرا علما که سنه او این است که در غنی آید بهشت را اگر عمل کند مثل عملی
 والدین خود در اتفاق دارند با آنکه محمول بر طایفه نیست و بعضی در تاولی روی گفته که مراد بولد زانی کسی است که غلبه
 بر زنا و ملازم است آنرا چنانکه گفته میشود در شجران را بنواحر و مراد از مسلمان را بنوالا سلام و او را مسلم
 و در باب لیس الفاسق غیبه درین معنی چیزی ثابت نشده و در غنی از غیبت مسلمان و شدت زجر و شیخ آن حادثه
 صحیح و وارد شده و بعد شهرت کشیده است اگر چه فاسق باشد و در بعضی احادیث آمده که لیس الفاسق غیبه نمی
 اگر فاسق را غیبت کنند و آنچه در دست از فسق و فجور غایبانه ذکر کنند در آن اثم نباشد سیوطی از طبرانی از معویه
 بن حنفیه روایت کرده لیس الفاسق غیبه در روایتی لیس الفاجر غیبه و در حدیث دیگر بطریق متعدده آورده که
 آیا میت رسید از ذکر فاجر که ذکر کنید او را یا نه در دست ثابت نباشد او را مردم و ذکر کنند از وی و در قاضی حنفی نیز
 این را بطریق متعدده آورده از طبرانی و بیہقی و دارقطنی و ابن عساکر و ابن جبان و حاکم و غفیله و ابی الشیخ و غیر هم و حکم
 بعدم صحت بلکه بوضع و تکذیب بعضی از روایات آن از ایشان نقل کرده و گفته که اگر انجید شیخ صحیح است محمول است بر زانی
 معلن مجاہد که پرده حیا از روی حال برافکنده و جلالت و آشکارا فاسق میکند همچنین کس را غیبت نباشد و غیبت او
 اشخاص و درین باب نیز احادیث بسیار آمده چنانکه من لا حیاء له لا غیبه له من القی طلباب الحیاة فلا غیبه له انما غیبتہ
 لمن لم یعلن بالمعاصی و اگر چه در طرق این احادیث نیز ضعف باشد و لیکن در صحیح نیز این معنی در دو باب آمده چنانکه
 در مشکوٰۃ از حدیث بخاری و مسلم از ابی ہریرہ و در جامع الاصول از ابی ہریرہ و جابر درین باب آورده که گفت آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کل امتی سحافی الا الحجاہرون یعنی تمام امت من سلامت و شسته میشوند از غیبت و
 عیب کردن مگر آنانکه مجاہد و علین اند فاسق و در مشکوٰۃ درین زیادت آورده که از بیباک و عدم سبب است
 از غیبت که عمل کند و در شب عمل بد را و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی بروی آن عمل را و در وقت صبح
 بمردم گوید کہ شب چنین چنین عمل کردم و بر خود پرده در می کند و درین معنی گفته است سوم پرده بنویسائی متن
 کہ او میدرد پرده خویش و علما را اتفاق است کہ صحیح است غیبت از فاسق معلن امام جابر و متبع و داعی
 و نزول ظلم و نصیحت و ترک کینه شود و روایت اخبار و در صورت ظلم اگر صبر کند افضل است و کفارت غیبت بجای نداشتن
 از منقباب اگر رسیده است بوی و الا توبہ و استغفار کافی است و در بجای خواستن لازم نیست کہ تفصیل آنرا
 بوسی بگوید علی الاجمال کافیت کہ گوید ترا غیبتی کرده ام بخش و در بعضی احادیث آمده کہ استغفار کردن بر
 منقباب را نیز کفارت غیبت است بگوید اللہم اغفر لمن اغتبتہ و در باب منی از سبب براغیث چیزی ثابت نشد
 در قاضی میگویی کہ طبرانی در اوسط از حدیث ابی یوسف قاضی از امیر المؤمنین علی آورده کہ گفت فرود آمدیم ما
 و بر فرسے لیس آنرا کردند ما را براغیث پس و شناسم کردیم ما آنها را پس فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شناسم
 نکنید براغیث را کہ نیکو دایم است کہ بیدار کرد شمار برای ذکر خدا و انانیت کہ گفت ذکر کرده شدند براغیث نزد رسول خدا

در بیان غیبت فاسق

در بیان منی از سبب براغیث

صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آن عید را بیکند براس نماز و در روایت دیگر آمده از انس که بودیم مانند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بگزیدیم و بر او بر غوث شمس لغت کرد آن مرد از انس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که لغت کن او را که و سکه نگاه گردانید سپید بر سر او از پیغمبر برای نماز و از انس حدیث بخاری در ادب نزد و در حدیث احمد و طبرانی و غیر ایشان نیز مثل این آمده و شیخ ابن حجر جزو سعه ملخصه در نیاب تصنیف کرده استنبی تنبییه امام مستغفر سے در دعوات و غیره و نیز از ابی ذر فرمود آورده که اگر اندک بر غوث بگردد حے از آب و بخوان بر دے هفت بار این آیت را و انما ان لا تنوکل علی الله الا به و بگاگر شما کوسن اید باز در اید مارا از شر خود و ایند اسے خود پس از ان بپاش آن آب را گردن فراموش خود و من می یابی از شر آن و خواندن این آیت در صبح و مساء از برای دفع هوام و عقارب از عمر ابن عبد الله نیز نقل کرده اند و گفته اند که از برای غیث نیز افست و الله اعلم و در باب دوم سماع حدیث صحیح وارد شده مراد خصوص سماع غناست یا عاثر از غنا و مراد که و در زم هر یک از ان احادیث وارد شده است سیوطی در مجمع الجوامع در کتاب لهو غنی از حدیث طبرانی در ترجم کبیر و خطیب در تاریخ از ابن عمر آورده که نهی عن الغناء و الاستماع الی الغناء و عن الغنیة و الاستماع الی الغنیة و عن الغنیة و الاستماع الی الغنیة و از حدیث خطیب از امیر المؤمنین علی آورده نهی عن ضرب الدف و لعب الصنوج و الزنارة و از ابن ابی الدنیا در زم طاهای از ابن مسعود آورده که الغناء و نیست النفاق فی القلب کما نیست الماء البقل و از طبری در سنن الفردوس از انس باین لفظ آورده الغناء و اللغو تبیان النفاق فی القلب کما نیست الماء البقل و الذی نفسیه بیده ان القرآن و الذکر ضیبتان الایمان فی القلب کما نیست الماء البقل و المقاصد گفته دلائل کما قاله النووی و از ابی هریره آورده باین لفظ حسب الغناء و نیست النفاق فی القلب کما نیست الماء البقل و از ابن صبیح سے در امالی از ابن مسعود آورده ایا کم الماء زفت و الغناء فاستنبات النفاق فی القلب کما نیست الماء البقل و صاحب مشکوٰۃ از بیهقی و شعب الایمان از جابر آورده الغناء و نیست النفاق فی القلب کما نیست الماء البقل و سیوطی از ابن عمر و ابن زبیر و ضیاء مقدسین در مختار و سعید ابن منصور در سنن خود و از انس بهقی از عائشه آورده صوتان ملعونان فی الدنیا و الاخرة من را عتبه ثلثه و رتبه عتبه مصیبه و از حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده من استمع الی صوت غناء لم یؤذن له ان یسمع صوت الروحانیین فی الجنة قیل ما از و جانیون قال قرا و اهل الجنة و انجید شیخ ضعیف است و از حاکم در تاریخ طبری از علی آورده من بات و انی غنیة فلا تملوا علی و می گفته که این حدیث ضعیف است و از ابی امامه آورده اند ان الله عز و جل بعثنی بهرے و رحمة للعالمین و امرنی بحج المعازف و المزامیر و الاوثان و الصلیب و امر الحجابیة الحکمة و انجید شیخ و انجید شیخ را ابو داود و طبرانی روایت کرده و احمد بن حنبل ابن مشیخ نیز مانند این آورده و زبیر از ابن عباس فرمود آورده حرم المصیبة و المصیبة و الکو به یعنی الطبل و از ابی از ابن عباس فرمود آورده امرت بهدم الطبل و المزمارة و ابن عباس که در تاریخ آورده من قهالی قتیلة شتم منها الله فی آذینه الا انک یوم القیامة و از جابر آمده اول من تغنی البیس ابن ماجه و طبرانی از صفوان بن امیه آورده که در مدینه عمر ابن قرة مردے بود که سب می رفت زنی بود و چون یکمیه و سن الناس من شتمه سے لهو الحدیث مازل شد نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و عرض کرد که او را بد بختمه پیش آمد کار وی دفت زنی بود

در بیان دوم سماع

و آن حرام شد اکنون رزق وی از کجارسد و جز این کاری از دست وی نمی برآید اذن میکنی که دهن نرم بجای شه
 یارسول الله فرمودند اذن است و نه کرامت در دفع گفتی ای دشمن خدا خدا تعالی ترا قدرت بر رزق حلال طیب
 داد و تو حرام را بجای آن اختیار کردی اگر بعد از این اینکار کردی ترا چنین چنان کنم برخیز از پیش من و توبه
 کن الحدیث و اکثر مفسرین لهذا حدیث را لغیا تفسیر کرده اند و گفته اند که ابن عباس و ابن مسعود سوگند
 خورده اند که مراد انیت و قول فضیل بن عیاض است الغنا رقیة الزنا و دار قطنی و دلمی از جابر آورده که چون
 روز قیامت شود بگوید عی سبحانه و تعالی کجا اند آنها که منزه منی داشتند چشم و گوش خود را از مزایا و شیرین
 جدا کنند ایشان را و از تلها سمشک و غیره بگوئید مفرشتگان را که بشنوند ایشان را تسبیح و تحمید من پس شنوند
 با و از های خوش که هرگز کسی مثل آن نه شنیده و در جامع الاصول نیز صدر این حدیث آورده است و هم
 در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوٰۃ نیز از احمد آورده که نافع مولا س ابن عمر میگویی که بودم با ابن عمر در راه
 ناگاه بشنیدم آواز زمزماری را پس بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و از راه بیک سو شربت گفت
 مرا بعد از ساعتی آیمای شنوی آن آواز را و من در آن زمان خرد بودم و در روایتی آمده که بودم من روایت
 ابن عمر ناگاه آوازی شنیدم حدیث و ابوداؤد در حدیث خود آورده که گفت ابن عمر بودم با رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم پس شنیدم مثل آنچه من شنیدم و کردیم چنین که من کردم و در حدیث وی ذکر آنکه نافع گفت که خرد
 بودم نیست و مقصود از ذکر خردی قدر آنست که چرا او را منع نکرد این احادیث است که در دم غنا و فراز و مقام
 دار و شده و امثال آن احادیث دیگر نیز آمده که از بهت خوف تطویل برین قدر اقتصاد افتاد و شاید که تو بگویی
 شک نیست که درین میان احادیث است که محدثین حکم بضعف آن کرده اند و تصحیح بصحت آن نه نموده و بعض
 از آن قبیل است که بعد صحت آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارتی بدان کرده شد و دعای صفت آنست
 که حدیثی صحیح در نیاب نیامده اگر از اداری بیارتا حقیقت حال معلوم شود بدینکه بعد از قطع نظر از آن که حدیث
 ضعیف بتعدد طرق بمبرشته حسن رسد و حسن مبرشته صحیح حدیث صحیح در نیاب حدیث جارتین است که بعض مردم آنرا در
 اثبات اباحت نیز بیارند و انصاف آنست که مدلول آن دم است مگر در بعض مواضع مثل ایام عید و مانند آن و
 الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این است که عائشة میگویی که در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و نزد من دو جاییه بودند که تهنه میکردند بغنای بجا شپس به پهلوان افتاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جامه
 خواب و بگردانید روی مبارک خود را پس در آمد ابو بکر پس منع کردم او گفت نماز شیطان را نزد و غیره صلی الله علیه
 و آله و سلم روامیدار س پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارک با بوبکر آورد و گفت بگذار این شرکا
 یا ابوبکر پس چون غافل شد ابو بکر خلع کردم آن دو جاییه را تا بیرون رفتند و بود این واقعه روز عید و در روایت
 دیگر آمده که گفت عائشة که در آمد بر من ابو بکر و نزد من دو دختر بود دخترکان انصار که غنا میکردند بدانچه گفت
 کرده بودند بدان انصار روز بجا ش گفت عائشة که نبودند آن دخترکان مغنیه پس گفت ابوبکر یا ایضا و شیطان در خانه
 رسول خداست و آن روز عید بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی که هر قوم را عیدی است و این
 روز عید است در روایت دیگر آمده که ابوبکر در آمد بر عائشة و غیره صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی بود و روز عید فطر

یا عید الفصح و نزد عاشرہ نو زد کہ سرود گوئید ہوں کہ تفسیر میکردند با پنجہ با یکدیگر گفتہ بودند انصار در روز بابت گفت
 ابو بکرؓ و زمارا شیطان نما را شیطان پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابوبکرؓ ہر قوم را عید ہیست و عید ما
 این روز است و در روایت دیگر آندہ کہ درآمد ابو بکرؓ عاشرہ نو زد و سے دو جاریہ بودند کہ غنا میکردند در ایام منی و در
 میزدند و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پوشیدہ بود و خود را بجامہ پس منع کرد ایشان را ابو بکرؓ و بکشتہ آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روئے مبارک خود را و فرمود بگذاشتن را یا ابوبکرؓ کہ ایام عید است و آن ایام ایام منی بود
 ہمہ روایات بخارے و مسلم آندہ اکنون باید دید کہ چون ابو بکر صدیقؓ کہ اسبق و مقدم صحابہ است در معرفت احکام
 دین غنا را فرما و فرمود شیطان گفت و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا برین تقریر کرد و گفت کہ این چنین
 گو کہ این نماز شیطان نیست و حرام نیست بلکہ چہ گفت منع مکن یا ابوبکرؓ ایشان را ازین کہ امر و عید است یعنی
 این حکم را کہ حرمت تفسیر و تدفیع است مطلق بدان و عام خیال مکن در روز عید از او سرود و اینقدر جائز باشد
 خصوصاً دخترکان و نوسالان را اگر تفسیر کنند و اشعار کہ در آن فحش و ذکر نساء و امثال آن نباشد بچہ نند و آن
 تخصیص را ابو بکر صدیقؓ چون تقریب نیفتادہ بود و سابقاً بیان از جانب شارع نیافتہ نہی دانست اکنون بتقریب
 وقوع این قضیہ معلوم کرد و نیز آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود بشیدن آن مقید نشد و ابو بکرؓ را نیز بران
 ترغیب نہ نمود بلکہ تغافل زد و برخصتہ در نیاب اشارتے فرمود پس نہایت انچه باین حدیث ثابت شود
 ارجح و رخصت آن در بعض احیان مثل ایام عید و مانند آن با بودن او حرام و نماز شیطان در غیر این اوقات
 و این معنی نزد انصاف ظاہر است از حدیث کمالی و حدیث صحتان ملعونان فی الدنیا و الآخرة نماز عید نعمتہ
 ورنہ عند مصیبتہ کہ گذشت نیز بقول سیوطی صحیح است دوے گفتہ است کہ ہر چہ در کتاب خود از ضیاء در مختارہ
 آورده ام صحیح است دیگر حدیث معارف کہ در صحیح بخارے آندہ کہ آن حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ
 در امت من اقوام پیدا آیند کہ استحال کنند حر اکبر حائے مہملہ بمعنی فرج کہ مراد از آن اینجا زناست و حریر
 و معارف را یعنی آلات ملاہی را کہ مزامیر است پس اگر استماع معارف و آلات ملاہی حرام نباشد اجتناب استحال
 بران و ذکر او با حر و حریر چہ معنی دارد و در اتصال و اسناد این حدیث مرابن خرم ظاہری را کہ از علمای متاخرین
 محدثین است و قابل است با بابت غنا و مزامیر بجهت تعبیر کہ در نیاب دارد سخن است و شرح و تحقیق این مقام
 تفصیل طلبند و موقوف بود بر بیان بعض مصطلحات علم حدیث بدانکہ در اصول حدیث مقرر شدہ است کہ بخارے
 در تراجم ابواب صحیح خود بعض احادیث نے آر کہ سند آنها را از اول حذف کند گا ہی بصیغہ خرم و معلوم چنان کہ
 ذکر فلان و قال فلان مثلاً و این قسم محکوم علیہ است بصحت و گا ہی بصیغہ ترمیض و مجہول چنانکہ قیل و قال این محل
 توقف است و مجزوم اصحہ نہ ولیکن چون وی رحمہ اللہ آنرا در صحیح آورده است مشعر است کہ مہلش صحیح است زیرا کہ
 وی التزام کردہ است کہ درین کتاب جز صحیح بیارد و این حذف اسناد را از اول تعلیق گویند و آن حدیث را معلق
 اگر چہ حذف تا آخر اسناد نیز باشد و گفتہ اند تعلیقات البخارے متصلہ یا سندہ یعنی اگر چہ بظاہر منقطع آندہ
 اما در واقع متصل آند و این حکم در جائے است کہ نسبت بر مجال حدیث گوید کہ میان او و ایشان واسطہ است اما اگر
 نسبت شیخ بیواسطہ خود گوید قال فلان این حکم معلق ندارد و در صورت حذف اسناد دخل نہ این حکم عنعنہ دارد

و حکم عنقه نزد بخارے آنست که اگر ملاقات را وے و مردے عنه ثابت شود و این را وے از تہ لیس سلامت بود
در حکم اتصال در خلست و الا احتمال انقطاع دارد مثال این خبر معارف است کہ بخاری در اول این حدیث حدیثاً یا خبراً
و امثال آن نگفته است و حدیث منوہ است و گفته قال ہشام ابن عمار حدیثاً صدقہ ابن خالد قال حدیثاً عبد الرحمن
بن یزید ابن جابر قال حدیثاً عطیہ ابن قیس قال حدیثی عبد الرحمن بن غنم قال حدیثی ابو عامر ابو مالک الاشعری
انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول لیکن فی امتی اقوام یستحلون الحرام و الحرام و المعافات الحدیث پس
این حدیث متصل است اگر چه حدیثاً ہشام یا خبراً ہشام نگفته و گفت قال ہشام زیرا کہ ہشام از شیوخ بیواسطہ
بخارے است بل شبہ و ملاقات بخارے و سماع وے از وے معلوم و معروف است و بخاری از وی احادیث دارد
بصیغہ تحدیث سخاوے گوید کہ صاحب زہرہ آنرا حصر کردہ در چار حدیث و بخارے منزہ و مبراہ است از تہ لیس
و هیچ کس را ابدان نسبت نکردہ و وصف ننمودہ پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال و عامہ علیہا و
محدثین برین اند الا ابن خرم کہ درین حکم و در بسیارے از امور درین سلسلہ مخالف جمہور افتادہ و براہ خلاف
ایشان رفته است و بر ظاہر حال آنکہ صیغہ قال است استادہ و گفته کہ اتصال این حدیث معلوم نیست زیرا کہ
بخارے قال ہشام نگفتہ نہ حدیثاً و از قال ہشام سماع این حدیث از وے صریحاً معلوم نمیکرد و نمیداند کہ
ہشام از شیوخ بخارے است و از وے سماع دارد و غایتش آنکہ درین حدیث شاید کہ سماع بطریق مذکورہ باشد
نہ بقصد تحدیث و سماع از نبیہت قال گفت نہ حدیثاً و بخارے در صحیح خود و امثالین دارد و نکته نیست کہ گفته
و ابن خرم در کتاب خود گفته است کہ اگر را وے عدل روایت کند از کسی کہ او را دریافته است محمول بر قاطع سماع
بود خواه بگوید خبرنا یا حدیثنا یا عن فلان یا قال فلان ہمہ محمول بر سماع است و این تناقض صریح است کہ
این مرد کردہ و وے باینقدر کہ سخن در اتصال و صحت این حدیث کند اکتفا نکرد بلکہ بتجسس کہ در اثبات اباحت
بوضع این حدیث و ہر چه درین باب مرویست حکم کردہ و از شیخ مصنف در افراط و مبالغہ در گذرانیدہ زیرا کہ مصنف
میگوید کہ حدیثی صحیح وارد شدہ و وے میگوید کہ ہر چه آوردہ اند موضوع است و محدثین او را در نیاب
تخلیہ غلط کردہ اند و این حدیث معارف را ابن حبان و غیر وے از انکہ حدیث تصحیح نمودہ اند و گفته کہ کہس از
اصحاب ہشام از وے روایت کردہ و ہمچنین اند دیگر شیوخ وے مثل صدقہ و ابن جابر روایات متعددہ
آردہ اینچنین گفته اند شارحان حدیث اکنون شاید کہ تو بگوئی کہ پس ترا چہ اعتقاد است و تو در کدام جانب
بدانکہ از کسی کہ براہ انصاف و احتیاط رود و از کہ در تعصب و مکاریہ صاف بود در مسئلہ کہ در وے
نزاع و خلاف راہ داشتہ باشد با قطع نظر از راجح و مرجح جز سکوت و توقف چہ صورت بند و درین مسئلہ
ہم میان فقہا و مشائخ نزاع است و ہم میان مشائخ طریقت بیکدیگر اختلاف و ہر کہ متبع احادیث و اقوال فقہا
و سلف کند یا نہ کہ متعارف و مشہور میان ایشان حرمت و کراهت آن بود و غایت توجیہ و تطبیق آنست
کہ آنرا عقیدہ و محلل بطریق ابو و لعب دارند بقمریہ آنکہ این فعل دران زمان معارف و شعار اہل فسق و فہمی بود
و چون بعد از ان جماعہ از ارباب دیانت و ذوق و وجدان دولہ و محبت بہت تصرف و تاثیر بکیہ سماع غناد نفوس
و قلوب دارد و ظاہر است کہ کما سن و لو باطن ہوا جید و احوال کند دران افتادند و لہو و لعب کردہ و سر پر دہ افعال

و احوال ایشان راه ندارد از آن خارج بوده باشند و بالجمله آنچه در اینجا منقح میگردد آن نیست که بر حرمت سماع علی الاطلاق
 دلیل قطعی از ضروریات دین ثابت نشده و عمل و اعتقاد آن خلاف طریقه اتباع است و هر که آنرا بطریق علم و بحث
 در احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محل گفت و گو است و از هر که بطریق سکر و غلبه شوق و سطوت حال صادر شود
 معذور و هر چه از مردم اهل ادب و توریع بی ملاحظه و مبالغات آید منکر و انکار علم و در باب تحریم لعب شرطی و حدیث
 صحیح نشده و احادیث در تحریم شطرنج نیز بسیار آمده ولیکن میگوید که این احادیث بصحت نرسیده است از امامیه
 علی آورده اند که لقبوئی گذشت که لعب میکردند بشرطی پس بجهت برایشان و شدت نمود و فرمود دانا و آگاه باشید
 ای قوم که شما بر این غیر این کار فریده شده اید و اگر ترس این نمی بود که سنت و طریقه خواهد شد بر آنکه منیر دم من
 این را بروی شما رواه البیهقی و از ابن عساکر نیز آمده که و می گذشت بر قوس که باز میگردند بشرطی و فرمود
 مانده التامیل الی انتم لهما عکفون اگر مساس کند یکی از شما اخگر را تا آنکه سرد شود بهتر است از آنکه مساس کند این را
 روایت کرده اند انجیدیش را ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابن ابی الدنیا در دم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم
 و بیہقی و نیز از و شے آمده که فرمود که سلام کن بر اصحاب نرو شیر و شطرنج رواه ابن عساکر و نیز آمده که ملعون من لعب
 بالشطرنج و الناظر الیہا کاکل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در هر روز سیصد و شصت نظر رحمت است
 بر بندگان خود و نظر نمیکند در آن لبوسے صاحب شطرنج و آمده که هر که لعب کند بر شیر گو یا که در آورد دست
 خود را در لحم خنزیر و مثال این احادیث و آثار بسیار آمده و در مذہب شافعی بالجمله رخصت در نیاب هست و
 مشهور و فحار در مذہب خفے حرمت و کراہت است و در باب لا تقتل المرأة اذا ارتدت حدیث صحیح نشاء بلکه خلاف
 آن صحیح شده من بدل دینہ فاقتلوه حدیث من بدل دینہ فاقتلوه صحیح است احمد و بخاری و ترمذی و ابوداؤد
 و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و ابوداؤد و کماله من عام است شامل مذکر و مؤنث پس مرأه نیز درین حکم داخل شد
 چنانکه مذہب امام مالک شافعی و احمد و بعض علمای دیگر است و نزد امام ابوحنیفه و سفیان ثوری تابعان ایشان
 مرأه را بعلت ارتداد نکشتند اگر توبه کرد و فیہا والا حبس کنند تا اسلام آورد و دلیل ایشان آنست که در صحیح آمده که
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمی کرد از قتل نسائے مطلقا خواه کافر اصلیه بود یا مرتد و نیز مثل خیر اجزیہ است لبوسے
 حرمت که دار الجز است و تجلیل و مردان بجهت خوف شرع اصل است که محاربه و مقاتله ایشان است با اهل اسلام و در
 نسائے صلا حیت آن نه و لهذا در جهاد کفار قتل اینها جائز نبود کذا فی الهدایہ و در بعض احادیث عدم قتل مرأه
 مرتدہ بصریح نیز ورود یافته است چنانکه سیوطی در جمع الجوامع از حدیث طبرانی از معاذ بن جبل منفوعا آورده
 که هر مردی که مرتد شود از اسلام دعوت کن او را با اسلام اگر توبه کرد قبول کن از وی و اگر توبه نکرد بزن گردن او را و
 هر زنی که مرتد شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر با آورد طلب توبه کن از وی اینجا ذکر قتل نکرد و ہم بر شتت
 اقتضای نمود و زکشی و شرح خرقی از حدیث دارقطنی از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم لا تقتل المرأة اذا ارتدت و درین حدیث نیز طعن کرده و در تفسیر بشرطی نیز گفته که دارقطنی این حدیث را
 از انس آورده و فیه عبد اللہ بن عیسیٰ انتمی و سیوطی از ابوبکر آورده که نسائی مرتدہ را بند میکرد و میفروخت و
 و قتل نسائی مرتدہ نیز روایات آمده که آن نیز مطعون است پس اصل آن آمده که در حدیث منی از قتل مطلق نسائے

در بیان تحریم شطرنج

در بیان قتل زنان مرتدہ

و حدیث قتل مطاق مرتد کہ ہر دو صحیح اند تعارض آند و نزد قاض حدیثین رجوع بقیاس بود و قیاس علم قتل نیست
چنانچہ در ہدایہ گفت قیاس مرجع حدیث نہیں از قتل نسا گردند و در باب اذا وجد القاتل بین القریین ضمن
اقرہما چیزے ثابت نشدہ این مسئلہ در کتب خفییہ در باب قسامت مذکورست کہ گفتہ اگر دایہ میان دو قریہ بگذرد و ہر دو
قتیلہ باشند پس قسامت بر قریہ است کہ نزدیکتر باشد از وی و قسامت آن بود کہ مردہ کہ اثر جراحت دہشتہ باشد
در محالہ یافتہ شود و قاتل او معلوم نباشد و او بیابے دی و عومے کنند خون او را بر اہل محالہ و گواہان نہ داشتہ باشند
پنجابہ مرد را از محالہ سوگند سید ہند کہ باللہ ما کشتہ ایم اورا و نمیدانیم کشتہ او را اگر این سوگند خورد حکم کردہ شود
بر اہل محالہ بدیت مقتول و این حکم علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شدہ است و حکم بقسامت متفق علیہست میان
جمیع ائمہ تفصیل کہ در مذہب ہر یک مذکورست اما این مسئلہ کہ اگر مقتول در میان دو قریہ یافتہ شود و ضامن بگیرد دو
دستہ او را قریہ کہ نزدیکترست مختلف فیہ است مذہب خفییہ آنست کہ مذکور شد و دلیل برین حکم در ہدایہ حدیث
مے آرد و در حاشیہ وی از مبسوط نوشتہ کہ این حدیث ابی سعید خدری است کہ قتیلہ را نزد حضرت رسول بکثیر صلی
علیہ وآلہ وسلم آوردند کہ در میان دو قریہ افتادہ بود فرمود تا گز کردہ شد و در مبسوط گفتہ کہ مساحت کردہ شد پس یہ
یافتہ شد بجانب یکی از ان دو قریہ بیک شہر پس حکم کرد بقسامت و دیت بر اہل آن قریہ و در تہذیب شریعیہ میگوید کہ
این حدیث ابی سعید را عقیلہ آوردہ و گفتہ کہ در سے ابو اسرئیل است و منفردست باین و لا اصل لہ قلت اخبرہ لا امام احمد
فی مسندہ و التبرار و ابو اسرئیل از رجال ترمذی است و شیعی غالی است اما کذاب نبود و امام احمد گفتہ کہ یکشنبہ حدیث
و ابن معین توشیح کردہ است اورا و اکثر اہل علم و در جمع الجوامع از شعبہ آورده بروایت عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ
و بیہقی کہ کشتہ یافتہ شد میان وادعہ و شاکر کہ نام دو موضع است پس امر کرد امیر المومنین عثمان الخطاب کہ قیاس
کنند میان این دو قریہ پس یافتند اورا بوادعہ قریہ تر پس حکم کرد بقسامت و ضامن گردانید اہل وادعہ را و
و در روایت دیگر ہم از شعبہ بروایت سعید ابن منصور و بیہقی آورده کہ کشتہ یافتہ شد در خرابہ وادعہ ہمدان پس حکم
کرد عثمان الخطاب بقسامت و روایت اول تفصیل این روایت است و در روایت ذوقطنی نیز مانند این آندہ
و گفتہ کہ رفع این حدیث بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منکرست و در ہنادوی علم بن صلیح سنن ہی ترمک
ست باتفاق و در روایات آندہ است کہ اہل وادعہ گفتند یا امیر المومنین سوگند ہامی مانع نکرد از اموال ما فرمود
ہمچنین ستاعتی و در روایتی حکم نکردم بر شما مگر بکم پیغمبر شہا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از امیر المومنین علی نیز آندہ کہ
گفت ہر قتیلہ کہ یافتہ شود میان دو قریہ پس عثمان بر سبق آن دو قریہ است یعنی اقرب آنہا را و عبد الرزاق
فی الجامع و شیخ مصنف میگوید کہ این روایات ثابت نشدہ و اللہ اعلم و در باب من اہریتا لہ بدیتہ و عنہ جماعۃ فہم
شہر کاوہ چیزے ثابت نشدہ در مقاصد حسنہ گفتہ کہ این حدیث را عبد بن حمید در مسند خود و عبد الرزاق و طبرانی و ابونعیم
حلیہ از ابن عباس و طبرانی و اسحق بن راہویہ و ابوبکر از حسن ابن علی و عقیلہ از عائشہ کلمہ فو عا آورده و عقیلہ گفتہ
کہ صحیح شدہ درین باب از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چیزے و ہمچنین گفتہ بخاری اجدانا و ردن او این حدیث را تعلیقاً
و گفتہ کہ ذکر کردہ میشود از ابن عباس کہ گفتہ ہم نشینان وی شہر یکان دیند و لیکن صحیح نیست و گفت حسب مقاصد
کہ این عبارت از قتل بخاری تقاضاے بطمان نکند بخلاف از عقیلہ انتہی یعنی درجہ صحیح بخاری سے اعلا و از رفع

در بیان مقتول یافتہ شود و در میان دو قریہ

در بیان شرکت ہم نشینان در بدیت

پس چون و سلفی صحت کند درجه اعلا را کند از ان و هنوز صحت وی از امثال ثقیله متوقع است بخلاف آنکه عقیده
وامثال و سلفی این عبارت را بگویند نفی مطلق مرسته صحت بود و از ان بطلان آن لازم آید و گفت که شیخ ابن حجر
گفته در بهر حال موقوفه است ثابت است و الله اعلم و در باب دهم کسب و فتنه مال چیزی که ثابت نشده در فتنه
مال فی الجمله احادیث صحیحیه واقع شده و نص قرآن بدان ناطق است و چون در کسب حلال ترغیب ان احادیث
صحیحیه ورود یافته آنچه در دم مطلق آن واقع شده باشد ضعیف بود و یا موضوع و مانا که مراد آنست که چون در احادیث
در ترغیب زهد و توکل و ترک دنیا و متاع آن مباهله کرده اند باید که از اطلاق آن چنان معلوم نشود که مگر کسب کردن
مکروه و ممنوع بود و از مال و متاع کلی اجتناب شرط است بعضی از ان احادیث ثابت نیست و آنچه ثابت است
محمول است بر آنچه مفهوم میشود از احادیث صحیحیه که توسط اقتصاد دست و دنیا و اموال هم مذموم است هم محمود و توسط
و اقتصاد در همه جا محمود و مرغوب است چنانچه قول وی در باب ترک کل و شرب از مباحات چیزی صحیح شده
و نیز بر مثل همین معنی محمول است قوله تعالی + کلو امن الطیبات و اعملا و اصالحا + فافهم و در باب حجامت و اختیار
در بعض ایام و کرامت ان در بعض چیز که ثابت نشده و آنچه ثابت شده است در بنیاب آنست که مرا
با حجامت و حدیث صحیحین که امکان فی شئ شفاء و فی شریقه حجام او شریقه غسل اولدغه بنا ذکر حجامت و این
و حدیث و احادیث دیگر که در بنیاب وارد شده سابقا در باب طب معالجه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرما
نموده است اما در اختیار حجامت و بعض ایام و کرامت ان در بعض نیز احادیث مرویست و لیکن بصیرت سیده
صاحب مشکوٰۃ از حدیث ابن ماجه از نافع از ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که میگفت حجامت بر شش افضل و النفع است و زیاده میکند عقل او حفظ را پس هر که خواهد که حجامت کند روز
پنجشنبه کند بر نام خدای عز و جل و پیر بنیر کند حجامت کردن را روز جمعه و روز شنبه و یکشنبه و حجامت کند روز
دوشنبه و روز سه شنبه و پیر بنیر کند حجامت را روز چهارشنبه زیرا که وی روزیست که سیده شده و رو بایاوی
و پیدا نمیشود و خدام و نه برص مگر در روز چهارشنبه و این حدیث را در مقاصد از حکام از عطایین خالد از نافع از ابن عمر
تا پیر بنیر کند حجامت را روز چهارشنبه آورده و در روز سه شنبه گفته که وی روزیست که صرف کرد حق تعالی در او
بلا از ایوب و اصابت بلا بوی در روز چهارشنبه ذکر کرده و گفته که سند وی ضعیف است و گفته که حدیث
ابن ماجه از سعد ابن میمون از نافع است و قسری گفته که وی مجبول است انتی و در مشکوٰۃ نیز از حدیث احمد و ابی داود
از زهری فرسگ آورده که هر که حجامت کند روز چهارشنبه یا روز سه شنبه و برسد او را برصل باید که ملامت نکند مگر نقش
خود را و ابو داود گفته که اسناد این صحیح نیست و از متقل این بسیار آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
حجامت روز سه شنبه در یف بهم ماه دو است مردانی سنها را گفته که روایت کرد این حدیث را حرب بن معیل صاحب احمد
در اسناد او قوی نیست و رزین مانند این از ابی هریره آورده و از حدیث ابی داود از کبشه بنت ابی بکره آورده
که گفت پدر من نمی میداد اهل خود را از حجامت روز سه شنبه و میگفت که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم روز
سه شنبه روز خون است یعنی غلبه خون و در روز ساعی است که ساکن نمیشود خون در وی یعنی اگر حجامت بکند
کند در روزی بسا که بکالت انجامد بجهت عدم انقطاع دم که آن فی بعض الشرح و درین دو حدیث بطریق تفریع شایع

در بیان دهم کسب و فتنه مال

در بیان ترک کل و شرب از مباحات

در بیان اختیار حجامت و بعض ایام و کرامت ان

مگر آنکه این حدیث در غیر روز معین که هفدهم ماه است محمول باشد کذا قبیل والله اعلم و عادت شریف در حیات
 هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد نشده و در حدیث ابی داؤد آمده که آن شفا
 هر روز در او گفته اند که خون بلکه جمیع رطوبات از اول ماه تا نصف در غلبه و شورش بود و در آخر در قلت و سردی
 و اواسط ماه معتدل و مناسب است بدان و بدان آنکه در حدیث ابی داؤد از انس آمده که حجامت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم در اخذ عین و کاهل بود و آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر نامه خود یعنی وسط را
 مبارک خود از شاة مسمومه که در خیرش داده بودند حجامت کرده و مع گفت که من حجامت بر نامه بی علت بر کردم
 پس برقت از من قوت حفظ تا آنکه تلقین کرده میشدم فاتحه الکتاب را در نماز روزه زمین و در مقاصد گفته که دینی
 از حدیث عمر ابن و اصل از انس مر فوعاً آورده که حجامت در نقره راس مورث نسیان است تجنب کنید از آن و
 خطیب گفته که ابن و اصل متهم است بوضع و تحقیق حجامت که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دریا فوخ یعنی در تارک
 سر خود از دروسه که داشت و روایت کرده شده است که وی صلی الله علیه و آله و سلم حجامت کرد بر نامه و تلقین خود
 و طبرانی در معجم کبیر از این عمر مر فوعاً آورده که حجامت در سر نافع است از جنون و جذام و برص و ضرس و مجموع این
 احادیث بصحت نرسیده و لهذا استعاض نیز آمده و الله اعلم و در باب احتکار احادیث بسیار منقول است و جز حدیث
 مسلم که من احتکر فو خطا چیزه صحیح نشده و آنرا بعض میگویند منسوخ است و بعض حمل بر آن میکنند که چون یا کار
 باشد بابل آن مقام و در منع و نهی از احتکار تشدیدات عظیمه واقع شده طبرانی و بهیقی از معاذ ابن جبل آورده که حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بدینده است محتکر اگر از زانی و بدعت تقالی نر خضارا مخزون گردد اگر گران
 آرد فوخ شود و این ماجه از عمر آورده که الجالب مرزوق و المحتکر ملعون و نیز آمده است که آنرا نده غله در بازار شمل
 مجاهد فی سبیل الله است و محتکر مثل ملی فی کتاب الله و احمد و ابن ماجه از عمر آورده که هر که احتکار کند بر مسلمانان طعام را
 مبتلا سازد و او را خدا تعالی بجزام و افلاس نیز آمده که هر که احتکار کند طعام را بر مسلمانان چهل روز و تصدق کند
 آنرا قبول کرده نشود از و ر واه ابن عساکر عن معاذ و نیز حاکم از ابن عمر آورده که المحتکر ملعون و مثالی آن نیز آمده
 و در حدیث احمد و مسلم و ابی داؤد و ترمذی از ابن عمر آمده که لا یتحکم الا خا ط احتکار نکند مگر خا ط یعنی گناه کار و در
 روایتی از مسلم و بهیقی از معمر ابن عبد الله آمده که من احتکر فو خطا و شیخ مصنف غیر این حدیث را صحیح نگوید و آنرا نیز
 میگوید که بعض منسوخ گفته اند کاشکه آن احادیث را که ناخن این حدیث اند ذکر میکرد و الله اعلم و تقید حرمت احتکار
 بر یا بکار بودن او بابل باید و کتب نقیه مذکور است و نیز گفته اند که احتکار بخردن غله است از بازار و اگر در ملک و
 از زراعت و مانند آن در آید احتکار نبود و در باب مسح الوجه بالیدین بعد از نماز حدیثی صحیح شده در جامع الاصول
 از حدیث ترمذی از امیر المؤمنین عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تقیه بر شیت آورد
 خود را در دعا فرو ری آورد تا آنکه مسح میکرد و هر دو دست روی خود را و در روایتی رد نمیکرد و هر دو دست تا مسح میکرد
 و صاحب مشکوٰه از حدیث ابی داؤد از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوال کنید
 خدا تعالی را به بطون کفها دست خود سوال نکنید و او را به پشتها دست و چون فارغ شوید مسح کنید پشتها
 خود و رویا خود را و سیوط در جمع الجوامع حدیث ترمذی را که مذکور شد آورده و گفته که ترمذی گفته است که این حدیث

در بیان حدیث

در بیان مسح روی از هر دو دست است

شنیدہ بودم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمودہ بود کہ قتال میکنی یا علی و حال آنکہ تو فلانے کنونی
 قتال نکنی اور ایس گفت عبد اللہ بن الزبیر تو برای قتال نیامده بودی بلکہ بحجت اصلاح بین الناس آمده بودی
 تا خداے تعالی اصلاح دہد انیکار گفت اکنون خود و سگند خودم کہ قتال نکنم گفت عبد اللہ بن الزبیر از کن غلام خود را
 و بایست تا اصلاح دہی میان مردم پس آزاد کرد و زبیر غلام خود را و بایستاد و چون اختلاف کردند مردم بیکدیگر سوار
 شد بر اسب خود و بر رفت و آورده اند کہ چون بر رفت در موضعی بنام مشغول شد ابن جبرموز کہ یکے از شرکت ریان
 علی بود بر رفت و ہم در نماز سوار برید و نزد علی آمد و استیدان نمود حضرت امیر اورا اذن در آمدن ندا و گفت شنیدہ ام
 من از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود قتال الزبیر فی النار و در روایتی آمد کہ ابن جبرموز آمد
 گفت بشارت باد ترا بقتل زبیر فرمود ترا نیز بشارت باد بد و نوح و نیز آورده اند کہ چون ابن جبرموز آمد باو سے
 شمشیر زبیر بود گفت علی این آن شمشیر است کہ بسیار دور کرد از وجه رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرب و اندوہ را
 و در روایتی بسا کہ بتی کہ کشادہ بود صاحب این شمشیر از وجه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در باب ظهور آیات
 در مشہور و آنکہ مرویست کہ تگون فی رمضان ہدۃ و فی شوال ہمہ الی غیر ذلک چیزے ثابت نشدہ و مجموع
 باطل است نعیم ابن حماد و حاکم از ابی ہریرہ آورده کہ فرمود میباشد ہدۃ یعنی آوازے ہائل از آسمان راہ رمضان
 کہ بیدار میکنند نام را و متیرساند بیدار پس از ان ظاہر میشود و عصابہ در شوال پستیر پیدا میشود آوازے پنهان
 در ذی القعدہ پستیر سلب کردہ میشوند حاجیان در ذی الحجہ پستیر دریدہ میشود محارم در محرم پستیر میباشند موت
 و صفر پستیر تنازع میکنند قبائل در شریع بعد از ان عجب کلی الحجب از حجابی و رجب پستیر چنان شود کہ ناقہ
 پالان کردہ شدہ بتر باشد از دسکہ کہ کم میکنند صد ہزار را حاکم گفتہ است کہ این حدیث غریب بہن است و ذہبی
 گفتہ کہ موضوع ست و ابن جوزے آنرا در موضوعات آورده کہ ذکرہ السیوطی و در تنزیہ اشتریعہ نیز ناامد آن آورد
 و مثل آن سخن کردہ و اللہ اعلم و در باب ذم الملو دین بعد المائۃ چیزے ثابت نشدہ و در تنزیہ اشتریعہ آورده
 لا یولد بعد المائۃ مولود و ثدنیہ حاجۃ و گفتہ کہ احمد بن حنبل گفتہ کہ این حدیث صحیح نیست و ابن جوزی گفتہ کہ اگر کسی
 گوید کہ اسناد وے صحیح ست گویم کہ در وے عنعنہ است پس احتمال دارد کہ یکے از ان شنیدہ باشد از ضعیف
 یا کذاب و نام اورا اسقاط کردہ و چگونہ صحیح باشد و حال آنکہ بسیارے از انکہ و سادات زائیدہ شدہ اند بعد از
 مائۃ و در باب وصف انچہ بعد از صد و سہ سال و صد و شصت و دوست سال و سیصد سال واقع خواہند شد
 و نہ نیست آن قوم و ہرج افراد و تجر دوران و وقت مجموع باطل و منقرے ست و حدیث الغر بار ثلثۃ قرآن فی جوف
 ظالم و مصحف فی بیت لا یرأ فیہ و رجل صالح بین قوم سوء باطل ست احادیث و خبر دادن حضرت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم از احوال امت و ظہور فتن و تغیر احوال دین و ملت و شیوع ظلم و بیعت علی العجم و خصوصاً از احوال
 خاسرج و بنی امیہ و ترک و امثال ایشان و وصیت امت بانفراد و تجرد و اختیار عزلت و ترک صحبت باخلۃ و قرار
 فتن بسیار واقع شدہ و از حد احصا خارج بحیثیتی کہ قدر مشترک از ان و اہل بحد ستواتر توان گفت بعد از ان در صحاح
 نیز آمدہ و اما اعداد مخصوصہ کہ مصنف ذکر کردہ و احتمال دارد و یا بصریح در احادیث مذکور باشد یا باعتبار تعین و
 نظر بخارج معلوم شدہ باشد و اما حدیث الغر بار ثلثۃ یعنی غر بار در عالم کس اندکی قرآن در جوف ظالم کہ حق آن

در بیان ظهور آیات و نشورات

در بیان ذم ملوک و دین بعد صد سال

و نیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت است که گرفته شود قرآن را از امیر و تقدیم کنند در نماز یکی را یعنی
 بامامت نه اقرأ قوم و نه افضل ایشان را مگر محبت همین که غنا کنند ایشان را غنا کردنی و امثال آن اشارت کرد
 مصنف که در تخریم قرأت قرآن بالحقان و تقنی حدیث بصحت نرسیده و تمامه این بحث سابقاً و فصل غایت
 حضرت بنو سعه علیه السلام در قرأت قرآن گذشته است فتذکره در باب آنکه الاجماع حجت حدیث
 صحیح نشده در اثبات حجیت اجماع منسک بآیات قرآنی است مثل قوله تعالی هو الذی جعلناکم امة و سلطاناً و لنا
 شهداء علی الناس و قوله سبحانه و تتبع غیر سبیل المؤمنین الا یتوه و قوله تعالی انتم خیر امة اخرجت للناس لآیات
 و احادیث نیز در نیاب آمده و مشهور از آن این دو حدیث است اول لا یجتمع امتی علی الضلالة در جامع الترمذی
 از حدیث ابی داود از ابی مالک اشعر ع باین لفظ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحقیق امان
 داد خدای تعالی شمار از سه چیز یکی آنکه دعای بنکند بر شما پیغمبر شما تا بآلک شوید و غالب نگارند اهل باطل را بر اهل حق
 و اجتماع نکنند بر ضلالت و از ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدای تعالی
 جمع نمیکند امت مرا یا گفت امت محمد را بر ضلالت وید الله بر جماعت است و هر که بدرافتند از جماعت بدرافتند
 بسوی آتش دوزخ و سیوطی از حدیث ضیای مقدسی در مختاره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدا تعالی
 امان داد امت مرا ازین که اجتماع کنند بر ضلالت و از حدیث حسن از ابن جریر آورده که گفت رسول خدا صلی
 علیه و آله و سلم سوال کردم پروردگار خود را که جمیع کند امت مرا بر ضلالت پس او مرا پروردگار این ال را و در
 مقاصد حسنه میگویی که روایت کرد انجیدیش را احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر ابن ابی خنیسه در تاریخ خود از ابی
 غفاری بلفظ سالت ربی ان لا یجتمع امتی علی ضلالة فاعطانیها و طبرانی و ابن ابی عاصم از ابی مالک اشعری ان الله
 اجارکم من ثلاث و ذکر منها وان لا یجتمعوا علی الضلالة و ابی نعیم در حلیه و حاکم در مستدرک و ابن منده و ضیاء
 در مختاره از ابن عمر فروغاً آورده ان الله لا یجتمع به الا یمت علی الضلالة ابدان ید الله مع الجماعة فاجتمعوا اسوا و
 الا عظم فانه من شد غنای انشاء و همچنین است نزد ترمذی لیکن بلفظ نه الا یمت او امتی و روایت کرده ابن ماجة از انس فروغاً
 است من جمیع میشود بر ضلالت و چون به بینید اختلاف را پس لازم گیرید بر نه و اسود اعظم را و غیر این طریق
 بسیار آورد و باجماع این حدیث مشهور اهل حق است و او را اسانید کثیره و شواهد متعدده است از مرفوع و غیر مرفوع
 اما مرفوع قول وی صلی الله علیه و آله و سلم انتم شهداء الله فی الارض و از غیر مرفوع قول ابن مسعود که گفت چون پیغمبر
 یکی از شما بایده نظر کند در کتاب الله پس اگر نیابد آنرا نظر کند در سنت رسول الله و اگر نیابد در کتاب و سنت بایده
 نظر کند در چیز سه که اجتماع کرده اند مسلمانان بر آن و الا جهلها کنند امتی دیگر حدیث ما را ه المسلمون حسنا فو عنده
 حسن این را نیز در مقاصد حسنه گفته که امام احمد در کتاب السنه روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود در بعض
 روایات زیاده آمده و ما را ه المسلمون قبیحا فو عند الله قبیح و همچنین روایت کرده بزار و طیالسی و ابی نعیم و بیهقی و تحقیق
 آنست که این قول موقوف است بر ابن مسعود و الله اعلم و امام غزالی در اثبات اجماع بحدیث لا یرال طائفه
 من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة نیز تمسک کرده و انجیدیش را طرق متعدده است خارج از حدیث و اصل حدیث
 منسوبه و در بخاری و مسلم نیز بعضی الفاظ آمده و تحقیق این بحث در اصول فقه تفصیل آمده است و در باب القیامین

در بیان حجیت اجماع

در بیان حجیت اجماع

چیز ثابت نشده درین باب نیز تسکین بکتاب سبب شکی نیست و اما اعتبار روایات و بسند آن حضرت است
صلی الله علیه و آله و سلم که در مواضع متعدده اجتماع و قیاس از روایات و حدیث آمده است که اگر چه اندک باشد
در روایت از ابی داؤد و از اسم سلمه آمده که گفت گفتند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر کس که براس
خود را بچپ و بر سر کرده نشسته است برین پس هرگاه که حکم کنم مرا و یا بچپم از حق برادر و ی قیاس نمیکنم بزرگی وی مگر قطعی
از تش و در روایت مسلم آمده که فرمود نیستیم من مگر کثیر مانند شما چون امر کنم شما را بچپم از راسته خود نیستیم من مگر
بشر و در روایت احمد آمده است و اصیب و این در امور دنیا و دین است و در قیاس و تفسیر نخل است و عده
در بیاب حدیث معاذ بن جبل است که چون فرستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را به قضایه بن فرمود
بچه حکم میکنی و قیاس عارض شود ترا حکمی گفت حکم میکنم کتاب خدای عز و جل فرمود اگر نیایی در کتاب خدا گفت حکم
میکند بنده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر نیایی در سنت رسول خدا گفت اجتهاد میکنم براس و فکر
خود و تفسیر میکنم در آن پس زد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر سینه وی و فرمود الحمد لله فی حق رسول الله
لما یرحمه رسول الله و اه الترمذی و ابوداؤد و الدارمی و در جامع الاصول از حدیث نسائی از عبد الرحمن بن
زید آورده که گفت بنود ما را حکمی و بنودیم ما درین مقام پس از آن تقدیر کرد خدای عز و جل بر ما که رسیدیم با جائز که
در سینه شما پس هر که از شما عارض شود مرا و یا حکمی بعد ازین باید که حکم کند با آنچه در کتاب خداست و اگر بیاید او را
امر که نیست در کتاب خدا باید که حکم کند با آنچه حکم کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اگر بیاید امر که نیست
در کتاب خدا و حکم کرده بدان پیغمبر و حکم کرده اند بدان صاحبان باید که اجتهاد کنند برای عقل خود و نگویید که
من میترسم از حکم کردن زیرا که حلال بین است و حرام بین و میان حلال و حرام امور که اند مشبه میان آنها
بگذارد چیز که را در شک اندازد ترا و بر زبان جانب که در شک نیندازد و از شرح آورده که نوشت لبس و او
عمر ابن الخطاب که حکم کن با آنچه در کتاب خداست و اگر نباشد در کتاب خدای عز و جل حکم کن با آنچه سنت رسول است
صلی الله علیه و آله و سلم و اگر نباشد در کتاب خدا و نه در سنت رسول او حکم کن با آنچه حکم کرده اند بدان صاحبان و در
روایت ابن ابی شیبہ و ابن جریر آمده نظر کن در آنچه اجتماع کرده اند بیرون مردم و بگویم آنرا و اگر نباشد آن حکم در آنچه
حکم کرده اند بدان صاحبان اگر خواهی پیش برو و اگر خواهی پس او نمی بینم پس آمدن را مگر تیر برای تو و اسلام بن قول
عمر بن الخطاب در عدم وجوب قیاس بر تقدیر عدم وجوب حکم در کتاب و سنت و اجماع و همچنین قول رضی که ابوداؤد و او
کرده که گفت بر منبر ایها الناس بنود را می پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر صواب زیرا که حق تعالی مینمود او را و نیست
از ما مگر ظن و تکلف و آنکه مراد و نه ازین اقوال رعایت احتیاط و احترام است درین بابی عدم جرأت و شتابی
در آن نه منع و نه ازان بدلیل احادیث دیگر که درین باب از روایات شریح و غیره آمده و در روایات
اجتهاد و راسته کرده و در روایت آمده که شریح نوشت که اگر نیایی در کتاب خدا و سنت رسول وی و احکام آمده
انتیاز دارم اگر خواهی مشاورت کن من و نمی بینم در مشاورت تو مرا اگر آنکه مسلم دارم آنرا و اگر اسیر فی جمع الجوامع
و فی الحقیقه عقل بقیاس حکم حالت مخصوصه دارد که بضرورت جرأت و تکلف بران نمیتوان کرد و اما بحدیثی که در آنجا آمده
واقع شده و در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی داؤد آمده که اگر مجتهد صواب کند و اجبر دارد و اگر خطا کند یکبار جرئت بدلیل

بر جمیع قیاس نقول کرد زیرا که اجتداد عاسته از قیاس است تا مل و تفکر کردن در کتاب و سنت و اقوال علما
 و تاویل و تطبیق آنرا بسبب دیگر نیز اجتهاد گویند و قیاس یک قسم از اجتهاد است که تقدیر یکم حدیث است بفتح بحدت و
 در احادیثی که واقع شده که اگر در کتاب و سنت و اجماع نیایی علی کن براسه متعین است که قیاس سنت تقدیر و در باب
 اذ اسمعتم عنی حدیثاً فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا فردوه چیز سے ثابت نشده و این حدیث
 از او وضع موضوعات است بلکه خلاف این ثابت شده الا الی او تیت القرآن و مثله مع و در حدیث دیگر صحیح آمده
 که یکے از شمار باید که نیایم تمکین زده بر تمکین گایم و حدیثی از من بوسے رسانند پس و سے گوید که ما این حکم را
 در قرآن نمی یابیم چه مرا قرآن داده شده است و مثل آن با آن بهم این حدیث را که چون بشنیدید شما از من حدیثی را
 عرض کنید آنرا بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوسے قبول کنید آنرا و اگر رد کنید سیوطی از حدیث طبرانی
 و سموی از ثوبان آورده باین لفظ اعرضوا حدیثی علی کتاب الله فان وافقه فمنی و ناقضه فمنی و نیز از طبرانی از ابن عمر
 آورده که گفت ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسیده شدند یهود از موسی پس بسیار گفتند از و زیاده و
 نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و نزدیک است که فاش گردد از من احادیث پس هر چه بیاید شمارا از حدیث
 من بخوانید کتاب خدا را عرض جل و اندازد کنید بدان آنچه موافق کتاب الله است من گفته ام آنرا آنچه موافق نیست
 من نگفته ام و در مقاصد حسنه این را زیاده کرده که پرسیده شدند نصاری از عیسی پس بسیار گفتند در و
 و زیاده و نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و گفته که پرسیده شدند شیخ یحیی بن جبر عسقلانی از ابن حدیث گفت
 این حدیث بطریق متعدد آمده و خالی نیست از مقال و آورده طرق و در ابی حنیفه در کتاب غل انقی و نیز سیوطی
 از ابن عساکر از علی آورده باین لفظ استکون علی رواة یروون الحدیث فاعرضوا علی القرآن فان وافقت
 القرآن فخذوها والا فادعوها و در مختصر طبعی آورده که خطاب به گفته این حدیث را زنا با و قد وضع کرده اند شیخ
 سبکی که موضوع ترین موضوعات است یعنی ظاهراً مست و وضع او در غایت طور و از سیاق کلام و کلام
 قوم چنان ظاهر میشود که حکم وضع این حدیث بجهت ابطال حدیثی است که در حدیث صحیح را زیرا که
 در حدیث صحیح که روایت کرده آنرا ابو داود و دارقوتی و ابن ماجه از مقدم ابن معمر که فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم الا انی اوتیت القرآن و مثله منه دانا و اگاه باشم که داده شد مرا قرآن و مثل قرآن است
 با و سیم و ثالث در بودن او سنت و سیم که و ما یطعن عن الله و سیم ان هو الا و سیم یوحی و یوحی در بودن او مشیت
 احکام و سبب هدایت انام یا در کثرت و تمیز این معنی است آنچه در حدیثی عیاض بن ساریه آورده است مثل
 قرآن است بلکه اکثر و نیز مخالف است آنرا که در حدیث دیگر صحیح که روایت کرد آنرا احمد و ابو داود و ترمذی
 و ابن ماجه و بیهقی آورده که سبکی از شمار باید که نیایم این حدیث چنانچه مصنف ذکر کرد اما ابطالان معنی از جهت آنکه از اینجا
 لازم می آید که ثابت نشود حکمی از احکام شرعیه اصلاً بحدیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ثابت نشود
 هیچ حکمی مگر بکتاب الله و از ضروریات دین است که نه انجمن است نیست کلام قوم درین مقام و پوشیده نماند
 که این معنی بر آنست که معنی حدیث مذکور این باشد که عرض کنید بر کتاب الله اگر موافق باشد آنرا یعنی اگر
 یافته شود این حکم در قرآن قبول کنید و اگر یافته نشود رد کنید اما ظاهر آنست که معنی نیست اگر موافق باشد

قبول کنید و الا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف باشد رد کنید چنانکه در رساله مختصر طبعی در اصول حدیث روایت کرده فان وافقه فاقبلوه وان خالفه فردوه و برین وجه مخالفت احادیث مذکوره و بطلمان معنی که اراده کرده اند لازم نیاید ولیکن این مشکل میشود که تواند که در کتاب الله امری نباشد متعلق با آنچه وارد شده است دروس حدیث لافیا و لا اثباتا پس موافقت و مخالفت بدان چگونه معلوم گردد دیگر آنکه مراد بموافقت همین بود که مخالف نبود و انیت مراد با آنچه بعضی گفته اند که مراد موافقت کتاب الله است نصایا استنباطا خصوصا با جموعا چنانکه در قرآن آمده است و اما تا کم الرسول فخذوه پس هر چه ثابت شده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سماع خودست از الله تعالی بامر قرآن قائل و در بعض روایات آمده که اذ احذثتم عنی بحديث یوافق الحق فخذوه و خذوا به حدیث به اولم احدیث یعنی چون حدیثی بگردد بشوید شما حدیثی که موافق حق است تصدیق کنید و اخذ کنید آنرا خواه در واقع از من باشد یا نباشد یعنی معیار صحت و صدق حدیث نیست که موافق حق باشد و شاید که بموافقت قرآن نیز همین معنی اراده نموده باشد و در مقاصد حسنه میگوید که این را در فطنی در افراد و عقلی در ضعفا و ابو جعفر ابن خنجرے در جزو ثالث عشر از فوائد از ابی هریره مرفوعا روایت کرده اند و این با بعضی و منکرست و عقیده گفته که این را اسنادی نیست که صحیح باشد انتہی و در تنزیه اش بگوید گفته که صحیح گفته که این حدیث را نیز زنادقه وضع کرده اند و در روایتی آمده که ما جاءکم عنی من خیر قلته اولم اقله فانی اقول و اما تا کم من شرفانی لا اول شہ الاخره احمد و ابن ماجه و اخرج الخطیب اذ احذثتم عنی حدیثا منکر و نه فکند بواو اخرج احمد و ابی اسحاق و ابی حاتم عنی تعرفه فلو کم الحدیث انتہی و اینها همه را همی تجویز وضع حدیث براسه ترغیب و ترهیب دارد همانا جماعه که آنرا تجویز میکنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود و باجماعه معیار صحت حدیث و عدم آن نزد علما اسنادیست نه چیز دیگر مگر آنکه مخالف صریح شریعت متواتر باشد و آنجا خود اسناد صحیح بخوابد و الله اعلم و در باب تحلیل بنید بیج حدیثی صحیح وارد شده معنی تبیین سابقا معلوم شده است و حل بنید چون نباشد سخت نگردد و بعد اسکار نرسد متفق علیه است میان ایمة مذاهب اربعه و اعتقاد حلیت آن از علامات سنت و جماعت و شایسته و اما اگر سخت گردد و بی اسکار برسد اکثر برانند که حکم خمر دارد و قلیل و کثیر و سحر حرام است و خبث نزد امام ابو حرام است بعلت سکر چنانکه حکم سائر شر به غیر خمر است نزد ایشان اگر برای لهو و لعب نباشد و این بابا تفصیله است و در فقه از انجا باید طلبید و در ابتدا که اسلام حکم بجرمت بنید کرده بودند یا بجهت اقامای اثر خمر در ظروف و مزج آن با نهان یا بجهت تشبه آن ظروف بطروف خمر یا بجهت قلع و حشم ماده و تشدید و مبالغه در آن تا آنکه استعمال آن شتم ظروف که در شراب خمر محتاد بود نیز حرام گشته بود هر مشروب که در آن کینند و چون امر شریعت استقرار یافت و شراب خمر بالکلیه متروک شد امر با بحت بنید و وقوع یافت سیوطی از فحاکمی آورد که ذکر کرده نزد ابن مسعود تحریم بنید پس گفت که شاید شدیم یا تحریم او را چنانکه شاید شدید شما و شاید شدیم یا تحلیل آنرا و یا داشتیم یا آنرا و فراموش کردید شمار و اه ابن جریر و از اسیر المؤمنین عمرے آورد که گفت ما می نوشیم این بنید شدید یا قاطع کنیم بوسیله چیزے که در شکمهاے ماست از گوشتها بیشتر تا ایند انکند ما را و اگر در شکم می اندازد شما را بیشترے باید که مزج کنید با آب آنرا و اه ابن ابی شیبہ و از ابن عمرے آورد که بنور شد نزد و سے بنید حرکت

حرام نگردانید آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و لیکن در افتادند صحابی می در این چیز سیئ منعی نمی گردانید آن را
از آن روایه ابن جریر و احمد و شیخ درین باب کثیر است و باجماعی نمی از اینها و در ظروف مخصوص بلکه مستحالی آن ظروف
مطلقاً و توقیع یافته بود و در آخر حضرت و ایاحت یافت و در مشکوٰۃ از حدیث ابو مسلم از بریده آورده که گفت گفت
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نمی کرده بودم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت را و نمی کرده بودم از انکه در
گوشت انچه زیاده بر سه روز اکنون نگاه دارید تا هر وقت که خوش آید شمارا و نمی کرده بودم از بنید مگر در مشکوٰۃ اکنون
بنوشید در همه ظروف که خواهید بنوشید مسکرا انتهی و امر بانقباض در مشکوٰۃ جهت آن بود که مشکوٰۃ بر سر و
میگرداند پس بنید در سه شدت نمی باید آنچنان که در ظروف دیگر و در بعضی کتب فقه ناکور است که اگر بنید شد و باید
هر چند که پیش از سه روز بود حرام است و اگر سه روز بگذرد و شدت نیاید در اینجا اختلاف است و در انقباض بر این حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم احادیث صحیح آمده و در مشکوٰۃ از حدیث مسلم از انس نقل آورده که گفت تحقیق نوشانیده
من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باین قبح که در همه اقسام مشروبات غسل بنید و آب غیر و از عا کشته
آورده که گفت بودیم ما که بنیدیم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مشکوٰۃ که می بنیدیم درین آنرا
از بالا و مر آن مشکوٰۃ را و نمی بود و در بیان اینچنین سوزا می که از و آب توان خورد و بنیدیم ساختهیم برای و
بامداد و بنوشید شب و نگاه و عیسا خدمتیم شب و نگاه و بنوشید بامداد و از ابن عباس آورده که ساختهیم شب و بنید
برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اول شب و بنوشید در وقت صبح آنروز و شبی که بعد از و س می آمد
و فردا س آن روز و شب دیگر و فردا س دیگر تا وقت عصر و اگر باقی میماند چیز س از آن بنوشید خادم را یا امر
میگرد و بر تحقیق آن انتهی غالباً شد تا پیدا میگردند آنکه مسکریگشت والا بنجام چون داد س یا مراد آن باشد
که اگر مسکری میشد سیریت و گردن بنجام بنوشان یا دادن بنجام از جهت رخصت بود س و تحقیق از جهت احتیاط
و از جا بر آورده که گفت بنید ساخته شد بر س رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مشکوٰۃ اگر نمی یافتند خشک
نبیدیم انداختند در ظرفی که از سنگ بود س و از بر نید آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمی میکردم
من از ظروف و ظرف هیچ چیز را حلال و حرام نگردانید و هر مسکری حرام است و در روایتی نمی میگردم من از ظرف
مگر در ظروف چرم اکنون بنوشید آنرا در هر وعه غیر آنکه مسکری بنوشید این احادیث همه در مشکوٰۃ از مسلم آورده
و از اصحاب سخن نیز مانند آن آمده و با وجود آن عجب است از مصنف که گفته در تحلیل بنید هیچ حدیث صحیح وارد نکرده
مگر آنکه مراد آن بود که در تحلیل او علی الاطلاق چیز س صحیح وارد شده اما این را میچیس و نحو س نکرده و نه سب

ساخته نفی آن برای چیست و الله اعلم و در باب انتفاع اهل عراق بعلم و حق پاس رفیق در طلب علم و تعلق در طلب
علم و حقوق معلمان بسیار بر وجه بیان و در باب س فقیر بر معلمان چیز س صحیح شده اما در باب اهل عراق در تنزیل شریعه
آورده العلم شجرة اصلها بکته و فرعها بالمدينة و اخصانها بالعراق و ثمرها بنجر اسان و در قملها ثام و گفته که روایت کرده
این حدیث را دار س و بیان نکرده علت آنرا و در و س س حق است و مراد است مناکیر و نیز آورده اکثر الناس
علما اهل العراق و اقلهم انتفاعا به و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که فیه متروک و مجهول اما نمی پاس رفیق
در طلب علم هم در تنزیل شریعه احادیث آورده و لیکن در مطلق طاعت و امر خیر و تخصیص بعلم یک آنکه هر که بای س

نیز از این روایت

در بیان انتفاع اهل عراق بعلم

رود در طاعت خدای عزوجل در آید منزل خود را و حال آنکه نیست بروی هیچ خطی که مطالبه کند او را خدا تعالی
 بدان گفته که در سناد وی سیف است و در این حدیث را طریقه دیگر نیز هست حدیث دیگر چون مساعت کنسید بخیر
 بروید تهنی پاسه زیر که حق تعالی مضاعف میگرداند اجرا را بر مقتضای طهرانی این حدیث را آورده و در وی سلیمان است
 سیوطی و بلقینی و او را مقروذ داشته اند و حکم بوضع نگرده و نیز آورده که فرمود وی صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد مرا خبری را
 که خدای تعالی نظر میکند بسوی بنده خود که میرود تهنی پای در طلب خیر و در وی نیز سلیمان است و نیز آورده کس که
 بروی بسوی خیر تهنی پای گوید که میرود بر زمین بهشت است و استغفار میکنند برای وی اما آنکه در تبیین میکنند اعضای او این حدیث
 ابن جوزی آورده و گفته که در سناد وی جابیل اند و گفته که ابن جوزی گفته است که بعضی از طلبه علم را دیدم که تهنی پای
 میرفتند در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعه که منزه است از وی شریعت زیرا که تهنی پای رفتن اینها
 میکنند چشم را و پای را و نمکن نیست با وی توفی و احترام از نجاسات و اگر بدانند آن جماعت که این احادیث صحیح
 نیست و تهنی پای رفتن متضمن شهرت تبرزند است هرگز آنرا نکنند فلک و العلم و العلماء انتقی و اما تعلق در طلب علم هم
 در تزیین الشریعه است که لیس من اخلاق المؤمن التام الا فی طلب العلم و میگوید که روایت کرده این حدیث را ابن عبد
 فی الکمال و از معاذ و از ابی امامه و از ابی هریره بلفظ لا حسد ولا تعلق الا فی طلب العلم و در هر یکی از این اسانید جماعه اند
 ملعون و بهیچ نیز حدیث معاذ و ابی هریره را روایت کرده و تضعیف نموده و گفته که روایت کرده شده است از وجوه
 و همه ضعیف اند و روایت کرده است و علمی هر که بپست کند آواز خود را نزد علما باشد روز قیامت بان کسانیکه امتحان
 کرده است حق تعالی قلوب ایشان را برای تقوی از اصحاب بن و نیکی نیست در تعلق و تواضع مگر در آنچه برای خداست
 یا طلب علم است و این حدیث نیز ضعیف و منکر است و اما در عقوبت علمان بابر صبیان می آرد که معلم صبیان چون
 عدل نکند میان ایشان نوشته شود روز قیامت با ظالمان روایت کرده این را ابن مردویه و در وی ملخونانند و آنچه
 معروض است آنست که این قول محول شامی است و روایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و در وی آورده
 ابن فنجیه از قول مجاهد و موقوف بر ابن عباس نیز آورده و سناد وی متهم است و روایت کرده از ابی امامه مرفوعه که در ترمذین
 مردم از خدای عزوجل روز قیامت دو کس اندکی مرویت که محالست میکند با مرا و هر چه میگویند از ظلم و جور تصدیق میکند
 ایشان را و دیگر معلم صبیان که عدل و مواسات نمیکند میان ایشان و مراقبت نمیکند هزارادیتیم و در سناد این حدیث
 مجهولانند و نیز آورده که بدترین مردم علمانند که کم میکنند رحمت بر تهم و غلظت و شدت مینمایند بر بکین و در سناد وی
 سیف و سعد الله و سعد متهم است درینجا زیرا که میگویند که روزی پسروی بروی گریان آمد پرسید که چه شد ترا که میگویی
 ای پسرم گفت معلم من زده است مرا گفت من جزای زدن وی ویرانی و هم پس وضع کرد این حدیث را و گفت حدیثا
 فلان الخ و آنرا در دعای فقر بر علمان از حدیث انس می آرد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع شود
 و بر دارید دستهای خود را پس جمع شدیم با و بر دستیم دستهای خود را پست گرفت خداوند فقیر گردان معلمان را تا نثره و قرآن
 و غنی گردان علما را تا نثره و دین و در سناد این نیز مجهولانند و بهیچ گفته است که شاید که این حدیث از وضع محمد بن اودست
 و در مع علمان و دعای نیک بر ایشان نیز آورده که علمان بهترین مردم اند هرگاه که گفته می شود ذکر لغنی قرآن نمیگویند و مانند
 او را وعطا کنید بر ایشان و اجاره نگیرید تا بیرون نیارید ایشان را از ثواب و علم چون بگوید مصبی را بگویم الله الرحمن الرحیم

و در وی تجویزی است و در زم تعلیمی فقه آورده که لاخیر فی قرآنة الاتبد ببدء العبادۃ الا لفقه و مجلس فقهی غیر من عبادۃ
 ستین سنه گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب و تفریق و مفترق روایت کرده دارمی لیکن گفته خیر من
 عبادۃ سنه دوازده هزار و شصت و نه آورده که مشبه بغير فقه هیچ جا نیست و طحاوی و بیانی خراس و گفته که روایت
 کرده این حدیث را ابو نعیم و صحیح نیست و تعقب کرده شد باین که روایت کرده این را نعیم بن حمار طبعی در ترغیب و در مذمت
 علما که بر سلاطین برود آورده که علما انما یغفلون اند بر بندگان مادام که خیال ملت نکنند سلطان را و مدخلت نکنند
 دنیا را و چون مدخلت کنند دنیا را و خیال ملت کنند سلطان را پس تحقیق خیانت است کردند بفرمان را و گفته که روایت
 کرده این حدیث را حاکم و در سنن او بی متروک است و مجبول و عسکری آنرا پسندیده است از امیر المؤمنین علی نیز آورده
 و ابو نعیم در حلیه از قول امام جعفر صادق نیز آورده و او را شواهد کثیره اند صحیح حسن زیاده بر جمل حدیث پس این
 حدیث بمقتضای صناعت اهل حدیث حسن باشد انتقی و پوشیده نماند که در شرح فضل علم بر عبادت و عالم غایب
 و ترغیب تحصیل علم و تعلیم احادیث آمده خارج از حد و احصاء و همین حدیث که فضل العالم علی العابد فضل علی
 او نام درین باب کفایت است و در زم علما یسوء که عمل نکنند و آنرا وسیله دنیا سازند و دین را دنیا بفروشدند
 احادیث بسیار آمده و آنکه در زم خیال ملت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه عطف مدخلت نیاد ال
 بران و الا اگر بر سلاطین برود و ام معروف کنند و ترویج دین نمایند و در نهایت نورزند و دین بدینا فروشدند و در
 نبود بلکه اجر و ثواب آن اتم و کامل است و احادیث صحیح درین باب دارد که لا ینحی و در باب مسامحت علما و زیارت
 ملائکه قبور علما را چیزی ثابت نشده و در تنزیه شریقه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بانی هریره فرمود یا
 یا ابا هریره تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلیم کن آنرا پس بپستی درستی که اگر بمیری تو و تو برین حال باشی زیارت میکنند
 ملائکه قبر ترا چنانکه زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی کعبه معظمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اگر چه ناخوش دارند
 ایشان آنرا و اگر دوست داری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط طریقه عینی پس حدیث مکن در دین خدا حدیثی بر
 عقل خود و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب در وی ابو هام است و تعقب کرده شده است که این را طریقه
 دیگر نیز نیست نزد ابو نعیم و الله اعلم و در باب انشراق امت بر بنفاد و دو فرقه چیزی ثابت نشده و الله اعلم بالصواب
 در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تفرق
 کردند به دو بر بنفاد و یک فرقه یا بنفاد و دو فرقه و نصاری نیز مثل آن و سر انجام است که مفترق شوند امت من بنفاد
 و سه فرقه و در روایتی از ترمذی آمده است که تفرق شدند نصاری بر بنفاد و سه فرقه یا بنفاد و دو فرقه الحدیث
 و از حدیث ابی داود از سعویه آورده که گفت ایستاد در را خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود انا و اکاهما
 که آنها که پیش از شما بودند از اهل کتاب مفترق شدند بر بنفاد و دو ملت و سر انجام است که مفترق شوند این امت
 بر بنفاد و سه و بنفاد و دو و از آن در آتش و یکی در شربت و بی الجماعه و زیاده کرده در روایتی که بیرون آیند از امت من
 اقوام که سرایت کنند در ایشان اموال چنانکه سرایت میکنند کلب در صاحب خود که باقی نمی ماند از وی رنگی و زندی که رنگ
 در می آید در وی و کلب لفتخ لام غلغی که از گزیدن سگ دیوانه پیدا شود و از ترمذی از عمر ابن العاص آورده که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن سه نیاید بر امت من آنچه آمده بر بنی اسرائیل خدا نعلی نعلی آنکه اگر باشد

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ لَكَ الْعِلْمُ لَكَ الْإِلَهَاءُ لَكَ الْإِسْمَاءُ لَكَ الْكَلِمَاتُ لَكَ الْعِلْمُ لَكَ الْحِكْمُ

بر مطبوعه بار اول ۱۲۸۴

خاتمه المطبوعه
أَيُّهَا السَّامِعُونَ فَاسْتَمِعُوا إِلَهُهَا الْغَافِلُونَ فَانْصَبُوا

ایها الناس انکمی روی دل گوش جان چشم توجه در کاست ملاحظه رو که این چه کتاب است و از کجاست فاذنوا
کیف کان شرح مفهوم ذلک الکتاب کلاسیک فیہ سخنین کتب می باشند که هادی المتقین شان نیست
در اینجا یک نکته باریک بدیده دل ویدنی است که صفت آن متقین که بمفاد ویدی المتقین از همچو کتب هدایت می پذیرند
بلفظ و عبارت یونون بالغیب تغییر و تخصیص می فرماید لاجرم معنی و تخصیص این لفظ خاص توان رسید که از لفظ
یونون بالغیب کدام ارباب مراد تواند بود پس اگر از لفظ بالغیب ذات باری تعالی کبریا مراد گرفته آید که خدا را
نادیده غائبانه ایمان آورده اند درست نمی تواند نشست زیرا که بنا ویدنی چشم ظاهر همه نوع بشر بالا جماع از انبیا
و اولیاء و صفیاء شریک اند که مثل حضرت موسی علیه السلام بچوب آفرین کن تر کشته شنید این معانی چشم ظاهر درین
عالم ظاهر محال است که میفرماید ماکان لیثیران یک کلمه الله لا یحیا آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یونس و عیسی و یحیی و یس و درین عالم صورت
چنین صورت است که صورتش دیدن محال است بلکه کلامش هم بی پرده نتوان شنید که گفته شد **د** والی بگوش
و چشم چرا پرده داده اند **ب** بنگر چشم عبرت و بشنو بگوش هوش **د** یعنی که پرده آمده واجب بگوش چشم **د** اگر بنگر
پوش و کر بشنوی خوش **د** بی پرده دیدنش نتوان بل کلام هم **د** بی پرده نشوند بود پرده بگوش **د** معنی مین و کلام
حجاب همین بود **د** خود پرده بدیده و گوش است پرده پوش پس ای ظلمی **د** دیدن او کار دیده نیست **د**
نگر بدیده دل و گوش و دش نیوش **د** لاجرم اگر از معنی یونون بالغیب همین دیدن چشم ظاهر مراد گیرند تا تمام نوع بشر
علا العموم در ندیش شریک غالب بالاتفاق اندیج فائده تخصیص ازین لفظ یافته نشد و اگر گفته دیگر بدیده
دل نگاه کرده شود پس چنانکه بدیده ظاهر دیدنش محال است همچنان بدیده باطن ندیش و غیبی او محال است
که گفته شد **د** بهر جا بنگری غیر از خدا نیست **د** ولیکن دیده ادراک و نیست **د** یکی جواب که یار من کجا هست **د** یکی
گو یا که یار من کجا نیست **د** درین مقام اگر بدیش و مشاهده اش قائل نباشم در کلمه شهادت شهادت باطل می شود
که نادیده را گواهی دادن و بشهادت برخاستن شهادت باطل است که گفته شد **د** هر که اوزا ندید در رکعت پوس
بشهادت بداند که باطل گوست **د** قول صاحب نظر بین چه نکوست **د** که بچشمان دل همین جز دوست **د** هر چه بین
بدان که نظر دوست **د** و نیز از همین مقام است که تخمیش کرده شد **د** هر چه بود در جهان صنعت پروردگار جلوه
صلح بین هست درو آشکار چشم کجا باشد دیده معنی بیار **د** برگ و ترقان سبز در نظر هوشیار **د** هر روز
دفتری است معرفت کردگار **د** دریاب که در نبیوت غیبت او محال است تا در نبیوت از تخصیص لفظ یونون
بالغیب چه مراد تواند بود که آن حاضر و ناظر هیچگونه هیچ حال فایده نمیتواند نسبت لفظ غیب بجانب چنان حاضر

و ناظر چگونگی تصدیق می تورند اند که گفته شد **هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن** که گاهی چنانچه که در حق تعالی
 از قیاس است شکلا به پس از اینجا بیان سخن توان رسید و باید فهمید و بخشد و غفلت از گوش دل باید کشید و بیان دل
 فدای این نکته باید کرد و کمال افتخار بر خود باید بالید که این تشریف خاص برای ما مردم متاخرین است محمدی علیه السلام
 علیه السلام و السلام خاص است و حصه ما و شماست که در غیبت حبیب او صلی الله علیه و آله و سلم نادیده غائبان ایمان آورده ایم
لا یزال لفظ الفیض حبیب او صلی الله علیه و آله و سلم مراد توان دانست و این تشریف خاص برای ما مردم متاخرین
 است آنکه چشم دیدند و بعبانته جمال جهان آرای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرب شده معجزات نمایان توان
 دید ایمان آورد و ندید چه کار کردند دید دیده است که دیوانه دیدار شده است و همه دیده است که نادیده گرفتار
 شده است به آنکه بعبده ظاهر دیدند و دل هر که به کفر و انفاق و زیدند که مصداق **لا یزال لفظ الفیض** اند که گفتم آنکه دیدند
 و ما مردم که غائبان بدیده دل دیدیم چنان غائبان بدو و گوئیم که مصداق یومنون بالغیب گردیدیم پس بدین معنی
 این تخصیص لفظ یومنون بالغیب ملاحظه شود که بر متاخرین است به قوت صادق می آید و درست می شنید که غائبان
 ایمان آورده اند و انیق در ایمان کامل راسخ بوده در تقویت دین محمدی از مجاہدات جانی و مالی و تنهیدات روحانی
 و علمی و کتابی و روز بروز قریب آمد قرن تر قریبها افزوده اند و می افزایند که بلقب **لا یزال لفظ الفیض** شدند که بعد
 علم الهی علمای کاملین است و در علم تا ویلات کلام الهی تخصیص بخشیده می فرماید که **لا یزال لفظ الفیض**
لا یزال لفظ الفیض از اینجا است که **لا یزال لفظ الفیض** آمده است که وارث انبیاء خورشاند و علما
 و ارثان ایشانند و نیز از همین مقام توان دانست که وارث است علی امیر ائمتی کائنات بنی اسرائیل امتحان معنی
 این حدیث از شمس تبریزی که از درویشان علمای باطنی این است است چنان در کتاب تذکره الاولیاء دیده شد که بلفظ
 قدیم یاد می کرده را از قبر زنده برآورد که علمای شریعت ظاهر بر فراموشی نرسیده در مقام شریعت ظاهر پوست کشیدند که
 حکایت واضح مع تصویر فلسفه در کتاب مجالس العشاق دیده شد اینجام از نیمه بیان این است که از همین مره متاخر
 مصداق **لا یزال لفظ الفیض** شایع و مآثر این کتاب علیها الرحمة بوده اند که صفت و مرتبه مصنف مآثر این کتاب
 شارح این کتاب در صفحه سوم این کتاب به تصریح نام بنام تا بهفت پشت افاده می فرماید که بمقام **لا یزال لفظ الفیض**
 نورانی نور توان گفت اکنون اندکی از مرتبه شارح این کتاب که در مره متاخرین بر تقدیم و سابقین سبقت
 برده است توان شنید که ظهیر احد بیان آن نیست بلکه مشکاک است که خود بگوید که عطار گوید از اینجا است که در صفحه سوم
 و بیاض همین کتاب بی اختیار کلمه حق از زبان عبدالحق محقق دهلوی علیه الرحمة که شارح این کتاب است بزرگان خانه
 و از خانه بنام رسیده که در مقام سیاسی نیردنی نه معاذ الله در مقام تعلی خود دعائی افاده می فرمایند که بجای تر شش
 درین مقام مناسب مقام نمود **لا یزال لفظ الفیض** در سطر دوازدهم صفحه دوم این عبارت است که **لا یزال لفظ الفیض** از روی
 انصاف تمامه این طوائف را که حامل الگوئی و رافع اعلام دین حافظ اوضاع شریعت اند بر افراد گشتی نه است و
 برادران که نسبت خواریان مآله فاضل افاده و ورزیه چنان خوان احسان ایشانند شکر و امتنان و حق نعمت شناس
 لازم و باین حساب پیشیان استاد و ولی نعمت پیشیان باشند و پسینان را احترام و بفضل و رعایت ادب است با ایشان
 واجب اگر چه توانند که بعضی پسینان با عزت و قسب حق و عزت از بعضی پیشیان در گذرند **لا یزال لفظ الفیض**

من يشاء والله ذو الفضل العظيم يا ذا الفضل العظيم ساكن في تحفنا بفضل كرمك العميم انك انت العزيز الحكيم
 انتهى پس ازین فقره اخیر از لفظ اگر چه تواند تا آخر فقره واضح تر پیدا است که میتوان شد تا متاخرین بر سابقین وقت بند
 و بعد از این فقره که طلب دعا از ان ذو الفضل العظیم است آنهم همین است که باید بهیچ وجه فضیلت بر پیشینان مخصوص
 گردان که کما هو ظاهر و با هر کس مرتبه سبقت و ترجیح و ترقی متاخرین بر متقدمین از همین کتاب پیدا است که باشد
 نقش ثانی بر زاول به کشف این نکته بلاخطه بالاستیعاب این کتاب بر دل صاحبان یعنی فهم منکشف میشود که چه قدر با
 افراط و تفریط مان را حضرت شارح علیه الرحمه اصلاح فرموده اند لاجرم این کتاب نتیجه قبول دعای حضرت شارح
 علیه الرحمه توان دانست که عبارت دعا و سوال بلفظ اللهم و لفظ نشاء بالا مرقوم است بختی بر خنده من تشاء
 والله ذو الفضل العظیم پس چنانکه معرفت صانع از صنعت است همچنان قدر و مرتبه صنعت از صانع توان دانست
 لاجرم مرتبه این تصنیف از مصنف توان دید که از کجاست و مرتبه تبحر و توکل و تحقیق و تدقیق و تحقیق مصنف ازین صنعت
 توان سنجید که از غایت تحقیق و دقیقه سنجیده نام محقق دهلوی نام بر آورده است رحمة الله علیه این یک کتاب که مشهور
 از غرر و شیخ تصنیفات اوست که کتابی از دینیات و عبادات و الهیات و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت
 و فقر و فنا و تصوف بوده باشد که در وسعتی و استساک و تائیدی از قول محقق علیه الرحمه نبوده است و آنچه جدا گانه
 تصانیف مبسوطه و فقره منتهی بر جهان متاخرین از باقیات صالحات خیر باقی و جاری و دوامی و ابدی است محتاج
 بیان نبوده است که چنان است پس اکنون بجز سخن توان رسید که از سلف تا خلف تقاضای طبعی جمیع صاحب طبعان
 طبع است که جویش طبیعت را بر کاغذ و قلم بر آورده تمام اوقات فرصت را بهین تالیفات و تصنیفات صرف میکنند
 که به ازین یادگاری و باقیات صالحات ابدی و دوامی و خیر جاری نفع رسان عالمیان نتواند بود حتی که ازین
 کتاب الحروف و نامه بهیچیدانی و بی استعدادی و کم فرصتی و پشیمانیها و فقر با چون نامه خودم سیاه کنانیده اند پس همچو
 تصنیفات و نامه فرساینها که هر نفس شکر را بقدر استعداد و معلومات خودش تقاضای حلی و طبعی می باشد که گفتن
 چند شعر هکات عاشقانه مجازی دروغ و لغو محض شبهه بر نر آورده و مصارف خطیر بقدر مقدور خود با محض باسید و آوا
 صرف کرده محبت های مشاعره و مناشره گرم می کنند فکین که ارباب فضل و کمال ارباب علوم علوی عقلی و نقلی که بهین
 تصنیفات و تالیفات مبسوطه غدا ای و حشاشان است آنها هر قدر که درین کار و بسط تصانیف مجاهدات بکار برنده چه کار
 کردند که بعد از ای روح خود بر دهند ازینجا است که هزاران کتب مبسوطه بعبارت متعلق و دقیق و فقر ما بوده اند که اکثری را
 از غایت بسط بجز مسوده اولی نوبت بصاف کردن مسوده و تکمیل تصنیف نرسیده است که عمر مصنف تنگیل رسیده و مسوده تمام
 ماند و ازین جمیع تصانیف آنها روح بر تن می آید که باین حجم بسیر عمر طبعی مصنف چگونه مساعدت کرده باشد ازینجا است که صد ها تصنیف
 پیشینان را یکجا و تلف شده باشد که هنوز کسی را از نام آنها خبری نبوده باشد پس گرسنه خفته کس نیست که گیسیت
 پس جان لب آید که بر کس نگار نیست و باری بار منت مصنفان سابق برستفیدان لاجی چندان ثابت نیست که بضایف و خود
 بمضامین و عبارات متعلق و دشوار فهم که از ان افاده هر عامی و شعور است عمر با صرف کرده و اکثر تا تمام گذشتند بل منتهای بل طبع
 نه محض بر جهان متعلق بلکه بر جهان تمام مصنفان سابقین ابدی و دوامی باقی و جاری است که مصارف کثیر و مجاهدات خطیر آنهم تن
 اغلاق و تصانیف دقیق و دشوار فهم را بعبارت سلیس و عام فهم در آورده و بصرف کاغذ و روئی و شرح و ترجمه و جمع و جمع و

و در وقت بیخ کالی و در وقت خود نماز هر چه وقت بود و در وقت نماز بکار برده بچو کتیب نایاب بیسوطه که از ان زمان تر عرض بازار
 بازار می کنند که بنا بر انفعالی عام در این راه بهای ایشان می فروشد پس منت پذیر می با فاده عام و عدوت بقای و اعی و غیر
 تاریخی از این بابی بدو است مطیع است نه از تعصبات که بدعت است و بهیچ نفس خود و بهیچ نفس خود و بهیچ نفس خود و بهیچ نفس خود
 این مطیع او و ده استیار ظاهر و سیریه است که بهین کتیب بیسوطه و دنیا است بشیر و ترجمه و تصحیح و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 با نفع عام عرض بازار است و این خود معلوم است که شرح و توضیح یک ورق و نقل مرتبه کم از ده ورق صرف نمیشود فکیف که بچو کتیب
 بیسوطه که نمونه آن یکی بهین کتیب به خاص است که خود مصنف شایع بعد از طوالت و بسط تمام معترف بوده و عمر عزیز خود را با اختصار و اختصار
 از این کافی و دانی ندانسته بفرزند دلبنده نور البصر خود که نور الحق نام است و ترجمه چهارم سطر چهارم بهین کتیب بن عبارت و صیت می نویسد
 که و اگر فرستم دوم که اثبات مذکور است خفی است مختصر کنند و به شرح احوال متن تعریف نمایند و نورانی و نورانی و نورانی و نورانی و نورانی و نورانی
 لطیف و مختصر و اصل مقصود کافی و به بیان و اثبات آن افی و من صیت می کنم فرزند عزیز نور دیده دانش و پیش نور الحق را که وجود
 و مقصود اولی من است که اگر وقت من غلی آورد و فرصت آن نشد و می مستعدی این کار کرده این هم را صورت دهد و با نظر
 التوفیق انتی پس از اینجا بدیده انصاف به تحصیل این مطیع خاص ده خیار توان رسید که با سبانه و تشیع التماس می رود که درین
 احیای اسوات نامهای مصنفان نامی بهین مطیع او ده اخبار خاص است که نظر بر منافع مطیع کمتر و نسبت با حیای نامهای مصنفین و
 انفعالی و فاده عام بیشتر از اینجا است که بشرح و ترجمه و تفسیر و از عربی بفارسی و از فارسی به اردو و از اردو به نظم و انتخاب خط بود
 که هر قدر وقت و مشقت و مجاهدات و دماغ سوزیها در کار می باشد پس مصارف این را ملاحظه و چنین ارباب صاحبان
 فضائل و کمالات را خصوصاً در چنین زمانه قحط الکمال بهر ساندن انصاف در کار است که چه مجاهدات و چه مصارف می خواهد
 بچنین کار انجام که مصنف این کتاب مدت العمر خود کافی ندانسته بفرزند دلبنده خود وصیت می نویسد که از و هم مکن نش و درین
 مطیع چنان تکمیل رسید که آنجا وصیت بفرزند از جمله برای اقتصار و مختصار بود که صورت نه است و درین مطیع بشرح و بسط
 تمام با انجام رسید و از یک نسخه بنظران کشید و بر نیم چنان فریز کردید که مثل کتاب بیسوطه مدارج النبوة که از بهین صنف است
 بشرح و ترجمه اردو عام فهم ترتیب داده از غایت بسط بد و جلد در آورده هزاران نسخه بطبع در آورده و وقت عام
 کرد که محتاج بیان نبوده است نام این کتاب که شرح مدارج النبوة در اردو است مناجات النبوة
 پس انصاف در کار است که کاری که جز آن مصنف کتاب بانصرامش مساعدت نکرد که نوبت وصیت بقید مختصار بفرزندش رسید
 از و هم با وجود وصیت پدری باختصار صورت نه است و درین مطیع بدون وصیت چنان طوالت شرح و ترجمه و انطباق و تکثیر و تکمیل
 رسید پس ملاحظه رود که در بچو کار نامه با نظر بر منافع مطیع است یا منافع عام و احیای نام مصنفین مقام است لاجرم درین مختصر
 مستثنی و خاص بودن این مطیع محتاج بیان نبوده است خصوصاً در ترتیبات و اشاعت و تصحیح و ترجمه و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 و تسهیل از برای کتیب بنیات سهام این را محض حجت شاکه آئی توان گفت که مانند باران حمت بی حسابش همه جا رسیده پس
 این رتبه در طایع تلمیل البصائر است که انصاف است که همه جا نظر برفع خود است نه برفع عام و بقا و احیای معاصی است
 فانظر و کیف کلاک الله ان فضل لای یکتسب بوجیه من لیسک الله ذو الفضل العظیم

سید القلندر فی تحریر الانوار - سلسلہ احادیث قادریہ
 بیان مصنفہ شاہ محمود حیدر -
 ظہیر الاسلام - معروف بتحییر الدارین اسمعیل بنو ابدان و غیرہ
 کا بیان بجزان اہل تصوف مصنفہ غلامی ظہیر الدین -
 تہیان فی احکام الخان - مسائل متعلقات کشتی اور ناس
 در کتبہ کا بیان از ابو الخیر مولوی معین الدین -
 کدہ شہ عقائد - اعتقادات اہل سنت و جماعت کا بیان
 مصنفہ مولوی اجیر الدین صاحب -
 روضۃ الشہداء - تصنیف ملا حسین اعظم -
 شرح اوراد فقیر - مع شرح دعائے رقاب و خلاصۃ الادوار
 اور مجموعہ شارح ملا محمد جعفر علی اور خلاصۃ الامور اور
 وظائف مامواری اور نہایت دسالانہ کی دفعاتین جنکی وظیفہ
 بیدار دل دین ہر مذکور ہیں -
 مولود المہدی - مصنفہ مولوی میر محمد صاحب التالیق -
 لقیۃ الاولیاء - تصنیف شاہزادہ داراشکوہ -
 اوار العارفین - دراذکار و مذاکرہ صوفیہ مصنفہ محمد حسین
 درو آبادی -
 الحج مسمی بنیۃ الشعور - تصنیف مولوی محمد شاہ
 ادعیہ زیارت - مذہبہ منورہ مؤلفہ مولوی محمد حسن -
 میزان القرآن - در احوال قرآن مصنفہ محمد عثمان قیس -
 نقوش منظمہ واقع ہر درو غم کلام نقوش مجرب و نقشہ کتبہ لیس
 و در یہ منورہ ایک مستطیع تختہ برقعہ بیدار کچھون کے گئے ہیں اسطے
 حالات کے و الاجا تاہی -
 شمس الثقلین شریفین رسول مقبول بطور زیارت ہی -
 درعابے گنج عرش - مع شش فصل اور
 اور دعائیں نادرہ و حفاظت کے لیے تعویذ کے گئے ہیں
 الناس و عندہ و محبت ہی

شرح الشہادۃین - شرح
 مہوطہ الشہادۃین - در احوال شہادت جسمین
 علیہما السلام جسکو کمال خوش بیا نی سے باری
 میں مولانا شاہ سلامت المہدوی نے
 لکھا ہے -
 مجموعہ اوراد و وظائف شامل دعائے ذیل -
 درود اکبر - حزب البحر مشہوم - درود مستغاث
 درود نجینا - درود مہدی -
 جو اہل القرآن - مترجم وظائف قرآنی نہ و نہ محمد بن اسامہ
 جلال الاذکار فی علم القرآن - نادر رسالہ ہر مصنفہ
 مولوی ابوالخیر معین الدین المشہدی -
 مجموعہ زینت القاری - جہاں رسالہ محمد القرآن
 و مقصد القاری و رسالہ بیان الخیریل للشریل شامل ہی
 مجموعہ خطب - مشہور خطبہ میں مرتبہ مولانا
 محمد اسماعیل دہلوی کا -
 نور القواد - معروف بہ زوا و المعاد مصنفہ مولوی
 نور الدین صدیقی -
 شواہد النبوة - اسمین سیر و اخلاق حضرت حیدر البشر
 اور اذکار آل اطہار اور اصحاب کبار در ازواج مطہرہ
 کے مذکور ہیں از ملا عبد الرحمن -
 معارج النبوة - بیان شرائف احوال حضرت خاتم المرسلین
 بڑی سند کتاب ہی از ملا محسن الدین کاشی -
 مدارج النبوة - حالات فضائل حضرت
 خاتم الرسالت علیہ السلام مصنفہ حضرت
 شاہ عبد الحق دہلوی دو جلد میں یہ کتاب مشہور
 حالات حضرت سرور عالم میں بہت بسط و مستند ہی -
 جامع طیبی - احوال سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

میں ارشاد غیبی نعمۃ الہی -

کتاب تواریک احوال انبیاء و صل

قصص الانبیاء - موسوم بر روضۃ الاصغیاء از مولوی محمد طاہر
عجائب القمص - مہیوہ کتاب ذکر حالات انبیاء و
اولیائین مرتبہ مولوی فخر الدین دودبلہ دین -
۱ - جلد میں حالات آفرینش نور محمدی سے قصہ
اسکندر ثقیفوس -

۲ - جلد میں تمام ذکر حضرت خاتم المرسلین صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم -

تاریخ حبیب آلہ - احوال حضرت از ولادت تا وفات
مصنفہ مولوی عنایت احمد -

فتوحات واقدی - سیدہ الرحمہ تاریخہ اردو - چار حصہ
۱ - حصہ میں منازعی الرسول -

۲ - حصہ میں فتوح الشام -

۳ - حصہ میں فتوح المصر -

۴ - حصہ میں فتوح البجم -

یہ مجموعہ کتاب عربی میں مصنفہ حضرت واقدی تھا جسکا
ترجمہ اردو میں بجارت سلیس عام فہم فرمایا مترجمہ مولوی
بشارت علی خان وسید ہندی حسین -

ترجمہ فقط منازعی الرسول - موسوم بہ منازعی الصادقہ
ترجمہ فتوح الشام و فتوح المصر - یکجا فی -

ترجمہ فتوح البجم - علی بہ غزوہ عرب -
حدیقۃ الاولیا - اولیاء اللہ کا ذکر ہر قسم کا بولہ

مفتی غلام سرور -
تذکرۃ الخلفاء منظوم - خلاصہ فتوح الشام و مصر
مولانا حکیم امانت علی -

کتاب حدیث و فقہ دینیہ اردو

تحفۃ الاحیاء - ترجمہ شارح الانوار مترجمہ
مولوی خسرو علی -

مظاہر حق - ترجمہ اردو مشکوٰۃ شریف مترجمہ ثواب
قطب الدین خان دہلوی چار جلد میں -

جہار غلہ - شرح منظوم شامل ترمذی مصنفہ مولوی
محمد کافی رحمہ اللہ -

راہ نجات - مسائل صوم و صلوٰۃ مع طریقہ نکاح مصنفہ
حافظ محمد علی -

بفتح الجنتہ - مولفہ مولوی کر امت علی -

حقیقۃ الصلوٰۃ - مع رسالہ بے نماز ان نماز روزہ
کے فضائل و اجر و ثواب -

در مختار - ترجمہ اردو فتاویٰ فقہ کا مترجمہ مولوی
محمد خرم علی بلہوری و مولوی محمد حسن صاحب بنالوہی -

کشف الحاجات - یعنی مالک الدینہ اردو مترجمہ مولوی
محمد نور الدین صاحب -

نہار رسالہ - مجموعہ ہفت رسالہ ذیل مولفہ
عبد الدین سلام -

۱ - نہار رسالہ - ۲ - مسائل ثنائیہ - ۳ -
صد و شہی مسئلہ - ۴ - مناجات باری تعالیٰ

۵ - حلایہ شریف - ۶ - نور نامہ - ۷ -
چل مسائل -

شرع محمدی - منظوم عقائد اہل سنت و مسائل نماز
روزہ مولفہ محمد خان قندھاری -

تنبیہ الخافین - مسائل دین مصنفہ مولوی سید
محمد طیب و امین و محمد تقی -